

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾

این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می کند

تابشی از قرآن

(جلد سوم)

تألیف:

آیت الله العظمی

سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده داندلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
ادامه سوره يوسف	١
روشن شدن حق در محاکمه	٤
نتیجه گیری قرآن	٨
نکته دیگری که قرآن بیان کرده	٩
آنچه ذکرش خالی از اهمیّت نیست	٩
دین حق با زندگی موافق است	١٠
ورود برادران یوسف برای خرید غله	١٢
غربت گیر شدن برادران یوسف	٢٢
تشکیل محکمه:	٢٣
بازرسی ماهرانه وسیله خود حضرت یوسف	٢٤
از جوانمردیهای حضرت یوسف	٢٦
عذر پذیرفته نیست	٢٦
حلال بودن صدقه بر اولاد انبیاء <small>علیهم السلام</small>	٣٤
حرکت کاروان شادی به سوی مصر	٤٣
سوره رعد مدنی و دارای ٤٣ آیه می باشد	٥٥
سوره ابراهیم مکی و دارای ٥٢ آیه می باشد	٧٥
سوره حجر مکی و دارای ٩٩ آیه می باشد	٨٩
سوره نحل مکی و دارای ١٢٨ آیه می باشد	١٠٣

- سوره اسراء مکی و دارای ۱۱ آیه می باشد ۱۳۳
- سوره کهف مدنی و دارای ۱۱۰ آیه می باشد ۱۵۷
- اصحاب کهف ۱۶۰
- بحث تحقیقی ۱۶۳
- سوره مریم (علیها السلام) مکی و دارای ۹۸ آیه می باشد ۱۹۱
- سوره طه مکی و دارای ۱۳۵ آیه می باشد ۲۰۹
- قصه عجوزه بنی اسرائیل ۲۲۱
- سوره انبیاء مکی و دارای ۱۱۲ آیه می باشد ۲۳۳
- سوره حج مدنی و دارای ۷۸ آیه می باشد ۲۵۳
- سوره مؤمنون مکی و دارای ۱۱۸ آیه می باشد ۲۷۵
- سوره نور مدنی و دارای ۶۴ آیه می باشد ۲۹۱
- سوره فرقان مکی و دارای ۷۷ آیه می باشد ۳۱۷
- سوره شعراء مکی و دارای ۲۲۷ آیه می باشد ۳۳۵
- مفاسد اشعار شعراء ۳۵۵
- سوره نمل مکی و دارای ۹۳ آیه می باشد ۳۶۱
- سوره قصص مکی و دارای ۸۸ آیه می باشد ۳۸۵
- سوره عنکبوت مکی و دارای ۶۹ آیه می باشد ۴۰۷
- سوره روم مکی و دارای ۶۰ آیه می باشد ۴۲۱
- سوره لقمان مکی و دارای ۳۴ آیه می باشد ۴۳۵
- سوره سجده مکی و دارای ۳۰ آیه می باشد ۴۴۵

سورة احزاب مدنی و دارای ۷۳ آیه می باشد	۴۵۱
سورة سبأ مکی و دارای ۵۴ آیه می باشد	۴۸۱
سورة فاطر مکی و دارای ۴۵ آیه می باشد	۴۹۵

ادامه سوره یوسف

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأَلُ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ ائْتَنَّا حَصَصَ الْحَقُّ أَنَا رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٣﴾﴾

[یوسف: ۵۰-۵۳]

ترجمه: و پادشاه گفت: او را نزد من آرید، چون فرستاده شاه نزد یوسف آمد که او را همراه برد، یوسف گفت: اکنون پیش شاه و سرپرست خود برگرد و از او پیرس آن زنانی که دستشان را بریدند چه باکشان بود؟ به راستی که پروردگار من به مکر ایشان داناست (۵۰) پادشاه مصر به زنان گفت: چه مقصودی داشتید که یوسف را به خویش خواندید؟ گفتند: به خدا پناه می‌بریم ما بدی و سوءنظری در او ندانستیم. زن عزیز مصر گفت: اکنون حق آشکار شد، من بودم که او را به خود دعوت نمودم (و از نفس او کام خواستم) و بی‌گمان او از راستگویان است (۵۱) این اظهار برای این است که یوسف بداند که من در غیبت او به او خیانت نورزیدم و خدا خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند (۵۲) و من خود را از گناه تبرئه نمی‌کنم زیرا هرنفسی سرکش، و بسیار امر به بدی می‌کند مگر اینکه پروردگار ترحم کند و حفظ نماید، زیرا پروردگار من آمرزنده رحیم است. (۵۳)

نکات: چون تعبیر حضرت یوسف علیه السلام و دفاع از خطر قحطی به گوش پادشاه رسید هوش از سرش پرید و از همین جمله‌های مختصر پی به عظمت او برد و دانست که وجود او برای حفظ کشور لازم است، و لیاقت او از کاهنان و جادوگران بالاتر است، و باید از معلومات او استفاده کرد. فوراً دستور داد این شخص زندانی را نزد من آرید.

فرعون می‌بیند یک نفر زندانی ناشناس که جیره‌خوارِ دربار نیست، بدون هیچ‌گونه توقّعی با سرپنجه علم مشکلات او را حل کرده، لذا نمی‌تواند از ملاقات او چشم‌پوشی کند. ولی رفتن شاه به زیارت او مناسب مقام سلطنت نیست.

این است که شاه پیام محبت‌آمیزی توسط نماینده مخصوص برای یوسف فرستاده و ضمناً او را به ملاقات خود دعوت می‌کند.

فرستاده فرعون با قیافه خرم آن حضرت را ملاقات کرده و اشتیاق شاه را به او اعلام می‌کند که به من فرمان داده علاقه وی را به شما ابلاغ کنم و برای راهنمایی در ملازمت رکاب حاضر باشم. البته برای افراد عادی، اظهار علاقه شاه، بی‌اندازه مسرت‌بخش است. مردم عادی که برای نزدیک شدن به صاحبان مقامات به هزارگونه نیرنگ متشبث می‌شوند، اینگونه پیش‌آمدها را افتخار بزرگی می‌دانند، و برای حضور دست از پا نمی‌شناسند.

ولی حضرت یوسف علیه السلام برای عظمت نفس و بلندی فکر، از پیام فرعون و علاقه او با خونسردی تشکر کرد، و از رفتن امتناع نمود، و هرچه فرستاده مخصوص و سایر زندانیان اصرار کردند، نتیجه نگرفتند. حضرت یوسف علیه السلام دوربین و نظر بلند است. و خودداری او از ملاقات پیش از ثبوت بی‌گناهی او، او را بین زندانیان سربلند کرد، و احترام او چندین مقابل شد. صحیح است که یک نفر زندانی، بی‌گناه به زندان رفته و به آزاد شدن علاقه دارد، ولی به شرافت و شخصیت خود بیشتر علاقه دارد.

حضرت یوسف علیه السلام چندین سال بی‌گناه و بلا تکلیف در زندان مانده و به عنوان یک فرد متهم معرفی شده است. نمی‌خواهد پیش از رفع اتهام و روشن شدن پاکدامنی خود، از زندان خارج شود. او میل ندارد با قیافه متهمانه با شاه و علماء روبرو شود، بلکه می‌خواهد برای شاه و افراد زنده ملت روشن گردد که او به جرم پاکی به زندان رفته، و پس از ثبوت بی‌گناهی، محترم‌تر و سربلندتر از زندان خارج شود، و با چهره معصومانه پادشاه را ملاقات کند.

و به علاوه حضرت یوسف می‌خواهد به فرعون بفهماند در کشور او حقوق اشخاص پامال می‌شود، و عمال حکومتی با میل و اراده خود و هوس خانمهای خود حق و عدالت را می‌کشند و ظلم و ستم روا می‌دارند. در مملکت او بی‌گناهان در زندان و آلودگان در کاخها و بوستانها می‌باشند.

بدین سبب آن حضرت به فرستاده مخصوص گفت: من قبل از روشن شدن حقیقت امر، از زندان خارج نمی‌شوم. اگر فرعون نسبت به من و ملاقات من، علاقه دارد، برای کشف حقیقت از بانوانی که در آن جلسه پرهیجان دستهای خود را بریدند بازجویی کند تا از کار من واقف شود: ﴿قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلُهُ مَا بِالْأُنْثَىٰ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾.

در قرآن ذکر نشده که یوسف نامی از همسر عزیز و شکایتی از او کرده باشد. با اینکه مایه فتنه و اصل فساد او بوده است، شاید در اینجا نیز ادب و جوانمردی نموده و نخواستہ نسبت به سرپرست خود اظهاری کند و رسوائی او را برساند.

فرعون متوجه شد که علت زندانی شدن این دانشمند، قضیه‌ای عشقی بوده. در صدد تحقیق بیشتری برآمد و دستور داد جلسه محاکمه تشکیل شود، و بانوان مصری را احضار کنند، خصوصاً آن زنی که منشأ این قضایا بوده است.

همسر عزیز دید یوسف را زندان کرده که سروصداها بخوابد و از سر زبانها بیفتد اکنون بدتر شده. حتی شاه هم خبر شده و به جاهای بالاتری رسیده. بسیار ناراحت شد. اما چاره‌ای ندارد. اکنون که به محاکمه احضار شده، ترس او را فرا می‌گیرد زیرا تصمیم مقام بالاتری بر این است که قضایا را کشف کند. آیا اگر فرعون آگاه شود چه تصمیمی در حق او خواهد گرفت و مقام شوهرش نیز از بین می‌رود و یکباره از عرش عظمت ساقط می‌گردد.

البته در تمام ساعات محاکمه عزیز مصر نیز ناراحت است و قدرتی ندارد تا شاه را منصرف کند. معلوم نیست در جلسه محاکمه آیا خود شاه حاضر شده یا فقط مأمورین عالی‌رتبه کشور را مأمور نموده؟ قرآن می‌گوید: شاه گفت: ﴿مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ﴾. قدر مسلم این است که جلسه در غیاب یوسف (علیه السلام) بوده و اگر جلسه به نفع او تمام شود، پاکی او مسلم می‌شود.

از زنان تحقیق به عمل آمد فرداً فرداً یا به طور دستجمعی این بانوان، از ترس فرعون و یا از ترس بروز فرد دیگر از خودشان، صاف و راست، بدون اختلاف به اتفاق گفتند: ما تقصیری در یوسف سراغ نداریم و او مجسمه تقوی و پاکی و پاکدامنی است، و ما بودیم که دلباخته او شدیم و او کائن فرشته آسمانی است. و شاید هم این اقرار برای این بود که واقعاً دلباخته او بودند و به آزار او خوشنود نبودند. در اینجا زن عزیز ناچار شد که به آلودگی خود اقرار کند و بگوید گناه از من است و یوسف (علیه السلام) معصوم است که گفت: ﴿أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾ و شاید این اقرار از روی تعلق خاطری که به یوسف داشته بوده، زیرا قیافه ملکوتی زیبای یوسف از نظر او محو نشده و برای اقرار خود دو علت ذکر کرد:

اول: اینکه یوسف بداند که من او را دوست دارم و در غیاب او، به او خیانت نکردم، بلکه به پاکی او شهادت دادم و گفت: ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَتَى لَمْ أَخُوهُ بِالْغَيْبِ﴾ و شاید خواسته عاطفه یوسف را برانگیزد که یوسف برای او تقاضای مجازات نکند.

علت دوم: اینکه افراد خائن به نتیجه کار خود نمی‌رسند، زیرا من خواستم خیانت خود را بپوشانم لذا او را زندانی کردم. ولی الآن می‌بینم خیانت نتیجه ندارد و همین خیانت باعث رسوائی من شد. و من که می‌خواستم مکتم بماند، نشد. لذا با کمال ذلت اقرار می‌کنم که: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾. در اینجا زلیخا برای اینکه شکست خود را جبران کند و از نگرانی شاه و دیگران بکاهد و کاری کند که روح قاضی متأثر شود و از دستور مجازات صرفنظر کند گفت: ﴿وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ

لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ﴿۵۳﴾ پس معلوم شد جمله: ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ﴾، تا جمله: ﴿إِنَّ التَّفَسَّ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾ کلام زلیخاست نه یوسف علیه السلام. زیرا از سیاق آیه چنین استفاه می شود که این سخنان از زلیخا است و یوسف در جلسه نبوده که چنین اظهاراتی بکند. به اضافه برای چه یوسف چنین کلماتی بگوید، چرا بگوید: ﴿لَمْ أَحْنُهُ...﴾ به عزیز خیانت نکردم. این لازم نبوده، زیرا خود عزیز می دانسته که یوسف علیه السلام خائن نیست. و شکایتی نداشته و برای چه یوسف بگوید: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ﴾. او نه خود خیانت کرده و نه کسی را تهمت به خیانت زده.

و به اضافه: این جملات، بلافاصله پس از اقرار خانم به جمله: ﴿الَّتِي حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ...﴾ ذکر شده و باقی کلام او است، و مربوط به یوسف و کلامی از او نیست. و یوسف علیه السلام در آنجا حاضر نبوده تا چنین بگوید. و تعجب این است که مفسرین این سخنان را به یوسف علیه السلام نسبت داده اند. شاید ایشان به روایاتی اعتماد کرده که به نظر ما آن روایات، با قرآن موافق نیست.

و به اضافه یوسف تقاضای تبرئه خود را در زندان کرده، دیگر نمی آید اثبات کند و بگوید: ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ التَّفَسَّ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾، و خود را گناهکار معرفی کند.

روشن شدن حق در محاکمه

در جلسه محاکمه، پاکدامنی یوسف علیه السلام بر همه ثابت گردید، و شاه دانست که در کشور او، کاخ نشینان چه جنایاتی مرتکب می شوند؟! و چه پاکانی به زندان می روند! و علاقه شاه نسبت به یوسف صددرصد زیاده تر شد و بسیار مشتاق ملاقات او گردید. و برای ملاقات حضرت یوسف دستور اکید صادر کرد. و به اضافه حضرت یوسف علیه السلام متوجه بود شرط دخول در مناصب و تصدی امور عالیّه دولتی، عدم سوءسابقه است و اگر دامنش متهم باشد نمی تواند متصدی امور کشوری گردد. چون برانت ساحت یوسف ثابت شد، شاه بیش از پیش شیفته ملاقات و علاقمند به او گردید.

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ ۖ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿٥٤﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ ۚ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ﴿٥٥﴾ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ ۖ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾ وَلَا جُزْءَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٧﴾﴾

ترجمه: و پادشاه گفت او را نزد من آرید تا او را مخصوص خود گردانم، پس چون به او وارد شد و گفتگو کرد، گفت تو امروز نزد ما دارای مقام و امانتی (۵۴) یوسف گفت: مرا سرپرست

خزانه‌های زمین قرار بده زیرا من نگاهبان دانائی هستم (۵۵) و بدینگونه یوسف را در زمین تمکّن بخشیدیم که هر جای آن بخواهد مأوی گیرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گذاریم (۵۶) و البته پاداش آخرت برای آنانکه ایمان آورده و پرهیزکاری می‌کردند بهتر است. (۵۷)

نکات: شاه که یک مرتبه بر اثر علم و تدبیر یوسف علیه السلام مشتاق ملاقات با وی شده بود و او را به حضور طلبیده بود، ولی او برخلاف مردم معمولی که برای ملاقات شاه افتخار می‌کنند، امتناع نموده بود، پس از تحقیق کامل چند چیز را درک کرد:

۱- فهمید او مانند مردم عادی که اظهار علاقه شاه را برای خود افتخار بداند نیست، و مانند دیگران که برای حضور دست از پا ننشاند و از زندان خارج شود و زبان تملّق گشاید نیست. دانست که عالم زندانی، روحی بزرگ و فکر بلندی دارد.

۲- دانست که یوسف بیش از هر چیز به شرافت و حیثیت خود علاقه دارد تا اندازه‌ای که حاضر نشد قبل از ثبوت پاکدامنی از زندان خارج گردد.

۳- به رشد عقلی او پی برد که فرصت‌شناس است و از علاقه شاه به وی، بهترین نتیجه را گرفت.

۴- دانست او مردی است مجاهد و خیرخواه و نیکوکار، زیرا در این مدّت زندان از نشر دانش و ارشاد و جواب مسائل مشکله خودداری نکرده و میان زندانیان نیز محبوبیت کامل پیدا کرده، چنانکه ساقی زندانی برای او بیان کرد.

۵- پی برد که او در فصل جوانی و شدّت شهوت و منتهای جمال در سخت‌ترین لغزشگاه‌ها حتی در خلوت کاخ عزیز، به اراده عقلی و منطق قوی خود، هوسران را مایوس کرده است.

به ملاحظه تمام اینها، استحکام ایمانی و پاکی یوسف محقق شد. و لذا با اینکه سلاطین به کسی دل نمی‌بندند، به حضرت یوسف علیه السلام علاقه شدیدی پیدا کرد و در نظر گرفت او را پس از ملاقات، مشاور مخصوص و محرم اسرار خود قرار دهد و از علم و حکمت او بهره برد، و در مسائل پیچیده و مواقع حساس از فکر بلند او استفاده کند. و لذا نماینده مخصوص خود را فرستاد برای ملاقات یوسف علیه السلام، و او را از زندان دعوت کرد: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ؟ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي﴾

نماینده مخصوص آمد و قضایای محاکمه و اثبات پاکدامنی او و شوق ملاقات شاه با او را به یوسف رساند و گفت: من برای راهنمایی در ملازمت رکاب خواهم بود.

یوسف علیه السلام که مقام خاصی نزد شاه و درباریان و دانشمندان معبر پیدا کرده، مصلحت دید که برای آزادی و ملاقات شاه حاضر گردد، و بلکه برای کارهای مهم و خدمت خلق، کار مهمی انجام دهد.

زندانیان که از آزادی یوسف علیه السلام مطلع شدند از مفارقت او ناراحت شده و گرد او برای وداع انجمن کردند. و فرزند یعقوب چنانکه عادت دارد به آنان دلگرمی داد، و وعده کرد با ایشان مساعدت کند و برای رهائی ایشان بکوشد.

پس حضرت یوسف علیه السلام به اتفاق فرستاده مخصوص، عازم کاخ سلطنتی شد. و چون خواست از زندان خارج شود، برای زندانیان دعا کرد و گفت: «اللَّهُمَّ اعْطِفْ عَلَيْهِمْ قُلُوبَ الْأَخْيَارِ وَلَا تَغُمَّ عَلَيْهِمُ الْأَخْبَارَ». از اینجاست که زندانیان به تمام أخبار، بهتراز مردم عادی آگاهند. و بر درب زندان نوشت: «هَذَا قَبْرِ الْأَحْيَاءِ وَبَيْتِ الْأَحْزَانِ وَتَجْرِبَةُ الْأَصْدِقَاءِ وَشِمَاتَةُ الْأَعْدَاءِ».

و چون خواستند یوسف را به بارگاه حرکت دهند، شاه دستور داد شهر را چراغانی کنند، و خیابانها را فرش و پرده به دیوارها آویخته، و دوشیزگان نیک منظر را با مجمره‌های بخور سر راه او فرستند، و قشون مصر تماماً به استقبال او بروند، و خلعت شاهانه بر قامت زیبای او بپوشانند.

و لذا یوسف خود را پاکیزه کرد و لباسها را عوض کرد و دمِ دربِ زندان بایستاد و گفت: من خارج نمی‌شوم تا تمام زندانیان را آزاد کنند، شاه دستور داد همه را آزاد کنند.

شاه برای ملاقات این ماه کنعانی و دانشمند جهانی، دقیقه‌شماری می‌کرد، تا از روحیات او بیشتر مطلع گردد. یوسف خردمند بی‌میل نیست شاه را ملاقات کند. ولی میل او یک میل عادی است برعکس شاه که میل زیادی به ملاقات یوسف دارد. قرار است دو شخص با عظمت یکدیگر را ملاقات کنند. اما یوسف علیه السلام به واسطه عظمت روح، بدون اینکه وضع روحی او عوض شود، و یا مانند سایر مردم حالت تملق به خود گیرد.

در قرآن ذکر نشده که یوسف علیه السلام اظهار علاقه‌ای به ملاقات شاه کرده باشد، اما شاه دو مرتبه اظهار علاقه برای ملاقات با او نموده.

خیلی خیلی فرق است بین کسی که شاه مایل ملاقات او باشد با کسی که او مایل به ملاقات شاه باشد. یوسف علیه السلام به دربار وارد شد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته و جوانی است دارای حسن و ملاح و عظمت. چون به نزد شاه رسید، همدگر را در آغوش گرفتند و شاه او را بر تخت خویش نشانید.

بدیهی است سؤال از طرف شاه شروع شد و از سرگذشت یوسف سؤال کرد. او با کمال وقار و بیان ساده بدون تزلزل خود را معرفی کرد و از ابتدای طفولیت عقباتی را که دیده شرح داد.

شاه با شنیدن سرگذشت حیرت‌انگیز وی و دیدن لحن قاطع و صداقت و صفای او، کاملاً مجذوب او شد و به روح بزرگ او پی برد. خصوصاً که شنید او از تمام مراحل به پاکی بیرون بسته، لذا به او گفت: دیگر دوران سختی تو گذشت و ما به تو ایمان داریم و هر مقامی که بخواهید به شما می‌دهیم و

سعادت بزرگی شامل حال ما و حال ملت مصر به واسطه وجود شریف شما شده، و گفت: ﴿لَكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾. شاه که از اکثر عمال حکومت خیانت دیده، حال به ارزش وجود یوسف علیه السلام پی می برد و قدر او را می داند.

شاه فهمید صاحبان مقامات کشوری مانند عزیز چه کاره اند و خیانت آنان برای مملکت چقدر گران تمام می شود. عمال دولت که باید خادم ملت باشند خود خائنند و آنان که باید مانند نمک باشند که جلوگیری از گند کنند، خود گندیده اند.

شاه که می بیند دُر گرانبهایی به دست آورده، از سن کم و بزرگی روح او تعجب می کند. چون با یوسف سخن گفت از بیانات شیرین و کلام دلنشین او بسیار خرسند شد و گفت: دوست دارم خوابم را از زبان شما بشنوم؟ حضرت یوسف علیه السلام فرمود: در خواب دیده ای هفت گاو فربه نیکو از رود نیل نمایان شد و پیش تو آمد و شیر از پستانشان می ریخت، همینطور که نظر می کردی و از خوبی آنها در عجب بودی، یکبار رود نیل خشک شده و آبش فروکشید و خشکی آن نمایان شد و از میان لجن آن، هفت گاو لاغر سختی دیده گردآلود و شکم به هم چسبیده که نه پستان داشتند و نه دندان با چنگالی چون چنگال سگان و پوزی چون پوز دزدگان نمایان شدند و با گاوهای فربه درآویختند و چون درنده آنان را شکار کرده و دریدند، و گوشتشان را خوردند، و استخوانشان را خرد کردند. همینطور که نظر می کردی و در عجب بودی ناگاه چشمت افتاد به هفت خوشه سبز باردار و هفت خوشه خشک پژمرده که از یک سنبله رسته بود و ریشه آنها در میان خاک بود و تو به خود می گفتی این چه وضعی است؟ اینها سبز بارور و آنها خشک و سیاه سر، با اینکه هر دو دسته از یک آب و خاکند، به ناگاه بادی وزید و گردی از ریشه های خشک سیاه به خوشه های سبز باردار پاشید و آتشی در آنها افروخت و آنها را سوخت و سیاه و سرنگوش کرد. در اینجا خوابت به پایان رسید.

پادشاه گفت: با اینکه خواب عجیبی بود ولی بیان صحیحی که از تو شنیدم عجب تر بود. شاه گفت: ای صدیق در خوابم چه نظر داری؟ گفت: نظرم این است که گندم و جو جمع کنی تا در این سالهای فراوانی، کشت را بسیار توسعه دهی و اهرام و انبار بسیار بسازی و گندم را با خوشه و ساقه در آنها انبار کنی و دستور بدهی مردم در این سالهای فراوانی یک پنجم محصولات خود را به تو تحویل دهند تا برای هفت سال قحطی کشور مصر و همسایگان کفایت کند. و از طرف دیگر چون در سالهای قحطی همسایگان مصر به تو رو آرند، و به هر طوری که بگویی از تو گندم می خرند، در نتیجه گنجهای فراوانی به دست خواهی آورد. درحقیقت آن حضرت، تجارت مهمی را برای کشور مصر، پیشنهاد کرد.

پادشاه به یوسف علیه السلام پیشنهاد کرد که کشور مصر به جود شما محتاج است و هر مقامی را که بخواهی، بخواه؟ من از وجود شما نمی توانم چشم پوشی کنم و از عقل و تدبیر شما نمی توانم استفاده نکنم.

حضرت یوسف خردمند دلیلی نمی‌دید که یکی از مناصب حکومت را قبول نکند. درست است که قدمی برای گرفتن مقام برنداشته و به وسیله‌ای متشبّث نگردیده، بلکه جریان حوادث، او را به دربار سلطنتی کشانده و تا این اندازه محبوب شده. ولی برای اینکه مردم را از علم و تدبیر خود بهره‌مند کند و با داشتن مقام و منصب بتواند، توحید و خداپرستی را نشر دهد، لذا وزارت دارائی و یا خزانه‌داری کلّ مملکت را قبول نمود. زیرا می‌دانست هفت‌سال قحطی پیش می‌آید و او باید ملّتی را سرپرستی کند و به تدبیر حکیمانه از گرسنگی نجات دهد، و می‌تواند دست مأمورین خائن رشوه‌گیر را کوتاه کند و غلّه را نگهداری نماید، و لذا گفت: ﴿أَجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ﴾.

از جمله: ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الْفُرْ﴾، معلوم می‌شود پادشاه او را لقب عزیز داده و شوهر زلیخا را از آن مقام عزل کرده. و از جمله و اطلاق: ﴿نَكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ﴾ معلوم می‌شود مقام نخست‌وزیری و وزیر مشاور را نیز به حضرت یوسف واگذار نموده است، و آن حضرت با قبول و پذیرش منصب، آبرویی که از کشور مصر به واسطه دیگران بر باد رفته بود دوباره به این کشور برگشت داد. و کشور مصر چنین شخصیتی به خود ندیده بود.

و بدین ترتیب حضرت یوسف علیه السلام پس از سالها رنج و عذاب و عقبات تلخ به مقامات حسّاس مصر رسید. و بدیهی است به واسطه صحت عمل و تدابیر ملّت‌پرور، محبوب نزد تمام ارکان دولت و ملّت گردید و با آن اخلاق فاضله هرچه از مدت خدمتش بگذرد بر محبوبیت او می‌افزاید. و معلوم می‌شود: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

نتیجه‌گیری قرآن

قرآن در ضمن نقل داستان به جای حسّاس که می‌رسد نتیجه می‌گیرد. جایی که نظر تربیتی دارد و می‌خواهد فکر خواننده و شنونده را رهبری کند به نکته‌هایی نظر را جلب می‌کند: در اینجا پس از ذکر داستان زمان کودکی و چاه‌نشینی و زندانی شدن یوسف علیه السلام و رسیدن او به مقام شامخ می‌گوید: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ﴾. یعنی اگر یوسف علیه السلام مورد حسد واقع نمی‌شد و در چاه و زندان صبر نمی‌کرد و برای خدا عفت و عصمت خود را حفظ نمی‌کرد، ما او را به چنین مقامی راهنمایی نمی‌کردیم. پس لطف ما به دنبال خود، او را رهبری کرده است. دستهایی برای ذلت او کار کرد حتی دستهای برادرانش. و نقشه‌هایی برای نابودی و ذلت بندگی او کشیده شد، ولی دست مرموز الهی که عزّت وی را ترسیم کرده زیر پرده اجراء شد. اگر او را به چاه نمی‌انداختند، به دست کاروان نمی‌افتاد. و اگر کاروانیان، او را به ذلت بندگی نمی‌فروختند، به دست

عزیز نمی افتاد و به زندان نمی رفت. و اگر به زندان نمی رفت و با مأمورین شاه ملاقات نمی کرد، نزد شاه معرفی نمی شد.

این یک نوع از الطاف الهی است که دستگاه منظم خلقت در این کارگاه پیچیده طبیعت و حیرت انگیز تربیت، هرکس را بخواهد به رحمت الهی می رساند: ﴿نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ﴾. ولی آنچه مؤثر است نیکی و پاکی است که نزد خدا و خلق، انسان را عزیز می گرداند، و یک قرارداد الهی است که اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند. و طبق نظامات دقیق الهی و تخلف ناپذیر علت و معلولیت هر نوع مجاهدت و تقوی اثر خود را می بخشد که فرموده: ﴿وَلَا تُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾. پس معلوم شد برخلاف آنچه مادّیین می گویند، یک دست مخفی و یک قدرت غیبی با کمال مراقبت بر دستگاه جهان بشریت حکومت می کند و:

خدا کشتی آنجا که خواهد برد و گر ناخدا جامه بر تن درد

بدون اختیار و یا با اختیار خود مردم، به هر جا بخواهد سوق می دهد: ﴿وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ﴾

نکته دیگری که قرآن بیان کرده

جمله: ﴿وَلَا جُرُ الْأَخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾، می گوید: همان قدرت لایزالی که برای دستگاه خلقت، حساب دقیقی آورده که ذره ای از اعمال خیر و شر بی ثمر نمی ماند، همان قدرت، این کاروان هستی را به سوی یک جهان دیگری رهبری می کند که جاوید و ابدی است. و اجر و سعادت آن جهان، با این جهان مقایسه نشود.

این جهان زودگذر و لذتهایش آلوده با تلخیها و ناکامیها است برخلاف آن جهان. لذت این جهان موقت است و آنجا دائم.

پس از آنکه قرآن مطالب لازم را نتیجه گیری نمود، می پردازد به باقی قصه یوسف علیه السلام، که ذکر آن خواهد آمد.

آنچه ذکرش خالی از اهمیت نیست

بدانکه چنانکه از تاریخ استفاده می شود: وضع حکومت مصر، قبل از حضرت یوسف علیه السلام، یک حکومت استبدادی جائرانهای بوده که هیچ حقی برای رعیت قائل نبوده اند و تحمل چنین حکومتی با وجود رسالت الهی یوسف که مبنی بر عدالت و دموکراسی و مساوات باشد، منافات دارد. و به اضافه کشور مصر در آن دوره، بت پرست بوده اند، و روحانیون آنان یک مشت جادوگر و کاهن و خرافات باف بوده. بنابراین چگونه حضرت یوسف علیه السلام ریاست چنین کشوری را قبول نموده؟ باید گفت:

یوسف از جانب خدا مأمور بوده که راجع به کشاورزی آنجا اقداماتی کند تا مردم مصر و مجاورین آن خصوصاً خانواده یعقوب از قحطی هلاک نشوند. و شرح آن حضرت درباره خواب پادشاه و اطلاعات آن حضرت راجع به امور کشاورزی را می‌توان از معجزات او دانست.

حضرت یوسف علیه السلام در کشوری که قانونی نداشته و وزارتخانه مرتبی نبوده، یک تشکیلات تازه‌ای مانند وزارت کشاورزی منظمی بوجود آورد. و تخصص فنی را اساس آن قرار داد و گفت: ﴿إِنِّي حَفِیْظٌ عَلَیْمٌ﴾. و متعهد تولید و جمع‌آوری و تقسیم و خرید و فروش محصولات و جیره‌بندی و عدالت در پخش گردید که پولداران، برای انبارکردن خودشان، زیاده‌تر از حد خریداری نکنند.

حضرت یوسف علیه السلام یک مؤسس بی‌سابقه‌ای بود که خواست جلو استبداد حکومتی را بگیرد و از ساخت و پاخت حاشیه‌نشینان و مدیران کل جلوگیری کند. و کم‌کم مملکت را به طرف آزادی و قانون کشاند. این کار، کار هیچ‌کس نبود جز پیغمبری با قدرت. لذا آن حضرت در امور ادارت مصر اصلاحاتی کرد و در امور کشاورزی فداکاری نمود. و اراضی مصر را میان کشاورزان تقسیم نمود. و طرحهای سودمند و قوانین مفیدی برای این کارها پیشنهاد و تصویب کرد، و اوضاع آبیاری و ایجاد آب و حفر قنات و تقسیم آب را در نظر گرفت. و انبارهای زیادی ساختمان کرد و ذخیره هفت سال کشور مصر را تهیه دید. و وسائل زندگی مردم و سطح اخلاق ایشان را بالا برد و به دنیا ثابت کرد که روحانی صحیح می‌تواند بهترین حکومتی را فراهم کند و روحانی نمایان منزوی خرافاتی را نباید پیشوای خود قرار داد. و سازمان روحانی که از زندگی مردم بی‌خبر و خارج باشد و مردم را به اوهام و سرگردانی مشغول کند باید از بین برود.

تورات راجع به حضرت یوسف علیه السلام مطالب باطل نیز آورده مثلاً می‌گوید: نقره و مواشی و زمین مردم را برای فرعون گرفت و مردم را هم خرید و برده ساخت!

دین حق با زندگی موافق است

قبول ریاست دنیائی از طرف یوسف علیه السلام دلیل است بر اینکه دین حق با زندگی منافات ندارد. دین حق تعدیل‌کننده عواطف انسانی است تا بشر را به اخلاق پاک و عقاید تابناک هدایت کند. به همان اندازه که مادیات، افکار و اعمال انسان را در قالب تنگ آرزو و هدف دنیوی می‌ریزد و زندگی او را بی‌معز و دچار تنازع و کشمکش می‌نماید و زیان‌آور است، روحانیت خشک هم انسانها را در یک وادی تاریک اوهام و خیالبافی و احساسات بشری می‌اندازد و او را از جامعه جدا می‌کند مانند روحانیت فلسفی و تصوف و روحانیت تصنعی گریه و زاری و توسل به موجودات خیالی. چنین سازمان روحانیت

خشکی، افرادی را بیهوده و بیکار نگه می‌دارد و عده‌ای را به نیرنگ و حيله سرگرم و فریب می‌دهد و از راه سعادت دور می‌کند.

حضرت یوسف که یک پیغمبر روحانی بود در کابینه حکومتی وارد شد، و در قسمت دارائی و کشاورزی و تنظیم امور رعیت و بسط عدالت، خدمات شایانی کرد و به دنیا اعلام کرد که مقام روحانی با سیاست و تدبیر امور کشور منافات ندارد. و آنان را به راه زندگی مادی و معنوی هدایت کرد و دست جادوگران و کاهنان و روحانیان بت‌ساز را از سر مردم کوتاه نمود. امام رضا علیه السلام فرموده: حضرت یوسف علیه السلام به جمع خواربار اقدام کرد، و در هفت سال فراوانی آنها را در انبارها جمع نمود. چون سالهای فراوانی گذشت و سالهای قحطی شروع شد، حضرت یوسف علیه السلام شروع به فروش خواربار نمود، و در سال اول پولهای نقره و طلا را آنچه بود، جمع آوری کرد و دیناری نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد. و در سال دوم زیور و جواهرات را گرفت تا در مصر و حوالی آن زیور و گوهری نماند مگر آنکه در ملک او وارد شد، و در سال سوم گله‌های چهارپایان و گوسفندان را گرفت. و در سال چهارم بندگان و کنیزان را گرفت که در مصر بنده و کنیزی نماند مگر آنکه در ملک یوسف آمد و در سال پنجم خانه و آب و ملک‌ها را گرفت تا در مصر و حوالی آن زمینی نماند مگر آنکه در ملک یوسف درآمد، و در سال ششم مزرعه‌ها و نهرها را گرفت تا در مصر و حوالی آن نهرو مزرعه‌ای نبود مگر در ملک او. و در سال هفتم رقبه مردم را به بهای گندم خرید تا در مصر و حوالی آن بنده و آزادی نماند مگر اینکه همه بندگان یوسف شدند. البته آن حضرت پس از اتمام سالهای قحطی و ورود سالهای متعارفی، تمام مردم را آزاد نمود و املاکشان را بخشید. مردم گفتند: ما ندیدیم و نشنیدیم که خدا به سلطانی چنین علم و تدبیری داده باشد.

حضرت یوسف در چنین سالهای قحطی که قدرت عظیم پیدا کرده و در مصرف غله و جیره‌بندی کمال احتیاط را به عمل می‌آورد تا مردم را از خطر نابودی نجات دهد، زحمتش چند برابر گردیده، زیرا کثرت محتاجان و درخواست زیاد ارباب حاجت، کار یوسف دلسوز را زیاد کرده و شاید خودش غذای سیر نمی‌خورد تا گرسنگان را فراموش نکند:

یوسف صدیق شد چون پادشاه ملک مصر آن که سیر از خوان او بودی جهان گرسنه
گفت چون من خورده باشم سیر و باشم خفته‌پوش کی خبر دارم ز حال میهمان گرسنه

در این سالهای قحطی نه تنها مردم مصر بلکه بلاد مجاور که با مصر روابط اقتصادی دارند، به مصر هجوم کرده و غله می‌بردند و حضرت یوسف علیه السلام کاملاً رسیدگی می‌کرد. البته باید ورود اشخاصی که درخواست غله می‌کنند کنترل شود، و باید معامله‌ها تماماً زیر نظر یوسف قرار گیرد و باید اشخاص

درخواست کننده شناخته گردند تا کسی تقلّب و تزویر نکند، و تجّار طمعکار برای سود بردن به نامهای مختلف، و نیرنگها و رشوه‌دادنها، غلّه را نبرند. پس باید مقدار مصرف و دفعات و نام اشخاص دقیقاً ثبت گردد. آن حضرت کاملاً مواظبت می‌کند چه کسان می‌آیند و چقدر می‌برند. در این ایّام از کنعان و جاهای دیگر فوج فوج به سوی مصر برای خرید غلّه می‌آیند.

ورود برادران یوسف برای خرید غلّه

در این سالها کنعان دچار قحطی و تنگی گردیده و خانواده یعقوب علیه السلام برای قوت خود به فشار افتاده‌اند. ناچار حضرت یعقوب، فرزندان خود را انجمن کرد و گفت باید برای خرید خواربار به سوی مصر بروند. فرزندان او به استثنای بنیامین که پدر با او مانوس بود و برای انجام کارهای داخلی و اداره امور خانواده مانده بود، بقیّه بار سفر بستند و با کاروان فلسطین پس از طی راههای طولانی وارد مصر شدند و مقداری پول نقره و یا کفش و پوست همراه آورده‌اند.

فرزندان یعقوب باید خود را به مأمورین غلّه معرفی کنند و مأمورین باید به عزیز مصر گزارش بدهند. حضرت یوسف هم منتظر ورود آنان بود. چون مأمورین، گزارش دادند حضرت یوسف در بین اسامی واردین و درخواست کنندگان، نام برادران خود را شنید. البتّه وضع روحی او تغییر کرد ولی خودداری نمود و دستور داد آنان را به حضور بیاورند. اکنون ۳۹ سال از سن یوسف علیه السلام گذشته و به مسند عزّت نشسته و در آب و هوای مصر قیافه کودکی او عوض شده. آنروزی که برادران او را در چاه انداختند به قوی ۹ ساله بوده و فعلاً قیافه مرد چهل ساله دارد. یوسف با ایشان به زبان عبری و پدر و مادری سخن نگفت تا برادران، او را شناسند. و برادران او را نشناختند چنانکه در آیه ذیل است:

﴿وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَبِيكُمْ أَلا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُم عِندِي وَلَا تَقْرُبُونِ ﴿٦٠﴾ قَالُوا سُرُودُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَعَلُونَ ﴿٦١﴾ وَقَالَ لِفَتْنَيْنِهِ أَجْعَلُوا بِضَعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾﴾

[یوسف: ۵۸-۶۲]

ترجمه: و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند پس او آنان را شناخت و آنان او را نشناختند (۵۸) و چون ساز و برگ آنان را در اختیارشان گذاشت و بار آنان را بار کرد، گفت: آن برادرِ پدری خود را نزد من بیاورید، آیا نمی‌بینید که من کیل را تمام می‌دهم و بهترین پذیرائی‌کنندگانم (۵۹) اگر او را بیاورید کیلی پیش من ندارید و نزدیک من نیائید (۶۰) گفتند:

به زودی با پدرش مذاکره و کوشش می‌کنیم و حتماً این کار را خواهیم کرد (۶۱) و یوسف به گماشتگان خود گفت: سرمایه آنان را در بارهایشان بگذارید شاید وقتی که به خاندان خود برگشتند متاع و سرمایه خود را بشناسند و باشد که برگردند. (۶۲)

نکات: یوسف که در مسند عزّت تکیه کرده و رنگ و رخسار او را آفتاب بیابان عوض نکرده و در تکلم به زبان مصری سخن می‌گوید و بلکه ترجمانی گرفته تا با برادران سخن گوید، منظور برادران را فهمید که از فشار روزگار آمده‌اند غله ببرند. ولی آنان احتمال نمی‌دهند که عزیز مصر همان طفل نه ساله باشد که سی سال قبل مفقود شده و از او خبری ندارند. اگرچه قیافه آنان پس از سی سال تغییر کرده، ولی حضرت یوسف علیه السلام می‌تواند قیافه‌های فعلی آنان را با قیافه‌های سی سال قبل تطبیق دهد. حضرت یوسف علیه السلام بسیار مشتاق است احوال پدر و مادر و سایر بستگان را به طوری که برادران نفهمند او کیست، پرسد. و نخواست مستقیماً در این موضوع مذاکره کند. بلکه با زبردستی آنان را وادار کرد که احوال خود و بستگان خود را بیان کنند.

فخر رازی در اینجا که یوسف علیه السلام می‌گوید: ﴿أَتُؤْنِي بِأَخٍ لَّكُم مِّنْ أَيْبِكُمْ﴾، برای این درخواست، چند وجه ذکر کرده:

۱- چون حضرت یوسف علیه السلام به هر نفری بیشتر از یک بار شتر گندم نمی‌داد، در این سفر که برادران ده نفر بودند ده بار شتر گرفتند و گفتند برای پدر سالخورده و برادر کوچکتر ما نیز دو بار گندم بده؟ حضرت یوسف در جواب فرموده باشد برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من برای او نیز یکبار شتر گندم زیادتر بدهم.

۲- برادران گفتند: برادر کوچکتری داریم که مورد انس و محبت پدر ماست و لذا او را بیاوریم. حضرت یوسف فرموده باشد سخن شما عجیب است زیرا چگونه با اینکه شما عاقلتر و مؤدبتر و کاملترید پدر شما او را بهتر دوست دارد لابد او باید در فضل و ادب اعجوبه باشد. او را بیاورید تا من ببینم.

۳- چون برادران، ده نفری بر یوسف وارد شدند، حضرت فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما چوپانهای شام هستیم برای شدّت قحطی آمده‌ایم گندم خرید کنیم. فرمود: شاید شما جاسوسید؟ گفتند: معاذ الله ما فرزندان پیر بزرگوار پیغمبری هستیم به نام یعقوب. فرمود: چند برادر بوده‌اید؟ گفتند: دوازده نفر، یکی از ما هلاک شد و یکی دیگر برای تسلی پدر نزد او مانده و ما ده نفر آمده‌ایم. حضرت یوسف علیه السلام فرمود: یک نفر را نزد من گرو بگذارید و بروید آن برادری که نزد پدرتان است بیاورید تا رسالت پدرتان را به من برساند. در این هنگام قرعه زدند و قرعه بنام شمعون آمد و او را نزد یوسف گذاشتند.

۴- شاید چون نام پدر خود را بردند حضرت یوسف علیه السلام گفت: چرا او را تنها گذاشتید؟ گفتند: یک نفر نزد او مانده. فرمود: چرا او را انتخاب کرد؟ مگر او نمی‌توانست مسافرت کند؟ گفتند: خیر، بلکه او را بیشتر دوست می‌دارد. حضرت فرمود: از قراری که می‌گویید پدر شما مرد حکیم و علیمی است، بی‌خود یک فرزندش را نباید بیشتر دوست بدارد، لابد فضل و کمال بیشتری دارد، من میل دارم آن برادر شما را ببینم.

اگرچه در ضمن سخن، گفتگو از برادر گمشده آنان به میان می‌آمد و قهراً عمل زشت آنان که به کودکی او رحم نکردند و پدرِ پیرِ خود را چقدر سوزانیدند موجب ناراحتی او می‌شود. ولی آن حضرت کمترین تعرض و بی‌احترامی به آنان نمی‌کند بلکه با کمال گرمی و صمیمیت با آنان رفتار می‌کند، و دستور می‌دهد پذیرائی گرمی از ایشان بنمایند.

بنابراین آن حضرت در ضمن از ایشان بازپرسی کرده که شما اهل کجائید؟ خانواده شما کیانند؟ برای چه در مصر آمده‌اید؟ شاید برای جاسوسی آمده‌اید؟ که در اینجا گفتند: خیر. ما ده نفر برادریم فرزند پیغمبر بزرگوار، یک برادر ما هم نزد پدر ما مانده و اگر شما بزرگی مقام پدر ما را بدانید، احترام شایانی خواهید کرد. یوسف گفت: پس چرا برادر کوچکتر را نیاوردید؟ گفتند: پدرش غمگین است و با او انس دارد. گفت: پدر شما چرا غمگین است شاید از نادانی و سفاقت شما؟ گفتند: خیر، سبب آزدگی او این است که از مادرِ آن فرزندِ کوچکش، پسری داشت که از دستش رفته و می‌گویند: او را گرگ خورده. یوسف پرسید: شما از کجا می‌گوئید آیا دلیلی و یا شاهی بر گفتارتان دارید؟ گفتند: خیر ما غریب هستیم و کسی در این شهر ما را نمی‌شناسد.

در تورات نوشته که یوسف گفت: شاید جاسوس می‌باشید و دستور داد همه برادران را زندانی کردند، چون برادران زندانی شدند و سختی زندان را ملاحظه کردند، گفتند: این سختیها به کیفر ظلم ما بر یوسف است. زیرا ما به او رحم نکردیم و اکنون گرفتار شده‌ایم. روز سوم، یوسف برادران را احضار کرد، و فرمود: اکنون خانواده شما گرسنه و بی‌قوت هستند، نه نفر شما را مرخص می‌کنم تا برای خانواده و پدر پیر خود گندم ببرند و یک تن از شما را نگه می‌دارم تا بروید و برادر کوچکتر خود را بیاورید تا من بدانم شما راستگوئید و در پیش چشم برادران دستور داد شمعون را در بند کردند و دستور داد برای آنان بارهای گندم گرفتند و نقدی که آورده بودند در میان بارهای ایشان گذاشتند و روانه شدند. و ضمناً خاطرنشان کرد که اگر برادر کوچکتر خود را نیاورید هرگز مرا نخواهید دید، و گندم به شما داده نشود. برادران یوسف با بارها روانه کنعان شدند.

علت اینکه حضرت یوسف، نقد و متاع آنان را به طوری که نفهمند به آنان رد کرد، این بود که آنان را وادار به مراجعت کند، زیرا:

اولا: می دانست که آنان برای امانت و دیانتی که دارند برخود لازم می دانند که برگردند و بهای گندمی که برده اند به عزیز برسانند.

ثانیا: ملاحظه کرد شاید به غیر از نقدینه چیزی نداشته باشند و خجالت بکشند که دست خالی مراجعت کنند لذا نقد آنان را به آنان برگردانید که وسیله مراجعت آنان شود.

ثالثا: لازم بود به پدر و برادران خود در این سال قحطی کمکی بدهد و گرفتن پول از ایشان دلالت بر پستی و کِنسی می کرد، حضرت یوسف علیه السلام خواست بدون اینکه متنی بگذارد احسانی به ایشان کرده باشد. **رابعا:** خواست در مقابل اساءه، احسانی کرده باشد.

باید دانست که سرگذشتِ گروگرفتنِ شمعون در تورات ذکر شده، ولی برخلاف ظاهر آیات قرآن است، زیرا از قرآن استفاده می شود که حضرت یوسف علیه السلام ایشان را شناخت و با کمال مهربانی گندم داد و درخواست کرد که در سفر دیگر برادر خود را همراه بیاورند، و تدبیری که برای مراجعت آنان به کار برد، فقط همان گذاشتن متاع است در بارهای ایشان. ضمناً قضیه جاسوسی نیز در تورات ذکر شده است. اگر کسی بگوید چگونه خود یوسف به کنعان مسافرت نکرد، و یا پدرش را نخواست؟ جواب این است که:

اولا: مشاغل و ریاست و کارهای زیاد او، مانع این مسافرت بود.

ثانیا: پدر پیرش سرپرست دودمان حضرت ابراهیم علیه السلام بود و مسافرت طولانی باعث زحمت او می شد. **ثالثا:** کارهای یوسف به وحی الهی بوده شاید مجاز نبوده است.

به اضافه آن حضرت اوقاتی که زرخید و یا در زندان بود نمی توانست برود و اگر می رفت باعث حمله برادران و قتل او می شد. و شاید خدا خواسته یعقوب را ادب کند که چرا برای مخلوقی خود را باخته است.

﴿فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَ نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضْعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضْعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَ وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنِنِي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾﴾ [یوسف: ۶۳-۶۶]

ترجمه: پس چون به سوی پدرشان برگشتند، گفتند: ای پدر، کیل گندم از ما منع شد پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانۀ کامل بگیریم و محققاً ما او را حفظ خواهیم کرد (۶۳) یعقوب

گفت: آیا شما را بر او امین بدانم همان طور که پیش از این بر برادرش امین نمودم، پس خدا بهترین نگهبان است و او از همهٔ رحم‌کنندگان رحیم‌تر است (۶۴) و چون متاع خود را گشودند، دیدند نقد و سرمایه‌شان به ایشان بازگشته، گفتند: ای پدرجان، دیگر چه می‌خواهیم این سرمایهٔ ماست که به ما بازگردانده شده، و ما برای خانوادهٔ خود طعام می‌آوریم و برادر خود را حفظ می‌کنیم و یک بار شتر زیاده می‌گیریم، این پیمانۀ آسان است (و یا اندک است) (۶۵) یعقوب گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا اینکه پیمان محکمی از خدا به من بسپارید که او را حتماً به من برگردانید مگر اینکه همه به حادثه‌ای گرفتار شوید، پس چون تعهد و پیمان خود را دادند، گفت: خدا بر آنچه می‌گوئیم وکیل است. (۶۶)

نکات: چرا فرزندان یعقوب ده‌نفری برای خرید غله رفتند؟ برای آنکه عزیز به یک نفر، ده بارگندم، نمی‌داد، بلکه روی حساب دقیق به هرسرپرست خانواده‌ای، یک بار گندم می‌داد. لذا اینان جز سفر دست‌جمعی چاره‌ای نداشتند.

فرزندان یعقوب اگرچه از پذیرائی عزیز مصر، در سفر اول، شاد و کامیاب بودند ولی چون برای تهیهٔ آذوقهٔ خانوادهٔ خود به مصر آمده‌اند، باید زودتر برگردند.

زنان و فرزندان یعقوب، همه در انتظار بازگشت سرپرستان و نان‌آوران خود، دقیقه‌شماری می‌کنند زیرا تنگدستی و قحطی فشارآورده و وسیلهٔ کافی ندارند، و بیش از همه، یعقوب سالخورده در انتظار است. زیرا رئیس قبیله برای قبیله و حفظ آنان بیش از دیگران ناراحت است.

سرانجام انتظار به پایان رسید و قافلهٔ فلسطین به وطن خود برگشت و فرزندان یعقوب علیهم‌السلام به سلامت بازگشتند، و فامیل و نواده‌های یعقوب، دور ایشان را گرفتند. ولی ده بار شتر غله، برای خانوادهٔ بزرگی کم بود و باید قبل از اتمام غله باز به مصر مراجعت کنند. اما با مشکلی روبرو شدند زیرا از یک طرف عزیز گفته اگر در سفر دیگر، برادرکوچک خود را نیاورید غله به شما داده نخواهد شد. و از طرف دیگر، پدر سالخورده به این پسر علاقه دارد، و او را به جای فرزند گمشده‌اش دوست دارد و جداکردن این پسر از پدر مشکل است. خصوصاً که پدر به علت سوءسابقه‌ای که برادران داشته و دربارهٔ یوسف آنقدر پدر را اذیت کرده بودند، نسبت به ایشان بدگمان است.

آری، لگهٔ بد را به زودی نمی‌توان پاک کرد و آبروی از دست‌رفته را نمی‌توان باز گردانید.

به هر حال غله موجود رو به نقصان گذاشت و پسران اسرائیل باید برای تأمین معاش، به مصر، مسافرت کنند. ولی در این نوبت کلید موفقیت به دست پدر بزرگوار است زیرا اگر او، پسر کوچکت را نفرستد، عزیز، غله نخواهد داد.

لذا برادران گفتند: ای پدر صحیح است که شما به بنیامین انس و علاقه دارید، ولی زندگی و حیات فامیل، موقوف به این است که او را با ما به مصر بفرستی، زیرا به طوری که عزیز گفته اگر او را نبریم،

آذوقه نخواهد داد. شما این مشکل را تحمل نمائید و برادرِ ما را برای تأمین معاش با ما بفرست: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَّكَتُلُ﴾. به اضافه اگر او بیاید، عزیز، یک بار شتر، زیادتیر به ما غله خواهد داد، و ما به شما اطمینان می‌دهیم که حتما او را حفظ می‌کنیم: ﴿وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ﴾.

حضرت یعقوب علیه السلام تقاضای فرزندان را منطقی می‌داند و میل دارد به هر طریقی که ممکن است، حیاتِ خانواده را حفظ کند. ولی به فرزندان بدسابقه، اعتماد ندارد و می‌ترسد بنیامین نیز به سرنوشتِ یوسف، مبتلا شود، و غمی بر دل او افزوده شود. لذا در جواب فرزندان گفت: چگونه به شما اعتماد کنم، باینکه سابقا برادرش را بردید و نیاورید و به دروغ گفتید: او را گرگ خورده است: ﴿قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ...﴾ من به حفظ و مراقبت شما امیدی ندارم ولی به حفظ خدا امیدوارم.

فرزندان یعقوب، همه خجل و شرمنده شدند و خاطره تلخِ یوسف، پس از سالها تجدید شد. از طرفی نزد پدر متهم و سر به زیرند، ولی چاره‌ای به جز صبر ندارند. باز تقاضای خود را تکرار کردند و دلیل دیگری آوردند، و آن دلیل این بود که چون بارهای خود را گشودند، دیدند سرمایه‌ی ایشان در بار است. گفتند: ای پدر، ما دیگر چه می‌خواهیم و چه عذری برای ترک سفر داریم؟ این نقدینه و سرمایه‌ی ماست که به ما برگشته و از نظر پول در مضیقه نیستیم. پس، التماس ما این است که برادرِ ما را با ما بفرست که از غله برای خانواده محروم نشویم و یک بار شتر هم زیادتیر برای برادر کوچک دریافت کنیم. و این خود، کمکی به زندگی ما خواهد بود.

پدر سالخورده باید دودمان ابراهیم علیه السلام را سرپرستی کند و آنان را از قحطی برهاند. ولی چه کند به فرزندان اعتماد ندارد که مبدا جانشینِ یوسف از دستش برود.

از این رو، حضرت یعقوب علیه السلام به فرزندان گفت: شما پیمان محکمی به من بسپارید و خدا را شاهد و ناظر قرار دهید و با او عهد کنید که فرزندم را به من برگردانید، مگر آنکه پیش‌آمدی شود که از عهده‌ی شما خارج باشد.

فرزندانِ یعقوب علیه السلام خوشحال شدند، و فوری پیمانِ شدیدی با پدر بستند و خدا را بر آن پیمان وکیل و شاهد قرار دادند. در وقتِ پیمان‌بستن به یادِ پیمان بستن با پدر، هنگام بردن یوسف افتادند. ولی آن وقت قصد خیانت داشتند، اما این مرتبه قصد خیرخواهی، و این پیمان از روی حقیقت و واقعیت است. اما چون سابقه خراب است، اطمینانِ پدر، صد درصد جلب نمی‌شد.

بعضی از مفسرین نوشته‌اند که یعقوب علیه السلام به فرزندان خود گفت: شما چه کار داشتید که به عزیز اظهار کنید ما برادر کوچکتری داریم؟ گفتند: برای رفع تهمتِ جاسوسی، ما وادار به این اظهار شدیم.

بالآخره حضرت یعقوب علیه السلام ناچار به سفر یک ماهه بنیامین، راضی شد، و چون خواستند حرکت کنند پدرشان سفارشات کرد:

﴿وَقَالَ يَبْنَیَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یوسف: ۶۷-۶۸]

ترجمه: و یعقوب گفت: ای پسران من، از یک دروازه وارد شهر نشوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید و من نمی‌توانم چیزی را که از خدا مقدر شده از شما بگردانم. حکمی نیست مگر از خدا. بر او توکل کردم و باید همه توکل‌کنندگان بر او توکل کنند (۶۷) و چون همانگونه که پدرشان امر کرده بود داخل شدند، این کار نتوانست چیزی را که از طرف خدا مقدر شده دفع کند جز اینکه حاجتی در دل یعقوب بود که برآورده کرد، چون او دارای علمی بود که ما به وی آموخته بودیم ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. (۶۸)

نکات: چون حضرت یعقوب علیه السلام به حکم اضطرار فرزند کوچکتر را با برادران با کاروان فلسطین به مصر روانه کرد، چون رفت و برگشت ایشان بیش از یک ماه طول می‌کشید و راه دراز و خطرناک است، فرزند دلبند خود را بوسید و برای دلسوزی، به آنان توصیه کرد که از یک دروازه وارد شهر مصر نشوید، بلکه به چند عده تقسیم شوید و از دروازه‌های جداگانه وارد شوید.

شاید حضرت یعقوب علیه السلام فکر کرده مبادا این برادران شجاع رشید خوش‌اندام مورد چشم‌زخم شوند، و یا مبادا مورد حسد مردم واقع شوند، و یا مبادا مأمورین انتظامی و کارآگاههای مخفی به ایشان بدگمان شوند، و اسباب زحمت ایشان گردند و مراجعت ایشان طول بکشد.

به هر حال از چند دروازه داخل شدند. ولی حضرت یعقوب علیه السلام گوشزد نموده بود که من از مقدرات الهی نمی‌توانم جلوگیری کنم، فرمان کارگاه جهان فقط به دست خداست: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾، تا فرزندان به امید خدا باشند.

فرزندان مطابق دستور پدر، وارد پایتخت مصر شدند زیرا پدر، دلسوزی و مهربانی خود را از ایشان دریغ نکرده بود، که وظیفه پدر راهنمایی است.

﴿وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [یوسف: ۶۹]

ترجمه: و زمانی که بر یوسف وارد شدند برادرش را به کنار خویش جای داد، و گفت: من بی شک برادر تو می باشم، پس به آنچه آنان کرده اند اندوه مخور. (۶۹)

نکات: بعضی گفته اند ایشان سه دسته شدند، و بعضی گفته اند دوتا دوتا به شهر مصر وارد شدند، و بنیامین تنها وارد شد.

شاید منظور پدرشان از این سفارش که از دروازه های جداگانه وارد شوید، این بوده که: ایشان از کمی خود متأثر شوند، و قدر یکدیگر را بدانند و یا در اثر خطائی که نسبت به یوسف کردند توبه کنند و به خدا توجه کنند، و در شهر غربت برادرِ کوچکِ خود را مانند یوسف، به غربت و تنهایی دچار نکنند. به هر حال ایشان چون در سفرِ سابق از عزیزِ محبّت دیدند، مشتاقِ زیارتِ او بودند. و چون همه به هم رسیدند تنها پناگاهِ ایشان خانهٔ عزیز بود. خصوصاً که در این سفر، خواستهٔ عزیز را انجام داده و برادر کوچکتر را همراه آورده اند.

پس از نظافت و رفعِ گرد و غبارِ راه، بهترین هدیه ای که می توانند به حضورِ عزیز ببرند، این است که برادرشان را به حضور برند.

از این رو با قدمهای محکم برادر کوچکتر را در میان گرفته و مانند ماهی که به گرد وی ستارگان باشند به دور او چرخ می زنند و با ابهت و علاقهٔ بیشتری به سوی کاخِ عزیز رهسپار شدند. و آنگاه که به درِ سرای وی رسیدند خود را به دربانان معرفی کردند.

ورود یازده برادر فلسطینی به سمعِ عزیز رسید. آن حضرت که ورود برادران را شنید با کمال اشتیاق شاد و خرم شد. ولی حفظِ جلال و ریاست را از دست نداد، و اجازهٔ حضور داد.

مأمور مخصوص اجازهٔ عزیز را به برادران ابلاغ کرد. ایشان از تصوّر عظمت او شاید دلشان آرام ندارد، ولی برادر کوچکتر که اولین بار است با عزیز ملاقات می کند، بیش از سایرین ناراحت است. در هر حال حواسِ خود را جمع کرده و بارانمائی دربانان وارد کاخِ مخصوص شدند، و پس از ادای مراسم احترام در جایی که تعیین شده بود قرار گرفتند.

حضرت یوسف علیه السلام بدون اینکه خود را به ایشان معرفی کند به مأمورین دستور داد طعامی مهیا کنند و به ناظرِ خود گفت: ناهار را با ایشان مصرف می کند.

وقتی ناظرِ یوسف، برادران را به قصرِ مخصوص راهنمایی کرد به تشویش افتادند زیرا در سفر سابق نغدهای خود را در بارهای گندم یافته بودند و گفتند: مبادا عزیز مصر خیالِ خیانت دربارهٔ ایشان کرده

باشد و اکنون ایشان را مجازات کند و ایشان را به بندگی بگیرد. لذا وقتی وارد دالان قصر شدند به ناظر گفتند: ما در سفر سابق نقدینه خود را در میان بارها یافتیم، و گویا ملازمانِ انبار سهو کرده بودند و در میان بار ما گذاشته‌اند. اکنون آنها را به تمام و کمال آورده‌ایم تا به عزیز تسلیم کنیم و نقد دیگری هم برای خرید گندم آورده‌ایم. ناظرِ یوسف از بابت نقد سابق به ایشان اطمینان داد که موردِ مؤاخذه نیستند. و آنان را با احترام تمام وارد کاخ نمود و پذیرایی کرد، و به مرکبهای آنان علوفه داد.

موقعِ ناهار که یوسف وارد شد، سخنگویِ آنان آغاز سخن نمود و برادرِ پدری را معرفی کرد. حضرت یوسف علیه السلام از آنان تشکر و ملاطفت نمود و دستورِ ناهار داد و از همه نوازش نمود، و بنیامین را از همه بیشتر نوازش کرد و گفت: در میان فرزندان یعقوب علیه السلام از طرف مادر تنهایی، اکنون مرا به برادری بپذیر.

بعضی گفته‌اند چون در این سفر، برادران یوسف، به او وارد شدند، او جامی داشت جام سلطنتی، جام را کوید و از آن زنگ صدایی ظاهر شد، عزیز گفت: جام می‌گوید شما دوازده برادر بوده‌اید و شما یک برادرتان را فروخته‌اید (یوسف در اینجا تجاهر کرد و به برادران وانمود کرد که جام چنین می‌گوید، چون صلاح نمی‌دید از زبان خود چیزی بگوید که مبدا برادران بفهمند او یوسف است و لذا تجاهر نمود)، در اینحال بنیامین تعظیم کرد و گفت: عزیزا از این جام سؤال کن آیا برادر من زنده است یا نه؟ عزیز دو مرتبه جام را کوید و جام صدا کرد. عزیز گفت: آری می‌گوید او زنده است و به همین زودی او را خواهی دید. بنیامین گفت در این صورت هر بلائی به سر من بیاید اشکالی ندارد، به همین زودی برادرم می‌آید و مرا خلاص می‌کند. در اینجا حضرت یوسف علیه السلام نتوانست خودداری کند، و رفت در میان اطاق مخصوصِ خود و گریه کرد، سپس وضوء گرفت و بیرون آمد. (ولی چنین گفته‌ای صحیح به نظر نمی‌رسد).

بعضی گفته‌اند: او را به طور خصوصی محرمانه ملاقات کرد، و نسبت به برادری که سی سال است او را ندیده و تازه او را می‌بیند، بی‌اندازه به هیجان آمد. شاید برادر وی که برای اولین بار تنها به حضور عزیز می‌رسد با آن شخصیتِ مقام، وحشت داشت، ولی برخلاف انتظار، عزیز به طور برادرانه و بدون حفظ جلال ریاست با وی برخورد کرد و او را در آغوش گرفت و دست وی را گرفت، و در کنار خود نشانید و شرح حال وی و رفتار برادران و حال پدر بلاکش و شرح غم هجران و گریه و ناله‌های او را به طور کامل استفسار کرد و درباره برادر گمشده‌اش پرسشهایی کرد. بنیامین که عزیز را تا این حد غمخوار می‌بیند تعجب می‌کند و تمام ماجرای خود و بی‌مهری برادران را و گریه‌های پدر را نقل می‌کند، ضمناً اظهار تأسف می‌کند که سالهاست اشتیاقِ برادرِ ابوینی را دارد و شریک غم و اندوه پدر است، فقط پدرم نوید می‌دهد که دیدارش میسر خواهد شد. در کامل ابن اثیر گوید: در اینجا حضرت یوسف علیه السلام به او گفت: «أَتَحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَخَاكَ عوض أخيك الذَّاهِب؟ فقال بنیامین: ومن یجد

أَخَا مِثْلِكَ وَلَكِنْ لَمْ يَلِدْكَ يَعْقُوبُ وَلَا رَاحِيلُ. فَبَكَى يُوسُفُ وَقَامَ إِلَيْهِ فَعَانَقَهُ وَقَالَ لَهُ: إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَلَا تَعْلَمُهُمْ بِمَا عَلَّمْتُكَ».

به هر حال یوسف بزرگوار که دل از دستش رفته، طاقت نیاورد و گفت: عزیزم من یوسف گمشده می‌باشم، من آن فرد مظلوم که سالها در فراق پدر و برادر می‌سوختم، من همان برادر دلداده تو هستم، ﴿إِنِّي أَنَا أَخُوكَ﴾. در اینجا شاید هر دو بی طاقت شده و به حال گریه برخاستند همدگر را در آغوش گرفتند و چون اشک شوق التهاب آنان فرونشست، یوسف مهربان بدین‌گونه او را دلگرمی داد: برادر عزیز دیگر روزگار بلا و سختی گذشت، کسی که برادری مانند من دارد نباید نگران باشد، عزیزم من تصمیم گرفته‌ام هرگونه وسایل آسایش تو را فراهم کنم، تو دیگر مورد بی‌مهری برادران نخواهی شد، گذشته‌ها را فراموش، و از نامهربانی‌های برادران صرف‌نظر کن، غم به دل مگیر، ﴿فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَتَيْتَهَا الْعِيرُ إِنْكُمْ لَسَرِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾﴾ [یوسف: ۷۰-۷۲]

ترجمه: پس چون بارهای ایشان را بست جام آبخوری شاه را در میان بار برادرش نهاد سپس جارچی به دنبال آنان جار زد ای کاروانیان محققا شما دزدانید (۷۰) و اینان در حالیکه رو به آنان کرده بودند گفتند: چه گم کرده‌اید؟ (۷۱) جام پادشاه را گم کرده‌ایم و هرکس آن را بیاورد یک بار شتر از آن اوست و من ضامن آنم. (۷۲)

نکات: در سفر دوم حضرت یوسف علیه السلام دستور داد برای برادرانش از انبار مصر گندم گرفتند و اجازه مراجعت داد و محتمل بود که دیگر برادرانش به مصر مراجعت نکنند، و خصوصا که در سفر گذشته بر ایشان سخت شد، و شمعون چنانکه در تورات ذکر شده گرفتار شد و بر پدرشان ناگوار آمد. لذا شاید رابطه یوسف با آنان قطع شود. از این جهت آن حضرت تصمیم گرفت یکی از برادران را نگه دارد و شاید محرمانه با بنیامین توطئه کرد که او را نگه دارد و شاید خود بنیامین اظهار علاقه به ماندن کرد. ولی چون حضرت یعقوب علیه السلام از پسرانش پیمان گرفته که حتماً او را برگردانند، اگر عزیز درخواست ماندن می‌کرد آنان نمی‌پذیرفتند، بلکه او هم باید یک بار غله بگیرد و به کنعان برگردد. از اینرو برای اینکه قانوناً بتواند برادر خود را نگه دارد توطئه‌ای را با برادرش در میان گذاشت که جام طلای شاه را در میان بارش بگذارد و او به این بهانه دوباره به مصر برگردد.

چون وسایل بارگیری تمام شود، برادران مهیای سفر شده تا زودتر غله را به وطن خود برسانند. ولی در این هنگام که بارها را می‌بستند خود یوسف و یا یکی از مأمورین او جام طلای سلطنتی را در بار بنیامین گذاشت.

چون حفظ ظروف سلطنتی بر عهدهٔ مأمورین دربار است که اگر گم شود مسؤولند، لذا مأمورین در جستجوی جام برآمدند، و به کاروانیان بدگمان شدند، و شاید خود یوسف، مأمورین را از گم شدن ظرف آگاه کرد، ولی بعید است.

به هرحال چون کاروان حرکت کرد، یک نفر جار زد آهای قافله حتماً شما دزدید.

باید دانست که بعید است خود حضرت یوسف علیه السلام دستور داده باشد که نسبت دزدی به ایشان بدهند، بلکه مأمورین دربار چون دیدند جام سلطنتی نیست خودشان این را اعلام کردند. و شاید یوسف میل نداشت چنین کنند، بلکه آن حضرت میل داشت خود بنیامین آن را بهانه کند و در سفر دیگر برگردد. به هرحال جای ایرادی بر یوسف علیه السلام نیست. و این جار توهین به قافله و فرزندان یعقوب است. بنابراین یوسف علیه السلام مخفیانه به طوری که برادران او کارکنان انبار مطلع نشدند ﴿جَعَلَ اللَّيْقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ﴾. چون کارکنان انبار، جام را نیافتند، در نظرشان چنین آمد که مسافران کنعان به مناسبت مزید الثفات عزیز، مغرور شده و جام را با خود برده‌اند. این است که با تأکید ﴿إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾، تهمت سرقت به ایشان زدند. بعضی گفته‌اند: مفقود شدن یک پیمانه، دلیل نمی‌شود که یک قافله و یازده نفر را متهم به سرقت کنند، پس گفته‌اند: مراد، سرقت یوسف در کودکی از نزد پدر بوده. ولی این سخن به نظر ما صحیح نیست. زیرا ایشان یوسف را از نزد پدر به طور پنهانی نبرده بودند.

بعضی گفته‌اند: جمله: ﴿إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾، جملهٔ استفهامیه است که حرف استفهام حذف شده. ولی باید گفت: این سخن نیز صحیح نیست. زیرا اسناد سرقت به دستور یوسف نبوده بلکه خود کارمندان از ترس مسؤولیت چنین سخنی را گفتند. و سخت‌گیری نمودند تا آنان را وادار به تفحص و بازجویی کنند. بنابراین وجه صحیح همین است که کارمندان بدون مراجعه به یوسف چنین سخنی را گفته و تفحص و بازجویی نمودند، و جارچی از کارمندان انبار و یا ناظران دربار بوده و لذا گفتند: ﴿نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ﴾.

غربت گیر شدن برادران یوسف

صدا و فریاد ﴿إِنَّكُمْ لَسَرِقُونَ﴾ مانند توپ در گوش برادران یوسف صدا کرد و مانند خنجر در دل آنان فرونشست و با سابقهٔ اسناد جاسوسی که به آنان داده شده بود آنان را غربت گیر کرد و از پا درآورد، و مانند قشون شکست خورده تسلیم کارمندان شدند، و پرسیدند: ﴿مَاذَا تَفْقِدُونَ﴾؟ و در مقام دفاع برآمدند و گفتند: شما می‌دانید ما دزد نیستیم و در سفر سابق نقدینه‌ها را که در بارهای خود دیدیم بازآوردیم و هنگام عبور از مزارع مصر دهان حیوانات خود را بستیم تا آسیبی به زراعت نرسانند، و قسم

خوردند که ما قصد دزدی و فساد در این اسفار نداریم، و اهل آن نیستیم: ﴿تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾، و ما پاکیم و نمی توانیم ظرف گمشده را در بین خود پیدا کنیم و دریافت جازنه: ﴿وَلَمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ﴾ بنمائیم. و اگر باور ندارید خودتان بیانید از ما تفتیش کنید.

تشکیل محکمه:

﴿قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾ ﴿٧٣﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ رِجَائِهِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ رِجَائِهِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾﴾

[یوسف: ۷۳-۷۶]

ترجمه: گفتند: به خدا قسم شما می دانید ما نیامدیم برای اینکه در این زمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم (۷۳) گفتند: پس جزای او چه خواهد بود اگر شما دروغ گفته باشید؟ (۷۴) گفتند: مجازات هرکس که جام در بارش پیدا شد پس خودش به غلامی گرفته شود بدین گونه ستمگران را جزاء می دهیم (۷۵) پس قبل از بار بردارش شروع به بررسی بارهای دیگران کرد سپس جام را از بار بردارش بیرون آورد، زمینه را بدینگونه برای یوسف فراهم و تدبیر کردیم، او در آئین شاه نمی توانست بردارش را بازداشت کند مگر اینکه خدا بخواهد، ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم، و علم خدا بالاتر از هر صاحب علمی است. (۷۶)

نکات: از طرف کارمندان انبار، قافله به محاکمه دعوت شدند و از طرف حضرت یوسف (علیه السلام) این محاکمه تأیید شد. به برادران یوسف گفتند: اگر پس از تفتیش ظرف گمشده در میان بارهای شما پیدا شد سزای سارق چه باشد ایشان که خود را پاک می دانستند گفتند: هرقراری که صادر کنید ما حاضریم بدان عمل کنیم، پس قراری صادر شد. ولی چنین به نظر می رسد که وقتی کارمندان سؤال کردند که جزای سارق چیست؟ این برادران یوسف بودند که پاسخ دادند که جزای سارق خود اوست و ما دزد را چنین مجازات می کنیم، یعنی؛ این قرار را برادران یوسف صادر کردند نه کارمندان یوسف و الا در قانون شاه مصر چنین مجازاتی نبوده، چنانکه می فرماید ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾ بنابراین احتمال دارد در آئین ابراهیم (علیه السلام) جزای سارق چنین بازداشتی بوده است. علی هذا چون برادران یوسف پذیرفتند که جزای سارق بندگی است، پس قراری از طرف کارمندان صادر شد که این کاروان بازجویی شوند، اگر جام در پیش یکی یافت شد او در تحت رقیبت درآید.

برادران یوسف علیهم السلام که خود را پاک می دانستند قسم خوردند و دلایلی نیز ذکر کردند. و بعضی گفته اند: این حکم بندگی برای کسی که پیمانه در بارش پیدا شود، قانونی نبوده بلکه برادران روی اطمینان به خود در برابر این تهمت سنگین گفتند: ما حاضریم که صاحب بار به بندگی گرفته شود. و گفته شده ممکن است این حکم از قانون کشور مصر بوده است. ولی چنانچه ذکر شد باید گفت: این حکم، از قانون شریعت حضرت یعقوب علیه السلام بوده که برادران گفتند، و کارمندان آن را قبول کردند.

بازرسی ماهرانه وسیله خود حضرت یوسف

از جمله: ﴿فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ﴾، معلوم می شود که خود حضرت یوسف علیه السلام متصدی این بازرسی ماهرانه شد. برای اینکه به برادرانش بی احترامی نشود.

اول بار بنیامین را بازرسی نکرد تا مبدا موجب بدگمانی قافله شود، بلکه ابتدا از بار دیگران شروع کرد و در بین و یا در آخر، بار بنیامین را بازرسی کرد. و از میان بار او، جام را بیرون آورد: ﴿ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِي﴾. و همه یقین کردند که او دزدی کرده و طبق قرار باید به عنوان غلامی بازداشت شود. بدین ترتیب آن حضرت، برادر خود را نزد خود نگاه داشت، و چنین فکری بدون سر و صدا، یک مدد غیبی و بلکه باید گفت وحی خدا بوده است چنانکه خدا فرموده: ﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾. یعنی چنین عملی به تدبیر ما بود و الا طبق قوانین کشور مصر نمی توانست بدون جهت برادر را نگهدارد چنانکه فرموده: ﴿مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ﴾. بنابراین همانطوری که بیان شد از آیه استفاده می شود که استرقاق سارق از قانون کشور مصر نبوده، بلکه این قرارداد شخصی بوده که خدا به دهان برادران یوسف گذاشت تا مسؤول شوند و بنیامین بماند.

دو جمله: ﴿نَرْفَعُ دَرَجَتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾ و ﴿نَرْفَعُ دَرَجَتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾، ظاهراً برای محکومیت برادران یوسف، تناسب و ربطی ندارد، بلکه مقصود این است که برای قرب یوسف و بنیامین و درجات آن حضرت نزد ما، خانواده یعقوب را به شهرنشینی و مراوده با یوسف، از دهن نشینی نجات دادیم. و مقصود از کلمه: ﴿ذِي عِلْمٍ﴾، علم عرضی، و از ﴿عَلِيمٌ﴾، علم ذاتی و خداوند است.

﴿قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾﴾ قَالُوا يَأَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا

كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَّعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُونَ ﴿٧٩﴾

[یوسف: ۷۷-۷۹]

ترجمه: گفتند: اگر او دزدی کرد (تعجب نیست) زیرا سابقاً برادری داشت که او نیز دزدی کرد، پس یوسف این جمله را در دل پنهان نمود و برای آنان ظاهر نکرد، گفت: منزله شما بدتر است و خدا از آنچه می‌گویید داناتر است (۷۷) گفتند: عزیزا او پدرِ پیرِ بزرگواری دارد، پس یکی از ما را به جای وی بگیر، زیرا که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم (۷۸) گفت: پناه بر خدا که ما کسی را جز آنکه متاعِ خود را نزد وی یافته‌ایم بازداشت کنیم چون در آن صورت ما ستمگر خواهیم بود. (۷۹)

نکات: چون گناه بنیامین ظاهراً ثابت شد و اگر چه واقعاً گناهکار نبود بلکه اطلاع از تمهید برادرش داشت و در خلوت برادرش به او گفته بود که تو را نزد خود نگاه می‌دارم، ولی به ظاهر یکی از فرزندان یعقوب دزد از کار درآمد، لذا برادرانِ دیگر شرمنده و سرافکنده شدند و آبرویی برای ایشان نماند. شاعر گوید:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد همه آن قوم بی‌غش را غشی کرد

بنابراین، ممکن است سایر افرادِ قافله و هم‌سفرها و اهلِ وطن، زبان به ملامت گشوده باشند که: مگر پیغمبرزاده دزدی می‌کند؟ خاندان ابراهیم را با دزدی چه کار؟ و همچنین آن ده برادر نیز بنیامین را نکوهش نموده باشند که: ما تو را آوردیم برای گرفتن غله نه برای دزدی، تو آبروی خاندان نبوت را بردی؟ و می‌توان گفت: بنیامین از خود دفاع کرده و گفته است: همان دستی که در سفرِ سابق نقدینه‌ها را میان بارها گذاشته از کجا جام را در میان بار من نگذاشته باشد؟ مجرد پیدا شدن پیمانه دلیل بر سرقت من نمی‌شود. ولی چون برادران دلسوز نبودند به این دفاع اهمیتی ندادند. بنیامین به ظاهر خود را متأثر جلوه می‌دهد اما در حقیقت متأثر نیست.

در اینجا برای اینکه برادران حسابِ خود را از این برادر جدا کنند به اتفاق گفتند: عزیزا اگر این شخص دزد از کار درآمد به ما مربوط نیست زیرا او از مادرِ دیگر است، و این ناپاکی از تأثیر شیرمادر است، به دلیل اینکه سابقاً نیز او برادری داشت که از مادر یکی بودند او هم دزدی کرد: ﴿إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ﴾. بنابراین حساب این برادر از ما جدا است. ظاهراً نسبت دزدی به یوسف از شدت شرمساری و ناراحتی که از دزدی کردنِ بنیامین برای آنان حاصل شده بود، صورت گرفت.

از جوانمردیهای حضرت یوسف

حضرت یوسف علیه السلام از نسبتی که برادران به او دادند سخت ناراحت شد، ولی جوانمردی کرد و به روی خود نیاورد و مانند خاطرات تلخ دیگری که از دست همین برادران داشت در دل خود مکتوم نمود:

﴿فَاسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾. و گفت: خداوند بهتر می داند.

جمله: ﴿قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا﴾ که حضرت یوسف علیه السلام در جواب برادران فرمود به این مناسبت بود که شما که برادر خود را این طور تسلیم می کنید و از او بدگویی می کنید کارتان از دزدی کردن او بدتر است چونکه سختنان ثابت می کند دزدی در خون آنهاست و اصلاً آنها دزدند. و از برادران چنین سخنی، زشت و زننده است. به خصوص که برادران می توانستند بگویند همان دستی که در سفر قبلی متاع ما را در بارهایمان گذاشت، این بار نیز جام را در بارهایمان گذاشته. ولی شاید به خاطر حسادت، این سخن را نگفتند.

به هر حال حکم محکمه این شد که بنیامین گرفته شود، و دیگران آزاد و بروند. ولی چون برادرها با پدر خود عهد بسته اند که بنیامین را برگردانند، لذا از عزیز درخواست عاجزانه ای کردند و گفتند: عزیز این پسر، پدر پیر بزرگواری دارد که با او مانوس است. از شما خواهش داریم یکی از ما را به جای او مأخوذ دارید، ما نمی گوییم صرف نظر کنید، ما خجالت می کشیم بدون او نزد پدر برویم، زیرا قبلاً کاری کردیم که پدر از ما مظنون است و نمی توانیم او را قانع کنیم که طفل تو دزدی کرده، او از ما نمی پذیرد. استرقاق دزد یک مجازاتی است قابل عفو و یا تبدیل به شخص دیگر، و ما همواه به لطف و کرم عزیز امیدواریم: ﴿فَخَذَ أَحَدُنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

عذر پذیرفته نیست

حضرت یوسف علیه السلام در عین حال که از ناراحتی پدر نگران است و نمی خواهد برادران را ناراحت کند، ولی به دو جهت درخواست ایشان را نپذیرفت:

اول: یوسف صدیق، مظهر عدل و داد است و نمی تواند قانون شکنی کند و بی گناهی را به جای گناهکار مؤاخذه و مأخوذ نماید. لذا گفت: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾ که ما دیگری را به جای دزد کیفر کنیم. و اگر حق خصوصی شاه را صرف نظر کنیم حق عمومی را چه کار کنیم که حفظ نظام و امنیت است، و نسبت به عموم طبقات، در این زمینه، باید دزد تأدیب شود تا دیگران عبرت گیرند.

دوم: آن حضرت مشتاق است در کنار برادر بماند. حال جا ندارد دیگری را به جای او نگه دارد. اگرچه آن فرد بی گناه حاضر شده به جای گناهکار توقیف شود.

بنابراین قانون محترم است، و نباید به درخواست این و آن، مقررات شکسته شود. به اضافه دزد باید خودش تأدیب شود تا دیگر تکرار نکند. و به علاوه دزدی که استرقاق شد **اولا:** آقای او نگهبان اوست تا دیگر این کار را نکند. **ثانیا:** دزدی مال برای رفع حاجت است و حوائج بنده با آقای اوست دیگر احتیاج به دزدی ندارد، و اگر مالی به دست آرد از آقای اوست پس دیگر دزدی نتیجه‌ای برای او ندارد.

فرزندان یعقوب علیه السلام به حکم اضطرار، بنیامین را تسلیم قانون کردند و با یأس و ناامیدی از حضور مرخص شدند.

﴿فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾ أَرْجِعُوا إِلَىٰ آبَيْكُمْ فَقُولُوا يَنَابُنَاءَ إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمَنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾ وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾

[یوسف: ۸۰-۸۲]

ترجمه: پس چون از عزیز ناامید شدند در کناری به نجوی پرداختند بزرگ ایشان گفت: آیا ندانستید که پدرتان پیمان محکم الهی از شما گرفته و سابقاً هم درباره یوسف تقصیر کردید، پس من هرگز از این سرزمین خارج نمی‌شوم تا پدرم به من اذن دهد و یا خدا حکمی برایم نماید، و او بهترین حکم‌کنندگان است (۸۰) شما پیش پدر خود برگردید و بگویید: ای پدرما، پسر دزدی کرد، و ما گواه نیستیم مگر به آنچه دانستیم و ما حافظ غیب نبوده و به آن علمی نداریم (۸۱) و از آن قریه و شهری که ما در آن بودیم و از کاروانی که با آن آمدیم پیرس و ما راستگو هستیم. (۸۲)

نکات: برادران یوسف از کوشش در استخلاص بنیامین نتیجه‌ای نگرفتند و در کناری به شورِ محرمانه پرداختند. آنان با قیافه‌های گرفته و حالِ پریشان و به اضافه در حال غربت و غصه، متحیرانه با هم مذاکره کردند و هرکسی از وضع حاضر شکایتی داشت. آیا جواب پدر را چه بگوییم؟ چگونه با او روبه‌رو شویم؟ خدایا چه سرنوشت تلخی برای ما مقدر شده؟ باید فشار قحطی و گرسنگی زن و بچه، ما را فرسنگها به اینجا بکشاند، آنگاه عزیز، ما را ملزم کند که برادر کوچکتر را بیاوریم و با زحمت زیاد پدر را راضی کنیم. اکنون که او را به مصر آوردیم دست به دزدی گشوده و آبروی ما را ریخته، ما را در نزد پدر سرافکنده و نزد مردم شرمنده نموده. تازه پدر ما قول ما را باور ندارد. آیا برای پدر ما غصه یوسف بس نبود که باید به غم جدائی فرزند دیگر مبتلا شود. آه! این دو برادر چه اسباب زحمتی برای ما شده‌اند.

بزرگِ آنان شمعون گفت: ما روی مراجعت نزد پدر نداریم زیرا این بار دوم است که عزیزترین

فرزندانش به وسیله ما از بین رفته با آن سابقه بدی که درباره یوسف داریم و با پیمانها که از ما گرفت. من که دیگر از مصر بیرون نمی آیم و نمی توانم پدر پیر و افسرده خود را ملاقات کنم، به خصوص با آن قولی که از من گرفته که بنیامین را به او برگردانم. شما بروید و علت گرفتاری و تقصیر او را به پدرش بگوئید و بگوئید ما در حدود اختیارمان قول داده ایم، ولی چه کنیم او در پنهانی از ما دزدی کرد، ما علم غیب که نداشتیم.

در اینجا می گویند: ﴿إِنَّ أَبْنَاكَ سَرَقَ﴾، و نمی گویند إِنَّ أَخانا سَرَقَ، در حالیکه هنگام بردن او از نزد پدر ﴿أَخانا﴾ می گفتند، و این هم از خودخواهی ایشان است! بهر حال گفتند: ما علم غیب نداریم و دزدی او را پیش بینی نکرده بودیم. اکنون اگر سخن ما را باور ندارید دو دسته گواه ما هستند:

دسته اول: اهل شهر مصر که در و دیوار آن از این قضیه خبر شدند. مقصود از: ﴿وَسَلَّ الْقَرْيَةَ﴾، دهی بوده بیرون از مصر، همانجایی که انبار گندم بوده. و یا مقصود از قریه همان مصر باشد. دسته دوم: کاروانی که به اتفاق از مصر به فلسطین برگشتیم: ﴿وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا﴾. بزرگ برادران، سخنان خود را گفت و ایشان را وداع کرد و با دل دردناک در غربت به دنبال سرنوشت مبهم خود سرگردان بماند. معلوم نیست که در مدت اقامت خویش در دیار غربت، در آن ایام قحطی، به چه وسیله امرار معاش کرده و شاید در ردیف طبقه کارگر در آمده.

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾ (۸۳) وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَأْسَفُ عَلَيَّ يُوسُفَ وَأَبِیْضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَوْا تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶)

[یوسف: ۸۳-۸۶]

ترجمه: یعقوب گفت: بلکه نفس شما چیزی را برای شما جلوه داده، من صبر جمیل را شعار خود می سازم، امید است خدا همه را برگرداند، زیرا او دانای حکیم است (۸۳) و از آنان روگردانید و گفت: ای دروغا بر یوسف و چشمان وی از غصه سفید شد در حالیکه او جلوی عصبانیت و خشم خود را می گرفت (۸۴) گفتند: به خدا قسم تو همیشه یاد یوسفی تا سخت ناتوان شوی و یا هلاک گردی (۸۵) یعقوب گفت: پریشانی و اندوه خود را فقط به خدا عرضه می دارم و از جانب خدا چیزی را می دانم که شما نمی دانید. (۸۶)

نکات: فرزندان یعقوب که یازده تن در سفر دوم از نزد پدر به مصر رفته بودند، اکنون که به سوی کنعان مراجعت می کنند بیش از نه تن نیستند. بنیامین در کیفر فقدان پیمانه گرفتار شده و شمعون هم از خجالت در مصر مانده است. و این غافله شکست خورده، سر به زیر و غمگین وارد کنعان می شوند.

حضرت یعقوب علیه السلام روزشماری می کرد. او علاوه بر اینکه انتظار داشت هرچه زودتر غله بیاورند، انتظار بازگشت و سلامتی بنیامین را نیز داشت. وقتی که انتظار او به منتهای شدت رسیده، زنگ شتران قافله که آهنگ دلنوازی دارد ورود غافله را اعلان کرد. شاید آن پیر کهن با عده ای از نواده ها، سر راه به استقبال شتافته اند.

آنگاه که این پدر بزرگ، صدای هلهله و ولوله نواده های خود را که با صدای زنگ شتران به هم آمیخته، می شنوند، از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. بچه ها شادی می کردند، ولی چون نزدیک شدند، حضرت یعقوب علیه السلام صدای بعضی از نواده هایش را می شنود که می گوید: عموجان پس پدر من کو؟ آن حضرت ناراحت شد و کم کم دید گفتگو بیشتر شده. عده ای بی قرارند. چه شده آن پدر بزرگوار ناراحت است؟ و از قرائن فهمیدند خبر تازه ای شده.

پسرها وارد شدند و بارها را گشودند و به وضع خود و حیوانات سروسامان داده و نزد پدر آمدند، ولی شرمند و سرافکنده و بدتر از روزی که یوسف را بردند و خبر دریدن گرگ را آوردند. در آن روز فقط از جبین ایشان خیانت و دروغ هویدا بود ولی خود موفق بودند و اسباب قوت و جسارتی داشتند و توانستند با مهارت و زبردستی دروغی پیورانند. ولی در این سفر شکستهای زیادی به ایشان وارد شده، و حرف راست خود را هم قادر نیستند به پدر عرضه بدارند. شرمندگی شکستن پیمان، خجالت بر باد رفتن آبرو، از دست دادن برادر کوچک و از دست دادن برادر بزرگ، ایشان را از پا درآورده است.

با کمال شرمندگی، در مقابل فامیل، گزارش کار خود را به پدر خود عرضه داشتند.

پدر دل شکسته نمی تواند سخنان ایشان را باور کند، خصوصاً سخنان ایشان را درباره بنیامین. و لذا در جواب ایشان، همان سخنی را گفت: که در هنگام شنیدن خبر خوردن گرگ یوسف را، گفته بود:

﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ﴾.

پسران یعقوب چون بزرگترین مسؤولیتشان حفظ بنیامین بود و پدرشان ایشان را درباره او متهم می دانست، لذا سعی می کردند همه تقصیر را به گردن خود بنیامین بیندازند، و با یک اصراری دزدی وی را به رخ پدر پیرمرد افسرده کشیدند.

اینکه حضرت یعقوب علیه السلام از سخن ایشان، به صدق ایشان، علمی پیدا نکرد، معلوم می شود خود فرزندان هم نسبت به دزدی کردن بنیامین یقین نداشتند، زیرا تنها به صرف پیدا شدن پیمانه در بار او

دزدی او ثابت نمی‌شود، خصوصاً با سابقهٔ پیداشدنِ نقدینه دربارِ خودِ ایشان بدونِ اطلاعِ ایشان، همان دستی که نقدینه و متاع را در بار گذاشته، ممکن است پیمانه را نیز گذاشته باشد. پس باید این برادرها نزد عزیز از او کاملاً دفاع کنند و نکردند. معلوم می‌شود این برادران، با این برادرِ کوچک محبت زیادی نداشتند و چندان اهمّیت نمی‌دادند که او مانند یوسف، از دامانِ پدر جدا شود. و زمینه‌ای که ایشان را وادار نمود تا در حقّ یوسف جنایت کنند دربارهٔ بنیامین نیز وجود داشته. و حسادت ایشان نسبت به بنیامین از جهتِ عزیز بودن او نزد پدر، دست کمی از یوسف نداشت. منتهی بنیامین آن ملاحظت و شیرینی و جمالِ یوسف را نداشت. از همین جهت، پس از پیدا شدنِ پیمانه در بارِ بنیامین دفاعِ صحیح از او نکردند که بگویند ممکن است پیمانه را یکی از انبارداران و یا درباریان گذاشته باشد، همان کسی که در سفرِ سابق نقدینهٔ ما را در بارهای ما گذاشت، اکنون نیز پیمانه را در بارِ برادرمان گذاشته است. بلکه فوری دزدی او را تأیید کردند که دزدیِ این مانندِ برادرش یوسف است، که برادر همشیر اوست.

به همین مناسبت، چون سخنانشان از روی پاکی و اخلاص نبود در دلِ پدر اثر نکرد، و پدرشان فرمود: سخنانِ شما یک اوهامی است که از نفسِ حسود، تراویده، من سخنتان را باور ندارم، و چاره‌ای هم جز اینکه بنشینم و صبر پیش گیرم ندارم.

با این همه مصائب، حضرت یعقوب قلبش آگاه بود و امیدِ روشنی داشت که خداوند همهٔ فرزندانِ او را نزد او حاضر خواهد کرد. این روشندلی، شاید از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده است سرچشمه گرفته باشد. بنابراین، آن حضرت به آیندهٔ سعادتمند امیدوار بود.

به هر حال چون قافلهٔ مصر آمد و قافله سالار نداشت و خبرِ وحشت‌آورِ گرفتارشدنِ بنیامین نیز به او رسید یکباره دلش مشتعل شد و پس از سی سال که از فراقِ یوسف گذشته، این پیش‌آمد ناراحتی او را تشدید کرد، و روی از فرزندانِ برتافت و در کناری به سوگواری پرداخت و نالهٔ و آسفا کرد و کوه غم در برابرش انبار، و چشمانش سفید شد.

فرزندان و خویشان می‌گفتند: چگونه پس از سی سال، هنوز خاطرهٔ یوسف از سرِ این پدر محو نشده؟ چرا علاقهٔ او به یوسف که جز نامی نیست روز به روز زیاد شده؟ این پدرِ پیر هنوز امیدِ وصالِ یوسف در دلش هست.

ولی حضرت یعقوب علیه السلام از یک طرف از سوءنیت و بدبینیِ فرزندانِ خود، نیز می‌سوخت، زیرا هنوز با او معارضه می‌کردند و از نامِ یوسف حسد داشتند که چرا این قدر یوسف یوسف می‌گویی؟ آری حق داشتند زیرا چون نامِ یوسف را می‌شنیدند برخورد می‌لرزیدند و خیانتشان به یادشان می‌آمد. جنایتی که دربارهٔ او و پدرِ بی‌گناه او کرده بودند جلو چشمانشان می‌آمد و لذا سعی می‌کردند که پدر نامِ یوسف را نبرد تا اینکه جنایت و خیانتشان که برایشان گران بود، مستور بماند، و دوباره به یادشان نیاید.

حضرت یعقوب علیه السلام اینها را می فهمید که ذکرِ یوسف علیه السلام بر فرزندانش گران می آید، لذا برخود می پیچید و غم در دلش انبار می شد و می فرمود: غم خود را به خدا عرضه می کنم. من مانند شما از یوسف عزیزم ناامید نیستم. اطمینان دارم روزی برسد و این غبار غم را پاک کنم. ولی فعلاً برای مصالحی خدا ما را به غم فراق مبتلا کرده، در اسرارِ تقدیر و رازهای تدبیرِ الهی چه مصلحتها است فقط خودِ خدا می داند و کس دیگر آگاه نیست: ﴿إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾.

یعقوب، اندوه و غصه زیادی در دل داشت. با خود می گفت: یوسفا ای آرام دلم ای ماه من چرا از نظرم پنهان شدی؟ تو چراغ محفل من بودی، بلکه نور دلم بودی، از صفای روح تو روح من تازه می شد، پس چه باعث شد که دل من و محفل مرا تاریک و افسرده کردی؟ ای عزیز من آیا به کدام بیابانی؟ آیا بستر تو روی خاک است؟ آیا شبها غریبانه سر به بالش خاک می نهی؟ آیا تو هم مانند من غریب و بی کس شده ای؟ آیا فراق به تو اثر کرده آیا چشمان جذّاب معصومت گریان است؟ عزیز من پدرت پای او از رفتن مانده و چشم او از دید رفته. اکنون نمی توانم به زیباییهای طبیعت نظر کنم. عزیزا، ظرف وجودم از غصه و اندوه پر شده، تلخیها را به امید فرج و گشایش الهی تحمل می کنم. البته در جلو دیگران خودداری می کرد.

هر چه زمان بیشتر می گذشت و بر سنّ او اضافه می شد، دل او نازکتر می شد. افراد خاندان اسرائیل همه از رنج او، رنج می بردند. ولی یعقوب، به تقدیر خدا راضی است و شکایت خود را پیش خلق نمی برد و لذا جای ملامتی نیست. او فقط رازِ دلِ خود را به خدا می گفت و از لطف عمیم او ناامید نیست. ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾.

﴿يَبْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْيَسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ

[یوسف: ۸۷]

مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ ﴿۸۷﴾

ترجمه: ای پسران من بروید و از یوسف و برادرش خبرگیری و جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید مباشید زیرا جز مردم کافرکیش از لطف و کرم خدا مأیوس نمی شود. (۸۷)

نکات: سال قحطی طول کشیده، آنچه در سفر دوم فرزندان اسرائیل آوردند با کمال قناعت و جیره بندی باز نزدیک به اتمام است، و در تهیه سفر سوم می باشند، و نتوانستند فکر یوسف را از سر پدرشان بیرون کنند، بلکه روز به روز بیشتر شد. به فرزندان خود فرمود: تا شما یوسف را پیدا نکنید و به دست من ندهید دلم آرام نمی گیرد. شما از یوسف من ناامید مباشید. او را گرگ نخورده، بروید به سرزمین مصر جستجو کنید بلکه او و برادرش را به دست آرید. از لطف خدا مأیوس نباشید زیرا یأس از رحمت خدا شأن کفار است. در اینجا به فرزندان خود چند چیز را خاطر نشان کرد:

۱- از جستجوی یوسف خودداری نکنید و خیانتی که راجع به او و من کرده‌اید و به من این همه صدمه وارد شد، در صورتی که او پیدا شود نگران نباشید. ممکن است خدا از تقصیر شما درگذرد. توبه شما این است که او را بجوید و از گناه خود نادم باشید.

۲- یوسف زنده است. علاوه بر اینکه از دنیا نرفته در این مدت آسیبی به وجودش نرسیده. شما امیدوار باشید. حال، یعقوب علیه السلام از کجا می‌داند؟ ممکن است از خوابی که یوسف دیده و هنوز تعبیر نشده این ایمان و اعتماد را دارد. و یا ممکن است از وحی الهی بوده است.

۳- فرزندان را متوجه به گناهشان و توبه آن نموده و راه توبه را به آنان آموخت که توبه هرگناهی مناسب همان گناه است. توبه ترک نماز، قضاء آن است، توبه خوردن مال مردم، دادن به صاحبانش و ... می‌باشد. توبه هر گناهی وقتی پذیرفته می‌شود که تا اندازه‌ای که قابل تدارک است تدارک شود. توبه گمراه کردن مردم برگرداندن ایشان از گمراهی و راهنمایی به سوی هدایت است. توبه بردن یوسف، جستجو کردن و پیدا کردن اوست.

۴- به فرزندان فهمانید که گناه ایشان قابل عفو است، و وعده عفو و بخشش به آنان داد که اگر یوسف علیه السلام پیدا شد، من و یوسفم از شما می‌گذریم و خدا هم در صورت توبه از شما خواهد گذشت.

اینها مقدمه‌ای شد که اگر فرزندان، یوسف علیه السلام را یافتند و یوسف، خود را معرفی کرد، اینان از شرمساری خود را نپازند، و مبادا سخته کنند.

و نیز نقل گردیده اگرچه مستبعد است که: حضرت یعقوب علیه السلام به عزیز مصر نامه‌ای به این مضمون نوشت:

«از یعقوب اسرائیل بن اسحق بن ابراهیم خلیل الله، به سوی عزیز مصر المظهر للعدل.

اما بعد؛ به تحقیق پیوسته بلا بر ما خانواده موکل است، اما جدم که دست‌ها و پاها را بستند و به سوی آتش افکندند پس خدا آتش را بر او برد و سلام قرار داد. و اما پدرم دست و پایش را بستند و کارد بر حلقش گذاردند تا ذبحش کنند (و این جمله درست نیست زیرا چنین حادثه‌ای نسبت به پدرش نبود بلکه مربوط به عمویش اسماعیل بوده. و به علاوه درست نیست یعقوب از آن شکایت کند، چون ذبح اسماعیل به امر الهی و امتحان الهی بود؟) خدا او را فدا داد.

و اما من فرزندی داشتم که محبوبترین فرزندانم نزد من بود، پس برادران او، او را به بیابان بردند و با پیراهن خون‌آلود برگشتند و گفتند: او را گرگ خورده. و فرزند دیگری داشتم برادر مادری او و خود را به وجود او تسلیم می‌دادم، او را نیز بردند سپس برگشتند و گفتند: به جرم سرقت به حبس افکنده شده. و

ما خانواده نه دزدیم و نه فرزندی دزدی داریم، پس اگر این فرزندم را به من برگردانیدی که هیچ، و الا نفرین می‌کنم به نفرینی که به هفت نسل از فرزندان او اثر کند».

فرزندان یعقوب، نامه او را گرفتند و برای عزیز مصر آوردند، چون قرائت کرد، نتوانست از گریه خودداری کند، و به ایشان گفت ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾. و این اظهار او از همانجاست که چون در قعر چاه بود، خدا به او وحی کرد: ﴿لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا﴾. و معلوم باشد که یأس از رحمت خدا برای انسان به وجود نمی‌آید مگر به واسطه اینکه یا خدا را قادر مطلق نمی‌داند و یا او را کریم نمی‌داند و یا او را عالم به تمام معلوم نمی‌داند. و هریک از این سه عقیده کفر است، و لذا فرموده: ﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الْفُتُورَ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزَجَّجَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَّا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾ قَالُوا أَءِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾﴾

[یوسف: ۸۸-۹۰]

ترجمه: پس چون بر عزیز وارد شدند، گفتند: عزیزا، فشار و تنگدستی قحطی، ما و خانواده ما را آزار داده و یک متاع ناچیزی آورده‌ایم، پس کیل کاملی به ما عطا کن و بر ما تصدق نما، زیرا خدا تصدق‌دهندگان را پاداش می‌دهد (۸۸) عزیز گفت: آیا دانستید که شما با یوسف و برادرش چه کردید وقتی که نادان بودید (۸۹) گفتند: آیا حقیقتاً تو خودت یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است که خدا بر ما ممت گذاشته، به یقین هرکس پرهیزکاری کند و صبر نماید (پاداش خوب دارد) زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (۹۰)

تکات: خانواده اسرائیل که از چند خانواده تشکیل می‌شد در این سالهای قحطی هرچه داشتند فروخته و تمام کرده‌اند. حال فرزندان برای رفع گرسنگی و حفظ خانواده، برای بار سوم قصد مسافرت برای خرید غله دارند و پدرشان سفارش کرده در این سفر از یوسف علیه السلام و برادرش جستجو کنند، اما نامی از برادر بزرگ نبرده، زیرا او احتمال داد برادر بزرگ با آنان همدست می‌باشد و از جای او با اطلاعند.

فرزندان یعقوب دیدند جستجوی یوسف که سی سال مفقودالآثر شده عقلانی نیست و برادر او هم که گرفتار استرقاق عزیز است، جستجوی او فایده ندارد، ولی برای اینکه ترک ادب نکنند، با اینکه از یوسف علیه السلام نشانی نداشتند، سخن پدر را پذیرفتند.

ولی آنچه در نظر ایشان مهم است رسیدن به خدمت عزیز و تهیه آذوقه و نجات دادن خاندان خود از قحطی است. و توصیه یعقوب درباره یوسف و برادرش در نظر ایشان اهمیتی نداشت.

به هر حال سالهای قحطی طول کشیده و سرمایه شان از دست رفته و جز متاع کمی چیزی همراه ندارند. بعضی گفته اند: مقداری اثاث کهنه برای خرید گندم آوردند. بعضی گفته اند: مقداری کشک و پشم و روغن داشتند. درحالیکه در سفرهای پیش یک دسته کاروان و تاجر آبرومند و مقتدری بودند که پول کافی برای خرید داشتند و رهین مت عزیز نبودند، ولی این مرتبه سرافکنده بودند، زیرا نقد قابلی نداشتند.

چون پس از طی راه دراز خسته و کوفته وارد مصر شدند، اول به سراغ برادر بزرگ خود رفتند و گزارش احوال خود را با پدر بیان کردند. آنگاه با دلی امیدوار و با حالتی شرمسار وارد بر عزیز شده و به التماس پرداختند و درخواست تصدق از عزیز کردند و درباره او دعای خیر کردند که: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾.

حلال بودن صدقه بر اولاد انبیاء ﷺ

از جمله: ﴿تَصَدَّقْ عَلَيْنَا...﴾ استفاده می شود که تصدق بر فرزندان انبیاء ﷺ حلال است. به اضافه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب خمس و زکات) اخبار زیادی وارد شده که صدقه بر اولاد رسول ﷺ روا است (مراجعه شود). پس اخباری که جعل کرده اند که تصدق بر اولاد پیامبران حرام است بر ضد قرآن است.

در اینجا محنت فرزندان یعقوب به کمال رسیده و به منتهای پریشانی و اضطراب اند. و عزیز مصر به حالت ایشان رقت کرد که همین برادران نیرومند چگونه می گویند: ﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ...﴾ و زبان حالشان این است که:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

حضرت یوسف ﷺ دید سزاوار نیست ایشان را به حال افسردگی ببیند، ابتدا به آنان گفت: می دانید شما در سابق بر اثر جهالت با برادر بی گناه خود یوسف چه کردید؟ و چه ظلمی درباره آن کودک مظلوم روا داشتید؟ شاید خواست به آنان بفهماند انسان در حال نیرومندی نباید ستم کند، و این پریشانی شما در اثر همان ظلم جهالت است. با این جملات، اضطراب فرزندان زیادتر شد. حال با غربت و پریشانی و گرسنگی و سرافکندگی، از این یادآوری غرق خجالت و حیرت شده اند. زیرا آنروز که یوسف ﷺ را به چاه انداختند کسی جز یوسف ﷺ خبر نداشت، عزیز مصر از کجا مطلع شده؟ شدت حیرت و مصیبت و حال بیچارگی ایشان به انتهای رسید. و چون آخر شدت گرفتاری، اول فرج است، یوسف به ایشان ترحم کرد و تبسم شیرینی به روی برادران کرد و تاج از سرش برداشت تا درست او را ببینند و بشناسند.

برادران در کمال وحشت و حیرت و تعجب احتمال دادند که این عزیز با این مقام و عظمت آیا برادرشان یوسف است؟ اگر او باشد چه افتخاری نصیب ایشان شده. لذا به حالتی تعجب گفتند: آیا تو یوسفی؟ آیا همان برادر رنج‌دیده‌ی مائید؟ و دانستند که این مقامی که در مقابلش زانو زده‌اند، همان برادرِ کوچک است. یوسف برای اینکه مبدا از رنج و غصه سکنه کنند، گفت: آری، من یوسفم و این هم برادر من است، و در اینجا حضرت یوسف علیه السلام به ارشاد و نصیحت پرداخت.

یوسفِ موقع‌شناس، از نظر رهبری به یک نکته مهمی اشاره کرد. البته صاحبان مقام بزرگ از نظر گرفتاری به فکر مطالب معنوی و روحی نیستند. ولی حضرت یوسف علیه السلام با آن همه جلال و عظمت در فکر ایمان و تقوی و فضیلت است.

حضرت یوسف علیه السلام برای ارشاد برادران گفت: آری، دو چیز باعث موفقیّت من شده که برای هرکسی پایه سعادت و موفقیّت است:

اول: تقوی و پاکدامنی و طهارت و حفظ خود از هرگونه آلودگی.

دوم: صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات.

من در سایه این دو چیز مشمول لطف حق شدم: ﴿إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

حال خوب است فرمانروایان جهان از عزیز مصر حضرت یوسف سرمشق گیرند و قسمتی از وقت خود را در راه تقویت ایمان و تقوای خود و مردم صرف کنند، و کمتر به مسابقه تسلیحاتی بکوشند. و اجتماع بشر را به پاکدامنی و معنویت دعوت کنند.

﴿قَالُوا تَأَلَّهَ لَقَدْ عَازَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ﴾ ۹۱ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۹۲ أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأَثْنَىٰ بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ۹۳﴾

[یوسف: ۹۱-۹۳]

ترجمه: برادران یوسف گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برگزیده است اگرچه ما خطاکار بودیم (۹۱) یوسف گفت: امروز ملامتی بر شما نیست، خدا گناه شما را می‌بخشد و او بهترین رحم‌کنندگان است (۹۲) این پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم بیفکنید او بینا می‌شود و شما با همه خاندان خود نزد من بیائید. (۹۳)

نکات: چون برادران یوسف، او را شناختند و خود را در برابرش چون بندگان خوار و ذلیل یافتند فوری به زانو درآمده و به گناه خود اعتراف کردند. چون فهمیدند عزیز مصر با آن جاه و جلال برادر آنان است از یک طرف بی‌اندازه خوشحال و یک نوع غرور و بزرگی در خود حس کردند، آنان خود را غریب و بیچاره

می دانستند ولی اکنون خانه عزیزخانه خودشان است و از فقر و تهیدستی دیگر رنج نمی برند، زیرا تمام خزائن مصر دست برادرشان است. و از یک طرف چون نسبت به این برادر خیانت و جفا و بسیار بی انصافی کردند لذا در پیشگاه او بی اندازه شرمسارند. از این رو در مقابل عزیز دو جمله عرض کردند:

اول: اینکه فهمیدیم کار به دست خداست و ما که می خواستیم شما را از پدر دور و در به در کنیم و نزد پدر عزت پیدا کنیم، مورد سوءظن پدر و بدبخت و بیچاره شدیم، و در مقابل، برادر ستمدیده ما را خدا به اوج عزت رسانیده. چه خداوند حکیمی است، بنده پرهیزکار را از قعر چاه به اوج جاه رسانیده، پس بزرگواری و بزرگی شما روی بند و بست و حقه بازی نبوده.

عجبا دست مرموز خدای حکیم، در زیر و بالای این جهان برخلاف بندگان که فکر می کنند قدرتی دارند، یکی را به اوج عزت می رساند ولو اینکه برادران او و بلکه تمام جهان نخواهند. در گلشن قدس گفته ام:

همه فعل خدا را حکمتی هست	همی خشم و رضا را علتی هست
همه افعال او با چند و چونست	ولی از فهم ما وجهش برونست
مسلم هست نزد هر خردمند	که کس نی آگه از کار خداوند
ندانند بنده اسرار خدا را	نزیب گفتن چون و چرا را
اگر یوسف نرفتی چاه کنعان	و یا در مصر نی ماندی به زندان
کجا بر تخت شاهی جاش بودی	کجا در قرب حق مأواش بودی
که تا بر ملتای خیری رساند	ز قحطی ملتای را و رهانند

شاعر دیگر گوید:

عزیز مصر به رغم برادران حسود
 برادران چون دیدند بزرگی و بزرگواری یوسف از جانب خداست لذا در مقابل او با میل و رغبت سر فرود آوردند و چاره ای جز تسلیم ندیدند و گفتند: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا﴾. حضرت یوسف علیه السلام با آن نظر بلند و مقام ارجمند نبوت به روی خود نیاورد.

جمله دوم برادران اقرار به خطای خود بود و زبان حالشان این بود آیا این برادر بزرگوار از خطای ما می گذرد یا خیر؟ اگرچه یوسف عزیز، جوانمرد و بزرگوار است، اما ممکن است مجرم را تنبیه کند و گوشمالی بدهد نه از جهت انتقامجویی.

حضرت یوسف علیه السلام فرمود: مبدا ناراحت شوید ﴿لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾، گذشته ها گذشت، حتی شما را ملامت نمی کنم و به روی خود نمی آورم و از نظر پروردگارم، او دیگر به اختیار خودش است، توبه کنید ﴿يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾.

ولی برادران یوسف باز از دو جهت نگرانی دارند:

اول: اینکه پدر بزرگوار را اذیت کردند تا از گریه چشمانش سفید شده.

دوم: از نظر قحطی و تهیدستی که در سفر سوم نتوانستند نقدینه‌ای فراهم کنند. بنابراین در آینده با این گرانی وعائله سنگین چه کنند؟

حضرت یوسف علیه السلام این دو مشکل ایشان را نیز حلّ و به کلی غم از دل برادران برداشت:

اما راجع به مشکل اول گفت: ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾. این مرد آسمانی که در قعر چاه و گوشه زندان دری از غیب به دل او باز شده و حلّ مشکلات برای او آسان شده به طور قطع گفت: پیراهن مرا ببرید و به روی پدر افکنید چشمانش روشن می‌شود. برادران او بلکه هرکسی تعجب می‌کند که چگونه با این عمل ساده چشم پدر روشن می‌شود؟ آیا این کشف جدیدی و یا فرمول علمی دارد و یا پیراهن او پیراهن بهشتی است؟ هرکس خیالی می‌کند. ولی باید گفت چه عیبی دارد که حضرت یوسف مانند عیسی باشد و یک کور را شفاء بدهد.

و اما راجع به مسئله دوم و نگرانی از قحطی گفت بروید تمام خانواده خود را بیاورید و شهرنشین گردید. من عهده‌دار معاش ایشان هستم: ﴿وَأُتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾.

سپس حضرت یوسف علیه السلام برادران را به پادشاه مصر و رجال کشور معرفی کرد، و این معرفی تأثیر بسیار خوب و عمیقی داشت. زیرا اهل مصر تاکنون گمان می‌کردند یک غلام کنعانی بر اثر لیاقت، این قدر محترم و محبوب شده و عقیده داشتند که فرمانده آنان یک بنده زرخیر است. ولی چون یوسف علیه السلام برادرانش را معرفی کرد، معلوم شد نواده ابراهیم خلیل الرحمن و دارای نسب بزرگ و فامیل محترمی است که به بزرگی معرفی شده. به اضافه برای اینکه برادران را شاد کند و از خجالت نجات دهد به ایشان فهمانید که شما باعث عزّت و مزید احترام من شدید. پس از آن، حضرت یوسف علیه السلام از پادشاه مصر یک مرتع و چراگاهی مناسب برای خاندان یعقوب به واگذاری خواست و او هم واگذار کرد تا مهاجرت کنند و خود را از تنگی و فشار قحطی نجات دهند. و وسائل و عرابه‌ها نیز در تحت اختیار آنان گذاشت با مرکبهای زین کرده که تا تمام اثاثیه و گله خود را به مصر انتقال دهند. و اگر می‌خواست به ایشان کمک دهد تا در فلسطین باشند هم از یکدیگر جدا بودند و هم بودجه حمل و نقل خواربار زیاد می‌شد.

به هر حال فرزندان یعقوب به کمال غرور و موفقیتی که به خاطرشان خطور نمی‌کرد، رسیدند، زیرا هنگامی که خواستند به سوی مصر حرکت کنند پریشان و نگران و مورد سوءظن پدر و متحیر بودند که چگونه امر پدر را در مورد جستجوی یوسف علیه السلام اطاعت کنند، و کاری کنند که دیگر خاطره خیانتشان تجدید نشود، و از طرف دیگر نگران گریه و ناینائی پدر و از طرف دیگر فشار تهیدستی و بضاعت ناچیز.

اما حالا دیگر تمام این غصّه‌ها و گرفتاری‌ها برطرف شده پس درحالی‌که از خوشحالی سرشار و لبریز بوده آماده حرکت شدند و از نشاط روی پای خود نمی‌ایستند. و با برادرِ بزرگشان و به ظنّ قوی با بنیامین یازده نفری تصمیم به حرکت دارند، برای اینکه بنیامین کسان خود را ببیند و کارهای شخصی خود را انجام دهد.

اما پیراهن به دست کیست و کدامیک افتخارِ حملِ پیراهن را دارد؟ معلوم نیست و شاید پیراهن را قبلاً فرستادند که تا می‌رسند پدرِ خود را بینا ببینند.

﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ﴿٩٤﴾﴾ قَالُوا تَأَلَّهْ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

[یوسف: ۹۴-۹۵]

ترجمه: و چون کاروان از مصر بیرون شد پدرشان گفت: به راستی من بوی یوسف را می‌یابم اگر نسبتِ غلط به من ندهید (۹۴) گفتند: به خدا قسم تو در همان گمراهیِ دیرینِ خود هستی. (۹۵)

نکات: خاندان قحطی‌زده یعقوب علیه السلام روزشماری می‌کنند که بزرگانِشان غله بیاورند. و می‌دانند چند روز سفرِ ایشان طول خواهد کشید و حدس می‌زنند همین روزها از مصر خارج خواهند شد. دیگر چه خبر شده چیزی نمی‌دانستند. ولی سخن تازه‌ای از یعقوب علیه السلام می‌شنوند که باورکردنی نیست. آیا یعقوب خبر غیبی از وحی می‌گوید؟ می‌گوید: من بوی یوسفم را می‌یابم، زمانِ وصالِ نزدیک شده. آینده سعادتمندی که از خوابِ یوسف در سی سال قبل حدس می‌زد، به همین زودی رخ می‌دهد. در چهره یعقوب علیه السلام نشاطی نمایان است. گویا به او وحی شده. آیا اگر به وسائلی مانند گیرنده می‌شود صدا را از فرسنگها از شرق و غرب گرفت اما بوی یوسف را چگونه می‌توان گرفت؟ مگر یوسف چه بوئی دارد؟ چگونه تا به حال این بورا با نیروی شامه نبوّت نگرفته و حال دریافته؟ می‌توان گفت: مقصود از بوی یوسف، بوی دیدار است. مثلاً می‌گویند: در فلان جنگ بوی فتح و ظفر می‌آید که فتح و ظفر نزدیک شده. بوی صلح می‌آید یعنی صلح نزدیک شده. اگرچه صلح و ظفر بو ندارد. و مقصود حضرت یعقوب ظاهراً همین است که دیدنِ یوسف علیه السلام و وصالِ او نزدیک شده.

علمای تفسیر دیده‌اند پیراهن یوسف علیه السلام و یا خودِ یوسف علیه السلام بوئی نداشته تا از مصر به کنعان برسد، زیرا پیراهن یا از پنبه یا کتان و یا ابریشم است و اینها بوی مخصوصی ندارند. رائحه خوش از گل و یا از بعضی روغن‌هاست که هوا ذراتِ لطیف آنها را پراکنده می‌کند، ولی این خاصیت در پیراهن و یا جسمِ یوسف نیست، این است که بعضی گفته اند مقصود شامه باطن است که چیزهائی را از دور درک می‌کند مانند گوشِ باطن و یا چشمِ باطن که چیزهائی را درک می‌کند که با چشم و گوشِ ظاهر نمی‌توان درک کرد، و از این جهت در آیاتِ بسیاری کفّاری که چیزی را درک نمی‌کردند خدا کر و کور خوانده

یعنی کر و کور باطنی و یا مثلاً در روایات آمده که چند طائفه بوی بهشت را از پانصد سال راه درک می کنند و چند طائفه از گنهکاران بوی بهشتی که از پانصد سال راه، می وزد درک نمی کنند. و یا رسول خدا ﷺ فرموده: بوی اويس قرنی را از یمن می شنوم و استشمام می کنم: **إِنِّي أَشَمُّ نَفْسِ الرَّحْمَنِ مِنْ صَوْبِ الْيَمَنِ**. و یا مجنون عامری می گوید:

أَرَادُوا لِيَخْفُوا قُبْرَهَا عَنْ حَبِيبِهَا وَ طِيبَ تَرَابِ الْقَبْرِ دَلَّ عَلَى الْقَبْرِ

که این شامۀ باطنی و یا شامۀ نبوت بوده که یعقوب علیهما السلام داشته ولی دیگران نداشتند و سخن او را باور نمی کردند. ولی باید گفت: مقصود یعقوب از جمله: ﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾، همین قرب وصال است نه بوی آن. آیا بوی خوش یوسف عزیز در رشته هائی از مهر بوده که از مصر تا کنعان کشیده شده؟ امواج محبت و یا امواج و اشعۀ نبوت این بو را از پسر به پدر رسانیده؟ آیا این امواج از امواج رادیو حساستر و دقیق تر بوده و امکان دارد که محبت امواجی داشته باشد که در پیشرفت صنعت کشف شود. و اگر امواجی داشته، حتماً از خاندان آن حضرت مخفی بوده و الا نمی گفتند: ﴿إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾. ممکن است در آینده دستگاهی اختراع شود که موجهای مهر و محبت را از شرق به غرب برساند، آیا حضرت یعقوب علیهما السلام از طرف خدا چنین دستگاهی داشته؟ چنانکه آوازه های عالم مادۀ را به گوش جهانیان می رسانند، همانطور بوی یوسف را با دستگاه غیبی قلبی می رسانند؟ کما اینکه آواز حقایق را از کنگرۀ عرش به گوش رسول خدا ﷺ می رساندند. در روایتی هم آمده که هنگام هر نمازی جارچی از عرش ندا می کند: برخیزید و با نماز خود آتشی که در پشت سر افروخته اید خاموش کنید. آیا محتاج به این توجیهات می باشیم و یا خیر بگوئیم مقصود همان قرب وصال است مجازاً.

مفسران آمده اند برای پیراهن توجیهاتی کرده اند که پیراهن، پیراهن بهشتی بوده از حضرت ابراهیم علیهما السلام لذا چنین بویی داشته، ولی تمام این علل، علیل است.

نواده های یعقوب چون سخن پیر روشن ضمیر را باور نمی کردند می گفتند: گرسنگی برای ما بس نیست که این پیر هم قوز بالا قوز شده و سخنان باور نکردی می گوید. لذا به او گفتند: ﴿تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ﴾. اینان حق داشتند چون جریانات پشت پرده و اسرار پنهانی عالم الهی را خبر ندارند. خیال می کنند سخن یعقوب علیهما السلام توخالی است. ولی آینده نشان داد که آن پیر روشن ضمیر حقایق را درک کرده که سایر مردم از درک آن عاجز بودند و کسانی به علّت غرور علمی و جهل مرکب و کسانی هم از نادانی انکار می کردند و لذا خود یعقوب علیهما السلام عذر آنان را بیان کرد و فرمود: من می گویم بوی یوسفم را می شنوم ولی شما حس مرا غلط می دانید و مرا به ضعف عقل نسبت می دهید.

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يَتَّبِعُنَا مَا نَشَاءُ إِنَّنَا لَنُؤْتِي مَا نَشَاءُ مِنْ غَيْرِ حِسَابٍ ﴿٩٧﴾﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٩٨﴾﴾ [یوسف: ۹۶-۹۸]

ترجمه: پس چون بشیر آمد پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت که بلافاصله او بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم که از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (۹۶) گفتند: ای پدر برای گناه ما آمرزش بخواه زیرا ما خطاکار بودیم (۹۷) گفت: به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش می‌کنم زیرا او آمرزنده رحیم است. (۹۸)

نکات: خانواده یعقوب از مسافری خود استقبال کردند. مسافری که به اندازه احتیاج غله وارد کرده‌اند، خوشحالند. ولی در قیافه آنان نشاط و مسرتی زیاده از اینها دیده می‌شود، زیرا این دفعه مانند دفعات سابق نیست. این دفعه تمام مشکلات آنها حل گردیده و بسیار شاد و خرسندند.

اول کاری که کردند پیراهن یوسف را برای پدر آورده‌اند. بعضی نوشته‌اند که **یهودا** چون حامل پیراهن خون‌آلوده‌ای، روزی که او را به چاه انداختند بود همان او حامل پیراهن یوسف علیه السلام در امروز شد تا تلافی ما فات شود.

آیا یکی از فرزندان او حامل پیراهن است یا دیگری بنام بشیر است، و از کاروان جلو افتاد.

بعضی گفته‌اند: مالک بن ذعر رئیس کاروانی که یوسف را از برادرانش خرید او بوده.

بعضی گفته‌اند: کنیززاده یعقوب بوده که در کودکی او را از مادر جدا کرد و به کاروان مصر فروخت و به دیار مصر برده شد، چون یعقوب علیه السلام او را فروخت، مادرش به خدا نالید و گفت: خدایا فرزند یعقوب را از او جدا کن و تا چشم من به فرزندم نیفتد، یعقوب هم فرزند خود را نبیند، دعای او مستجاب شد! و نام کنیززاده بشیر بود.

و همین بشیر حامل پیراهن است، که موقع ورود به کنعان بیرون کنعان به یک پیره‌زن برخورد که بر سر آب آمده بود، از او نشانه خانه یعقوب را پرسید؟ پیره‌زن گفت: چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم مژده یوسف را به او برسانم. پیرزن گفت: خدایا من از تو درخواست کردم تا فرزندم را نبینم، یعقوب یوسفش را نبیند. **بشیر** گفت: ای پیره‌زن نام فرزندت چیست؟ گفت: نامش بشیر است و به کاروان مصر فروخته شد، او را به مصر برده‌اند و سالهاست خبری از او ندارم، و نامها و نشانه‌هایی گفت: که بشیر دانست او مادرش می‌باشد. گفت: مادر جان مژده بده که به آرزوی خود رسیدی. من همان فرزندت بشیر هستم. مادر، او را در آغوش گرفت و تا سرای یعقوب، او را راهنمایی کرد!! به مجرد ورود، پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداخت، بدون فاصله دیدگان از کار رفته یعقوب باز شد و بینا گردید: ﴿فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾. و همان نیرو و توانایی و نشاط را که قبل از مفارقت یوسف داشت به او برگشت.

حضرت یعقوب علیه السلام از فراقِ عزیزش و اندوهِ بسیار، سرگردانی داشت و به اشخاصِ چندانِ توجّهی نداشت. و چون مژدهٔ یوسف علیه السلام و پیراهن او رسید، آنحضرت به حال نشاط و بصیرت برگردید و چشم گشود و فرزندانِ خود را که از مصر آمده‌اند در برابر خود دید. خاندانِ یعقوب پس از سالها نگرانی غرق شادی شدند. خود آن پیرمرد بلا کشیده به بصیرت پس از پریشانی، و فرجِ پس از شدّت، و نشاط بعد از محنت رسید.

خبر بینا شدن آن حضرت منتشر و دسته‌دسته مردم به دیدن وی می‌آیند. یعقوب علیه السلام قبل از هر چیز از فرزندانِش از احوال یوسف و چگونگی مقام و ریاست وی سؤال کرد و از جریاناتی که بین ایشان و یوسف گذشته پرسشهایی نمود؟ و فرزندان پذیراییهای او را نقل کردند.

موقعیت و عظمتِ یعقوب نزد فرزندانِش زیاد شد. زیرا سابقاً اگر گفته بود بروید از یوسف جستجو کنید و یا می‌گفت: روزگارِ وصل نزدیک شده، سخن وی را از ضعفِ عقل می‌گفتند. ولی اکنون بر همه روشن شده که آنچه این پیر خردمند می‌گفته از الهامِ غیبی و اخبارِ لاریبی بوده. و از طرفی فرزندانِ نزد وجدان خود سرافکنده بودند و با شرمندگی به روی پدر نظر می‌کردند. از این جهت برای ارشاد و خیرخواهی ایشان که کلمات او را اهمّیت ندادند و از لطفِ پنهانی الهی بی‌خبر بودند، فرمود: من از خدا و لطفِ او چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾، حال دانستید که دستِ قدرتِ خدا در غیب این عالم چه نقشه‌ها ترسیم می‌کند و چگونه علل و اسبابِ ظاهری را به هدفی که خود می‌خواهد سوق می‌دهد؟ حالا فهمیدید که در سختیها و بلاها چه حکمتها و چه گنجها می‌باشد؟ فرزندان با کمالِ شرمساری و خجالت در مقابل او به جهل و خطاهای خود اعتراف کرده، و به حکمِ فطرتِ اصیل و نجابتِ موروثی، از اعمالِ گذشتهٔ خود پشیمان هستند. و همانقدر که پس از شناسائی یوسف علیه السلام در مقابلِ برادرِ جوانمردِ خود سرافکنده و شرمنده بودند، اکنون در مقابل پدر خیرخواه خود نیز چنین‌اند. و از گناهی که سالها کرده و پدر خود را سوزانیده‌اند پشیمان می‌باشند.

چون پدر را آزار داده‌اند، اگر بخواهند توبه کنند و خدا از گناه ایشان در گذرد باید حقِ پدر را اداء کرده و اوّل نزد او عذرخواهی کنند، زیرا در حقّ النَّاسِ تا گناهکار، حقّ مردم را اداء نکند، توبهٔ او پذیرفته نیست. فرزندانِ یعقوب علیه السلام به پدر خود ظلم کرده‌اند و خوشبختانه پدرشان زنده است، باید اوّل طلبِ عفو از پدر کرده و از او بخواهند که از خطای آنان درگذرد. و به اضافه از او التماس دعا کنند که از خدا بخواهد که خدا ایشان را بیامرزد. و به اضافه خود نیز از خدا، مغفرت بخواهند این بود که عرض کردند: ﴿يَا أَبَا أَسْتَغْفِرُ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾، ای پدر از خدا برای ما طلب مغفرت کن که ما خطاکار بوده‌ایم.

حضرت یعقوب علیه السلام پدرمهربان است و از شرمندگیِ فرزندانِ خود ناراحت است، و لذا بدون اینکه ایشان را سرزنش کند وعده داد که به همین زودی برای شما، از خدا طلب آمرزش می‌کنم. در تفسیر آمده که وعدهٔ استغفار و طلب آمرزش از خدا را به ایشان داد که نیمهٔ شب جمعه موقعِ استجابِ دعا برای ایشان از خدا مغفرت بخواهد.

در اینجا از این قصهٔ بعضی به اشتباه افتاده و گفته‌اند: چون فرزندانِ یعقوب از یعقوب درخواست استغفار کردند، پس مانعی ندارد هر کسی، از پیغمبر و یا امامی، در این زمانها که نه پیغمبری در دنیا می‌باشد و نه امامی، درخواستِ استغفار کند، بلکه لازم است همین کار را بکند تا خدا او را بیامرزد. و این سخن اشتباه است زیرا:

اولاً: فرزندانِ یعقوب به او ستم کرده بودند و بر آنان لازم بود از او عذرخواهی کرده و نزد او برای عفو بروند. ولی دیگران که به پیغمبر و یا امام، ستمی نکرده‌اند تا نزد او برای طلبِ مغفرت بروند.

ثانیاً: حضرت یعقوب علیه السلام زنده و حاضر بود و برای فرزندانِ او ممکن بود نزد او بروند. اما برای مردم دیگر که پیغمبرشان سالهاست از دنیا رفته چگونه نزد او بروند؟ ممکن نیست از او چیزی بخواهند زیرا پیغمبر از دنیا رفته. و امامی که سالهاست از دنیا درگذشته و به دارالسلامِ الهی می‌رود، حاضر و ناظر نیست تا کسی از او درخواست کند.

ثالثاً: خدا فرموده: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ﴾ و نفرموده: ادعوا نبیکم! و حضرت امیر در نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ لَهُ بَابٌ وَلَا لَهُ بَوَابٌ، وَهُوَ حَاضِرٌ بِكُلِّ مَكَانٍ وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ وَجَانٍ».

رابعاً: این خرافاتیان ﴿يَا بَنَاهُ أَتُتَعَفَّرُ لَنَا ذُنُوبَنَا﴾ را خوانده‌اند ولی جمله‌ای که حضرت یعقوب در آیه ۶۷ به فرزندان خود فرموده، نخوانده و یا نفهمیده‌اند که فرموده:

﴿وَمَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾

«من برای شما اثری ندارم و نمی‌توانم از طرف خدا برای شما کاری بکنم، فرمان و حکم فقط با خداست».

آری وظیفهٔ فرزندانِ یعقوب این بود که تا پدرشان فوت نکرده و زنده و حاضر است، نزد او بروند و از او گذشت بخواهند. و طریقهٔ استغفار آنان چنانکه نوشته‌اند این بود که حضرت یعقوب علیه السلام در جلو می‌ایستاد و دعا می‌کرد و فرزندانِ او در عقبِ او صف بسته آمین می‌گفتند.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ عَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَامِينَ ﴿٩٩﴾

وَرَفَعَ أَبْوِيهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَبْتَئِبُ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ

جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ
أَن نَّزَعُ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ



[یوسف: ۹۹-۱۰۰]

ترجمه: پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را نزد خود جای داد و گفت: وارد مصر شوید ان شاءالله در امن وامان خواهید بود (۹۹) و پدر و مادر خود را روی تخت برد و به سجده در مقابل او افتادند. و یوسف گفت: ای پدر من، این است تأویل خوابی که قبلاً دیده بودم، خدا آن را درست و راست نمود، وبی شک خدا نسبت به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج نمود و شما را از بیابان به شهر آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم را بهم زد، به راستی که پروردگارم بر آنچه خواهد لطف کامل دارد زیرا او دانای حکیم است. (۱۰۰)

نکات: حضرت یوسف علیه السلام برادران خود را در آن سفر سوّم، با دویست شتر و چندین عَرّابه به کنعان فرستاد و از ایشان دعوت کرد که با پدر خود از آنجا قطع علاقه کنند و با هرچه دارند به مصر کوچ کنند و در مصر اقامت نمایند.

چون برادران به کنعان وارد شدند با شوق و نشاطی، پذیرائی یوسف و مقام شامخ او را به پدر و فامیل خود اطلاع دادند، و برای کوچ کردن مهیا شدند، و البته این کار لازم بود زیرا هنوز سالهای قحطی به آخر نرسیده بود و خاندان او احتیاج کاملی به همراهی یوسف داشتند. لذا چون مقام و منزلت یوسف و محبوبیت وی را نزد مردم مصر دانستند به پدر خود عرضه داشتند که در اثر زحمات و خدمات خالصانه و فعالیت‌های خیرخواهانه مداوم یوسف در حفظ یک کشور بزرگ و اینکه یک ملت بزرگی را از نابودی نجات داده، و نقش او را در حیات اقتصادی و معلومات او در کنترل غله و تقسیم صحیح آن را توضیح دادند، گفتند که فعلاً یوسف اختیارات وسیعی دارد و او خود دعوت کرده که پس از بیناشدن پدر، همه به مصر برویم و در پناه حمایت وی زندگی مرفّهی را آغاز نماییم.

حرکت کاروان شادی به سوی مصر

خاندان یعقوب در حالیکه پدرشان بینا شده و یکی از ایشان به مقام و قدرت فوق العاده‌ای رسیده و امکان نجات از قحطی برای ایشان فراهم شده، همه خرم و شادان و امیدوار به آینده درخشان تو گوئی جان تازه‌ای در کالبد افسرده ایشان دمیده، تمام نیروی خود را برای حرکت و رسیدن به مصر به کار انداختند و با علاقه و نشاط مخصوصی دوازده روز را به نه روز طی مسافت کردند.

کاروانی است لبریز از شادی و نشاط، با دل‌های مملوّ از علاقه به یوسف علیه السلام. خصوصاً پدر پیری که سالها آرزوی وصال پسر داشته و معلوم است از نشاط در پوست خود نمی‌گنجد و دقیقه‌شماری می‌کند تا کی فرزند عزیز ارجمند خود را در آغوش گیرد.

و از آن طرف، حضرت یوسف علیه السلام که سالها به فراق والدین مبتلا بوده در حالت انتظار است که کی شود این هجران تبدیل به وصال گردد.

چون پیک خاندان اسرائیل به مصر رسید و خبر ورود ایشان را به مصر رسانید، یوسف علیه السلام که مشتاق برای تعظیم و احترام به پدر و مادری است که سی سال است آنان را ندیده تا بیرون شهر که مقر ریاست اوست به استقبال شتافت.

جمله: ﴿أَدْخُلُوا مِصْرَ...﴾ دلالت دارد که یوسف علیه السلام به استقبال آمده و ملاقات در خارج مصر بوده، والبته وزراء و رجال دولت مصر و لشکری و غیرلشکری از طبقات دیگر، به احترام عزیز مصر همه در موکب وی به استقبال شتافته‌اند.

مسلم است وقتی که یعقوب علیه السلام و همراهان وی، دورنمای موکب یوسف علیه السلام را می‌بینند شور و هیجان شدیدی در هر دو طرف پدید می‌آید. یعقوب بلاکشیده که سالها با دلی امیدوار به انتظار وصال بوده و تلخیهای جدائی را متحمل شده، اکنون نه با یک دل بلکه با صد دل اشتیاق دارد از میان موکب، یوسف عزیز خود را که سالها از دامن پدر و مادر جدا شده ببیند. البته قلم نمی‌تواند شرح وصال پس از هجران را بنگارد.

از جمله: ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ﴾، معلوم می‌شود که موکب یوسف سر راه در انتظار بوده، و حضرت یعقوب علیه السلام بر او وارد شده.

پدر و مادر یوسف در حالیکه از شوق وصال در سوز و گدازند با پای شوق نزد یوسف شتافتند، و فرزند عزیز را چون جان شیرین در آغوش کشیدند و موکب یوسفی همه آماده پذیرائی مهمانان تازه واردند. تا حضرت یوسف علیه السلام پدر و مادر را دید ایشان را در آغوش کشید و ایشان را در نزد خود جای داد. و زبان حال پدر بزرگوار و یا مادر داغدیده این است که عزیزا جریان حوادث، ما را به جدائی تو مبتلا ساخت و دل ما را آب کرد و جانمان را سوخت. تو آن روز که کودک نورسته‌ای بودی از آغوش محبت ما جدا و در مسیر حوادث تلخ واقع شدی و همواره آه و سوز و دعای ما بدرقه راه تو بوده است.

و در تاریخ است که تا پدر بزرگوار او را دید گفت: السلام عليك يا مُذْهَبُ الْأَحْزَانِ. یوسف بزرگوار که در این حال غرق احساسات و در میان امواج هیجانات بود با کمال تواضع و خلوص پدر و مادر بزرگوار خود را در کنار مهر و محبت و قدرت خود جای داد، و نوید امنیت و آسایش به ایشان داد که از این به بعد دیگر از محنت فراق و تنگی و قحطی خلاص شده‌اید، و نگرانی نداشته باشید و محترمانه با کمال آسایش زندگی خواهید نمود. اینک حرکت کنید و به شهر وارد شوید.

از جمله: ﴿عَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبُوهُ﴾ و جمله: ﴿وَرَفَعَ أَبُوهُ عَلَى الْعَرْشِ﴾ چند چیز استفاده می‌شود: یکی اینکه مادر آن حضرت تا آن وقت زنده بود، پس آنچه نوشته‌اند که یوسف در سفری که به عنوان

بندگی او را خریدند و به طرف مصر حرکت کردند به قبر مادر رسید، و خود را از شتر انداخت بر سرِ قبرِ مادر و به گریه و زاری پرداخت، دروغ است.

و دیگر اینکه گویند که چون یعقوب وارد مصر شد، یوسف به استقبال وی آمد و خواست به احترام پدر پیاده شود، ولی جاه و جلال ریاست مانع شد و پیاده نشد و لذا جبرئیل آمد و نورِ نبوت را از کفِ او بیرون برد! تماش دروغ است زیرا آیه چنانکه شرح آن گذشت دلالت دارد که یوسف به حالت انتظار آماده بود و حضرت یعقوب علیه السلام بر او وارد شد و یوسف او را در آغوش گرفت و نزد خود جای داد، و پس از ورود به مصر هم والدین خود را با احترام کامل بالای تخت نشاند: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾. آیا می‌توان گفت: یوسفی که خدا آن همه از او تعریف کرده و از محسنین است و از ذکر خدا غافل نیست و در تمام مدت ریاستش آنی از عدالت روگردان نبوده، اکنون برای پدر خود کبر و غرور به خرج دهد؟! این به هیچ وجه باورکردنی نیست.

خاندان یعقوب، پس از ورود به مصر به سوی مرکز ریاست و کاخ خصوصی عزیز حرکت کردند و چون به مقصد رسیدند با راهنمایی مأمورین مرکبهای خاندان یعقوب را به محل معینی بردند، و آن خاندان را با کمال احترام وارد ساختند. در این موقع یوسف جوانمرد علیه السلام با کمال تواضع، والدین خود را بر تخت ریاست خود نشاند.

پس از آنکه والدین خود را بالای تخت برد قرآن می‌گوید: ﴿وَحَرُّوْا لَهُو سَجْدًا﴾. آیا ضمیر خروا به برادران برمی‌گردد و یا به برادران و والدین یعنی به همه برمی‌گردد که در اینجا همه در مقابل یوسف به خاک افتادند و یا تا زانو خم شدند. در حالیکه حضرت یوسف، تاج بر سر و لباس رسمی با عظمت در بردارد. آیا از جلال یوسف خیره شدند و یکباره برای تعظیم وی سجده کردند و شاید این ادب، معمول مصریان بوده که نوشته‌اند در برابر بزرگان خود تا زانو یا بیشتر خم می‌شدند. و یا خیر برای شکر خدا که یوسف را به این مقام رسانیده سجده کردند.

حضرت یوسف علیه السلام در اینجا برای شکرگذاری و یاد خدا و الطاف او نطقی ایراد کرد و به پدر و برادران، احسانِ الهی را تذکر داد و یادی از کودکی خود نمود و چند جمله بیان کرد:

۱- ﴿يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ﴾. یاد خوابی کرد که در طفولیت از توجّه پروردگار دیده بود و

پدرش تعبیر کرده بود که خدا تو را به مقام عالی می‌رساند، و از تأویل احادیث به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند. اکنون پس از چندین سال این خواب تعبیر شده و تحقق پیدا کرده و خدا او را به مقام عالی رسانیده که پدر و مادر و برادران وی، برای وی تعظیم کردند، و آل یعقوب به برکت او و در پناه او، از رنجِ قحطی و از زندگی بیابانی آسوده گشتند.

حال که همه در این بزم پرشکوه غرق شادیند باید یاد خدا کنند. یوسف برای حَقّ‌سناسی و سپاسگزاری خدا را فراموش نکرده می‌گوید: ﴿قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا﴾. آن خواب را خدا تحقق بخشید نه فکر من و نه قدرت من.

۲- یادی از ایّام زندان کرده و زمانِ زندان و زندانیان را فراموش ننموده، این لطف و عنایتِ پروردگار است که مظلومی را نوازش کرده و بندهٔ بیچاره‌ای را از چنگال ظلم و ستم و استبداد نجات بخشیده و بی‌گناهی او را بر همه روشن و آبروی او را حفظ کرده و به یکی از مقاماتِ حسّاس رسانیده، ای پدر بزرگوار این خواستِ خداست که: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ﴾. و اما چرا حضرت یوسف علیه السلام نجات از چاه را یاد نکرد، برای اینکه به برادران گوشه‌ای نزند زیرا به ایشان فرموده بود: ﴿لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾.

۳- نجات از تفرقه و جدائی کسان را یاد می‌کند که خدا نعمتِ بزرگی به خاندانِ ما عطا کرده و شما را از بیابانگردی به تمدنِ شهری رسانیده که برای ترقّی و تکامل، همه گونه وسائل موجود است، از مسجد و مدرسه و سایر مواهب الهی برخوردار شوید: ﴿وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ﴾. خاندان ما اکنون می‌توانند زندگی آبرومندی نموده و در راه ترقّی و تکامل در حدود امکانات قدم بردارند.

۴- نجات از اختلاف کلمه و فتنهٔ شیطانی که میانِ من و برادرانم فتنه کرد و صفا و اتّحادی که داشتیم از بین برد و به القاء حسد، برادرانم را وادار کرد که مرا دور کنند و مرا به عنوان زرخرد بفروشد و برای پدرِ دل‌شکسته‌ام چه حوادثِ تلخی به وجود آورد. اینک جدائی ما تبدیل به وصال شده و روابطِ من و برادرانم به صلح و یکرنگی برقرار شده و تیرگی و کدورتِ ما تبدیل به دوستی و علاقمندی شده است. ﴿مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾.

در اخبار است که در اینجا یعقوب علیه السلام از یوسف علیه السلام پرسید که برگوی برادران با تو چه کردند؟ یوسف سزاوار ندید که دردِ دلِ پدر را تجدید کند و برادران را خجالت دهد، گفت: ای پدر فعلاً وقت آن است به شکر اشتغال ورزیم نه به شکایت.

و بالاخره خدای لطیفِ حکیم و دانا دربارهٔ ما هرچه مصلحت بوده بر اساس حکمت و علم انجام داده و نباید الطاف او را فراموش کرد.

و یکی از فتنه‌های نفسانی و شیطانی که خدا یوسف را حفظ کرد و نجات داد این است که چون یوسف دارای معرفت و محبّت الهی بود او را به عشقِ زلیخا مبتلا نکرد و از آلودگیِ عشق که یک بیماری شدید نفسانی است محفوظ داشت. یکی از آثارِ ایمان و محبّتِ خدا، این است که انسان عشقِ مفرط و محبّتِ جنون‌انگیز نسبت به موجودات عالم ماده پیدا نمی‌کند زیرا وقتی نور ایمان در دل انسان

شدیداً نیرو گرفت نمی‌گذارد نمایشات و زیباییهای عالم ماده انسان را فریب دهد و دیوانه‌وار دنبال آن بدود. این است که علی‌الکلیله در صفات مؤمنین به خدا فرموده: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ». و از امام صادق‌الکلیله از عشق پرسیدند؟ فرمود: «قُلُوبٌ خَلَّتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ». دل‌هایی که از یاد خدا تهی شدند شیرینی محبت دیگران در آن، اثر می‌بخشد. طبق بعضی از تواریخ، خاندان یعقوب، هفتاد و سه و یا هفتاد و پنج نفر به شمار می‌آمدند که حضرت یعقوب‌الکلیله بزرگ ایشان بود و حضرت یوسف‌الکلیله که صدر اعظم مصر بود با تحصیل اجازه از پادشاه مصر، سرزمین جوشن را که مرتع و چراگاه خوبی بود در اختیار ایشان گذاشت که در آنجا مسکن کنند، و گله‌های خود را به چرا ببرند و پدر بزرگوار خود را در کاخ مخصوص جای داد، و برادران به کارهای خود پرداختند. و معلوم نیست تا چه اندازه وارد کارهای دولتی شدند یا خیر؟

طولی نکشید که حضرت یعقوب‌الکلیله پس از صد و چهل سال در بستر احتضار افتاد. حضرت یوسف‌الکلیله به بالین او حاضر بود، و فرزندان خود افرائیم و منسی را نزد او حاضر کرد. و حضرت یعقوب ایشان را برکت داد.

حضرت یعقوب‌الکلیله در حال احتضار، در حضور تمام فرزندان و وصیت مهمی ایراد کرد که در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۳۲ و ۱۳۳ ذکر شده و به فرزندان فرمود: پس از فوت من چه را خواهید پرستید؟ عرض کردند: خدائی که معبود تو و ملجأ تو و پدران تو اسحاق و اسماعیل و ابراهیم بوده. این وصیت را نمود برای آنکه فرزندان ملازم توحید و خداپرستی باشند و دیانت توحید را که وسیله عزت و سعادت آنها در دنیا و آخرت می‌باشد حفظ کنند. و چون حضرت یعقوب‌الکلیله از دنیا رفت با تشریفات کاملی جنازه او را به خاک سپردند. و خود حضرت یوسف‌الکلیله صد و بیست سال، عمر کرد.

﴿رَبِّ قَدْ عَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تُوفِّني مُسْلِمًا وَالْحَقِّني بِالصَّلَاحِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۱]

ترجمه: پروردگارا تو پادشاهی به من عطا کردی و تعبیر و تأویل مشکلات را به من آموختی، ای ایجادکننده آسمانها و زمین توئی صاحب اختیار من در دنیا و آخرت، مرا مسلمان از دنیا ببر و به شایستگان ملحق فرما. (۱۰۱)

نکات: دل بیدار حضرت یوسف‌الکلیله با همه ریاست و گرفتاری، به حکومت و مقام آلوده نشد و از یاد خدا غافل نگشت. در وقتی که در اوج قدرت است دلش از نور ایمان لبریز بود، و از لذت مناجات با خدا دست نکشید. ولی مردم دنیاپرست به اندک ریاستی از خدا غافل می‌شوند و جلوه‌های فریبنده ریاست دل آنان را می‌لرزاند و به دنبال خود می‌کشد. ولی فرزند یعقوب، خود را ناچیز می‌شمرد و عرض می‌کند:

خدایا این ریاست و فرمانفرمایی و علم حلّ مشکلات را تو به من عنایت کردی و زمام اختیار من به دست قدرت توست و ولیّ امر من در دنیا و آخرت تویی، و من که برای خود لیاقتی فکر نمی‌کنم و خود را شایسته نمی‌دانم خود مرا در زمرهٔ صالحین به شمار آور. و در ضمن کلام خود اشاره کرده که این مُلک و پادشاهی را که تو به من عنایت کردی در مقابل قدرت و ملک بی‌پایان تو هیچ است. و همچنین علمی که به من عنایت کردی قطره‌ای است در مقابل علم و حکمت بی‌انتهای تو. و دیگر اشاره کرد به اینکه این کاروان هستی و این دنیا با تمام آنچه در اوست در مقابل تسلیم به حقّ، چیزی نیست و همه فانی و بی‌ارزش است، و آنچه مطلوب و با ارزش است که از خدا می‌خواهد مسلمان بودن و مطیع خدا بودن است. که این تسلیم به حق باقی باشد تا وقت جان‌دادن و به بندگان صالحین ملحق شدن و آخرت ابدی و سعادت جاویدانی را در زیر سایه لطف الهی دریافتن: ﴿تَوَفَّنِي مُسْلِمًا﴾.

این است مکتب حضرت یوسف علیه السلام که یکی از رسولان بزرگ الهی است. ای کاش تمام ریاست مآبان و قدرتمندان دنیا به آن حضرت اقتدا کنند و رجال زمامدار در حال زمامداری از خدا و حقایق عالم آخرت، آنی غفلت نورزند، و گول زرق و برق دنیا را نخورند. خصوصاً قدرتمندان و رؤسائی که شرق و غرب جهان را از پلنگ صفتی خود به وحشت انداخته‌اند. و علم و قدرت که از سرمایه‌های بزرگ بشر است در راه فنا ساختن مصرف می‌شود.

اگر فرمانفرمایان بشری در کمالات حضرت یوسف علیه السلام نظر می‌کردند و مطابق این آیه عمل می‌کردند، جهان را از جهل و ضعف و بی‌ایمانی نجات می‌دادند و از وحشت خلاص می‌کردند، چنانکه حضرت یوسف علیه السلام در زمان خود همین کار را کرد.

پس روشن شد که مکتب حضرت یوسف علیه السلام مکتب تقوی و طهارت و خیرخواهی برای بشریت است، و خدا برای اینکه بشر را به هدایت و سعادت و خیر خود راهنمایی کند، این قصّه و اخبار را به رسول خود وحی نموده است.

﴿ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ﴾

[یوسف: ۱۰۲]



ترجمه: این داستان از اخبار غیبی است که به تو وحی کردیم، و تو نزد ایشان نبودی هنگامی که در کار خود اتفاق کردند درحالیکه مکر می‌نمودند. (۱۰۲)

نکات: این داستان شیرین و پرفایده و شورانگیز و عبرت‌خیز حضرت یوسف و خاندانش از جهات متعدّد اهمّیت دارد و مورد توجّه می‌باشد و لذا خدا با کلمه ﴿ذَلِكَ﴾ که اشاره به چیز با عظمت و دلالت بر عظمت می‌کند آورده است:

- ۱- بهترین سند تاریخی و اوضاع مصر و بنی اسرائیل است.
- ۲- تقوی و طهارت یوسف علیه السلام برای همه جوانان سرمشق، و کید و مکر برادران و زلیخا و دیگران و به نتیجه نرسیدن مکر، و به هدف نرسیدن آنان، بهترین درس عبرت است برای مردم دنیا خصوصاً فرمانفرمایان.
- ۳- از نظر ادبیت و فصاحت و شورانگیزی سرمقاله شعراء و نویسندگان است.
- ۴- از نظر اعجاز راهنمای طالبین هدایت است، که خدا فرموده این یک خبر غیبی است، و این اعجاز و دلیل راستی و درستی محمد صلی الله علیه و آله است زیرا نه او و نه مردم دنیا از این سرگذشت با این همه تفصیلی که در قرآن آمده اطلاعی نداشتند و تصوّر نمی شود کسی بدون وحی بتواند چنین تاریخی را موبه مو طبق واقع بیان کند.
- حال اگر کسی اشکال کند که بگوید همین قصه یوسف در تورات ذکر شده و محمد یا افراد دیگری از تورات گرفته اند، پس خبر غیبی نشد چگونه اینجا فرموده است: از اخبار غیبی؟ جواب این است که: **اولاً:** نکات و مطالبی که در این قصه در قرآن بیان شده بسیاری از آن در تورات نیست خصوصاً مطالب مفیده که هدف قرآن می باشد در تورات نیست. هرکس صدق گفتار ما را بخواهد به کتاب جمال انسانیت آقای صالحی مراجعه کند که آنجا توضیح داده مطالبی که در قصه یوسف می باشد و در تورات نبوده.
- ثانیاً:** شما به تورات مراجعه کنید، این قصه که در تورات آمده مخلوط است به بسیاری از اوهام و نسبتهای زشت به حضرت یوسف علیه السلام و مطالب برخلاف عقل و واقع. در حالیکه قرآن یک کلمه اوهام و خرافات در این قصه نیاورده. قصه های قرآن، اکثر، اخبار غیبی است مانند قصه نوح که حق تعالی در سوره هود آیه ۴۹ فرموده:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾

«این قصه ها از اخبار غیبی است که آن را به تو وحی می کنیم، و پیش از اینکه به تو وحی شود نه تو آنها را می دانستی و نه قومت».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و قوم او این اخبار را طبق واقع نمی دانستند و اگر تورات و اهل آن از این قصص چیزی بدانند ولی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و قوم او که مردم بی سواد بودند چیزی نمی دانستند.

ثالثاً: می توان گفت این اخبار نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و قوم او، اخبار غیبی است نه نسبت به دیگران، زیرا محمد صلی الله علیه و آله سواد نداشت و کسی هم که او را از تورات و انجیل آگهی دهد نبود و تازه اگر کسی هم بود قصه های مخلوط به اوهامی که در تورات و انجیل است به او یاد می داد، من باب نمونه

می‌گوئیم: در توراۃ باب ۳۷ سفر پیدایش می‌گوید یوسف هفده ساله با برادرانش چوپانی می‌کرد. در حالیکه قرآن می‌گوید: او در حال کودکی از برادران جدا شده است. در توراۃ می‌گوید: حضرت یعقوب خودش به اصرار یوسف را به صحرا نزد برادران فرستاد، ولی قرآن می‌گوید: خیر برادران با مکر او را بردند و ... و ...

اگر کسی گوید: بنابراین، اینکه خبرهای غیبی به محمد وحی شده، پس محمد ﷺ دانای غیب است، پس چگونه در آیات دیگر می‌گوید: محمد ﷺ غیب نمی‌داند؟

جواب این است که بعضی از اخبار غیب از طرف خدا به محمد ﷺ وحی شده صحیح است، ولی کسی که خبر غیبی را به او گفتند، او اگر به آن اخبار ایمان آورد و بپذیرد او مؤمن به این اخبار غیب است نه عالم به غیب. زیرا نمی‌توان گفت به هرکس خبری از غیب گفتند: او عالم به غیب می‌شود و لذا اخباری که از غیب به محمد ﷺ خبر داده شده او همه را به امت خود خبر داده و امت او نیز به آن اخبار علم دارند، در حالیکه امت او عالم به غیب نیستند بلکه مؤمن به همان اخبار غیبی می‌باشند. پس محمد ﷺ و علماء و صالحین امتش همه مؤمن به اخبار غیب هستند نه عالم به غیب. اینان عالم و مؤمن به اخبارند نه عالم به خود غیب. خبر غیب غیر از خود غیب است. خدا عالم به غیب است و دیگران عالم به اخبار غیب. یعنی همان اخباری را که خدا بیان کرده می‌دانند نه غیر آن.

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾ وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١١٤﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١١٥﴾﴾

[یوسف: ۱۰۳-۱۰۵]

ترجمه: و بیشتر مردم اگر چه تو حرص به ایمانشان داشته باشی مؤمن نیستند (۱۰۳) و تو از ایشان در برابر رسالت مزدی نمی‌خواهی، نیست این قرآن مگر تذکری برای جهانیان (۱۰۴) و چه بسیار از نشانه‌های هدایت در آسمانها و زمین که بر آنها می‌گذرند در حالیکه از آنها روگردانند. (۱۰۵)

نکات: چون سوره یوسف با آن هدایت و فصاحت و دارای اخبار غیبی نازل شد، رسول خدا ﷺ انتظار داشت که مشرکین با نزول این سوره ایمان آورند ولی باز هم ایمان نیاوردند. با اینکه این سوره دلیل بر صدق نبوت محمد ﷺ می‌باشد. و لذا آن حضرت از لجاجت کفار افسرده می‌شد، زیرا آیاتی که در دل سنگ اثر دارد در دل ایشان اثر نمی‌کرد.

خدا برای رفع افسردگی و رفع حرصِ رسولِ خود به ایمانِ ایشان فرموده کسانی که عمری به جهالت و به بطالت گذرانیده‌اند و چشم و گوش و دلشان از سخن حق اعراض دارد، معجزه در مزاجشان اثری ندارد، اگرچه تو سعی داری ایشان هدایت و ارشاد شوند ولی خیر سعی و حرص تو اثری ندارد. تو وظیفه خود را انجام بده و دیگر کاری نداشته باش، زیرا این همه آیات توحید در مناظر آسمان و زمین موجود است که همه می‌بینند، ندای توحید از همه موجودات بلند است ولی از مردم نادان چه سود که عبرت نمی‌گیرند.

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٦﴾ أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٧﴾﴾ [یوسف: ۱۰۶-۱۰۷]

ترجمه: و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در همان حالِ ایمان مشرک-اند (۱۰۶) آیا ایمن هستند از اینکه یک عذاب فروگیرنده ایشان را فراگیرد و یا ساعت قیامت به ناگاه درآید در حالیکه ایشان متوجه نباشند. (۱۰۷)

نکات: در آیات سابقه بیان کرد که مردم گمراه ایمان نمی‌آورند. فعلاً در این آیه بیان می‌کند که آنان که ایمان می‌آورند و نامشان مؤمن است اکثرشان مشرک‌اند زیرا توحید واقعی را نیافته‌اند و به درجات توحید آشنا نیستند و به خیال خود نام مسلمانی روی خود گذاشته‌اند. زیرا توحید بر چهار قسم است: **توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید افعالی و توحید عبادی.**

و این مردم بعضی در تمام این چهار قسم شک دارند و یا منکرند. و بعضی به توحید ذاتی اقرار دارند ولی به سه قسم دیگر اعتراف ندارند. و بعضی دو قسم آن را فهمیده و قبول دارند، ولی دو قسم دیگرش را نمی‌دانند و یا منکرند. و بعضی سه قسم آنرا قبول کرده در قسم چهارم اشکال دارند. به هر حال هرکس این چهار قسم در او کامل نباشد و در یکی از این چهار توحید اشکال و یا شک داشته باشد موحد واقعی نیست و در واقع مشرک است.

مشرکین مکه توحید ذاتی و صفاتی را قبول داشتند ولی در توحید افعالی و عبادی لنگ بودند. یکی از دلایل توحید که در آیه ۱۰۷ ذکر شده این است که انسان در محیط زندگی خود بسیار ناتوان و عاجز است و به تمام ناملایمات و بلاها و گرفتاریها احاطه ندارد آیا جز خدا کسی که احاطه به تمام آنها داشته باشد و جلو همه را بگیرد و هر آنی بشر را از تمام بدبختیها حفظ کند و درهای بدبختی و بلاها را به روی او ببندد آیا جز خدا کسی قادر به نگهداری او می‌باشد که در برابر حوادث از او دفاع کند؟ البته نیست. پس باید ایمن نباشد و به خدا پناه ببرد.

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸]

ترجمه: بگو: این، طریقه و راه من است که من و هرکس پیرو من است از روی بصیرت و بینش عقلی به سوی خدا دعوت می‌کنیم، و خدا منزّه است و من از مشرکین نیستم. (۱۰۸)

نکات: در این آیه دو خصوصیت برای دین اسلام و روش مسلمین ذکر کرده که ایضاً دلیل بر حقانیت آن است:

اول: اینکه دعوت اسلام دعوت به سوی خدا است نه به سوی غیر او زیرا غیر خدا تمام مخلوق خدا هستند و از خود چیزی نداشته و ندارند.

دوم: این دعوت روی پایه عقل و بینائی عقلی است و توجه به خدا و دین باید از روی بصیرت عقلی باشد وگرنه به هرصدائی نباید گوش داد و به دنبال هر کس، نفهمیده نباید رفت و تقلید در دین باطل است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۹]

ترجمه: و پیش از تو نفرستادیم جز مردانی از اهل قریه‌ها که به ایشان وحی فرستادیم، پس آیا در زمین سیر نکردند تا نظر کنند و ببینند چگونه بوده سرانجام آنانکه پیش از ایشان بودند، و بدون شک سرای دیگر برای آنان که تقوی پیشه کردند بهتر است، آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازند. (۱۰۹)

نکات: همیشه منکرین نبوت توقع داشتند که فرستاده خدا مانند خودشان نباشد بلکه مجرد از صفات بشری و متّصف به صفات ملکی باشد و بلکه رسول خدا با خود خدا تناسبی داشته باشد، چون خدا مجرد و لامکان است، رسول او نیز تقریباً چنین باشد. و لذا حق تعالی قول ایشان رد کرده. مثلاً عده‌ای می‌گویند: چون ما لیاقت نداریم که مخلوق خدا باشیم پس عقل مجرد و یا نور نبوت را خلق کرده و آن عقل و یا نور ما را خلق کرده است. و این سخنان را حق تعالی در قرآن رد کرده و فرموده: هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر اینکه بشری بوده مانند سایر افراد بشر، فقط چند صفت باید داشته باشد:

اول: اینکه مرد باشد نه زن. البتّه زنان برگزیده و مقرب خدا زیاد بوده‌اند، حتی زنانی که با الهام و وحی الهی و عالم غیب مربوط و مورد لطف پروردگار بوده‌اند. مانند حضرات مریم و ساره و آسیه. ولی سِمَت سفارت و رسالت نداشته‌اند.

دوم: رسولان الهی باید مانند سایر افراد بشر از هر جهت بوده و امتیازی برای خود قائل نشوند.
سوم: باید مورد وحی باشند و حقایق دینی را از خداوند به واسطه ملک و یا بدون واسطه بگیرند.
چهارم: اینکه از اهل بیابان نبودند بلکه اهل قریه و شهرستان و میان اجتماع بودند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ﴾ [یوسف: ۱۱۰]

ترجمه: تا وقتی که پیغمبران مأیوس شدند و گمان کردند که (وعده‌های نصرت الهی) به ایشان دروغ گفته شده، آنگاه بود که یاری ما آمد پس هرکه را خواستیم نجات دادیم و غضب ما از قوم مجرمین رد نمی‌شود. (۱۱۰)

نکات: در این آیه برای دلدارای مؤمنین که امیدشان بریده نشود یک مطلب کلی تاریخی می‌فرماید: رشته حق و حقیقت باریک می‌شود ولی پاره نمی‌شود، یعنی مخالفین حق به مخالفت خود همیشه ادامه داده و گاهی هم پیروز می‌شوند و رسولان الهی چنان در فشار افتاده‌اند که امیدشان از پیروزی و هدایت قوم قطع شده. و بلکه گمان کردند که وعده‌های نصرت خدا، در دنیا نیست بلکه مربوط به قیامت است. ولی در آخرین لحظات، نصرت الهی رسیده و مردم سرکش مغلوب شده‌اند و چه بسیاری از آنان هلاک شده‌اند مانند قوم نوح و هود و صالح و شعیب و امثال ایشان.

در زمان پیغمبر اسلام، نسبت به رسول اسلام و اصحابش حوادث یأس‌آور رخ می‌داد، شیوخ قبایل عرب مشرکین و یهود، مسلمین را تا سر حد اضمحلال و نابودی تعقیب می‌کردند که خود را از خطر اسلام به خیال خود آسوده نمایند ولی طولی نکشید نصرت خدا رسید و اسلام قوی شد.

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۚ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [یوسف: ۱۱۱]

ترجمه: به راستی که در داستانهای ایشان برای خردمندان عبرتی است، حدیث دروغین نبوده ولیکن تصدیق کتب پیش از او و تفصیل هرچیزی و هدایت و رحمت است برای قوم با ایمان. (۱۱۱)

نکات: تاریخها و داستانهایی که میان مردم معمول است، چند قسم است:

۱- تاریخهای افسانه‌ای که هرملتی نسبت به سابقه خود، بزرگان خودبافته و بلکه چیزهای خارق‌العاده‌ای به آن ضمیمه کرده مانند تاریخهایی که اکثر شعراء به نظم در آورده‌اند و یا زینة المجالس و معجزات مجعولة.

۲- تاریخ و داستانهای رُمانی که یک موضوعی را از خیالات به هم ترکیب کند، و داستان ساختگی نگارش کند که مقصدی از نشر آن داشته باشد.

۳- تاریخهای عمومی که متن حوادث گذشته در آن ذکر شده ولی بدون فلسفه.

۴- تاریخهای فلسفی و یا فلسفه‌های تاریخی که اهمّ تواریخ این قسم قرآن مجید است که جامع فنون و علوم بشری است، در ضمن قصّه‌ها و داستانها اشاره به فلسفه آنها نموده و نتایج معنوی در آن ذکر شده.

داستانهای قرآن تمامی حقیقت‌گویی است و ساختگی و خرافات و دروغ در آن نیست.

قرآن مجید برای ذکر داستانهای خود چند هدف دارد:

۱- پند و عبرت برای ارباب بصیرت و خردمندان که آن را آئینه قرار دهند و نیک و بد و زشت و زیبای مطالب را به طور کامل درک نمایند.

۲- گواه صادقی برای پیغمبر ﷺ و اسلام.

۳- تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و سایر مریان بشری شدن.

۴- مایه راهنمایی و هدایت و راه و روش ترقّی و تکمیل را نشان دادن.

۵- با راه و روش بزرگان دین و پیغمبران ﷺ آشنا شدن، و ارتباط و انس با تعلیمات ایشان گرفتن و به ایشان اقتدا کردن و به سعادت نائل شدن.

و مقصود از ﴿وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ چیزهایی که مربوط به دین است می‌باشد. در اینجا ترجمه

سوره یوسف تمام شد به تاریخ دوشنبه ۲۴ شعبان المعظم ۱۳۸۶ قمری.

مؤلف. ا.ع. ب.

سورة الرعد (مدنیة وهی ثلاث وأربعون آية)

سورة رعد مدنی و دارای ۴۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْمَرَّةَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ١ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

[الرعد: ۱-۲]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم، راء، این است آیات این کتاب و آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است ولیکن بیشتر مردم ایمان نمی آورند (۱) خدایی که آسمان ها را بدون ستونهایی که ببینید برافراشته سپس بر جهان هستی مسلط شده و خورشید و ماه را مسخر کرده که هریک تا مدتی نام برده شده جریان دارند، این امر را تدبیر می کند، این آیات را تفصیل می دهد، باشد که شما به ملاقات پروردگارتان یقین کنید (۲).

نکات: جمله: ﴿أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ﴾، دلالت دارد که آنچه از پروردگار نازل نشده از قبیل روایات و حکایات و اشعار و خواب ها و قیاس ها و فلسفه ها یا حق نیست و یا حق بودن آن مسلم نیست. جمله: ﴿أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، خبر الهی است که راهنمایان، طمع به ایمان همه مردم نداشته باشند. و حق تعالی به جمله: ﴿رَفَعَ السَّمَوَاتِ...﴾ استدلال کرده برای توحید، زیرا این کرات بزرگ که در فضای مخصوص به خود، معلق شده اند اختصاص دادن و اختصاص پیدا کردن هریک از آنها به مکان و فضای مخصوص به خودش، ذاتی نیست زیرا اجسام متساوی هستند در احتیاج به مکان و اگر تمام اجسام اختصاص به یک مکان داشته باشند، لازم می شود اجتماع تمام اجسام در مکان واحد و این محال است. پس اختصاص دهنده ای لازم است که هر جسمی را به حیّز (جا و مکانی) اختصاص دهد، زیرا این اجسام اختصاص ذاتی ندارند بلکه مرجع و مخصّصی آنها را به مکان های

خودشان اختصاص داده که قادر و قاهر بر تمام است، و اگر خدا هم حیزی داشته باشد احتیاج دارد به وجودی که او را به حیزی اختصاص داده باشد و اختصاص او به حیزی معین دلیل بر حدوث است و احتیاج به مخصصی دارد که آن مخصص خداست نه او.

پس ﴿رَفَعَ السَّمَوَاتِ﴾ دلالت دارد که هر کره و جسمی که در فوق است محتاج به یک وجود قاهر قادری است که او را به همان جای خودش اختصاص داده. ﴿يَغَيِّرُ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا﴾ را می توان گفت، آن عمد قدرت الهی است، و می توان گفت قوه جاذبه ای است که خدا آن را ایجاد کرده است.

و بدانکه خدای تعالی جمله ﴿ثُمَّ أَسْتَوَى...﴾ را دلیل بر توحید قرار داده و این استوا مشاهد و معلوم کسی نیست تا دلیل باشد اگر مقصود استقرار خدا بر عرش باشد و عرش مکان معینی باشد دلیل می شود که خدا قبلاً اعوجاج داشته پس استوا پیدا کرده! و به اضافه دلیل بر احتیاج او به مکان و حیز است. پس مقصود استیلا و نفوذ اوست بر عوالم وجود بالقهر و الغلبه و التدبیر، و این تدبیر مشاهد و محسوس است و دلالت بر توحید دارد.

و یکی دیگر از دلایل بر توحید جمله: ﴿وَسَخَّرَ الشَّمْسَ...﴾ می باشد، زیرا اختصاص دادن خورشید و ماه و ستارگان را به حرکت دائم با مقدار مخصوص و راه مخصوص، احتیاج به یک مخصص و مرجعی می باشد که قاهر و قادر بر هر چیز باشد. و مقصود از: ﴿لِلْأَجَلِ مُسَمًّى...﴾ ممکن است سیر مخصوص در مدت مخصوص به مقدار مخصوص باشد و ممکن است تا مدت انهدام عالم و تکویر و وقوف کواکب باشد که قیامت است: «سبحان القادر الذی لا یسغله شأن عن شأن ولا فعل عن فعل».

نکته دیگر اینکه در اینجا الله، خود را متّصف کرده به قدرت ترفیع سماوات و تدبیر امور، تا معلوم شود چنین قادری این آیات را تفصیل و ترتیب داده تا عظمت قرآن معلوم گردد. جمله: ﴿لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾ دلالت دارد بر اینکه مذکور در این آیه چنانکه دلالت بر توحید دارد دلالت بر معاد نیز دارد. یعنی: آنکه قادر است بر خلق چنین اشیاء و تدبیر منظم آنها، او قادر است بر حشر و نشر چنانکه از علی علیه السلام سؤال کردند که خدا چگونه حساب خلایق را یکدفعه می رسد؟ فرمود: چنانکه الآن ایشان را روزی می دهد یکدفعه و نداء ایشان را می شنود و همه را جواب می دهد دفعة واحدة.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رَوَاجِينَ
أَثْنَيْنِ يَغُثَّى الْأَلْبُ السَّيِّئَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾﴾ [الرعد: ۳]

ترجمه: و اوست خدائی که زمین را بگسترده و در آن کوه های پا برجا و نهرها قرار داد و از تمام میوه ها در زمین جفت جفت قرار داد، روز را به شب می پوشاند، به راستی که در اینها نشانه هایی است برای قومی که تفکر می کنند (۳).

نکات: در این آیه حق تعالی اثبات صانع نموده به چهار چیز:

اول - به گستردن زمین که برای زمین حجم مخصوص و وسعتی قرار داده و آن را طوری گسترده که قابل زندگی باشد و تمام اینها را به اندازه‌ای مخصوص که محتاج به مخصّص است قرار داده.

دوم - به وجود کوه‌ها که آنها را در بعضی از جوانب زمین اختصاص داده و این خود محتاج به مخصّص است و دیگر اینکه در آنها معادن فلزات و جواهر نفیسه و نفت و قیر و گوگرد و غیره است در حالی که تاثیر خورشید در تمام زمین یک نحو است، و این اختصاصات به واسطه تقدیر و تدبیر قادر قاهری است. دانشمندان امروزه قائلند بر اینکه مساحت سطح کره زمین در حدود ۵۱۰۶۰۷۰۰۰ کیلومتر مربع است که از این مقدار در حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر مربع مساحت خشکی‌ها و بقیه مساحت آبهاست. همچنین می‌گویند حجم کره زمین در حدود ۱۰۸۲۸۴۱ میلیون کیلومتر مکعب، و وزن آن به طور تقریب ۵۹۷۷ تریلیون تن می‌باشد و وزن مخصوص زمین به طور متوسط ۵/۵ می‌باشد. کره زمین دارای یک حرکت وضعی است که در ۲۴ ساعت یک دور به دور خود می‌گردد و از این گردش شبانه روز پدید می‌آید. سرعت این گردش در حدود ۳۱ کیلومتر در هر ثانیه می‌باشد و به اضافه زمین در یک مدار بیضی شکل به دور خورشید می‌گردد که حرکت انتقالی نام دارد و سرعت آن در این گردش در حدود ۲۹/۶ کیلومتر در ثانیه می‌باشد. مدت حرکت انتقالی زمین ۳۶۵ روز و ۶ ساعت است.

نکته دیگر آنکه به واسطه سنگین بودن و فشار کوه بخارهای زیر زمین حبس می‌شود و متصاعد می‌گردد و از اطراف کوه به واسطه سوراخ‌ها چشمه می‌شود و از چشمه‌ها نهرها جاری می‌گردد و لذا خدا فرموده: ﴿رَوَّسِيْ وَانْهَرَا﴾.

سوم - از دلائل اثبات صانع عجائب خلقت میوه‌جات و نباتات است که حبه زیر زمین می‌رود و به واسطه رطوبت زمین دو رشته برخلاف یکدیگر از او خارج می‌شود به نام ساقه و ریشه و میوه‌هایی که دارای خواص و اثرات متضاده می‌باشد به وجود می‌آید. مثلاً ترنج پوست آن گرم و خشک است و گوشت آن گرم و تر است و ترشی آن سرد و خشک و هسته آن گرم و خشک است. و مثلاً انگور پوست آن سرد و خشک است و گوشت و آب آن گرم و تر است و هسته آن سرد و خشک است. تولّد این طبایع مختلفه از حبه، به تدبیر حکیم قادر قاهری است.

مخفی نماند مفسرین گفته‌اند مقصود از ﴿زَوْجَيْنِ اٰثْنَيْنِ﴾، دو صنف شیرین و ترش و یا سرد و گرم و یا سفید و سیاه و امثال اینها است. ولی تمام اینها برخلاف ظاهر است بلکه مقصود از ﴿زَوْجَيْنِ اٰثْنَيْنِ﴾، همان نر و ماده است که دو تا می‌باشد و حق تعالی تصریح کرده به آن دو، و هر میوه و گلی نر و ماده دارد. البته خدای تعالی تمام موجودات را در عالم به طور زوج آفریده چنانکه فرموده:

﴿سُبْحَنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا﴾

حتی دانشمندان امروزه، جهانی در مقابل این جهان قائلند به نام جهان ضد ماده (آنتی ماده‌ای) و می‌گویند اشعه‌های آن از کیهان و فضا آمده و دیده شده است.

بنابراین فقط خداست که مَّتَّصِف به فردانیت است.

چهارم از دلایل اثبات صانع احوال شب و روز است. و تمام اینها برای قومی است که فکر خود را

به کار اندازند: ﴿لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّتْ مِنْ أَعْنَبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾﴾

[الرعد: ۴-۵]

ترجمه: و در زمین قطعه‌هایی است جنب یکدیگر و بوستان‌هایی است از انگورها و مزارع و درختان خرما از یک ریشه و از غیریک ریشه، که آب داده می‌شوند به یک آب، و بعضی را بر بعضی در میوه دادن برتری می‌دهیم، در این امور مسلماً برای خردمندان آیاتی وجود دارد (۴) و اگر تعجب کنی پس تعجب است قول ایشان که می‌گویند: آیا چون خاک شدیم آیا محققاً در خلقت تازه واقع می‌شویم؟ ایشانند که به پروردگارشان کافرد و ایشانند که غلها در گردن‌هاشان می‌باشد، و ایشان اهل آتشند که در آن ماندگارند (۵).

نکات: در این آیه نیز دلانلی برای توحید و اثبات صانع آورده، که از آن جمله: زمین‌های مجاور یکدیگر که خورشیدشان یکی، و کواکبشان در تاثیر فرقی ندارد می‌بینی بعضی سست و نرم و بعضی سخت، بعضی شن‌زار و بعضی خاک نرم، بعضی شوره‌زار بعضی غیر آن، بعضی روئیده می‌شود و بعضی روئیده نمی‌شود. و این اختلاف در صفات به تقدیر قادر علیم است.

به اضافه در یک بوستان درخت‌هایی که از یک آب، آب داده شده، و از یک زمین و یک هوا استفاده کرده‌اند میوه‌های مختلف الصِّفَات در طعم و رنگ و لذت و خاصیت، به بار می‌آورند. دو درخت انگور جنب یکدیگر، یکی ترش مزه و یکی شیرین مزه، یکی سیاه و دیگری سرخ، یک شاخه گل بلکه یک برگ گل طرفی از آن سیاه و طرف دیگری از آن سرخ است از آن سرخ است، با اینکه برگ گل در نهایت لطافت است، و باید مؤثر در این طرف و آن طرف آن فرقی نکند. پس مسلّم می‌شود که یک مدبری غیر

از وسائل طبیعی دارد. با این همه آیات تعجب است که چگونه کفار چنین قدرتی را باور نکرده و می‌گویند چطور پس از خاک شدن ما زنده خواهیم شد؟! و ایشان دارای سه صفت می‌باشند:

اول: کافر به پروردگار و کافر به علم و قدرت و قول او هستند. و اما انکار قدرت برای اینکه گویا خدا را فاعل موجب می‌دانند و یا می‌گویند: او به واسطهٔ ابوبن و سائر و سائل طبیعی ایجاد می‌کند، پس بدون واسطه قادر نیست، و یا می‌گویند: خدا عالم به جزئیات نیست و عاصی و مطیع را نمی‌داند، و یا اخبار او را که در کتب آسمانی گفته راست نمی‌دانند، پس در حقیقت خدای کامل الذات و الصفات را منکرند.

دوم: زنجیر جهل و تعصب در گردنشان بسته شده است.

سوم: اینکه در دوزخ جاویدند. پس، از این آیه معلوم می‌شود غیر کافر مخلد در دوزخ نیست.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلُتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝﴾ [الرعد: ۶-۷]

ترجمه: و از تو با شتاب بدی را قبل از خوبی می‌جویند، و حال آنکه پیش از ایشان عقوبت‌هائی گذشته و به درستی که پروردگار تو برای مردم بر ستمشان صاحب آمرزش است، و به راستی که پروردگار تو دارای عقاب سختی است (۶) و آنان که کافرنند می‌گویند: چرا بر این رسول آیه و معجزه‌ای از پروردگارش نازل نمی‌شود، همانا تو ترساننده‌ای، و برای هر قومی رهنمائی است (۷).

نکات: مقصود از بدی که می‌خواستند نزول عذاب بود، و مقصود از حسنه، عافیت و راحت و مهلت الهی بوده. کفار می‌گفتند: بر ما عذاب نازل کن و از ما ایمان مخواه، ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْزِلْ عَلَيْنَا آيَةً...﴾!! و مقصود از ﴿الْمَثَلُتُ﴾ و عقوبت‌ها، عذاب‌هائی است که بر اقوام گذشته فرود آمده که موجب عبرت برای ایشان نشده.

و جمله: ﴿لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ...﴾ دلالت دارد که از رسول خدا ﷺ معجزه می‌خواستند، و خدا در جواب ایشان فرموده فقط تو منذری، و اما معجزه به اختیار و ارادهٔ تو نیست. این آیه رد است بر کسانی که برای مرشدان و اقطاب و یا امامان هزاران معجزه جعل نموده‌اند.

بدانکه: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، عطف است بر ﴿مُنْذِرٌ﴾ که خبر است از برای ﴿أَنْتَ﴾ پس معنی چنین می‌شود: تو منذری و تو برای هر قومی هادی می‌باشی. و اگر «واو» آن، واو استیفاء باشد معنی چنین می‌شود: تو منذری و برای هر قومی چه از گذشتگان و چه از آیندگان، هدایت کننده‌ای است از انبیاء و علماء.

﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۝ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۝ سَوَاءٌ مِّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾ [الرعد: ۸-۱۰]

ترجمه: خدا می‌داند آنچه را که هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود و آنچه را رحم‌ها می‌کاهند و آنچه را می‌افزایند و هر چیزی نزد او بمقدار است (۸) دانای به غیب و آشکار بزرگ است و برتر است (۹) یکسان است از شما نزد خدا آنکه گفت خود را پنهان کند و آنکه آن را آشکار گرداند و آنکه در شب مخفی باشد و در روز آشکارا (۱۰).

نکات: در این آیه تذکر است بر اینکه خدا به تمام معلومات جزئی و کلی داناست، هر زنی و یا هر ماده‌ای حامله می‌شود می‌داند دختر است یا پسر و یا نر است و یا ماده. به راه سعادت می‌رود و یا شقاوت، و آنچه رحم زن ساقط می‌کند و یا از خود طفل می‌کاهد و ناقص می‌کند و یا به اصل خلقت آن می‌افزاید و یا دوقلو و سه قلو زیاد می‌شود. مختصر آنکه به تمام کیفیات رحم داناست.

و جمله: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾، دلالت دارد که هرچیز را به مقدار لازم خلق کرده و هرچیز اندازه و مقدار دارد، و از آن اندازه که خلق فرموده کم و زیاد نمی‌شود و گرنه فاسد می‌شود. موجودات مجرد از جسم و غیرمجرده، همه اندازه دارند. مثلاً؛ روح انسان اندازه‌ای دارد. و مقصود از غیب، چیزی است که از نظر مخلوق پنهان است حتی انبیاء و ملائکه نمی‌دانند. و مقصود از کبیر، بزرگی مقدار و حجم نیست بلکه مقصود بزرگی قدرت و عظمت است.

﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ۝﴾ [الرعد: ۱۱]

ترجمه: فرشتگانی پی در پی از جلو او و از پشت سر او وجود دارد که به امر خدا او را حفظ می‌کنند، به راستی که خدا تغییر نمی‌دهد آنچه را که راجع به قومی است تا اینکه ایشان آنچه راجع به خودشان (و نفسانیاتشان) است، تغییر دهند و چون خدا برای قومی بدی را بخواهد، پس برای آن برگردانیدنی نیست و برای ایشان جز خدا هیچ سرپرستی نباشد (۱۱)

نکات: برای هر انسانی فرشتگانی مامورند که او را از آفات و حوادث گوناگون و فساد حفظ کنند؛ طبق بسیاری از احادیث.

بنابراین ممکن است مقصود از ﴿مُعَقِّبَاتٌ﴾ همان فرشتگان باشد. و ممکن است جمله ﴿لَهُ﴾ بنابرین صفت باشد برای ﴿سَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾ که در آیه قبل ذکر شد. پس معنی چنین می‌شود: نزد

خدا یکسان است آن کس که خود را پنهان کند و آن کس که بیرون آید با گماشتگانی از جلو و عقب خود که حافظین او باشند، که همه مقهور اراده حق می‌باشند.

جمله: ﴿فَلَا مَرَدَّ لَهُ﴾، دلالت دارد چون خدا اراده سوئی کند نمی‌توان اراده حق را برگرداند. و جمله: ﴿وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِّنْ وَّالٍ﴾، دلالت دارد که ملت اسلام اکنون مورد غضب خدا و محل اراده سوء او می‌باشند، زیرا والی ندارند و سرپرستی برای خود انتخاب نکرده‌اند، و لذا علی‌الکلیه در جواب رسالت ابو درداء و ابو هریره به معاویه می‌نویسد: «والواجب فی حکم الله وحکم الإسلام علی المسلمین بعد ما یموت إمامهم أن لا یعملوا عملاً ویحدثوا حدثاً ولا یقدموا یداً ولا رجلاً ولا یدعوا بشئ قبل أن یختاروا لأنفسهم إماماً...» و چون مسلمین به این کار اقدام ننموده‌اند و بلکه به کلی از قوانین اسلامی بی‌اطلاع می‌باشند طبق این آیه مورد غضب حق تعالی واقع شده‌اند.

﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ

فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ۝﴾ [الرعد: ۱۲-۱۳]

ترجمه: اوست آنکه برق را برای ترسانیدن و برای امیدوار کردن به شما می‌نماید و ابرهای سنگین بار را پدید می‌آورد (۱۲) و رعد تسبیح می‌کند به ستایش او و فرشتگان از ترس او. و خدا صاعقه‌ها را می‌فرستد، پس آن را به هرکس که بخواهد می‌رساند، و ایشان درباره خدا مجادله می‌کنند و عقوبت او سخت است (۱۳).

نکات: حق تعالی در این آیات چند عدد از آیات قدرت خود را ذکر نموده:

اول: برق است که غالباً قبل از باریدن در هوا ابر ظاهر می‌شود، و چون برقی زد عده‌ای که منتظر باران‌اند امیدوار می‌شوند مانند آنان که در زمین چیزی کاشته‌اند و یا زراعت ایشان آب نخورده و یا هوای ایشان کثیف شده. و عده‌ای دیگر می‌ترسند مانند آنان که چیزی را در آفتاب گذاشته‌اند برای خشکاندن، و یا جنسی دارد که در میان باران فاسد می‌شود. و اما آیات قدرت بودن برق، از این جهت است که برق جنبه آتشی و حرارت دارد و از میان ابرها که تر و رطوبت است وضدیت با حرارت و آتش دارد، ایجاد می‌گردد ایجاد الضد من الضد، و این دلیل بزرگی است بر عدم تصادف و وجود قادر قاهری که آن را به وجود می‌آورد.

دوم از آیات قدرت خدا، ایجاد ابرهای سنگین است در جو هوا و بالای فضا، پس اگر از دریا متساعد شده دلیل است بر قدرتی که او را بالا برده و اگر خود به خود در هوا ایجاد شده محتاج به

موجد حکیم قادری است. و به اضافه اگر از زمین یا از دریا متصاعد شده چون به فضای سرد می‌رسد و تبدیل به آب می‌شود باید یک مرتبه بر زمین بریزد نه بطور مختلف گاهی طولانی و گاهی غیرطولانی، گاهی درشت و گاهی ریز.

سوم: از آیات قدرت او، رعد است، و رعد صدای غرشی است که در هوای ابری ایجاد می‌شود، در این رعد اقوالی است که بعضی می‌گویند: صوتی است که از فشار ابرها بر یکدیگر ایجاد می‌شود، بعضی می‌گویند: صدای ملکی است که ابرها را می‌راند. به هر حال ایجاد چنین صوتی دلالت دارد بر قدرتی که منزّه است از جهل و عجز و دارای حکمت و تدبیر است، و همین دلالت آن، تسبیح آن است. و مقصود از جمله: ﴿وَهُمْ يُجَدِّلُونَ فِي اللَّهِ﴾، کسانی است که درباره وجود او سخن می‌گویند و او را مانند مخلوق می‌شمرند، مانند عامر بن طفیل و اربد بن ربیع که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: آیا خدا از مس است و یا از آهن؟!

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ ﴿١٤﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾ [الرعد: ۱۴-۱۵]

ترجمه: مخصوص اوست خواندن حق (یعنی خواندن دیگران باطل است و خواندن حقیقی فقط خواندن خداست) و آنان که غیر او را می‌خوانند، به هیچ چیزی برای ایشان اجابت نمی‌کند مگر اجابتی مانند کسی که دو کفش را به سوی آب بگشاید تا برساند به دهان خود، در حالی که رساننده آن نیست، و نیست خواندن کفار مگر در گمراهی (۱۴) و آنان که در آسمان‌ها و زمینند با سایه‌هاشان، در بامداد و شبانگاه، خواه و ناخواه برای خدای سجده می‌کنند (۱۵).

نکات: یکی از آیاتی که صریح در کفر خواندن غیر خدا می‌باشد این آیه است که فرموده دعاء کافرین در گمراهی است و در اول آیه شرح داده که غیر خدا را می‌خوانند و خواندنشان مانند آن کسی است که کف خود را باز کرده به آب فرو برد و از آب بیرون آورد که به دهان او چیزی نمی‌رسد.

و مقصود از: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ...﴾ سجده تکوینی است که تمام جنبندگان و عقلای آسمان و زمین برای خدا دارند و همه در پیشگاه خدا خاضع و تسلیم‌اند به طوع و کره. یعنی خواه و ناخواه، کافر و مسلمان.

و مقصود از: ﴿وَظِلَالُهُمْ﴾ این است که آثار وجودی ایشان و تمام ذرات وجود ایشان حتی کمترین آثار ایشان که سایه باشد در پیشگاه خدا خاضع و به امر خدا تسلیم‌اند. و چو صبح و شام یعنی عصر سایه نمایان می‌شود لذا فرموده: ﴿بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾.

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ
شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾﴾

ترجمه: بگو: کیست پروردگار آسمانها و زمین؟ بگو: خدا، بگو آیا با این اقرار، شما غیر او و
پایین تر از او را که صاحب نفع و ضرری برای خودشان هم نیستند سرپرست گرفته اید؟ بگو:
آیا کور و بینا مساوی است؟ آیا تاریکی ها و نور مساوی است. یا برای خدا شریکانی قرار
داده اند که مانند آفریدن او آفریده اند، پس آفرینش بر ایشان اشتباه شده، بگو: خدا خالق هر
چیزی است و اوست یکتای قهار (۱۶).

نکات: در این آیه ده عدد قاف ذکر شده و پنج عدد قل مکرر شده و هیچ آیه ای چنین نیست، چون
این آیه در رد کسانی است که غیر خدا را برای خود سرپرست گرفته و محل توجه قرار می دهند مانند
ملت مسلمان زمان ما. خدا فرموده از ایشان سؤال کن: پروردگار جهان کیست، چون جواب روشن و
مسلم بوده که خداست، فرموده: ﴿قُلِ اللَّهُ﴾. سپس فرموده اگر چنین است، پس چرا موجودی را که
برای خود نفع و ضرری ندارد ولی خود قرار داده اید درحالی که برای خود نفع و ضرر ندارد برای غیر یقیناً
نفع و ضرری نمی تواند برساند. و مخفی نماند این آیه شامل انبیاء و اولیاء و ائمه نیز می شود زیرا به
حکم قرآن پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله مالک نفع و ضرر و خیر و رشد دیگران نیست چنانچه در آیه ۲۱ سورة جن
فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾.

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ
عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا
الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ ﴿١٧﴾ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي
الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾﴾

ترجمه: آب را از آسمان نازل نموده پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خود روان شدند،
پس این سیل کفی را بر روی خود برداشت، و نیز از آن (فلزی) که برای به دست آوردن زینت
یا متاعی بر آتش می گدازند، کفی مانند کف آب دارد. بدینگونه خدا حق و باطل را مثل

می‌زند، پس اما آن کف، به کناری رفته از بین می‌رود و اما آنچه برای مردم بهره می‌دهد در زمین می‌ماند، بدینگونه خدا این چنین مثل‌ها را می‌زند (۱۷) برای آنان که پروردگار خود را اجابت کرده‌اند نیکی است و آنان که اجابت او نکردند محققاً اگر تمام آنچه در زمین است و مانند آن با آن ملک ایشان باشد که (بخواهند در قیامت برای رهایی از عذاب) آن را فدا دهند (فائده برای ایشان ندارد) ایشانند که برایشان بدی حساب است و مأوای ایشان دوزخ است و آن بد بستری است (۱۸).

نکات: خدا در این آیات مثلی برای اهل حق و باطل و پیروان قرآن و منکرین آن زده و قرآن را که از مقام عظمت او نازل شده به آبی که از آسمان نازل می‌شود تشبیه کرده و قلوب را به وادی‌ها تشبیه کرده که در قلوب انوار علوم قرآن ثابت می‌ماند چنانکه در وادی‌ها آبها مستقر می‌شود و همانطور که در هر وادی به قدر ظرفیت آن آب می‌ماند در دل‌ها نیز به قدر ظرفیت هریک و به اندازه فهم و وسعت فکر آنها آب طهارت قرآن اثر می‌گذارد. و چنانکه روی آبها را کف‌ها و کاه‌ها می‌گیرد همانطور حقایق و انوار قرآن را خرافات و موهومات فرا گرفته و سد راه انوار قرآن شده، اما آخر کار آن خرافات از بین می‌رود و همچنین است شکوک و شبهات که برای دل‌های مؤمنین عارض می‌شود. و مقصود از: ﴿أَبْتَغَاءَ حِلْيَةٍ﴾، این است که با آتش، طلا و نقره و مس و روی و آهن را در آتش می‌گذارند برای اینکه خالص آن را از غش آن جدا کنند، آن وقت کف روی آن را می‌گیرند و پس از جدا شدن غش، زینت‌ها و متاع‌ها می‌سازند و همچنین است انوار قرآن و حقایق چون از غش خرافات جدا شود زینت و سعادت انسان‌ها می‌گردد.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٤﴾ الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ۖ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ صَبَرُوا أَبْتَغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٧﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٨﴾ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾

[الرعد: ۱۹-۲۴]



ترجمه: آیا کسی که می‌داند که آنچه به سوی تو از پروردگارت نازل شده حق است مانند کسی است که کور است، همانا خردمندان متذکر می‌شوند (۱۹) آنانکه به پیمان خدا وفا می‌کنند و آن پیمان را نمی‌شکنند (۲۰) و آنان که وصل می‌کنند آنچه را خدا به وصل کردنش فرمان داده، و از پروردگارشان می‌ترسند و از بدی حساب در خوفند (۲۱) و آنان که برای طلب توجه پروردگارشان

صبر کردند و نماز را برپا داشتند و از آنچه روزی ایشان کرده ایم در پنهان و آشکار انفاق کرده و بدی را با نیکی دفع می کنند، ایشانند که برایشان عاقبت (نیک) آن سرای است (۲۲) باغ های دائمی که خودشان و هرکس شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان وارد آنها می شوند و فرشتگان از هر دری بر ایشان وارد می شوند (۲۳) (گویند) سلام بر شما به سبب آنچه صبر کردید پس چه خوب است عاقبت آن سرای (۲۴).

نکات: ﴿كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾، دلالت دارد که هرکس از قرآن بی خبر باشد و از انوار وحی و نزول قرآن و آیات آن بی اطلاع باشد کور است یعنی کور باطنی، بنابر این آیه، ملت کنونی اسلام اکثر کور و از دانستن آیات وحی بدورند. و مقصود از عهد الله، شامل عهد شرعی و عهد فطری ایمانی و انزجار جبلّی از تمام بدیهاست. و نقض آن در ارتکاب آنست. و مقصود از ﴿يَصْلُونَ مَا...﴾ وصل و پیوند نمودن با هرچه خدا به پیوند آن فرمان داده، از صلّه به رحم و خویشان و برادران اسلامی و عیادت مریض و کمک به فقراء و ادای زکات و خودداری از آزار، و افشای سلام و تشییع جنازه مسلمان و رسانیدن خیر و دفع شر از مردم با ایمان و غیر اینها. و مقصود از: ﴿صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ﴾، این است که صبر آنان بر واجبات و ترک محرمات، طلب رضای خدا و توجه او باشد. ﴿وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، این است که مثلاً اگر کسی فحش داد در مقابل فحش ندهد بلکه او را دعا کند و با زبان خیر برای او هدایت طلبد کما اینکه عده ای از روحانی نمایان پشت سر اینجانب بدگوئی می کنند ولی وظیفه این حقیر دعا و طلب هدایت آنان از خداست. و یا اینکه منظور از جمله فوق آنست که اگر خود مرتکب عصیانی گردد فوری توبه کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة تمحها». و اگر قدرت دارد از کسی که او را آزار کرده عفو کند، مگر آنکه طرف جری گردد، و همچنین اگر کسی از خویشان با او قطع مراوده کرده، او اقدام به وصل کند و هکذا.

﴿وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ ﴿٦٦﴾ [الرعد: ۲۵-۲۶]

ترجمه: و آنان که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را که خدا به وصل آن امر نموده قطع می کنند و در زمین فساد می کنند، لعنت برایشان است و برایشان بدی آن سرای است (۲۵) خدا وسعت می دهد روزی را برای آنکه بخواهد و (یا) تنگ می گیرد، و به زندگانی دنیا خوشند و حال آنکه نیست زندگانی دنیا در جنب آخرت مگر بهره کمی (۲۶).

نکات: پیمان الهی همان پیمان بر توحید و نبوت و معاد است چنانکه در آیه قبل بیان شد. جمله: ﴿مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾، عام است و بر آنچه وصل آن لازم است اطلاق می شود از قبیل صلۀ رسول و محبت او و محبت جمیع مسلمین و مؤمنین. و مراد از کلمه: ﴿مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾، این است که خدا پیمان فطری را مؤکد نموده به دلائل عقلی و سمعی دیگر. و مقصود از فساد در زمین، همان دعوت به کفر و شرک و قوانین غیر الهی و ظلم به نفوس و تخریب بلاد و ایجاد خرافات و بدعت هاست.

و جمله: ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾، گویا جواب کسی است که بگوید اگر برای شکستن پیمان و قطع ما امر الله بوصله، و فساد در زمین لعنت و نکبت است، پس چرا بعضی از چنین کسان در دنیا در ناز و نعمتند؟ حق تعالی جواب داده که وسعت رزق مربوط به ایمان و کفر نیست.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ۚ﴾ (۲۷) ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (۲۸) ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَأْوٍ ۚ﴾ (العد: ۲۷-۲۹)

ترجمه: و کفار می گویند چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو: همانا خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند، و به سوی خود هدایت می کند کسی را که به سوی او بازگشت کند (۲۷) همانان که ایمان آورده و دلهاشان به یاد خدا آرامش دارد، آگاه باش فقط به یاد خدا دلها آرام می شود (۲۸) آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده اند، زندگی پاکیزه و عاقبت نیکویی برای ایشان است (۲۹).

نکات: کفار به عنوان استهزاء می گفتند: چرا برای محمد ﷺ معجزه ای نمی آید؟ حق تعالی در جواب ایشان می فرماید: هدایت و ضلالت به دست خداست، هر کس طالب هدایت باشد خدا او را بدون معجزه هدایت می کند زیرا انبیاء سابقین با اینکه دارای معجزه بودند باز مردم ایمان نمی آوردند، پس مردم باید فواید ایمان را در نظر بگیرند و ایمان آورند. از فواید ایمان به خدا همین بس که ایمان به خدا و یاد او موجب آرامش دل است. هر چه از دنیا از دست مؤمن برود و هر چه در ششاند گرفتار شود باز امید به خدا دارد و خود را نمی بازد، زیرا توکل او بر خداست و می داند آنچه صلاح اوست خدا مقرر کرده، چه سختی باشد و چه راحتی، و آنچه از دست او برود خدا می تواند جبران کند. طوبی را درختی از درخت های بهشت گفته اند ولی اینجا عیش طیب است.

﴿كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ

يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣١﴾ وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا
 سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ
 يَأْتِئِسَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَىٰ النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا
 تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ
 الْمِيعَادَ ﴿٣٢﴾ [الرعد: ٣٠-٣١]

ترجمه: بدینگونه فرستادیم تو را در میان امتی که پیش از آنان امتیایی بوده و گذشته‌اند برای
 اینکه تلاوت کنی برای ایشان آنچه را به تو وحی نموده‌ایم در حالی که ایشان به خدای
 رحمان کافرند. بگو: اوست پروردگارم، نیست معبود و ملجأی جز او بر او توکل کرده‌ام و به
 سوی اوست بازگشتم (۳۰) و اگر قرآنی باشد که سیر داده شود به آن کوه‌ها و یا قطعه قطعه
 شود به آن زمین و یا به آن با مرده‌ها تکلم شود (ایمان نخواهد آورد) بلکه تمام امر برای خدا و
 مخصوص اوست، پس آیا مؤمنین مأیوس نشدند و ندانستند که اگر خدا می‌خواست تمام
 مردم را هدایت می‌کرد و همواره به کفار درهم کوبنده‌ای می‌رسد به سبب آنچه کرده‌اند و یا
 کوبنده‌ای نزدیک سرای ایشان وارد می‌شود تا اینکه وعده خدا بیاید، به درستی که خدا
 نسبت به وعده خود خلاف نمی‌کند (۳۱).

نکات: بدینگونه یعنی بدون آوردن معجزاتی که درخواست کرده‌اند و فقط با آوردن قرآن و تلاوت آن
 تو را فرستادیم تا برای ایشان آیات را بخوانی.

و مقصود از جمله: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾، قریش است که می‌گفتند: رحمن چیست؟ ﴿وَمَا
 الرَّحْمَنُ أَكْسَجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا﴾، گویند: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد، وقتی که
 خواستند کتاب صلح و قراردادی بین رسول خدا ﷺ و مشرکین نوشته شود، رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام)
 فرمود: بنویس؛ بسم الله الرحمن الرحيم. سُهَيْل بن عمرو که نماینده مشرکین بود گفت: «ما نعرف
 الرحمن إلا صاحب الیمامة»، یعنی ما رحمن را نمی‌شناسیم به جز مسیلمه کذاب، بنویس یا سَمَكُ
 اللَّهُم، و اینطور زمان جاهلیت می‌نوشتند. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: بنویس: «هذا ما صالح عليه
 محمد رسول الله»، مشرکین گفتند: اگر ما تو را رسول خدا می‌دانستیم و با تو جنگ کرده و از خانه خدا
 منع می‌کردیم، ستمگر بودیم، ولیکن بنویس: هذا ما صالح محمد بن عبد الله. اصحاب عرض کردند:
 اجازه بده ما با ایشان جنگ کنیم، فرمود: نه، آنچه می‌خواهند، بنویسند. پس این آیات نازل شد.

و اما آیه ۳۱ نازل شد درباره ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه مخزومی و عده‌ای از کفار که پشت کعبه
 نشستند و فرستادند نزد رسول خدا ﷺ که اگر می‌خواهی از تو پیروی کنیم، به واسطه قرآن کوه‌های

مکه را حرکت بده و از ما دور کن تا زمین تنگ مگه وسعت پیدا کند و برای ما در آن چشمه‌ها و نهرها قرار بده تا درختکاری و زراعت کنیم، زیرا که به گمان خود از داود پست‌تر نیستی نزد پروردگارت که خدا برای او کوه‌ها را تسخیر کرد که با او تسبیح گویند. و یا باد را مسخر کن تا ما را به سوی شام ببرد و پس از انجام حوائج ما را برگرداند چنانکه برای سلیمان این کارها شد و تو گمان داری که نزد خدا پست‌تر از سلیمان نیستی. و برای ما جدّت قصی را زنده کن تا از او سؤال کنیم آیا آنچه تو می‌گوئی حق است یا باطل، و عیسی این کار را کرده و تو به عقیده خودت نزد پروردگارت از او پست‌تر نیستی، لذا این آیه نازل شد که اگر با قرآن این کارها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد.

و مقصود از ﴿قَارِعَةً﴾ برای کفار، بلاها و حوادث و قحطی و مصیبت‌های جنگ و کشتار است مانند برخورد با لشکر اسلام و هلاکت ایشان در بدر، و ممکن است بمب‌های هیدروژنی مقصود باشد. و ممکن است تاء ﴿تَحُلُّ قَرِيبًا﴾ تاء خطاب باشد یعنی تو نازل می‌شوی به همین نزدیکی به دیار ایشان، و مراد فتح مکه باشد.

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۚ﴾ ﴿٣٢﴾ أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُل سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَيِّظُهُ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿٣٤﴾

[الرعد: ۳۲-۳۴]

ترجمه: و بتحقیق به پیغمبران پیش از تو استهزاء شد پس من به کفار مهلت دادم و بعد ایشان را دچار عذاب کردم، پس چگونه بوده عذاب من (۳۲) آیا کسی که او ناظر است بر هرکسی به آنچه کسب کرده (مانند کسی است که چنین نیست) و قرار دادند برای خدا شریکانی، بگو آنها را نام ببرید، بلکه خبر می‌دهید او را به آنچه او در زمین نمی‌داند و یا به ظاهر از سخن (چیزی می‌گویید) بلکه زینت داده شده برای کفار حیلۀ ایشان و باز داشته شدند از راه، و کسی که خدا گمراهش کند هدایت کننده‌ای برای او نیست (۳۳) ایشان در دنیا عذابی دارند و عذاب آخرت سخت‌تر است و برای ایشان دافع و حافظی نیست (۳۴).

نکات: ﴿فَأَمْلَيْتُ...﴾ دلالت دارد که حق تعالی به کفار مهلت می‌دهد و راه کفر و فسق را برای ایشان باز می‌دارد، ولی یک مرتبه ایشان را گرفتار عذاب می‌نماید.

و مقصود از جمله: ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ﴾، احتجاج است بر اینکه آیا خدائی که بر تمام نفوس نگهبان و حاضر و ناظر است، و احوال مصالح و منافع و مضار آنان را می داند و به ایشان می رساند و ایشان را جزا و کیفر می دهد مانند مخلوقی است که چنین صفاتی ندارد.

و مراد از جمله: ﴿قُلْ سَمُّوهُمْ...﴾، تحقیر است یعنی آن مخلوقی که شما به آن توجه دارید نام برید تا معلوم شود آیا قابل توجه هستند یا خیر؟ و مقصود از ﴿لَا يَعْلَمُ﴾ این است که چنین چیزی که شریک خدا باشد وجود ندارد و اگر وجود داشت، خدا می دانست، خدا چنین شریکی را موجود نمی داند پس وجود ندارد، سپس می فرماید، در گفتن آسان است و در ظاهر سخن به هر مخلوقی نام خالق می گذارند، ولی به لقلقه زبان است.

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣٦﴾﴾ [الرعد: ۳۵-۳۶]

ترجمه: مثل بهشتی که به متقین وعده داده شده، اینست که نهرا از زیر آن جاری است میوه و سایه آن دائمی است، این است عاقبت آنان که پرهیز کردند و عاقبت کافرین آتش است (۳۵) و آنان که به ایشان کتاب داده ایم از آنچه به تو نازل شده خوشحالند و از میان احزاب کسانی که بعضی از آن را منکرند، بگو همانا مأمورم که خدا را عبادت کنم و شریک برای او نیاورم فقط به سوی او دعوت می کنم و فقط به سوی اوست بازگشتم (۳۶).

نکات: جمله ﴿أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾، دلالت دارد که درختان بهشت همواره سبز و خرم و دارای میوه است و همیشه میوه های آن قابل خوردن، و مزه و طعم آن زائل نمی شود و لذت آن از بین نمی رود. ﴿وَظُلُّهَا﴾ دلالت دارد که در بهشت، گرمی خورشید و سردی هوا و تاریکی وجود ندارد. و مقصود از جمله: ﴿وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ﴾ مردمی است که تورات و انجیل داشتند که ایشان به نزول قرآن خوش بودند و بسیاری از ایشان ایمان آوردند. زیرا قرآن مصدق کتب ایشان بوده، و لذا در آیه آخر این سوره شهادت ایشان را برای صدق رسالت کافی دانسته است.

﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

[الرعد: ۳۷-۳۹]

ترجمه: و بدین گونه آن را فرمانی عربی نازل کردیم و محققاً اگر پس از آنکه مقداری از علم برای تو آمد، پیروی میل‌ها و هواهای ایشان بنمایی، برای تو از جانب خدا نه سرپرستی و نه نگهبانی خواهد بود (۳۷) و به تحقیق پیش از تو پیامبرانی فرستادیم و برای ایشان زنان و فرزندان قرار دادیم و هیچ رسولی را تمکن نبود که معجزه‌ای بیاورد مگر به اراده خدا برای هر مدتی کتابی است (۳۸) خدا محو می‌کند آنچه بخواهد و ثابت می‌گذارد و نزد اوست اصل کتاب (۳۹).

نکات: مقصود از ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ﴾ که کاف تشبیه دارد این است که نزول قرآن که موجب قبول عده‌ای و انکار عده‌ای است مانند کتب سایر انبیاء می‌باشد که بعضی پذیرفتند و خوشحال شدند و بعضی برعکس. جمله ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ...﴾ دلالت دارد که پیروی فتاوی در دین جایز نیست و باید طبق علم رفتار نمود. جمله ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ...﴾ دلالت دارد که هیچ پیامبری نمی‌تواند ایجاد معجزه کند مگر اینکه خدا خود اراده کند و ایجاد نماید، و سرد و سلامت شدن آتش برای ابراهیم و ازدها شدن عصا برای موسی و سایر معجزات انبیاء همه و همه به اذن یعنی به اراده خدا بوده است که برای خاطر اثبات نبوت هر پیامبری خدا معجزه می‌کند. و مقصود از جمله ﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ...﴾ ردّ بر کفار است که می‌گفتند: چرا عذاب کفار و فتح مسلمین که محمد می‌گوید، واقع نمی‌شود! خدا می‌فرماید: هر حادثه وقت معینی دارد، چنانکه بشر مدتی باید نطفه باشد سپس علقه شود و هکذا تا به انسانیت برسد، و همچنین است مردن و زنده شدن و به هلاکت رسیدن و پیروز شدن، تمام اینها در کتاب الهی مقدر و محفوظ است. جمله: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾ دلالت دارد بر اینکه حق تعالی مقدرات را می‌تواند محو کند و آنچه بخواهد مقدر کند و سلسله علل را از علیت بیندازد و برای هر حادثه علتی ایجاد کند.

﴿وَإِنْ مَا تُرِيدَ بَعْضُ الَّذِينَ نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعُكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْعُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾^(۴۰) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفْرُ لِمَنْ عُقِيَ الدَّارِ ﴿٤٢﴾

[الرعد: ۴۰-۴۲]

ترجمه: و اگر مقداری از آنچه به آنان وعده داده‌ایم نشان دهیم یا تو را بمیرانیم پس همانا وظیفه تو رسانیدن است و حساب با ماست (۴۰) و آیا ندیدند که ما می‌پردازیم به زمین و از

اطرافش کم می کنیم و خدا حکم می کند برای حکم او رد کننده ای نیست و او زود به حساب می رسد (۴۱) و به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند مکر کردند پس جزاء همه مکرها فقط به اختیار خداست و به زودی کفار خواهند دانست که عاقبت آن سرای برای کیست (۴۲).

نکات: جمله: ﴿وَإِنْ مَا تُرِيَنَّكَ﴾ برای تهدید کفار و تسلیت پیامبر و تقویت اوست که می فرماید چه بنمایانیم به ایشان آنچه وعده کرده ایم از فتح و ظفر مسلمین و ذلت و اسارت و قتل کافرین قبل از وفات تو و یا پس از وفات تو به وعده خود عمل کنیم، مساوی است برای ما که خداییم، ولی تو وظیفه ای نداری جز ابلاغ. و مقصود از ﴿فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا﴾ این است که جزای مکر همه با خدا است. و مقصود از جمله: ﴿أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا﴾ این است که ما زمین را به عده ای می دهیم و به تدریج از آن عده می گیریم و به کسان دیگر می سپاریم و از اطراف آن گرفته به کس دیگر واگذار می کنیم، چنانکه اطراف مکه را از دست مشرکین خارج کرد و به دست مسلمین دادیم.

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ

عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳]

ترجمه: آنان که کافرنه می گویند: تو پیامبر نیستی، بگو خدا و کسی که نزد او علم کتاب است برای شهادت بین من و بین شما کافی است (۴۳).

نکات: کفار می گفتند: تو رسول خدا نیستی، خدا می فرماید به ایشان بگو خدا شهادت بر رسالت من می دهد، و شهادت خدا و علمای اهل کتاب برای اثبات رسالت من کافی است.

حال باید دید شهادت خدا چگونه و کی و کجا بوده است، پس بدان که شهادت خدا برای اثبات رسول همان ایجاد معجزه است که خدا خرق عادت می کند و معجزه ای را به وجود می آورد تا آن تصدیقی باشد برای رسالت رسولان. و مقصود از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ علمای یهود و نصاری می باشند که کتاب آنان خبر داده از رسالت رسول خدا ﷺ و هرکس به تورات و انجیل دانا بوده می دانسته که محمد رسول خدا است که خدا در این سه کتاب شهادت بر رسالت محمد ﷺ داده و هر سه کتاب از پروردگار است. یکی قرآن که معجزه است. دوم تورا و سوم انجیل که آنها نیز از طرف خداست. پس قول تورا و انجیل نیز برگشت به شهادت الهی است. و مطابق آیه ۹۶ سورة اِسرائ شهادت الهی کافی است. بعضی از خرافاتیان طبق اخباری مجعوله گفته اند مقصود از ﴿مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، علی بن ابی طالب ﷺ است! و این صحیح نیست زیرا مشرکین کسانی بودند که خود رسول خدا را قبول نداشتند، چگونه شهادت طفلی که در خانه رسول بزرگ شده بپذیرند؟! و این

معقول نمی‌باشد. و به قرائتی ﴿مِنْ عِنْدِهِ﴾، به کسر میمِ مِنْ که حرف جر باشد، آمده، و اگر این قرائت مختار شود ظاهر است که شاهد بر رسالت محمد فقط خداست. و اما اگر «مَنْ» موصوله باشد، ممکن است مقصود سلمان فارسی و عبدالله بن سلام و تمیم الدّاری و امثال ایشان باشند که طبق کتاب آسمانی خبر دادند به رسالت حضرت محمد ﷺ.

پس نظر صحیح و قول درست همانست که شاهد بر رسالت محمد علاوه بر حق تعالی، همان خبر او در کتاب سابقین و اطلاع علمای بنی اسرائیل باشد، مانند: آیه ۱۹۷ سورة شعراء که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْا عُلَمَآؤُا بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾

«این بیان در نوشته‌های سابقین بوده، آیا دانستن دانشمندان بنی اسرائیل نشانه صدق او نبوده است».

و در سورة قصص آیه ۵۲ و ۵۳ فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِءَ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّا بِهِ ءِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا﴾

و در سورة عنكبوت آیه ۴۷ فرموده:

﴿فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾

و در سورة اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾

و در سورة مدثر آیه ۳۱ فرموده:

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾

و در آیه ۲۰ سورة انعام فرموده:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُوْا كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَآءَهُمْ﴾

و همچنین در سورة بقره آیه ۱۴۶ و سورة آل عمران آیه ۸۱ و بسیاری از آیات دیگر که غالباً در

سوره‌های مکی آمده و همه شاهد بر آنست که مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُوْا عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، علمای اهل کتاب می‌باشد. و حتی در همین سورة رعد، چند آیه قبل از این آیه یعنی در آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ﴾

و در آخر سوره هم می فرماید:

﴿كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾

آیا این آیات مصدق و مؤید یکدیگر نیستند که علمای یهود و نصاری شهادت می دادند که محمد صلی الله علیه و آله رسول از جانب خدا است، و بسیاری از ایشان نیز در همان زمان ایمان آوردند چنانکه در آیات ۸۲ تا ۸۵ سوره مانده آمده و گویای این حقیقت و واقعیت است که: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ همان علمای انجیل و توراۀ می باشد.

بنابر این نمی توان از این همه آیات صرف نظر نموده گفت: مقصود از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾، علی علیه السلام است که در حین نزول بسیاری از این آیات هنوز مکلف نشده بود. آیا می توان به وسیله اخبار مجعوله که راویان آن از غلاۀ و کذابین بوده اند با قرآن بازی نموده و گفت: خدا به کفار فرموده اگر رسالت محمد را باور ندارید از طفلی که در خانۀ او بزرگ شده پرسید و شهادت او را بپذیرید؟! مقصود غلاۀ از بیان این قبیل خرافات آنست که برای علی علیه السلام ولایت تکوینی بتراشند، از مهمترین روایاتی که به آن تمسک نموده اند روایت کافی است در باب «نادر فیه ذکر الغیب» در جلد اول، ص ۲۵۷ که سدیر گفته من و ابوبصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق بودیم که: «إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مَغْضَبٌ فَلَمَّا أَخَذَ مَجْلِسَهُ قَالَ يَا عَجْبًا لَأَقْوَامٍ يَزْعُمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ! مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَقَدْ هَمَمْتُ بِضَرْبِ جَارِيَتِي فَلَانَةَ فَهَرَبَتْ مِنِّي فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْوتِ الدَّارِ ...» تا آخر آن که می گوید حضرت فرمود: «علم الكتاب والله كله عندنا»، پس این قبیل روایات قطع نظر از ضعف سند، متن آنها دارای ضد و نقیض است. آیا با این روایات می شود گفت: مردمی که در اول بعثت خود پیامبر را قبول ندارند چون علی شهادت دهد قبول کنند؟ آیا گوینده این کلام را مسخره نمی کنند؟ در تاریخ اسلام شواهد بسیاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله منکرین نبوت خود را حواله به علمای یهود و نصاری داده. از آن جمله قضیۀ عبدالله بن سلام و اسلام او و شهادت بر رسالت رسول خدا است. ولی کوچکترین دلیل و خبری وجود ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اثبات نبوت خود مردم را حواله به علی علیه السلام داده باشد. حتی بعضی از آقایان که خواسته علی علیه السلام را به خدایی برسانند و ولایت تکوینی برای او بتراشند و بر ما رد نوشته اند، خواسته اند با استدلال به روایات مجعوله این آیه را دلیل بگیرند برای ولایت تکوینی علی علیه السلام. در جواب ایشان باید گفت: کفار وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر رسالتش می خواهند، پیامبر در جواب کفار، باید برای رسالت خود دلیل بیاورد، نه

آنکه به جای دلیل، ایشان را حواله به علی علیه السلام دهد، و یا دلیلی بر اثبات ولایت تکوینی علی بیاورد، کفاری که اصلاً خود پیامبر را به پیامبری قبول نداشتند. معلوم نیست این آقایان که با آیات قرآن بازی می‌کنند مقصودشان چیست؟ اگر می‌خواهند وجوب ولایت یعنی دوستی علی علیه السلام را ثابت کنند، این را که کسی منکر نیست تا به استدلال محتاج باشد، و اگر می‌خواهند زمامداری و خلافت علی علیه السلام را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت کنند، تازه اینهم فایده عملی ندارد زیرا نمی‌توان علی علیه السلام را زنده کرد و او را به تخت خلافت نشانید، و اگر می‌خواهید برای علی ولایت تکوینی برای جهان هستی ثابت کنند که علی، قیوم و خالق و رازق جهان باشد، این هم نتیجه‌اش فقط شرک به خدا و خسران قیامت خواهد بود، و به علاوه اگر آن امام چنین ولایتی داشته باشد به حال ایشان فایده‌ای ندارد و مقداری از ولایت خود را به ایشان نمی‌بخشد. گویا ایشان به دنبال عقل خود نمی‌روند.

و ممکن است مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ مردم دانشمندی باشد که علمی به قرآن و فصاحت و بلاغت و رموز علمی آن دارند که ایشان گواهی بر رسالت آن حضرت خواهند داد. در اینجا تمام شد ترجمهٔ سورهٔ رعد.

سورة الإبراهيم (مکیه وهي اثنتان وخمسون آية)

سورة ابراهيم مکی و دارای ۵۲ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ
عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾﴾ [الإبراهيم: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. راء. این قرآن کتابی است
که بر تو نازل کردیم تا مردم را به اراده پروردگارشان از تاریکی ها خارج کرده به طرف نور ببری به
راه خدای عزیز ستوده (۱) خدایی که هر چه در آسمان ها و زمین است متعلق به اوست و وای بر
کافریں از عذابی سخت (۲) آنانکه زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مردم را از راه خدا
باز می دارند و کجی راه خدا را می جویند ایشان در گمراهی دوری هستند (۳).

نکات: مقصود از ظلمات تاریکی کفر و شرک و خرافات است و مقصود از نور، توحید و راه راست
و هدایت و سعادت است چنانکه در عطف بیان نور فرموده: ﴿إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾. و ظلمات
را جمع آورده، ولی نور را مفرد، برای اینکه راه های باطل متعدد و راه حق یکی است. و راه حق، نور است
برای اینکه راه خدای عزیز حمید است که عزیر و قادر است بر هر چیز و کارهای او قبیح نیست، پس او
ستوده است. ﴿بِإِذْنِ رَبِّهِمْ﴾ دلالت دارد که خدا اراده ایمان نموده و از مکلفین ایمان را خواسته است.
و ﴿يَسْتَحِبُّونَ﴾ و استحباب به معنی طلب محبة الدنیا می باشد. انسان گاهی چیزی را دوست
می دارد ولیکن میل ندارد آن چیز محبوب او باشد مانند کسی که میل به حرام دارد، ولی نمی خواهد که
حرام محبوب او باشد. اما اگر کسی چیزی را دوست داشت و محبت آن را طالب بود او کمال رغبت و
محبت را نسبت به آن چیز دارد، لذا در این آیه تعبیر به ﴿يَسْتَحِبُّونَ﴾ شده که دلالت بر کمال و نهایت

رغبت دارد. و کلمه ﴿عَلَى الْآخِرَةِ﴾ دلالت دارد که دنیای مذموم آنست که آن را بر آخرت ترجیح بدهی و الا اگر ترجیح ندهد مذموم نیست. و مقصود از جمله ﴿وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا﴾ این است که میل دارند راه خدا را کج نشان دهند و لذا شبهات و شکوکی در آن القاء می کنند و حيله می نمایند تا کسی به آن رغبت نکند، و ﴿وَيَبْغُونَهَا﴾ در اصل «بیغون لها» بوده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الإبراهيم: ۴]

ترجمه: و هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا اینکه برای ایشان بیان کند، پس خدا گمراه می کند هر کس را بخواهد و هدایت می کند هر کس را که بخواهد و اوست عزیز حکیم (۴).

نکات: ﴿إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾ دلالت دارد که حقایق شرعیه نداریم و آنچه در شرع آمده تماما حقائق لغویّه است. و بعضی از اشخاص استدلال کرده اند به جمله ﴿بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾ که محمد ﷺ مبعوث است فقط به قوم خودش که عرب باشند و گفته اند معجزه بودن قرآن را طوائف دیگر جز عرب نمی دانند و نمی فهمند و قرآن حجت بر غیر عرب نیست. جواب ایشان داده شده به اینکه: مقصود از ﴿قَوْمِهِ﴾ همان اهل شهر او می باشد نه تمام مردم، به دلیل آیات دیگری که درباره انبیاء نازل شده و کلمه ﴿قَوْمِهِ﴾ اطلاق بر اهل ایشان شده نه بر تمام اهل زبان او. و اما اینکه محمد ﷺ مبعوث بر تمام بشر است از آیات دیگر استفاده می شود قطع نظر از این آیه، مانند آیه:

﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].
و آیه:

﴿قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸].
که تحدی شده با جن و انس. و آیه:

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾ [النساء: ۷۹].
و آیه:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

و همچنین آیات دیگر. و مقصود از جمله: ﴿بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾ این است که قوم او بهتر بفهمند و بر اسرار و حقائق شرع واقف شوند و از غلط و خطا مصون بمانند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَلَكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْعُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ فِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝﴾ [الإبراهيم: ۵-۶]

ترجمه: و به یقین موسی را با آیات خودمان فرستادیم که بیرون آور قومت را از تاریکی‌ها بسوی نور و روزهای خدا را به یادشان آور بدرستی که در آن البته آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگزاری (۵) و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: بیاد آرید نعمت خدا را بر خودتان هنگامی که شما را از آل فرعون نجات داد که شما را به بدی عذاب شکنجه می‌کردند و پسران شما را ذبح می‌کردند و زنان شما را زنده می‌گذاشتند (برای بیگاری) و در این امر بلاء بزرگی از پروردگارتان وجود داشت (۶).

نکات: پس از آنکه حق تعالی به رسول خود فرموده مردم را از تاریکی‌ها بیرون آور، برای تسکین قلب و ثبات قدم او در شдاند، کیفیت صبر انبیاء و شدائد ایشان را در مقابل قوم خودشان تذکر می‌دهد. و مقصود از ﴿أَيُّمُ اللَّهُ﴾ روزهای سختی و خوشی انبیاء بوده از قبیل روزهای شکنجه بنی اسرائیل و روزهای نزول «من» و «سلوی» که باید در روزهای سخت صبر کنند و روزهای راحت و نعمت شکر گزارند.

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ۝ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُوءُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ۚ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝﴾ [الإبراهيم: ۷-۹]

ترجمه: و هنگامی که پروردگارتان اعلان مؤکد نمود که اگر شکر گزارید محققا (نعمت‌ها را) برای شما زیاد می‌کنم و اگر کفران کنید محققا عذاب من سخت است (۷) و موسی گفت: اگر شما و تمام اهل زمین کافر شوید پس محققاً خدا بی‌نیاز و ستوده است (۸) آیا برای شما خبر آنان که پیش از شما بودند نیامد خبر قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که پس از ایشان بودند که شماره و احوال ایشان را جز خدا نمی‌داند، رسولان‌شان با دلیل‌های روشن آمدند پس ایشان

دست‌های خود را به دهانشان بردند و گفتند: به راستی که ما به آنچه شما برای آن فرستاده شده‌اید کافریم و ما از آنچه ما را به آن می‌خوانید در شکیم شکی که تهمت‌آور است (۹).

نکات: ﴿تَأَذَّنْ﴾ با آذن یک معنی دارد، ولی ﴿تَأَذَّنْ﴾ از باب تَفَعَّل و آن اعلان با تأکید است. و مقصود از شکر در این آیات این است که انسان نعمت‌های منعم را بشناسد و به آن اعتراف کند و آن نعمت‌ها را در مصرفی که منعم معین فرموده صرف کند. و شکی نیست بنده شکور نسبت به مولای خود یعنی خدا بیشتر محبت دارد و نسبت به نِعَم او قدردان است، و چنین صفتی منبع تمام خیرات خواهد شد، و او را از توجّه به غیر خدا منصرف خواهد کرد و او را به سعادت می‌کشانند. و کلمه ﴿لَغْنِي﴾ حمید، دلالت دارد که:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرد

و جمله: ﴿لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾ دلالت دارد که هیچ کس حتی پیغمبر اسلام عدد انبیاء و افراد امت‌ها و احوال آنان را نمی‌داند جز خدا. پس این آیه مخالف است با آن اخباری که می‌گویند رسول خدا ﷺ و یا امام، «علم به ماکان وما يكون إلى يوم القيامة!» دارد، زیرا شماره انبیاء و احوال اُمم گذشته آنان از «ما کان» است که رسول خدا ﷺ طبق این آیه علم به آنها ندارد. و مقصود از ﴿فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾ اگر ضمیر ﴿فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾ برگردد به اقوام، این است که دست‌ها را به دندان‌ها می‌گزیدند از کثرت خشم و یا در دهان خود می‌گذاشتند برای تعجب و جلوگیری از سخن انبیاء به اشاره و یا جلوگیری از خنده و یا به عنوان استهزاء. و اگر ضمیر ﴿فِي أَفْوَاهِهِمْ﴾ برگردد به انبیاء، معنی چنین است که دست‌های خود را در دهان انبیاء می‌گذاشتند برای ممانعت از سخن انبیاء و منع تبلیغ، و یا خود انبیاء دست بر دهان می‌گذاشتند.

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأُنْثَوْنَا بِسُلْطَنِ مُّبِينٍ﴾ [الإبراهيم: ۱۰]

ترجمه: رسولان ایشان گفتند: آیا در خدا شکی است (خدائی) که هستی‌دهنده آسمان‌ها و زمین است شما را می‌خواند تا از گناهان شما بیامزد و شما را تا مدت معینی مهلت می‌دهد و مرگ شما را عقب می‌اندازد، قوم گفتند: شما نیستید مگر بشری مانند ما که می‌خواهید ما را از پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند باز دارید، پس دلیل روشنی برای ما بیاورید (۱۰).

نکات: جمله: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ...﴾ دلالت دارد که در وجود خدای عالم قادر شکی نیست، یعنی فطری هر بشری است لذا اگر به طفل سیلی بزنی فریاد می‌کند چرا زدی، یعنی فطرتاً می‌داند یک فاعل مختاری سیلی به او زده و فطرتاً درخواست دارد که جزائی به زنده سیلی داده شود و وجدان او به جزاء قضاوت می‌کند، و دیگر اینکه فطرت او قضاوت می‌کند که باید قانون و مقتنی باشد که کمیت جزاء را معین کند. و جمله: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ دلالت دارد که کفار سه دلیل داشتند بر نفی نبوت انبیاء. و این سه دلیل ایشان هر سه شبهه‌ای بیش نبود: اول: اینکه تمام افراد انسان که در تمام ماهیت متساویند ممکن نیست چنین تفاوتی پیدا کنند که یکی رسول از طرف خدا گردد و از غیب خبر گیرد و با فرشتگان مربوط باشد. شبهه دوم: تقلید، که می‌گفتند: بعید است که هزاران نفر از آباء و اجداد و علما و بزرگان ما نفهمیده باشند و این یک نفر بطلان راه ما را فهمیده باشد. شبهه سوم: اینکه شک داشتند در اینکه این دلایل انبیاء دلالت بر صدق ایشان دارد یا خیر؟ پس می‌گفتند: دلیل روشن‌تری و معجزه‌ای که دلخواه ما است بیاورید. حق تعالی از قول انبیاء جواب هر سه شبهه ایشان را در آیه ذیل می‌دهد:

﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۖ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾﴾

[الإبراهيم: ۱۱-۱۲]

ترجمه: رسولان ایشان گفتند: نیستیم ما مگر بشری مانند شما ولیکن خدا بر هر کس از بندگان که بخواهد منت می‌گذارد (و او را نبی می‌کند) و ما قدرتی نداریم که برای شما معجزه‌ای بیاوریم مگر به اراده خدا و ایمان آوردگان باید فقط بر خدا توکل کنند (۱۱) و چرا توکل بر خدا نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌های خودمان هدایت کرد و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد و بر خدا باید توکل کنندگان توکل کنند (۱۲).

نکات: ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ این جمله جواب است در مقابل کفار که می‌گفتند: شما مانند ما بشری هستید! که می‌گوید: امکان دارد خدا بر بشری منت گذارد و او را به وحی خود ممتاز گرداند. و اما شبهه دوم کفار این بود: تمام گذشتگان و دانشمندان ما آیا نفهمیده‌اند، آیا فقط این رسول فهمیده؟ جواب آن نیز جواب شبهه اول است که ممکن است خدا بر بشری منت گذارد و او را به بطلان عقائد شما آگاه سازد. و اما شبهه سوم که دلیل روشن‌تر و معجزه‌ای بیاورد، پس جمله: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا...﴾ جواب آنست. و اما باقی آیه جواب است بر تهدید قوم که می‌گفتند: می‌زنیم و می‌کشیم.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوْدَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾ وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾ مِّنْ وَرَآيِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾ يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِن وَرَآيِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾﴾ [الإبراهيم: ۱۳-۱۷]

ترجمه: و آنان که کافر بودند به رسولان خود گفتند: بدون شک شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم و یا اینکه به کیش ما برگردید. پس پروردگارشان به ایشان وحی کرد که البته ستمگران را هلاک می‌کنیم (۱۳) و البته شما را پس از ایشان ساکن آن سرزمین سکونت می‌دهیم، این بهره برای کسی است که از مقام من بترسد و از وعده عقابم بهراسد (۱۴) و پیامبران طلب فتح کردند و نومید شد هرسرکش حق ناپذیری (۱۵) در پیش روی او دوزخ است و از آب زرداب جراحت به او نوشانده شود (۱۶) جرعه جرعه نوشد و به آسانی فرو نبرد و از هر طرف او را مرگ برسد در حالی که نمیرد و از پس و پیش او عذابی است سخت (۱۷).

نکات: چون در هر زمانی اهل حق کم و اهل جهل و باطل زیادند لذا اهل باطل جرئت دارند و به سفاقت و تهدید می‌پردازند، چنانکه زمان ما نیز چنین است که هرکس حقی را اظهار کند، او را بد می‌گویند و تهدید می‌نمایند ولی در عین حال خدا فرموده: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [الصفات: ۱۷۳]. و مقصود از کلمه: ﴿مَقَامِي﴾، مقام عظمت و یا پیشگاه مقدس الهی است در محکمه قیامت. بعضی ﴿وَأَسْتَفْتَحُوا﴾ را بکسر تاء خوانده و فعل امر دانسته‌اند که خطاب الهی به انبیاء باشد.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾﴾ [الإبراهيم: ۱۸-۲۰]

ترجمه: داستان آنان که به پروردگارشان کافر شده‌اند اعمال ایشان مانند خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت به آن بوزد، بر چیزی از آنچه کسب کرده‌اند قدرت ندارند (وبهره‌مند نمی‌شوند)، این خود گمراهی دوری است (۱۸) آیا ندیدی که خدا آسمان‌ها و زمین را به حق (نه بباطل و بیهوده) آفریده، اگر بخواهد شما را می‌برد و مخلوق جدیدی می‌آورد (۱۹) و این (کار) بر خدا دشوار نیست (۲۰).

نکات: در آیه ۱۸ اعمال کفار به توده خاکستری که باد آن را نابود و متفرق سازد تشبیه شده، وجه شبه در اینجا نابودی اعمال و بی فایده بودن آنست مانند نابودی و بی فایده بودن خاکستری که پراکنده شده که به هیچ دردی نمی خورد و کسی نتواند آن را جمع کند و از آن بهره برد. و آیه ۱۹ و ۲۰ نیز دلالت دارد که یکی از صفات اختصاصی حق تعالی بردن و نابود کردن موجودات و ایجاد کردن معدوم است که فلاسفه محال و یا مشکل می دانند ولی خدا فرموده بر خدا مشکل و دشوار نیست.

﴿وَبَرُّوْا لِلّٰهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاۗءُ لِلَّذِيْنَ اسْتَكَبَرُوْۤا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَاَهْلَ اَنْتُمْ مُّعْتَدُوْنَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍۭ قَالُوْۤا لَوْ هَدٰۤنَا اللّٰهُ لَهَدٰۤيْنٰكُمْ سَوَآءٌ عَلَيْنَا اَجَزَعْنَا اَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ ﴿۲۱﴾﴾ [الإبراهيم: ۲۱]

ترجمه: و تماماً از قبور برای امر خدا بیرون آیند. پس آنان که ضعیفند به آنان که بزرگی کردند گویند که ما تابع شما بودیم پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کننده اید و از ما کفایت می کنید، گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود ما هم شما را هدایت کرده بودیم مساوی است بر ما چه جزع کنیم و یا صبر نماییم برای ما جای گریزی نیست (۲۱).

نکات: این آیه دلالت بر حرمت تقلید دارد، یعنی هر گاه مرجع، همراه بود و یا حکمی بر خلاف ما انزل الله داد، پیروان و مقلدین او روز قیامت نمی توانند وزر و وبال خود را به گردن مرجع خود بگذارند، و اگر به مرجع بگویند ﴿فَاَهْلَ اَنْتُمْ مُّعْتَدُوْنَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍۭ﴾، آیا شما می توانید عذاب را از ما کفایت کنید؟ آن بزرگان می گویند: برای ما و شما فراری از عذاب نیست. با بودن چنین آیاتی در قرآن چگونه مسلمین بی خبر مانده و هردسته به دنبال بزرگان خود افتاده و عقائد و اعمال خرافی را که ضد قرآن است پذیرفته اند به بهانه تقلید و یا سکوت مرجع.

﴿وَقَالَ الشَّيْطٰنُ لَمَآ قُضِيَ الْاَمْرُ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَاخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيْ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْۤ فَلَا تَلُمُوْنِيْ وَلَوْ مَوَّآ اَنْفُسَكُمْۖ مَا اَنَاۤ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيْۤ اِنِّيْ كَفَرْتُ بِمَاۤ اَشْرَكْتُمُوْنَ مِنْ قَبْلُ اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۲۲﴾﴾ [الإبراهيم: ۲۲]

ترجمه: و چون کار گذشت، شیطان گوید: به درستی که خدا شما را وعده حقی داد و من شما را وعده دادم پس با شما خلاف وعده کردم و مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه شما را دعوت کردم پس مرا اجابت کردید پس مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید من فریادرس شما نیستم و شما فریادرس من نیستید. به راستی که من به آنچه از پیش (در

دنیا) مرا شریک خدا ساختید کافر (قبول ندارم) به راستی که ستمگران برایشان عذاب دردناک است (۲۲).

نکات: جمله ﴿لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ دلالت دارد که چون کار از کار گذشت و تکلیف دوزخی و بهشتی معلوم شد و حکم خدا به عذاب و یا ثواب تعلق گرفت، بحث و عداوت شیطان و پیروانش شروع خواهد شد. و جمله: ﴿وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ﴾ دلالت دارد بر اینکه شیطان تسلطی بر بشر ندارد، بشر به میل نفس خود به خطا می‌رود به دلیل جمله: ﴿وَلَوْ مُوَأْنَفْسُكُمْ﴾ در این آیه. و مقصود از جمله: ﴿إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ﴾، اینست که پیش از شما کافر شدم به آن خدائی که مرا شریک او قرار داده‌اید در اطاعت. و ممکن است کلمه ﴿مَا﴾ «ما» در ﴿بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ﴾ را ماء مصدریّه بگیریم، پس معنی چنین می‌شود من به شرک آوردن شما در اینکه مرا مانند خدا مطاع قرار دادید، کافر و این شرک شما را قبول ندارم. و مقصود از ﴿قَبْلُ﴾، همین دنیاست که در دنیا شیطان را مطاع قرار دادند. معلوم می‌شود اطاعت غیر خدا یک نوع از شرک است.

﴿وَأَدْخِلِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۖ﴾ ﴿٢٣﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾ [الإبراهيم: ۲۳-۲۶]

ترجمه: و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند وارد بهشت‌هایی شوند که از زیر آنها نهرها جاری است، در آن جا به اراده پروردگارشان جاودانند. تحیت ایشان در آنجا سلام است (۲۳) آیا ندیدی چگونه خدا مثل زده است کلمه پاکیزه را مانند درخت پاکیزه، اصل و ریشه آن ثابت و شاخه‌های آن در آسمان است (۲۴) میوه خود را در هر زمانی به اراده پروردگار می‌آورد و خدا مثل‌ها برای مردم می‌زند که ایشان پند گیرند (۲۵) و مثل کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که از روی زمین ریشه‌کن شده باشد که برای آن نباشد (۲۶).

نکات: چون فرجام پیروان رؤساء و شیاطین را بیان کرد، در این آیات به سرانجام اهل ایمان اشاره کرده و فرموده: ﴿وَأَدْخِلِ...﴾ به ضم همزه که فعل مجهول باشد و مقصود آن که ایشان را با تشریفات وارد بهشت کنند نه آنکه خودشان به بهشت در آیند. و مقصود از کلمه پاکیزه، کلمه: «لا إله إلا الله» و توحید است که ریشه آن در اعماق دل‌ها و شاخ و برگ آن پیدا و عبارت است از اعمال حسنه و عبادات و

خدمات به بندگان خدا و اخلاق زیبا. و اما کلمه خبیثه، عبارت است از کفر و شرک که شاخ و برگ آن نتایج سیئه و اخلاق رذیله و اعمال زشت و اذیت و آزار و ظلم و ستم می باشد، چنانکه درخت بی ریشه که قرار ندارد و میوه خوب نمی دهد، کفر و شرک نیز چنین است، انسان مشرک ثبات قدمی در خیر ندارد و هر روز متمایل به یک بت و یا باب الحوائجی است.

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ﴿٢٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۚ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾﴾

[الإبراهيم: ۲۷-۳۰]

ترجمه: خدا آنان را که ایمان آورده اند ثابت قدم می دارد به سبب قول ثابت در زندگی دنیا و در آخرت و ستمگران را به گمراهی می گذارد و خدا آنچه بخواهد می کند (۲۷) آیا کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند ندیدی کسانی که قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند (۲۸) یعنی دوزخ وارد آن می شوند در حالی که بد جای قراری است (۲۹) و برای خدا ماندها قرار دادند تا از راه او گمراه گردانند. بگو کامرانی کنید زیرا که بازگشت شما بسوی آتش است (۳۰).

نکات: جمله ﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ...﴾ دلالت دارد که حق تعالی دل اهل توحید را از لغزش و از کفر حفظ می کند و از تزلزل های فکری نجات می دهد، برخلاف آنان که به خدا ایمان ندارند که همواره متزلزل و در عقیده ای نیستند، موحدین وقت رفتن از دنیا و همچنین وقت زنده شدن برای حضور در قیامت در حفظ الهی بوده و عقیده ثابت ایشان باعث نجاتشان می شود (به برکت کلمه توحید) و مأمورین قبض روح کلمه توحید را به آنان یادآوری می کنند. و در حدیثی آمده که چون فرزند آدم به آخرین ساعات دنیا و اولین ساعات آخرت برسد، مال و فرزند و عمل او در نظرش مجسم می شود پس توجهی به مال خود کند و بگوید: «والله إني كنت عليك حريصاً فما لي عندك؟» در جواب می گوید: خذ مني کفنگ، پس توجهی به فرزندش کند و گوید: «والله إني كنت لكم محباً وعليكم لمحامياً فماذا لي عندكم؟» در جواب می گویند: ما تا لب قبر می آئیم و تو را در آن پنهان می کنیم، پس توجهی به عمل خود کند و بگوید: «والله إني كنت عليك لزاهداً وكنت علي ثقیلاً فماذا لي عندك؟» در جواب می گوید: من قرین تو و با تو هستم در قبر و حشر و نشر تا در محضر پروردگار و محکمه او، پس اگر موحد باشد فرشتگان رحمت با بهترین عطرها و نیکوترین منظره ها برای قبض روح او حاضر شوند و اگر غیر موحد باشد برعکس آن.

﴿قُلْ لِّلْعِبَادِیَ الَّذِینَ ءَامَنُوا یُقِیمُوا الصَّلَاةَ وَیُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَّةً مِّنْ قَبْلِ
 أَن یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا بَیْعَ فِیْهِ وَلَا خِلَالٌ ۖ﴾ ۳۱ اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجَ بِهٖ مِنْ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ
 بِاَمْرِہٖ ۚ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْاَنْهَارَ ۖ ۳۲ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآیِبَیْنٍ ۚ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّیْلَ
 وَالنَّهَارَ ۖ ۳۳ وَءَاتٰکُمْ مِّنْ کُلِّ مَا سَآلْتُمُوْهُ وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوْہَاۤ اِنَّ الْاِنْسَانَ
 لَظَلُوْمٌ کَفَّارٌ ﴿۳۴﴾ [الإبراهیم: ۳۱-۳۴]

ترجمه: به بندگانم که ایمان آورده اند بگو: نماز را برپا دارند و از آنچه روزی ایشان کرده ایم
 پنهانی و آشکارا انفاق کنند قبل از اینکه روزی بیاید که در آن داد و ستد و دوستی نیست،
 (۳۱) خداست که آسمان ها و زمین را آفرید و از آسمان آب را نازل کرد و با آن میوه ها را
 برای روزی شما از زمین درآورد و برای شما کشتی را مسخر کرد تا در دریا به امر او روان
 شود و نهرها را برای شما مسخر کرد (۳۲) و برای شما این آفتاب و ماه را مسخر کرد که هر
 دو پیوسته روانند و برای شما این شب و روز را مسخر کرد (۳۳) و به شما هر چه خواستید
 داد و اگر نعمت خدا را بشمارید، به شماره نیاورید. به درستی که این انسان ستمکار و
 کفران کننده است (۳۴).

نکات: ﴿یُقِیمُوا﴾ و ﴿وینفقوا﴾ در آیه ۳۱ به معنی؛ لیقیموا و لینفقوا که امر غایب است می باشد
 تا جواب واقع شود برای ﴿قُل﴾ و لذا مجزوم شده است به حذف نون. و حق تعالی در این آیات ده قسم
 از نعمت های عمده آشکارای خود را شمرده و از جمله ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ...﴾ شروع کرده تا ﴿مِّنْ کُلِّ
 مَا سَآلْتُمُوْهُ﴾ که دلالت دارد هر چه مورد احتیاج بشر بوده خدا به او عطا فرموده و سپس فرموده اگر
 بخواهید نعمت های او را بشمارید، قدرت شمارش آنها را ندارید. آری چنین است هر نفسی که فرو
 می رود ممد حیات و چون بیرون آید مفرح ذات. جایی که در هر نفسی دو نعمت بلکه صدها نعمت
 باشد کی می توان تمام نعم ظاهری و باطنی و بدنی و روحی و دینی را شماره کرد؟ ولی انسان در عوض
 شکر، کفران می کند.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ءَامِنًا وَّاجْعَلْنِیْ وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۖ رَبِّ
 إِنَّہُمْ أَضَلُّنَّ کَثِیْرًا ۖ مِّنَ الْاَلٰسِ فَمَنْ تَبِعَنِیْ فَإِنَّہٗ مِنِّیْ ۖ وَمَنْ عَصَانِیْ فَإِنَّکَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ
 ۖ رَبَّنَا إِنِّیْٓ اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بُوَادِ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیَّتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لَیْقِیْمُوْا

الْصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَأَرْزُقْهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

[الإبراهيم: ۳۵-۳۷]



ترجمه: و یادآور هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگارا این شهر را محل امن قرار ده. و مرا و فرزندانم را دور بدار از اینکه بتان را بپرستیم (۳۵) پروردگارا به درستی که این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هرکس از من پیروی کند، او از من است و آنکه مرا عصیان کند پس محققاً تو آمرزنده رحیمی (۳۶) پروردگارا به راستی که من بعضی از ذریه خود را ساکن نمودم در وادی و دامن کوهی بدون زراعت، نزد خانه محترم تو؛ تا نماز را برپا دارند. پس دل‌های برخی از مردم را به سوی ایشان متمایل نما و از میوه‌ها به ایشان روزی ده، باشد که ایشان شکرگزاری کنند (۳۷).

نکات: اگر کسی اشکال کند که درخواست ابراهیم علیه السلام به اینکه شهر مکه، شهر امن و امان باشد و فرزندانش بت پرست نباشند عملی نیست و عملی نشد! زیرا در مکه جنگ‌ها واقع شده و فرزندان او اکثر بت پرست بودند. جواب این است که دعای ابراهیم مستجاب نشد ولی نتیجه دعای او این شد که مردم حجاز و اولاد او بفهمند حضرت ابراهیم از امن بودن مکه و از نپرستیدن بت خرسند و از خلاف آن بیزار است. و ضمیر در ﴿أَضَلَّلَن﴾ بر می‌گردد به بت‌ها با اینکه بت‌ها غیر ذوی العقول می‌باشند به اعتبار اینکه این بت‌ها تمثالهایی برای انبیاء و صلحاء بوده‌اند، چنانکه در سورة انبیاء نیز از قول ابراهیم آمده که به قوم خود فرمود: ﴿مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ﴾. مخفی نماند چون طائفه جرم در حول و حوش مکه بودند و اینان از فامیل هاجر بودند، لذا حضرت ابراهیم هاجر را به آنجا آورد و إلا عقلانی نیست که بچه خود را در بیابانی بی‌آب و علف تنها بگذارد.

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي

السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ

﴿٣٩﴾ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَلَدَيَّ

وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

[الإبراهيم: ۳۸-۴۰]

ترجمه: پروردگارا به راستی که تو می‌دانی آنچه ما پنهان می‌داریم و آنچه آشکار می‌کنیم و بر خدا چیزی در زمین و آسمان پوشیده نیست (۳۸) ستایش مخصوص خدایی است که به من در پیری اسماعیل و اسحاق را بخشید به درستی که پروردگارم به طور مسلم شنونده دعاست (۳۹) پروردگارا مرا برپا دارنده نماز قرار بده و بعضی از فرزندانم را نیز، پروردگار ما دعای مرا بپذیر (۴۰) پروردگار ما، مرا و والدینم و مؤمنین را در روزی که حساب بر پا شود بیامرز (۴۱).

نکات: حضرت ابراهیم قبل از هر دعائی از خدا امنیت خواست سپس دعاهاى دیگر را، معلوم می شود امن و امنیت بهترین نعمت ها است. از بعضی دانشمندان سؤال کردند: صحت بهتر است و یا امنیت؟ در جواب گفت: امنیت! و دلیل بر آن این است که اگر پای گوسفندى بشکند، پس از زمانى خوب مى شود ولى اگر آن را با گرگى در یکجا نگهدارى، چیزى نمى خورد تا بمیرد. و مقصود از جمله: ﴿وَهَبْ لِي عَلَى الْكِبَرِ...﴾ اینست که در سن پیری خدا به او فرزند داد چنانکه در سورة هود آیه ۷۲ و در مقدمه سورة يوسف ذکر کردیم.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾ وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَحْبِ دَعْوَتِكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾ وَسَكَنْتُمْ فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾ وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَان مَكَرُهُمْ لِيَرْزُولَ مِنْهُ الْجِبَالَ﴾

[الابراهيم: ۴۲-۴۶]

ترجمه: و البته گمان مبر که خدا غافل است از آنچه ستمگران عمل می کنند همانا حساب ایشان را برای روزى که در آن روز چشم ها باز می ماند عقب مى اندازد (۴۲) (در آن روز) باشتاب مى دوند در حالى که سرها رو به بالا است چشمشان به سويشان بر نمى گردد و دلهايشان تهى است (۴۳) و مردم را بترسان از روزى که عذاب بر ایشان بياید پس ستمگران بگویند پروردگارا تا مدت نزدیکی ما را تمدید کن که دعوت را اجابت می کنیم و رسولان را پیروی خواهیم کرد، گفته شود آیا شما نبودید که قبلاً قسم می خوردید که برایتان زوالی نیست (۴۴) و خود ساکن شدید و نشستید در مساکن و جایگاه آنان که به خودشان ستم کردند و برای شما معلوم شد که چگونه با ایشان رفتار کردیم و برای شما مثل ها زدیم (۴۵) و به تحقیق مکر خود را انجام دادند و نزد خداست جزای مکر ایشان و مکرشان چنین نبود که کوه ها از آن زائل شود (۴۶).

نکات: مقصود از جمله: ﴿مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ﴾ ناکسى رءوسهم مى باشد به لغت قریش و این احتمالى است. و مقصود از جمله: ﴿لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ﴾، این است که از ترس چشم خود را حرکت نمى دهد. و مقصود از جمله ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ﴾، این است که مى گفتند: برای ما زوال و انتقالی از این سرا به سراى دیگر نیست. و جمله: ﴿مَكَرُوا مَكَرَهُمْ...﴾ دلالت دارد که ایشان هرچه

توانستند برای از بین بردن رسول خدا ﷺ کوشیدند و مکر و کیدشان را به کار انداختند و مکرشان برای این بود که کوه رسالت و کوه صبر و کوه وقار و کوه استقامت را از بین ببرند، ولی موفق نشدند، و این مثلی است برای تهویل. و ﴿إِنْ كَانُ﴾ در اینجا بمعنی؛ ما کان می باشد.

﴿فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾ وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾ سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارَ ﴿٥٠﴾ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ ۖ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾﴾

[الإبراهيم: ۴۷-۵۲]

ترجمه: پس گمان مبر که خدا وعده ای که به رسولانش داده خلاف کند زیرا خدا عزیزی است صاحب انتقام (۴۷) روزی که این زمین به غیر این زمین و این آسمان به غیر اینها تبدیل شود و از قبرها بیرون آیند برای حضور به امر خدای یکتای قهار (۴۸) در آن روز گنهکاران را می بینی که در غلها بسته شده اند (۴۹) پیراهن ایشان از قطران است و آتش صورت هایشان را بپوشد (۵۰) تا خداوند هرکسی را مطابق آنچه کسب کرده جزا دهد به راستی که خدا سریع الحساب است (۵۱) این قرآن بیان کافی و رساست برای مردم و باید به آن ترسانیده شوند و بدانند که همانا او الهی است یکتا و تا خردمندان متوجه شوند (۵۲).

نکات: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ﴾ دلالت دارد که زمین محشر غیر این زمین است. غیریت آن یا به صورت است و یا به ماده و یا به هر دو، اگر به صورت باشد معنی چنین می شود که صورت این زمین تغییر می کند، یعنی کوهها و درهها از بین می رود و زمین صاف می شود، و اگر به ماده باشد معنی چنین می شود که زمین معدوم می شود و خدا زمین دیگری خلق می کند. و جمله: ﴿وَلِيُنذَرُوا بِهِ﴾ و همچنین ﴿وَلِيَعْلَمُوا...﴾ و همچنین ﴿لِيَذَّكَّرَ...﴾ ممکن است لام در اینها لام تعلیل باشد، یعنی، این قرآن نزولش برای این است که به مردم برسد تا به آن انداز شوند تا بدانند که خدا یکتاست تا متذکر شوند، و ممکن است در هر سه مورد لام امر غایب باشد چنانکه در ترجمه ذکر شد.

به هر حال از این آیه چند چیز استفاده می شود:

اول: اینکه دلالت دارد که این قرآن در تمام ما یحتاج إليه الناس از امور دین کافی است.

دوم: اینکه بیانش رسا و مفهوم است و احتیاج به غیر ندارد، منتهی این است که باید هر طالبی جد و جهد کند و دامن همت به کمر زند و مقداری عربی و زبان عرب را بداند تا بفهمد.

سوم: اینکه انذار رسول خدا ﷺ و ارشاد او به واسطه وبه برکت و به سبب همین قرآن است زیرا فرموده: ﴿وَلْيُنذِرُوا بِهِ﴾، و باء در ﴿بِهِ﴾ بر این معنی دلالت می‌کند.

چهارم: اینکه حق تعالی از مردم توحید و علم آن را خواسته به دلیل جمله: ﴿وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾، و این رد است بر اهل جبر که گفته‌اند خدا از نصاری تثلیث خواسته و از زنداقه و مجوس شرک تشنیه را خواسته.

پنجم: اینکه به جمله ﴿وَلْيَذَكِّرُوا وَلَوْ أَلَّا لَبِ﴾، از تمام بشر تذکر و تدبّر و تفهّم را خواسته و عقل را برای ایشان حجت قرار داده است زیرا غیر از خردمند امکان تدبّر و تفکر را ندارد.

سورة الحجر (مکیه وهي تسع وتسعون آیه)

سورة حجر مکی و دارای ۹۹ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانٍ مُبِينٍ ۝۱ رَبُّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۝۲ ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝۳ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ۝۴ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَعْجِرُونَ ۝۵﴾ [الحجر: ۱-۵]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. الف. لام. راء. این است آیات این کتاب و قرآن روشن (۱) بسا آنان که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند (۲) واکذار ایشان را تا بخورند و کامرانی کنند و آروز مشغولشان کند که به زودی خواهند دانست (۳) و ما هلاک نکردیم قریه‌ای را مگر در حالی که برای آن نوشته‌ای بود معلوم (۴) هیچ امتی از اجل خود پیشی نگیرد و پس نماند (۵).

نکات: تنوین ﴿قُرْءَانٍ﴾ برای تنکیر و دلالت بر عظمت آن می‌کند. و جمله: ﴿رَبُّمَا يَوَدُّ...﴾

دلالت دارد بر اینکه زمانی خواهد رسید که کفار آرزوی اسلام داشته باشند. از رسول خدا ﷺ روایت شده که چون اهل آتش در دوزخ وارد شوند بسیاری از ایشان از اهل قبله و مسلمانند، آن وقت کفار به مسلمین می‌گویند: مگر شما مسلمان نبودید؟ گویند: چرا، گویند: پس اسلام برای شما فایده نداد، زیرا شما با ما وارد آتشید! گویند: برای ما گناہانی است که به واسطه آنها گرفتار شدیم، پس خدای تعالی امر می‌فرماید: هرکس مسلمان است از دوزخ خارج شود، در آن هنگام کفار می‌گویند: «يَا لَيْتَنَا كُنَّا مُسْلِمِينَ». و جمله: ﴿وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ﴾، دلالت دارد که آرزوهای دنیوی باعث هلاکت انسان می‌شود، چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «يَهْرَمُ ابْنُ آدَمَ وَيشيب فيه خصلتان؛ الحرص وطول الأمل»، و علی‌السلام فرموده: «إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ فَإِنَّ اتِّبَاعَ الْهَوَى يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَطُولُ الْأَمَلِ يَنْسِي الْآخِرَةَ». و مقصود از جمله: ﴿وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ﴾، این

است که مهلت دادن خدا به کفار باعث غرور ایشان نگردد زیرا حق تعالی برای هر قومی اجل و سرنوشت معینی قرار داده و عذاب دنیا و مرگ در وقت معینی به ایشان می‌رسد.

﴿وَقَالُوا يَتَّيْنَهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾ مَا نُنْزِلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾﴾

[الحجر: ۶-۸]

ترجمه: و گفتند: ای کسی که این ذکر (یعنی قرآن) بر او نازل شده محققاً تو دیوانه‌ای (۶) چرا برای ما فرشتگان را نمی‌آوری اگر تو از راستگویانی (۷) ما فرشتگان را نازل نمی‌کنیم مگر به حق و در آن هنگام ایشان مهلت داده نباشند (۸).

نکات: یکی از نام‌های قرآن ذکر است زیرا قرآن سبب تذکر به خدا و احکام الهی است، در اینجا نامیده شده سبب به نام مسبب. و مقصود از جمله: ﴿لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ﴾، این است که چرا فرشتگان را نمی‌آوری تا شهادت به صدق ادعای تو بدهند؟ جواب ایشان را خدا داده که اگر ملائکه بیایند باید به صورت مردی بیایند باز کفار تصدیق نخواهند کرد آن وقت لغو و باطل خواهد بود و حال آن که ما ملائکه را به حق نازل می‌کنیم نه به باطل. و ممکن است بگوییم درخواست کفار این بوده که چرا ملائکه برای انزال عذاب بر تو نازل نمی‌شوند؟ جواب ایشان این بوده که اگر ملائکه بیایند دیگر مهلتی برای شما نخواهد بود: ﴿وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ﴾.

[الحجر: ۹]

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾

ترجمه: به درستی که ما خودمان این قرآن را نازل کردیم و بی‌گمان که ما البته آن را نگهبانیم (۹).

نکات: جمله: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، با قید چند تأکید دلالت دارد بر اینکه خدا حافظ قرآن است: اول، کلمه «إِنَّا» که از حروف مشبّهه بالفعل و دلالت بر تأکید دارد. دوم، لام ﴿لَهُ﴾، سوم لام ﴿لَحَافِظُونَ﴾. چهارم، تعبیر کردن این مطلب به جمله اسمیه. پنجم، آوردن متکلم مع الغیر و آوردن لفظ جمع حافظون که دلالت دارد بر اینکه ما که خداییم و دارای تمام و کمال قدرت و علم هستیم آن را حفظ می‌کنیم.

و این آیه دلیل محکمی است بر اینکه قرآن از زیاده و نقصان و از ورود باطل بر آن مصون است، و حق تعالی متکفل به حفظ آن شده تا آخر روزگار که امت اسلامی دسته دسته آن را حفظ کنند و هر عصر برای عصر دیگر نقل کنند تا حجت تمام باشد و نیز خدا قرآن را از کید کفار حفظ می‌کند و از کهنه شدن و اندراس آن را نگه می‌دارد و این آیه دلیل است بر اینکه آیه: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ جزء قرآن است و زیاده نشده.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِنْ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَرُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾ وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾﴾

[الحجر: ۱۰-۱۸]

ترجمه: و به تحقیق پیش از تو در میان فرقه‌های سابقین (پیامبرانی) فرستادیم (۱۰) و پیامبری برای ایشان نیامد مگر اینکه به او استهزاء می‌کردند (۱۱) بدین گونه آن را در دل‌های گنه‌کاران در می‌آوریم (۱۲) به آن ایمان نمی‌آورند و به تحقیق روش پیشینیان (نیز چنین) گذشت (۱۳) و اگر بر ایشان دری از آسمان باز کنیم که همواره در آن بالا روند (۱۴) هرآینه بگویند که ما چشم-بندی شده ایم بلکه ما گروهی سحر شده‌ایم (۱۵) و به تحقیق در آسمان برج‌هایی قرار داده‌ایم و آن را برای بینندگان زینت دادیم (۱۶) آن را از هرشیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم (۱۷) مگر آنکه بدزدی گوش فرا دهد که شهابی آشکارا بدنبالش آید (۱۸).

نکات: این آیات برای تسلیت رسول خدا ﷺ و دل‌داری او می‌باشد که اگر به تو استهزا می‌کنند به سایر انبیاء نیز استهزاء می‌کردند و ضمیر ﴿نَسْلُكُهُ﴾ بر می‌گردد به قرآن و ذکر، یعنی به واسطه فرستادن رسول و استهزا و لجاجت و غوغا کردن کفار، دل‌های مجرمین توجه می‌کند به قول طرفین و سخن خدا بر قلوب وارد می‌شود. و جمله: ﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا﴾ دلالت دارد که اگر کفار ملکوت آسمان‌ها را مشاهده کنند، و خود به کروات بالا رفت و آمد کنند باز ایمان نخواهند آورد و عقائد خرافی را از دست نمی‌دهند مانند زمان ما که مسیحیان به کروات بالا دست یافته‌اند و باز هم از خرافات خود دست بردار نیستند. و مقصود از بروج در آسمان، همان ستارگانی است که به شکل برج دوازده‌گانه به نظر می‌رسد. و جمله: ﴿إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ...﴾ دلالت دارد که شیاطین بالا می‌رفته‌اند و از وحی و یا خبرهایی از فرشتگان، چیزهایی درک می‌کردند که خدا آنان را با شهب خود رانده است.

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْثَبْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَاشٍ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاحٍ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ

وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

[الحجر: ۱۹-۲۵]

ترجمه: و زمین را گشایش دادیم و کوه‌های ثابت را در آن انداختیم و در آن از هر چیزی وزن شده و مقدار معین سنجیده شده رویانیدیم (۱۹) و در آن وسایل روزی را برای شما و برای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید قرار دادیم (۲۰) و چیزی نیست مگر اینکه نزد ما است خزینه‌های آن و آن را جز به اندازه معلومی نازل نمی‌کنیم (۲۱) و بادهای در حالی که آبستند (و یا برای آبستن کردن) فرستادیم پس نازل کردیم از آسمان آب را پس شما را به آن سیراب نمودیم و شما خزینه‌داران آن نیستید (۲۲) و به درستی که ما زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و مائیم ارث برنده (۲۳) و به تحقیق دانستیم پیش‌روندگان از شما را و به تحقیق دانستیم پس ماندگان را (۲۴) و به درستی که پروردگارت او محشور می‌کند ایشان را به راستی که او حکیم داناست (۲۵).

نکات: مقصود از جمله: ﴿مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾، این است که هر گیاهی و هر درختی و هر چیز معدنی که در هوا و در زمین و یا کوهستان‌ها باشد، همه را خدا به اندازه معین متناسب و به قدر احتیاج رویانیده نه زیاده و نه کم‌تر، آن‌طور که حکمت اقتضا کرد و همچنین علل و اسباب آنها را به حد معین و اندازه معین قرار داده، مثلاً تابش آفتاب و بارانیدن باران را به اندازه‌ای قرار داد که معلول آنها را کافی باشد. و مراد از جمله: ﴿وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ﴾، اگر ﴿مَنْ﴾ موصوله عطف به ضمیر کم باشد، این است که قرار دادیم برای شما و برای کسی که شما روزی او را نمی‌دهید، یعنی برای نوکر و کلفت و حیوانات شما، زمین را محل و وسائل زندگی آنان قرار دادیم، و اگر عطف به ﴿مَعْلِيشَ﴾ باشد، معنی چنین می‌شود: قرار دادیم برای شما وسائل زندگی و قرار دادیم برای شما نوکر و کلفت و خادم و حیوانات را که شما رازق آنان نیستید. و جمله: ﴿عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ دلالت دارد که هر چیزی را خدا ایجاد از عدم می‌کند که مقصود خزائن قدرت باشد و به قدر و اندازه معلومی که حکمت اقتضا کند نازل می‌کند. و ﴿لَوَاقِحَ﴾ جمع لاقح به معنی؛ حامل و آبستن است که بادهای ابر را جمع کنند تا از آن باران آید و اگر لاقح بمعنای؛ ملقح باشد که در لغت آمده به معنی آبستن کنندگان اشجار و نباتات می‌شود که تخم اشجار را تلقیح می‌کند از نر آنها به ماده آنها. و جمله: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ﴾ دلالت دارد که زنده کردن و میرانیدن منحصر به ذات پروردگار است، به دلیل آوردن ضمیر فصل پس از ضمیر وصل. و مقصود از ﴿الْمُسْتَقْدِمِينَ﴾، ممکن است گذشتگان باشند و ﴿الْمُسْتَأْخِرِينَ﴾

آیندگان. و ممکن است گذشتگان از خود آنان و آیندگان از خود آنان باشد. و ممکن است پیش‌آهنگان در صفوف جنگ و متأخرین آنان باشد. و یا متقدمین در خیر و آنان که کند می‌باشند و یا متقدمین در صف جماعت و متأخرین آنان باشد و مقصود این باشد که ما حال و نیت پیش‌رونده و به دنبال‌رونده را می‌دانیم یعنی نیت آنکه در صف اول جماعت و یا صف دوم جماعت است می‌دانیم و ممکن است مراد و مرید باشد. و بلکه تمام این معانی مذکوره باشد.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٦﴾ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُو سَاجِدِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الحجر: ۲۶-۲۹]

ترجمه: وهرآینه بتحقیق انسان را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته آفریدیم (۲۶) و پری را پیش از آن، از آتش سوزان آفریدیم (۲۷) و هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: به‌درستی که من آفریننده‌ام بشری را از گل خشک از لای سیاه بو گرفته (۲۸) پس چون او را معتدل نمودم و از روحم در آن دمیدم بیفتید برای او سجده‌کنان (۲۹).

تکات: ﴿الْإِنْسَانَ﴾ از انس مشتق است، و لذا فطرتاً مایل به انس با دیگر از افراد هم‌جنس خود می‌باشد. جمله: ﴿مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾، دلالت دارد که حق تعالی حضرت آدم را از گل و لای گندیده‌ای که مدتی مانده و صلصال گشته یعنی خشکیده خلق نموده، سپس در آن روح دمیده است. ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ﴾، دلالت دارد که خلقت پریان و جن مدت‌ها قبل از خلقت آدم بوده. و مقصود از کلمه: ﴿مِنْ رُّوحِي﴾، اثبات شرافت و اهمیت روح است که اضافه به یاء متکلم شده است و این اضافه، اضافه تشریفی است مانند اضافه در شهر الله و بیت الله.

﴿فَسَجَدَ الْمَلَكِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ يَبْإِئِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتُهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٣٣﴾ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾﴾ [الحجر: ۳۰-۳۸]

ترجمه: پس از آن ملائکه همگی تمامشان سجده کردند (۳۰) مگر ابلیس که نخواست با سجده‌کنان باشد (۳۱) خدا گفت: ای ابلیس چه شده ترا که با سجده‌کنان نمی‌باشی؟ (۳۲)

گفت: من حاضر نبودم برای بشری که او را از گل خشک از لای گندیده آفریده‌ای سجده کنم (۳۳) خدا گفت: پس، از آن درجه بیرون رو زیرا تو رانده شده‌ای (۳۴) و به درستی که بر تو لعنت است تا روز جزاء (۳۵) گفت: پروردگارا پس مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شونم (۳۶) خدا فرمود: محققا تو از مهلت داده‌شدگانی (۳۷) تا روز وقت معلوم (۳۸).

نکات: بشر جسمی است که می‌توان آن را لمس کرد و مباشرت نمود ولی شیطان موجودی است که از عنصر آتش خلق شده ولی لطیف‌تر از بشر است و لذا حاضر نشد برای آدم سجده کند زیرا او نظر به جسم تیره و تار بشر نمود و از روح او که از عالم قدس است بی‌خبر بود. شیطان مهلت خواست تا روز جزا و اگر خدا او را مهلت می‌داد تا روز جزا باید نمی‌مرد تا روز جزاء، ولیکن حق تعالی فرمود ترا مهلت دادم تا وقت معلوم، زیرا مکلف اگر بداند تا چه وقت زنده است صلاح او نیست و باعث طغیان و غرور او می‌شود ولیکن خدا انتهای زمان او را برای او معین نکرد تا همواره در ترس و اضطراب باشد. و مقصود از وقت معلوم، معلوم عند الله یعنی معلوم عند المتکلم است نه عند المخاطب.

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾ إِنَّ عِبَادِي لَكَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿٤٢﴾ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٣﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿٤٤﴾﴾ [الحجر: ۳۹-۴۴]

ترجمه: گفت: پروردگارا، به سبب اینکه مرا گمراه کردی البته البته در زمین (گناه را) برایشان زینت دهم و البته همگی ایشان را گمراه کنم (۳۹) مگر بندگان خالص شده‌ی تو از میان ایشان (۴۰) خدا فرمود: این راهی است مستقیم که بر عهده من است بیان آن (۴۱) همانا نیست برای تو بر بندگانم تسلطی مگر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند (۴۲) و به درستی که دوزخ وعده‌گاه همه ایشان است (۴۳) برای آن هفت در است برای هر دری پاره‌ای از ایشان قسمت شده (۴۴).

نکات: جمله: ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي﴾، دلالت دارد که شیطان گمراهی خود را به خدا نسبت داده و می‌خواسته بگوید چون خدا مرا امر کرد به سجود آدم، وسائل گمراهی مرا فراهم نمود؟ جواب او این است که گمراهی تو از حسد و تکبر خودت بود نه از امر به سجود، زیرا خدا ملائکه را نیز امر به سجود نمود، پس چرا این امر وسیله گمراهی ایشان نشد. و جمله: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾، دلالت دارد که شیطان خواسته دروغگو نشود و قول او دروغ نگردد، زیرا می‌دانسته که کید و مکر او در بندگان خالص اثر نکند. پس آنکه احتراز از دروغ ندارد از شیطان پست‌تر است. جمله: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَكَيْسَ لَكَ...﴾ دلالت دارد که خدا شیطان را مسلط بر بنی آدم ننمود و بنی آدم به اختیار خود عصیان را

انتخاب می‌کند. و اسم اشاره در جمله: ﴿هَذَا صِرَاطٌ...﴾ اشاره به کجاست؟ مورد اختلاف شده، محتمل است اشاره به اخلاص باشد که از مخلصین استفاده می‌شود، یعنی راه اخلاص، راه مستقیم به سوی من، و رونده آن بر من وارد شود. جمله: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ﴾ دلالت دارد بر اینکه جهنم هفت درب دارد و هر دری را به نام طبقه‌ای خوانده‌اند، و هر دربی را بالای درب دیگر گفته‌اند. از علی (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «إِنَّ جَهَنَّمَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ، أَطْبَاقُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ فَأَسْفَلُهَا جَهَنَّمُ وَفَوْقَهَا لُطَى وَفَوْقَهَا الْحَطْمَةُ وَفَوْقَهَا سَقَرُ وَفَوْقَهَا الْجَحِيمُ وَفَوْقَهَا السَّعِيرُ وَفَوْقَهَا الْهَآوِيَةُ».

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٥﴾ أَذْخُلُوها بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّٰ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾ نَبِيُّ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾﴾

[الحجر: ۴۵-۵۰]

ترجمه: به درستی که پرهیزکاران در میان باغ‌ها و چشمه‌هایند (۴۵) به سلامت وارد آن شوید در حال امن (۴۶) و آنچه در سینه‌های ایشان از کینه بود کنده‌ایم به حال برادرانه بر تخت‌ها برابر یکدیگرند (۴۷) در آنجا رحمت و رنجی به ایشان نمی‌رسد، و ایشان از آن خارج شدنی نیستند (۴۸) بندگانم را خبر ده که حقا منم آمرزنده رحیم (۴۹) و حقیقتاً عذابم همان عذاب دردناک است (۵۰).

نکات: ﴿جَنَّاتٍ﴾ جمع جَنَّة می‌باشد، پس چنانکه برای دوزخ هفت طبقه بود برای بهشت نیز هشت در و یا هشت طبقه و درجه می‌باشد. و همچنین ﴿عُيُونٍ﴾ جمع عین است و چشمه‌های بهشت نیز متعدد است. و جمله: ﴿وَنَزَعْنَا...﴾ و جمله: ﴿لَا يَمَسُّهُمْ...﴾ دلالت دارد که برای اهل بهشت نه عذاب روحی است و نه عذاب جسمی، زیرا اهل دنیا برای تحصیل مقامات آن مبتلا به رنج و عذاب‌های روحی و جسمی می‌باشند ولی برای اهل بهشت همه چیز فراهم است و احتیاج به گرفتاری و سختی‌ها و درد و رنج‌ها ندارند. و ذکر ﴿الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾ پس از ﴿الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ در آیات ۴۹ و ۵۰ برای آنست که بندگان به رحمت خدا مغرور نشوند و خیال نکنند که چون خدا رحیم است هرگناهی می‌توانند بکنند خیر چنین نیست اگر ﴿الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ است، عذاب او هم ﴿الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾ است چنانکه در آیه دیگر فرموده: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٩٨﴾﴾ [المائدة: ۹۸]. و در آیات قرآن وقتی ذکر بهشت می‌شود ذکر جهنم نیز به دنبال آن می‌آید.

﴿وَبَيَّنَّهُمْ عَنْ ضَيْفٍ إِبْرَاهِيمَ ۝٥١ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝٥٢ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۝٥٣ قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ ۝٥٤ قَالُوا بِشْرَنكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ ۝٥٥ قَالَ وَمَنْ يَقْنُطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ۝٥٦ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝٥٧ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ۝٥٨ إِلَّا عَالُ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ۝٥٩ إِلَّا أَمْرًا تَهُدُّ قَدَرْنَا إِنَّمَا لِمَنِ الْغَابِرِينَ﴾ [الحجر: ۵۱-۶۰]

ترجمه: و ایشان را از میهمانان ابراهیم خبر ده (۵۱) هنگامی که بر او وارد شدند پس سلام گفتند، گفت: بدرستی که ما از شما ترسناکیم (۵۲) گفتند: نترس به تحقیق ما تو را به پسر دانایی بشارت می‌دهیم (۵۳) گفت: آیا مرا بشارت می‌دهید با اینکه پیری مرا عارض گشته پس به چه چیز بشارت می‌دهید (۵۴) گفتند: تو را طبق واقع بشارت دادیم پس از ناامیدان مباش (۵۵) گفت: و کیست که ناامید گردد از رحمت پروردگارش جز گمراهان (۵۶) گفت: پس چیست مقصود شما ای فرستادگان (۵۷) گفتند که: ما به سوی قوم گنهکاران فرستاده شدیم (۵۸) مگر پیروان لوط که ما تمامشان را نجات دهنده‌ایم (۵۹) جز زن او را که او را از ماندگان با کفار مقدر نمودیم (۶۰).

نکات: ﴿ضَيْفٍ﴾، مصدر و اسم جنس است، اطلاق بر جمیع می‌شود. و جمله: ﴿إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ﴾ دلالت دارد که حضرت ابراهیم علیه السلام ملائکه را که بر او وارد شدند و آنها را پذیرائی و استقبال نموده بود نمی‌شناخت، پس رسولان الهی همه چیز را ندانند. و حضرت ابراهیم از ملائکه میهمان ترسید زیرا آنان دست به طعام ابراهیم دراز نکردند و میهمانی که طعام میل نکند می‌خواهد نمک گیر نشود و لابد خیال سوئی در حق میزبان نموده است. و مقصود از ﴿بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾، حضرت اسحق است.

﴿فَلَمَّا جَاءَ عَالُ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ۝٦١ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ ۝٦٢ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝٦٣ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝٦٤ فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ۝٦٥ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمَرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ۝٦٦ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ۝٦٧ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ۝٦٨ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ۝٦٩ قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ

الْعَلَّامِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

[الحجر: ۶۱-۷۲]

ترجمه: پس چون فرستادگان به آل لوط رسیدند (۶۱) لوط گفت: به درستی که شما گروهی ناشناخته‌اید (۶۲) گفتند: بلکه آنچه را که در آن شک می‌داشتند (یعنی عذاب را) آورده‌ایم (۶۳) و برای تو حق را (یعنی عذاب را) آوردیم و همانا ما راستگویانیم (۶۴) پس اهل خود را سیر بده و بیرون بر در پاره‌هایی از شب و قفای ایشان برو و احدی از شما توجهی به عقب نیفکند و بروید به جایی که امر شده‌اید (۶۵) و وحی کردیم به سوی او این امر را که دنباله این قوم بریده شده در حالی که به صبح وارد شوند (۶۶) و اهل شهر آمدند در حالی که شادی می‌کردند (۶۷) گفت: به درستی که ایشان میهمانان منند مرا رسوا مسازید (۶۸) و از خدا بترسید و مرا خوار مکنید (۶۹) گفتند: آیا ترا نهی از حمایت اهل جهان نکردیم (۷۰) گفت: اینان دختران منند اگر شما قصدی دارید (۷۱) به جان تو که ایشان در مستی خود حیرانند (۷۲).

نکات: حضرت لوط به فرشتگان گفت: ﴿إِنَّكُمْ قَوْمٌ مَّنْكَرُونَ﴾ زیرا چنین هیئتی را ندیده بود به آن مؤدبی. هر چه دیده بود بی ادب و بی ایمان و لذا تعجب می‌کرد. و مقصود از جمله ﴿بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ عذاب الهی بود، چون حضرت لوط علیه السلام مردم را از عذاب خدا می‌ترسانید و در صورت بقاء درکفر، به ایشان وعده عذاب می‌داد و ایشان در این وعده شک داشتند. و جمله: ﴿لَعَمْرُكَ....﴾ قسم است، خدا به هرچیز می‌تواند قسم بخورد ولی بندگان باید فقط به او قسم بخورند، و کاف خطاب ﴿لَعَمْرُكَ....﴾ اگر این خطاب، خطاب به محمد باشد، دلیل می‌شود که حق تعالی محمد را گرامی داشته که به جان او قسم خورده است. و اگر خطاب ﴿لَعَمْرُكَ....﴾ به حضرت لوط باشد این جمله قول فرشتگان است. و بنابراین مقصود از جمله: ﴿إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾، قوم حضرت لوط است که در سکر کفر بودند، و بنابر اول ممکن است ضمیر ﴿إِنَّهُمْ﴾ برگردد به مشرکین مکه.

﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾ فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾﴾

[الحجر: ۷۳-۷۷]

ترجمه: پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که داخل روز می‌شدند (۷۳) پس بالای آن را زیر آن قرار دادیم و بر ایشان سنگ‌هایی از سنگ گل بارانیدیم (۷۴) به درستی که در این (سرگذشت)، هرآینه نشانه‌هایی است برای اهل فراست (۷۵) و به درستی که آن بلاد

هرآینه برسرراهی است که همواره مورد رفت و آمد است (۷۶) به راستی که در این نشانه‌ای برای مؤمنین است (۷۷).

نکات: بلاد حضرت لوط را سدوم گویند که صدای صیحه بزرگی را شنیدند و از ترس هلاک شدند. و مقصود از جمله: ﴿لَيْسَ بِلِمْيَمٍ﴾، این است که بلاد مخروبه ایشان سر راه حجاز به سوی شام است که همواره مردم رفت و آمد دارند و باید از آنها عبرت گیرند. البته مؤمنین را نشانه عبرت و بیداری است، ولی کفار چنین قضایا را حمل به تصادف کرده و یا از اتصالات و قرانات کواکب می‌دانند.

﴿وَإِنْ كَانَ أَصْحَبُ الْأَيْكَةِ ظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَبُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿٨٠﴾ وَعَاتَيْنَاهُمْ عَائِتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾ وَكَانُوا يُنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا عَامِينَ ﴿٨٢﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ ۖ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾﴾ [الحجر: ۷۸-۸۶]

ترجمه: و به درستی که مردم اهل آیکه ستمکار بودند (۷۸) پس، از ایشان انتقام کشیدیم و به درستی که آن دو هر آینه برسرراهی است روشن (۷۹) و بتحقیق مردمان اهل حجر فرستادگان را تکذیب کردند (۸۰) و آیات خود را برای ایشان آوردیم پس اعراض از آنها می‌کردند (۸۱) و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند در حالی که ایمن بودند (۸۲) پس آن صیحه ایشان را گرفت در حالی که صبح می‌کردند (۸۳) پس کفایت از ایشان نکرد آنچه را که کسب می‌کردند (۸۴) و آسمان‌ها و زمین و آنچه را بین آنهاست نیافریدیم مگر بحق و بی‌گمان ساعت قیامت آمدنی است پس (در برابر آزار مردم) گذشت کن گذشتن نیکی (۸۵) به درستی که پروردگارت همان آفریننده داناست (۸۶).

نکات: آیکه در لغت فرس به معنی؛ بیشه است و بیشه جایی است شبیه جنگل که درخت زیاد داشته باشد، و آیکه، محلی بوده نزدیک مدین که حضرت شعیب به هر دو جا مأمور بوده. و جمله: ﴿وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ﴾، دلالت دارد بر اینکه امام گفته می‌شود به راهی که مسافر را به مقصد راهنمایی می‌کند. و شهر آیکه و سدوم بر سر چنین راهی بوده‌اند و مقصود از ﴿أَصْحَابُ الْحِجْرِ﴾ قوم صالح پیامبر می‌باشد که ایشان را قوم ثمود می‌گفتند و حجر نام آن وادی بوده که ایشان مسکن داشته‌اند. و کلمه ﴿الْمُرْسَلِينَ﴾ دلالت دارد که ایشان را غیر از صالح پیغمبرهای متعددی بوده و همه را تکذیب کردند. و جمله: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾، دلالت دارد بر

اینکه خدا مردم را بیهوده نیافریده، و بیهوده هلاک نکرده بلکه طبق حکمت، ایشان را برای عبادت و رسیدن به کمال و اختیار آفریده و هدف خلقت تکامل بشر است و رسیدن به درجات آخری.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾ وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْءَانَ عِضِينَ ﴿٩١﴾﴾

[الحجر: ۸۷-۹۱]

ترجمه: و به یقین و بدون شک هفت آیه از دوتائیها و قرآن کریم را به تو دادیم (۸۷) البته چشمانت را به سوی آنچه بهره‌مند گردانیده‌ایم به آن اصناف کفار را مگشای و بر ایشان اندوه مخور و برای مؤمنین تواضع کن و بالت را بینداز و فرود آور (۸۸) و بگو که من خودم ترساننده آشکارم (۸۹) (و ما بر مخالفان عذاب فرستیم) چنانکه (عذاب را) بر آنان که قسمت کردند (ویا قسم خوردند) نازل نمودیم (۹۰) آنان که قرآن را پاره پاره و جزء جزء قرار دادند (۹۱).

نکات: مقصود از کلمه: ﴿سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي﴾، ظاهراً سوره حمد است که هفت آیه است از دوتائی‌ها، زیرا در نماز دو مرتبه خوانده می‌شود، و آیات آن عبارتست از ثناء مکرر و درخواست مکرر، نصف آن ثناء و نصف آن دعاء و کلمات آن غالباً مکرر شده دو مرتبه دو مرتبه. در این صورت من از ﴿مِنَ الْمَثَانِي﴾ برای بیان است. و بعضی گفته: ﴿الْمَثَانِي﴾ سور قرآن است که مواعظ و قصص آن مکرر شده از سوره‌های طوال و یا سوره‌های حوامیم و بنابراین من از ﴿مِنَ الْمَثَانِي﴾، برای تبعیض می‌گردد و عطف ﴿الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ﴾ بر ﴿سَبْعًا﴾ عطف عام بر خاص می‌شود. و مقصود از ﴿الْمُقْتَسِمِينَ﴾ ظاهراً عده‌ای از مشرکین بودند که راه‌های مکه را بین خود تقسیم کرده بودند و می‌آمدند سر راه مردم و سفارش می‌کردند که با محمد سخن مگوئید و به سخن او مغرور نشوید، و ایشان شانزده و یا چهل نفر بودند. و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْءَانَ عِضِينَ﴾، آنان که قرآن را تقسیم کرده جزء جزء نموده بودند و می‌گفتند جزئی از آن سحر و جزء دیگر شعر و جزء دیگر اساطیر و جزء دیگر افترا می‌باشد. و شاید آیه اشاره‌ای نیز باشد به اینکه نباید قرآن را جزء جزء و پاره پاره یعنی مثلاً ۱۲۰ پاره نمود. و بعضی گفته‌اند مقصود از ﴿الْمُقْتَسِمِينَ﴾ آنانی بودند که قسم خورده بودند که شبانه بریزند و حضرت صالح را به قتل برسانند که خدا ایشان را عذاب نمود و فرشتگان ایشان را با تیرهای عذاب، عذاب نمودند. ولی این قول در اینجا موافق با آیات نیست.

﴿قَوِّرَبِكَ لَنَسْكُنَنَّهْمُ أَجْمَعِينَ﴾ ۹۲ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾ فَأَصْدَغَ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۴﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿۹۵﴾ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۹۶﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿۹۷﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ﴿۹۸﴾ وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿۹۹﴾ [الحجر: ۹۲-۹۹]

ترجمه: پس قسم به پروردگارت که البته البته تمام ایشان را بازپرسی خواهیم نمود (۹۲) از آنچه می کردند (۹۳) پس آشکار کن آنچه را مأموری و اعراض کن از مشرکین (بی اعتنایی کن و جواب ایشان را مده) (۹۴) بدرستی که ما تو را کفایت کردیم از شر استهزاءکنندگان را (۹۵) آنان که با خدا اله (من یلجأ إلیه فی الحوائج) دیگری را قرار می دهند پس به زودی خواهند دانست (۹۶) و مسلم و محقق است که ما می دانیم سینه تو تنگ می شود به واسطه آنچه می گویند (۹۷) پس با حمد پروردگارت تسبیح او نما و از سجده کنندگان باش (۹۸) و پروردگارت را عبادت و بندگی کن تا مرگ تو بیاید (۹۹).

نکات: جمله: ﴿لَنَسْكُنَنَّهْمُ أَجْمَعِينَ﴾، دلالت دارد که خدا از همه بازپرسی خواهد کرد ولی در سورة الرحمن آیه ۳۹ فرموده: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ که دلالت دارد از گناهان جن و انس سؤال و بازپرسی به عنوان استفهام نمی شود ولی به عنوان تقریر و تعیین کیفر و ثواب خواهد شد. و مقصود از ﴿الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾، کسانی بودند که رسول خدا ﷺ را استهزاء می کردند و تحقیر می نمودند و به مردم می گفتند: نزد او نروید او دیوانه است، و ایشان عده زیادی بودند که در باطل خود تعصب می ورزیدند و معروفین از ایشان عبارتند از: **عاص بن وائل و ولید بن مغیره و ابو زمعه اسود بن المطلب و اسود بن عبد یغوث و حارث بن قیس و حارث بن طلطله**، و اینان تماماً از اغنیاء و متولیان بتها بودند و خدا اینان را هلاک نمود. روایت شده که روزی رسول خدا ﷺ در مسجد الحرام نشسته بود و پنج نفر از همین مستهزئین آمدند و سخنانی ناروا گفتند و به طواف مشغول شدند، جبرئیل گفت: یا رسول الله من مأمورم شر ایشان را کفایت کنم پس اشاره کرد به ساق پای ولید بن مغیره و به کف پای عاص بن وائل و به دماغ حارث بن قیس و به صورت اسود بن عبدیغوث و به چشم اسود بن مطلب. و این پنج تن به همان اشارت مبتلا شده و هریک به همان عضو او دردی رسیده و موجب هلاک او شد، و از جمله **ولید** از روی تکبر جامه بر زمین می کشید چون به دکان تیر تراشی رسید و پیکانی به دامن او آویخت و وی از روی تکبر نظر نکرد که آن تیر را از جامه باز کند و لذا ساق وی را مجروح کرد و رگ شریان او را برید و به همین به دوزخ رفت. و اما **عاص**، خاری به کف پای او خلید و پای او ورم کرد و سبب مرگ او شد. و اما **حارث** از بینی او چرک روان شد تا جان داد. و اما

اسود بن عبدیغوث، مرض استسقاء گرفت و سر و صورت او ورم کرد و صورت بر زمین زد تا هلاک شد و گویند در زیر درختی سر او بر آن درخت خورد و خاری از درخت بر روی او نشست و همان وسیله هلاک او شد. و اما اسود بن مطلب نابینا گردید و از غضب سر خود را بر زمین زد تا جانش بدر آمد. نویسنده گوید: زمان ما هرکس بخواهد حقی را بیان کند و آیات قرآن را به مردم برساند یک عده روضه خوان و عالم نما و واعظ و مقدسان دکان دار متعصب که مجموعاً از قرآن بدور و از حق کورند، او را استهزاء کرده و تهمت ها می زنند و بهر نحوه او را می کوبند مانند مستهزئین زمان رسول خدا ﷺ. و خود اینجانب کتبی خطی نوشته بودم که منحصر به نسخه واحده بود و مکرر از اطاقم سرقت کرده و تهمت های زیادی به من زده اند. و مقصود از یقین در اینجا، موت است که سبب یقین می شود، چون کسی که مرد یقین به عالم دیگر و غیب عالم می نماید، پس اینجا اطلاق مسبب بر سبب شده است. علی علیه السلام فرمود: «ما رأیت یقیناً أشبه بالشک من الموت».

سورة النحل (مکیه وهي مائة وثمان وعشرون آیه)

سورة نحل مکی و دارای ۱۲۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ

مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾﴾ [النحل: ۱-۲]

ترجمه: بنام خدای رحمن رحیم. امر خدا می آید پس آن را با شتاب مخواهید، منزه است او و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند (۱) فرشتگان را با وحی، به امر خود بزرگس از بندگانش بخواهد نازل می کند که بترسانید که الهی (ملجائی) جز من نیست پس بپرهیزید از من (۲).

نکات: چون رسول خدا ﷺ مردم را می ترسانید از عذاب و نکبت دنیا و آخرت، اما عذاب دنیا از قتل و ذلت و تفرقه و زیردستی، و اما عذاب آخرت که معلوم است، ولی اهل مکه از وعد و وعید رسول خدا ﷺ چیزی نمی دیدند و می گفتند: پس کو و چه شد و چرا نیامد؟ حق تعالی جواب داده ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ﴾ یعنی امر خدا آمدنی است زیرا در زبان عربی، آینده محقق الوقوع را به لفظ ماضی ذکر می کنند. بنابراین، آینده آمدنی و حتمی است پس عجله مکنید. و چون کفار می گفتند: اگر وعده های تو راست باشد این بت ها شفعاى ما هستند، حق تعالی جواب داده: خدا منزه است از اینکه مخلوق او دخالت در کار او نماید و در امور او شرکت کند. و چون کفار می گفتند: تو چگونه فهمیدی که خدا وعد و وعیدی دارد و اسرار غیب را مشاهده کردی نه دیگری؟ خدا جواب داده که: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ و مقصود از ملائکه، ممکن است جبرئیل با همراهانش باشد از مأمورین وحی، و ممکن است خود جبرئیل باشد، و اگر چه جبرئیل مفرد است ولی از او تعبیر به جمع شده برای ریاست او. و اما روح اگر چه چندین معنی دارد، در این آیه به معنای وحی می باشد، چنانکه در آیه دیگر فرموده: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا﴾، و در آیه دیگر فرموده: ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ و اما اینکه به وحی الهی روح گفته می شود برای اینکه جسد

انسانی مرده‌ای است کثیف ظلمانی، روح که به او دمیده شود زنده گردد و نورانی و آثار حیات و نور در حواس پنجگانه ظاهر گردد. روح نیز نادان و تاریک است، نیروی عقل که به آن رسید، دارای نورانیت زیاده‌تر و درک بیشتری می‌شود. و عقل نیز در نورانیت و صفا کامل نیست تا وقتی که به ذات و صفات الهی معرفت پیدا کند و به عالم غیب و شهادت آگاه گردد و آگاهی و صفای او کامل نمی‌شود مگر به وحی. پس، وحی روح است برای جهان عقلی و عقل روح است برای جهان ارواح آدمیت، و روح هم که حیاست برای جنبش اجساد. و چون به وسیله روح وحی قوه علمی و عملی انسان کامل شود لذا در مقام علمی فرموده: ﴿أَنْ أُنْذِرُوكَ أَنْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾، و در مقام عملی فرموده ﴿فَأَتَّقُونَ﴾. و چون وصول وحی به انبیاء به توسط فرشتگان است و لذا ایمان به فرشتگان مقدم بر ایمان به رسولان شده چنانکه در سوره بقره فرموده: ﴿كُلُّ عَامِنٍ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾.

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (۳) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿۱﴾ وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۲﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿۳﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۷﴾ [النحل: ۳-۷]

ترجمه: خدا آسمان‌ها و زمین را به حق و حکمتی محقق آفرید، برتر است او از آنچه شریک او قرار می‌دهند (۳) انسان را از نطفه آفرید، پس ناگاه این انسان آشکارا بخصومت پرداخت (۴) و چهارپایان را آفرید برای نفع شما، در آنها گرمی و بهره‌هایی است و از آنها می‌خورید (۵) و برای شما در آنها زینت و تجملی است هنگامی که از چراگاه می‌آورید و هنگامی که به چرا می‌برید (۶) و بارهای گران شما را برمی‌دارند و به شهری که جز بازحمت جان‌ها نمی‌توانستید به آن برسید، می‌برند، به درستی که صاحب اختیار شما محققا مهربان رحیم است (۷).

نکات: پس از آنکه در آیه قبل هدف از ارسال رسل را بیان کرد که خداشناسی و تقوی است، در این آیات بیان می‌کند دلایل توحید را. اول خلقت آسمان‌ها و زمین که از چند جهت دلیل بر وجود فاعل مختار قادری دارد:

- ۱- از جهت اینکه حجم آسمان‌ها و زمین دارای نهایت و حد معینی است و تخصیص دادن آنها را به حد معینی که نه کمتر شده و نه زیاده‌تر، مخصصی لازم دارد که آن را اندازه‌گیری کرده.
- ۲- از جهت نظم معین و تخصیص دادن آنها را به این نظم معین، ناظم مختار قادری لازم دارد.
- ۳- از جهت حرکت که حرکت حادث است و محدثی لازم دارد.

۴- آسمان‌ها و زمین دارای اجزائند، پاره‌ای از آنها در سطح واقع شده و پاره‌ای در عمق، و اختصاص هر جزئی به محل معین مخصص قادر مختاری لازم دارد، و همین جهات در نطفه و سایر مخلوقات جاری است. و مقصود از جمله ﴿فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ﴾، بیان نهایت پستی، و نهایت قدرت اوست. و ممکن است ﴿خَصِيمٌ﴾ صفت نطفه باشد چون ذرات نطفه با یکدیگر مسابقه دارند و گویا با هم مخاصمه می‌کند در رسیدن به هدف انسانیت. و مقصود از ﴿دِفْءٌ﴾، گرمی و گرم شدن بشر است به واسطهٔ پشم و کرک و پوست چهارپایان.

﴿وَالْخَيْلِ وَالْبِغَالِ وَالْحُمَيْرِ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُثْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالْخَيْلَ وَالْأَعْنَبَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾﴾ [النحل: ۸-۱۱]

ترجمه: و اسب‌ها و استرها و خرها را آفرید تا سوار آنها شوید و (شما را) آرایشی باشد و می‌آفریند آنچه را نمی‌دانید (۸) و بر خداست معتدل کردن راه و بعضی از آن راه، انحراف دهنده از حق است و اگر خدا بخواهد همه شما را هدایت می‌کند (۹) او آن خدائی است که آب را از آسمان برای شما فرو فرستاد از آن است آشامیدنی و از آن است درخت که در آن (چهارپایان خود را) می‌چرانید (۱۰) می‌رویند به آن آب برای شما کشت و زیتون و درختان خرما و انگورها و از همه میوه‌ها، بی‌گمان در آن نشانه‌ای است برای گروهی که بیندیشند (۱۱).

نکات: جمله: ﴿لِتَرْكَبُوهَا﴾، دلالت دارد که اسب و استر و الاغ برای سواری خلق شده نه برای خوردن گوشت آنها، و لذا پاره‌ای از فقها به این آیه استدلال کرده‌اند بر حرمت گوشت آنها. و جمله: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ دلالت دارد که بر خدا لازم است راه حق و باطل را برای بندگان خود بیان کند. و جمله: ﴿لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾، دلالت دارد بر اینکه انسان باید در قدرت نمائی خدا در حیوانات و اشجار و خلقت آسمان و زمین فکر کند. اختصاص دادن هر عضوی از اعضای انسان به محلی که هست مخصص قادر مختاری لازم دارد.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِي ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنُهُ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً

تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ۚ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٦﴾ وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٧﴾ وَعَلَّمَتْ وَيَالْتَجَمُ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٨﴾ [النحل: ۱۲-۱۶]

ترجمه: و برای نفع شما شب و روز و خورشید و ماه را رام کرد و ستارگان به فرمان او مسخرند به درستی که در اینها محققا آیات و نشانه‌های قدرت فاعل مختاری است برای گروه خردمندان (۱۲) و آنچه را برای شما در زمین آفرید، در حالی که رنگ‌های آن گوناگون است، به درستی که در این، نشانه قدرت است برای گروهی که متذکر شوند (۱۳) و اوست که دریا را تسخیر کرد تا از آن گوشتی تازه بخورید و از آن زیوری را که می‌پوشید بیرون بیاورید و کشتی‌ها را شکافندگان در دریا می‌بینی و تا بجوئید از فضل او و شاید شما شکر کنید (۱۴) و در زمین کوه‌های استواری را افکند که مبدا شما را بلرزاند و انداخت شهرها و راه‌هایی را تا شاید شما راه یابید (۱۵) و در زمین علاماتی نهاد و به وسیله ستاره ایشان راه می‌یابند (۱۶).

نکات: لام در جمله: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ...﴾ برای نفع است، یعنی خدا مسخر نموده برای نفع شما نه اینکه خدا مسخر شما کرده باشد، بلکه مسخر شما نکرده، مسخر امر خودش است و لذا فرموده: ﴿مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾. و جمله: ﴿مُخْتَلِفًا...﴾ رد است بر طبعیین که می‌گویند خالق اشیاء طبیعت است! در این آیه می‌گوید: طبیعت واحده باید اثر واحده داشته باشد، مثلاً یک برگ گل داخل آن زرد است و سطح خارج آن سرخ است و اگر مؤثر آن طبیعت بود باید داخل و خارج آن فرقی نداشته باشد و یا در بستان واحد میوه‌های مختلفه و رنگ‌های جورواجور، و حتی یک انگور آب آن یک خاصیت دارد، پوست آن خاصیت ضد آن و حبه آن خاصیت دیگر و ... معلوم می‌شود مؤثر فاعل مختاری است که هرکدام اینها را اثر مخصوص داده. و جمله: ﴿لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ دلالت دارد که تمام حیوانات دریائی گوشتشان حلال است مگر اینکه مضر و یا از خباثت باشد. و فرقی میان ماهی پولک‌دار و پولک‌ندار نیست زیرا ﴿لَحْمًا﴾ اطلاق دارد. و اینکه فرموده: ﴿لَحْمًا طَرِيًّا﴾، چون در مقام مَنّت بوده و گوشت تازه بیشتر لذت دارد قید طَرِيًّا آورده و گرنه گوشت خشکیده و ماهی شور که آن را با دود می‌خشکانند حرام نیست مگر اینکه تعفن پیدا کند و مضر گردد. و مقصود از ﴿حَلِيَّةٌ تَلْبَسُونَهَا﴾، همان زیورها و چیزهایی است که از دریا خارج می‌کنند از لؤلؤ و مرجان و یا علف‌هایی که آن را لباس می‌کنند. و جمله: ﴿وَعَلَّمَتْ وَيَالْتَجَمُ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾، دلالت دارد بر جواز راه یافتن به توسط نشانه‌های زمین و یا ستارگان، و اعتماد بر دلالت ستارگان بر جهت پیدا کردن قبله.

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٢١﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٢٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾﴾

[النحل: ۱۷-۲۳]

ترجمه: پس آیا کسی که خلق می‌کند مانند کسی است که خلق نمی‌کند آیا متذکر نمی‌شوید (۱۷) و اگر نعمت خدا را بشمارید شماره آن را به اتمام نرسانید به درستی که البته خدا آمرزنده رحیم است (۱۸) و خدا می‌داند آنچه پنهان می‌کنید و آنچه را آشکار می‌دارید (۱۹) و آنانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نمی‌کنند و خود مخلوقند (۲۰) مردگانی غیر زنده و درک نمی‌کنند که کی برانگیخته می‌شوند (۲۱) خدای شما ملجأی است یگانه پس آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند دلهاشان انکارکننده و خود سرکشانند (۲۲) ناگزیر اینکه آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند خدا می‌داند به درستی که او سرکشان را دوست نمی‌دارد (۲۳).

نکات: مقصود از جمله: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ....﴾ این است که غیر خالق را با خالق مساوی ندانید و در حوائج و پرستش توجه به غیر خالق برخلاف عقل و تفکر است. و جمله: ﴿لَا تُحْصُوهَا﴾، دلالت دارد که بنده چون شماره نعمت‌ها را نتواند پس شکر نعمت‌ها را چگونه تواند. و جمله: ﴿مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ دلیل دیگری است بر اینکه توجه به غیر خدا که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند تو راست می‌گویی و یا دروغ، سزاوار نیست. و در آیات ۲۰ به بعد که فرموده ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾، دلالت دارد که هرکس چیزی خلق نکند و خود مخلوق باشد و بمیرد و نداند روز بعث و قیامت چه وقت خواهد بود نباید او را خواند، و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند که خود مخلوقند و خالق نبوده و از دنیا رفته و نمی‌دانستند که قیامت چه وقت خواهد شد، بنابراین خواندن آنان شرک است و رسول خدا ﷺ به صریح قرآن وفات کرده و از وقت بعث و قیامت خبر نداشت چنانکه در سورة اعراف آیه ۱۸۷ و آیات دیگر فرموده: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾.

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿٢٥﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلَهُمْ فَأَلَى اللَّهِ بُنْيَانُهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٤﴾ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْرِجُهُمْ وَيَقُولُ آيُنْ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ
فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٥﴾ [النحل: ۲۴-۲۷]

ترجمه: و چون به ایشان گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده گویند: افسانه‌های پیشینیان
را (۲۴) تا در روز قیامت بارهای سنگین خود را به طور کامل بر دوش گیرند و (نیز) بعضی از
بارهای سنگین کسانی را که ندانسته گمراهشان می‌کردند، آگاه باش بد است آنچه بر دوش
می‌گیرند (۲۵) به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند مکر کردند پس خدا بنیانشان را از
ریشه بدر آورد و سقف را بر ایشان از بالای ایشان فرود آورد و عذاب از جایی به ایشان رسید که
نمی‌دانستند (۲۶) سپس روز قیامت ایشان را خوار می‌کند و می‌گوید: کجاست آن شریکان
من (به خیال شما) که دربارهٔ ایشان به عداوت و طرفداری برخاسته بودید، آنانکه به ایشان
دانش داده شده گویند: خواری و بدی امروز بر کافران است (۲۷).

نکات: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ....﴾ راجع به بزرگان گمراهان است که زبردستانشان از ایشان جویا
می‌شدند که خدا چه نازل کرده؟ می‌گفتند: چیزی نیست قرآن جز افسانه‌های پیشینیان. و بدین واسطه
گناه خود و مراجعین خود را به دوش می‌کشیدند چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى
الْهُدَى فَاتَّبِعْ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ، وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ
فَاتَّبِعْ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ اتَّبَعَهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ آثَامِهِمْ شَيْءٌ». یعنی؛ هر کسی که مردم را به
سوی هدایت دعوت کند و پیروی شود برای اوست اجر آنان که پیروی او کرده‌اند و چیزی از اجر پیروان
کم نمی‌شود، و هر شخصی که مردم را به سوی ضلالت بخواند پس پیروی شود بر اوست مانند گناه
هرکس که پیروی او کرده و از گناه پیروانش کم نشود. جمله: ﴿كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ﴾، دلالت دارد بر
اینکه گمراهان از بزرگانشان دفاع و طرفداری می‌کنند و برای شریکان خیالیشان که برای خدا آورده‌اند با
منکرین عداوت می‌ورزند.

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ أَلْمَلِكُ ظَالِمٌ أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ
اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى
الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [النحل: ۲۸-۲۹]

ترجمه: آنان که فرشتگان قبض روحشان می‌کنند در حالی که به خود ستم کرده‌اند، پس آ-
نان از در تسلیم درآیند و گویند که ما عمل بدی نکرده‌ایم، آری، محققا خدا داناست به آنچه

می‌کردید (۲۸) پس وارد درهای دوزخ شوید در حالی که در آن ماندنی هستید پس محققا جایگاه متکبرین بد است (۲۹).

نکات: جمله: ﴿تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ...﴾ دلالت دارد بر اینکه عده‌ای از فرشتگان مأمورند برای قبض ارواح ستمگران و کافران. اما عده دیگری از فرشتگان مأمورند برای قبض روح پاکان که در آیات بعد خواهد آمد. و اینکه کفار می‌گویند: ﴿مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ﴾، یا دروغ می‌گویند یا اینکه به نظر خودشان اعمال خودشان خوب بوده است.

﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّيهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَذْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾﴾ [النحل: ۳۰-۳۲]

ترجمه: و به آنان که پرهیزکارند گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده؟ گویند: خیر را. برای آنان که در این دنیا نیکی کردند، نیکی باشد و البته سرای آخرت بهتر است و البته چه نیکوست سرای پرهیزگاران (۳۰) بهشت‌های دائمی که داخل آن می‌شوند و از زیر آن برایشان نهرها جاری است و برایشان در آنجا هر چه بخواهند موجود است، بدین گونه خدا جزا می‌دهد پرهیزکاران را (۳۱) همان کسانی که فرشتگان قبض روحشان می‌کنند در حالی که پاکند، فرشتگان می‌گویند سلام و سلامت بر شما داخل بهشت شوید در مقابل آنچه عمل می‌کردید (۳۲).

نکات: آنان که پرهیزکارند و به وظائف خود عمل می‌کنند به قوانین الهی خوشبین و همه را خیر می‌دانند. ولی برعکس آنان که حقه باز و عصیانکار هستند به آیات الهی و قوانین خدا بدبین هستند و میل دارند با توجه به مقامات خیالی از کیفر خود بگریزند. و جمله: ﴿أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾، دلالت دارد که چون انبیاء و اولیاء و صلحاء از دنیا می‌روند و به دست ملائکه رحمت قبض می‌شوند به ارواح ایشان گفته می‌شود بروید در بهشت در مقابل عمل خود. پس روح انبیاء و صلحاء وارد بهشت می‌شود نه در زیر خاک و نه در ضریح و نه در گنبد و نه در حرم و نه در دنیا. پس کسانی که می‌روند سر قبر اولیا و صلحا و خیال می‌کنند ارواح ایشان در آنجا می‌باشد از این آیات قرآنی به کلی بی‌اطلاعند و به واسطه بعضی از اخبار جعلیه و گویندگان خرافی به خرافات افتاده‌اند.

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ

بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٣١﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٣٢﴾ [النحل: ۳۳-۳۵]

ترجمه: آیا در تصدیق نبوت انتظار دارند تا این که فرشتگان برای ایشان بیاید و یا امر پروردگارت بیاید بدینگونه رفتار کردند آنان که پیش از ایشان بودند و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن خودشان به خود ستم می کردند (۳۳) پس نتیجه های بد آنچه کردند به ایشان رسید و به ایشان احاطه کرد آنچه به آن استهزا می کردند (۳۴) و آنان که مشرک شدند گفتند: اگر خدا خواسته بود ما پرستش چیزی غیر او را نکرده بودیم نه ما و نه پدرانمان و چیزی را از جانب او حرام نمی کردیم بدین گونه رفتار کردند آنان که پیش از ایشان بودند، پس آیا وظیفه ای بر پیغمبران جز رسانیدن آشکار هست (۳۵).

نکات: یکی از اشکالات کفار بر رسالت محمد ﷺ این بود که می گفتند: اگر مأمور از طرف خداست چرا ملائکه برای تصدیق او نازل نمی شود و چرا فرمان الهی برای عذاب ما صادر نمی گردد؟ حق تعالی در جواب ایشان فرمود: اُمم سابقه نیز چنین می گفتند و مقصودشان هدایت نبود بلکه استهزا بود به دلیل جمله: ﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾. اشکال دیگر کفار این بود که خدا خواسته و اراده او تعلق گرفته که ما و پدرانمان غیر خدا را پرستیم و حلال و حرام از خودمان به نام خدا جعل کنیم و اگر خدا کفر ما را خواسته، پیغمبر آمدن چه فائده دارد و باطل است؟ جواب ایشان در آیه بعد آمده که خدا برای تمام امت ها پیغمبر فرستاده و از بندگی غیر خود منع کرده، پس او کفر کسی را اراده نکرده است. نویسنده گوید: اگر خدا به اراده تکوینی اراده کفر بنده را کرده باشد جبر لازم می آید و آن باطل است، و اگر به اراده تشریع کفر کسی را بخواهد باید در کتب خود ابلاغ کند که مردم کافر باشید و حال اینکه چنین ابلاغی نشده بلکه برعکس شده چنانکه در آیه ذیل آمده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٣﴾﴾ إِنَّ تَحْرِيصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٤﴾﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتَ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٥﴾﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَهُمُ كَانُوا كَذِبِينَ ﴿٣٦﴾﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٧﴾﴾ [النحل: ۳۶-۴۰]

ترجمه: و به تحقیق ما پیوسته در هر امتی پیغمبری را برانگیختیم، که خدا را پرستش کنید و

از طاغوت (معبود و مطاعی غیر از خدا) اجتناب کنید، پس برخی از ایشان کسی است که خدا او را هدایت کرد و برخی از ایشان ضلالت برای او سزاوار شد، پس در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود (۳۶) اگر بر هدایت کردنشان حریصی، پس محققاً خدا کسی را که به گمراهی محکوم کرده هدایت نمی کند و ایشان را یاورانی نیست (۳۷) و به- خدا قسم خورند قسم های جدی که خدا کسی را که بمیرد بر نمی انگیزد، آری (برمی انگیزد) وعده ای است بر خدا ثابت ولیکن بیشتر مردم نمی دانند (۳۸) برای این که برای ایشان بیان کند آنچه در آن اختلاف می کردند و برای آنکه کفار بدانند که ایشان دروغگو بوده اند (۳۹) همانا فرمان ما به (ایجاد) چیزی چون اراده اش کنیم، این است که بگوییم باش تا بشود (۴۰).

نکات: جمله: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾، دلالت دارد که هدف از دعوت انبیاء دو

چیز است. یعنی؛ پرستش خدا و دور شدن از شرک. و جمله: ﴿إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ...﴾ دلالت دارد که حق تعالی به درخواست رسول خود کار نمی کند و طبق قوانین مقررۀ خودکار می کند. مثلاً در موضوع هدایت هرکس طالب باشد او را هدایت می کند و هرکس طالب نباشد خواست رسول، سنت خدا را تغییر نمی دهد. و جمله: ﴿وَأَقْسَمُوا....﴾ تا آخر، دلالت دارد که کفار چون محال می دانستند که خدای تعالی پس از تفرقه اجزاء بدن و اعدام شدن بشر دو مرتبه او را در قیامت عود دهد، لذا با جد و جهد قسم می خوردند که خدا زنده نمی کند مرده ها را. حق تعالی برای امکان عود سه جواب داده: اول، اینکه خدا وعده کرده و تخلف وعده بر او محال است.

دوم، برای جدا کردن مبطل از محق و ظالم از مظلوم و بیان عدم تساوی آنان در جزاء.

سوم، اینکه خدا ابتدا به امر «باش» از عدم هر چیزی را به وجود آورده، بنابراین در قیامت نیز پس از معدوم شدن می تواند ایجاد کند.

اگر کسی بگوید مخاطب امر ﴿كُنْ﴾ معدومات است یا موجودات؟ جواب گوییم: به هیچ کدام ولیکن برای تمثیل و بیان به قدر عقول عرف است. و ممکن است بگوییم: اگر چه ﴿كُنْ﴾ لفظاً خطاب است ولی به معنی اخبار از حدوث است.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لَآخِرَةٍ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [النحل: ۴۱-۴۴]

ترجمه: و کسانی که پس از ظلم به ایشان، در راه خدا هجرت کردند، البته ایشان را در دنیا

جایگاه نیکو دهیم و محققا مزد آخرت بزرگتر است اگر بدانند (۴۱) آنان که صبر نموده و بر پروردگارشان توکل می‌کنند (۴۲) و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به ایشان وحی می‌کردیم، پس بپرسید از اهل ذکر (توراه) اگر شما نمی‌دانید (۴۳) (آن رسولان را فرستادیم) با دلیل‌های روشن و آیات وحی، و به سوی تو این قرآن را نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی آنچه به ایشان نازل شده و شاید ایشان فکر کنند (۴۴).

نکات: آیه: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ...﴾ نازل شده در حق معذبین فی الله از اصحاب رسول خدا ﷺ، چون مشرکین منکر قیامت بودند و قسم می‌خوردند که قیامتی نیست با این حال هرچه می‌توانستند مسلمین را آزار می‌دادند و معذبین فی الله عده زیادی بودند مانند صهیب و عمار و والدین او و بلال و خباب، که خدای تعالی پس از هجرتشان ایشان را در شهری بهتر از مکه جای داد یعنی در مدینه که آب و هوای آن از مکه بهتر بود. روایت شده که صهیب را گرفتند برای اذیت، به اهل مکه گفت: من مرد پیری هستم اگر با شما باشم نفعی به شما نرسانم و اگر علیه شما باشم برای شما ضرری ندارد، پس شما مال مرا بگیرید و مرا رها کنید. ایشان مال او را گرفتند و او را رها کردند. او به سوی مدینه هجرت کرد و خدمت رسول خدا ﷺ رسید، ابوبکر به او گفت: بیع نفعی کردی. و روایت شده که عمر هر گاه به یکی از مهاجرین عطایی از بیت المال می‌داد، می‌گفت: بگیر این وعده خدا است در دنیا و آنچه خدا برای شما ذخیره کرده افضل است و این آیه را قرائت می‌کرد. و مقصود از اهل ذکر، اهل کتاب تورات و انجیل است.

﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلُبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُوا ظِلَّ اللَّهِ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾﴾

ترجمه: آیا آنان که با مکر بدی‌ها را انجام داده، ایمن شده‌اند از اینکه خدا به زمین فرو بردشان و یا از جایی که ندانند عذابی برایشان بیاید (۴۵) و یا ایشان را در حال رفت و آمدشان بگیرد و ایشان عاجزکننده خدا نباشند (۴۶) و یا ایشان را بر حال ترس و اضطراب گرفتار کند، پس به درستی که پروردگار شما البته مهربان و رحیم است (۴۷) آیا دیده نیفکندند به آنچه خدا خلق کرده که سایه آنها می‌گردد از طرف راست و چپ‌ها، در حالی که برای خدا

سجده کنان هستند و در حالی که ایشان ذلیلانند (۴۸) و برای خدا سجده می کند آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از جنبنده و فرشتگان و ایشان تکبر نمی ورزند (۴۹) می ترسند از پروردگارشان که فوق ایشان است و آنچه مأمورند بجا می آورند (۵۰).

نکات: حق تعالی کفار را به چهار چیز تهدید نموده:

اول، فرو بردن به زمین چنانکه برای قارون شد.

دوم، از جایی که ندانند عذابی به ایشان برسد.

سوم، در حال گردش سفر و یا در حال رفت و آمد و یا در حال انقلاب فکری و تفکر گرفتار و یا عذابشان برسد.

چهارم، پس از ترسانیدن و یا نقص از اطراف ایشان را عذاب کند.

و مقصود از جمله: ﴿يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ﴾، این است که تمام موجودات حتی کمترین آثارشان که سایه باشد به امر خدا و در تحت قدرت او خاضعند. و مراد از سجده غیر مکلفین، سجده تکوینی است یعنی طبق قوانین الهی در کارند. و مقصود از کلمه: ﴿مِّنْ فَوْقِهِمْ﴾، فوقیت مکان نیست بلکه فوقیت بالقهر و الغلبه می باشد و از این آیه عصمت ملائکه استفاده می شود، اگرچه ایشان مختار نیز هستند.

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَخِدُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ ۚ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَارَهُبُونَ ۝٥١ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ ۝٥٢ وَمَا بِكُمْ مِّنْ نَّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْءُرُونَ ۝٥٣ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۝٥٤ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝٥٥﴾ [النحل: ۵۱-۵۵]

ترجمه: و خدا گفت دو اله را که دوتا است نگیرید، همانا او اله (ملجأ و معبود) یکتا است، پس فقط از من بترسید (۵۱) و برای او و ملک اوست آنچه در آسمان ها و زمین است، و مخصوص اوست دین و انقیاد دائمی، پس آیا از غیر خدا پرهیز می کنید (۵۲) و هرنعمتی که با شما است از جانب خداست، سپس چون شما را ضرر برسد به سوی او می نالید (۵۳) سپس چون ضرر را از شما برطرف کرد ناگاه گروهی از شما به صاحب اختیار خود شریک قائلند (۵۴) تا کفران کنند به آنچه ایشان را داده ایم، پس بهره برید که به زودی خواهید دانست (۵۵)

نکات: ﴿إِلَٰهَيْنِ﴾ چون محال است و به اضافه چون قول به ﴿إِلَٰهَيْنِ﴾ قبیح و زشت است لذا برای

نفرت دادن سامع قبیح آن مکرر شده به کلمه: ﴿اثْنَيْنِ﴾. و محالیت آن برای آنست که دو اله اگر هر دو واجب بالذات باشند هر دو در وجوب ذاتی مشترکند و در تعیین خود متباین و متمایز خواهند شد پس مرکب می شوند از ما به المشاركة و ما به التباین و هر مرکبی ممکن است. دلیل دیگر اگر یکی از این دو

حرکت جسمی را بخواهد و دیگری سکون آن را پس اگر مراد هر دو حاصل شود محال است و اگر مراد یکی حاصل شود و از دیگری نشود آن دیگری عاجز است و عاجز خدا نیست، و اگر مراد هیچ کدام حاصل نشود هر دو عاجزند. دلیل دیگر، اگر دو إله باشد هر یک از این دو می‌توانند ملک خود را از دیگری مستور نمایند یا خیر؟ اگر بتوانند هر دو عاجزند و اگر نتوانند نیز هر دو عاجزند و عاجز که خدا نیست. پس محال است دو إله بودن. این وجود شریک برای خدا که ذاتا محال شد همچنین است در صفات و افعال و در عبادت که آن هم قبیح و زشت و مستنکر است. و اینکه فرموده: ﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا﴾، برای این است ممکن محتاج است دانما.

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تُفْتَرُونَ ﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَنَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾﴾ [النحل: ۵۶-۶۰]

ترجمه: و برای آنچه نمی‌دانند نصیبی از آنچه روزی ایشان نموده ایم قرار می‌دهند، به خدا قسم البته سؤال کرده شوید از آنچه افتراء می‌زنید (۵۶) و برای خدا دخترها قرار می‌دهند منزه است او و برای خودشان آنچه میل دارند (قرار می‌دهند) (۵۷) و چون یکی از ایشان به (تولد) دختر بشارت داده شود رویش سیاه می‌گردد در حالی که پر از خشم است (۵۸) از قوم خود پنهان می‌شود از بشارت بدی که به او داده شده (فکر می‌کند که) آیا با خواری نگه‌دارش و یا در خاک پنهانش کند آگاه باش بد حکمی می‌کنند (۵۹) برای آنان که به آخرت ایمان ندارند مَثَل بد است و برای خدا مَثَل برتر و اوست عزیز حکیم (۶۰).

نکات: ضمیر ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾، ممکن است به مشرکین برگردد و ممکن است به بت‌ها برگردد. و نصیبی که برای بت‌ها قرار می‌دادند عبارت بود از مقداری از زراعت و چهار پایان خود مانند بحیره و سائبه و وصیله و حامی که در آیه ۱۰۳ سوره مائده ذکر شده و ممکن است بگوئیم نصیبی از خلقت و مدیریت جهان را برای غیرخدا می‌دانستند، مانند ستاره‌پرستان که ستاره‌ها را مؤثر می‌دانستند و مانند بعضی از بت‌پرستان که اولیاء خدا را که بت‌ها مظاهر آنان بود مؤثر می‌دانستند و مانند شیعیان و صوفیان که اولیاء و مرشد را مؤثر می‌دانند. و جمله: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم﴾ راجع به زمان جاهلیت است که مردی در موقع زائیدن زن خود، خود را مخفی می‌کرد تا بداند چه فرزندی برای او آمده، اگر پسر بود

خوشحال می‌شد و اگر دختر بود افسرده و محزون می‌شد و برای مردم ظاهر نمی‌شد تا فکری کند که آیا دختر را در خاک کند و یا حبس کند و یا بکشد. روایت شده که قیس بن عاصم گفت: «إني واریت ثمانی بنات فی الجاهلیه»، فقال ﷺ: «أعتق عن کل واحدة منهن رقبة. فقال إني ذو إبل، فقال ﷺ: اهد عن کل واحدة منهن هدیا». و روایت شده که مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد من شیرینی اسلام را نه‌چشیده‌ام زیرا در جاهلیت دخترم را گفتم زینت کرد، پس او را بیرون بردم در میان دره‌ای انداختم که بسیار عمیق بود، آن دختر گفت: پدر مرا کشتی، هر وقت یاد گفتار دخترم می‌افتم بهره‌ای از زندگی نمی‌برم، حضرت فرمود: «ما کان فی الجاهلیه فقد هدمه الإسلام». و در جاهلیت عده‌ای، دخترها را به دریا غرق می‌کردند و بعضی دیگر در قبر می‌خوابانیده و خاک روی او می‌ریختند و عده‌ای دیگر آنان را می‌کشتند و یا با خواری بزرگ می‌کردند. و مقصود از: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾، صفات کمال و جلال است مانند «استغناء عن المخلوق وعدم الاحتیاج إلى الولد والمكان والمصاحبة وغيرها». و مقصود از جمله: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾، صفات تشبیه و عجز و مانند اینها است و یا مراد المثل و الند و الضد است.

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَحْضِرُونَ سَاعَةً ۚ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذْبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾

[النحل: ۶۱-۶۳]

ترجمه: و اگر خدا مردم را به سبب ستمگری ایشان مؤاخذه و عذاب کند بر روی زمین جنبنده‌ای نمی‌ماند ولیکن عقب می‌اندازد تا مدت معین نام برده شده‌ای، پس چون مدتشان برسد لحظه‌ای مؤخر و مقدم نگردند (۶۱) و برای خدا آنچه را نمی‌پسندند قرار می‌دهند و زبان‌شان دروغ را نسبت می‌دهد و تصور می‌کنند که نیکو (و یا عاقبت نیک) برای ایشان است ناچار بدون شک آتش برای ایشان است و زودتر به آن می‌روند (۶۲) به خدا سوگند که محققا (پیامبرانی) پیش از تو به سوی امت‌هایی فرستادیم، پس شیطان اعمالشان را بر ایشان زینت داد، پس آن روز (روز محشر) شیطان یار ایشان است و برای ایشان عذاب دردناک است (۶۳).

نکات: جمله: ﴿مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾، دلالت دارد که همه مردم ستمگرند حتی انبیاء، و ممکن است بگوئیم که خود انبیاء ﷺ ستمگر نیستند ولیکن اگر در میان آباء و اجداد آنان ستمگر باشد

و خدای تعالی عذابشان می کرد دیگر انبیاء به وجود نمی آمدند و باعث هلاکت تمام حیوانات می شد. اگر کسی بگوید حیوانات که ستمی ندارند آنها چرا هلاک کردند؟ جواب ایشان این است که؛ حیوانات برای نفع بشر خلقت شده وقتی که بشر نباشد وجود آنها کأن لم یکن می شود. و مقصود کفار از جمله: ﴿أَنْ لَّهُمُ الْحُسْنَى﴾، این بوده که پسر چون نیک است مال ما و دختر مال خداست. و ممکن است مقصودشان این بوده باشد که عاقبت نیک یعنی بهشت مال ما است. اگر بگویی ایشان منکر قیامت بودند، چگونه این سخن را اظهار می داشتند؟ جواب این است که در مقابل رسول خدا ﷺ که می فرمود: بهشت مال مؤمنین است، ایشان مدعی بودند که بر فرض صدق محمد بهشت مال ما است.

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِلْبَيِّنِ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ٦٤ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ٦٥ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ٦٦ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ [النحل: ٦٤-٦٧]

ترجمه: و نازل نکردیم بر تو این کتاب را مگر برای اینکه برایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و برای اینکه هدایت و رحمت باشد برای گروه مؤمنین (٦٤) و خدا از آسمان آب را نازل کرد پس به واسطه آن، زمین را پس از موت آن، زنده کرد، به درستی که در آن، نشانه ای است برای گروهی بشنوند (٦٥) و به درستی که برای شما در چهار پایان عبرتی است، به شما می آشامانیم از آنچه در شکم های آنان است از میان سرگین و خون، شیر خالصی را که گوارا است برای نوشندگان (٦٦) و از میوه های درخت خرما و انگورها که از آن، نوشابه های مستی آور و رزق نیکو به دست می آورید در این کار نیز آیت قدرت حق است برای خردمندان (٦٧).

نکات: مقصود از جمله: ﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ....﴾ این نیست که شیر وسط شکم و سرگین پایین و خون طرف بالا است، بلکه مقصود این است که از اجزاء غذایی که سرگین می شود اجزاء کثیفه آن، و اجزاء لطیفه آن خون می گردد، سپس از میان اجزاء خون تلطیف می شود و تبدیل به شیر می گردد، خدا شیر را از میان اجزاء غلیظه تصفیه کرده و آنقدر تلطیف کرده که موافق بدن طفل می گردد. و چون انسان غذایی خورد و یا آبی را آشامید خدا پایین معده را طوری قرار داده که بسته گردد چیزی از آن خارج نگردد تا کاملاً غذا هضم شود و تصفیه شده آن جذب به سوی کبد شود، سپس برای ثقلی که مانده منفذ پائین باز گردد و آن ثقل بیرون رود و این از عجائب خلقت و به تقدیر خدای حکیم است، پس بسته شدن و باز شدن پائین معده طبق حاجت و منفعت به تقدیر فاعل حکیمی است. و اگر برعکس

این بود موجب فساد بدن می گردید و در کبد قوه ای است که اجزاء لیطفه غذا را تبدیل به خون می کند و در وقتی که جنین در شکم مادر است از این خون مقداری نصیب او است، و چون طفل از رحم بیرون آید همان خون تبدیل به شیر می گردد و وارد پستان می گردد. و در سر پستان سوراخ های کوچکی است و منافذ صغیره است که شیر را تصفیه می کند تا بنهایت صفا و لطافت برسد تا برای طفل گوارا گردد. و این قواعد ممکن نیست مگر از خدای قادر حکیمی.

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَقَّعُكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾﴾

[النحل: ۶۸-۷۰]

ترجمه: و پروردگارت به سوی زنبور عسل وحی نمود که از کوه ها و از درخت و از آنچه از سقف داربست می زنند، خانه ها بگیر (۶۸) سپس بخور از تمام میوه ها و راه پروردگارت را به اطاعت بپو. از درون آنها شربتی با رنگ های مختلف بیرون می آید که در آن برای مردم شفاء است به راستی که در این نشانه قدرت است برای گروهی که فکر می کنند (۶۹) و خدا شما را آفرید سپس شما را می میراند و از شما کسی است که به فرومایه ترین عمر برگشت می شود تا پس از دانستن، چیزی را نداند به درستی که خدا دانای توانا است (۷۰).

نکات: مقصود از وحی به زنبور عسل ظاهراً وحی غریزی است که خدا چنین غریزه و عادت در او ودیعه گذاشته که از گیاه ها و میوه ها و شبنمی که روی آنها از هوا ایجاد می شود بچشد و بادهان خود برداشته و در خانه های مسدوس خود جمع کند. بعضی گفته اند: وحی به آنها تشریعی و امر و نهی است، زیرا ممکن است آنها دارای عقل باشند. ولی به نظر ما نظر اول صحیح است. به هر حال، زنبور عسل در جنگل ها و مناطق کوهستانی به حالت اجتماع زندگی می کنند و گاهی بیش از بیست هزار زنبور عسل در یکجا زندگی می کنند و بیشتر آنها ماده هستند و یک زنبور ماده که ملکه نامیده می شود و از سایر زنبورها بزرگتر است، رئیس و سرپرست آنها است. این ملکه از اواخر فروردین تا اواخر خرداد هر روز در حدود ۱۵۰۰ تخم می گذارد، زنبورهای ماده دارای خرطومی هستند که با آن شیر گل ها را می مکند، این شیرها در کیسه عسل که در بدن زنبور جا دارد داخل می شود و از آنجا قسمتی وارد روده زنبور می شود و باقی مانده را با دهان خود در خانه های کندو می ریزد که به تدریج غلیظ می شود، موم نیز از غده های مخصوصی که در شکم زنبورهای ماده جا دارد تراوش می کند و زنبور آن را به وسیله پاهای

عقبی خود به دهان می‌برد و خمیر می‌کند و با آن خانه‌ای مسدوس شکل می‌سازد. زنبورهای نر کار نمی‌کنند و فقط عمل توالد و تناسل را انجام می‌دهند. زنبورها فصل زمستان را در کندو بسر می‌برند و از عسل‌های ذخیره شده می‌خورند.

و بدانکه در هوا شبمی ایجاد می‌شود و در گلها و ورق میوه‌ها می‌نشیند که مانند ترنجبین می‌باشد، و خدا به زنبور عسل الهام نموده که با دهان آنها را برچیند و آن را غذای خود گرداند و چون سیر شد با دهان خود بردارد و ببرد. و اینکه خدا فرموده: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا....﴾ مقصود از باطن دهان است و بعضی گفته‌اند: می‌خورد شبم‌ها را و از شکم بر می‌گرداند و قی می‌کند و آن قی عسل است. و این شرابی که بنام عسل است، گاهی سرخ و گاهی زرد و گاهی سفید است، و این دلیل بر این است که از طبع و طبیعت نیست و الا باید همه یکرنگ باشد. و جمله: ﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ دلیل است بر داشتن اثر شفاء فی الجملة. و این تدبیراتی که خدا در تشکیلات زنبور عسل گذاشته از حلاوت عسل و فوائد آن و اختلاف رنگ و تدبیرات در خانه‌های مسدوس ایشان، و هم در بزرگ شدن و پیر شدن انسان و از قوه به ضعف تغییر کردن، دلیل بر وجود قدرت قاهره قادره مدبری است.

﴿وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾﴾ [النحل: ۷۱-۷۲]

ترجمه: و خدا برتری داد در رزق بعضی از شما را بر بعضی دیگر، پس آنان که برتری داده شده‌اند چنین نیست که رزق خودشان را برگردانند بر بنده‌ها و کنیزهای خود تا همه‌شان در آن رزق مساوی شوند آیا پس به نعمت خدا انکار می‌کنند (۷۱) و خدا برای شما از جنس خودتان جفت‌ها قرار داد و از جفت‌های شما پسران و نوادگان برای شما قرار داد و از چیزهای پاکیزه شما را روزی داد پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا ایشان کفر می‌ورزند (۷۲).

نکات: یکی از حالات انسان که دلالت دارد بر دخالت اراده خدا و تدبیر او، همین است که در این آیات اشاره کرد که بعضی بر بعضی در روزی برتری دارند. گاهی زیرکترین مردم سعی می‌کند در طلب دنیا و چیز کمی عاید او می‌شود و گاهی احمق و جاهلترین مردم درهای رزق بر او باز می‌شود. پس برحسب طمع و تدبیر و عقل نیست بلکه مقسمی است غیبی که فرموده: ﴿لَنُحْنُ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾. و لذا شافعی می‌گوید:

ومن الدليل على القضاء وكونه بؤس اللبيب وطيب عيش الأحمق
و شاعر دیگر گوید:

کم عاقل عاقل أعیت مذهبیه کم جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذى ترك الأوهام حائرة وصير العالم النحرير زنديقا

و این تفاوت رزق در مال تنها نیست بلکه تفاوت در زیرکی و بلاهت و حسن و وجاهت و زشتی و قباحت و عقل و حماقت و سقم و صحت در میان مردم وجود دارد. یکی عقلش زیادتر، ولی رزقش کمتر، یکی حمقش زیادتر ولی عقلش کمتر و هکذا. چه بسیار اعیان و اشرافی که یک میوه معطر از گلیشان پایین نمی‌رود و چه بسیار فقیری که «صحيح المزاج کامل القوة وقوي البنية» است ولی غذای سیر گیر او نمی‌آید. و این از قدرت الهی است. و مقصود از جمله: ﴿فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا...﴾ این است که آنان که مالک همه چیز هستند هیچ وقت مملوک خود را با خودشان مساوی و شریک قرار نمی‌دهند، در این صورت شما مشرکین چگونه یک مخلوقی را با خالق مساوی قرار می‌دهید، و مخلوقی را شریک خالق قرار می‌دهید، و مانند مشرکین زمان ما که می‌گویند فلان بنده صالح که از مقدرات خود خبر ندارد به اذن خدا با افعال خدا و یا با بعضی از صفات او شریک است. ﴿سُبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ و ﴿تَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ﴾.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ (٧٣) ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (٧٤) ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (٧٥) ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (٧٦) [النحل: ٧٣-٧٦]

ترجمه: و عبادت می‌کنند غیر خدا را آنچه را که مالک چیزی از رزق ایشان از آسمان‌ها و زمین نیست و توانایی ندارند (٧٣) پس برای خدا مثلاً زنید زیرا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (٧٤) خدا مثلی زده: بنده مملوکی که بر هیچ کاری توانا نیست و کسی که ما از جانب خود به او رزقی نیکو داده ایم پس او پنهان و آشکار از آن انفاق می‌کند آیا این دو نفر مساویند ستایش مخصوص خدا است بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند (٧٥) و خدا مثلی (دیگر) زده: دو مردی که یکی از ایشان گنگ و لال است که بر هیچ کاری قدرت ندارد و او بر مولای خودش بار

گرانی است که هر جا او را بفرستند خیری نمی آورد، آیا او مساوی است با کسی که به عدالت امر می کند و بر راه راست قرار دارد؟ (۷۶).

نکات: کلمه: ﴿مَا لَا يَمْلِكُ﴾، شامل می شود هر معبودی که از جماد باشد و یا از حیوان و یا از عقلاء و اولیاء به دلیل ضمیر ﴿وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ که برای عقلاء است. پس به صریح قرآن که خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾، پیامبر با جمادات دیگر در این جهت مساوی است که مالک نفع و ضرری برای کسی نیست و توانایی این کار را ندارد. و جمله: ﴿فَلَا تَضُرُّوهُ لِلَّهِ الْأَمْثَالُ﴾، دلالت دارد که نباید خدا را تشبیه به خلق نمود و فلان مخلوق را برای او مثل آورد، زیرا او احدی است که لا مثل له. پس کسی که خدا را تشبیه به شاه می کند برای اینکه اولیا و صلحا را در کار خدا دخالت دهد مانند اینکه می گوید: دست ما به خدا نمی رسد چنانکه به شاه نمی رسد! پس باید نزد مقربان او برویم و آنان را واسطه و یا شفیع بگردانیم در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن!.. که این مثل باطل و ناروا و دلیل بر خداشناسی است زیرا خدا مانند شاه نیست، از جهاتی:

- شاه از دل رعیت خبر ندارد ولی خدا آگاه است.
- شاه از رعیت خود دور و فاصله دارد و خدا چنین نیست.
- شاه صادق و کاذب را نمی شناسد ولی خدا می شناسد.
- شاه محتاج به وزیر است و خدا محتاج نیست. و ...

و مقصود از جمله: ﴿عَبْدًا مَّملُوكًا لَا يَقْدِرُ...﴾ و جمله: ﴿مَثَلًا رَّجُلَيْنِ...﴾ همین است که خالق را با مخلوق و قادر را با عاجز مساوی قرار ندهید و آن را به این تشبیه نکنید و صفات آن را از این نخواهید.

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾﴾

[النحل: ۷۷-۷۸]

ترجمه: و مخصوص خداست غیب آسمان ها و زمین و نیست فرمان قیامت مگر مانند چشم به هم زدن و یا نزدیکتر. زیرا خدا بر هر چیز تواناست (۷۷) و خدا شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد شاید شما شکرگزارید (۷۸).

نکات: در ﴿لِلَّهِ غَيْبُ﴾، تقدیم جار و مجرور یعنی کلمه لله، دلالت دارد بر اینکه علم غیب به موجودات زمینی و آسمانی منحصر به خدا است. این آیه دلالت دارد بر کمال علم و قدرت خدا. اما

علم او بدلیل: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ و اما قدرت او به دلیل: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ...﴾ زیرا ایجاد قیامت در لحظه‌ای به مانند چشم به هم زدن و یا کمتر دلیل بر قدرت بی‌نهایت اوست. و جمله ﴿لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾، دلالت دارد بر اینکه هر بشری حتی انبیاء چون از شکم مادران خارج می‌شوند چیزی نمی‌دانند. بنابراین روایاتی که می‌گوید: فلان بنده صالح در شکم مادر سخن با مادر گفته و یا دارای علم بود، از جعلیات و خرافات دروغگویان است و بر ضد قرآن جعل شده که علی‌السلام بعد از تولد کتب آسمانی را خوانده و یا دانسته است. خدا ملت ما را از خرافات و از شر خرافه‌گويان نجات دهد و هدایت کند.

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (۷۹) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَةً إِلَى حِينٍ ﴿۸۰﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَنًا وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾ [النحل: ۷۹-۸۱]

ترجمه: آیا به سوی پرندگان رام شده در فضای آسمان نگاه نکرده‌اند، جز خداوند کسی آنها را نگه نمی‌دارد، به درستی که در این، نشانه‌های قدرت است برای گروهی که ایمان می‌آورند (۷۹) و خدا برای شما از خانه‌هایتان محل آرامشی قرار داد و برای شما از پوست‌های چهارپایان خانه‌ها قرار داد که سبک می‌یابید آنها را روز کوچتان و روز ماندنتان، و از پشم‌های آنها و کرک‌های آنها و موهای آنها اثاث زندگی و مایه تجارت قرار داد تا هنگامی (۸۰) و خدا برای شما از آنچه آفریده سایبان‌ها قرار داد و برای شما از کوه‌ها لانه‌ها قرار داد و برای شما پیراهن‌ها قرار داد که شما را از گرما نگه می‌دارد و پیراهن‌هایی که شما را از آسیب جنگ حفظ کند بدینگونه خدا نعمتش را بر شما تمام می‌کند تا شما مطیع و تسلیم شوید (۸۱).

نکات: یکی از آیات قدرت حق این است که پرندگان را طوری قرار داده که بتوانند در فضای آسمان پرواز کنند. بعضی‌ها صاف می‌روند بدون پر زدن و بعضی با زدن بال‌ها مانند پاروهایی که قایق رانان در میان آب می‌روند و هوا را طوری رقیق قرار داده که پرندگان به آسانی پرواز کنند، و به آسانی بال‌های خود را حرکت دهند و سینه مرغان را مانند سینه کشتی مخروطی قرارداده که هوا را بشکافد. و مقصود از ﴿بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا﴾، خیمه‌هایی است که اعراب از پوست حیوانات می‌ساختند، و مقصود از ﴿وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ﴾، زره‌های جنگی است که آنها را از طعن ضرب و نیزه و شمشیر حفظ می‌کرد.

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ﴾ (۸۲) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۸۳﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۸۴﴾ وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿۸۵﴾

[النحل: ۸۲-۸۵]

ترجمه: پس اگر (با این همه نعمت الهی) روگردانیدند (بر تو عتابی نیست) پس همانا بر تو فقط رسانیدن است آشکارا (۸۲) نعمت خدا را می شناسند سپس آن را انکار می کنند و بیشتر ایشان کافرند (۸۳) و روزی که برانگیزیم از هر امتی گواهی، سپس به آنانکه کافرند اذن سخن داده نشود و نه ایشان را اجازه رضاجویی دهند (۸۴) و چون ستمگران عذاب را ببینند پس از ایشان تخفیف داده نشود و نه ایشان مهلت داده شوند (۸۵).

نکات: خدای تعالی پس از آن که نعمت ها و آیات وجود خود را نشان داده برای ایمان کفار، به رسول خود تسلیت می دهد که اگر اعراض کردند تو وظیفه ای جز ابلاغ نداری. پس معلوم می شود جز ابلاغ وظیفه ای برای انبیاء نیست. و اما دخالت در امور تکوین و تشریع به ایشان واگذار نشده و برخلاف وظیفه ایشان است. و جمله ﴿مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾، دلالت دارد که انبیاء روز قیامت گواهی می دهند که پیام های خدا را به مردم رسانده اند. همچنین هریک از انبیاء گواه امت خودند در قیامت به آنقدر که در میان امت خود بوده و مشاهده کرده اند، یعنی اعمال و افعالی که زمان حیاتشان دیده اند. و گواهی قیامت منحصر به انبیاء علیهم السلام نیست.

﴿وَإِذَا رَءَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (۸۶) وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۸۷﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿۸۸﴾

[النحل: ۸۶-۸۸]

ترجمه: و هنگامی که مشرکین شریکان اختراعی خود را ببینند، گویند پروردگارا اینهاند شریکانی که ما عادت داشتیم غیر تو را می خواندیم، پس آن شرکاء به ایشان گویند که شما دروغگویانید (۸۶) و ایشان در آن روز تسلیم خدا شوند (سر تسلیم فرود آورند) و آنچه افترا می بستند از نظرشان گم شود (۸۷) آنان که کافر شدند و از راه خدا باز داشتند، ایشان را عذابی بالای عذاب بیافزائیم به سبب آنچه فساد می کردند (۸۸).

نکات: مقصود از این شرکائی که در این آیات ذکر شده اولیاء خدا و بزرگان می باشند که روز قیامت به متوسلین و خوانندگان خود می گویند شما دروغگویانید. اگر کسی بگوید در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله

که چنین آیات نازل شده کسی اولیاء و بزرگان را مانند زمان ما نمی خواند؟ جواب این است که؛ اولاً عده ای ملانکه و مسیح و سایر انبیاء را می خواندند و آنانکه بتها را خوانده و یا عبادت می کردند بتها را تمثال بزرگان گذشته می دانستند و نظرشان و توجه واقعیشان به صاحبان تماثل بوده است. بنابراین اینکه مفسرین گفته اند: مقصود از این آیات بتها می باشد زیرا زمان سابق توجه به اولیاء و خواندن بزرگان معمول نبوده، به حقیقت آیه متوجه نشده اند، و به آیات دیگر نیز توجه ننموده اند.

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٩٠﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾﴾

[النحل: ۸۹-۹۱]

ترجمه: و روزی که در هر امتی گواهی بر ایشان از خودشان برانگیزیم و تورا بر ایشان گواه بیاوریم. و این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیان است برای هر چیزی (از امور دینی) و هدایت و رحمت و بشارت است برای مسلمین (۸۹) به درستی و تحقیق که خدا به عدل و احسان و بخشش به خویشان امر می کند و از فحشاء و منکر و ستم نهی می کند، شما را پند می دهد شاید شما پند گیرید (۹۰) و به پیمان خدا وفا کنید چون پیمان بستید و قسمها را پس از محکم کردن آن مشکنید و حال آنکه شما خدا را بر خود کفیل نموده اید. به راستی خدا می داند آنچه می کنید (۹۱).

نکات: مقصود از گواه بر هر امتی ممکن است انبیاء باشند و ممکن است خود افراد برای یکدیگر شهادت دهند. اگر کسی بگوید گواه باید عادل باشد و هر فردی عادل نیست؟ جواب آنست که گواه قیامت احکام گواه دنیا را ندارد زیرا زبان و دست و پا که گواهی می دهند بر فسق خودشان، عادل نیستند. و مقصود از هؤلاء معاصرین رسول خدا ﷺ می باشند که رسول خدا ﷺ مادامی که در میان ایشان بود گواه بر ایشان بوده است. و ﴿تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ دلالت دارد که بیان هر چیزی از احکام دین در قرآن است یا به صراحت و یا به تصویب. یعنی چون قرآن تصدیق و تصویب کرد کتب تورات و انجیل را، هر چه در آنها بیان شده و نسخ نشده گویا در قرآن بیان شده است و همچنین احکام عقلیه و سنت نبویه را. چون قرآن تصدیق و تصویب نموده، تمام بیانات عقلی و سنت نبوی گویا در قرآن است و احکام دین در اینها کلا بیان شده است. و جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...﴾ دلالت دارد به امر تمام خوبیها و نهی از تمام بدیها، زیرا عدل یا در عقاید است و یا در اعمال، اما عدل در عقائد همان

اعتدال است که در توحید نه قائل به تعطیل باشی و نه قائل به تشبیه و نه قائل به نفی صفات باشی و نه قائل به صفات حادثه. و در جبر و تفویض نه قائل به جبر محض باشی و نه قائل به تفویض محض، و در عصیان عبد نه قائل به عدم مؤاخذه گردی و نه قائل به خلود عاصی و همچنین در تکالیف و همین طور در شهوت و غضب و سایر صفات، چنانکه وارد شده «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ». در این آیات نکات زیادی در تفسیر فخررازی ذکر شده فلیراجع.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۖ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾﴾ [النحل: ۹۲-۹۳]

ترجمه: و نباشید مانند آن زنی که رشته خود را پس از بافتن و استحکام باز کرد و پاره پاره گردانید، که سوگندهای خود را (با شکستن آنها) وسیله خدعه و فساد بین خودتان گیرید به واسطه اینکه جماعتی پیدا شود زیادتر از جماعت دیگر، همانا خدا شما را مبتلا به آن می کند و البته برای شما روز قیامت بیان می کند آنچه را که در آن اختلاف می کرده اید (۹۲) و اگر خدا بخواهد البته شما را یک امت قرار دهد ولیکن هر که را بخواهد گمراه می کند و هر که را بخواهد هدایت می کند و البته سؤال کرده شوید از آنچه می کنید (۹۳).

نکات: حق تعالی مکلفی را که با خدا عهد بسته و به آن وفا نکرده تشبیه نموده به آن زنی که نامش ریطة بود و با کنیزانش می نشست نصف روز پشم می ریست و آن را تاب می دادند و محکم می کردند و سپس همه را باز می کردند و پاره پاره می نمودند. و مقصود از: ﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ...﴾ این است که اعراب زمان جاهلیت با جماعتی سوگند می خوردند که با یکدیگر همزیستی کنند و چون جماعتی قوی تر و یا از حیث نفرات بیشتر پیدا می شد از سوگند خود صرف نظر کرده و با جماعت دوم پیمان می بستند و این دغلی و مکر بود.

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٩٤﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ

أَوْ أَنْتُمْ فَالْحَيَيْنَهُ حَيَوَّةٌ طَيِّبَةٌ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

[النحل: ۹۴-۹۷]



ترجمه: و سوگند خودتان را مکر و دغلی میان خودتان مگیرید تا قدمی پس از ثبات و استواری اش بلغزد و به سبب اینکه از راه خدا بازداشته‌اید بدی و گرفتاری بجشید. و برای شما عذاب بزرگی است (۹۴) و پیمان خدا را به بهای کمی معامله مکنید همانا آنچه نزد خداست آن برای شما بهتر است اگر دانسته باشید (۹۵) آنچه نزد شماست تمام و سپری می‌شود و آنچه نزد خداست باقی و پاینده است و البته کسانی را که صبر کردند مزدشان را به نیکوتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم (۹۶) هر کس از مرد یا زن در حالی که با ایمان باشد، عمل شایسته بکند پس البته او را زندگی پاکیزه می‌دهیم و البته ایشان را جزا می‌دهیم پاداشی نیکوتر از آنچه می‌کرده‌اند (۹۷)

نکات: جمله: ﴿فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا﴾، دلالت دارد بر اینکه هرکس وارد مکر و دغلی شود به لغزش‌ها و انحطاط مبتلا می‌شود. و جمله: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾، دلالت دارد بر اینکه ﴿عِنْدَ اللَّهِ﴾ و عند الناس فرق دارد و از هم جدا است. و مقصود از ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ و عند الرب دنیا نیست، بلکه عالم آخرت و عالم دیگر است و لذا باید به کسانی که استدلال می‌کنند به جمله: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ برای خرافات خود و می‌گویند چون شهداء اَحیاء (زنده) می‌باشند پس در دنیا به همه امور واردند. در جواب ایشان باید گفت: **اولا:** صرف حیات داشتن دلیل بر علم به همه امور نیست. و **ثانیا:** حیات عند الرب غیر از حیات عندالخلق است. حیات نزد خدا همان حیات باقیه اخروی ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ می‌باشد و حیات اخروی مستلزم علم به امر دنیوی و اهل دنیا نیست. بنابراین حیات اخروی وهم حیات دنیوی اثبات علم نمی‌کند. و جمله: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا...﴾ دلالت دارد بر اینکه عمل صالح با ایمان نتیجه آن حیات طیبه است. اما مقصود از این حیات طیبه، دنیوی است و یا اخروی؟ آیه اطلاق دارد و شامل هردو می‌شود. و اما زندگی طیبه دنیوی باید دانست که در قناعت است چنانکه گفته‌اند: «لا يطيب عيش أحد في الدنيا إلا عيش القانع وأما الحريرص فإنه يكون أبدا في الذل والكد والعناء». و دیگر اینکه عیش مؤمن به خدا، بهتر از عیش کافر است زیرا مؤمن تدبیر خدا را در رزق و زندگی خود مؤثر می‌داند و آن را صواب دانسته و به آن خشنود است به عکس کافر که چنین عقائدی ندارد و در تنگنای دنیا در حزن و اندوه است. چون توجه مؤمن به معارف حق و عظمت الهی است، دنیا در نظر او قدری ندارد تا برای آن غصه و اندوه بخورد

ولی کافر مادی این چیزها را نمی‌داند و به فوت چیزی از دنیا خود را می‌بازد و حیات خود را غیر از حیات طیبه می‌کند. و اما آخرت او که معلوم است.

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۹۹﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۰﴾ [النحل: ۹۸-۱۰۰]

ترجمه: پس چون خواستی قرآن را قرائت کنی پناه بر به خدا از شیطان رانده شده (بگو «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم»)(۹۸) براستی که برای او تسلطی نیست بر آنانکه ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل نموده‌اند(۹۹) همانا تسلط او بر کسانی است که او را دوست می‌دارند و اطاعت می‌کنند و آنانکه خودشان به خدا شریک می‌آورند(۱۰۰).

نکات: ﴿فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ دلالت دارد که رسول خدا ﷺ از شر شیطان می‌ترسد و عاجز است مگر اینکه پناه به خدا ببرد و خدا او را پناه دهد، و ضمیر ﴿بِهِ﴾ مُشْرِكُونَ؛ بر می‌گردد به ﴿رَبِّهِمْ﴾ در جمله ﴿وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ و ممکن است به شیطان برگردد، یعنی به سبب وسوسه شیطان مشرک می‌شوند.

﴿وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۰۲﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۰۳﴾ [النحل: ۱۰۱-۱۰۳]

ترجمه: و هر گاه آیه‌ای به مکان و جای آیه‌ای تبدیل کنیم و خدا داناتر است به آنچه نازل می‌کند، گویند همانا تویی افترا زننده، بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند(۱۰۱) بگو آن را روح القدس نازل کرده از جانب پروردگارت به حق تا ثابت بدارد آنان را که ایمان آورده‌اند و تا هدایت و بشارت باشد برای مسلمین(۱۰۲) و به تحقیق می‌دانیم که ایشان می‌گویند همانا او را بشری یاد می‌دهد، زبان آن کس که به او اشاره می‌کنند اعجمی است و این قرآن زبان عربی آشکاری است(۱۰۳).

نکات: حق تعالی در این آیات، شبهات منکرین به نبوت محمد ﷺ را بیان کرده با جواب آن: یکی از اشکالات مشرکین این بوده که چرا محمد ﷺ بعضی از اوقات آیات و احکامی می‌آورد غیر از آنچه قبلاً آورده و به جای آیات و احکام قبلی می‌گذارد؟ جواب این است که خدای تعالی به اقتضای احوال برای تثبیت قلوب مؤمنین و هدایت ایشان چنین نازل می‌کند. شبهه دیگر ایشان این بوده که می‌گفتند:

محمد این آیات و قصص قرآنی را از مرد اعجمی گرفته و به نام خود در آورده، حال آن مرد غیر عرب کیست بعضی گفتند بلعام نامی که آهنگر بوده و نصرانی و اهل روم بوده، این آیات را به او یاد داده. بعضی گفتند: سلمان فارسی به او یاد داده، بعضی گفتند: دو جوان نصرانی از اهل عین التمر بوده بنام یسار و خیر. به هر حال خدا جواب داده است که قرآن به زبان عربی فصیح است و مرد اعجمی نمی تواند آن را بیاورد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحْبُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَغَى اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾﴾

[النحل: ۱۰۴-۱۰۹]

ترجمه: محققا کسانی که به آیات خدا ایمان نمی آورند خدا ایشان را هدایت نمی کند و برای ایشان عذاب دردناکی است (۱۰۴) همانا کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان نمی آورند و ایشانند خود دروغگویان (۱۰۵) کسی که به خدا کافر شود پس از ایمانش، نه آنکه مجبور شود و دلش به ایمان آرام شده باشد، ولیکن کسی که سینه را به کفر باز نمود پس بر ایشان است خشمی از خدا و برای ایشان است عذابی بزرگ (۱۰۶) این به سبب این است که ایشان اختیار کردند دنیا را بر آخرت و اینکه خدا قوم کافرین را هدایت نمی کند (۱۰۷) آنان کسانی اند که خدا بر دلهایشان و گوششان و چشمانشان مهر نهاده و آنان خود بی خبراند (۱۰۸) ناچار که ایشان در آخرت خود زیانکارانند (۱۰۹).

نکات: جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...﴾ شرح است برای آیاتی که می گوید: ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ و آیاتی که می گوید: ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ﴾. بنابراین در هدایت الهی جبر نیست، هرکس کفر و بی ایمانی را به اختیار خود انتخاب کند خدا او را هدایت نمی کند. و جمله: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي...﴾ دلالت دارد که گویندگانی که دروغ ها به نام دین می گویند، به آیات الهی یعنی قرآن ایمان نیاورده اند. و جمله: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ...﴾ دلالت دارد که مسلمان اگر از ترس قتل کفر بگوید ولی دل او به ایمان مطمئن باشد ایرادی بر او نیست، یعنی؛ تقیه جایز است، مانند عمّار که پس

از قتل و شهادت والدینش به دست مشرکین، آنچه مشرکین به او پیشنهاد کرده بودند او گفت و خود را نجات داد. اما تقیه از کفار مجاز است نه از مسلمین!

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾ وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾﴾ [النحل: ۱۱۰-۱۱۲]

ترجمه: سپس پروردگارت محققا برای کسانی که هجرت کردند بعد از آنکه عذاب شدند سپس جهاد کردند و صبر نمودند به درستی که پروردگارت پس از آن آمرزنده رحیم است (۱۱۰) روزی بیاید که هر کس از خود دفاع می کند و به هرکس جزای تمام آنچه را عمل کرده داده شود و به ایشان ستم نشود (۱۱۱) و خدا مثلی زده قریه ای را که در امن و اطمینان بود روزی فراوان او از هر مکانی می آمد، پس به نعمت های خدا کافر شد پس خدا به آنان لباس گرسنگی و خوف را چشاند به واسطه آنچه می کردند (۱۱۲).

نکات: مقصود از جمله: ﴿هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا﴾، کسانی اند که مانند ختاب و بلال و عمار و صهیب و مانند ایشان که پس از آنکه مبتلا به اذیت و آزار کفار شدند هجرت کردند و به اضافه در راه خدا جهاد کردند نه مانند عده ای که چون مبتلا به عذاب شدند مرتد گشتند. و مقصود از: ﴿قَرْيَةً...﴾ اگرچه عام باشد ولی درباره اهل مکه نازل شده که ایشان در امن بودند از جنگ و جدال و در اطمینان بودند و از جهت لطافت هوا احتیاج به نقل و انتقال به جای دیگر نداشتند و نیز رزق ایشان از اطراف می آمد. اما اینکه ﴿لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾ گفته، برای اینکه از بس جوع ایشان شدید و کامل بود گویا از هر طرف به ایشان جوع و خوف احاطه کرده مانند لباس که به انسان احاطه می کند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾ فَاذْكُرُوا اللَّهَ حُلَلًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنِزِيرِ وَمَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾﴾ [النحل: ۱۱۳-۱۱۵]

ترجمه: و به تحقیق که رسولی از خودشان برایشان آمد او را تکذیب کردند، پس عذاب ایشان را بگرفت در حالی که ستمگر بودند (۱۱۳) پس، از آنچه خدا شما را روزی کرده و حلال و

پاکیزه است، بخورید. و نعمت خدا را شکر کنید اگر او را می‌پرستید (۱۱۴) همانا (خداوند) بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا به آن بانگ زده شده (نام برده شده) حرام نموده، پس هرکس مضطر شد در حالی که ستمکار نباشد و تجاوز (از حد ضرورت) ننماید پس محققا خدا آمرزنده رحیم است (۱۱۵).

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ...﴾ اهل مکه می‌باشند که مبتلا به عذاب و گرسنگی و قحطی شدند و حتی هفت سال قحطی ایشان طول کشید، تا آنکه به رسول خدا ﷺ پیغام دادند که ما مبتلا به شدائد و گرسنگی و قحطی شده‌ایم، اگر ما مشرکیم اطفال ما چه تقصیر دارند؟ سپس رسول خدا ﷺ ایشان را دعا کرد و به مردم اجازه داد که برای مشرکین آذوقه و طعام حمل نموده و ببرند. اگر چه مورد نزول مخصّص نمی‌شود و آیه مطلق است.

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَمْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾ مَتَّعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١٧﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٨﴾﴾

[النحل: ۱۱۶-۱۱۸]

ترجمه: و بادروغی که زبانتان می‌سازد مگوئید این حلال و این حرام است تا اینکه دروغ را بر خدا ببندید، محققا آنان که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند (۱۱۶) مایه دنیا کم است و برای ایشان عذاب دردناک است (۱۱۷) و بر یهودیان حرام کردیم آنچه را پیشتر بر تو بیان کردیم و ما به ایشان ستم نکردیم ولیکن ایشان بر خودشان ستم می‌کردند (۱۱۸).

نکات: علمای یهود نیز مانند مشرکین و روحانی نمایان اسلام به سلیقه خود حرام‌ها و حلال‌ها بر دین خدا اضافه می‌کردند. حق تعالی در آیه ۱۱۵ محرمات را ذکر نمود و سپس در آیه ۱۱۸ می‌فرماید ما بر یهود چیزهایی را حرام کردیم به واسطه ستم خودشان. و آنچه مشرکین و یهود از محرمات برای خود زیاد کرده بودند در آیه ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ...﴾ [الأنعام: ۱۴۵] و در آیه: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ...﴾ [المائدة: ۱۰۳] بیان شده مراجعه شود.

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٩﴾﴾

[النحل: ۱۱۹]

ترجمه: سپس محقق است که پروردگار تو نسبت به آنان که کار بدی از روی جهالت و نادانی انجام داده و بعد از آن توبه کرده و اصلاح نمودند البته پروردگارت پس از آن آمرزنده رحیم است (۱۱۹).

نکات: پس از بیان افتراء کفار بر خدا در محرمات و محلات، حق تعالی با چندین تأکید بیان کرده که اگر توبه و اصلاح کنند، قابل عفو و گذشت می باشد و اگر چه عمری بر کفر و معاصی بسر برده اند.

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾ شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢١﴾ وَعَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٢﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾﴾

[النحل: ۱۲۰-۱۲۳]

ترجمه: براستی که ابراهیم امتی بود (امت به معنی جماعت و به معنی پیشوا نیز آمده) مطیع خدا و حق پذیر و از مشرکین نبود (۱۲۰) برای نعمت های او شکرگزار بود، خدا او را برگزید و او را به راه راست هدایت کرد (۱۲۱) و او را در دنیا نیکی دادیم و محققا او در آخرت البته از شایستگان است (۱۲۲) سپس وحی نمودیم به سوی تو که پیروی کن کیش ابراهیم حق پذیر را و او از مشرکین نبود (۱۲۳).

نکات: جمله: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً﴾، دلالت دارد که اگر یک نفر بر راه حق باشد همان یک نفر جماعتی محسوب می شود و نباید به تنهایی او و به کثرت مخالفین او توجه داشت چنانکه حضرت ابراهیم یک نفر و مخالفین او هزاران نفر دانا و غیردانا بودند ولیکن عجب باید کرد از مسلمین زمان ما با داشتن قرآن از روش قرآن و دستور آن اعراض دارند تا یک نفر عالم موحد بخواهد حقیقتی را بیان کند به عنوان اینکه مقابل و مخالف او زیاد است او را می گویند آیا این همه مردم نفهمیدند و فقط این یک نفر می فهمد و به این بهانه به جنگ با حق بر می خیزند چنانکه مرحوم سید اسد الله خارقانی و مرحوم سنگلجی و مرحوم خالصی و امثال ایشان که مخالف زیاد داشتند با مخالفت روحانی نمایان حق ایشان پامال گردید. خود نویسنده بعضی از حقائق قرآن مانند توحید در عبادات را اظهار داشتم تمام آنان که از شرک نان می خورند به مخالفت پرداخته و حتی از فتوای کفر من نیز ابا نکردند! و اسلام را که دین واحد است به مذاهب گوناگون در آورده اند و این بدعت و کفر را همه پذیرفته اند.

بدان که در این آیات حق تعالی ده وصف برای حضرت ابراهیم آورده:

اول، اینکه او به تنهایی امت و جماعت است.

دوم، او قانت و خاضع و مطیع خداست.

سوم، حنیف یعنی؛ متمایل به حق و حق پذیر و راستگراست.

چهارم، مشرک نیست و یا غرق توحید است.

پنجم، شاکر است چنانکه او غذا نمی خورد تا مهمانی پیدا کند، فرشتگانی را به صورت بشر دید و دعوتشان کرد.

ششم، خدا او را برگزیده ﴿أَجْتَبَهُ﴾.

هفتم، به راه راست هدایتش کرده.

هشتم، در دنیا ثروت و نام نیک و لسان صدق به او داده: ﴿وَعَاتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ و مسلمین دنیا بر او و صلوات و درود می فرستند (کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم).

نهم، ﴿فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

دهم، بر پیغمبر اسلام و سایر مسلمین متابعت او را لازم شمرده.

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾ أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾﴾

[النحل: ۱۲۴-۱۲۵]

ترجمه: همانا شنبه بر آنانکه در آن اختلاف کردند قرار داده شد و محققا پروردگار تو روز قیامت بین ایشان حکم می کند در آنچه در آن اختلاف می کرده اند (۱۲۴) دعوت کن به سوی راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو و با ایشان به نیکوترین وجه جدال کن، به درستی که پروردگارت خود داناتر است به آنکه از راه او گم شده و او به طالبین هدایت داناتر است (۱۲۵).

نکات: چون خدا محمد ﷺ را به متابعت ملت ابراهیم ﷺ امر کرده در حالی که محمد ﷺ روز جمعه را برای عبادت اختصاص داده، آیا ابراهیم نیز روز جمعه در ملتش بوده یا خیر؟ و اگر روز جمعه بوده، پس چرا یهود روز شنبه را انتخاب کردند؟ جواب داده شده در آیه فوق که روز شنبه برای یهود انتخاب شد برای اینکه حضرت موسی ﷺ به قوم خود گفت: در هر هفته روزی را تعطیل برای عبادت کند و آن روز جمعه است، یهود نپذیرفتند و گفتند: آن روزی که خدا از آفرینش فارغ شد ما آن روز را روز فراغ از کار قرار می دهیم، خدا همان روز را برای ایشان قرار داد، سپس حضرت عیسی ﷺ نصارا را امر کرد به روز جمعه، گفتند: ما نمی خواهیم عید یهود پس از عید ما باشد و ما یکشنبه را انتخاب می کنیم. پس چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلُنَا، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ وَهَدَانَا اللَّهُ لَهُ فَالْإِنْسَانُ لَنَا فِيهِ تَبِعَ الْيَهُودَ غَدًا، وَنَصَارَى بَعْدَ غَدٍ» و بدانکه خدای تعالی برای دعوت دستور داده: اول، به حکمت یعنی به دلائل عقلی یقینی و این برای دعوت دانشمندان

است. دوم، دعوت به موعظهٔ حسنه و آن ذکر دلائل ظنی و اقتاعی و احساساتی است و آن برای عوام است. و اما برای کسی که به مغالطه و مخاصمه بر می‌خیزد، به طریق احسن باید با او مجادله کرد. و طریق احسن آنست که مقدمات مسلمة عند المخاطب را ذکر کند بدون اینکه از باطلی تأیید شود و بدون اینکه باطلی تصدیق گردد. ولی خدا مجادله را مقابل دعوت ذکر کرده است.

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۖ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿١٢٦﴾ وَأَصْبِرْ
وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۖ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ
الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾﴾ [النحل: ۱۲۶-۱۲۸]

ترجمه: و اگر عقاب کردید پس به مانند آنچه شما مورد عقوبت قرار گرفته‌اید عقاب کنید و اگر صبر نمایید البته این برای صبرکنندگان بهتر است (۱۲۶) و صبر پیشه کن و صبرتو جز به یاری خدا نیست و بر ایشان محزون مباش و از نیرنگشان در فشار مباش (۱۲۷) به درستی که خدا با صاحبان تقوی و با همان کسانی است که نیکوکارند (۱۲۸).

نکات: گفته‌اند این آیات دربارهٔ قتل حضرت حمزه و مثله او در جنگ احد نازل شده، چون رسول خدا ﷺ دید او را مثله کردند فرمود: به خدا سوگند از ایشان هفتاد نفر به جای تو مثله خواهم نمود، پس جبرئیل این آیات را آورد. ولی بهتر این است که بگوئیم این آیات دستورالعملی در تمام موارد برای مسلمین است که نهی شده از زیاده روی در عقاب، منتهی در جنگ احد این آیه قرائت شده و قضیه احد در تحت عموم آیه داخل است.

سورة الإسراء (مکیه وهي مائة وإحدى عشرة آية)

سورة اسراء مکی و دارای ۱۱۱ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ۚ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي

بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ وَ مِنْ ءَايَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾﴾ [الإسراء: ١]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. منزّه است آن (خدایی) که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی سیر داد آن مسجدی که اطرافش را با برکت قرار دادیم، تا بعضی از آیاتمان را به او بنمایانیم. به درستی که فقط خدا شنوای بیناست (۱).

نکات: این سوره را سوره بنی اسرائیل نیز می گویند. ﴿سُبْحَنَ﴾، چند معنی دارد:

۱- تنزیه و دوری.

۲- صلاه زیرا در ضمن صلاه تسبیح حق می شود مانند؛ ﴿فَقُلْ لَا أَنَّهُوَ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ﴾.

[الصافات: ۱۴۳].

۳- استثناء و إن شاء الله، مانند: ﴿قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ [القلم: ۲۸].

ولی در این آیه از سوره اسراء، مقصود همان معنی اول است که؛ منزّه و دور دانستن خداست از جهل و عجز و سایر صفات امکانی. و از جمله: ﴿أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ ۚ لَيْلًا﴾، استفاده می شود که سیر رسول خدا ﷺ در شب بوده و دیگر اینکه خدا او را سیر داده نه اینکه خود سیر کرده باشد. و جمله: ﴿مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا﴾ دلالت دارد که اسراء (رفتن به شب) رسول خدا ﷺ از شهر مکه تا بیت المقدس بوده. و آیا از مسجد بوده و یا از خانه ام هانی، ظاهر این است که از داخل مسجد بوده اگر چه از مجاور مسجد هم باشد، اشکالی ندارد. از کلمه ﴿مِّنَ الْمَسْجِدِ﴾، استفاده می شود که رسول خدا ﷺ مکان دارد یعنی یک مکان. و در آن واحد دو مکان ندارد. و جمله: ﴿بَرَكْنَا حَوْلَهُ﴾، دلالت دارد که اطراف مسجد بیت المقدس با برکت است از جهت انهار و اشجار و

نعمت‌ها. و جمله: ﴿لِنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا﴾، دلالت دارد که هدف از این اسراء، ارائه آیات الهی به رسول بوده است و جمله ﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾، دلالت دارد که سمیع و بصیر مطلق فقط خداست.

﴿وَعَاثَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ۚ ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۝ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا ۝ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ۝ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝ إِنَّ أَحْسَنَكُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْفُوا وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ۝ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَإِنْ عُدتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۝﴾ [الإسراء: ۲-۸]

ترجمه: و موسی را کتاب دادیم و آن را هدایتی برای بنی اسرائیل قرار دادیم که غیر مرا وکیل نگیرید (۲) ای فرزندان آنان که با نوح (بر کشتی) حملشان کردیم محققا او بنده شکرگزاری بود (۳) و در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام نمودیم که البته در زمین دو مرتبه فساد خواهید کرد و البته طغیان خواهید طغیان بزرگی (۴) پس چون نوبت نخستین آن دو فرارسد، بندگان از خود را برضد شما برانگیزیم که صاحبان سطوت سختی باشند پس تا درون خانه‌ها جستجو کنند و این وعده شدنی بود (۵) سپس بازآوریم برای شما حمله و نصرت بر ایشان را (و شما را برآنان غلبه دهیم) و شما را با اموال و فرزندان مدد نماییم و شما را (از حیث نفرت) شمارهٔ زیادتری قرار دهیم (۶) اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بد کردید به خود کرده‌اید، پس چون وعدهٔ دیگر آید (نوبت بعدی مجازات شما فرارسد، باز بندگان از خود را برضد شما برانگیزیم) تا چهره‌هایتان را زشت سازند و تا داخل مسجد شوند چنانکه بار اول داخل شدند و تا تباه گردانند آنچه را که بر آن غالب شوند به نهایت تباهی (۷) شاید پروردگارتان بر شما رحم کند و اگر (به گناه) عود کنید ما نیز (به کیفر) عود خواهیم کرد و دوزخ را برای کافران محبس قرار داده‌ایم (۸).

نکات: جمله ﴿لَتُفْسِدُنَّ...﴾ دلالت دارد که یهود و بنی اسرائیل دو مرتبه فسادشان زیاد شد به طوری که در هر مرتبه بر حسب وعدهٔ الهی عده‌ای از مردم با سطوت و با شوکت بر آنان مسلط شدند و ایشان را کشتند و اسیر کردند و تا کنج خانه‌های ایشان قتل و غارت را رسانیدند. نوبت اول، ممکن است بگوییم زمان غلبهٔ بخت النصر بر ایشان بوده. و زمان دوم سلطان قسطنطنیه. و یا زمان اول زمان حضرت

داود، جالوت بوده است. به هر حال در هر مرتبه از یهود قتل و غارت عمومی شد و چنان شد که از تورات نیز اثری نماند و مسجد بیت المقدس مخروبه گردید. و جمله: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ...﴾ ممکن است خطاب به یهود بوده و ممکن است خطاب به مسلمین باشد. و لام؛ ﴿لَيْسَتْوُا﴾ را در ترجمه لام علت گرفتیم یعنی لام جاره و اگر لام امر باشد در اینجا و هم در ﴿لِيَدْخُلُوا﴾ و در ﴿وَلِيُتْرِكُوا﴾ باز از جهت معنی اشکالی پیدا نمی کند. و کلمه ﴿حَصِيرًا﴾ بمعنی؛ محصور است.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ وَيَدْعُ الْإِنْسَنُ بِالْشَّرِّ دَعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَنُ عَاجُولًا﴾ [الإسراء: ۹-۱۱]

ترجمه: به درستی که این قرآن به آنچه درست تر است هدایت می کند و مؤمنانی را که عمل های شایسته می کنند بشارت می دهد که برای ایشان اجر بزرگی است (۹) و محققا آنانکه به آخرت ایمان نمی آورند برای ایشان عذاب دردناکی مهیا کرده ایم (۱۰) و انسان درخواست می کند شر را مانند درخواست او خیر را و انسان عاجول بوده است (۱۱).

نکات: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ﴾ دلالت دارد که صحیح ترین عقائد و اعمال را قرآن نشان داده است. منتهی این است که ملت اسلام در قرآن تدبیر نکرده و عقائد و اعمال خود را از قرآن نگرفته، بلکه از کتب بزرگان خود گرفته و لذا در بسیاری از موارد به گمراهی و غلط رفته است. و کلمه ﴿يَدْعُ﴾ به سکون دال و ضم عین از ماده دعو می باشد، چنانکه مورد توافق تمام قراء است و ما نیز طبق همین ترجمه کردیم. و در کتابت قرآن واو لام الفعل نوشته نشده است. در صورتی که طبق قواعد باید نوشته شود چون در قرآن صحابه و تابعین که از روی قرآن رسول خدا ﷺ استنساخ می کردند نوشته نبوده بعد از ایشان برای اینکه تغییر و تصرفی در چگونگی کتابت قرآن نشود ننوشته اند و این دلیل بر این است که کاملاً در حفظ و نقل قرآن چنانکه بوده، مواظبت شده است.

﴿وَجَعَلْنَا آلِيلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحْوَنًا آيَةً آلِيلَ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾

[الإسراء: ۱۲]

ترجمه: و شب و روز را دو آیت و نشانه قدرت و دلیل خلق بر مصالح دین و دنیا قرار دادیم پس آیه شب را تاریک نمودیم و آیه نهار را روشنی قرار دادیم تا از فضل پروردگار خودتان بجوید و

تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید و هر چیزی را توضیح دادیم توضیح کاملی (۱۲).

نکات: ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ﴾، محو در اینجا بمعنی جعلناها محو می‌باشد یعنی؛ شب را محوکننده و تاریک قرار دادیم. یعنی؛ شب اشیاء را از نظر محو می‌کند. یعنی آن را مظلم قرار دادیم. پس آن را برطرف کرده و روز را روشنی و وسیله بینائی قرار دادیم، و اینها نشانه قدرت و تدبیر منظم حق تعالی و دلیل بر حکمت اوست. به اضافه به واسطه آمدن شب و روز انسان می‌تواند به کسب و کار و راحتی پردازد و به واسطه ماه و خورشید و هلال و بدر شدن ماه می‌تواند ساعات و هفته و ماه و سال را به حساب در آورد. «سبحان الخالق المدبر».

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۝۱۳﴾
 أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝۱۴ مِّنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ
 وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ
 رَسُولًا ۝۱۵﴾ [الإسراء: ۱۳-۱۵]

ترجمه: و خیر و شر هر انسانی را ملازم گردنش نمودیم و برای او در روز قیامت کتابی را بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند (۱۳) کتابت را بخوان امروز نفس تو بر خودت حساب‌کننده کافی است (۱۴) هرکس هدایت یابد پس همانا برای خودش هدایت یافته و هرکس گمراه شد پس همانا علیه خودش گمراه می‌شود و هیچ بردارنده‌ای گناه دیگری را بر ندارد و ما عذاب‌کننده نباشیم تا بفرستیم رسولی را (۱۵).

نکات: ﴿طَائِرَهُ﴾ در اینجا عمل انسان است که تشبیه به طائر شده و طائر پرنده می‌باشد. خدا می‌فرماید: پرونده عمل مانند پرنده به گردن صاحبش چسبیده و ملازم اوست و از او جدا نشود. و طائر را به معنی بخت نیز گرفته‌اند، بخت خوب و بد دارد. نیک بختی و بدبختی، چون عمل انسان سبب نیکبختی و بدبختی او می‌شود، اطلاق مسبب بر سبب شده و سبب را که عمل باشد طائر گفته‌اند. و معنی: ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ...﴾ این است که اوصاف و نقوشی که در نفس انسان از تکرار عمل حاصل شده، روز قیامت از عمق روح و بدن به صورت کتابی خارج می‌شود. و جمله: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾، دلالت دارد بر عدل الهی که بی‌جهت کسی را عذاب نمی‌کند، و تا پیامبر نفرستد و رضا و غضب الهی را به مردم نرساند عذابی نمی‌کند. اگر کسی بگوید: پس عقل چه کاره است؟ آیا خدا به واسطه حکم عقل عذاب نمی‌کند؟ جواب این است که؛ احکام عقلیه برای جلب نفع و دفع ضرر باقی است و هرچه عقل حکم کند اثر وضعی آن مترتب خواهد شد. اما عذاب اخروی و یا عذاب

دنیوی الهی لطفاً قبل از بعثت رسول برداشته شده است. و جمله: ﴿وَلَا تَزِرُ...﴾ دلالت دارد که هیچ کس را برای گناه کس دیگر عذاب نمی‌کنند، مگر اینکه شخصی به اجبار سبب عمل دیگری شده باشد که گناه و مؤاخذه بر سبب خواهد بود. اما خدا اطفال را به گناه و کفر پدران عذاب نمی‌کند و میت را به گریه اهلش نباید عذاب کند. و روایت رسول خدا ﷺ «إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ»، صحت و سقمش معلوم نیست.

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾﴾ [الإسراء: ۱۶-۱۷]

ترجمه: و چون اراده کنیم هلاکت قریه‌ای را که بزرگان و متنعمان ایشان را فرمان داده‌ایم پس در آن قریه نافرمانی کنند در نتیجه حکم به عذاب بر آن قریه ثابت شود پس از آن هلاکشان کنیم هلاکت کاملی (۱۶) و چه بسیار از مردم قرن‌های پس از نوح را هلاکت کرده‌ایم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگان آگاه و بیناست (۱۷).

نکات: جمله: ﴿أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا﴾، صفت است برای ﴿قَرْيَةً﴾ یعنی چون بزرگان و ثروتمندان قریه به‌جای اطاعت از ما، نافرمانی کنند و زیردستان آنان نیز قهراً از ایشان پیروی کنند و این باعث می‌شود که خدا اراده عذاب و هلاکت ایشان کند. پس اشکال نشود به اینکه چگونه خدا اراده هلاکت ایشان می‌کند و وسائل هلاکت ایشان را فراهم می‌کند. و جمله ﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ...﴾ دلالت دارد که غیر از خدا احدی از مخلوق به گناهان بندگان او آگاهی ندارد، پس روایاتی که می‌گویند اعمال بندگان را فلان پیامبر و یا فلان بنده صالح می‌داند و یا برای او می‌برند تماماً مجعول و برخلاف قرآن و برخلاف عدالت و ستاریت حق است. ﴿أَمَرْنَا﴾ به معنی؛ کثرتنا نیز آمده است یعنی؛ «کثرتنا عدد المترفين ففسقوا»، که در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، أمرنا و آمرنا به معنی کثرتنا می‌باشد.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾ وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾ كَلَّا نُمَدِّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَظَائِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عِطَاءُ رَبِّكَ مُحْظُورًا ﴿٢٠﴾﴾ [الإسراء: ۱۸-۲۰]

ترجمه: هرکس دنیا را بخواهد برای او در این دنیا تعجیل می‌کنیم آنچه بخواهیم برای هر کس بخواهیم سپس برای او دوزخ را قرار می‌دهیم که به آن در آید در حالی که نکوهش و

رانده شده باشد (۱۸) و هرکس سرای دیگر را بخواهد و برای آن سعی خود را به انجام رساند در حالی که او مؤمن باشد پس آنان سعیشان مورد تشکر است (۱۹) همه را مدد می‌دهیم آنان و آنان (یعنی دنیا طلبان و آخرت طلبان) را از عطاء پروردگارت و عطاء پروردگارت باز داشته و ممنوع نبوده است (۲۰).

نکات: جمله: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ...﴾ ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ﴾، دلالت دارد که هرکس هرچه بخواهد وسائل آن را خدا برای او فراهم کرده هر قدر خدا بخواهد به او می‌دهد. و جمله ﴿مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾، دلالت دارد که سعی بی‌فائده نیست ولی به هدف رسیدن و تمام مقصود را درک کردن و رسیدن منوط است به خواست خدا. ﴿كَلَّا نُمِدُّ...﴾ دلالت دارد که مدد کفار و مؤمنین همه با خداست و دیگری نیست که بتواند مدد به کسی بدهد یعنی مدد دهنده غیبی منحصر به خداست، پس کسانی که از غیر خدا مدد می‌خواهند و یا می‌گویند: یا علی مدد، در گمراهی و شرک غوطه‌ورند و هنوز معنی؛ ﴿وَإِيَّاكَ نَسْتَعِي﴾ را درک نکرده‌اند، ولی از کسی که زنده و حاضر باشد می‌توان به عنوان تعاون مدد خواست، آن هم نه مدد تکوینی.

﴿أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ۝۱﴾
 لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ۝۲ ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا
 إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ
 وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ۝۳﴾ وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ
 أَرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ۝۴﴾ [الإسراء: ۲۱-۲۴]

ترجمه: بنگر چگونه بعضی از ایشان را بر بعضی برتری دادیم و محققا سرای دیگر در جاتش بزرگتر و برتری آن بیشتر است (۲۱) با خدا ملجأ دیگری قرار مده پس نکوهش شده و واگذاشته شده می‌نشین (۲۲) و پروردگار تو حکم کرده که جز او را نپرستیدن و به والدین نکوئی نمودن که اگر یکی از ایشان و یا هردوشان نزد تو به پیری برسند به آنان اف مگو و زجرشان مده و با ایشان خوش گفتار باش (۲۳) و از روی مهربانی برای ایشان بال تواضع را فرود آور و بگو پروردگارا ایشان را رحمت کن چنانکه مرا در حال خردی تربیت کردند (۲۴).

نکات: ﴿فَضَّلْنَا...﴾ دلالت دارد که خدا بعضی از افراد انسان را در دنیا بر بعضی دیگر برتری داده. اما از چه جهت برتری داده، در آیه ذکر نشده، اطلاق دارد، البته مؤمن را بر کافر و مشرک برتری داده. آن را که سعی می‌کند بر تارک سعی برتری داده. پیغمبر را بر غیر او برتری داده. البته اینها حکمتی دارد.

ندانند بنده اسرار خدا را نزیید گفتن چـون و چـرا را ولی مسلم این است که هرکس را بقدر لیاقتش و بقدر سعش می دهد.

﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ۝
وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۝ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا
إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۝ وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنْهُمْ أْبَتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّنْ
رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ۝﴾ [الإسراء: ۲۵-۲۸]

ترجمه: پروردگار شما به آنچه در نفسهای شماست داناتر است، اگر شایسته باشید، به درستی که او برای بازگشت کنندگان آمرزنده است (۲۵) و حق نزدیکان و مسکین و ابن السبیل را بده و به اسراف مکوش (۲۶) که اسراف کنندگان برادران شیطانند و شیطان برای پروردگارش کفران پیشه است (۲۷) و اگر از ایشان اعراض کردی برای طلب رحمت از پروردگار که به آن امیدواری، پس برای ایشان نرم گو باش و به آسانی سخن بگو (۲۸).

نکات: جمله: ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ﴾، دلالت دارد که خدائی که هستی به ما داده از خود ما داناتر است به خصوصیات و صفات قلبی و خیالات نفسانی ما. بنابراین دستوراتی که داده برای اصلاح ما، باید بدانیم، چون داناتر است به ذات و صفات ما، پس به اصلاح ما نیز داناتر است. و جمله: ﴿وَعَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾، دلالت ندارد که حق ذی القربی چه مقدار است، و لذا شافعی گفته: اتفاق بر اولاد و والدین واجب است و بر غیرایشان وجوبش ثابت نیست. و تبذیر عبارت است از مصرف کردن مال در غیر اطاعت خدا، ولی در طاعت خدا هر قدر انسان خرج کند تبذیر نباشد.

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ۝
إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا
أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا ۝ وَلَا تَقْرُبُوا
الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن
فُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۝﴾

[الإسراء: ۲۹-۳۳]

ترجمه: و دست خود را بسته به گردنت قرار مده و آن را مگشا تمام گشودن که بنشیننی ملامت شده و از کار مانده (۲۹) به درستی که پروردگارت برای هرکس بخواهد روزی را می گشاید و (یا) تنگ می گیرد زیرا او به بندگان آگاه و بیناست (۳۰) و اولاد خود را از ترس تنگدستی مکشید

ما آنان و شما را روزی می‌دهیم به درستی که کشتن ایشان خطائی است بزرگ (۳۱) و به زنا نزدیک نشوید زیرا آن کاری زشت و بد راهی است (۳۲) و نفس محترمی را که خدا حرام کرده مکشید مگر به حق و آنکه مظلوم کشته شود پس به تحقیق برای ولی او قدرت و تسلطی (برقصاص) قرار دادیم پس نباید در کشتن زیاده‌روی کند، زیرا او یاری شده است (۳۳).

نکات: ﴿وَلَا تَجْعَلْ...﴾ خطاب به انسان است که باید دست او مانند انسان دست شکسته که به گردن بسته شده، و بال گردنش نباشد که برای انفاق دست خود را حرکت نمی‌دهد. و همچنین زیاد دست باز نباشد که هر چه دارد انفاق کند. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا...﴾ خطاب به پدران است. و ابرار کسانی باشند که به اولاد و آباء نیکی نمایند. اما به اولاد برای آنکه آنان در نهایت ضعف و احتیاجند و کافلی جز والدین ندارند و به اضافه بی‌اعتنائی به اولاد مستلزم خرابی عالم و نسل آدم است و قتل اولاد اگر برای خوف فقر باشد این بدگمانی به خدا و قادر ندانستن اوست، و اگر برای غیرت بر دختران است، این سعی در تخریب عالم و نسل آدم است. ولی عرب دختران را می‌کشت برای عجز دختران از جنگ و قتل و غارت و برای آنکه چون فقیر بودند نکاح نشوند برای غیر کفو و این ننگی بود برای ایشان. به هر حال اقتضای رحمت و شفقت این است که دختر نیز مانند پسر است و باید در زیر پر و بال شفقت پرورش یابد و برای انسان دو چیز لازم است: «التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالشَّفَقَةُ لَخَلْقِ اللَّهِ».

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۖ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۖ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۖ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ۖ كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ۖ ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ۖ﴾ [الإسراء: ۳۴-۳۹]

ترجمه: و نزدیک مال یتیم نشوید جز به طریقی که آن بهتر است تا اینکه به رشد خود برسد و به پیمان وفا کنید زیرا که از پیمان بازخواست خواهد شد (۳۴) و چون به کیل چیزی را بسنجید کیل تمام بدهید و به ترازوی درست و قپان صحیح وزن کنید که این بهتر و عاقبتش نیکوتر است (۳۵) و به دنبال آنچه علم نداری مرو زیرا گوش و چشم و دل هریک از اینها مورد پُرسش خواهد بود (۳۶) و از راه کبر و ناز در زمین راه مرو زیرا تو زمین را هرگز نشکافی و هرگز به درازی کوه‌ها نرسی (۳۷) هریک از این کارها بدش نزد پروردگارت ناپسند است (۳۸) این از چیزهای حکمتی است که پروردگارت به تو وحی کرده و با خدا مقصود و معبود دیگری قرار

مده که ملامت شده و رانده شده در دوزخ افکنده شوی (۳۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾، این است که صاحب العهد کان مسئولاً، به حذف مضاف، و ممکن است معنی ﴿إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾، این باشد که «کان موردّاً للسؤال»، یعنی؛ سُئِلَ عَنْ صاحبه. و ممکن است استعاره تخیلیه باشد یعنی؛ «یخیل إن العهد رجل ویسئل عنه تبکیتا للناکث». و این جمله دلالت دارد بر وجوب وفا به تمام عقود. ﴿وَرِئُوءًا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ﴾، یکی از اوامری است که در قرآن مکرر شده و شارع به آن اهمیت داده، اگرچه تفاوت حاصله به سبب نقصان کیل و وزن کم باشد ولی عقابش شدید است، برای اینکه محل احتیاج جمیع مردم در جمیع حالات می باشد. و باید نفوس آلوده نشود به سرقت مقدار حقیر و احتراز شدید بشود تا مردم چشم طمع به مال یکدیگر نداشته باشند و بایع و مشتری خیالشان راحت باشد، و هر کاسبی که به امانت و احتراز از چنین خیانت معروف شد، در مدت کمی دارای اموال کثیره خواهد شد. و البته خدا هم برکت می دهد چنانکه حضرت شعیب فرمود: ﴿بَقِیْتُ اَللّٰهَ خَیْرٌ لَّکُمْ﴾. و ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾، دلیل است بر اینکه پیروی ظن و تقلید جایز نیست إلا ما استخراج بالدلیل. و جمله: ﴿ذٰلِکَ مِمَّا اَوْحٰی اِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ﴾، دلالت دارد که قرآن حکمت است، و هرکس به آن آگاه و عمل کند به خیر کثیر رسیده است چنانکه در سورة بقره آیه ۲۶۹ فرموده: ﴿وَمَنْ یُّؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ اُوْتِیَ خَیْرًا کَثِیْرًا﴾.

﴿اَفَاَصْفَلْکُمْ رَبُّکُمْ بِالْبَنِیْنِ وَاَتَّخَذَ مِنْ اَلْمَلٰئِکَةِ اِنْتًا اِنَّکُمْ لَتَقُولُوْنَ قَوْلًا عَظِیْمًا ۝۵۰﴾
 وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِیْ هٰذَا الْقُرْءَانِ لِیَذَّکَّرُوْا وَمَا یَزِیْدُهُمْ اِلَّا نُفُوْرًا ۝۵۱ قُلْ لَوْ کَانَ مَعَهُۥٓ اِلٰهَةٌ کَمَا یَقُولُوْنَ اِذَا لَا اَتَّبَعُوْا اِلٰی ذِی الْعَرْشِ سَبِیْلًا ۝۵۲ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا یَقُولُوْنَ عُلُوًّا کَبِیْرًا ۝۵۳ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِیْهِنَّ وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ اِنَّهٗوَ کَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا ۝۵۴﴾
 [الإسراء: ۴۰-۴۴]

ترجمه: آیا پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران برگزید و از فرشتگان برای خود دخترانی گرفت؟! به حقیقت شما سخنی بزرگ می گوئید (۴۰) و البته در این قرآن به صورگوناگون (حقایق را) بیان کردیم تا پند گیرند ولی نمی افزاید ایشان را مگر نفرت (۴۱) بگو اگر آنچنانکه می گویند با خدا، إله‌های دیگری بود در آن صورت (آن خدایان) به سوی خدای صاحب عرش راهی بسته بودند (۴۲) او منزّه و برتر است از آنچه می گویند برتری بزرگی (۴۳) شهادت بر

تنبیه او می‌دهد آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آنهاست و نیست چیزی مگر اینکه به ستایش او تسبیح می‌کند ولیکن تسبیح ایشان را نمی‌فهمید به درستی که او بردبار و آمرزنده باشد (۴۴)

نکات: مشرکین از دختر عار داشتند و با این حال خدا را دارای دختر می‌دانستند و معتقد بودند که فرشتگان، دختران خداوند! حق تعالی جل شانه می‌فرماید این گفتار شما سخن باطل بزرگی است زیرا خدا را نعوذ بالله ناقص و کمتر از خود دانسته‌اید. و جمله: ﴿إِذَا لَا تَعْتَوُا...﴾ ممکن است اشاره باشد به دلیل تمناع یعنی این اِله‌های متعدده بر یکدیگر غلبه می‌کردند و بر عرش قدرت تکیه می‌کردند. و ممکن است اشاره باشد به اینکه شما از این اِله‌ها تقرب می‌خواهید اگر از اینها کاری ساخته بود خود راه تقریبی با خدای رب العرش پیدا کرده و برای خود مقامی کسب می‌کردند. و کلمه: ﴿عُلُوءًا كَبِيرًا﴾، دلالت دارد بر بعد زیاد بین ممکن الذات و واجب الذات و بین القديم والحادث، و الغنی والمحتاج. و مخفی نماند که مقصود از تسبیح موجودات و حمد آنها تسبیح مقالی نیست زیرا نفهمیدن مقال آنها جرم نیست و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾، و به علاوه خدا فرموده: ﴿لَا تَفْقَهُونَ﴾، و اگر مقالی بود فرموده بود «لا تسمعون تسبیحهم». و تسبیح حالی موجودات مانند تحمید آنها می‌باشد. و همچنین سجده اشیاء چنانکه در سوره رحمن فرموده: ﴿وَاللَّجُمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾. پس آنچه را می‌توان تدبیر کرد و عدم تدبیر باعث بر عدم فهم شده و خدا مشرکین را مذمت کرده همان تسبیح حالی است.

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا ۝٤٥ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۚ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَذْبَرِهِمْ نُفُورًا ۝٤٦ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ ۚ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ۝٤٧ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝٤٨﴾

[الإسراء: ۴۵-۴۸]

ترجمه: و چون قرآن را بخوانی بین تو و بین آنان که ایمان به آخرت نمی‌آورند پرده نهانی (نادیدنی) قرار می‌دهیم (۴۵) و بر دل‌های ایشان پوشش‌های قرار دادیم تا آن را نفهمند و در گوشه‌اشان سنگینی نهادیم و چون پروردگارت را در قرآن تنها به یاد آری با نفرت پشت می‌کنند (تا قرآن را نشنوند) (۴۶) وقتی که به سوی تو گوش می‌دارند ما داناتریم برای چه منظور گوش می‌دهند و (نیز) آنگاه که ایشان در رازند، آنگاه که ستمگران می‌گویند پیروی نمی‌کنید

مگر مرد سحر شده ای را (۴۷) بنگر چگونه برای تو مثل ها زدند پس گمراه شدند که راهی را (برای هدایت) نتوانند یافت (۴۸).

نکات: چون رسول خدا ﷺ قرائت قرآن می کرد، می آمدند دست می زدند، و سوت می کشیدند و یا اشعاری می خواندند مثلاً زن ابولهب می آمد و می خواند: «مذمما أتینا ودینه قلینا وأمره عصینا»، و چون تعصب و عناد پرده و حجابی نامرئی بوده میان مشرکین و میان رسول خدا ﷺ و لذا فرموده: ﴿حِجَابًا مَّسْتُورًا﴾، یعنی حجابا غیرمرتّبیا. و مقصود از جمله: ﴿وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً...﴾ همین است که دل های اینان در پناه کفر و تعصب رها شده، و خدای تعالی تعصب ایشان را ستر بر دلهاشان قرار داده همان تعصب و کفری که خود اختیار کرده اند، چون اینها را خدا وسیله ستر قرار داده و لذا فرموده: ﴿وَجَعَلْنَا﴾.

﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفَّتًا ءِئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۝۵۹﴾ ﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ۝۶۰ أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا ۝۶۱ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۝۶۲﴾ [الإسراء: ۴۹-۵۲]

ترجمه: و گفتند: آیا چون ما استخوان های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا برانگیخته و زنده به خلق جدیدی خواهیم شد (۴۹) بگو: سنگ باشید و یا آهن (۵۰) و یا مخلوقی از آنچه در ذهن شما بزرگ می آید (قطعاً زنده خواهید شد) پس از آن می گویند: چه کس ما را بر می گرداند؟ بگو: آنکه شما را اولین مرتبه ایجاد کرد. پس از آن سرهاشان را به سوی تو می جنبانند و می گویند: چه وقت خواهد بود؟ بگو: شاید نزدیک باشد (۵۱) روزی که شما را بخوانند که با ستایش وی اجابت کنید و گمان می برید که درنگ نکرده اید مگر اندکی (۵۲).

نکات: چون رسول خدا ﷺ را به استهزاء می گرفتند و او را مسحور می خواندند و یک دلیل ایشان این بود که می گفتند: او می گوید چون ما پوسیده و ذرات متفرقه شدیم دو مرتبه زنده خواهیم شد. خدای تعالی در جواب گوید: استخوان پوسیده که حیات داشته و به حیات نزدیک است شما اگر سنگ و آهن هم باشید که به حیات بسیار دور است، باز خدا قدرت دارد که سنگ و آهن را زنده کند زیرا به عناصر پراکنده اجسام شما احاطه دارد و قدرت بر احیاء نیز دارد.

﴿قُلْ لِّلْعِبَادِ يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَنِ عَدُوًّا مُّبِينًا ۝۶۳﴾ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأْ يَرْمَكُم أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا

أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا ﴿٥٥﴾
[الإسراء: ٥٣-٥٥]

ترجمه: و به بندگانم بگو که بگویند آنچه را که آن نیکوتر است، زیرا شیطان میان آنان فتنه (و دشمنی) می‌افکند به درستی که شیطان برای انسان دشمن آشکاری است (۵۳) پروردگار شما به شما دانایتر است اگر بخواهد رحمتش را شامل حالتان می‌کند و یا اینکه عذابتان می‌کند و ما تو را وکیل بر ایشان نفرستادیم (۵۴) و پروردگارت به هرکه در آسمان‌ها و زمین است دانایتر است و به یقین ما بعضی پیغمبران را بر بعضی برتری دادیم و به داود زبور دادیم (۵۵).

نکات: مقصود از ﴿لِعِبَادِي﴾ ممکن است است کفار باشد و ممکن است مؤمنین و ممکن است اعم باشد، هرکدام باشد صحیح است، مقصود این است که سخن خود را در دعوت به هدایت نیکوتر کنند و مخلوط به فحش و سب نکنند که شیطان را بهانه می‌شود برای فتنه و فساد گمراه کردن، همانطور که فرموده: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵]، و فرموده: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶].

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾ ﴿٥٦﴾
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾
[الإسراء: ٥٦-٥٧]

ترجمه: بگو غیر از خدا آن کسانی را که گمان می‌برید (از آنها کاری برایتان ساخته است) بخوانید، آنان مالک و عهده‌دار نیستند نه بر طرف کردن ضرر را از شما و نه تغییر دادن را (۵۶) آن کسانی را که ایشان (آنان را به معبودی) می‌خوانند، هرکدامشان که مقرب‌تراند، خود به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می‌ترسند به درستی که عذاب پروردگارت حذر شدنی بوده است (۵۷).

نکات: مشرکین مکه توحید عبادی ایشان خراب بود یعنی مانند اهل زمان ما در عبادت برای خدا شریک می‌آوردند مثلاً قربانی برای غیر خدا می‌کردند همانطوری که برای خدا قربانی می‌کردند، حاجت از غیر خدا می‌خواستند همانطوری که از خدا می‌خواستند، در بلیات، خدا و غیر خدا را برای کشف ضرر می‌خواندند. اگر کسی در قرآن تدبیر کند می‌بیند قسمت مهمی از آیات قرآن رد است بر شرک در توحید عبادی، در همین آیه فوق خدا مذمت کرده از آنان که غیر خدا را یعنی بزرگان و مقربین الهی را می‌خواندند که برای ایشان کشف ضرر نمایند و یا تغییر بدهند، خدا می‌فرماید آنان کاشف ضرر و تغییر دهنده احوال شما نیستند و مالک و عهده‌دار این کار نشده‌اند، آن بزرگان خود به دنبال وسیله

می‌گردند تا به رحمت خدا برسند و یا از عذاب او برهند و معلوم است چنین کسانی که رجاء به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او خائف بوده به هیچ وجه موجود بی‌جان مانند بت نبوده و بلکه نزدیکترین و مقربترین بندگان بودند که خدا فرموده قابل خواندن نیستند. با این تفصیل که در این قبیل آیات داده شده باز ملت اسلام متوجه نیستند و به هزاران بهانه بلکه لجاجت، بزرگان دینی خود را که بیش از هزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند می‌خوانند و آنان را باب الحوائج می‌دانند، آیا این شرک چگونه از میان مسلمین نرفته و با این آیات واضحه قرآن، میان مسلمین مانده است. «ولهذا فليتعجب المتعجبون»!

﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾ وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَعَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾﴾ [الإسراء: ۵۸-۵۹]

ترجمه: و قریه‌ای نیست مگر اینکه ما هلاک‌کننده آنیم پیش از روز قیامت و یا آن را عذاب خواهیم کرد عذاب سختی این در کتاب نوشته شده (۵۸) و مانع ما نشد از فرستادن آیات مگر تکذیب پیشینیان به آن آیات، و آن شتر را در حالی که بینا کننده بود به قوم ثمود دادیم پس به آن ستم کردیم و نمی‌فرستیم آیات را مگر برای ترسانیدن (۵۹).

نکات: مقصود از ﴿مُهْلِكُوهَا﴾، این است که «مهلکو اهلها بالموت». و مقصود از ﴿مُعَذِّبُوهَا﴾، این است که «معذبوا اهلها بعذاب الاستیصال»، و عذاب استیصال همان عذاب‌های دنیوی است که اُمم قبلی مبتلا شدند یعنی مستأصل و بیچاره شدند. ﴿وَمَا مَنَعَنَا...﴾ دلالت دارد بر اینکه هر معجزه‌ای که مردم بخواهند و لو ممکن الوجود باشد باز اجابت نمی‌شود برای همان که اُمم قبل از اسلام چنین معجزه‌ها خواستند و چون اتیان شد یا ایمان نیاوردند و یا پس از ایمان برگشتند. پس اعجاز قرآن برای مسلمین کافی است.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾﴾ [الإسراء: ۶۰]

ترجمه: و (به یاد آر) هنگامی که برای تو گفتیم به راستی پروردگارت به مردم احاطه دارد. و آن رؤیایی را که به تو نمودیم و (نیز) آن درخت لعن شده در قرآن را قرار ندادیم مگر برای ابتلا و امتحان مردم. و ما ایشان را می‌ترسانیم پس نمی‌افزاید ایشان را مگر طغیان بزرگی (۶۰).

نکات: این آیه برای تسلی و ترغیب رسول خدا ﷺ نازل شده، چون کفار از او معجزاتی که خدا صلاح نمی‌دانست می‌خواستند و عدم ایجاد چنین معجزه موجب طعن و تمسخر و نفور ایشان می‌شد،

حق تعالی می‌فرماید: تو را باکی نباشد و به تبلیغ ادامه بده چنانکه به واسطه رؤیای تو و به واسطه ذکر شجره زقوم آزمایش شدند، به واسطه عدم اتیان به معجزه نیز آزمایش می‌شوند، و در عین حال صدمه‌ای به تو نخواهند زد. و اما رؤیای رسول خدا ﷺ مورد اختلاف است که چه بوده؟ ممکن است همان رؤیای شب معراج باشد. و اما شجره زقوم، چون آیه‌ای راجع به آن نازل شد، مشرکین می‌گفتند: چگونه در دوزخ ممکن است درخت باشد با اینکه درخت را آتش می‌خورد، چنانکه حق تعالی در آیه ۶۳ سوره صافات فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَهَا فِتْنَةً لِّلْظَالِمِينَ﴾. بعضی گفته‌اند: رؤیا و شجره ملعونه خوابی است که رسول خدا ﷺ دید بوزیngان بر منبر او بالا می‌روند و مردم را به قهقرا بر می‌گردانند.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّاۤ اِبْلِیْسَ قَالَ ؕاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیْنًا ۙ﴾
 ﴿۶۱﴾ قَالَ اَرَاۤءَیْتَكَ هٰذَا الَّذِیْ كَرَّمْتَ عَلٰی لَیْنٍ اٰخَرَتِیْۤ اِلٰی یَوْمِ الْفِیْئَةِ لَاۤ اَحْتَسِبُ لَكَ دَرِیْتَهُ وَاِلَّا قَلِیْلًا ۙ﴾
 ﴿۶۲﴾ قَالَ اُذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاۤؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُوْرًا ۙ﴾
 ﴿۶۳﴾ وَاَسْتَفْزِرُ مِنْۢ مُّسْتَضْعِتِّ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَبْلِكَ وَرَجْلِكَ وِشَارِكُهُمْ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ مَّا یَعِدُّهُمُ الشَّیْطٰنُ اِلَّا غُرُوْرًا ۙ﴾
 ﴿۶۴﴾ اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰنٌ وَّكَفٰی بِرَبِّكَ وَكِیْلًا ۙ﴾
 [الإسراء: ۶۱-۶۵]

ترجمه: و چون فرشتگان را گفتیم که برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس، گفت: آیا سجده کنم برای آنکه از گل آفریدی (۶۱) (آنگاه) گفت: آیا دیده و متوجه شده‌ای این است آن که بر من برتری داده‌ای محققا اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی البته تمام فرزندان را بیراه کنم (و به هلاکت برم) مگر کمی از ایشان را (۶۲) (خدا) گفت: برو هر کس از ایشان پیرو تو گردد محققا دوزخ جزای شماسست جزای تمامی (۶۳) و هرکدام از ایشان را که بتوانی به صدايت جنبش ده و با سواران و پیادگان بر ایشان بتاز و در اموال و اولادشان شریک شو و ایشان را وعده بده. و شیطان ایشان را وعده نمی‌دهد مگر برای فریب (۶۴) به درستی که تو را بر بندگانم تسلطی نیست و پروردگارت برای کفالت کافی است (۶۵).

نکات: مقصود از کلمه: ﴿جَزَاؤُكُمْ﴾؛ جزاؤك وایاهم، می‌باشد که از باب تغلیب ﴿جَزَاؤُكُمْ﴾ فرموده. و مقصود از جمله: ﴿وَأَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَبْلِكَ وَرَجْلِكَ﴾، این است که با تمام قوا هرکار می‌توانی بکن. و مقصود از ﴿إِلَّا غُرُوْرًا﴾، این است که ایشان را ترغیب کن به عقائد باطله و مغرور گردان به خرافات و اعمال زشت و نفرت ده ایشان را از اعتقادات صحیح و اعمال حقّه، که اول تشکیک در مبدء و معاد می‌کند و سپس نفی مضرت از معاصی می‌کند. و انواع لذت را وعده می‌دهد و

می گوید فائده ای در این عبادات نیست و از توبه امروز و فردا می کند و آرزوهای باطله به دل می افکند و وعده شفاعت اولیاء را به او تزریق می کند و به هر حال به سه چیز دعوت می کند: به قضاء شهوت و علو مقام و طلب ریاست، در حالی که لذات دنیا پوچ و مشترک بین حیوانات است و به اضافه زودگذر و موجب مشقات کثیره می شود و به اضافه موجب حسرت و فقر و امراض و پیری می گردد.

﴿رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝۶۶ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ۝۶۷ أَفَأَمِنْتُمْ أَن يُخَسِّفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ۝۶۸ أَمْ أَمِنْتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيَغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ۝۶۹﴾ [الإسراء: ۶۶-۶۹]

ترجمه: پروردگار شما برای شما کشتی را در دریا می راند تا از فضل او بجوید زیرا او به شما رحیم بوده است (۶۶) و چون شما را ضرری در دریا برسد هر که را غیر او می خوانید گم و فراموش گردد؛ پس زمانی که شما را به سوی خشکی نجات داد، روی گردان شوید. و انسان ناسپاس بوده است (۶۷) آیا ایمن شدید از اینکه درکناری از خشکی شما را فرو برد و یا بر شما تندبادی را بفرستد که سنگ ریزه بر شما بریزد، سپس برای خود وکیل نیابید (۶۸) آیا ایمن شدید از اینکه مرتبه دیگر شما را به دریا برگرداند پس بر شما باد سخت شکننده را بفرستد پس به سبب آنچه کفران کرده اید شما را غرق کند سپس نیابید برای خودتان علیه ما به آن غرق هیچ طرفداری (۶۹).

نکات: روان شدن کشتی در دریا اگر چه به واسطه ناخدا است ولی خدای تعالی آب و هوا و کشتی را رام او قرار داده، پس گویا خدا کشتی را رانده است. و جمله: ﴿ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا﴾، دلالت دارد که مشرکین در موقع خطر دریا فقط خدا را می خواندند و غیر خدا از نظرشان محو می شد برعکس مشرکین زمان ما که در موقع خطر نیز خدا را نمی خوانند بلکه به عنوان توسل مخلوقات را می خوانند!!

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ۝۷۰﴾ [الإسراء: ۷۰]

ترجمه: و به تحقیق پیوسته که ما فرزندان آدم را گرمی داشتیم و ایشان را در خشکی و دریا حمل نمودیم و ایشان را از پاکیزه ها روزی دادیم و ایشان را بر بسیاری از کسانی که خلق نموده ایم برتری دادیم برتری نمایانی (۷۰).

نکات: گرامی داشتن بنی آدم به عقل است که صواب را از خطا تمیز دهد و به خط است که علوم را ضبط می کند و به نطق است که آنچه می داند برای دیگران بیان کند و درد و الم خود را بگوید. و مقصود از ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾، تفضیل بنی آدم بر غیر ملائکه است زیرا می توان گفت: ملائکه افضل از بنی آدم است خصوصاً ملائکه مقربین.

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ فَأُوْتِيَكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝ (۷۱) وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ۝ (۷۲)﴾

[الإسراء: ۷۱-۷۲]

ترجمه: روزی که هر مردمی را با پیشوایشان می خوانیم پس آنان که کتابشان به دست راستشان داده شود پس ایشان می خوانند کتابشان را و به اندازه شکاف هسته ای ستم نشوند (۷۱) و آنکه در اینجا کور باشد پس او در آخرت کور و گمراه تر است (۷۲).

نکات: امام مردم کسی است که مردم به دنبال او رفته اند چه امام هدایت باشد و چه پیشوای ضلالت، نبی هر امتی امام ایشان است، و در قیامت امام مردم ممکن است پرونده اعمال ایشان باشد به قرینه جمله بعد که فرموده: ﴿فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَبِئْمِينِهِ﴾. و جمله ﴿يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ﴾، دلالت دارد که اصحاب یمین کتاب خود را می خوانند. حال اگر کسی بگوید: چرا فقط ایشان می خوانند با اینکه هر کس باید کتاب خود را بخواند؟ جواب این است که اصحاب الشمال، چون نظر به کتاب خود کنند ترس بر ایشان مستولی گردد، چنانکه به خوبی نتوانند قرائت کرد. اما اصحاب یمین خوشند و به طور کامل قرائت کنند و به اهل محشر نیز می گویند: ﴿هَآؤُمْ أَقْرَءُوا كِتَابِيَّةَ ۝ (۷۲)﴾.

﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَآ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ۝ (۷۳) وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ۝ (۷۴) إِذَا لَا ذَقْنَكَ ضِعْفَ الْحَيَوةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ۝ (۷۵) وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ (۷۶) سُبْحَانَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسِتِنَا تَحْوِيلًا ۝ (۷۷)﴾

[الإسراء: ۷۳-۷۷]

ترجمه: و محققا نزدیک بود که تو را به فتنه اندازند و از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم منصرف سازند تا اینکه بر ما غیر آن را افترا بندی و در این هنگام تو را دوست گیرند (۷۳) و اگر نه اینکه تو را ثابت (قدم) داشتیم محققا نزدیک بود به سوی ایشان مقدار اندکی میل

نمائی (۷۴) آنگاه تو را دو چندان عذاب زندگی و دو چندان عذاب ممات می چشاندیم سپس برای خود یاری کنندای در دفع عذاب ما نمی یافتی (۷۵) و محققا نزدیک بود که تو را از این سرزمین (مکه) بلغزانند تا تو را از آن خارج کنند و در آن هنگام پس از تو درنگ نمی کردند مگر کمی (۷۶) (همچون) روش کسانی از پیامبرانمان که قبل از تو فرستادیم، و نمی یابی برای دستور و روش ما تغییری (۷۷).

نکات: سبب نزول این آیات این بوده که مشرکین به رسول خدا ﷺ گفتند: ما نمی گذاریم حجرالاسود را استلام کنی تا اینکه بتان ما را استلام کنی، رسول خدا ﷺ فکر کرد چه اشکال دارد من استلام بتان را کنم با اینکه در دل از آنها انکار دارم! و دیگر اینکه مشرکین گفتند: تو متعرض به آلهه ما نشو ما هم با تو مجالست کنیم، رسول خدا ﷺ میل کرد پیشنهاد ایشان را بپذیرد، و دیگر اینکه واردین قوم ثقیف یکسال مهلت خواستند تا هدایائی که برای بتانشان می آورند قبض کنند و گفتند: سپس آنها را می شکنیم و اسلام می آوریم، رسول خدا ﷺ خواست آنان را مهلت دهد. به هرحال این آیات رسول خدا ﷺ را نهی از پیروی مشرکین کرده و نهی نموده از میل ایشان، زیرا این کارها از کسی که خدا به او وحی کرده و رسول خود قرار داده بسیار زشت و موجب ازدیاد عذاب است، چنانکه در آیه اشاره شده، و حتی مشرکین میل داشتند او را خارج کنند خدا او را امر به استقرار نموده است.

﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ (۷۸) وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿۷۹﴾ وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ﴿۸۰﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿۸۱﴾ [الإسراء: ۷۸-۸۱]

ترجمه: نماز را از وقت میل و زوال خورشید تا تاریکی شب برپا دار و (نیز) قرائت فجر را (یعنی نمازصبح را). زیرا قرائت فجر مشهود (فرشتگان) است (۷۸) و بعضی از شب را بیدار باش به نماز تا برای تو نافله باشد شاید که پروردگارت تو را مقام ستوده ای بدهد (۷۹) و بگو پروردگارا مرا داخل کن داخل شدن به راستی (ونیک) و خارج کن خارج شدن به راستی. و برایم از نزد خود قرار ده تسلطی یاری دهنده (۸۰) و بگو حق آمد و باطل از بین رفت زیرا باطل از بین رفتنی است (۸۱).

نکات: ﴿لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ را که به معنی زوال و میل خورشید است بعضی به معنی غروب آن گرفته اند و بعضی به معنی زوال و میل از وسط النهار که ظهر باشد گرفته اند. جمله ﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾، دلالت دارد بر اهمیت نماز شب زیرا مقام محمود را فرع و نتیجه آن قرار داده

است. و بر رسول خدا ﷺ نماز شب واجب بوده و بر امتش نیز بسیار تأکید شده است. و مقصود از ﴿مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأُخْرِجَ صِدْقٍ﴾ در آیه، دخول در هر کاری است چه وارد شدن در کارها و چه در اطاعت و عبادت و چه در شهرها و مکان‌ها و همچنین خروج زیرا آیه اطلاق دارد.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَا بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا ﴿٨٤﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾﴾ [الإسراء: ۸۲-۸۵]

ترجمه: و نازل می‌کنیم از قرآن آنچه را که آن شفا و رحمت است برای مؤمنین و نمی‌افزاید ستمگران را مگر زیان (۸۲) و چون نعمتی بر انسان بدهیم اعراض کند و روبرگرداند و چون شری به او برسد مأیوس و ناامید باشد (۸۳) بگو هر کسی عمل می‌کند بر راه و روش خودش و پروردگار شما داناتر است به آنکه راهش درست‌تر است (۸۴) و تو را از روح می‌پرسند بگو روح از امر پروردگار من است و به شما از دانش داده نشده مگر اندکی (۸۵).

نکات: قرآن شفاء برای امراض روحی است. و امراض روحی دو قسم است:

اول، عقاید باطله.

دوم، اخلاق رذیله.

و قرآن راه معالجه هر دو را بیان کرده و شفا را بر رحمت مقدم داشته زیرا باید ابتدا از مرض معالجه کرد و جان خود را از موانع سعادت تخلیه کرد، سپس او را به کمالات و تکامل آراسته نمود. و مقصود از ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾، این است که روح از عالم خلق نیست بلکه از عالم امر است، عالم خلق عالم اجسام است و عالم امر عالم مجردات و جواهرات. ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾، دلالت دارد که علم بشری حتی پیغمبر، در پیش علم خدا بسیار ناچیز و اندک است.

﴿وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُذْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾﴾ [الإسراء: ۸۶-۸۷]

ترجمه: و اگر بخواهیم البته آنچه را به سوی تو وحی کردیم می‌بریم سپس برای خود مدافعی که با ما مخاصمه و بازخواست کند نیابی (۸۶) مگر رحمتی از پروردگارت زیرا فضل او بر تو بزرگ بوده است (۸۷).

نکات: پس از آنکه بیان کرد که علم کمی به رسول عطا شده، در این آیات فرموده همین کم را اگر بخواهیم از ذهن تو می‌بریم که کم را فراموش کنی ولی فضل و رحمت پروردگارت بر تو بسیار است که علم را به تو داده و در ذهن تو باقی گذاشته است.

﴿قُلْ لِّينِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۝۸۸﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۝۸۹﴾ وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ۝۹۰﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ۝۹۱﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِلِهِ وَالْمَلَكِيَّةِ قَبِيلًا ۝۹۲﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِزُفْيِكَ حَتَّىٰ تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ۚ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ۝۹۳﴾

[الإسراء: ۸۸-۹۳]

ترجمه: بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه به مانند این قرآن بیاورند به مانندش نیاورند و اگر چه بعضی بعض دیگر را پشتیبان باشند (۸۸) و به تحقیق ما برای مردم در این قرآن از هر مثلی بیان کردیم پس بیشتر مردم نخواستند مگر کفران را (۸۹) و گفتند: هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای را بشکافی (۹۰) و یا برای خودت بوستانی از خرما و انگور داشته باشی که در میان آن نهرها بشکافی شکافتن حسابی (۹۱) و یا بیفکنی بر ما آسمان را چنانکه گمان برده‌ای در حالی که آسمان پاره پاره باشد و یا بیاوری خدا و فرشتگان را جلو ما فوج فوج (۹۲) و یا برای تو خانه‌ای بشود از طلا و یا در آسمان بالا روی و هرگز به بالا رفتن ایمان نمی‌آوریم تا بر ما کتابی را که قرائت کنیم نازل گردانی. بگو: منزّه است پروردگارم آیا من جز بشری پیغام‌آور هستم (۹۳).

نکات: جمله: ﴿لِّينِ اجْتَمَعَتِ...﴾ دلالت دارد که قرآن معجزه کافیه باقیه می‌باشد و با بودن این معجزه احتیاج به معجزه دیگری نیست. ولی مشرکین شش معجزه دیگری می‌خواستند:

اول: اینکه از زمین بی آب مکه برای ما چشمه روان سازی.

دوم: باغی از درختان خرما و انگور به وجود آوری که در وسط آن نهرها جاری باشد.

سوم: آسمان‌ها را پاره پاره گردانی و بر سر ما بزنی و ما را هلاک گردانی چنانکه گمان کرده‌ای و

گفته‌ای: ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ [الانشقاق: ۱] و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ [الانفطار: ۱].

چهارم: خدا و فرشتگان را بیاوری که ما ببینیم که برای تو شهادت به رسالت دهند.

پنجم: خانه‌ای از طلا ایجاد کنی.

ششم: نردبانی ایجاد کنی و با آن به آسمان‌ها بالا روی و ما به صرف بالا رفتن تو ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه بر ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم.

حق تعالی در جواب ایشان فرموده: بگو اگر این چیزها را از من می‌خواهید من ناتوانم زیرا جز بشری نیستم و اگر از خدا می‌خواهید خدا منزّه است از کارهای لغو و بیهوده و محال زیرا به وجود قرآن معجزه تحقّق یافته دیگر به این چیزها احتیاجی نیست، و خدا مطیع من و شما نبوده است. رجوع شود به مقدمه ۲۵ در جلد اول.

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾ قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَسِّشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾﴾

[الإسراء: ۹۴-۹۶]

ترجمه: و هیچ چیز مردم را در وقتی که هدایت برایشان آمد از ایمان آوردن باز نداشت جز اینکه گفتند: آیا خدا بشری را برای رسالت فرستاده؟ (۹۴) بگو: اگر در زمین (به جای بشر) فرشتگانی بودند که با حال اطمینان راه می‌رفتند، محققا بر ایشان از آسمان فرشته‌ای را برای رسالت نازل کرده بودیم (۹۵) بگو: خدا برای شهادت بین من و بین شما کافی است زیرا او به بندگانش آگاه و بیناست (۹۶).

نکات: در این آیات از شبهه کفار که می‌گفتند: اگر خدا رسولی می‌فرستد باید ملک باشد، خدا سه

جواب داده:

اول: آنکه چون دانسته شد هدایت به واسطه معجزات است چه بشر رسول باشد و چه ملک.

دوم: اینکه اگر اهل زمین همه ملک بودند باید رسول ایشان نیز ملک باشد زیرا جنس به جنس مایل تر است.

سوم: شهادت الهی چون خدا شهادت دهد به واسطه معجزه، رسالت ثابت می‌شود، دیگر گفتن این که باید رسول ملک باشد تحکم و تکبر است.

﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَحِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَيَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا ۖ وُكُفًّا وَصَمًّا مَّا وَنُهِمْ عَنْهُمْ هَوَاهُمْ ۖ كُلَّمَا حَبَتِ زُنُجُلُهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَّتًا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا

جَدِيدًا ﴿٩٨﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

[الإسراء: ۹۷-۹۹]

ترجمه: و هر کس را خدا هدایت کند پس او طالب هدایت و راه یافته است و هر که را خدا گمراه کند پس هرگز برای آنان دوستانی در برابر او نیست و روز قیامت آنان را به رو درافزاده و کوران و گنگان و کران محشور می کنیم. جای ایشان دوزخ است هرگاه حرارتش فرونشیند، شعله و سوزش آن را زیاد می کنیم (۹۷) این است جزای ایشان برای آنکه ایشان به آیات ما کافر شدند و گفتند: آیا چون ما استخوان های پوسیده و ریزه ریزه شدیم آیا محققا ما به آفرینش جدیدی زنده خواهیم شد (۹۸) آیا ندیدند آن خدایی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا است که بیافریند مانند ایشان را و برای ایشان مدتی قرار داده که در آن شکی نیست، پس ستمگران اباء کردند مگر از کفران (۹۹).

نکات: جمله: ﴿فَهُوَ الْمُهْتَدِ﴾، دلالت دارد بر اینکه هر کس طالب هدایت شد خدا او را هدایت می کند، پس آیات دیگر فرموده: ﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾، به واسطه این آیه روشن می شود که هدایت هر کس گرو خواست خودش می باشد. و جمله: ﴿أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ﴾، احتمال دو معنی دارد، ولی معنی اول ظاهرتر است:

اول: اینکه خدائی که قادر به خلقت آسمان ها و زمین است، می تواند ایشان را بمیراند و مانند ایشان را بیافریند یعنی ایشان را در قیامت عود بدهد چون اعاده مانند ابتداء است.

دوم: اینکه مانند ایشان بندگان غیر ایشان بیافریند که همه او را بشناسند و به توحید و قدرت او اعتراف کنند. و در هر صورت ضمیر ﴿مِثْلَهُمْ﴾ برمی گردد به کفار.

﴿قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا﴾ ﴿١٠٠﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسُئِلَ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ بِفِرْعَوْنٍ مُثَبَّرًا ﴿١٠٢﴾ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٣﴾ وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَءِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾

[الإسراء: ۱۰۰-۱۰۴]

ترجمه: بگو: اگر شما خزائن رحمت پروردگارم را مالک می شدید، محققاً بازهم از ترس خرج کردن (و فقیر شدن)، امساک می کردید و انسان بخیل بوده است (۱۰۰) و به تحقیق به موسی

وقتی که نزد بنی اسرائیل آمد، نه نشانه روشن دادیم پس از بنی اسرائیل پرس. و فرعون به او گفت: بدرستی که من تو را ای موسی گمان می‌کنم که سحر شده‌ای (۱۰۱) (موسی) گفت: به تحقیق دانسته‌ای که این آیات را نازل نکرده مگر پروردگار آسمان‌ها و زمین برای اینکه وسائل بصیرت باشد و به درستی که من تو را ای فرعون هلاک شده گمان می‌کنم (۱۰۲) پس فرعون خواست ایشان را از آن سرزمین بیرون کند، پس ما او را و کسانی که با او بودند همه را غرق نمودیم (۱۰۳) و پس از او به بنی اسرائیل گفتیم: در آن سرزمین ساکن شوید، پس چون وعده سرای دیگر فرارسد شما را با هم آمیخته بیاوریم (۱۰۴).

نکات: جمله: ﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ﴾ دلالت دارد که فرعون می‌دانست آیات بینات حضرت موسی از طرف خداست، ولی برای حفظ ریاست اقرار نمی‌کرد مانند بسیاری از مردم زمان ما که دکان‌های دینی دارند، در موقع بحث با آنان حس می‌کنی که حق را می‌دانند ولی برای حفظ مریدان اقرار نمی‌کنند. و مقصود از جمله: ﴿جِئْنَا بِكُم لَقِيفًا﴾، این است که روز قیامت کافر و مسلم و مؤمن و مشرک همه با هم و مخلوط به یکدیگر محشور می‌شوند و سپس در آنجا از یکدیگر جدا می‌گردند.

﴿وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝۱۰۵﴾ وَفَرَعَانَا فَفَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۝۱۰۶ قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۝۱۰۷ وَيَقُولُونَ سُبْحَنَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۝۱۰۸ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۝۱۰۹﴾

[الاسراء: ۱۰۵-۱۰۹]

ترجمه: و آن را به حق نازل نمودیم و به حق نازل شده، و نفرستادیم تو را مگر برای اینکه بشارت‌دهنده و ترساننده باشی (۱۰۵) و قرآن را جزء جزء نازل کردیم تا آن را به مهلت و آرامی بر مردم قرائت کنی و آن را نازل نمودیم نازل کردن تدریجی (۱۰۶) بگو: ایمان بیاورید به آن و یا ایمان نیاورید محققا آنانکه پیش از آمدن قرآن دانش عطا شده‌اند، چون (قرآن) برآنان تلاوت شود بر زنج‌هاشان به رومی افتند سجده کنان (۱۰۷) و می‌گویند: منزه است صاحب اختیار ما، به درستی که وعده پروردگار ما انجام شدنی است (۱۰۸) و به رو می‌افتند بر زنج‌ها می‌گیرند و خضوع ایشان می‌افزاید (۱۰۹).

نکات: پس از آنکه شبهات و ناسپاسی کفار را بیان کرد، در این آیات می‌فرماید: این قرآن طبق حق و حقیقت نازل شده و تو ای رسول برای بشارت و انذار مأموری و تو غیر از این وظیفه، وظیفه‌ای نداری، هرکس می‌خواهد بپذیرد و یا نپذیرد و قرآن را خدا به تدریج نازل کرده ولی کفار می‌گفتند: چون به

تدریج نازل شده شاید محمد خودش آن را ساخته زیرا اگر از جانب خدا بوده خدا عاجز نبود می توانست یک مرتبه همه قرآن را نازل کند ولذا خدا جواب داده که نزول تدریجی مصلحتی داشته و اگر کفار ایمان نیاورند اشخاص دانشمندی که قبل از نزول قرآن بوده اند با شنیدن آیات آن، حق بودن آن را درک می کنند و در پیشگاه صاحب قرآن به سجده می افتند و برای او خاضع می شوند.

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الدَّلِيلِ وَكَبِيرَةً تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾﴾

[الإسراء: ۱۱۰-۱۱۱]

ترجمه: بگو: الله را بخوانید و یا رحمن را بخوانید، هرکدام را که بخوانید (خوب است) برای اوست نام های نیک، و نمازت را بلند و آشکار مکن و آن را زیاد آهسته مخوان و راهی میان این دو بجوی (۱۱۰) و بگو ستایش مخصوص خدایی است که فرزندی نگرفت و در ملک برای او شریکی نبود و برای او یاور و سرپرستی از خواری نبود و او را بزرگ بدار بزرگ داشت کاملی (۱۱۱).

نکات: مشرکین می گفتند: محمد می گوید خدای من واحد است در حالی که دو کس را می خواند، گاهی الله می گوید و گاهی رحمن! حق تعالی می فرماید: چه الله را بخوانید و چه رحمن را، ذات او یکی است یعنی مسمی واحد است و اگر چه اسماء متعدد باشد. از این آیه مطالبی استفاده می شود:

اول: اینکه اسماء متعدده اگر خوانده شود، ولی مقصود مسمای واحد باشد اشکالی ندارد زیرا شرک نیست، اما اگر فقط اسم را بدون توجه به مسمی بخوانند جایز نیست و شرک است زیرا اسماء متعدد است.

دوم: اینکه قبل از دعا باید اسماء حسناى الهی ذکر شود.

سوم: اینکه نام های غیر نیک بر خدا اطلاق نگردد.

و جمله: ﴿لَا تَجْهَرُوا...﴾ دلالت دارد که باید در نماز و دعا فریاد نکرد و به قرینه مقابلۀ آن با ﴿لَا تُخَافُتْ بِهَا...﴾ استفاده می شود که جهر کمی جایز و از بین بین است. و معنی ﴿لَا تُخَافُتْ بِهَا﴾، اینست که زیاد مخفیانه خدا را نخواند و نماز را طوری قرائت نکند که گوش خودش نشنود بلکه بین بین را مراعات کند که نه زیاد باشد صوت او و نه زیاد کم که خودش هم نشود.

سورة الكهف (مكية وهي مائة وعشر آيات)

سورة كهف مدنی و دارای ۱۱۰ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۖ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿١﴾ مَّا كَثِيرٌ فِيهِ أَبَدًا ۖ﴾ [الكهف: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات والصفات رحمن رحیم. ستایش برای خدایی است که بر بنده خود این کتاب را نازل کرد و برای آن کجی قرار نداد (۱) در حالی که (این کتاب) برپادارنده است، تا از عذاب سختی که از نزد او است بترساند، و تا مؤمنینی را که کارهای شایسته می کنند بشارت دهد که برای ایشان اجری نیکو است (۲) به مانند در آن همیشه (۳).

نکات: چون نزول قرآن نعمت بزرگی بوده، خدای تعالی برای نازل نمودن آن خود را حمد نموده تا بندگان متوجه باشند و قدر آن را بدانند و خدا را ستایش نمایند. و کلمه: ﴿عِوَجًا﴾ دلالت دارد که قرآن کتابی است کامل و نقص و کجی در آن یافت نمی شود. و کلمه ﴿قَيِّمًا﴾ دلالت دارد که علاوه بر اینکه کامل است مکمل غیر نیز می باشد و برکت آسمانی قبل از خود نگهبان است. و لام ﴿لِّيُنذِرَ﴾، دلالت دارد که کارهای خدا بیهوده و عبث نیست بلکه او حکیم است و از انزال کتاب هدفی دارد.

﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۚ مَّا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ۚ فَلَعَلَّكَ بَلِغٌ تَفْسِكَ عَلَىٰ عَائِثِهِمْ إِنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ۖ﴾ [الكهف: ۴-۶]

ترجمه: و بترساند آنان را که گفتند: خدا فرزند گرفته (۴) نیست برای ایشان به این (ادعا) دانشی و نه برای پدرانشان (دانشی است). بزرگ است کلمه ای که از دهنهایشان خارج می گردد و نمی گویند مگر دروغی (۵) پس شاید تو با اندوه زیاد جان خود را هلاک کنی در پی ایشان اگر ایشان به این سخن تازه ایمان نیاورند (۶).

نکات: انذار در آیه اول عام بوده برای هرکفر و عصیان، ولی انذار در این آیات مخصوص کسانی است که برای خدا فرزند قائل شده‌اند، چون گناه بزرگی بوده فلذا به خصوص ذکر شده. شبیه به گناه ایشان گناه کسانی است که برای خدا جانشین قرار می‌دهند. زیرا همانطور که فرزند داشتن برای خدا محال و نقص است، جانشین داشتن نیز محال و نقص است، و اصلاً فرزند داشتن برای جانشین شدن از پدر است همانطوری که آن سخن از روی بی‌دانشی است که خدا فرموده: ﴿مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ﴾ همانطور قول به جانشین نیز از روی بی‌دانشی است. بدانکه کذب را دو جور معرفی کرده‌اند: یکی گفته؛ کذب سخنی است مخالف واقع باشد و صاحبش بداند که مخالف واقع است. و دیگری گفته؛ کذب سخن مخالف واقع است چه گوینده بداند و چه نداند. جمله: ﴿إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ تأکید می‌کند قول دوم را.

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۖ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾ (۸)

[الکھف: ۷-۸]

ترجمه: به راستی که ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا ایشان را بیازماییم که کدامیک از ایشان از جهت عمل نیکوترند (۷) و به راستی که ما قرار خواهیم داد آنچه را بر زمین است خاک ساده (۸).

نکات: ﴿لِنَبْلُوهُمْ﴾ دلالت دارد که حق تعالی حیوانات و اشجار و سبزی‌های زمین را ایجاد کرده برای بشر تا بشر را بیازماید که نیکوکار است یا بدکار و بیهوده نیافریده و از آفرینش هدفی داشته. ﴿صَعِيدًا جُرُزًا﴾، دلالت دارد که دو مرتبه زمین ﴿قَاعًا صَفْصَفًا﴾ خواهد شد و برای قیامت بدون زینت می‌گردد.

﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ ءَايَاتِنَا عَجَبًا ۚ إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا ءَاتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۚ فَضَرَبْنَا عَلَىٰ ءَاذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ۚ ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا﴾ (۱۲)

[الکھف: ۹-۱۲]

ترجمه: بلکه پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجب‌آور ما بودند (۹) هنگامی که آن جوانان به سوی کهف پناه گرفتند و گفتند: پروردگارا از نزد خود به ما رحمتی بده و برای ما از کار ما راه هدایتی آماده گردان (۱۰) پس زدیم بر گوشه‌هایشان در آن کهف سال‌های چندی

(یعنی خواب را برآنان چیره کردیم) (۱۱) سپس ایشان را برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از دو گروه، مدت درنگ ایشان را بهترشماره کرده است (۱۲).

نکات: سبب نزول قصه اصحاب کهف، این بود که نصر بن حارث رسول خدا ﷺ را آزار می‌کرد و او یکی از شیاطین قریش بود و با آن حضرت دشمنی می‌نمود، و چون رسول خدا ﷺ در مجلسی ذکر خدا و قرائت قرآن می‌کرد و از أمّ قبلی در قرآن ذکر می‌شد، او می‌آمد و می‌گفت: بیائید من خبری بهتر از خبر او بخوانم، سپس شروع به بیان قصه سلاطین فارس و رستم و اسفندیار می‌کرد. پس از آن قریش او را فرستادند نزد علمای مدینه که احوال محمد را بیان کند و چون نزد علمای یهود علم انبیاء می‌باشد چیزی به ایشان بیاموزند برای دفع محمد. بزرگان از دانشمندان یهود گفتند: از محمد از سه چیز سؤال کنید:

۱- از جوانانی که برای حفظ دین خود در روزگار پیشین از میان مردم بیرون رفتند.

۲- و از مردی که به مشارق و مغارب زمین رسید خبر او چگونه بود؟

۳- و از روح سؤال کنید که آن چیست؟

اگر محمد جواب صحیح بدهد پیامبر است و گرنه خیر. چون به مکه برگشتند به مردم گفتند: ما چیزی آورده‌ایم که تکلیف بین ما و بین محمد را معلوم کند، و آنچه یهود گفته بودند بیان کردند. پس نزد رسول خدا ﷺ آمدند آن را سؤال کردند.

رسول خدا ﷺ فرمود: فردا جواب می‌دهم. و إن شاء الله را (اگر خدا بخواهد) نگفت! و لذا تا پانزده روز و یا تا چهل روز وحی نیامد و محمد ﷺ نتوانست جواب دهد و بدین سبب اهل مکه بر او جری شده و او را سرزنش کردند تا اینکه جبرئیل سورة کهف را آورد که جواب ایشان بود. و کهف جای وسیعی است که در شکاف کوه باشد و اگر کوچک باشد آن را غار گویند. و جمله: ﴿أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ﴾، که با او عاطفه آمده، ممکن است اصحاب الکهف غیر از أصحاب الرقیم باشد. بعضی گفته‌اند رقیم لوحی بوده از سنگ و یا از مس و یا از طلا که قصه اصحاب کهف و عدد ایشان و اسماء ایشان در آن نقش بوده و به درب غار آویخته و یا نصب شده، و یا رقیم به معنی مرقوم است که خبر ایشان در آن رقم شده بود. و روایتی نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که اصحاب رقیم سه نفر بودند که در سفری باران بر ایشان بارید و پناه به غاری بردند ناگهان سنگی بزرگ از بالا بر در غار افتاد و راه خروج را بر ایشان مسدود کرد. ایشان مضطرب و امیدشان از خروج ناامید شد و گفتند: جز تضرع و زاری به درگاه خدا چاره‌ای نیست. سپس گفتند: هریک از ما عملی خالص برای خدا کرده آن را شفیع خود گرداند نزد خدا تا فرجی حاصل شود:

یکی از آنان گفت: خدایا تو می دانی که کارگرانی داشتم برایم کار می کردند یکی از ایشان در خشم شد و مزد خود نگرفته رفت، من مزد او را بچه گاوی خریدم و در میان گله رها کردم تا بزرگ شد و از آن بچه ها متولد شد تا گله ای گردید پس از روزگاری آمد و گفت: مرا بر تو حقی است مزدم را بده. چون او را شناختم دست او را گرفتم و به صحرا بردم و گفتم: این گله گاوها از توست. گفت: ای مرد مرا مسخره کرده ای؟ گفتم: سبحان الله و قصه را با وی گفتم و همه را به وی تسلیم کردم، خدایا اگر می دانی که من این کار را برای رضای تو کردم، ما را از این ورطه نجات بخش، ناگهان سنگ تکانی خورد و روزنه ای باز شد.

- دیگری گفت: خدایا در سال قحطی زنی با جمال نزد من آمد که گندم گیرد برای دفع گرسنگی خود و اطفالش، گفتم: من گندم به تو فروشم تا مرا به وصال خود برسانی. او نپذیرفت و چندین مرتبه از گرسنگی رفت و برگشت و من به آن ترحم نکردم و از او وصل خواستم تا مرتبه چهارم حاضر شد، چون خواستم با او همبستر شوم دیدم میلرزد، گفتم: چه حال داری؟ گفت: از خدا می ترسم. من با خود گفتم: ای ظالم این زن با اینکه مضطر شده از خدا می ترسد، ولی تو با وجود نعمت اختیار از خدا نمی ترسی؟ پس از او برخاستم و زیاده از آنچه می خواست به او گندم دادم و او را رها کردم، خدایا اگر این کار برای تو بود، ما را فرجی ببخش از این تنگنای فی الحال، مقداری از سنگ جدا شد و غار روشن گردید.

- مرد سوم گفت: خدایا مرا والدین کبیرین بود و من دارای گوسفند بودم، چون شام شد قدری شیر برای ایشان تهیه کردم، دیدم خوابیده اند و با اینکه از تلف گوسفندانم خائف بودم، از بالین سر ایشان بر نخاستم تا صبح، چون بیدار شدند، شیر را به ایشان خورانیدم و پی کار خود رفتم. خدایا اگر برای رضای تو کردم ما را از این گرفتاری نجات بخش. پس سنگ بر طرف شد، و هر سه نفر از غار بیرون آمدند.

اصحاب کهف

و أما قصه کهف: چنان است که: اهل انجیل طغیان کرده و از حدود کتاب آسمانی خود قدم بیرون نهادند، فواحش و بت پرستی و قربانی برای غیر خدا در میان ایشان رواج گردید و سلطانی داشتند بنام دقیانوس یا طغیانوس که ستمگر بود و مردم را به بت پرستی مجبور می کرد و موحدین را می کشت تا اینکه شش نفر جوان نورسیده که از بزرگان شهر بودند در بیابانی به دور هم جمع شدند و به تضرع و زاری دفع شر او را از خدا خواستند. دقیانوس مطلع شد و ایشان را احضار کرد و تهدید نمود که اگر به دین من نباشید شما را می کشم. گفتند: ما جز خدا را نپرستیم، دقیانوس گفت: شما جوانید چند روزی شما را مهلت می دهم اگر دست بر ندارید کشته خواهید شد. ایشان در خفاء همدیگر را ملاقات کرده و

فرار را بر قرار اختیار کردند. و هریک از منزل خود زاد و توشه و پولی برداشته و به کوهی رفتند. در بین راه شبانی را دیدند با سگی، شبان از حال ایشان مطلع شد و گفت: من نیز با شما هم عقیده و همراهم، ایشان هرچه سگ او را زجر کردند که از خود برانند سگ جدا نشد، پس او را با خود بردند تا به کوهستان رسیدند، شبان گفت: من در اینجا غاری می‌دانم که می‌توان به آن پناه برد، پس به اندرون غار رفتند و سگ بر در غار خوابید، ایشان مشغول عبادت شدند و نفقه ایشان به دست تملیخا بود که هر روز به شهر می‌رفت و مایحتاج را می‌آورد، تا روزی پس از عبادت‌ها سر به سجده نهادند. حق تعالی خواب را بر ایشان مسلط کرد تا ۳۰۹ سال خوابیدند، دقیانوس ایشان را طلبید و نیافت، پدران ایشان را بگرفت و مؤاخذه کرد، گفتند: مال‌های ما را برداشته و رفته‌اند، ما نمی‌دانیم کجا رفته‌اند، می‌گویند به کوهستان میان غاری رفته‌اند، دقیانوس دستور داد درب غار آنان را مسدود کردند تا ایشان به گرسنگی و تشنگی بمیرند، چوپانی آن سد را خراب کرد تا برای گوسفندان خود آغلی تهیه کند ولی از ترس صرف نظر کرد. پس از ۳۰۹ سال که بیدار شدند به هم سلام کردند و خیال کردند هنوز یک روز و یا نیم روز است که خوابیده‌اند. چند نفرشان حدس زدند که مدت زیادی است به خواب رفته‌اند و گفتند: خدا دانایتر است به مدت توقف و خواب ما. سپس به تملیخا گفتند: به شهر می‌روی برای آوردن طعام، تحقیق کن بین دقیانوس در تعقیب ما می‌باشد یا نه؟ تملیخا چند درهمی برداشت و از کوه سرازیر و به طرف شهر آمد و دید شهر تغییر کرده و برخلاف روز گذشته شده، ترسان ترسان به شهر آمد، دید مردم همه بر دین عیسی شده و بر او درود می‌فرستند تعجب وی بیشتر شد و کسی را نمی‌شناخت، با خود گفت: من اشتباه کرده‌ام و یا خواب می‌بینم. از مردی پرسید: نام این شهر چیست؟ گفت: افسوس. بدانست که شهر همان شهر است، ولی مردم عوض شده‌اند. درهمی از جیب بیرون آورد تا طعامی بخرد، فروشنده، درهم او را دید سکه دقیانوس است، گفت: از کجا آورده‌ای؟ گفت: تو را با این چه کار است بگیر و طعام ده، فروشنده به دیگری نشان داد تا منتشر شد، گفتند: شاید گنجی پیدا کرده او را نزد حاکم شهر بردند. تملیخا تصوّر کرد او را نزد دقیانوس می‌برند، ترس وی بیشتر شد و با خدا مناجات می‌کرد و به او پناه می‌برد از شر او. چون او را نزد حاکم بردند دید دقیانوس نیست، مطمئن شد و درهم را به حاکم نمودند. حاکم گفت: ای مرد جوان راست بگو این گنج کجا یافته‌ای؟ تملیخا گفت: من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانه پدرم بیرون آورده‌ام. گفتند: تو کیستی و نام پدرت چیست؟ نام خود و پدرش را گفت، ندانستند چه می‌گوید، گفتند: شاید دیوانه است. جمعی گفتند: ابله است، بعضی گفتند: طرار است. بالأخره حاکم بر او بانگ زد که تو می‌خواهی به طراری کار را از پیش بری و گنج را تنها بخوری، اگر اقرار نکنی تو را شکنجه خواهیم داد ۳۰۹ سال است که این درهم را سکه زده‌اند و از این سکه در شهر ما نیست. تملیخا گفت: شما را به خدایی که می‌پرستید راست بگویند: دقیانوس کجا است؟

گفتند: ما در روی زمین دقیانوسی نداریم، ۳۰۹ سال است از زمان دقیانوس می‌گذرد. تملیخا گفت: شما با من راست نمی‌گویید، اما بدانید ما چند نفر یار بودیم که از ترس دقیانوس فرار کردیم، زیرا ما را از دین مسیح منع می‌کرد، رفتیم در غاری خوابیدیم، من امروز آمده‌ام به شهر برای ایشان طعام برم، اکنون مرا تهمت می‌زنید که من گنج یافته‌ام و اگر باور نمی‌کنید بیایید تا غار را به شما نشان دهم، چون حاکم شهر این بشنید، گفت: همانا این مرد راست می‌گوید و این آیت الهی است. پس با اهل شهر بیرون آمدند تا به کوه رسیدند. تملیخا گفت: شما مکث کنید تا من بروم رفقایم را خبر کنم تا از این جمع بسیار وحشت نکنند. چون تملیخا از هر روز دیرتر آمد رفقای او تصور کردند که او دستگیر شده و به فکر گرفتاری خود همدیگر را وداع می‌کردند، چون تملیخا بیامد و این خبر را به ایشان رسانید به فکر فرو رفتند، در این اثناء اهل شهر رسیدند و از حال ایشان متعجب شدند و لوحی را دیدند که در آن نام‌ها و نسب ایشان را نوشته که در فلان تاریخ در عهد دقیانوس، جوانان بدین شکل و هیئت از فتنه شاه وقت گریخته و در این غار پنهان شده‌اند و اکنون که دیدند هیئت ایشان تغییر نکرده یقین کردند بر اینکه حق تعالی بر احیاء موتی چنانکه بوده‌اند قادر است. پس به سلطان آن مملکت نوشتند که بیاید و قدرت حق را بنگرد و اتفاقاً پادشاه صالحی بود که از خدا خواسته بود قدرت خود را به او و منکرین قیامت نشان دهد، چون شاه صالح این قدرت را دید، خدای را سجده کرد و شکر نمود و بسیار گریست، پس از آن اصحاب کهف گفتند: ما شما را وداع می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما را به حالت اول برگرداند و پهلوی به زمین گذارده و جان تسلیم کردند. پادشاه دستور داد تا جامه‌های قیمتی و تابوت زرین برای ایشان بسازند، ولی خواب دیدند که به او گفتند: اصحاب کهف را به حال خود بگذار، پس ایشان را به حال خود گذاشتند و خداوند خواست رعب آنان را در دل مردم افکند و از چشم خلائق مستور دارد.

و جمله: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ...﴾ دلالت دارد که یهودیان و خود رسول خدا ﷺ از شنیدن قصه اصحاب کهف تعجب می‌نمودند. حق تعالی فرموده تو این قصه را از آیات عجیب ما می‌پنداری، در حالی که در جنب قدرت ما و در جنب آیات دیگر عجبی ندارد. و مقصود از جمله: ﴿أَيُّ الْحَزِينِينَ﴾، ممکن است دو حزبی باشد از مسلمین و یا از مردم دیگر که اختلاف در مدت مکث اصحاب کهف داشتند. و ممکن است دو حزب عبارت باشد از خود اصحاب کهف که نمی‌دانستند چقدر خواب ایشان طول کشیده و یکدسته ایشان گفتند: ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ﴾. و کلمه ﴿أَحْصَى﴾ ممکن است فعل ماضی باشد و ممکن است اسم تفضیل باشد و اشکالی ندارد.

بحث تحقیقی

در اینکه معجزه و خرق عادت کار خدا می باشد نه کار مخلوق، شکی نیست،

زیرا آنکه قوانین طبیعی را ایجاد کرده می تواند آن را دگرگون سازد و علل را از علیت بیندازد و خرق عادت کند نه دیگری، و حق تعالی این کار را فقط برای شهادت به صدق انبیاء و تصدیق به سفارت ایشان نموده و اما برای دیگران ثابت نیست. صوفیه و همچنین عده ای از اهل سنت و همچنین شیعیان امامیه به آیات قصه اصحاب کهف استدلال کرده اند که برای اولیا و ائمه می توان کراماتی قائل شد، آن وقت هر طائفه برای بزرگان خودشان هزاران کرامات و معجزات جعل کرده اند که اکثر آنها یقیناً کذب است، حتی برای کسانی که ادعای ألوهیت کرده اند و یا می کنند امکان معجزه و کرامت قائل شده اند. مثلاً برای فرعون و دجال خوارق عادات قائل شده اند. و اما برای کسانی که ادعای ولایت و تقرب به خدا می کنند چه به دروغ و چه به راستی، آیا می توان کراماتی قائل شد یا خیر؟ و ثانیاً کسانی که معجزات و یا بگو کراماتی برای بزرگان خود قائلند هر دسته تکذیب دسته دیگر می کنند مانند آنکه شیعه می گوید: کرامات بزرگان اهل سنت دروغ است! و برعکس اهل سنت می گویند: کرامات بزرگان شیعه دروغ است، و همچنین شیعیان می گویند: کرامات بزرگان صوفیه دروغ است! و یا کرامات بزرگان مسیحی و یا بودائی و یا فرق دیگر دروغ است! و آنان می گویند: کرامات بزرگان اهل اسلام دروغ است! ما باید به بینیم اگر دلیل عقلی و یا قرآنی بر اثبات کرامات داریم امکان آن را بپذیریم «وإلا فلا». و تازه اگر امکان آن را بپذیریم وقوع آن ثابت نمی شود مگر کسی خود حسا ببیند. اما قصه اصحاب کهف دلالت بر کرامات اولیاء ندارد زیرا: اولاً: اولیاء دیگر را نمی توان به ایشان قیاس کرد. و ثانیاً: پس از وقوع قصه اصحاب کهف و نقل قرآن، معلوم می شود آنان از اولیاء خدا بودند اما پس از وفاتشان، ولی کسانی که زنده بودند و یا در حال مدعی تقرب به خدا می باشند، همین ادعا دلیل بر خودخواهی و عدم تقرب ایشان است. و ثالثاً: در قصه اصحاب کهف کرامتی برای ایشان به طوری که فضل ایشان باشد ثابت نشده، بلکه خرق عادت برای خدا اثبات شده و این مربوط به اصحاب کهف نیست.

به هر حال، کرامات بسیاری هر مذهبی برای بزرگان خود ذکر کرده اند که اکثراً مخالف عقل و راویان آنان خود بی تقوی و بی ایمان بوده اند، مثلاً رسول خدا ﷺ پس از آنکه در غار ثور از ترس مردم مخفی شد و بعد از سه روز با زحمت و رنج بسیاری به سوی مدینه مسافرت کرد، با آنکه پیغمبر بود طی الأرض نداشت، اما شیعه و صوفیه برای صدها نفر طی الأرض قائل شده اند. علی السلام طی الأرض کرد برای رفتن از مدینه به مدائن برای نماز بر جنازه سلمان، حضرت جواد از مدینه به طوس طی الأرض کرد برای نماز به جنازه حضرت رضا السلام. محمد اسلم طوسی طی الأرض کرد از نيسابور به مصر، و هكذا

.... و یا اینکه به رسول خدا ﷺ هزاران صدمه و توهین کردند و هیچ کس را شیر ندرید، اما در مجلسی به حضرت رضا علیه السلام توهین کردند فوری صورت شیر پرده، شیر حقیقی شد و توهین کننده را کشت و پاره پاره کرد، در صورتی که جزای توهین کشتن نیست. و یا خانه کعبه به استقبال فلان مرشد آمد در صورتی که خانه کعبه به استقبال رسول خدا ﷺ نیامد! و به اضافه وجود کرامت و ایجاد کرامت و معجزه باعث غرور ولی خدا می شود و خود آن قطع طریق عبودیت و ذلت در پیشگاه احدیت است، کسی که خود را اهل کرامت بداند خوشحال خواهد شد، و این خوشی او را از خدا دور می کند.

ثانیاً، اولیائی که پیغمبر نباشند از طرف خدا منصب خصوصی ندارند که خدا برای اثبات آن منصب برای ایشان خرق عادت کند.

ثالثاً، فرح به کرامت، فرح به غیر خدا و فرح به مخلوق است و فرح به مخلوق حجاب از حق و حقیقت است.

رابعاً، کسی که به واسطه عمل خود مستحق کرامت شود، برای عمل خود قیمتی قائل شده و نزد او عملش واقعی دارد و حال آنکه تمام اعمال و طاعات بندگان در مقابل جلال و کرم حق تعالی هیچ و بلکه قصور و تقصیر است، و به واسطه عمل، کسی بر خدا حقی پیدا نمی کند تا خدا به او کرامت عنایت کند و اصلاً نشانی قبول عمل این است که به نظر عامل نیاید و آن را فراموش کند و الا اگر عمل را مورد نظر قرار دهد و خیال کند کار مهمی کرده آن عمل قبول نخواهد شد.

خامساً، ذل و تواضع موجب تقرب عبد به خداست و اگر کرامتی از او به وجود آید موجب تکبر و بزرگ دانستن خودش گردد و این دلیل بر عدم ولایت است، چنانکه ابلیس و بلعم باعور و سایر علمای بنی اسرائیل و مذاهب دیگر به واسطه همین تکبر و خودخواهی، مذموم و مرجوم شدند که خدا در حق ابلیس فرموده: ﴿اَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾، و در حق بلعم فرمود: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾، و در حق علماء فرموده: ﴿وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾.

سادساً، ولی خدا آیا خود می داند ولی خداست یا خیر؟ اگر بداند که خدا او را دوست می دارد موجب تکبر او خواهد شد.

پس اولیاء خدا، خود را ولی خدا نمی دانستند و نباید بدانند و لذا علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «اللهم اجعلنی من اولیائك»، و اگر خود را ولی خدا می دانست این دعا را نمی کرد. و خود را مقصر و گنهکار می دانست به دلیل هزاران کلماتی که در دعاهای او وارد است، و خود ادعا نکرد که من ولی خدا و یا منصوب و منصوص از طرف خدا و رسولم، ولی مدعیان پیروی او را ولی خدا و منصوص از جانب خدا و رسول می دانند، و آیات و روایاتی را در این باره تأویل کرده اند، ولی باید دانست چون

رسول خدا ﷺ که از وحی به او خبری می‌رسد علی‌الکلیه را دوست خدا خوانده، ما او را از دوستان خدا می‌دانیم. به هر حال بسیار مشکل است باور کردن چیزهایی که دلیل محکمی از عقل و قرآن ندارد. مدعیان کرامت اولیاء استدلال کرده‌اند به قصهٔ مریم و قصه: ﴿عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ﴾ آوردن عرش بلقیس، در حالی که اینها دلالت بر مقصد ایشان ندارد زیرا قصهٔ مریم دلیل بر کرامت حضرت عیسیٰ ﷺ بوده و او پیامبر است، و غیر انبیاء که منصبی ندارند قیاس به انبیاء نشوند. و آوردن تخت بلقیس و ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾، محتمل است حضرت سلیمان باشد و او نیز پیامبر است، و یا کار فرشته‌ای بوده و اگر آصف برخیا هم باشد تازه او نیز پیغمبری بوده و مربوط به غیر انبیاء نیست، و مطلب را با قیاس نمی‌توان ثابت کرد. ولی خدا کسی است که خدا او را دوست بدارد نه اینکه او خدا را دوست داشته باشد، و محبت خدا امری است سری و کسی نباید از آن اطلاعی داشته باشد، حتی خود ولی، زیرا طاعات و معاصی موجب محبت و عداوت حق نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی حادث است و حادثات در ذات احدیث تأثیری ندارد و به اضافه طاعات و معاصی قابل محو و ابطال است، ممکن است عاصی روزی مطیع شود و توبه کند و مطیع روزی عاصی گردد، هر چیزی موقوف بر خاتمه است. پس کرامات اولیاء به طور کلی قابل تصدیق نیست!..

﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿۱۳﴾ وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ ۚ إِلَٰهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿۱۴﴾ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ۚ ءَالِهَةً لَّوَلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ ٱللَّهِ كَذِبًا ﴿۱۵﴾﴾

[الکھف: ۱۳-۱۵]

ترجمه: ما قصه و خبر آنان را مطابق واقع بر تو می‌خوانیم، به راستی که ایشان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما هدایت ایشان را افزودیم (۱۳) و دل‌های ایشان را قوی نمودیم آنگاه که قیام کردند و گفتند: پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است هرگز غیر او را در حوائج نمی‌خوانیم (که اگر غیر او را در حوائج بخوانیم) محققا سخنی به خطا و دور از صواب گفته‌ایم (۱۴) اینان قوم مایند که غیر خدا را آلهه گرفته‌اند چرا برای خود دلیل روشنی نمی‌آورند، پس کیست ظالمتر از آنکه بر خدا به دروغ افتراء بندد (۱۵).

نکات: ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾، دلالت دارد که چون این جوانان ایمان به خدا آوردند، خدا ایمان و هدایتشان را زیاد نمود و هرکه ایمان به خدا آورد چنین است. و مقصود از جمله: ﴿وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ﴾، این است که صبر و یقین را به دل ایشان بستیم، کنایه از این است که دلشان را قوی

گردانیدیم. و جمله: ﴿إِذْ قَامُوا...﴾ دلالت دارد که در مقابل دقیانوس علناً قیام کردند و گفتند: ما دین تو را قبول نداریم و ما خدا پرستیم و در دعا غیر خدا را نمی خوانیم. از این جملات باید عبرت گیرند آن کسانی که در دعا غیر خدا را می خوانند به عنوان بزرگان دین و یا مقربین، و خود را مشرک می کنند. و جمله: ﴿لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ﴾، دلالت دارد که تقلید باطل است و هرکس هرچه می کند باید دلیل داشته باشد.

﴿وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ۝﴾ ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَّوُّرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ۝﴾

[الکھف: ۱۶-۱۷]

ترجمه: و چون از ایشان و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گرفتید پس به سوی کھف جای گیرید تا پروردگارتان برای شما از رحمت خود بگستراند و برای شما در کارتان نفع و گشایشی آماده کند (۱۶) و خورشید را می بینی که چون طلوع کند از غارشان به جانب راست میل کند و چون غروب کند بگردد به جانب چپ آن و حال آنکه ایشان در جای فراخ از غارند، این از آیات الهی است، خدا هرکه را هدایت کند اوست راه یابنده و آنکه را گمراه کند پس هرگز برای او یاور ارشاد کننده ای نمی یابی (۱۷).

نکات: جمله: ﴿يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ﴾، دلالت دارد بر حسن هجرت و فرار از دارالکفر. و جمله: ﴿وَتَرَى الشَّمْسَ﴾ دلالت دارد که درب آن غار رو به شمال بوده که هر کس بر در غار باشد می بیند وقت طلوع؛ خورشید می تابد به طرف راست وارد شونده به غار، و طرف عصر می تابد به طرف چپ. و کلمه: ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره است به حفظ آنان از فساد و تعفن، و وزیدن نسیم روح افزا بر ایشان. و جمله: ﴿وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ﴾، دلالت دارد که وسط غار جای گشاده ای بوده است.

﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ۝﴾ وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى

طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾ إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا ﴿٢٠﴾ [الکھف: ۱۸-۲۰]

ترجمه: و ایشان را بیدار می‌پنداری درحالی که خفتگانند و به جانب راست و جانب چپ می‌گردانیمشان و سگشان دو ساعدش را به آستانه آن غار گسترده، اگر بر آنان مطلع شوی البته از آنان برای فرار پشت می‌کنی و از دیدنشان دلت از ترس پر شود (۱۸) و بدینگونه ایشان را برانگیختیم تا بین خود از یکدیگر سؤال کنند، گوینده‌ای از ایشان گفت: چه اندازه درنگ کرده‌اید؟ گفتند: درنگ کرده‌ایم یک روز و یا بعضی از روز، گفتند: پروردگارتان دانایتر است به آنچه درنگ کرده‌اید، پس یکی از خودتان را با این دره‌متان به سوی شهر بفرستید تا که بنگرد کدام آنها طعامی پاکیزه‌تر است پس از آن برای شما خوراکی بیاورد و باید نرمی کند و شما را به احدی نیاگاهاند (آگاهی ندهد) (۱۹) زیرا ایشان اگر بر شما دست یابند سنگسارتان می‌کنند و یا شما را در کیش خودشان برمی‌گردانند آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد (۲۰).

نکات: ﴿وَكَذَلِكَ﴾ عطف است بر جمله: ﴿وَزِدْنَاهُمْ هُدًى﴾. و جمله: ﴿قَالُوا رَبُّكُمْ

أَعْلَمُ...﴾ دلالت دارد که چند نفری از ایشان آثار تغییر و درازی مو و ناخن در خود دیدند و حس کردند که باید مدتی خفته باشند و لذا گفتند: خدا دانایتر است به مقدار درنگ ما. و مقصود ایشان از ورق، ورق سیم و زر بوده است. جمله ﴿إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا...﴾ دلالت دارد که اگر کفار بر مسلمین دست یابند یا نابود می‌کنند مسلمین را و یا برمی‌گردانند مسلمین را به ملت و دین خودشان و باعث عذاب ابدی خواهد شد.

﴿وَكَذَلِكَ أَغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ مِنِّيهِمْ أَمْرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾﴾

[الکھف: ۲۱-۲۲]

ترجمه: و بدین گونه (مردم را) مطلع گردانیدیم بر ایشان تا بدانند که وعده خدا حق است و اینکه در ساعت قیامت شکی نیست هنگامی که بین خودشان در امر ایشان نزاع می‌کردند، پس گفتند: بر ایشان ساختمانی بنا کنید، پروردگار ایشان دانایتر است به ایشان، آنان که بر امر ایشان غالب شدند گفتند: البته بر بالای ایشان مسجدی می‌سازیم (۲۱) خواهند گفت:

سه نفر بودند چهارمی ایشان سگشان، و می‌گویند: پنج نفر بودند ششم ایشان سگشان، سنگ انداختن به غیب، و می‌گویند: هفت نفر بودند و هشتم ایشان سگشان، بگو پروردگارم به شماره ایشان دانتر است نمی‌داند ایشان را مگر کمی. پس درباره ایشان جدال مکن مگر جدال ظاهری، و درباره ایشان از احدی از اینان فتوی خواه (۲۲).

نکات: در زمان بیدار شدن اصحاب کهف عده‌ای بودند که در حشر معاد جسمانی اختلاف داشتند، پادشاهی بود صالح و از خدا می‌خواست این مطلب را برای مردم روشن کند، خدا می‌فرماید: ﴿أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ﴾، پس خدا مردم را مطلع گردانید بر احوال کهف تا به حشر و معاد جسمانی یقین کنند. در ضمیرهای ﴿يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ﴾، اختلاف است که به کجا بر می‌گردد، ظاهر کلام این است که برمی‌گردد به مردمی که شک در حشر معاد جسمانی داشتند. و باز اختلاف است که نزاع ایشان در چه بوده؟ ممکن است بگوییم نزاعشان در همان روز حشر بوده و ممکن است به قرینه ﴿فَقَالُوا﴾ بگوییم که نزاعشان در امر اصحاب کهف بوده که خوابیدن مرّه ثانی ایشان خواب است یا مرگ؟ به هر حال عده‌ای که اهل هدایت بودند گفتند: جلوی غار را بنا کنیم و غار را ببندیم و گفتند ﴿رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ﴾ یعنی؛ پروردگارشان به امر ایشان آگاه‌تر است. ولی عده دیگر که اکثریت داشتند گفتند: بر گورشان مسجد بسازیم.

باید دانست که در عدد اصحاب کهف اختلاف بوده: طایفه‌ای از نصاری به نام یعقوبیه گفته‌اند: که ایشان با سگشان چهار نفر بودند، عده دیگر به نام طائفه نسطوریه گفتند: با سگشان شش نفر بودند، ولی مسلمین می‌گفتند: با سگشان هشت نفر بودند. از آیه استفاده می‌شود که قول اخیر صحیح است زیرا واو بر سر ﴿وَوَثَّامِنُهُمْ﴾ آورده، ولی بر سر ﴿رَّابِعُهُمْ﴾ و ﴿سَادِسُهُمْ﴾ نیاورده و این واو حالیه است و دلالت بر تأکید و تحقق دارد. و دیگر اینکه دو قول اول را ﴿رَّجُمَا بِالْغَيْبِ﴾ دانسته یعنی؛ قول بی‌مدرک و بدون علم، ولی قول سوم را ﴿رَّجُمَا بِالْغَيْبِ﴾ نخوانده. و چون حق تعالی تمام اقوال باطله و حقه را ذکر کرده، دو قول اول که ﴿رَّجُمَا بِالْغَيْبِ﴾ و باطل شد، قول سوم صحیح است. معلوم می‌شود چنانکه روایاتی نیز وارد شده که خود اصحاب کهف از وزراء و ندمای دقیانوس بودند سه نفر دست راست او می‌نشستند و سه نفر دست چپ او و با چوپانی که با ایشان همراه شد هفت نفر می‌شدند و چون عدد هفت در میان عرب دلالت بر کثرت دارد پس از آن واو می‌آورند، لذا اینجا واو آورده و فرموده: ﴿وَوَثَّامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾. و خدا سگ ایشان را نیز برای مجاورت با ایشان از ایشان به حساب آورده و هشتم ایشان شمرده چنانکه شاعری گوید:

پسر نوح با بدران بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گرفت و مردم شد

و لا یخفی در جمله: ﴿مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ﴾، اگر قلیل را که مستثنی است بدون ذکر مستثنی منه و حکم فاعل را دارد، فاعل قرار دادیم استفاده می شود عدد اصحاب کهف را مردم نمی دانند مگر کمی از ایشان و آن کم رسول خدا ﷺ بود و چند نفر اصحاب او که از آن جناب شنیده و علم حاصل کردند، و اگر ﴿قَلِيلٌ﴾ را فاعل قرار ندادیم بلکه فاعل ضمیر در یعلم باشد که به الله برگردد، معنی چنین می شود: خدا نمی داند ایشان را مگر کم، یعنی، در علم خدا عدد ایشان کم می باشد، یعنی هر یکی از اقوال، صحیح باشد در واقع عدد ایشان کم بوده زیرا بندگان صالح کم می باشند و در این صورت مناسب نصب قلیل می باشد یعنی قلیلا.

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۚ﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ۚ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا ۚ وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ۚ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٢٣﴾ [الكهف: ۲۳-۲۶]

ترجمه: و البته در هیچ چیز مگو که من آن را فردا بجا خواهم آورد (۲۳) مگر آنکه (بگویی: اگر) خدا بخواهد و پروردگارت را به یاد آور هرگاه نسیان کردی و بگو امید است که پروردگارم مرا به هدایت نزدیکتری هدایت نماید (۲۴) و در غارشان سیصد سال ماندند و نه سال زیاد کردند (۲۵) بگو خدا داناتر است به آنچه ماندند، مخصوص اوست غیب آسمان ها و زمین، او عجیب بینا و شنوائی است، نیست برای ایشان جز او سرپرستی و شریک نمی کند در حکم خود احدی را (۲۶).

نکات: در جمله: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا...﴾ یکی از دو چیز باید تقدیر گرفت: «أَوَّلًا: أَنْ تَقُولَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، یعنی کلمه تقول را مقدر بگیریم و یا جمله: «أَنْ يَأْذَنَ لَكَ»، که چنین می شود: «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ أَنْ يَأْذَنَ لَكَ». تقدیر اول با مورد نزولی که ذکر کرده اند مناسب تر است و مورد نزول این است که چون مشرکین از رسول خدا ﷺ از سه چیز سؤال کردند که یکی از آنها قصه اصحاب کهف بود، رسول خدا ﷺ فرمود: فردا جواب می دهم و این شاء الله را نگفت، خدا فرموده: مگو چیزی را فردا انجام می دهم مگر اینکه بگوئی إِنْ شَاءَ اللَّهُ. جمله: ﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ﴾، دلالت دارد

که سرپرست تکوینی برای آنان جز خدا نبوده. و جمله: ﴿وَلَا يُشْرِكْ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ دلالت دارد که هیچ کس در صدور حکم با خدا شرکت ندارد نه رسولان الهی و نه غیر ایشان، پس آنچه عوام می‌گویند: السلام عليك يا شريك القرآن! کفر است.

﴿وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۚ وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَيشِي يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الكهف: ۲۷-۲۸]

ترجمه: و آنچه را به سوی تو وحی شده از کتاب پروردگارت بخوان و در آن تدبیر کن، برای کلمات او تبدیل‌کننده نیست، و پناهی جز او هرگز نیابی (۲۷) و خود را نگهدار با آنان که به صبح و شام پروردگارشان را می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند و دو چشمت را از ایشان مگردان که زینت زندگی دنیا بخواهی و اطاعت مکن از کسی که دل او را از یادمان غافل کردیم و او هوای خود را پیروی کرده و کار او زیاده روی است (۲۸).

نکات: قرائت اعم از تلاوت است، و تلاوت اخص، تلاوت مخصوص به قرائت کتاب خدا و تدبیر در آن است. و جمله: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ دلالت دارد که کسی نمی‌تواند کلمات قرآن را تغییر دهد و فرمان‌های الهی را تبدیل نماید. و جمله: ﴿وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ دلالت دارد که جز خدا پناهگاه و تکیه‌گاهی نیست. و جمله: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ...﴾ تا آخر، راجع به قریش است که مجتمعاً به رسول خدا ﷺ گفتند: اگر می‌خواهی ما به تو ایمان آوریم و نزد تو مرآورده کنیم، این فقراء را از نزد خودت طرد کن، در این آیه جواب ایشان است که طرد ایشان روا نیست بلکه همواره با ایشان و در کنار ایشان باش و توجه به کلام قریش خطاست. و مقصود از جمله: ﴿أَغْفَلْنَا...﴾؛ «إِنَّا حَبَبْنَا عَلَيْهِمُ الدُّنْيَا وَانْجَزَ ذَلِكَ إِلَى غَفْلَتِهِمْ»، و یا: «تَرْكَنَاهُمْ غَافِلًا» و «تَرْكَنَاهُمْ فِي غَفْلَتِهِمْ» می‌باشد.

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ۚ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ

ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّن سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

[الکھف: ۲۹-۳۱]

ترجمه: و بگو: این حق از پروردگار شماست، پس هرکس خواهد ایمان آورد و هرکس خواهد کافر شود، به راستی که برای ستمگران آتشی را مهیا کرده ایم که سرا پرده آن به ایشان احاطه کرده و اگر فریادرسی بجویند فریادرسی می شوند به آبی مانند فلز گداخته که صورتها را بریان کند، بد است آن شراب و بد آرامگاهی است (۲۹) محققا کسانی که ایمان آورده و عملهای شایسته انجام داده اند درواقع ما اجر کسی که عمل نیک آورد ضایع نمی سازیم (۳۰) آناند که برایشان بهشتهای همیشگی است که از زیرشان نهرها جاری است، در آنجا از دستبندهای طلا زیور شوند و از جامه های سبز سندس و استبرق می پوشند در حالی که بر تختها تکیه زده اند خوب ثوابی است و خوب تکیه گاهی (۳۱).

نکات: جمله: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ...﴾ دلیل بر آزادی و اختیار است. و صیغه های ﴿فَلْيُؤْمِنْ﴾ و ﴿فَلْيَكْفُرْ﴾ برای تهدید است نه برای امر تخیری. و مقصود از ﴿سُنْدُسٍ﴾ جامه ودیای حریر و ابریشمی نازک است. و مقصود از ﴿إِسْتَبْرَقٍ﴾، جامه ودیای حریر و ابریشمی کلفت. و فرق بین اریکه و سریر عام و خاص است. زیرا اریکه که جمع آن ﴿الْأَرْبَابِ﴾ است، سریری را می گویند: که در حجله داماد گذارند.

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾ كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿٣٣﴾ وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣٤﴾ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾ لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾ فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾ أَوْ يُصْبِحَ مَاءُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُوَ طَلَبًا ﴿٤١﴾ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأُصْبِحَ يُقَلَّبُ كَفِّهِ عَلَىٰ مَا أُنْفِقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ

عُرُوشَهَا وَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا ﴿٤٣﴾ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

[الکھف: ۳۲-۴۴]

ترجمه: و بزن برایشان مثل دو مردی که برای یکی از آنان دو باغی از انگور قرار دادیم و اطراف آن را به درخت خرما پوشانندیم و بین آن دو باغ را کشتزار قرار دادیم (۳۲) هر دو بوستان میوه خود را داده و چیزی از آن نکاستند و میان آن دو نهری روان نمودیم (۳۳) و برای او ثمری داشت پس به رفیق خود در حالی که با او پی در پی گفتگو می کرد گفت که: مرا از تو مال بیشتر و از حیث نفرت عزیزترم (۳۴) و به بوستانش داخل شد در حالی که به خود ستم می کرد، گفت: گمان نمی برم این هرگز تمام شود (۳۵) و گمان نمی کنم قیامت بر پا شود و اگر به سوی پروردگارم برگردانیده شوم البته جای بازگشت بهتر از این می یابم (۳۶) دوستش به او گفت در حالی که با او گفتگو می کرد: آیا به آن که تو را از خاک آفریده سپس از نطفه سپس تو را به صورت مردی معتدل نموده کافری (۳۷) لیکن من معتقدم که آن خدا است پروردگارم و احدی را شریک پروردگارم نمی کنم (۳۸) و چرا وقتی داخل بوستان شدی نگفتی آنچه خدا خواسته (ماشاءالله) و نیست نیرویی مگر به خدا اگر مرا می بینی که از تو در مال و فرزند کمترم (۳۹) پس شاید پروردگارم مرا بهتر از بوستان تو بدهد و بر آن (باغ تو) صاعقه ای از آسمان بفرستد که صباح زمینی ساده گردد (۴۰) و یا به صبح آب آن فرو رود که هرگز نتوانی آن را بجویی (۴۱) و (سرانجام عذاب) به میوه آن (باغش) احاطه شد که وقت صبح دو دست خود را می گردانید (و از تأسف به هم می مالید) بر آنچه در آن باغ خرج کرده بود در حالی که آن باغ بر داربسته های فرو افتاده بود و می گفت: ای کاش به پروردگارم احدی را شریک ننموده بودم (۴۲) و برای او گروهی نبود که یارش کنند جز خدا. و خود نیز یاری دهنده خود نبود (۴۳) اینجاست که سرپرستی حقیقی برای خداست او خوب است برای دادن ثواب و پاداش و او خوب است برای عاقبت بندگان (۴۴).

نکات: چون در آیات قبل کفار قریش را جواب داد در گفته ایشان که می گفتند: فقرا را رها کن و وقتی برای ما معین کن و به ثروت خودشان نازیدند، حق تعالی در این آیات مثل دو رفیقی که یکی از ایشان فقیر و دیگری غنی بود به میان آورده برای بی اعتباری ثروت. جمله: ﴿أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ...﴾ و جواب آن به جمله ﴿أَكْفَرْتُ...﴾ دلالت دارد که بالیدن به ثروت دنیا در حقیقت کفر است. و جمله: ﴿وَلَا أُشْرِكْ بِرَبِّي﴾ دلالت دارد که توجه به مال و منال دنیا در حقیقت شرک به خداست. و جمله: ﴿قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که انسان هر وقت توجهش به مال و منال و ثروت دنیا شد

باید فوری متوجه خدا گردد و بگوید: ﴿مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾. و جمله: ﴿هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾ دلیل است بر انحصار ولایت تکوینی به خدای دائمی.

﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ٤٥﴾ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَتُ الصَّالِحَتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾ [الکھف: ۴۵-۴۶]

ترجمه: و برای ایشان مثل زندگی دنیا را بزن مانند آبی است که آن را از آسمان نازل کردیم پس به وسیله آن روئیدنی زمین (چنان رشد و انبوه شد که) با هم درآمیخت، و (سرانجام) خشک و ریزه ریزه گردید که بادهای آن را پراکنده کنند، و خدا بر هر چیزی توانا بوده است (۴۵) این مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و آنچه از کارهای شایسته که باقی ماندنی است بهتر است نزد پروردگارت از جهت پاداش و بهتر است از جهت امیدواری (۴۶).

نکات: جمله: ﴿وَأَضْرَبَ...﴾ مثل دیگری است برای پستی دنیا و بی اعتباری و بی ثباتی آن، پس اغنیای مشرکین نباید به سبب آن بر فقراء تکبر ورزند. چون بارانی بیبارد گیاهان سبز و خرم شود ولی به زودی آن گیاهان خشک و خورد و پراکنده گردد مانند دنیا که تا جای خود را گرم کرده‌ای گویدت خیز، و همچنین است مال و فرزند که سریع الزوال و الانقضاء می‌باشد. و نباید خردمند به آن دل ببندد و به آن افتخار کند. ولی آنچه برای خدا انجام داده از عمل صالح، آن ثوابش باقی و به آن امیدی هست. در اینکه باقیات صالحات چیست اقوال و روایاتی است: بعضی گفته‌اند: تسبیحات اربعه مراد است، بعضی گفته‌اند: پنج نماز فریضه است، بعضی گفته‌اند: هر قول و عملی که صالح و برای خدا باشد. و هو الحق.

﴿وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ٤٧﴾ وَعَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ٤٨ وَوَضَعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَوْلَيْتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ٤٩﴾ [الکھف: ۴۷-۴۹]

ترجمه: و روزی که کوهها را سیر می‌دهیم و زمین را ظاهر می‌بینی و ایشان را محشور کنیم و احدی از ایشان را وانگذازیم (۴۷) و صف کشیده بر پروردگارت عرضه شوند (و به ایشان گفته شود) به تحقیق آمدید نزد ما بدانگونه که اول بار شما را آفریدیم (یعنی برهنه و بدون مال و منال) بلکه گمان داشتید که برای شما وعده گاهی قرار نخواهیم داد (۴۸) و کتاب اعمال

نهاده شود پس مجرمین را ببینی از آنچه در آن است ترسناکند و می‌گویند: ای وای بر ما این کتاب را چه باشد که کوچک و بزرگی را واگذار نکرده مگر آنکه آن را در شمار آورده، و آنچه را عمل کردند حاضر یابند و پروردگارت به احدی ستم نمی‌کند (۴۹).

نکات: ممکن است مقصود از جمله: ﴿تُسَيِّرُ الْجِبَالَ﴾، سیر به عدم باشد و یا به ذرات منتشرة، چنانکه در سوره واقعه فرموده: ﴿وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ۖ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا﴾. و مقصود از جمله: ﴿وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً﴾، این است که چیزی از عمارات و کاخ‌ها و کوه‌ها و اشجار روی آن باقی نمی‌ماند. و جمله: ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً...﴾ دلالت دارد که گناهان بر دو قسم است؛ صغیره و کبیره، بعضی گفته‌اند: کبیره آنست که عقابِ فاعلِ آن را از ثواب او زیادتیر کند و صغیره آنست که عقاب او کمتر باشد. و بعضی گفته‌اند که: طاعات منحصر است در دو قسم: اول تعظیم لأمر الله. دوم: شفقت علی خلق الله. بنابراین هر چه منشأ آن گردد که جهل بالله قوی‌تر باشد کبیره است و هر چه اضرار آن به غیر اقوی و اکثر باشد آن کبیره است. ولی اگر جهل به خدا ضعیف‌تر و اضرار به خلق کمتر باشد صغیره است. و البته اقوال دیگری نیز در اینجا هست. جمله: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾، دلالت بر تجسم اعمال دارد. و رسول خدا ﷺ فرمود: «يَحَاسِبُ النَّاسُ فِي الْقِيَامَةِ عَلَى ثَلَاثَةِ: يَوْسُفَ وَسُلَيْمَانَ وَيُوبَ، يُقَالُ لِلْمَمْلُوكِ: مَا شَغَلَكَ عَنِّي؟ فَيَقُولُ: جَعَلْتَنِي عَبْدًا. فَيَدْعُو يَوْسُفَ وَيَقُولُ: كَانَ هَذَا عَبْدًا مِثْلَكَ، فَلَمْ يَمْنَعْكَ ذَلِكَ عَنْ عِبَادَتِي. فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، ثُمَّ يَدْعُو بِالْمَبْتَلَىٰ فَإِذَا قَالَ شَغَلْتَنِي بِالْبَلَاءِ دَعَا يُوبَ، ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمَلِكِ فَيَقُولُ شَغَلْتَنِي الْمَلِكُ فَيَدْعُو بِسُلَيْمَانَ. وَقَالَ ﷺ: لَنْ يَزُولَ قَدَمَا الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَسْئَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ جَسَدِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَعَنْ عَمَلِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَنْ عِلْمِهِ كَيْفَ عَمَلَ بِهِ».

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۖ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ۝ مَّا أَشْهَدُكُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقِ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا ۝ وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ۝ وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَافِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ۝﴾

[الکھف: ۵۰-۵۳]

﴿۵۳﴾

ترجمه: و هنگامی که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، پس سجده کردند جز ابلیس

که از جن بود، پس از امر پروردگارش فاسق شد (ونافرمانی کرد)، آیا او و فرزندان او را جز من دوستان خود می‌گیرید و حال آنکه ایشان برای شما دشمن‌اند، برای ستمگران (شیطان به جای خداوند) چه بد مبادله‌ای است (۵۰) در خلقت آسمان‌ها و زمین ایشان را گواه نگرفتیم و نه در آفرینش خودشان و من نگرفتم گمراه‌کنندگان را مددکار (۵۱) و روزی که خدا فرماید شریکانی را که برای من گمان می‌کردید ندا کنید، پس ندا کنند ایشان را و آنان برای ایشان جواب ندهند و میانشان جای هلاکت قرار دادیم (۵۲) و گنه‌کاران آتش را که دیدند خواهند دانست که در آن واقع خواهند شد و جای برگشتی از آن نیابند (۵۳).

نکات: سجده در این آیات به معنی نهایت تواضع است نه به معنی پیشانی بر زمین گذاشتن، زیرا ملائکه مانند آدم پیشانی ندارند. جمله: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾، دلالت دارد که ابلیس از صنف جن بوده نه از صنف ملک، پس آنچه در خطبه قاصعه ذکر شده که شیطان از نوع ملک بوده و در مورد سجده بر آدم ملائکه را به دو نوع تقسیم کرده و آورده است که: «ثم اختبر بذلك ملائكة المقربين»، «لیمیز المتواضعين منهم من المستكبرين» تا آنجا که می‌گوید: «كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لِيَدْخُلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكَ»، و مطالب دیگر ضد قرآنی که در این خطبه آمده، به نظر ما جعلی بوده و خطبه مزبور قطعا از علی عليه السلام نیست و به علاوه بر اینکه ملائکه عصیان نمی‌کنند. و البته در نهج البلاغه به ندرت مطالب ضد قرآنی دیگر نیز یافت می‌شود.

جمله: ﴿مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ...﴾ دلالت دارد که خدا ستمگران را در آفرینش گواه خود نگرفته، ولی باید دانست که حق تعالی احدی را گواه نگرفته عقلا و نقلا، چنانکه حضرت سجاد در دعای روز دوشنبه فرموده: «الحمد لله الذي لم يشهد أحدا حين فطر السموات والأرض»، ولی در کافی باب مولد النبی صلى الله عليه وآله حدیث ۵ از قول غلاة روایتی نقل کرده که خدا، محمد و علی و فاطمه را گواه گرفته است! ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾، دلالت دارد که در هیچ کاری نباید از گمراه‌کنندگان کمک گرفت.

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ۝ وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ۝ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا

[الکھف: ۵۴-۵۶]

﴿۵۶﴾

ترجمه: و به تحقیق به بیان‌های گوناگون در این قرآن برای مردم از هر مثلی بیان کردیم و جدل انسان و خصومت او از هر چیزی بیشتر است (۵۴) و مردم را از ایمان باز نداشت آنگاه

که برای ایشان هدایت آمد و از طلب مغفرت از پروردگارشان جلوگیری نکرد مگر برای اینکه روش گذشتگان برای ایشان بیاید و یا عذاب روبرو ایشان را در یابد (۵۵) و پیامبران را نفرستادیم مگر اینکه بشارت دهند و بترسانند و آنان که کافرنده به مخاصمه باطل پردازند تا به آن حق را از بین ببرند و آیات مرا با آنچه ترسانیده شدند به استهزاء گرفتند (۵۶).

نکات: فرق بین جمله ﴿يَنَّا﴾ و ﴿صَرَفْنَا﴾، این است که اول به معنای بیان کردن است، ولی صرف بمعنی بیانات متغیر و جور واجور است. جمله: ﴿إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ أَلَّا وَلَيْنَ﴾ را چنین ترجمه کرده‌اند؛ که مانع از ایمان مردم نشد جز آمدن عذابی که عادتاً برای گذشتگان بود انتظار داشتند، یعنی عذاب بیچارگی در دنیا که آن را استیصال گویند. ولی به نظر ما ایمان نیابردن مردم برای اقتدا کردن به عادت و روش سابقین است که همیشه عادت و روش مردم این بوده اگر خیرخواه و مصلحی خواسته ایشان را نجات دهد و از شر دکانداران برهاند او را به استهزاء گیرند و اهمیت ندهند چنانکه با مؤلف همین کار را نموده و تهمت‌ها زدند.

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۝ وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْيلًا ۝ وَتِلْكَ الْأَفْرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ۝﴾ [الكهف: ۵۷-۵۹]

ترجمه: و کیست ظالم‌تر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند و آنچه به دو دست خود انجام داده فراموش کند؟ به راستی که ما بر دل‌های اینان پوششی قرار دادیم که مبادا آن تذکر را بفهمند و در گوشه‌های اینان سنگینی را، و اگر ایشان را به سوی هدایت بخوانی در این هنگام هرگز هدایت نیابند (۵۷) و پروردگار تو آمرزنده صاحب رحمت است، اگر ایشان را به آنچه انجام داده‌اند مؤاخذه کند باید ایشان را به تعجیل عذاب کند بلکه برای ایشان وعده گاهی است که هرگز پناهی جز آن نیابند (۵۸) و آن قریه‌ها را هلاک نمودیم چون ستم کردند و برای هلاک ایشان وعده گاهی قرار دادیم (۵۹).

نکات: جمله: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ...﴾ شامل اُمت فعلی ما می‌باشد که به کلی از آیات قرآن اعراض کرده‌اند حتی مقدسین ایشان، و به واسطه اعراض و تعصب، روی دل‌های ایشان پرده‌ای قرار گرفته که نمی‌فهمند و گوش باطنشان سنگین است، آری تعصب به مذهب و احادیث باطله مذهبی و تصنیفها و اشعار مذهبی در زمان ما مانع بزرگی برای فهم حقائق دین شده و به صریح این آیات ﴿وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى

الْهَدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا». و اینکه خدا فرموده: ﴿جَعَلْنَا﴾ صحیح است زیرا خدا هر چیزی را علت چیزی قرار داده، چون أخذ به علت کردند خدا معلول را در پی آن می آورد، در اینجا چون مردم به تعصب مذهبی چنگ زدند معلول تعصب که پرده و پوششی برای فهم است به اراده خدا ایجاد می شود.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَا أُبْرَحُ حَتَّىٰ أَتْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۖ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۖ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۖ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَيْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۚ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۖ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ ءَآثَارِهِمَا قَصَصًا ۖ﴾ [الكهف: ۶۰-۶۴]

ترجمه: و هنگامی که موسی به جوان خود گفت: راه را رها نکنم تا به محل جمع دو دریا برسم و یا مقدار زیادی بروم (۶۰) پس چون به محل جمع دو دریا رسیدند ماهی خود را فراموش کردند پس او راه خود را در دریا گرفت و فرو رفت رفتنی (۶۱) پس چون از آنجا گشتند به جوان خود گفت: بیاور صبحانه ما را که بتحقیق از این سفر خود به رنج رسیدیم (۶۲) گفت: آیا دیدی هنگامی که به آن سنگ جای گرفتیم پس من ماهی را فراموش کردم و مرا از یادآوری آن فراموشی نداد مگر شیطان و ماهی راه خود را در دریا به طور عجیب گرفت و رفت (۶۳) موسی گفت: این است آنچه را ما می طلبیم پس جستجوکنان بر رد پاهای خود برگشتند (۶۴).

نکات: این قصه، قصه سومی است که خدا برای تنبیه کفاری که بر فقرای مسلمین فخریه می کردند آورده که بدانند حضرت موسی با آن مقام، تکبر نکرد و برای تواضع رفت به دنبال فهم حقائق از خضر. و دیگر اینکه چون یهود به کفاری که گفته بودند اگر محمد شما را خبر بدهد از این قصه اصحاب کهف، پیامبر خواهد بود و اگر نداند پیغمبر نیست، خدا در اینجا در جواب ایشان بیان کرده که رسول خدا ﷺ لازم نیست به هر چیزی عالم باشد چنانکه موسی به همه چیز عالم نبود و برای تعلّم مأمور شد نزد خضر برود. به هر حال سبب مأموریت موسی را مختلف نقل کرده اند و بعضی گفته اند: چون الواح توراۃ بر او نازل شد و خدا با او تکلم کرد، به خود گفت: دانایتر از من کیست؟ خطاب رسید بنده خدایی که آن بنده ساکن جزائر دریا در مجمع البحرين است. و در روایتی چون به حضرت موسی علم داده شد گمان کرد کسی مانند او نیست و لذا در حالی که کنار دریا بود جبرئیل بود آمد و گفت: ای موسی بنگر به این مرغ صغیر که با منقار خود از آب دریا بر می دارد و بالا می رود، پس بدان تو و دانش تو کمتر از این قطره است که این مرغ از دریا برداشته، در جنب معلومات الهی. اگر چه این روایت اشکالی دارد زیرا دریا محدود است و علم و معلومات الهی محدود نیست. و در روایت دیگر حضرت

موسی از خدا سؤال کرد کدام یک از بندگان محبوبتر است به سوی تو؟ خطاب رسید: آنکه به یاد من باشد و مرا فراموش نکند. عرض کرد کدام بنده ات در قضاوت بهتر است؟ خطاب رسید: آنکه طبق واقع حکم کند نه به میل خودش، عرض کرد کدام بنده داناتر است؟ خطاب رسید: آنکه علم را می جوید تا به علم خود اضافه کند شاید به سخنی برسد که او را به هدایتی دلالت و یا از ضلالتی برهاند، عرض کرد اگر در بندگان داناتر از من هست مرا به او دلالت کن، خطاب رسید: خضر! عرض کرد: کجا بیابم او را؟ خطاب رسید: بر ساحل دریا نزد سنگی. عرض کرد: چگونه آن را دریابم؟ خطاب رسید: در میان ظرفی یک عدد ماهی نگه دار و همراه خود ببر، هرکجا آن ماهی جستن کرد و به دریا رفت همانجا آن مرد را خواهی یافت. و لذا حضرت موسی با شاگردش یوشع بن نون ظرفی را که در آن ماهی بود برداشتند و به طرف مجمع البحرین که دریای روم با دریای فارس ملاقات می کند حرکت کردند و به شاگردش گفت: مواظب باش هرجا ماهی جستن کرد به دریا، مرا خبر کن، اتفاقا به آنجا رسیدند و ماهی حرکت کرد و رفت به دریا، ولی یوشع فراموش کرد موسی را خبر کند تا مقداری راه رفته و خسته شدند، پس از آن نشستند برای خوردن غذا. معلوم شد ماهی به دریا رفته، یوشع گفت: همانجایی که سنگی بود در لب دریا، ماهی جستن کرد، پس از آن برگشتند تا به همانجا رسیدند و خضر را ملاقات کردند و دید مردی خود را به جامه ای پیچیده بر او سلام کرد و خود را معرفی نمود.

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾ ٦٥ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا ٦٦ قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ٦٧ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ٦٨ خُبْرًا ٦٩ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ٧٠

[الكهف: ٦٥-٧٠]

ترجمه: پس بنده ای از بندگان ما را یافتند که ما از جانب خود رحمتی به او داده و او را از نزد خود دانشی آموخته بودیم (٦٥) موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم بر اینکه بیاموزی مرا هدایتی از آنچه آموخته ای (٦٦) او گفت: محققا تو نخواهی توانست با من صبر نمایی (٦٧) و چگونه صبر می کنی بر آنچه به آن آگاه نیستی (٦٨) او گفت: اگر خدا خواسته باشد مرا صابر خواهی یافت و تو را در کاری نافرمانی نکنم (٦٩) او گفت: پس اگر پیروی من نمودی چیزی از من سؤال مکن تا خود از آن برای تو بیانی کنم (٧٠).

نکات: جمله: ﴿عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا﴾، دلالت دارد که آن شخصی که حضرت موسی او را یافت از بندگان و یا فرشتگان مطیع و مقرب الهی بوده و جملات: ﴿رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا

عِلْمًا و ﴿هَلْ أَتَبِعَكَ...﴾، ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾، دلالت دارد که آن شخص سفیر الهی و پیغمبر و یا ملکی بوده. و باید دانست که میان مردم از علم وحی به علم لدنی تعبیر می‌شود، می‌گویند: فلان کس علم لدنی دارد و این شهرت از جمله: ﴿وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا﴾ به وجود آمده، چون خدا فرموده ﴿مِنْ لَدُنَّا﴾. به هرحال وحی مخصوص انبیاء و ملائکه است و علوم ائمه و سایر علماء را نمی‌توان علم لدنی نامید.

بدان که از برای تعلیم و تعلّم آداب و شرائطی است که اکثر بلکه تمام آن را حضرت موسی رعایت کرده و آن معلّم که ملک و یا حضرت خضر و یا هرکس بوده او نیز مراعات نموده. ما در اینجا به بعضی از آدابی که در آیه اشاره شده اشاره می‌کنیم:

- ۱- متعلّم باید خود را تابع میل و اراده معلّم قرار دهد چنانکه حضرت موسی گفته: ﴿هَلْ أَتَبِعَكَ...﴾
- ۲- متعلّم باید در امور تعلیمی از استاد اجازه دریافت کند چنانکه حضرت گفته: ﴿هَلْ أَتَبِعَكَ...﴾
- ۳- متعلّم باید به نادانی خود اقرار داشته باشد چنانکه حضرت موسی گفته: ﴿أَنْ تُعَلِّمَنِي...﴾
- ۴- متعلّم باید استاد خود را دانا بداند و به علم او اقرار و نزد او محرز باشد به دلیل ﴿أَنْ تُعَلِّمَنِي...﴾
- ۵- متعلّم باید متواضع باشد و درخواست مقداری از علم معلّم کند نه تمام آن را چنانکه موسی می‌گوید: ﴿مِمَّا عُلِّمْتَ﴾، و من در اینجا برای تبعیض است یعنی بعضی از آنچه دانا شده‌ای و مانند فقیر درخواست کند.
- ۶- متعلّم باید آن علمی را که می‌خواهد فرا گیرد نافع و موجب رشد بداند چنانکه موسی علیه السلام می‌گوید: ﴿مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾.
- ۷- متعلّم و معلّم باید هر دو بدانند که همان‌طوری که خدا به معلم علمی بدون منت داده، معلم باید منت نگذارد چنانکه فرموده: ﴿مِمَّا عُلِّمْتَ﴾.
- ۸- معلم بداند که شکر نعمت خدا بر علم همین است که بر متعلّمین یاد دهد به دلیل ﴿أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ﴾.
- ۹- متعلّم بداند که «من علّمني حرفا فقد صیرني عبدا»، همان‌طوری که معلّم بنده خداست و متعلّم از خدا، او نیز متعلّم از معلّم شده و در این جهت شباهت دارند به دلیل ﴿أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ﴾.

۱۰- متعلّم باید تسلیم معلّم باشد و در مقام نزاع و اعتراض نباشد به دلیل: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ....﴾ و متابعت او از معلم مطلق باشد نه مقید چنانکه ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾ اطلاق دارد.

۱۱- متعلّم هر قدر عالم باشد و هر قدر وجاهت و ریاست و قدرت داشته باشد باز در مقابل معلّم باید خود را جاهل و حقیر بشمرد چنانکه حضرت موسی با داشتن مقام نبوّت و ریاست باز خود را جاهل و کوچک نشان داد و گفت: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾.

۱۲- اگر متعلّم اعلم باشد از معلّم خود در آنچه معلّم نمی‌داند یعنی در علومی که معلّم او واجد نیست باز باید در علمی که متعلّم جاهل است خود را بزرگ نشمرد و کوچک بداند.

۱۳- متعلّم باید اوّل خود را خادم قرار دهد سپس متعلّم، به دلیل ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ﴾ که بعد از این جمله گفته: ﴿عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي﴾.

۱۴- متعلّم باید مقصد او از تعلّم فقط علم باشد نه مال و جاه: ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي﴾، و نگفت «علیٰ أن تعطينی مالا أو جاها».

۱۵- متعلّم باید برای گرفتن علم صبر و حوصله داشته باشد به دلیل ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا﴾.

۱۶- باید نافرمانی معلّم نکند در امور تعلیمی بدلیل: ﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

۱۷- باید بگذارد معلّم برای او بیان کند بدون سؤال، و سؤال پی در پی نکند به دلیل: ﴿فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ﴾.

و البته آداب دیگری نیز برای متعلّم و معلّم هست که در ترجمه آیات بعدی خواهد آمد.

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكَبَا فِي الْسَفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِشُغْرِ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾ فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتُمْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾﴾ [الکھف: ۷۱-۷۶]

ترجمه: پس روانه شدند تا اینکه سوار در کشتی شدند، او آن را شکافی داد (سوراخ کرد) موسی گفت: آیا آن را شکافتی تا اهل آن را غرق کنی، به راستی که چیز عجیبی آوردی (۷۱) گفت: آیا نگفتم که تو هرگز با من صبر نمی‌توانی کرد (۷۲) موسی گفت: مرا به نسیانم

مؤاخذة مکن و کارم را بر من سخت مگیر (۷۳) پس روانه شدند تا آنکه غلامی را ملاقات کردند پس او را به قتل رسانید، موسی گفت: آیا نفس بی گناهی را بدون اینکه کسی را کشته باشد کشتی محققا چیز منکری را آوردی (۷۴) گفت: آیا برای تو نگفتم که بی گمان تو با من صبر نکنی (۷۵) موسی گفت: پس از این اگر از چیزی از تو پرسیدم دیگر با من همراه مباش محققا از جانب من معذور خواهی بود (۷۶).

نکات: از این آیات استفاده می شود که خضر علیه السلام و یا ملک، مأموریت به باطن امور داشته ولی حضرت موسی مأمور به احکام ظاهری بوده است. به هر حال چون حضرت موسی با حضرت خضر و یا ملک همراه شدند، ملک سه کار و یا سه مأموریت را انجام داده و در این سه کار مراعات الاهیة فالأهم را نموده:

اول: کار او این بود که کشتی را سوراخ کرد زیرا در واقع یا باید کشتی را سالم بگذارد در این صورت سلطان غاصبی بود که کشتی های سالم را تصاحب می کرد و این کشتی را که از یک عده مساکین بود نیز تصاحب می کرد و این کاری بود که خضر را مسؤولیتی نبود، ولی مهمتر این بود که کشتی را سوراخ کند تا آن مساکین به کسب خود ادامه دهند و سلطان غاصب آن را تصرف نکند و این مهمتر بود فلذا این امر اهم را انجام داد.

دوم: کار او این بود که غلامی را که نزدیک تکلیف و یا مکلف بود به قتل رسانید زیرا آن غلام اگر زنده می ماند خود و والدین خود را به طغیان و کفر می کشانید و درواقع اگر کشته می شد والدین او به کفر و طغیان کشانده نمی شدند و خود آن غلام مبتلا به کفر و طغیان نشده از دنیا می رفت، و این کار اهم بود نسبت به حیات او زیرا اقل ضرر را بود. اگر کسی اشکال کند که قتل غلام قصاص قبل از جنایت است و به اضافه باید خضر هر غلامی را که عاقبت به شر است بکشد، در حالی که این کار منافات با تکالیف اختیاریه دارد؟ جواب این است که؛ آن عبد معلوم نیست خضر باشد و چنانکه گفتیم ملکی بوده مانند عزرائیل که هزاران طفل را بعد از بلوغ و یا قبل از بلوغ قبض روح می کند و نباید به او اعتراض کرد زیرا به امر عزیز حکیم این کار را انجام می دهد ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ [الانبیاء: ۲۳].

و اما کار سوم را در ترجمه آیات بعد ذکر خواهیم نمود. اما نکات تعلیم و تعلم و آدابی که در این آیات اشاره شده است:

۱۸- متعلّم باید مطیع معلم باشد مادامی که عصیان خدا به وجود نیاید اما اگر معلم خواست مرتکب گناهی شود متعلم باید اعتراض کند، چون در اینجا ملک و یا حضرت خضر مرتکب کارهایی شد که به ظاهر عصیان خدا بود، لذا حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد، پس آنچه

صوفیه می‌گویند: مرید نباید به مرشد اعتراض کند! صحیح نیست. بلکه مرید اگر عصیانی از مرشد دید باید شرعا، هم ایراد کند و هم از ارادت او دست بر دارد.

۱۹- متعلّم باید در اموری که وجه شرعی آن را نمی‌داند و در ظاهر خلاف شرع است، از معلم پرسش کند، چنانکه حضرت موسی علیه السلام به طور استفهام انکاری گفت: ﴿أَخْرَقْتُهَا...﴾ و یا ﴿أَقْتَلْتُ نَفْسًا...﴾ و هکذا.

۲۰- معلم باید نسبت به متعلم سختگیر نباشد و لذا حضرت موسی علیه السلام گفت: ﴿وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾.

۲۱- معلم باید دارای عفو و بخشش باشد و به نسیان و امثال آن متعلم را مؤاخذه نکند چنانکه حضرت موسی علیه السلام گفت: ﴿لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾.

۲۲- متعلم باید در موردی که برخلاف اوامر معلم عمل کرده باشد معلم را معذور بدارد چنانکه حضرت موسی می‌گوید: ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾.

البته سایر آداب تعلیم و تعلم در آیات بعد خواهد آمد.

﴿فَانْظُرْنَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَ أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ ۚ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ﴾ (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ ۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۖ﴾ (۷۸) [الکھف: ۷۷-۷۸]

ترجمه: پس روانه شدند تا وارد به اهل قریه‌ای شدند از اهل آن طعام خواستند، ایشان از مهمان‌نوازی آنان خودداری کردند، پس دیواری را در آن یافتند که مشرف به انهدام بود، عالم آن را برپا داشت و محکم نمود، موسی گفت: اگر می‌خواستی بر این کار اجری می‌گرفتی (۷۷) عالم گفت: این است باعث جدائی بین من و بین تو به زودی تو را خبر می‌دهم به حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی (۷۸).

تکات: حضرت موسی علیه السلام با آن عالم وارد شدند به شهر انطاکیه و یا شهر دیگری که خدا آن را در

اینجا قریه نامیده برای انجام ندادن وظیفه مهمان‌نوازی، ولی در آیات بعد در جمله: ﴿لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ...﴾ آن را شهر نامیده، معلوم می‌شود مهمان‌نوازی نکردن و خودداری از اطعام به واردین کار زشتی می‌باشد که اینجا حق تعالی متذکر شده، و لذا در حکایات آمده که اهل آن شهر چون از نزول این آیات مطلع شدند برای دفع رسوایی خود وکلایی با مقداری از بارهای پارچه‌های نفیس و طلا و جواهر نزد

رسول خدا ﷺ فرستادند که این آیات را از قرآن حذف کند، رسول خدا ﷺ نپذیرفت و فرمود: ﴿لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾. سپس تقاضا کردند که کلمه: ﴿أَبَوُا﴾ را اتوا کند و باء را تبدیل به تاء نماید برای دفع ملامت از آن شهر. رسول خدا ﷺ فرمود: کذب داخل در کلام خدا امکان ندارد، زیرا منافات با ألوهیت او دارد. به هر حال چون مرتبه سوم حضرت موسی علیهِ السلام به کار عالم ایراد کرد که ما گرسنه بودیم خوب بود تو برای تعمیر این دیوار مزدی می گرفتی و صرف طعام ما می نمودی، عالم گفت: بنا نبود بدون اذن پرسش کنی و لذا سزاوار است از هم جدا شویم ولی حقیقت کارهایم را برای تو بیان می کنم:

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾ وَأَمَّا الْعُلَمَاءُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾﴾

[الکھف: ۷۹-۸۲]

ترجمه: اما آن کشتی، از آن چند نفر مسکین بود که در دریا کار می کردند، پس من خواستم آن را معیوب کنم چون در پیش راه ایشان شاهی بود که هر کشتی را به غصب می گرفت (خواستم معیوب شود که شاه در آن طمع نکند) (۷۹) و اما آن غلام، پدر و مادر او دارای ایمان بودند پس ترسیدیم که آن دو را به طغیان و کفر وارد کند (۸۰) پس خواستیم که پروردگارشان برای ایشان تبدیل کند به فرزندی بهتر از او از جهت پاکی و از جهت نزدیکی به رحم (۸۱) و اما آن دیوار از مال دو بچه یتیمی بود در آن شهر و زیر آن گنجی از آنان بود پدرشان مرد شایسته ای بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به نیروی خود برسند و گنج خود را بیرون برند برای رحمتی از پروردگارت و آن را از رأی خود بجا نیاوردم، اینست حقیقت آنچه بر آن صبر نتوانستی (۸۲).

نکات: در این آیات باقی آداب معلم و متعلم بیان شده:

۲۳- معلم باید تا بین او و شاگردش چیزی حاصل نشده که به تلخی و شر برسد از او جدا شود

چنانکه عالم فرمود: ﴿هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ﴾.

۲۴- معلم باید مضایقه از تعلیم حقائق نکند و حقائق مفیده را برای متعلم بیان کند چنانکه عالم

می گوید: ﴿سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ...﴾.

۲۵- معلم باید متعلم را در اشکال و شبهه نگذارد خصوصا در امور دینی اگر در شبهه افتاده زودتر شبهه او را رفع کند چنانکه عالم گفت: ﴿سَأُتَبِّئُكَ﴾ و به زودی شبهه او را دفع کرد.

۲۶- معلم باید مراعات قوه فکریه متعلم را بکند و طوری بیان کند که او توانایی درک را داشته باشد چنانکه عالم با بیان اَمَّا و اَمَّا برای موسی بیان می کند.

۲۷- عالم باید چیزی را که متعلم تاب و طاقت آن را ندارد اظهار نکند چنانکه اگر عالم در مورد کشتی می گفت: «أَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَعْيِبَهَا»، موسی نمی پذیرفت و لذا ﴿فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا﴾ گفت. و اراده عیب را به خود نسبت داد نه به خدا، اگر چه به امر خدا این کار را کرده بود و به اراده خدا بود.

۲۸- عالم باید به تدریج حقائق غیرقابل قبول را به متعلم بیاموزد نه یک مرتبه که متعلم فرار کند و لذا در این آیات کارهایی که به حسب ظاهر بد بود آن عالم به خود نسبت داد و کم کم اراده خدا را به میان آورد: کار اول را که مستقلا به خود نسبت داد و گفت: ﴿فَأَرَدْتُ﴾ پس از آنکه متعلم فهمید کار اول مصلحتی داشته، در کار دوم اراده خدا را به اراده خود ضمیمه نمود و گفت: ﴿فَأَرَدْنَا﴾، و چون متعلم فهمید این دو کار مصلحت داشته، کار سوم را مستقلا به اراده خدا نسبت داد. اما اگر از اول می گفت ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ﴾، متعلم باور نمی کرد و به بدبینی می افزود.

۲۹- عالم باید طوری مطالب را بیان نکند که باعث بدبینی متعلم نسبت به حق تعالی گردد چنانکه عالم همین کار را کرد.

۳۰- عالم باید مصالح تکالیف و مصالح تکوین را به متعلم گوشزد کند تا بر ایمان او بیفزاید.

از جمله: ﴿فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ﴾، استفاده می شود که مسکین به کسی می گویند که کسب و کار و سرمایه ای دارد ولی وافی به مخارج او نیست. و فقیر کسی است که حال او بدتر باشد. و از جمله: ﴿وَأَمَّا الْعُلَمَاءُ﴾ استفاده می شود که غلام به تکلیف رسیده بود و کارهای برخلافی انجام داده که خدا خواسته او را تبدیل کند، روایت شده که از آن والدین پس از آن غلام دختری به وجود آمد که از او پیغمبر و پیغمبرانی متولد شد که باعث هدایت مردم بسیاری شد. و از جمله: ﴿وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾ استفاده می شود که خدا به برکت والد صالح، فرزند او را مشمول عنایت خود قرار می دهد، و به برکت آن مرد صالح آنجا را مدینه نامیده و گنج اولاد او را محفوظ داشته تا فرزندان او به رشد خود برسند. روایت شده بین آن دو غلام و آن والد صالح هفت واسطه بود. معلوم می شود که آن مرد صلاح

جدّ ایشان بوده و به جد اطلاق آب نیز می‌شود. در روایتی آمده که آن گنج لوحی بوده که در آن جملاتی مکتوب بوده که مجازاً بر آنها اطلاق گنج شده، و کلمات این است: «عجبت لمن يؤمن بالقدر كيف يحزن»، «و عجبت لمن يؤمن بالرزق كيف يتعب»، «و عجب لمن يؤمن بالموت كيف يفرح»، «و عجبت لمن يؤمن بالحساب كيف يغفل». و از جمله: ﴿وَمَا فَعَلْنَاهُ عَنْ أَمْرِی﴾ معلوم می‌شود که آن عالم، به وحی این کارها را می‌کرده و پیغمبر و یا ملک بوده است.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٨٣﴾ إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾ فَاتَّبَعَ سَبَبًا ﴿٨٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَبْدَأُ الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨٧﴾ وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ أَحْسَنُ وَنَسْقُولُهُ لَّهُ مِنْ عَمَلِهِ نُسْرًا ﴿٨٨﴾﴾ [الكهف: ۸۳-۸۸]

ترجمه: و تو را از ذوالقرنین سؤال می‌کنند بگو: ذکرى از او بر شما تلاوت خواهم کرد (۸۳) محققا ما او را در زمین تمکن دادیم و از هر چیزی به او وسیله‌ای دادیم (۸۴) پس او وسیله‌ای را (برای سفر) دنبال کرد (۸۵) تا آنکه چون به محل غروب خورشید رسید یافت آن را که در چشمه گل آلود غروب می‌کرد و نزد آن قومی را یافت، گفتیم: ای ذوالقرنین یا اینکه عذاب می‌کنی و یا اینکه درباره ایشان راه و روش نیک درپیش می‌گیری (۸۶) ذوالقرنین گفت: اما آنکه ستم کند پس به زودی او را عذاب می‌کنیم سپس به سوی پروردگارش رد شود پس او را به عذاب شدیدی عذاب کند (۸۷) و اما آنکه ایمان آورد و عمل شایسته کند پس برای اوست جزای نیک و برای او فرمان آسان خود را صادر خواهیم کرد (۸۸).

نکات: در این که ذوالقرنین که بوده و چرا او را ذوالقرنین گفته‌اند؟ محل اختلاف است، مشرکین به تحریک یهود یکی از موارد سؤالشان قصه ذوالقرنین بوده که از رسول خدا ﷺ پرسیدند. از این آیات استفاده می‌شود که او تمکنی داشته و سلطنت او به شرق و غرب رسیده و وسائلی برای هرگونه ترقی و تحرکی برای او فراهم آمده و نیز از این آیات خصوصا از جمله: ﴿يَبْدَأُ الْقَرْنَيْنِ...﴾ معلوم می‌شود مخاطب الهی و پیغمبر او بوده و مورد وحی بوده. و جمله ﴿فَاتَّبَعَ سَبَبًا﴾ که خدا در مدح او فرموده دلالت دارد که هرکس خصوصا سلاطین دینی باید در تهیه اسباب کوتاهی نکنند و اسباب ترقی و تعالی امت را فراهم کرده و آن را دنبال کنند. و اما چرا ذوالقرنین به او گفته‌اند. ممکن است برای اینکه دو قرن

سلطنت کرده و یا اینکه بالای تاج خود دو شاخ نصب کرده بوده و یا غیر اینها. و اشکالی به جمله: ﴿وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ کرده‌اند که خورشید در چشمه گل آلود غروب نمی‌کند، جواب این است که خدا نفرموده در چشمه غروب می‌کند بلکه فرموده: ذوالقرنین چنین یافت و یا چنین دید. و البته کسی که کنار دریا است می‌بیند خورشید از دریا طلوع و به دریا غروب می‌کند و خصوصاً فرموده نزد آن چشمه و یا نزد غروب خورشید قومی را دید.

﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۝۸۹ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبَرًا ۝۹۰ كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ۝۹۱ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ۝۹۲ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ۝۹۳ قَالُوا يَبْنَؤُا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۝۹۴ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۝۹۵ ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ۝۹۶ فَمَا اسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ۝۹۷ قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۝۹۸﴾ [الكهف: ۸۹-۹۸]

ترجمه: سپس در پی سببی افتاد (۸۹) تا چون رسید به محل طلوع خورشید دید خورشید طلوع بر قومی می‌کند که برای ایشان در برابر خورشید ساتری قرار نداده بودیم (۹۰) بدین گونه بود و به تحقیق ما محیط و آگاه بودیم به آنچه نزد او بود (۹۱) سپس به دنبال سببی رفت (۹۲) تا رسید میان دو سد، نزد آن دو سد قومی را دید که نزدیک نبود سخنی را بفهمند (یعنی به سختی می‌فهمیدند) (۹۳) گفتند: ای ذوالقرنین، حقیقتاً یأجوج و مأجوج در زمین فساد کنندگانند پس آیا برای تو خراجی قرار دهیم بر اینکه بین ما و بین ایشان سدی قرار دهی (۹۴) گفت: آنچه پروردگارم مرا در آن تمکن داده بهتر است پس مرا به نیرو مدد کنید که بین شما و بین ایشان سدی قرار دهم (۹۵) نزد من پاره‌های آهن را بیاورید تا آنکه (آنها را میان دو کوه قرارداد و) بین دو برآمدگی کوه را مساوی کرد، گفت: (آتش) بدمید تا آنکه آن (آهن) را آتش نمود، گفت: برایم مس گداخته بیاورید تا بر آن بریزم (۹۶) پس (در نتیجه یأجوج و مأجوج) نتوانستند که از آن بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند (۹۷) گفت: این رحمتی است از پروردگارم که چون وعده پروردگارم آید آن را ریز ریز مساوی زمین کند و وعده پروردگارم حق بوده است (۹۸).

نکات: چنانکه در فرهنگ قرآن آقای صدر بلاغی توضیح داده شده مقصود از ذوالقرنین شخص کورش می‌باشد و اوست که سدی بنا کرده در سرزمین میان دریای خزر و دریای سیاه در آن سلسله

کوه‌های قفقاز که خود دیواری بوده طبیعی میان شمال و جنوب و فقط یک راه که بنام تنگه داریال نامیده شده، در همانجا در نزدیکی تفلیس تاکنون دیوار آهنین موجود است، و قوم یاکوک و ماگوگ وحشی‌هائی بوده‌اند که از این راه هجوم به آسیا می‌کردند و به طرف غرب و جنوب هجوم می‌آوردند، و از بقیه همان قوم لشکر مغول و چنگیزخان بوده. و کورش بوده که غرب و شرق را گرفته و سپس به طرف شمال حمله برده و آن سد را ساخته است. ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: ذوالقرنین لقب اسکندر مقدونی می‌باشد. به هر حال این خبر قرآنی از معجزات قرآن است که به محمد امی صلی الله علیه و آله نازل شده است.

﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۝٩٩ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۝١٠٠ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ۝١٠١﴾

[الکہف: ۹۹-۱۰۱]

ترجمه: و واگذاشتیم در آن روز بعضی از ایشان در بعضی دیگر موج زنند و در صور دمیده شود پس ایشان را به خوبی جمع کنیم (۹۹) و در آن روز دوزخ را بر کافران عرضه کنیم (۱۰۰) آنان که چشمانشان از یاد من در پرده بوده (و حقائق را نمی‌دیدند) و چنین بوده که توانائی شنیدن نداشتند (۱۰۱).

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَتَرَكْنَا...﴾ این است که در روز بستن سد جمعیت یاگوگ و ماکوگ را رها کردیم بجوشند میان خودشان، ولی روزی که نفخ صور شود همه را جمع و احضار خواهیم کرد و دوزخ را به ایشان عرضه خواهیم کرد، و همه آنان که اعراض کردند و چشم خود را باز نکرده و از شنیدن سخن حق گوششان سنگین بوده و حق پوشی کرده، کافر و سزاوار دوزخند.

﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُوْنِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ۝١٠٢ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝١٠٣ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝١٠٤ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا ۝١٠٥ ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا عِبَادِي هُزُؤًا ۝١٠٦﴾

[الکہف: ۱۰۲-۱۰۶]

ترجمه: آیا آنان که حق را پوشانیده گمان کردند که بندگان مرا که غیر منند سرپرستانی بگیرند به حالشان نافع است، محققا ما دوزخ را برای کافران آماده ساختیم (۱۰۲) بگو آیا شما را خبر دهم به آنانکه زیان اعمالشان زیادتر است (۱۰۳) آنان که سعیشان در زندگی دنیا گم شده و غرق گردیده و حال آنکه ایشان می‌پندارند که کار خوبی می‌کنند (۱۰۴) ایشان آنانند

که به آیات پروردگارشان و به ملاقات او کافر شدند، پس اعمالشان هدر گردیده، پس روز قیامت برای ایشان وزنی برپا نمی‌کنیم (۱۰۵) این جهنم جزای ایشان است به سبب آنکه کافر شدند و آیات و رسولان مرا به استهزاء گرفتند (۱۰۶).

نکات: این آیات در مذمت و کفر کسانی است که غیر خدا را برای خود سرپرست و همه کاره و ولی می‌دانند و آنان که بندگان خدا را به نام اولیا برای خودشان قاضی الحاجات و ارباب قرار داده‌اند. تعجب این است که زمان ما با بودن چنین آیاتی در قرآن، مراجع روحانی ملت ما به کلی از این آیات بی‌خبرند، چنانکه یکی از این مراجع فتوی داد که؛ امامان شیعه، اولیاء تکوینی و منشأ اداره همه جهان و افراد انسان هستند و ملت نادان این فتوی را از او پذیرفتند و در حقیقت تماماً به کفر وارد شدند و در عین حال خود را مسلمان و تابع قرآن می‌دانند! و معنی نُزُل آن چیزی است که برای مهمان مقدمه می‌آورند که در عرف آن را ماحضر گویند تا پس از رفع خستگی پذیرائی بهتری از او بنمایند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ﴿١١٠﴾﴾

ترجمه: به راستی آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند باغ‌های فردوس برای ایشان ماحضری بوده است (۱۰۷) در آنها جاوید بمانند و تحولی از آن نجویند (۱۰۸) بگو اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکبی باشد حتماً دریا تمام شود پیش از آنکه کلمات پروردگارم تمام بشود و اگر چه بمانند آن مدد آوریم (۱۰۹) بگو همانا من بشری مانند شمایم به سوی من وحی می‌شود که فقط إله شما یک إله است، پس آنکه امیدوار ملاقات پروردگارش باشد باید عمل کند عملی شایسته و به بندگی پروردگارش احدى را شریک ننماید (۱۱۰).

نکات: کلمه ﴿نُزُلًا﴾ دلالت دارد که باغ‌های فردوس ماحضری است و پس از آن الطاف و عنایاتی است برای مؤمنین علی قدر درجاتهم، و کلمه: ﴿حِوَلًا﴾ که به معنی تحول و انتقال است دلالت دارد که فردوس و عنایات الهی بعد از آن انتهای درجه کمال است برای مؤمنین که پس از آن دیگر درجه بالاتری نیست تا مؤمن انتقال به آن را بجوید. و مقصود از کلمات پروردگار، مخلوقات و مقدرات و فرمان‌های او می‌باشد. و جمله: ﴿بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾ دلالت دارد که از هر جهت پیغمبر مانند سایر افراد بشر است مگر آنچه در آیات الهی استثناء باشد و آنچه استثنا شده جز وحی چیز دیگری نیست، پس

آنچه اهل غلو درباره او و اولاد او گفته و جعل کرده اند بی اساس است. و جمله: ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ دلالت دارد که باید در عبادت کسی را شریک خدا قرار نداد حتی پیغمبر و امام را و چون دعا عبادت است پس غیر خدا را خواندن در دعا موجب شرک است. و باز تعجب است که امت اسلام آیات به این روشنی را نفهمیده و غیر خدا را می خوانند، و دعاهایی جعل کرده اند و می گویند ما در دعا اولیاء خدا را به عنوان واسطه و وسیله می خوانیم، جواب این است که این مدعای شما مدرکی از وحی و از ما انزل الله ندارد «وقلتم ما لم ينزل الله عليه سلطانا»، و امری به خواندن وسیله و واسطه در دعا در شرع اسلام نداریم.

سورة مريم (مکیه وهي ثمان وتسعون آیه)

سورة مريم (عليها السلام) مکی و دارای ۹۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿كَهْيَعَصْ ۝۱ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِیَّا ۝۲﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ وَنِدَاءً خَفِيًّا ﴿۳﴾ [مريم: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. کاف. ها. یا. عین. صاد. (۱) یادآوری رحمت پروردگارت بنده خود زکریا را (۲) هنگامی بود که پروردگار خود را به ندای پنهانی خواند (۳).

نکات: چنانکه در اول سورة بقره ذکر شد حروف هجا برای معنی ذکر نشده بلکه برای ترکیب وضع شده، ولی در عین حال ابن عباس این حروف را اشاره به اسم های خدای تعالی دانسته و گوید: کاف یعنی؛ کافی به بندگانش، ها یعنی؛ هدایت کننده بندگانش، عین یعنی؛ عالم بعباده، صاد یعنی؛ صادق! و در اعراب کلمه ﴿ذِكْرُ﴾ اختلاف شده و ما آن را مبتدا گرفتیم و جمله: ﴿إِذْ نَادَى...﴾ را خبر آن قرار دادیم. اگر کسی بگوید در ندا باید جهر و رفع صوت باشد چگونه حضرت زکریا ندای خفی نموده است؟ جواب آنست که نداء با خدای غیر از نداء با مخلوق است.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝۱ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۝۲ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالٍ يَعْقُوبُ ۖ وَأَجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝۳﴾ [مريم: ۴-۶]

ترجمه: گفت: پروردگارا به راستی که من استخوانم سست شده و سرم از پیری شعله ور (سفید) شده و پروردگارا به خواندن تو شقی نبوده ام (۴) و به راستی که از بستگان پس از خودم می ترسم و زخم نازا است، پس از نزد خود فرزندی مرا عطا کن (۵) که از من ارث برد و از آل یعقوب ارث برد و پروردگارا او را پسندیده قرار ده (۶).

نکات: جمله: ﴿وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي﴾ دلالت بر کمال ضعف و اظهار عجز دارد زیرا محکمترین اجزای بدن که استخوان باشد اگر سست شود سایر اعضا به طریق اولی. و مراد از جمله: ﴿وَلَمْ أَكُنْ

بُدْعَايِكَ رَبِّ شَقِيًّا». این است که چنین نبوده که به دعای من توجه نکنی و به واسطه بی‌اعتنائی تو هر بدبختی بر انسان وارد می‌شود. و مقصود از ﴿الْمَوْلَى﴾؛ عموزادگان و سایر بستگان بوده. و مقصود از ﴿آلِ يَعْقُوبَ﴾، اولاد یعقوب بن اسحق بن ابراهیم الخلیل است زیرا زکریّا از اولاد رحبعیم بن سلیمان بن داود بوده که سلسله نسبش به هارون برادر حضرت موسی بن عمران می‌رسد و حضرت موسی (علیه السلام) نسبش به لاوی بن یعقوب می‌رسد. و زکریّا (علیه السلام) از انبیاء بزرگ است که نام او هفت بار در قرآن آمده: در آیه ۳۷ و ۳۸ آل عمران و در آیه ۸۵ انعام و در آیه ۲ و ۷ مریم و ۸۹ سوره انبیاء. و مقصود از کلمه ﴿عَاقِرًا﴾ این است که زنم پیر شده و نازا است. و مقصود از کلمه: ﴿رَبِّ رَضِيًّا﴾، این است که او را پیامبر خود قرار داده زیرا انبیاء مورد رضایت حقّاند و البته پدر باید دعا کند فرزندش مرضیّ پروردگار باشد.

﴿يَزْكُرِيَا إِنَّا نَبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ أَسمُهُو يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۝۷﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۝۸﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ۝۹﴾ [مریم: ۷-۹]

ترجمه: ای زکریّا به راستی تو را بشارت می‌دهیم به غلام و فرزندی که نام او یحیی است برای او از پیش همنامی قرار ندادیم (۷) زکریّا گفت: پروردگارا برای من چگونه غلامی باشد و حال آنکه زنم نازا شده و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام (۸) خدا گفت: بدین گونه پروردگارت گفته است که آن بر من آسان است و به تحقیق از پیش تو را آفریده‌ام و حال آنکه چیزی نبود (۹).

نکات: غلام گفته می‌شود به آن پسری که به ابتدای شهوت رسیده باشد و به مطلق پسر نیز گفته می‌شود. و عتیّ به معنی؛ شکستگی و خرابی غیرقابل اصلاح است. جمله: ﴿وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا﴾، دلیل است بر آسانی خلق نطفه از زن و مرد شکسته و دلیل است بر اینکه خدا از عدم ایجاد می‌کند و قدرتی که از عدم ایجاد می‌کند می‌تواند از حالت پیری ایجاد فرزند برای ابوبن کند.

﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً ۖ قَالَ ءَايَتُكَ ءَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ۝۱۰﴾ فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝۱۱﴾ [مریم: ۱۰-۱۱]

ترجمه: زکریّا گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای قرار ده (که وقت ایجاد غلام را بدانم). خدا گفت: نشانه تو سخن نگفتن تو با مردم است در سه شب (۱۰) پس، از محراب در مقابل قوم خود آمد و اشاره به ایشان نمود که صبح و شب خدا را منزه شمارید و تسبیح گویند (۱۱).

نکات: چون حضرت زکریا از خدا نشانه‌ای خواست برای وقت ایجاد غلام، خدای تعالی به او فرمود: نشانه تو این باشد که با مردم در سه شب نتوانی سخن بگویی. و جمله: ﴿أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ﴾، دلالت دارد که با مردم نمی‌توانست سخن گوید جز به اشاره و رمز. و مقصود از سه شب، سه شبانه روز است به دلیل آیه ۴۱ سورة آل عمران که فرموده: ﴿آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا﴾.

﴿يُحْيِي خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۝۱۲ وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ۝۱۳ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ۝۱۴ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ۝۱۵﴾ [مريم: ۱۲-۱۵]

ترجمه: ای یحیی کتاب را با جدیت بگیر و او را در حال کودکی حکم عطا کردیم (۱۲) و در حالی که دلسوز و مهربان از جانب ما بود و در حال پاکیزگی و بود پرهیزگار (۱۳) و در حالی که نسبت به والدین خود نیکوکار بود و سرکش نافرمان نبود (۱۴) و سلام و رحمت بر اوست روزی که تولد شد و روزی که بمیرد و روزی که برانگیخته شود در حال حیات (۱۵).

نکات: جمله: ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾، دلالت دارد بر اینکه همان‌طور که حق تعالی مقام رسالت و نبوت را در حال چهل سالگی عطا می‌کند در حال طفولیت نیز عطا می‌کند، ولی غیر انبیا را به انبیا نتوان قیاس کرد، و او فاعل مختار است. در این آیات برای حضرت یحیی صفات حسنه‌ای ذکر شده:

- ۱- مخاطب حق تعالی شده بدون واسطه ملکی.
- ۲- دارای مقام و منصب نبوت و حکم بوده، اگرچه بعضی گفته‌اند: مقصود از حکم، حکمت و فهم است و یا عقل و زکاوت است چنانکه اطفال او را برای بازی دعوت کردند، در جواب گفت: «ما للعب خلقنا»، ولی آیه در نبوت ظهور دارد، زیرا آیه در مقام تثبیت شرافت برای او می‌باشد و شرافتی بالاتر از نبوت نیست و مقام نبوت صلاحیت دارد برای حکمرانی بر غیر.
- ۳- مهربان و دلسوز بوده نسبت به خود و امت.
- ۴- پاکیزه و با برکت بوده.
- ۵- پرهیزکار از ترک واجب و فعل محرم بوده: ﴿وَكَانَ تَقِيًّا﴾.
- ۶- نسبت به والدین متواضع و نیکوکار بوده.
- ۷- سرکش نبوده بلکه متواضع بوده زیرا «من عرف نفسه بالذل وعرف ربه بالکمال کیف یلیق به الترفع والجدال».
- ۸- معصوم از عصیان بوده.

۹- مورد سلام و عنایت حق تعالی شده: ﴿وَسَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ﴾

۱۰- دارای حیات بوده ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.

﴿وَأُذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ ﴿١٦﴾ فَأَتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتُ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

[مریم: ۱۶-۱۸]

ترجمه: در این کتاب مریم را به یاد آر هنگامی که از اهل خود به کناره‌ای رفت در جایگاه شرقی (۱۶) و در برابر آنان حجابی بر خود گرفت، پس روح خود را به سوی او فرستادیم، پس برای او مانند بشر معتدلی جلوه کرد (۱۷) مریم گفت: به راستی من از تو به خدای رحمن پناه می‌برم اگر تو پرهیزکاری (۱۸).

نکات: ﴿إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا...﴾ دلالت دارد که حضرت مریم خود را از خانواده‌اش دور کرد و به کناری رفت، اما برای چه در آیه ذکر نشده، بعضی گفته‌اند: برای آنکه حیض شده بود رفت کناری غسل و تطهیر کند، و بعضی گفته‌اند: تشنه بود رفت آب بخورد. بعضی گفته‌اند: رفته بود خود را شستشو بدهد. به هر حال کلمه ﴿مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ دلالت دارد که به طرف شرق بیت المقدس رفته بود و لذا نصاری مشرق بیت المقدس را قبله قرار داده‌اند. و مقصود از ﴿رُوحَنَا﴾ همانا جبرئیل است.

﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾ ﴿١٩﴾ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَلَنَجْعَلَ لَآيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾

[مریم: ۱۹-۲۱]

ترجمه: (جبرئیل) گفت: همانا من فرستاده پروردگار تو هستم برای اینکه تو را غلام پاکیزه‌ای ببخشم (۱۹) مریم گفت: چگونه برایم غلامی می‌شود و حال آنکه مرا بشری مس نکرده و بدکار نبوده‌ام (۲۰) (جبرئیل) گفت: پروردگارت این چنین فرموده که این بر من آسان است و برای آنکه او را آیتی برای مردم و رحمتی از جانب ما قرار دهیم و این فرمانی است انجام شده (۲۱).

نکات: جمله: ﴿لِأَهَبَ لَكِ﴾؛ به منزله **لیهب الله** می‌باشد، زیرا جبرئیل به امر خدا این کار را کرده است و چون حضرت مریم به طور تعجب گفت: چگونه ممکن است بدون مس بشری، خدا فرزندی به من بدهد جبرئیل گفت: خدا فرموده این عطا بر من آسان است زیرا خالق است که از عدم و بدون والدین بشری آفریده بدون پدر نیز می‌تواند بیافریند برای آنکه آن فرزند را آیتی قرار دهد. معلوم می‌شود این کیفیت برای حضرت عیسی اراصاص باشد یعنی نشانه‌هایی برای تثبیت نبوت او.

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ ۖ مَكَانًا قَصِيًّا ۝۲۳﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مِّنْسِيًّا ﴿۲۴﴾ [مريم: ۲۲-۲۳]

ترجمه: پس مريم به او باردار شد، پس او را به مکان دوری به کناری برد (۲۲) پس درد زائیدن او را به تنه درخت خرما رسانید، گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و فراموش شده از یادرفته بودم (۲۳).

نکات: چنانکه در آیه ۹۱ سورة انبيا ذکر شده: ﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا﴾، در اینجا نیز باید جمله فنخ فيها قبل از ﴿فَحَمَلَتْهُ﴾ مقدر گرفت یعنی؛ در رحم حضرت مريم دمیده شد پس حامله گردید. و از فاء ﴿فَانتَبَدَتْ﴾ و فاء ﴿فَأَجَاءَهَا...﴾ استفاده می شود که بدون فاصله حامله شده و بدون گذشت مدتی زائیده و به هرحال به درخت خرمائی که تنه آن مانده و شاخ و برگي نداشت پناه برد زیرا عرب تنه درخت خرما را جذع می گوید.

﴿فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۝۲۵﴾ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسْفِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ۝۲۶﴾ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۖ فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۝۲۷﴾ فَأَثَرُ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ۖ قَالُوا يَمْرُؤٌ لَّكَدُ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا ۝۲۸﴾ يَتَأَخَذُ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿۲۹﴾ [مريم: ۲۴-۲۸]

ترجمه: پس از زیر او، او را ندا داد که محزون مباش به تحقیق پروردگارت از زیر (پای) تو نهري قرار داد (۲۴) و تنه درخت خرما را به سوی خود حرکت ده بر تو خرمای تازه فرو ریزد (۲۵) پس بخور و بپاشام و چشم را روشن کن، پس اگر یکی از افراد بشر را ببینی بگو که همانا من برای خدای رحمن روزه ای نذر کرده ام پس امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم (۲۶) پس او را نزد قوم خود آورد در حالی که در آغوش گرفته بود، گفتند: ای مريم به تحقیق چیز تازه ای آوردی (۲۷) ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت بد کاره نبود (۲۸).

نکات: منادی ندا که مريم را ندا کرد به ظاهر قرآن حضرت عیسی است. و جذع نخله، درختي خشکیده و بی شاخه و برگ بوده. حضرت مريم در اینجا چند معجزه را مشاهده کرد. و حق تعالی ﴿فَكُلِي﴾ را بر ﴿اَشْرَبِي﴾ مقدم داشته زیرا زن نفساء احتیاجش به خرما بیشتر از آب است و نذر حضرت عبارت از صوم سکوت بوده که زبان خود را از سخن باز دارد. معلوم می شود در شرايع سابق جایز بوده. اما در شرع ما مورد اختلاف است ولی حق آن است که اگر انسان مبتلا باشد که با سفهاء

سخن بیهوده گوید و صوم او وسیله‌ای شود برای فرار از سخن، چنین نذری جایز است. حال آیا حضرت مریم علیها السلام به اشاره گفت: من نذر کرده‌ام و یا وقت نذر او پس از اخبار به نذر بوده؟ و الله أعلم. ﴿يَا أُخْتُ هَرُونَ﴾ دلالت دارد که برادری به نام هارون داشته که مرد صالحی بوده است.

﴿فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا﴾ ۲۹ ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾ ۳۰ ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ ۳۱ ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾ ۳۲ ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا﴾ ۳۳ [مریم: ۲۹-۳۳]

ترجمه: پس مریم به آن طفل اشاره کرد، گفتند: چگونه تکلم کنیم کسی را که کودک در گهواره است (۲۹) عیسی گفت: به راستی که من بنده خدایم، او مرا کتاب داده و مرا پیامبر نموده است (۳۰) و مرا مبارک قرار داده هر جا که باشم و مرا به نماز و زکات سفارش کرده مادامی که زنده باشم (۳۱) و مرا نیکوکار به مادرم قرار داد و مرا سرکش بدبخت قرار نداد (۳۲) و سلام بر من روزی که تولد شدم و روزی که بمیرم و روزی که زنده برانگیخته شوم (۳۳).

نکات: چون مردم حضرت مریم علیها السلام را توبیخ کردند، اشاره به عیسی کرد، سپس حضرت عیسی علیه السلام به سخن آمد یعنی خدایی که هر چیزی را می‌تواند به سخن آورد او را به سخن آورد. و ظاهر مطلب این است که آن طفل پس از گفتن آن جملات، مانند سایر اطفال ساکت ماند و دیگر نتوانست سخن گوید تا رسید به حدی که سایر اطفال سخن می‌گویند آن وقت به سخن آمد. ولی از جمله: ﴿أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾، و از جمله: ﴿مَا دُمْتُ حَيًّا﴾، می‌توان استفاده کرد که در همان کودکی مأمور به نماز و زکات بوده و از سایر اطفال ممتاز. و بنابراین مانند آنان ناتوان به تکلم نبوده است. و از جمله: ﴿مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ استفاده می‌شود که تکلیف مادام الحیات است و ساقط نمی‌شود به هیچ نحوی. و اینکه ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾ گفته؛ برای رفع غلو در حق خود چنین گفته است.

﴿ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ط قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ﴾ ۳۴ ﴿مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ۳۵ ﴿وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ ۳۶ [مریم: ۳۴-۳۶]

ترجمه: این است عیسی پسر مریم به گفتار حق، آن حقی که در آن شک دارند (۳۴) برای خدا سزاوارنیست که فرزند بگیرد او منزّه است. زیرا چون امری را بخواهد انجام دهد همانا به

آن می گوید باش، پس می شود (۳۵) و به راستی که خدا پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را عبادت کنید، این است راه راست (۳۶).

نکات: ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره است به آن عیسی که گفته: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾، یعنی عیسی واقعی آن است که طبق حق و حقیقت گفت: من بنده خدایم! نه آنچه یهود می گوید: که او ساحری بوده، و نه آنچه نصاری می گویند: که فرزند خدا است، زیرا فرزند باید همجنس پدر باشد و خدا بشری همجنس عیسی نیست. به اضافه عیسی حادث است و محال است قدیمی مانند حق تعالی باشد. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ﴾ عطف است به جمله: ﴿إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ﴾، یعنی حضرت عیسی گفت: من بنده خدایم و خدا پروردگار من و شماست.

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾﴾

[مريم: ۳۷-۴۰]

ترجمه: پس این احزاب میان خود اختلاف نمودند پس وای به آنان که کافر شدند از حضور روز بزرگ (۳۷) چقدر ایشان شنوا و بینایند روزی که نزد ما می آیند، لیکن ستمگران امروز در گمراهی آشکارند (۳۸) و بترسان ایشان را از روز حسرت وقتی که کار از کار گذشته، درحالی که ایشان (اکنون) در غفلت هستند و ایمان نمی آورند (۳۹) محققا ما زمین را با هرکس روی آن است به ارث می بریم و (همه) به سوی ما رجوع داده شوند (۴۰).

نکات: مقصود از ﴿الْأَحْزَابُ﴾ فرقه های یهود و نصاری می باشند. و جمله ﴿أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ﴾، دلالت دارد که کفار روز قیامت همه شنوا و بینایند و اما در آیاتی که فرموده: ﴿صُمُّ وَبُكْمٌ﴾ محشور می شوند، مقصود ﴿صُمُّ وَبُكْمٌ﴾ از حق و هدایتند. و مقصود از جمله: ﴿وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾، **إِلَى حُكْمِنَا وَقَضَائِنَا** می باشد زیرا حق تعالی مکانی ندارد.

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِتَنَّهُ وَكَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَتَابَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾ يَتَابَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾ يَتَابَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَتَابَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ

وَلَيْتَ ﴿٤٥﴾

[مریم: ۴۱-۴۵]

ترجمه: و به یاد آر در این کتاب ابراهیم را زیرا او پیغمبری راستگو بود (۴۱) وقتی که به پدرش گفت: ای پدر من برای چه می پرستی چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را کفایت نمی کند (۴۲) ای پدر من، به درستی که مرا دانشی به دست آمده که تو را نیامده، پس مرا پیروی کن که تو را به راه راست هدایت می کنم (۴۳) ای پدر من، شیطان را میپرست زیرا شیطان برای (خدای) رحمن نافرمان بود (۴۴) ای پدر من حقیقتاً من خائفم که تو را از جانب (خدای) رحمن عذابی برسد پس برای شیطان دوستی باشی (۴۵).

نکات: پس از ختم قصه حضرت زکریا و عیسی علیه السلام که هدف از آن هدایت به مبدأ و معاد است رجوع فرموده به قصه حضرت ابراهیم علیه السلام که پدر عرب است و ملت، عظمت او را قبول داشتند. و جمله: ﴿لِمَ تَعْبُدُ...﴾ دلالت دارد بر اینکه دین باید استدلالی باشد نه تقلیدی. و در جمله: ﴿قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ﴾ دلالت است بر اینکه دین باید علمی باشد. و کلمه: ﴿يَنَابِتِ﴾ و تکرار آن دلالت دارد بر رأفت و مدارا کردن ابراهیم نسبت به پدر خود و دلسوزی او برای پدرش.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَتَّبِعُهُمُ بَنُؤُنَا لَمَّا تَنَتَّهَ لَا رَجْمَتَكَ وَأَهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾﴾ [مریم: ۴۶-۴۸]

ترجمه: (آذر) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من اعراض کرده ای؟ محققا اگر خودداری نکنی البته تو را می رانم و سنگسارت می کنم و از من مدتی طولانی دوری کن (۴۶) (ابراهیم) گفت: سلام بر تو به زودی از پروردگارم برایت آموزش می طلبم زیرا او به من مهربان است (۴۷) و از شما و آنچه را غیر خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم، امید است که به خواندن پروردگارم بدبخت نباشم (۴۸).

نکات: چون آذر جواب منطقی نداشت، به توهین و تهدید پرداخت و حتی رأفت پدری را واگذارد و نگفت یا بُنِیَّ بلکه گفت: یا ابراهیم اگر دست بر نداری تو را می رانم و سنگسارت می کنم. و مقصود از ﴿شَقِيًّا﴾ این است که خدا لطفش را از من به واسطه دعای من دریغ نمی کند و گرنه اگر خدا دریغ نماید من بدبخت خواهم بود و استغفار ابراهیم برای پدر برای امید به ایمان او بود.

﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ [مريم: ۴۹-۵۰]

ترجمه: پس چون از ایشان و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گرفت، به او اسحق و یعقوب را عطا کردیم و همه را پیغمبر قرار دادیم (۴۹) و برای ایشان از رحمت خود عطا نمودیم و برای ایشان ذکرِ خیرِ بلندآوازه‌ای به راستی قرار دادیم (۵۰).

نکات: حق تعالی برای اینکه حضرت ابراهیم از هر جهت به برهان پرداخت و ایستادگی در مقابل مشرکان کرد و دل خود را تسلیم به ایمان نمود و زبانش را به ذکر خدای سبحان عادت داد و بدنش را آماده کرد برای آتش نمرودیان، و فرزندش را برای قربانی و مالش را برای میهمان، خدا هم به او مرحمت کرد عطای فراوان از نبوت فرزندان و ذکر خیر او در آیندگان، یعنی در میان یهود و نصاری و مسلمانان. و مخفی نماند ﴿عَلِيًّا﴾، علی اسمی نیست بلکه علی وصفی است یعنی؛ ثناء عالی و مدحی جاویدان برای ایشان قرار دادیم، ولی بافنده دعای ندبه خیال کرده این علی، علی اسمی است که پدر او ابو طالب است!!..

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ وَنَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿۵۲﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿۵۳﴾ [مريم: ۵۱-۵۳]

ترجمه: و در این کتاب موسی را به یاد آور زیرا او خالص شده و رسولی رفیع الشأن بود (۵۱) و او را از طرف راست طور سینا ندا کردیم و برای گفتن راز او را مقرب نمودیم (۵۲) و از رحمت خود برادرش هارون را در حال نبوت به او بخشیدیم (۵۳).

نکات: کلمه ﴿مُخْلَصًا﴾ به فتح لام است ولی به کسر نیز قرائت شده، اگر به فتح باشد به معنی؛ خالص شده و برگزیده شده می باشد، و اگر به کسر باشد معنی چنین می شود که؛ او خود را برای بندگی خالص نموده. و ﴿رَسُولًا نَبِيًّا﴾ هر دو خبرند برای کان، و نبی به معنی؛ خبرگیر آمده، و به معنی؛ رفیع الشأن نیز آمده و ظاهر در این آیه به معنی؛ رفیع الشأن است.

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۵۵﴾ [مريم: ۵۴-۵۵]

ترجمه: و در این کتاب اسماعیل را به یاد آر زیرا او در وعده خود راستگو بود و پیغمبری بود رفیع الشأن (۵۴) و اهل خود را به نماز و زکات امر می کرد و نزد پروردگارش پسندیده بود (۵۵).

نکات: قصه حضرت اسماعیل پنجمین قصه این سوره است، و آیا این اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم است و یا پیغمبر دیگری است؟ ظاهراً همان فرزند ابراهیم است. و خدا برای او چندین اوصاف حمیده شمرده:

اول: اینکه او صادق الوعد بوده و این مطلق است چه در وعده با خدا و چه در وعده با خلق، و اما وعده با خدا، پس هر تکلیفی را که متعهد شده بود در موقع آن انجام می داد و در مورد ذبح وعده صبر به خود داد و وفاء کرد. و اما با خلق به کسی وعده کرد که منتظر او باشد و آن شخص فراموش کرد وی در همان مکان قرارداد به انتظار او ماند تا او برای حاجتی به آنجا آمد و دید آن حضرت منتظر مانده است.

دوم: اینکه او رسولی بود رفیع القدر.

سوم: اینکه اهلش را امر به نماز و زکات می نمود و مراد از اهل، خانواده است ظاهراً، و ممکن است اقامت و پیروانش باشد.

چهارم: اینکه او نزد خدا پسندیده بود و این بزرگترین مدح آن حضرت است.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۖ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝٥٧﴾

[مریم: ۵۶-۵۷]

ترجمه: و در این کتاب ادريس را به یاد آر زیرا او بسیار راستگو بود و پیامبر بود (۵۶) و بالا بردیم او را به مکان والائی (۵۷).

نکات: قصه ادريس، ششمین قصه این سوره است و حضرت ادريس جد پدر نوح بوده و در تورات و تواریخ نام او را **اخنوخ** نیز ذکر نموده ولی از بس درس گرفته او را ادريس نامیده اند. و او اولین خیاط جامه بوده و خدا به او علم نجوم و حساب و هیئت تعلیم نموده و این معجزه او بوده است. و مقصود از جمله: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾، رفعت مکانی است و یا مقامی، و آیا رفعت جسمی است و یا روحی؟ مورد اختلاف مفسرین است، و به نظر ما مناسب مقام نبوت همان رفعت مقامی و روحی باشد.

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝٥٨﴾

[مریم: ۵۸]

ترجمه: ایشانند آنان که خدا بر ایشان نعمت داد از پیامبران از ذریه آدم و از نسل آنان که با نوح بر کشتی حملشان کردیم و از ذریه ابراهیم و یعقوب و از کسانی که هدایتشان نمودیم و برگزیدیمشان، چون بر ایشان آیات خدای رحمن تلاوت می شد به روی می افتادند سجده کنان و گریان (۵۸).

نکات: پس از آنکه عده ای از انبیاء را تذکر داد و مدحشان، به خصوصه نمود، در اینجا به طور دستجمعی مدحشان نموده و نسب ایشان را ذکر نموده که از نسل آدمند مانند حضرت ادريس و سایر

انبیاء و بعضی از نسل نوح و پیروانش هستند، و بعضی از نسل ابراهیم و یعقوبند مانند حضرت اسماعیل و موسی و هرون و دیگران. و مقصود از انعام الهی مقام نبوت و سایر نعم دنیوی و اخروی است و از صفات مجموع ایشان آن بوده که در مقابل استماع آیات الهی خاضع و خاشع و گریان بوده‌اند.

﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَةَ فَسَوْفَ يُلْقَوْنَ غِيًّا ۝۵۹﴾
 إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۝۶۰
 جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ۝۶۱ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ۝۶۲ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ۝۶۳﴾

[مريم: ۵۹-۶۳]

ترجمه: پس بعد از ایشان جانشین شدند جانشین‌هایی که نماز را ضایع و شهوات را پیروی کردند و به زودی به (کیفر) گمراهی برسند (۵۹) مگر آنانکه توبه کنند و ایمان آورده و عمل شایسته را انجام دهند که آنان داخل بهشت گردند و در چیزی مورد ستم نشوند (۶۰) بهشت‌های دائمی که خدای رحمن به بندگان به وعده غیب وعده داد به راستی که وعده او آمدنی است (۶۱) در آنجا سخن لغوی نمی‌شنوند مگر سلامی و برای ایشان است روزی ایشان در صبح وشام (۶۲) این است آن بهشتی که به بندگان خود ارث می‌دهیم به کسی که پرهیزکار باشد (۶۳).

نکات: خَلَفَ به فتح لام خَلَفَ صالح است و ﴿خَلَفَ﴾ به سکون لام خَلَفِ طالع است و اینجا به سکون لام و مقصود از آن کسانی که پس از انبیا آمدند و ترک خدا پرستی کرده و به راه گمراهی رفتند. و مقصود از ﴿بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾، رزق دائمی است، زیرا بهشت صبح و شام ندارد. و مقصود از ﴿بِالْغَيْبِ﴾ وعده بهشتی است که فعلاً از نظر غایب است. و مقصود از ﴿نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا﴾، نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا من عملهم می‌باشد به حسب ظاهر. به هر حال از آیات قرآن معلوم می‌شود بهشت جای مردم متقی و صالح می‌باشد و جای افراد آلوده نیست.

﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ ۚ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ ۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ۝۶۴ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ ۚ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ ۚ سَمِيًّا ۝۶۵﴾

[مريم: ۶۴-۶۵]

ترجمه: و ما (فرشتگان) نازل نمی‌شویم مگر به امر پروردگارت، به اختیار اوست آنچه جلو ما و آنچه در پس ما و آنچه میان این دو است، و پروردگار تو نسیان کننده و فراموشکار نیست (۶۴)

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه بین آن دو است، پس او را عبادت کن و به بندگی صابر باش
آیا برای او همنامی می‌دانی (۶۵).

نکات: ظاهر کلام این است که جمله: ﴿وَمَا نَنْزِلُ...﴾ سخن ملائکه باشد زیرا چنانکه در سوره
ضحی آمده: کفار می‌گفتند خدا محمد را رها کرده و وداع نموده و دیگر به او وحی نمی‌کند، چون
مدتی وحی نیامده بود. و چون جبرئیل بر او نازل شد حضرت رسول پرسید: چرا دیر آمده‌ای؟ جبرئیل
این کلمات را به اجازه و امر پروردگار برای او آورده و ضمناً به او خطاب شده که پروردگارت فراموشکار
نیست که تو را فراموش کند، ولی تو باید صبر و حوصله داشته باشی و ثبات قدم به خرج دهی و از گفتار
کفار دلتنگ نباشی. و جمله: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾، دلالت دارد که نام‌های خدا مخصوص خودش
می‌باشد یعنی نام‌های او را نباید به مخلوق اطلاق کرد و اگر گاهی در وحی اطلاق شده، یا نام
مخصوص او نبوده و یا مجاز اطلاق شده است، بنابراین کسی حق ندارد نام خدا را بر غیر او اطلاق
کند. و جمله: ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾؟! اگر چه استفهام است ولی استفهام انکاری به معنی نفی
است، یعنی «لا تعلم له سمياً».

﴿وَيَقُولُ الْإِنْسَنُ أَءَدَا مَا مِثْ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۖ أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَنُ أَنَا خَلَقْنَاهُ
مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ۖ فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ
جِثِيًّا ۖ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَنتَ حُدَّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ۖ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ
هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ۖ﴾ [مریم: ۶۶-۷۰]

ترجمه: و این انسان می‌گوید آیا چون بمیرم و به قبر روم زنده خارج خواهیم شد (۶۶) آیا این
انسان متذکر نمی‌شود که ما از پیش او را آفریدیم درحالی که چیزی نبود (۶۷) پس قسم به
پروردگارت که البته ایشان را با شیاطین محشور می‌کنیم سپس در اطراف دوزخ در حالیکه
به زانو درآمده اند احضارشان می‌کنیم (۶۸) سپس از هر فرقه و پیروانی هرکدام از ایشان که بر
خدای رحمان سرکش ترند جدا می‌کنیم (۶۹) سپس محققاً ما داناتریم به آنان که سزاوارترند
به ورود به دوزخ (۷۰)

نکات: کفار به صرف دلیل استبعاد منکر حشر و نشر قیامت بودند و لذا و به طور تعجب و استبعاد
می‌گفتند: آیا چنین چیزی می‌شود؟ حق تعالی در مقابل، استدلال می‌کند به خلقت ایشان از عدم، به
دلیل جمله: ﴿وَلَمْ يَكُ شَيْئًا﴾. و مقصود از ﴿مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ...﴾ هرشیعه و دسته‌ای است که پیروی
بزرگان خود نموده‌اند چنانکه در آیات دیگر فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا﴾. و جمله:

﴿أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا﴾ دلالت دارد که خدا بزرگانشان را که تمرد بیشتری داشته و سدّ راه خدا شده و سرکش تر و موجب گمراهی پیروانش شده از میان آنان جدا می کند و مصداق ﴿زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ﴾ می نماید.

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾ ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾﴾
[مريم: ۷۱-۷۲]

ترجمه: و احدی از شما نیست مگر اینکه وارد دوزخ می شود و این بر پروردگارت حتم و شدنی است (۷۱) سپس آنان را که پرهیز کرده اند نجات می دهیم و ستمگران را در آن به زانو در آمده رها می کنیم (۷۲).

نکات: جمله: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا﴾، دلالت دارد که تمام افراد مؤمن و کافر وارد دوزخ می شوند. اشکال شده که حق تعالی درباره مؤمنین فرموده: ﴿أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ و فرموده: ﴿لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا﴾ پس چگونه وارد دوزخ می شوند؟ در جواب آن می توان گفت: مقصود از ورود؛ قرب دوزخ است چنانکه در سورة قصص راجع به حضرت موسی علیه السلام وقتی نزدیک چاه آب آمد، خدا فرموده: ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾، که مقصود آن نیست حضرت موسی به داخل چاه رفت. جواب دیگر اینکه؛ باشد با اینکه حقیقتا وارد دوزخ می شوند حق تعالی آتش را از ایشان دور می کند و صداهای هولناک آن را به گوش آنان نمی رساند و این جواب با جمله ﴿نُنْجِي﴾ سازش بیشتری دارد، و این ورود فوایدی دارد: اول اینکه چون خارج شدند سرورشان زیادتیر می گردد. دوم اینکه اهل آتش که خروج ایشان را می بینند غم و حزنشان زیاد می شود و التذاذ مؤمنین به نعیم بهشت افزون می گردد و بیشتر شکر و حمد خدا را بجا می آورند.

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِعِيًّا ﴿٧٤﴾﴾

[مريم: ۷۳-۷۴]

ترجمه: و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت می شود آنان که کافر باشند به مؤمنین می گویند کدام یک از این دو فریق (ما و شما) مقام بهتر و مجلس نیکوتری دارد (۷۳) و چه بسیار از مردم قرن های گذشته را هلاک کردیم که آنان اثاث و منظره بهتری داشتند (۷۴).

نکات: وقتی آیات عذاب و ثواب بر کفار مکه قرائت می شد کفار خود را زینت کرده با لباس های

فاخر می دیدند و مسلمین را در فشار و فقر، و لذا می گفتند: ما نزد خدا گرامی تر از شمایم و مجالس ما پر نعمت تر و آزادتر است. خدای تعالی آیات فوق را در جواب ایشان نازل نموده است.

﴿قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا ۝۷۵﴾ ویزید الله الذین اهتدوا هدی وَالْبَقِیَّتِ الصَّلَاحُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَیْرٌ مَّرَدًّا ﴿۷۶﴾ [مریم: ۷۵-۷۶]

ترجمه: بگو: هرکس در گمراهی باشد باید خدای رحم او را مدد دهد مدد کافی تا وقتی که ببینند آنچه وعده داده می شوند؛ یا عذاب (دنیا) و یا قیامت را، پس به زودی خواهند دانست که چه کس جایش بدتر و لشکرش ناتوانتر است (۷۵) و خدا برای آنان که خواهان هدایتند هدایت می افزاید و کردارهای شایسته که باقی بماند نزد پروردگارت پاداش بهتر و نتیجه اش خوبتر است (۷۶).

نکات: خدای تعالی به حکم سنت خود همه کس را مدد می دهد چه گمراهان و چه هدایت یافتگان، و چون این امر نزد حق تعالی حتمی است به صیغه امر بیان کرده و فرموده: ﴿فَلْيَمْدُدْ﴾ تا شنونده مسلم بداند. و در مقابل کفار که گفتند: ﴿أَيُّ الْفَرِیقَیْنِ خَیْرٌ مَّقَامًا﴾؟ خدا در اینجا فرموده ﴿فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا﴾. و در مقابل گفته ایشان: ﴿أَحْسَنُ نَدِيًّا﴾؟ فرموده: ﴿أَضْعَفُ جُندًا﴾. و در مقابل گفته ایشان ﴿أَحْسَنُ أَثْنًا وَرَعِيًّا﴾، فرموده: ﴿وَالْبَقِیَّتِ الصَّلَاحُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ...﴾ و مقصود از جمله: ﴿إِمَّا الْعَذَابَ﴾، ذلت و فقر و مرض و خوف دنیا و تسلط مؤمنین است بر ایشان.

﴿أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ۝۷۷ أَظَلَعَ الْغَيْبَ أَمْ أَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ۝۷۸ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۝۷۹ وَنَرِيَّهٗ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ۝۸۰ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۝۸۱ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۝۸۲﴾ [مریم: ۷۷-۸۲]

ترجمه: آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کافر شد و گفت: البته به من مال و فرزند داده خواهد شد (۷۷) آیا بر غیب اطلاع یافته یا نزد خدای رحمن پیمانی گرفته (۷۸) نه چنان است، خواهیم نوشت آنچه می گوید (و عذاب او را طولانی کنیم) و شکنجه او را کشش دهیم کشش کاملی (۷۹) و به ارث می بریم آنچه می گوید و تنها به سوی ما می آید (۸۰) و غیر خدا معبودانی گرفتند تا برای ایشان عزتی باشد (۸۱) نه چنین است به زودی (آن معبودان) بندگی ایشان را انکار کنند و مخالف و ضد ایشان خواهند بود (۸۲).

نکات: این آیات در حق ولید بن مغیره و عاص بن وائل نازل شده زیرا خَبَاب بن الارت گفت: من از عاص طلبی داشتم از او مطالبه کردم، گفت: نخواهم داد تا به محمد کافر شوی، گفتم: ممکن نیست. گفت: اگر من بمیرم مبعوث خواهم شد؟ گفتم: بلی، گفت: چون مبعوث شوم برای من مال و فرزندی خواهد بود، به تو عطا خواهم کرد و شما گمان می کنید در بهشت طلا و نقره و حریر است من دین تو را از آنها خواهم داد. و مشرکین به بتان و بزرگان و یا انبیای گذشته متوسل می شدند و برای ایشان نذر و نیاز می کردند و آنها را می خواندند تا موجب عزتشان گردد حق تعالی می فرماید: همان بزرگان بندگی ایشان را نسبت به خودشان انکار خواهند کرد و بر ضد ایشان خواهند شد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا ﴿٨٤﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا ﴿٨٥﴾﴾

[مریم: ۸۴-۸۵]

ترجمه: آیا ندیدی که ما شیاطین را بر کافران فرستادیم تا بجنابند ایشان را جنابیدن کاملی (۸۳) پس علیه ایشان شتاب مکن همانا می شماریم برایشان شمار کاملی (۸۴).

نکات: مقصود از ﴿أَرْسَلْنَا...﴾ این است که ایشان را به وسوسه شیاطین واگذاشتیم و ﴿نَعُدُّ لَهُمْ﴾ به معنی؛ نعد آنفاسهم وساعات عمرهم، ویا أعمالهم، می باشد.

﴿يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا ﴿٨٥﴾ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا ﴿٨٦﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾﴾

[مریم: ۸۵-۸۷]

ترجمه: روزی که متقین را در حال سواری و احترام به سوی خدای رحمن محشور می کنیم (۸۵) و مجرمین را به سوی دوزخ در حال عطش می رانیم (۸۶) مالک شفاعت نمی شوند مگر کسی که نزد (خدای) رحمن پیمانی گرفته است (۸۷).

نکات: این عهد و پیمان اشاره به عهد و پیمان در سوره بقره آیه ۸۰ است که می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۖ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾﴾ [البقرة: ۸۰]. یعنی، «یهود گفتند که آتش ما را جز ایامی معدوده مس نخواهد کرد بگو (ای محمد) آیا در نزد خدا پیمانی بدان گرفته اید؟ اگر چنین باشد خدا پیمان خود را خلاف نخواهد کرد، یا می گوید بر خدا آنچه نمی دانید؟ یعنی اگر با خدا چنین پیمانی بسته اید که هر قدر شما جرم و گناه کردید باز هم مورد شفاعت و بخشش قرار گیرید البته خدا در آن صورت به پیمان خود وفا خواهد کرد.

در حقیقت استثناء ﴿إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ...﴾ استثناء منقطع است، یعنی چنین چیزی نبوده و خدا با کسی پیمانی نبسته است.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۚ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۸﴾ تَكَاذُ السَّمَوَاتِ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝۹۰ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۱ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۲ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۝۹۳ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۝۹۴ وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَرْدًا ۝۹۵﴾ [مریم: ۸۸-۹۵]

ترجمه: و گفتند: خدای رحمن فرزندی گرفته (۸۸) هرآینه محققا چیز عجیبی آوردید (۸۹) نزدیک است آسمان‌ها از این سخن چاک چاک شوند و از هم بپاشند و زمین بشکافد و کوه‌ها در افتند و فرو ریزند (۹۰) از این که برای خدای رحمن فرزندی قائل شدند (۹۱) و برای خدای رحمن سزاوار نیست فرزندی گیرد (۹۲) کسی از ساکنین آسمان‌ها و زمین نباشد مگر اینکه برای (خدای) رحمن به عنوان بندگی بیاید (۹۳) به تحقیق ایشان را ضبط کرده و ایشان را دقیقاً شمرده است (۹۴) و همه آنان در روز رستاخیز به حضور او به تنهایی آیند (۹۵).

تکات: این آیات راجع به نصاری می باشد که سخن ریکی بسیار زشت گفته و خدا را نشناخته برای او فرزندی قائل شدند و همچنین رد است بر مردمی که برای خدا جانشین قائل شوند زیرا همان‌طور که فرزند جانشین پدر و مورد علاقه پدر است جانشینی که مردم عوام برای خدا ذکر کرده‌اند چنین است، و هم این آیات رد است بر کسانی که ملائکه را دختران خدا می شمردند. و گویا مشرکین نمی دانند بین فرزند و پدر توالد و تجزیه است و حتی گاهی پدر و فرزند فرسنگها از یکدیگر دور و از حال هم بی اطلاعند، پس در واقع مشرکین با پندارهای جاهلانه خود، خدا را نشناخته و او را کوچک تصور کرده‌اند. «نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْجَهَالَةِ وَالْحَمَاقَةِ!!».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ۝۹۶ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا ۝۹۷ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحْسِنُ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْرًا ۝۹۸﴾ [مریم: ۹۶-۹۸]

ترجمه: محققا آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام دادند خدای رحمن به زودی برای ایشان محبتی قرار می دهد (۹۶) پس جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان نمودیم تا به آن متقین را بشارت دهی و قوم لجوج و عنود را بترسانی (۹۷) و چه بسیار از گروه‌های پیش از ایشان را هلاک کردیم آیا یکی از ایشان را می یابی و یا صدایی از ایشان می شنوی (۹۸).

نکات: ﴿وَدَّ﴾ مصدر و به معنی؛ دوستی است، یعنی در قلوب انبیاء و ملائکه و مؤمنین برای ایشان محبتی قرار می دهیم و می توان ﴿وَدَّ﴾ را به معنی محبوب گرفت که مصدر به معنی مفعول باشد، یعنی؛ آنچه متقین دوست می دارند برای ایشان قرار می دهیم و عطا می کنیم.

سورة طه (مکیه وهی مائه وخمس وثلاثون آیه)

سورة طه مکی و دارای ۱۳۵ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طه ۱﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۚ ﴿۲﴾ إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى ۚ ﴿۳﴾ تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ۚ ﴿۴﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۚ ﴿۵﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ۚ ﴿۶﴾ ﴿طه: ۱-۶﴾

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. طا. ها. (۱) نازل نکردیم بر تو قرآن را تا به زحمت بیفتی (۲) مگر یادآوری برای آنکه بترسد (۳) نزول آن از جانب کسی است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده (۴) (خدای) رحمانی که بر عرش نافذ است (۵) ملک اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه ما بین این دو و آنچه زیر زمین است (۶).

نکات: طه از حروف مقطعه است چنانکه بیان شد حروف مقطعه برای چیزی وضع نشده، ولی بعضی آن را اشاره گرفته‌اند به طاهر و هادی و غیر آن.

چون رسول خدا ﷺ برای تشکر از نزول وحی شبها عبادت می کرد به طوری که قدم‌های مبارک او ورم کرده بود، حق تعالی برای آنکه رسول، خود را به تعب نیفکند فرموده: ﴿مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾. و بعضی از کفار به او می گفتند: نزول قرآن بر تو باعث شقاوت و زحمت تو شده که دین پدران را ترک کنی و با مردم طرف شوی، خدا می فرماید: چنین نیست نزول قرآن باعث شقاوت و زحمت نیست بلکه باعث فوز و رستگاری و سعادت است. و ممکن است چون آن جناب برای قوم خود دلسوز بود و تأسف می خورد و از این جهت در زحمت بود، خدا می فرماید: ﴿مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾؛ **فلا يحزنك كثرهم**. و شاید رسول خدا ﷺ فکر می کرده شاید مسئول قوم خود باشد خدا می فرماید: راحت باش؛ ﴿مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾. و دیگر اینکه این سوره در اوائل بعثت نازل شده و رسول خدا ﷺ مقهور و زیر سیطره دشمنانش بود، خدا به او نوید می دهد که: «**لا تظن**

أَنْتَ تَبْقَى عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ بَلْ يَعْلُو أَمْرُكَ وَيُظْهِرُ قَدْرَكَ وَلَا تَبْقَى شَقِيًّا بِنَظَرِهِمْ». و مقصود از عرش، تمام جهان و ما سوی الله می باشد که امر خدا بر آن نافذ است زیرا خدا مکان ندارد و محدود نیست.

﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْبَیْرَ وَأَخْفَى ۖ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾

[طه: ۷-۸]



ترجمه: و اگر قولت را آشکار کنی، پس محققا او می داند پنهان و مخفی تر را (۷) خدائی که نیست الهی جز او، مخصوص اوست نام های نیک (۸).

نکات: جمله: ﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ...﴾ دلالت دارد که انسان عبادت خود را به جهر بخواند و یا آهسته، فرق نمی کند خدا همه را می داند. و مقصود از ﴿الْبَیْرَ﴾ چیزی است که در فکر انسان باشد، و یا رازی که کسی آنرا نداند، و ﴿أَخْفَى﴾ آن چیزهایی است که در نظر انسان بوده فراموش کرده و یا چیزهایی است که فکر کند تا به نظر او بیاید. ممکن است کلمه: ﴿إِنْ﴾ در جمله: ﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ...﴾؛ این وصلیه باشد، یعنی؛ اگرچه تو گفتارت را به جهر می آوری ولی خدا سر و اخفی را می داند. مختصر آنکه آیه اشاره به ترک جهر می باشد. و اما اسماء حسنی در سورة اعراف آیه ۱۸۰ و سورة اسراء آیه ۱۱۰ بیان شد. و هم در سورة حشر آیه ۲۴ بیان خواهد شد.

﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ۖ إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَىٰ الْنَّارِ هُدًى ۖ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ ۖ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى ۚ﴾

[طه: ۹-۱۲]

ترجمه: و آیا خبر موسی برای تو آمده (۹) وقتی که آتشی را دید پس به خانواده اش گفت: اینجا بمانید زیرا من آتشی دیدم شاید من از آن شعله ای برای شما بیاورم و یا بر آن آتش راهنمایی بیابم (۱۰) پس چون نزد آن آمد ندا شد ای موسی (۱۱) به درستی که من خود پروردگار توام، پس دو نعل خود را بکن زیرا که تو در وادی مقدس طوی هستی (۱۲).

نکات: جمله: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ...﴾ استفهام حقیقی نیست و لذا خود متکلم جواب داده نه سامع، بلکه استفهام تقریری است. نوشته اند که حضرت موسی از پدر زن خود اجازه گرفت به مصر برگردد برای دیدن مادرش، چون حرکت کرد در بیابان شب تاریک برفی عیال او زائید و راه را هم گم کرده بود پس هرچه خواست آتش روشن کند نگرفت، در این وقت آتشی را از دور دید به زن خود گفت: درنگ کنی به جمله: ﴿امْكُثُوا﴾ که جمع است برای احترام و تفخیم عیال خود. و گفت: شاید برای شما شعله ای

از آن بیاورم (لعلى). زیرا از دروغ احتراز می کرد و چیزی را که یقین به وفای آن نداشت اظهار نمی کرد. و مراد از خلع نعلین، نعلین است و یا تطهیر باطن و یا قطع علاقه از زن و فرزند و یا ترک دنیا، به اختلاف گفته اند، ولی به ظاهر نعلین است.

﴿وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾﴾ [طه: ۱۳-۱۶]

ترجمه: و من تو را انتخاب کرده ام پس به آنچه وحی می شود گوش فرا ده (۱۳) به درستی که منم خدایی که جز من الهی نیست، پس مرا پرستش کن و برای یاد من نماز را برپا دار (۱۴) محققا ساعت قیامت آمدنی است، (زمان) آن را پنهان می دارم تا جزا داده شود هرکس به مقابل کوشش او (۱۵) پس تو را از آن باز ندارد کسی که به آن ایمان نیاورده و خواهش و هوای (نفس) خود را پیروی کرده، که هلاک می شوی (۱۶).

نکات: ﴿أَخْتَرْتُكَ﴾ دلالت دارد که مقام نبوت به انتخاب خداست نه به ریاضت و عبادت نبی. و جمله ﴿أَخْتَرْتُكَ...﴾ دلیل بر کمال لطف است. و جمله ﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ دلیل بر نهایت هیبت و عظمت است یعنی من به تو لطف دارم، امیدوار باش و مهیا باش برای امر بزرگ مهمی و حواست را جمع کن. و جمله ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ...﴾ دلالت دارد بر تقدم توحید بر عبادت و تقدم اصل بر فرع و دلالت دارد بر استحقاق او به عبودیت به دلیل ألوهیت. و جمله ﴿لِذِكْرِي﴾، دلالت دارد که نماز برای یاد خدا کردن است و نماز مشتمل بر ذکر، و بلکه؛ خود صلاة ذکر است لإطلاق الكلّ علی أجزائه. و ممکن است معنی چنین باشد: «أقم الصلاة لذكری إياك»، یعنی؛ اذکرنی اذکرك. یعنی؛ کن ذاکرا لی غیر ناس، و یا: «أقم الصلاة فی أوقات الصلاة» یعنی؛ لوقت ذکری. «و أقم الصلاة حين تذکرها»، یعنی؛ «إذا نسيت الصلاة فافضها إذا ذکرتها».

و مخفی نماید «کاد» من الله واجب است، پس معنی ﴿أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾ یعنی؛ «أنا أخفيها». و جمله ﴿وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...﴾ دلالت بر مذمت تقلید دارد، «من اتبع هواه فهو مذموم ومن اتبع هوى غيره بطريق أولى!». و

﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَىٰ ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاهْتَسِبْ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَخَازِبُ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَلْقِهَا يَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ فَالْقَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا

وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾ [طه: ۱۷-۲۱]

ترجمه: و چیست این که به دست تو است ای موسی (۱۷) گفت: این عصای من است بر آن تکیه می‌کنم و با آن برگ درختان را بر گوسفندانم می‌ریزم و مرا در آن حوائج دیگری است (۱۸) گفت: ای موسی بینداز آن را (۱۹) پس آن را افکند که ناگهان ماری شد که می‌شتافت (۲۰) گفت: آن را بگیر و نترس که آن را بر می‌گردانیمش به خلقت اول (۲۱).

نکات: جمله: ﴿وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ...﴾ استفهام حقیقی نیست بلکه تقریری است. حضرت موسی فوایدی برای عصا شمرد و مقصود او تکلم با محبوب بود و گر نه حق تعالی پرسش از فوائد ننموده بود. و جمله: ﴿أَلْقِهَا...﴾ در آن شب سرمای تار برای این بود که حضرت موسی عادت کند و آزمایش شود که اگر در پیش کاخ فرعون انداخت خود نترسد. و جمله: ﴿سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ دلالت دارد که خدا عصا را ازدها کرده و هم به حال اول بر می‌گرداند. پس این معجزه کار موسی علیه السلام نبوده است.

﴿وَأَضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ ءَايَةٌ أُخْرَى ﴿٢٢﴾ لِّرَبِّكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾ أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾﴾ [طه: ۲۲-۲۴]

ترجمه: و دستت را به سوی گریبان و بالت بر تا سفید و نورانی بدون عیبی بیرون آید در حالی که آیت دیگر باشد (۲۲) برای آنکه به تو بنمایانیم برخی از آیات بزرگمان را (۲۳) به سوی فرعون برو زیرا او سرکش شده (۲۴).

نکات: ﴿ءَايَةٌ أُخْرَى﴾ دلالت دارد که یکی از معجزات حضرت موسی علیه السلام یدبیسضاء بوده زیرا موسی گندم‌گون بود و چون دست خود را زیر بغل فرو می‌برد و بیرون می‌آورد دست او سفید و نورانی می‌گردید.

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَٰرُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أَشَدُّ بِهٖ أَزْرَى ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾﴾ [طه: ۲۵-۳۵]

ترجمه: (موسی) گفت: پروردگارا سینه‌ام را بگشا (۲۵) و کار مرا آسان گردان (۲۶) و گره از زبانم بگشا (۲۷) تا گفتار مرا بفهمند (۲۸) و از اهلیم برایم وزیری قرار داده (۲۹) هارون برادرم را (۳۰) پشتم را به او قوی گردان (۳۱) و او را در کار من شریک نما (۳۲) تا تو را بسیار تسبیح کنیم (۳۳) و بسیار تو را یاد کنیم (۳۴) زیرا تو به حال ما بینا بوده‌ای (۳۵).

نکات: چون حضرت موسی علیه السلام آن آیات را دید و آن کلمات را شنید و فهمید که مبعوث شده به هدایت جهانیان خصوصا بر سرکشی چون فرعون، خطاب رسید: «یا موسی اسمع کلامی واحفظ

وصیتی وانطلق برسالتی فإنک بعینی وسمعی وإنی ألبستک جنة من سلطانی لتستكمل بها القوة فی أمری أبعثک إلى خلق ضعیف من خلقي، بطر نعمتی وأمن مکري وغرته الدنيا حتی جحد حقی وأنکر ربوبیتی وإنی أقسم بعزتی لولا الحجة والعذر الذي وضعت بیني وبين خلقي لبطشت به بطشة جبار ولكن هان علي وسقط من عیني، فبلغه عني رسالتي وادعه إلى عبادتي وحذره نعمتی لا یغترن بلباس الدنيا فإن ناصيته بيدي لا یطرف ولا یتنفس إلا بعلمي، فسکت موسی سبعة أيام لا یتکلم ثم جائه ملک فقال أجب ربک»، حضرت موسی حوائج خود را که هشت قسمت بود عرض کرد، پس در جواب او خطاب رسید.

﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَىٰ ۖ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ۖ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ۖ أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَآقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَهُ ۚ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ۖ﴾ [طه: ۳۶-۳۹]

ترجمه: خدا گفت: به یقین مسؤولت اجابت شد ای موسی (۳۶) و به تحقیق بر تو مرتبه دیگری منت گذاشته ایم (۳۷) وقتی که وحی کردیم به سوی مادرت آنچه وحی شد (۳۸) که بینداز او را در میان صندوق درازی پس بینداز آن را در دریا پس باید دریا او را به کنار خود بیندازد تا دشمن من و دشمن او، او را بگیرد و از خود بر تو محبتی انداختیم و تا تربیت و آماده شوی بر طبق نظر من (۳۹).

نکات: جمله: ﴿مَنَّا عَلَىٰكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ﴾، دلالت دارد که خدا همیشه مراعات مصلحت تو را می کرده، اکنون به طریق اولی، و به لفظ ﴿مَنَّا﴾ فرموده یعنی؛ تو طلبکاری نبودی و استحقاق نداشتی بلکه تفصلاً عطا شدی. و مقصود از جمله: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ﴾، وحی نبوت نیست، پس یا الهامی بوده و یا در خواب به او ارائه شده و یا فکر او را منعطف نموده و یا ملکی مجسم شده و او را راهنمایی کرده که چنین و چنان کن زیرا خدا فرموده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ﴾. به هر حال خدا او را راهنمایی کرد و دل او را نگه داشت تا بتواند موسی را به رود نیل اندازد در حالی که او را در میان صندوقی گذاشته باشد.

﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا ۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَمُوسَىٰ ۖ وَأَصْطَنَعْنَاكَ لِنَفْسِي ۖ﴾ [طه: ۴۰-۴۱]

ترجمه: وقتی که خواهرت می رفت و می گفت: آیا شما را دلالت کنم بر کسی که او را سرپرستی کند، پس تو را به مادرت برگردانیدیم تا چشم او روشن گردد و محزون نباشد، و تو

شخصی را کشتی، پس تو را از غصه نجات دادیم و تو را آزمودیم و به فتنه افکندیم آزمودنی پس سال‌ها در میان اهل مدین ماندی سپس ای موسی در زمان مقدّر آمدی (۴۰) و تو را برای خودم ساختم (۴۱).

نکات: چون موسی هشت چیز از خدا خواست، او را اجابت کرد و در هشت مورد بر او منت گذاشت:

- ۱- اینکه به مادرت وحی کردیم.
- ۲- محبت خود را بر تو انداختیم که دلها تو را دوست بدارند و زن فرعون تو را دوست بدارد.
- ۳- ﴿وَلْيُصْنَعْ عَلَيَّ عَيْتٍ﴾، تو را زیر نظر خودمان تربیت کردیم.
- ۴- ﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ...﴾ خواهرت را موفق داشتیم که برود و بگوید: ﴿هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَيَّ مَنْ يَكْفُلُهُ﴾.
- ۵- ﴿وَقَتَلْتُ نَفْسًا فَنجَّيْتُكَ﴾.
- ۶- ﴿وَقَتَلْنَاكَ فُتُونًا﴾؛ لمزید ثوابك. (و مخفی نماند که این آیه دلالت دارد که خدا را فتان می‌توان نامید ولی چون اسماء الهی توقیفی است و این نام در قرآن وارد نشده نباید به او فتان گفت. زیرا در عرف صفت ذم است).
- ۷- ﴿فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾ که ده سال ماندی تا با قدرت شدی و تا به سن نبوت رسیدی و تا روی اندازه معین و وقت معین که مقدر شده برگشتی.
- ۸- ﴿وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾.

﴿أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِأَيَّتِي وَلَا تَيْنَا فِي ذِكْرِي﴾ ﴿١٢﴾ ﴿أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ ﴿١٣﴾ ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾ ﴿١٤﴾ ﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَقْرُقَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ﴾ ﴿١٥﴾ ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾ ﴿١٦﴾ [طه: ۴۳-۴۶]

ترجمه: برو تو و برادرت با آیات من و در یاد کردن من سستی مکنید (۴۲) بروید به سوی فرعون زیرا که او طغیان کرده (۴۳) پس به او باگفتار نرم بگوئید تا شاید او پند گیرد و یا بترسد (۴۴) گفتند: پروردگارا حقیقت این است که ما می‌ترسیم او بر ما زیاده‌روی و یا طغیان کند (۴۵) خدا فرمود: نترسید زیرا من با شما می‌شنوم و می‌بینم (۴۶).

نکات: در این آیات خطاب و جواب با دو نفر موسی و هارون است درحالی که در بیابان طور سینا

هارون نبوده. ممکن است بگوییم پس از آنکه درخواست کرد که: ﴿وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ ﴿٢٩﴾...

و خدا درخواست او را اجابت کرد، و هارون را به وحی مأمور کرد که برود در بین راه مدین به مصر، ملحق به موسی گردد، و این خطابات در آنجا به ایشان وارد شده. و مقصود از ذکر در: ﴿وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي﴾، ممکن است این باشد که ذکر و یاد من موجب اطمینان قلب شماست و در این راه پرخطر توجه به من باعث کوچک شمردن دستگاه فرعون و جرئت بیشتری از شما می‌باشد. «عظم الخالق في أنفسهما فصغر ما دونه في أعينهما». و ممکن است مقصود از ذکر تبلیغ رسالت باشد و یا یادآوری فرعون و فرعونیان باشد به احسان و نعمت‌های الهی و عقاب و ثواب خدا را برای فرعون تذکر دهند.

﴿فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٤٨﴾﴾

[طه: ۴۷-۴۸]

ترجمه: پس بروید هردو به سوی او و بگوئید حقیقت این است که ما دو تن فرستادهٔ پروردگار توایم که به تو بگوئیم بنی اسرائیل را (رها کن و) با ما بفرست و ایشان را شکنجه مکن، به تحقیق ما آیتی از پروردگارت برای تو آورده‌ایم و سلام بر آنکه پیرو هدایت باشد (۴۷) حقیقت آنکه به ما وحی شده که عذاب خدا بر کسی است که تکذیب کند و روگرداند (۴۸).

نکات: مقصود از آیه در جمله ﴿قَدْ جِئْنَاكَ﴾ جنس آیه می‌باشد که شامل ید بیضا و عصا و سایر آیات بشود. و جمله: ﴿أَنَّ الْعَذَابَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه کفار معذبند و اما مؤمنین گناهکار که پیرو هدایت باشند یعنی معارفشان خوب باشد عذاب مستغرق دائمی ندارند، زیرا الف و لام ﴿الْعَذَابَ﴾ برای استغراق است. و جمله: ﴿وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾، دلالت دارد بر جواز سلام بر هرکس تابع هدایت شده است و اگر چه از دنیا رفته باشد.

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَمُوسَىٰ ﴿٤٩﴾ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ ﴿٥٢﴾﴾

[طه: ۴۹-۵۲]

ترجمه: (فرعون) گفت: ای موسی، پس پروردگار شما دو تن کیست؟ (۴۹) موسی گفت: پروردگار ما کسی است که هستی هرچیزی را عطا کرده سپس آن را هدایت نموده (۵۰) فرعون گفت: پس حال و تکلیف قرن‌های گذشته (که به کفر و انکار خدا مرده‌اند) چه باشد (۵۱) موسی گفت: دانش آن نزد پروردگارم در کتابی است پروردگارم گم نمی‌کند و فراموش نمی‌نماید (۵۲).

نکات: چون موسی فرعون را به خدا پرستی دعوت کرد، فرعون شروع کرد به مناظره و دلیل خواستن، و به فحاشی و سفاهت نپرداخت. ولی بعضی از مدعیان علم و اسلام فوری به سفاهت و فحاشی می‌پردازند! به هرحال حضرت موسی علیه السلام به استدلال پرداخت، معلوم می‌شود تقلید فاسد است. جمله: ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، دلالت دارد که حق تعالی هر چیزی را آفرید پس از آفریدن او را راهنمایی کرد که منافع و مضار خود را درک کند، طفل چون به دنیا آید راهنمایی به پستان مادر می‌شود و خدا به ایشان عقل و هوش داده که منافع و مضار خود را درک کنند و حتی درخت انگور را چنگک داده که به جایی چنگ زند و خود را حفظ نماید. و مقصود از کتاب در جمله: ﴿فِي كِتَابٍ﴾، لوح محفوظ است که برای ملائکه است و طبق آن عمل می‌کنند و معنی: ﴿لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى﴾، این است که «یعلمه بعلم الثابت ولا ينسى».

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ شَتَّى ۖ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۖ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ۖ﴾

[طه: ۵۳-۵۵]

ترجمه: آن خدایی که زمین را برای شما گهواره قرار داد، و برای شما در آن راه‌های رفت و آمد ایجاد کرده و از آسمان آب نازل نموده پس به آن آب انواع و اقسامی از گیاهان را بیرون آوردیم (۵۳) بخورید و چهارپایانتان را بچرانید به درستی که در این آفرینش آیاتی است برای صاحبان عقل و خردمندان (۵۴) از زمین شما را آفریدیم و در این زمین شما را برمی‌گردانیم و از این شما را مرتبه دیگر بیرون می‌آوریم (۵۵).

نکات: جمله: ﴿فَأَخْرَجْنَا...﴾ انتقال از غیبت به متکلم است و دلالت دارد که این جملات را خدا بیان کرده اگر چه بر زبان موسی جاری شده باشد. و جمله: ﴿وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ﴾، دلالت دارد که تمام افراد بشر حتی انبیاء جسدشان به خاک یعنی؛ به زمین بر می‌گردد، چنانکه امیرالمؤمنین چون از ضربت ابن ملجم در مسجد کوفه افتاد خاک‌های آنجا را بر فرق مبارک می‌ریخت و می‌فرمود: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ...﴾.

﴿وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ۚ ۝٦٦ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمْؤُوسٍ ۚ ۝٦٧ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ ۚ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ ۚ﴾

مَكَانًا سُوَّى ﴿٥٨﴾

[طه: ۵۶-۵۸]

ترجمه: و به تحقیق تمام آیات خود را به او نشان دادیم پس او تکذیب کرد و نپذیرفت (۵۶) گفت: آیا نزد ما آمدی تا باسحر خودت ما را از سرزمین خودمان بیرون کنی ای موسی (۵۷) پس البته البته سحری مانند آن سحر برای تو می آوریم پس بین ما و بین خودت وعده گاهی قرار بده که نه ما از آن خلاف کنیم و نه تو، در جائی هموار (۵۸).

نکات: مقصود از ﴿ءَايَاتِنَا كُلَّهَا﴾ تمام حقیقی نیست بلکه تمام نسبی است، یعنی تمام آنقدر آیاتی که برای هدایت یک نفر کافی است به او نشان دادیم و او از پذیرش هدایت خودداری کرد و برای اینکه مردم را علیه موسی تحریک کند گفت: آمده می خواهد ما را از سرزمین خودمان خارج کند و خود تصرف کند و آیاتی که آورده سحر است، پس قرار وعده گاهی گذاشت که در بیابان وسیع همواری مردم جمع شوند و در مقابل اعجاز موسی کاری مانند آن را بیاورد.

﴿قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَن يُخْشَرَ النَّاسُ ضَحَىٰ ﴿٥٩﴾ فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَنَّى ﴿٦٠﴾ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيَلَكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَىٰ ﴿٦١﴾ فَتَنَزَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ ﴿٦٢﴾﴾

[طه: ۵۹-۶۲]

ترجمه: (موسی) گفت: وعده گاه شما روز زینت باشد و اینکه مردم در وقت چاشت گردآورده شوند (۵۹) پس فرعون روگردانید و همه نیرنگ خود را فراهم کرد سپس آمد (۶۰) موسی به ایشان گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که شما را به عذابی نابود کند و به تحقیق محروم شد آنکه افترا بست (۶۱) پس (فرعونیان) بین خودشان کار خود را به نزاع کشاندند و آن راز را پنهان داشتند (۶۲).

نکات: مقصود از ﴿يَوْمَ الزَّيْنَةِ﴾ روز عیدی بوده که همه خود را آرایش می کردند و حضرت موسی خواست همه مردم جمع شوند تا آیات الهی را ببینند و خبر آن را منتشر سازند و لذا وقت آن را نزدیک به ظهر که چاشت باشد تعیین نمود که روز در کمال روشنی باشد و بر کسی مخفی نماند. فرعون نیز ساحران خود را جمع کرد و مکرهای خود را تهیه کرد که چه بگوید و چه کند تا موسی را متهم و مردم را از او متنفر سازد، و لذا حضرت موسی در جمله: ﴿وَيَلَكُمْ...﴾ ایشان را موعظه و تحذیر می کند. و نزاع سحره و فرعون و اتباعش در چه بوده معلوم نیست، احتمالاتی می رود و همچنین رازی را که ساحران پنهان کردند، ممکن است بگوییم رازشان ایجاد خوف در مردم و یا ایجاد سوء ظن به موسی و یا تحریک مردم علیه او بوده و یا در صورت غلبه موسی ایمان به او باشد.

﴿قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَيْنِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ﴾ ﴿٦٣﴾ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتَتْهُمَا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ ﴿٦٤﴾

[طه: ۶۳-۶۴]

ترجمه: گفتند: محققا این دو نفر ساحرند که می‌خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند و راه و روش بهتر شما را ببرند (۶۳) پس همهٔ نیرنگتان را گردآورید سپس به طور دسته جمع بیایید و به تحقیق در این روز رستگار کسی است که فائق آید (۶۴).

نکات: فرعون و کسانش به سه چیز مردم را از موسی متفر می‌کردند:

اول: اینکه اینان ساحرند و معلوم است که کار ساحر حقه بازی است و لذا مردم را به او بدبین می‌کردند.

دوم: اینکه موسی و هارون می‌خواهند سیطره و ثروت شما را تصرف کنند و از این جهت مردم را بسیار متوحش می‌کردند خصوصا مردمی که به دنیا علاقمندند.

سوم: اینکه می‌خواهند دین شما را تبدیل کنند و طریقه و مذهب شما را از دست شما بگیرند. البته مردم متعصب در این جهت تنفر شدیدی دارند. معلوم می‌شود هرزمانی چنین بوده که دنیا پرستان به تهمت‌های دینی اهل حق را می‌کوبیده‌اند چنانکه در زمان ما هرکس سخن حقی و راه حقی به مردم نشان دهد، دنیاپرستانی که بر گردهٔ مردم سوارند می‌گویند این شخص می‌خواهد شما را از مذهبتان دور کند و یا مثلا محبت علی را از شما بگیرد و به همین افتراها مردم عوام را تحریک می‌کنند!

﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ﴾ ﴿٦٥﴾ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبالُهُمْ وَعَصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ ﴿٦٦﴾ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ ﴿٦٧﴾ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾ وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ ﴿٦٩﴾

[طه: ۶۵-۶۹]

ترجمه: گفتند: ای موسی یا تو بینداز و یا بوده باشیم ما اولین کسی که بندازد (۶۵) موسی گفت: بلکه شما بیندازید پس (چون انداختند) ناگاه ریسمان‌ها و عصاهایشان بر اثر سحرشان به موسی وانمود شد که آنها می‌شتابند (۶۶) پس موسی در دل خود ترسی یافت (۶۷) گفتیم: ای موسی نترس محققا تو خود برتری (۶۸) و آنچه در دست راست می‌باشد بینداز که می‌بلعد آنچه را ساخته‌اند. محققا آنچه ساخته‌اند حیلۀ ساحر است و ساحر رستگار نشود هر جا که آید (۶۹).

نکات: جمله ﴿إِمَّا أَنْ تُلْقَى...﴾ دلالت دارد که ساحران ادب به خرج دادند و همین ادبشان باعث

هدایتشان گردید. و جمله: ﴿يُخَيَّلُ...﴾ دلالت دارد که سحر ایشان امر واقعی نبود بلکه چشم‌بندی و

خیالی بود و دلالت دارد که همین امر خیالی موسی را به وحشت انداخت. و جمله: ﴿وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ﴾ دلالت دارد که سحر حرام و ساحر از رستگاری دور است.

﴿فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا ءَامَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ۖ قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُقِطَعْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِمَّنْ خَلْفَ وَلَا صَلِّبَتْكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ۖ﴾ [طه: ۷۰-۷۱]

ترجمه: پس ساحران سجده کنان به زمین افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم (۷۰) فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید به درستی که او (یعنی موسی) بزرگ شماست که به شما سحر آموخته پس حتماً دستها و پاهاى شما را برخلاف یکدیگر قطع می‌کنم و حتماً شما را در تنه‌های درخت به دار می‌زنم و البته خواهید دانست که کدام ما عذابش سخت‌تر است و پاینده‌تر است (۷۱).

نکات: فاء؛ ﴿فَأُلْقِيَ﴾ دلالت دارد که بدون فاصله ساحران برای خدا به سجده افتادند. در اینجا خدای تعالی هارون را مقدم بر موسی داشته برای رعایت سجع اواخر آیات و یا جهت دیگر. و فرعون در کلام خود دو شبهه انداخت: اول: اینکه بدون مشاوره و بحث با من یعنی بدون مناظره ایمان آوردید و این جمله دلیل بر حماقت او می‌کند زیرا مشاوره و استیذان از یک نفر سرکش معنی ندارد. دوم: اینکه موسی بزرگ شما بوده و با او قرار قبلی برای گمراه کردن مردم داشته‌اید.

﴿قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۖ إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَلَيْنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ۖ﴾ [طه: ۷۲-۷۳]

ترجمه: ساحران گفتند: ما تو را ترجیح نمی‌دهیم برآنچه از حجت‌های روشن که برای ما آمده و بر آنکه ما را آفریده (و یا قسم به آنکه ما را آفریده) پس حکم نما آنچه تو حکم می‌کنی همانا حکم میرانی در این زندگی دنیا (۷۲) به تحقیق ما به پروردگار خود ایمان آورده‌ایم تا خطاهای ما را برای ما بيمارزد و آنچه را که تو ما را بر آن واداشتی از سحر (بیمارزد) و خدا بهتر و پاینده‌تر است (۷۳).

نکات: ساحرانی که مقتدای کفار بودند، به یک آن، چنان ایمان در دلشان ثابت و نافذ شد که در راه خدا نه‌راسیدند و به فرعون گفتند: هرچه خواهی درباره‌ی ما فرمان بده. اما زمان ما پیشواهای مؤمنین که سال‌ها خود را پیرو قرآن می‌دانند دین خود را به بهای کمی می‌فروشدند. رؤسای ساحران که ۷۲ نفر

بودند از جمله: ﴿وَمَا أَكْرَهْتَنَا...﴾ معلوم می‌شود به اکراه سحر آموخته‌اند، یعنی سلاطین آن زمان عده‌ای را مجبور می‌کردند به تعلیم سحر تا همواره عده‌ای برای حفظ عظمت دستگاهشان باشند و به اضافه رؤسای سحر دیده بودند چون حضرت موسی می‌خواهد عصای او را حراست می‌کند و لذا دانستند که موسی ساحر نیست زیرا ساحر چون بخواهد سحر او باطل می‌شود. و به اضافه فرعون ایشان را از شهرهای دور به زور احضار کرده و لذا می‌گفتند: ﴿وَمَا أَكْرَهْتَنَا﴾.

﴿إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ (۷۶) ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾ (۷۵) ﴿جَنَّتْ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ (۷۶) [طه: ۷۴-۷۶]

ترجمه: محققا هرکس در حضور پروردگارش به حال گناهکاری بیاید پس البته برای او دوزخ است که در آن نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند (۷۴) و هرکس بیاید در محضر پروردگارش در حالی که دارای ایمان باشد و کارهای شایسته کرده باشد پس آنان برایشان درجات بلندی است (۷۵) باغ‌های همیشگی که از زیر آن نهرها جاری است. در آن جاویداند و اینست جزای کسی که پاک باشد (۷۶).

نکات: جمله: ﴿مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا...﴾ چون در مقابل ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا...﴾ آمده مقصود از آن کفار است، پس مؤمن مجرم مانند آن نیست. و جمله: ﴿لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ دلالت دارد که کافر مجرم در دوزخ نه می‌میرد و نه زنده می‌ماند و قسم ثالثی هم که در کار نیست. پس مقصود این است که حیات بهره‌دار ندارد و مردنی که به آن راحت شوند نیز ندارند و حیات ممتعه و موت مریحه نفی شده، و جمله: ﴿لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾ دلالت دارد که برای مؤمنین عامل به صالحات درجات عالی، و برای کسی که عمل صالح کافی ندارد، درجات عالی نیست. و جمله: ﴿وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى﴾ دلالت دارد که درجات عالی مخصوص کسی است که خود را پاک نموده و تزکیه شده باشد. آری، بهشت و درجات آن، مأوای افراد آلوده نیست چنانکه در سورهٔ مریم آیه ۶۳ می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ (۶۳).

﴿وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ﴾ (۷۷) ﴿فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْآلِمِ مَا غَشِيَهُمْ﴾ (۷۸) ﴿وَأَصْلَ

[طه: ۷۷-۷۹]

فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

ترجمه: و به تحقیق به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه سیر بده و برای ایشان در دریا راه خشکی را بزن و از دستگیری دشمن نه بترس و نه هراسی داشته باش (۷۷) پس فرعون و لشکریانش به دنبال ایشان آمدند پس قسمتی از دریا ایشان را فرو برد آنچه فرو برد (۷۸) و فرعون قوم خود را گمراه کرد و هدایت ننمود (۷۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿أَسْرِ بِعِبَادِي﴾ سیر دادن در شب است که دشمن ایشان را نبیند تا همه را جمع کند و ظلمت شب پرده‌ای باشد از فرعون و قومش و اگر لشکر فرعون ایشان را تعقیب کنند عده‌شان معلوم نباشد و نترسند مختصر آنکه بنی اسرائیل از قوم فرعون زیورها و حیواناتی عاریه گرفته بودند که روز عید به حضور فرعون بروند، حضرت موسی فرمان داد که شب از شهر خارج شوند و ایشان به قولی هفتاد هزار نفر بودند و فرعون برای دستگیری ایشان بسیج عمومی کرد و با یک میلیون و نیم نفرات به دنبال ایشان حرکت نمود. چون لشکر موسی به دریا رسیدند و دریا را حائل دیدند وحشت کردند از قلت خود و از کثرت لشکر فرعون، پس گفتند: ای موسی ما را دستگیر خواهند کرد، فرمود: نترسید، پس خطاب آمد: ای موسی عصای خود را بزن به دریا و خدا باد صبا را فرمان داد که زمین دریا را بخشکاند، و به قولی دوازده راه و به قولی یک راه میان آب باز شد، بنی اسرائیل هجوم آوردند و از آن طرف دریا خارج شدند، پس فرعون با لشکریانش رسیدند و راه را باز دیدند و فرعون خواست احتیاط کند و وارد دریا نشود ولی هجوم اسبان لشکریان احتیاط او را بی نتیجه نمود، پس او و تمام جنودش به دریا رفتند آب ایشان را فرو برد چنان فرو بردنی که صدای همه‌ی ایشان را قوم موسی شنیدند.

قصه عجزه بنی اسرائیل

نقل شده که چون قوم موسی از دریا گذشتند، حضرت موسی علیه السلام خواست طبق وصیت حضرت یوسف استخوان‌های او را از دریا خارج کند و از مصر ببرد ولی مکان صندوق عظام او را نمی‌دانستند، به موسی گفتند: پیره‌زنی از بنی اسرائیل که سال زیادی دارد مکان آن را می‌داند، حضرت موسی علیه السلام بیان مکان آن را از آن زن خواست؟ او گفت: نمی‌گویم تا برای من جزائی مقرر کنی و حاجتم را بر آوری، موسی علیه السلام فرمود: حاجت چیست؟ گفت: اینکه در بهشت با تو باشم، حضرت موسی پذیرفت و در مقابل علم او به مکان جسد یوسف اهمیتی قائل شد.

و در خبر آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ابوبکر در بین راه هجرت از مکه به مدینه به خیمه زنی رسیدند که چیزی نداشت جز بزی، پس آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر ذبح کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن زن و مرد او گفت: چون ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به گوش شما رسید بیائید شاید خدای تعالی

خیری روزی شما کند. آن زن و مرد پس از چندی که شنیدند ظهور رسول خدا ﷺ را در مدینه به حضور رسول خدا ﷺ آمدند، حضرت فرمود: خیری بخواه، گفت: هشتاد میش می خواهم، حضرت به او عطا فرمود و فرمود: اما عجز بنی اسرائیل بهتر از تو بود زیرا او بهشت را از موسی خواست.

و جمله: ﴿وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى﴾، در مقابل قول فرعون است که می گفت: ﴿وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾ [غافر: ۲۹].

﴿يَبْنَئِ إِسْرَءِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكَ مِنْ عَدُوِّكَمْ وَوَعَدْنَاكَمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴿٨٠﴾ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى ﴿٨١﴾ وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَعَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ [طه: ۸۰-۸۲]

ترجمه: ای بنی اسرائیل، به تحقیق شما را از دشمنان نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده گذاشتیم و بر شما من و سلوی نازل نمودیم (۸۰) از چیزهای پاکیزه که به شما روزی داده ایم بخورید و در آن طغیان مکنید که غضب من بر شما فرود آید و آنکه بر او غضب من فرود آید به تحقیق هلاک شده (۸۱) و به درستی که من هرکسی را که توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته نماید سپس بر هدایت ثابت بماند، می آمرزم (۸۲).

نکات: و من و سلوی عبارت بود از مرغ بریان و ترنجبین که در سوره بقره آیه ۵۷ گذشت. و مقصود از جمله: ﴿ثُمَّ اهْتَدَى﴾ این است که طالب هدایت باشد و بر آن مستمر بوده و استقامت کند و لذا این جمله را پس از ایمان و عمل آورده است. و مقصود از جمله: ﴿وَلَا تَطْغَوْا...﴾ یکی این است که بعضی بر بعضی تعدی نکنید.

﴿وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَى ﴿٨٣﴾ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى ﴿٨٤﴾ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾﴾ [طه: ۸۳-۸۵]

ترجمه: و چه چیز تو را به شتاب واداشت که از قوم خود جلوتر آمدی ای موسی (۸۳) گفت: ایشان همانانند که به دنبال منند و به سوی تو پروردگارا عجله کردم تا خشنود شوی (۸۴) خدا گفت: که ما قومت را پس از تو به فتنه انداختیم و آن سامری ایشان را گمراه نمود (۸۵).

نکات: حضرت موسی از شوق خطاب الهی عجله کرد و جلوتر به کوه طور رفت و لذا مخاطب ﴿وَمَا أَعْجَلَكَ...﴾ شد خطاب رسید ما قومت را به فتنه انداختیم و مقصود از فتنه انداختن آزمایشی

بود از حق تعالی، و سامری یکی از بزرگان بنی اسرائیل و دانشمندان و مقدسین ایشان بود و چون محل توجه ایشان بود توانست ایشان را گمراه کند و عده بسیاری را گمراه کرد و به گوساله پرستی و شرک وادار کرد، و مسلمین را نیز همین عالم نمایان مقدس گمراه کرده‌اند.

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفْتَالُ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ ﴿٨٧﴾ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾ أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾﴾

[طه: ۸۶-۸۹]

ترجمه: پس موسی به سوی قوم خود برگشت در حال غضب و اسف می خورد. گفت: ای قوم آیا پروردگار شما وعده نکرد شما را به وعده نیکو، آیا آن عهد (وزمان) بر شما طولانی شد یا خواستید غضب پروردگارتان بر شما وارد شود پس وعده‌ام را خلاف کردید (86) گفتند: ما به اختیار خودمان با تو خلاف وعده نکردیم ولیکن بارهایی از زینت این قوم بر ما حمل شده بود، پس آنها را به دور انداختیم پس سامری بدینگونه القاء کرد (87) پس برای ایشان مجسمه گوساله‌ای را که دارای صدا بود بیرون آورد، که (سامری و پیروانش) گفتند: این است إله شما و إله موسی که (آن را) فراموش کرد (88) پس آیا ندیدند که گوساله، گفتاری را به ایشان جواب نمی‌دهد و مالک نفع و ضرری برای ایشان نیست (89).

تکات: مقصود از جمله: ﴿أَلَمْ يَعِدْكُمْ...﴾ وعده‌های الهی بود راجع به هلاکت فرعون و نجات ایشان و تسلط بر ممالک او و وعده خیر دنیا و آخرت در صورت عمل، و ممکن است وعده نزول تورات و ثواب‌های عمل به آن باشد که خدا وعده کرده بود آن را به سی شب نازل نماید، و مقصود از ﴿أَفْتَالُ...﴾ اینست که یا این چند شب بر شما طولانی گشت. و ممکن است عهد الهی در جمله: ﴿وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾ باشد که طغیان کردند. و مقصود از ﴿حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ﴾، همان زیورهای فرعونیان و جواهراتی بود که حضرت موسی بر عهده ایشان حفظ آن را گذاشته بود و لذا می‌گفتند: ﴿حُمِلْنَا...﴾ چون حکم غنائم داشت که باید صرف مصالح شود به دستور خدا، و یا نفس آماره به گردن ایشان انداخته بود و این بارهای سنگین بود و هارون به ایشان گفته بود که اینها وزر و وبال است باید دور کنید از خودتان و سامری به ایشان می‌گفت: موسی در آمدن تأخیر کرد، برای همین

زیورها که همراه دارید، اینها را بریزید در حفره‌ای، ایشان در حفره ریختند و خود سامری نیز هرچه داشت آنجا ریخت. و سامری علوم ریخته‌گری و طلاسازی داشت و آنها را در قالب گوساله‌ای ریخت و به صورت گوساله‌ای دارای صدا در آورد. و ضمیر ﴿فَنَسِيَ﴾ ظاهر اینست که برگردد به موسی که مرجع نزدیکی است یعنی؛ موسی فراموش کرد که خدا همین گوساله است و رفته در طور تا خدا را ملاقات کند. و ممکن است برگردد به سامری یعنی سامری فراموش کرده خدا را و ندانسته که گوساله جواب کسی را نمی‌دهد و ضرر و نفعی ندارد.

﴿وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَقَوْمُ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِيَ﴾ ﴿۹۰﴾ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿۹۱﴾ [طه: ۹۰-۹۱]

ترجمه: و به تحقیق هارون از پیش به ایشان گفت: ای قوم من همانا به واسطه این گوساله آزمایش شده و به فتنه مبتلا شده‌اید و به درستی که پروردگار شما رحمن است، پس مرا پیروی کنید و امر مرا اطاعت کنید (۹۰) گفتند: همواره بر آن معتکفیم تا موسی به سوی ما برگردد (۹۱).

نکات: چون هارون مأمور بود به هدایت ایشان و به امر معروف و نهی از منکر و به اضافه دلسوز مردم بود و رسول خدا ﷺ فرموده: «من أصبح لا يهتم بالمسلمين فليس منهم» و یا فرموده: «مثل المؤمنين في تواددهم وتراحمهم وتعاطفهم كمثل الجسد إذا اشتكى عضو منه تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى»، و لذا هارون ایشان را از این کار زشت نهی نمود، در جواب هارون گفتند: ما حجت تورا نمی‌پذیریم ولیکن قول موسی را قبول داریم و این عادت مقلد است که سخن با دلیل را نمی‌پذیرد ولیکن سخن مراد را بی‌دلیل می‌پذیرد، چنانکه کتاب خدا را که بیان هر چیزی در آن شده نمی‌پذیرند ولی کتاب فلان را می‌پذیرند و حتی آن را کافی می‌دانند.

﴿قَالَ يَهْرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۖ أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي﴾ ﴿۹۲﴾ قَالَ يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي ۖ إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾ ﴿۹۳﴾ [طه: ۹۲-۹۴]

ترجمه: (موسی) گفت: ای هارون چه مانع تو گردید زمانی که ایشان را گمراه دیدی (۹۲) چرا به دنبال من نیامدی، پس آیا امر مرا عصیان کردی (۹۳) هارون گفت: ای پسر مادرم ریش مرا مگیر و نه سرم را زیرا ترسیدم که بگویی تفرقه‌افکندی میان بنی اسرائیل و رعایت قول مرا نکردی (۹۴).

نکات: از خطاب حضرت موسی به هارون و حال غضب او و جواب هارون به او ایهام می‌شود عدم عصمت انبیاء و ممکن است حمل کنیم به ترک اولی از ایشان. و ضمناً معلوم می‌شود که حضرت

موسی در مقام توحید و دفاع از آن خشن بوده است. و اما هارون به دنبال موسی برای مطلع کردن او از حال قوم نرفت، برای اینکه در میان قوم باشد و ایشان را از شرک جلوگیری نماید، و دیگر آنکه حضرت موسی به او نگوید چرا قوم را رها کردی که عده‌ای از ایشان مشرک شوند. آری انبیاء توحید را از همه چیز بالاتر می‌شمردند.

﴿قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَسْلَمِرِيُّ ﴿٩٥﴾ قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿٩٦﴾ قَالَ فَأَدْهَبَ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَوةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تُخْلَفَهُ ۖ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿٩٧﴾ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾﴾

ترجمه: موسی گفت: ای سامری چه بود هدف تو (۹۵) سامری گفت: بینا شدم به آنچه ایشان به آن بینا نشده‌اند، پس گرفتم مشتی از اثر رسول، پس آن را انداختم و بدینگونه هوای نفسم برایم وانمود کرد (۹۶) موسی گفت: پس برو که برای تو در زندگی لازم است بگویی تماسی نیست و محققا برای تو وعده‌گاهی است که هرگز با تو خلاف نشود و به معبودت که در تمام روز بر آن معتکف شده‌ای بنگر که البته آن را می‌سوزانیم سپس خاکسترش را به دریا می‌ریزیم و کاملاً پراکنده می‌نماییم (۹۷) همانا اله شما خدایی است که نیست معبودی جز او، ز دانش هر چیزی را فرا گرفته و احاطه نموده (۹۸).

نکات: در جمله: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً...﴾ چیزهایی در تفسیرها آمده که نباید حقیقت داشته باشد و از منطق عقل نیست و برخلاف ظاهر آیه نیز می‌باشد از قبیل اینکه سامری گفت: من جبرئیل را دیدم و از خاک زیر سم اسب او مشتی خاک برداشتم، در حالی که خاک زیر سم اسب در آیه ذکر نشده. بعضی گفته‌اند: سامری می‌خواهد بگوید من مقداری از دستورات رسالت را گرفتم سپس آن را از کف دادم و به حق بازی هوای نفس پرداختم و نفس اماره مرا وادار به این کار کرد و این مطلب به نظر صحیح‌تر می‌آید. به هرحال حضرت موسی او را از خود راند و دستور داد کسی با او تماس نگیرد و گوساله را هم سوزانید و خاکسترش را به دریا ریخت.

﴿كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ ۚ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾ خَلِيدِينَ فِيهِ ۖ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾ يَوْمَ

يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٣﴾ يَتَخَلَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٤﴾ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٥﴾ [طه: ۹۹-۱۰۴]

ترجمه: بدینگونه بر تو بیان می کنیم بعضی از اخباری که گذشته است و به تحقیق به تو دادیم از نزد خودمان قرآنی (۹۹) آنکه از آن اعراض کند پس محققا روز قیامت بار گناهی را به دوش می کشد (۱۰۰) همواره در گناه بوده و بد بار سنگینی است برای ایشان روز رستاخیز (۱۰۱) روزی که در صور دمیده شود و مجرمین را در آن روز در حالی که کبود چشم هستند محشور می کنیم (۱۰۲) در بین خود به طور پنهانی می گویند درنگ نکردید مگر ده روزی (۱۰۳) ما داناتریم به آنچه می گویند آنگاه که راه یافته ترین ایشان می گوید شما درنگ نکردید مگر روزی (۱۰۴).

نکات: مقصود از ذکر، در جمله: ﴿مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾، قرآن است و آن را ذکر می گوید برای اینکه در آن ذکر ما محتاج الیه الناس از امر دین و دنیا است و یا برای اینکه انواع نعمت ها در آن ذکر شده و انواع مواعظ و مثال ها بیان شده و یا برای اینکه ذکر و شرافت رسول خدا ﷺ و قومش در آن آمده که خدا فرموده: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ﴾، و خدای تعالی کتاب های آسمانی را ذکر نامیده و در آنها وعد و وعید الهی ذکر شده. و ظاهر ﴿إِنْ لَبِثْتُمْ﴾ درنگ در عالم برزخ و یا قبر است.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٠٥﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٠٦﴾ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٠٧﴾ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٠٨﴾ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذْنُ لَهُ مِنَ الرَّحْمَنِ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿١١٠﴾ وَعَنْتِ الْأُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾﴾ [طه: ۱۰۵-۱۱۱]

ترجمه: و تو را از کوه ها سؤال می کنند، بگو پروردگارم آنها را (در قیامت) از هم می پاشد و ریزه کند ریزه کردن کاملی (۱۰۵) پس آن را صاف و هموار گذارد (۱۰۶) نه می بینی در آن کجی و پستی و نه بلندی و برآمدگی (۱۰۷) در آن روز دعوت کننده را که انحرافی برای او نیست، پیروی می کنند و صداها برای خدای رحمن خاشع شود پس نمی شنوی مگر همه می (۱۰۸) در آن روز شفاعت نفعی ندهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و به قول و گفتار از او خشنود بوده (۱۰۹) می داند آنچه جلو ایشان و آنچه در پس ایشان است و ایشان احاطه علمی به او ندارند (۱۱۰) و خوار و ذلیل است صورت ها برای (خدای) زنده پاینده و به تحقیق هلاک است آنکه ستمی را به دوش دارد (۱۱۱).

نکات: سائلین از جبال مشرکین مگه بودند و قصدشان از این سؤال این چه بوده ؟ آیا می‌خواستند تمسخر کنند و یا بفهمند کیفیت زمین را در قیامت، معلوم نیست. به هر حال از این آیات استفاده می‌شود که زمین صاف شود و در قیامت پستی و بلندی در زمین نمی‌ماند. و مقصود از داعی در جمله: ﴿يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ﴾، آن ملکی است که ظاهراً برای حساب دعوت می‌کند. و مقصود از ﴿مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ ممکن است مشفوع له باشد به قرینه ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...﴾ که بنده شناس فقط خدا می‌باشد و او احوال گذشته و آینده و جلو و عقب بندگان را می‌داند. و ممکن است مقصود از ﴿مَنْ أَذِنَ لَهُ﴾، شافع مأذون له باشد. به هر حال چه شافع و چه مشفوع له باشد کلمه ﴿أَذِنَ﴾ ماضی است و گذشته را می‌رساند که اگر شفاعت را همان استغفار انبیاء و ملائکه به اذن پروردگار برای مؤمنین و یا استغفار خود مؤمنین درباره یکدیگر فرض کنیم، ممکن است بگوئیم در آن روز فایده دهد. و می‌توان گفت: منظور از شفاعت ابلاغ رحمت خداوند است به مؤمنین که انبیاء آن را ابلاغ کنند. بنابراین باید گفت: شفاعت به آن معنی که در بین مردم شایع است وجود ندارد. و از بعضی ائمه علیهم‌السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا أَمْرُوا بِالصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ لِيُشْفَعُوا لَهُ وَيَدْعُو لَهُ بِالْمَغْفِرَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ أَحْوَجَ إِلَى الشَّفَاعَةِ فِيهِ». یعنی، مسلمانان مأمور شده‌اند که بر میت نماز گذارند تا برای او شفاعت کنند و برای او به آمرزش دعا کنند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این میت محتاج‌تر به شفاعت از آن ساعت نیست. به هر حال شفاعت در روز قیامت یک نوع ابلاغ رحمت خداوند برای مؤمنین است. و ممکن است استثناء در آیه را استثناء منقطع بگیریم.

و جمله: ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا﴾، به طور مؤکد دلالت دارد که ظالم در آن روز از رحمت حق دور است.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾ فَتَعَلَّى اللَّهُ الْمَلِئِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

[طه: ۱۱۲-۱۱۴]

﴿١١٤﴾

ترجمه: و هر کس از کارهای شایسته انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس نباید از ستم و پامال شدن حقش بترسد (۱۱۲) و بدینگونه آن را قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از وعید مکرر بیان نمودیم، باشد که بهره‌یزند و یا برای ایشان ایجاد تذکری کند (۱۱۳) پس

برتر است خدایی که پادشاه ثابت الوجود است و به قرآن شتاب مکن پیش از آنکه وحیش انجام شود و بگو پروردگارا دانش مرا زیاد کن (۱۱۴).

نکات: جمله: ﴿وَهُوَ مُؤْمِنٌ﴾ دلالت دارد که عمل شایسته اگر با ایمان شد مفید است. و چون رسول خدا ﷺ در قرائت و خواندن آیات که به او وحی می شد قبل از اتمام وحی عجله می کرد برای آنکه فراموش نکند، خدا به او وحی کرده که عجله مکن، و در سوره اعلی آیه ۶ فرموده: ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ «بزودی بر تو می خوانیم پس فراموش نمی کنی» و خدا آیات را در حافظه ات نگه می دارد. و عجله سه نوع است: اول، عجله در خواندن آن پیش خودش. دوم، عجله کردن در خواندن برای دیگران و بیان برای آنان. سوم عجله در تفهم معانی آن قبل از آنکه کلام به آخر برسد زیرا توقف در أخذ ظهور لازم است تا کلام به پایان برسد و اگر استثناء و یا ضمیمه دیگری داشته باشد بیان شود. و یکی از نام های خدا حق یعنی ثابت الوجود است.

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسَىٰ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا ۝۱۱۵ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ۝۱۱۶ فَقُلْنَا يَنْتَادِمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجُكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۝۱۱۷ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ۝۱۱۸ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ۝۱۱۹﴾

[طه: ۱۱۵-۱۱۹]

ترجمه: و به تحقیق پیش از این پیمانی با آدم نمودیم پس فراموش نمود و برای او تصمیم درستی نیافتیم (۱۱۵) و چون به ملائکه گفتیم: برای آدم سجده کنید پس سجده کردند مگر ابلیس که خودداری کرد (۱۱۶) پس گفتیم: ای آدم حقیقتا این برای تو و زن تو دشمن است پس شما را از بهشت خارج نکند که به زحمت و مشقت میافتی (۱۱۷) برای تو مقرر شده در بهشت که نه گرسنه شوی و نه برهنه (۱۱۸) و محققا تو در آن نه تشنه می شوی و نه در آفتاب می مانی (۱۱۹).

نکات: چون رسول خدا ﷺ را نهی نمود از عجله، خواست بفهماند که هر بشری دارای سهو و نسیان و احتیاج به امر و نهی دارد و لذا قصه حضرت آدم را آورد و سبب عداوت ابلیس با آدم به جهاتی بوده: اول: آنکه ابلیس حسود بوده و چون آثار نِعَمِ الهی را در آدم دید به او حسد برد. دوم: آنکه حضرت آدم جوانی بود عالم ولی شیطان پیری بود جاهل. سوم: شیطان از جنس آتش بود و آدم از خاک و آب، و این دو اصل با هم مزاحمند.

﴿فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَنْتَادِمُ هَلْ أَذُنُكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ۝۱۲۰﴾

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى
 ءَادَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿١٢١﴾ ثُمَّ أَجْبَتَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿١٢٢﴾ [طه: ۱۲۰-۱۲۲]

ترجمه: پس شیطان به او وسوسه کرد گفت: ای آدم آیا تو را راهنمایی کنم به درخت جاوید و بر ملکی که کهنه نشود (۱۲۰) پس، از آن درخت خوردند پس عورت هاشان برای ایشان پیدا شد و شروع کردند که بچسبانند بر خودشان از برگ درختان بهشت و نافرمانی کرد آدم پروردگارش را پس گمراه شد (۱۲۱) سپس پروردگارش او را برگزید پس توبه او را پذیرفت و هدایتش کرد (۱۲۲).

نکات: از ظاهر این آیات استفاده می شود که حضرت آدم با اینکه خدا او را نهی کرد از پیروی شیطان و دشمنی او را اعلام کرد، و به او زندگی راحت عنایت کرد که در بهشت بماند نه تشنه می شود و نه گرسنه و نه از سرما آزار می بیند و نه از گرما، با همه اینها حضرت آدم به وعده راحتی و دوام نعمت شیطان گول خورد و خدعه او را پذیرفت. در این صورت حمل جمله: ﴿وَعَصَى ءَادَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾ را نمی توان بر ترک اولی نمود و برخلاف ظاهر معنی کرد، ولی می توان گفت: این عصیان قبل از نبوت بوده چنانکه جمله: ﴿ثُمَّ أَجْبَتَهُ رَبُّهُ﴾ دلالت بر همین دارد.

﴿قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى ﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ ءَايَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۷]

ترجمه: خدا فرمود: همه فرود آئید از آن مقام، بعضی از شما دشمن بعض دیگر است، پس هر گاه هدایتی از جانب من برای شما بیاید آنکه پیروی هدایت من کند پس نه گمراه می شود و نه شقی (۱۲۳) و آنکه از یاد من اعراض کند محققا برای او زندگی تنگی خواهد بود و روز قیامت او را کور محشور کنیم (۱۲۴) گوید: پروردگارا چرا مرا کور محشور کرده ای و حال آنکه من بینا بودم (۱۲۵) گوید: همان طور که آیات ما برای تو آمد پس آن ها را فراموش کردی و بدینگونه امروز فراموش شوی (۱۲۶) و بدینگونه کیفر دهیم هر که را اسراف کرده و به آیات پروردگارش ایمان نیاورده و البته عذاب آخرت سخت تر و پاینده تر است (۱۲۷).

نکات: جمله: ﴿أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾، خطاب به آدم و ذریه او و شیطان و فرزندان او یعنی خطاب به فریقین است نه خطاب به حوا و آدم، زیرا بعضکم لبعض عدو، برای آدم و

حوا معنی ندارد. و جمله: ﴿فَمَنْ أَتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾، دلیل است بر اینکه ضلالت و شقاوت کسبی است نه ذاتی و هر کس به دنبال هدایت رود و هدایت را طلبد گمراه نشود. و جمله: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ...﴾ دلالت دارد که اگر در جامعه فکر خدا نباشد همواره در فشار و گرفتارند و عذاب آخرتشان بدتر و باقی تر است.

﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ۝ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ۝﴾ [طه: ۱۲۸-۱۲۹]

ترجمه: آیا هلاک کردن ما بسیاری از نسل‌های پیش از ایشان را موجب هدایت ایشان نگردیده که اینان در مساکن آنان راه می‌روند به تحقیق در این نشانه‌های هدایت است برای خردمندان تیزهوش (۱۲۸) و اگر نبود فرمانی که از پروردگارت پیش‌تر صادر شده وهم اگر نبود مدت معین شده، عذاب لزوم می‌یافت (۱۲۹) پس بر آنچه می‌گویند صبر کن و در حال ستایش پروردگارت تسبیح بگو (و او را منزه بخوان) پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن و بعضی از ساعات شب و اطراف روز تسبیح کن شاید خشنود گردی (۱۳۰).

نکات: فاعل ﴿أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ﴾، جمله ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا﴾ می‌باشد یعنی هلاک قرون قبلی باید هادی ایشان باشد چنانکه موجب عبرت ایشان می‌باشد و کلمه ﴿سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾ همان فرمان مهلتی است که برای بندگان مقرر کرده و گرنه فوری عذابشان می‌کرد. و همچنین مدتی که خدا معین نموده برای عذاب هرکس چه در دنیا و چه در آخرت. و جمله ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...﴾ دلالت دارد بر اوقات نماز زیرا امر ﴿سَبِّحْ﴾ واجب است و تسبیح واجب همان نمازهایی است که قبل از طلوع خورشید یعنی نماز صبح و قبل از غروب آن یعنی نماز ظهر و عصر و بعضی از اوقات یعنی نماز مغرب و عشاء معین شده. و در اینجا اطلاق جزء بر کل شده زیرا تسبیح جزء نماز اطلاق بر نماز شده است. و ﴿لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾، یعنی؛ لعلک تصل إلى درجات عالية فترضی، یا؛ لعلک ترضی بما تال من الثواب.

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۝ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ

نَزُّقُكَ وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى ﴿١٣٢﴾

[طه: ۱۳۱-۱۳۲]

ترجمه: و البته دیدگانت را مگشای (چشم مدوز) به سوی نعمتهای مادی که گروههایی از ایشان را بدان بهره‌مند ساخته‌ایم و زینت زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است (۱۳۱) و کسان خود را (و یا پیروان خود را) به نماز امر کن و بر آن شکیبائی کن، رزقی از تو نمی‌خواهیم ما تو را روزی می‌دهیم و عاقبت و فرجام برای پرهیزکاری است (۱۳۲).

نکات: مقصود این است که به مال مردم و ثروت و شوکت ایشان نظر حسرت نداشته باش که اینها فتنه و موجب آزمایش و عذاب است. ابوالدرداء گفت: «الدنيا دار من لادار له ومال من لامال له ولها يجمع من لا عقل له». و دیگری گفته: «لولا حمق الناس لخربت الدنيا». و حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «لا تتخذوا الدنيا ربا فتخذكم لها عبدا». به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مهمانی وارد شد، حضرت فرستاد نزد یهودی برای خرید چیزی به سلف، او گفت: این کار را نکم جز به گروی، ابو رافع گوید: حضرت زره خود را داد که بیرم نزد او گرو بگذارم و چون طمع به مال کسی نداشت دین او پیشرفت کرد. متأسفانه مدعیان اسلام و مروجین آن، دین را وسیله‌ای برای مال دنیا قرار داده‌اند.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾ وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ ﴿١٣٤﴾ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَن أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿١٣٥﴾﴾

[طه: ۱۳۳-۱۳۵]

ترجمه: و گفتند: چرا از جانب پروردگارش برای ما آیتی نمی‌آورد؟ آیا دلیل روشن آنچه در کتاب‌های پیشین است برای ایشان نیامده؟ (۱۳۳) و اگر ما هلاک می‌کردیم ایشان را به عذابی پیش از ارسال رسول، هرآینه می‌گفتند: پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی تا آیات تو را پیروی کنیم پیش از آنکه خوار و رسوا شویم (۱۳۴) بگو: هر یک از ما و شما منتظریم، پس منتظر باشید که به زودی خواهید دانست کیست اصحاب راه راست و چه کس هدایت یافته است (۱۳۵).

نکات: از جمله: ﴿لَوْلَا يَأْتِينَا...﴾ معلوم می‌شود برای خاتم الانبیاء معجزات دیگری جز قرآن نبوده که مشرکین می‌خواستند. و جمله: ﴿لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا﴾، دلالت دارد که بافرستادن رسول حجت تمام می‌شود و دیگر پس از انبیاء احتیاج به چیزی نیست یعنی حجت دیگری نیست چنانکه در آیه ۱۶۵ نساء نیز ذکر شده. و دیگر اینکه دلیل است بر اینکه حجت را خدا از بندگان خود می‌پذیرد اگر حجت دلیل صحیحی باشد.

سورة الأنبياء (مکیه وهي مائة واثنی عشر آیه)

سورة انبیاء مکی و دارای ۱۱۲ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن ذِكْرِ مِّن رَّبِّهِمْ فَتُحَدَّثُ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾ لَّاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ التَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصِرُونَ ﴿٣﴾﴾ [الأنبياء: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. برای مردم حسابشان نزدیک شده و ایشان در حال غفلت اعراض کنند (۱) ایشان را هیچ پند تازه ای ازسوی پروردگارشان نمی آید مگر اینکه آن را شنیده و به بازی سرگردمند (۲) در حالی که دل هاییشان به لهو مشغول است، و ستمگران راز را پنهان کردند (رازشان این بود) که آیا این شخص جز بشری است مانند شما چرا به سحر رو می آورید درحالی که شما می بینید (۳).

نکات: ﴿أَقْتَرَبَ...﴾ دلالت دارد که قیامت نزدیک شده اگر کسی بگوید: چگونه نزدیک شده و حال آنکه شاید ده هزار سال دیگر نیاید؟ جواب این است که آنچه نزد ما دور باشد، نزد خدا نزدیک است. ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾. و به اضافه آینده هر قدر دور باشد نزدیک است. «کل ما هو آت قریب»! شاعر راجع به ممدوح خود می گوید:

فلا زال ما تهواه أقرب من غد ولا زال ما تخشاه أبعد من أمس

ثالثا، معامله ای که موقت به وقتی باشد و نصف بیشتر آن وقت گذشته باشد می گویند: مدت انقضاء آن نزدیک است و مدت تکلیف آینده کمتر از گذشته است. و جمله: ﴿مِّن ذِكْرِ مِّن رَّبِّهِمْ فَتُحَدَّثُ﴾، دلالت دارد که قرآن حادث است. و مقصود از جمله: ﴿وَأَسْرَأُ التَّجْوَى...﴾ این است که به طور پنهانی با هم مشاوری می کردند که چگونه رسول خدا ﷺ را هوشیار کنند و به چه بهانه او را بکوبند، یکی از بهانه ها این بود که او بشری است مانند شما. دوم: اینکه او سحری آورده. سوم: اینکه سخنان رکیکی

مانند خواب‌های آشفته آورده. **چهارم:** او شاعر است. **پنجم:** چرا معجزه سایر انبیاء را ندارد. خدای تعالی در آیات جواب هریک را داده است.

﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ بَلْ قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلِمٌ بَلْ أَفْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بَيِّنَاتٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ۝ مَا ءَامَنْتَ قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرِيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ۝﴾
[الأنبياء: ۴-۶]

ترجمه: گوید: پروردگارم می‌داند گفتار در آسمان و زمین را و او شنوای داناست (۴) بلکه گفتند: خواب‌های آشفته و پراکنده است بلکه آن را به دروغ ساخته است بلکه او شاعر است پس برای ما آیتی را بیاورد همچنانکه پیشینیان (با نشانه‌هایی) فرستاده شدند (۵) پیش از ایشان نیز هر قریه‌ای که هلاکش کردیم ایمان نیاورد آیا ایشان ایمان می‌آورند (۶).

نکات: چون همه احتمالات خود را برای کوبیدن رسول خدا ﷺ بیان کردند و مؤثر نشد در آخر گفتند: ﴿فَلْيَأْتِنَا بَيِّنَاتٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ﴾. حق تعالی در جواب ایشان فرموده: امتان قبل که آن آیات را دیدند ایمان نیاوردند آیا شما ایمان می‌آورید و چون شما سرکش‌ترید و ایمان نخواهید آورد پس خواستن و آوردن چنان آیات بی نتیجه است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ۝ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَّشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۝ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝﴾
[الأنبياء: ۷-۱۰]

ترجمه: و پیش از تو نفرستادیم مگر مردانی را که به سوی ایشان وحی می‌کردیم، پس اگر نمی‌دانید از اهل کتاب سؤال کنید (۷) و ایشان را جسدی که طعام نخورند قرار ندادیم و ایشان جاوید نبودند (۸) سپس وعده عذاب خود به ایشان را راست نمودیم پس ایشان را با هر کس که خواستیم نجات دادیم و مسرفین را هلاک نمودیم (۹) به تحقیق که نازل کردیم به سوی شما کتابی را که در آن ذکر شما است پس آیا تعقل ندارید (۱۰).

نکات: ﴿إِلَّا رِجَالًا﴾ جواب از اعتراض بر بشریت رسول خدا ﷺ است یعنی؛ تمام رسولان ما مردانی بودن از جنس بشر. و مقصود از ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...﴾ سؤال از اهل کتاب یعنی سؤال از یهود و نصاری است که ایشان اقرار دارند هر پیامبری بشر بوده. اگر کسی بگوید: اهل کتاب دشمن اسلام بوده چگونه خدا امر نموده مسلمین و یا مشرکین به ایشان رجوع کنند؟ جواب این است که در

این مسئله به خصوصه که پیامبران بشر بوده به ایشان رجوع نموده نه در مسائل دیگر. پس این سؤال در موضوع بشر بودن پیامبر است و شامل موضوعات دیگر نمی‌شود. و اهل کتاب نمی‌توانستند این مسئله را پنهان کنند. بعضی گفته‌اند: مقصود از اهل الذکر اهل قرآن و یا علی بن ابی طالب است، و این صحیح نیست زیرا مشرکین که خدا و رسول او را قبول ندارند قرآن او را نیز قبول ندارند، پس امر به رجوع اهل قرآن لغو و مردود ایشان بوده است! کسی که رسول خدا ﷺ را قبول ندارد چگونه علی (علیه السلام) را قبول دارد و او را قاضی قرار دهد؟! آیا آنکه در تفسیر چنین مطالبی را می‌آورد تعقل ندارد. و ﴿إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ دلالت بر لزوم تعلم دارد یعنی برای آنکه عالم شوید برسید. بعضی این آیه را دلیل بر تقلید آورده‌اند در حالی که اولاً: تقلید برای عالم شدن نیست و اگر تقلید برای علم بود همه مقلدین باید علامه شده باشند، و آیه فرموده: برسید تا بدانید. و ثانیاً: آیه فوق چنانکه ذکر شد اصلاً به موضوع تقلید در مسائل فروع و احکامی که ایشان می‌گویند مربوط نیست.

﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ١١﴾ فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ ﴿١٣﴾ قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوُهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَلَمِدِينَ ﴿١٥﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿١٦﴾ [الأنبياء: ۱۱-۱۶]

ترجمه: و چه بسیار قریه‌ای را که (اهل) آن ستمگر بود در هم شکستیم و پس از آن قوم دیگر را پدید آوردیم (۱۱) پس چون عذاب ما را احساس کردند ناگهان از دیارشان می‌گریختند (۱۲) مگریزید و برگردید به رفاه و تنعمی که در آن بودید و به سوی مسکن‌هایتان، شاید مورد سؤال شوید (۱۳) گفتند: ای وای بر ما که ما ستمگر بودیم (۱۴) پس همواره این ندایشان بود تا ایشان را درو شده و خاموش نمودیم (۱۵) و آسمان و زمین و ما بین آنها را بازیکنان نیافریدیم (۱۶).

نکات: مقصود از ﴿قَرْيَةٍ﴾، اهل آنست. و مقصود از کلمه ﴿بَأْسَنَا﴾ عذاب استیصال و یا عذاب دنیوی از قبیل گرانی و خشکی و قحطی و تسلط اشرار و ... می‌باشد ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ...﴾ دلالت دارد بر اینکه خلقت جهان تصادفی و بی‌هدف نیست و بلکه هدف و حکمتی دارد و آن هدف و حکمت رسیدن بشر است به کمال و ورود او به قیامت برای کیفر و ثواب.

﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَلَعَلِينَ ﴿١٧﴾ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْأُولَىٰ وَمِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٧﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿١٨﴾ [الأنبياء: ۱۷-۲۰]

ترجمه: اگر اراده ما بازی گرفتن بود، از نزد خود گرفته بودیم اگر بازیگر بودیم (۱۷) بلکه می اندازیم حق را بر باطل که آن را درهم می شکنند که یکباره باطل زائل می شود و برای شما وای از آنچه وصف می کنید (۱۸) و ملک اوست هر که در آسمان ها و زمین است و آنان که نزد اویند از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی شوند (۱۹) شب و روز تسبیح می کنند و سست نمی شوند (۲۰).

نکات: کلمه ﴿لَوْ﴾ در جمله: ﴿لَوْ أَرَدْنَا...﴾ برای امتناع است یعنی چنین چیزی که لهو باشد از ما ممتنع است و اگر بنا باشد که لهوی را مرتکب شویم باید از نزد ما به وجود آید و این هم که نشدنی است. و در جمله: ﴿بَلْ نَقْذِفُ...﴾ تشبیه نموده حق را به سنگ محکم و باطل را به کلوخ که چون سنگ را بر کلوخ بیندازند آن کلوخ از هم می پاشد. و مقصود از جمله: ﴿مِمَّا تَصِفُونَ﴾ همان اوصافی است که مشرکین و یا مادیین برای خالق جهان قائلند از قبیل عدم حکمت و عدم تدبیر و لهو و تصادف و هرج و مرج. و مقصود از جمله: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ...﴾ فرشتگانند.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ﴾ ﴿٢١﴾ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ [الأنبياء: ۲۱-۲۵]

ترجمه: بلکه خدایانی از زمین گرفته اند که آنان زنده می کنند (۲۱) اگر در آسمان و زمین خدایانی غیر خدا بود هر آینه فاسد شده بودند پس منزّه است خدای پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند (۲۲) خدا از آنچه می کند مسؤول نیست و ایشان مسؤولند (۲۳) آیا غیر او خدایانی گرفته اند بگو برهان خود را بیاورید این است ذکر کسانی که با منند و ذکر کسانی که پیش از منند بلکه اکثر ایشان حق را نمی دانند که اعراض دارند (۲۴) و پیش از تو رسولی نفرستادیم مگر اینکه به سوی او وحی نمودیم که الهی جز من نیست پس مرا عبادت کنید (۲۵).

نکات: این آیات در اثبات توحید و نفی شرک است. و جمله: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ﴾ دلالت دارد بر دلیل تمناع و آن اینست که ﴿إِلَّا اللَّهُ﴾ بمعنی؛ غیر الله است یعنی اگر غیر

یک خدای کامل الذات قادر مطلق خدایانی باشد اگر هر یک آنان خلقت چیزی را بخواهد و دیگری نخواهد، پس اگر مراد هر دو واقع شود لازم می آید جمع ضدین، و اگر مراد یکی واقع شود و از دیگری واقع نشود لازم می آید عجز دیگری و عجز نقص است و بر قادر مطلق روانیست. ثالثاً آیا یکی از این دو قادر است بر دفع دیگری یا نیست اگر قادر باشند نقص هر دو لازم می آید و اگر قادر نباشند باز نقص هر دو لازم می آید، و همچنین در موجودات مانع دارد و فساد لازم می آید. و جمله: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ دلالت دارد که او مسؤول از فعل خود نیست زیرا چه کسی می تواند او را مؤاخذه کند؟ و یا نعوذ بالله او را عقاب کند؟! و مقصود از جمله: ﴿هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾، این است که این استدلال ذکر من و ذکر انبیای قبل از من است.

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْبِقُونَهُ ۚ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّنْ دُونِهِ ۚ فَذَلِكْ نَجْرِي بِهِ جَهَنَّمَ ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾﴾ [الأنبياء: ۲۶-۲۹]

ترجمه: و گفتند: خدای رحمن فرزند گرفته، منزّه است او بلکه بندگانی گرامیند (۲۶) در گفتار، بر او سبقت نگیرند (پیرو اویند) و آنان به امر او عمل می کنند (۲۷) او می داند جلو و عقب و آینده و گذشته ایشان را و به جز برای کسی که او بپسندد شفاعت نمی کنند و ایشان از ترس او هراسناکند (۲۸) و هرکس از ایشان بگوید غیر از خدا من هم معبودی هستم! پس او را به دوزخ پاداش می دهیم؛ بدینگونه پاداش می دهیم ستمگران را (۲۹).

نکات: عده ای از آن جمله طائفه خزاعه گفتند: فرشتگان فرزندان خدایند. حق تعالی فرموده خدا منزّه است زیرا فرزند باید شبیه به پدر باشد و ممکن الوجود با واجب الوجود شباهتی ندارد. به اضافه اگر در بعضی از وجوه شبیه به او باشد، باید در بعضی از وجوه دیگر مخالف او باشد و ما به المشابهة غیر ما به الممايزة و در این صورت در ذات حق ترکیب لازم می آید. به اضافه ذات حق را داخل و خارج نیست تا فرزند از او خارج شود، و او شهوت ندارد. سپس فرموده ملائکه بندگان گرامیند که در گفتار از خدای تعالی جلو نمی افتند و به فرمان او اطاعت دارند. و این دلیل بر عصمت ملائکه می باشد. و اینکه فرموده ﴿وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ﴾، دلیل بر اختیار ملائکه می باشد. و ملائکه برای کسی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا از او خشنود باشد و او را برای ملائکه تعیین نماید زیرا آنکه ظاهر و باطن بنده و گذشته و آینده بنده را می داند فقط خداست نه ملائکه به دلیل جمله ﴿يَعْلَمُ...﴾ ضمناً از

این آیه شفاعت اولیاء استفاده نمی‌شود و نمی‌توان غیر ملائکه را به ملائکه قیاس نمود و گفت: چون در آیه ذکر شده ملائکه شفاعت می‌کنند پس اولیاء از بشر نیز شفاعت می‌کنند یا چون ملائکه قبض روح می‌کنند پس اولیاء بشری نیز می‌توانند قبض روح کنند! و این شفاعت ملائکه در اینجا ممکن است مقصود ابلاغ رحمت خدا به وسیله ایشان باشد، و یا ممکن است مقصود همان استغفار ملائکه در دنیا برای مؤمنین باشد چنانکه در بعضی از آیات ذکر شده. و در تفسیر ﴿إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ از ابن عباس نقل شده که فرموده: ﴿لِمَنِ ارْتَضَى﴾ أي؛ من قال لا إله إلا الله وشفاعتهم بالإستغفار».

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾﴾
[الأنبياء: ۳۰-۳۳]

ترجمه: آیا آنان که کافرنده آسمان‌ها و زمین را ندیدند که بسته و متصل به هم بودند پس گشودیم آنها را و از آب هرچیز زنده را قرار دادیم پس آیا ایمان نمی‌آورند (۳۰) و در زمین کوه‌ها پا بر جا قرار دادیم که مبدا ایشان را تکان دهد و در آن راه‌های وسیع قرار دادیم تا ایشان راه یابند (۳۱) و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و ایشان از نشانه‌های قدرتی که در آسمان است اعراض کرده‌اند (۳۲) و او آن کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک در مدار خود شنا می‌کنند (۳۳).

نکات: رتق و فتق آسمان‌ها و زمین در اول خلقت چنین بوده که در ابتدا مانند دودی به هم اتصال داشته و به تدریج به قدرت الهی از هم جدا شده و یا اینکه به واسطه بارش باران مه برطرف شده و جدائی آسمان و زمین نمودار شده و زمین به واسطه روئیدن اشجار و گیاهان از آن صلابتی که داشته خلل و فرجی پیدا کرده است. و جمله: ﴿أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ﴾ دلالت دارد که اگر کوه‌های مرتفع نباشند زمین مضطرب شده و اهل خود را مضطرب می‌کند. و جمله: ﴿وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ﴾ دلالت دارد بر ذمّ کسانی که تفکر و تأمل در کیفیت خلقت و سیر منظم آسمان‌ها و کروات ندارند. پس باید هر مکلفی از علم نجوم مقداری فراگیرد و از آیات قدرت خدا در آسمان‌ها مطلع گردد تا بهتر خدا را بشناسد چنانکه از حضرت رضا (علیه السلام) نیز نقل شده که: «من لم يعرف الهيئة والتشريح فهو عین فی معرفه الله». و ﴿يَسْبَحُونَ﴾ دلالت دارد برگردش کروات بالا.

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مَّتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾ ﴿٣٥﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾

[الأنبياء: ۳۴-۳۵]

ترجمه: و ما پیش از تو برای هیچ بشری ماندن در دنیا را قرار ندادیم آیا اگر تو بمیری ایشان جاوید می‌مانند (۳۴) هرنفسی چشنده مرگ است و شما را به شر و خیر برای امتحان می‌آزماییم و به سوی ما رجوع داده می‌شود (۳۵).

نکات: کفار مکه تمنای مرگ رسول خدا ﷺ را داشتند حق تعالی در جواب تمنای ایشان فرموده اگر تو بمیری ایشان نیز می‌میرند و این برای تو عیبی نیست. و جمله: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ دلالت دارد بر اینکه تمام افراد بشر قبل از رسول خدا ﷺ مرده‌اند زیرا بشر نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، پس می‌فهماند که تمام انبیاء علیهم السلام از دنیا رفته‌اند چه موسی و چه عیسی و چه خضر و چه الیاس، پس آنچه در اخبار آحادی بین عوام مشهور شده که فلان پیامبر زنده است تماماً ضد این آیه می‌باشد و تمام آن کذب است. در تاریخ آمده چون رسول خدا ﷺ از دنیا رحلت کرد عمر وارد سقیفه شد و دید انصار جمع شده‌اند برای انتخاب خلیفه، او شمشیر خود را کشید و گفت: محمد ﷺ رسول خدا نمرده است! تا اینکه ابوبکر رسید و سخن عمر را رد کرد و گفت: محمد می‌میرد و خدا فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ﴾. به هر حال می‌گویند: پیامبر و امام نمی‌میرند و سخن عمر را پسندیده و از او تقلید کرده‌اند.

﴿وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا إِذَا يَتَخَذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرِ الرَّحْمَنُ هُمْ كَفَرُوا﴾ ﴿٣٦﴾ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴿٣٩﴾ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٤٠﴾

[الأنبياء: ۳۶-۴۰]

ترجمه: و آنان که کافر شدند زمانی که تو را ببینند، نمی‌گیرند تو را مگر باستهزاء (و می‌گویند) آیا این است که خدایان شما را (به بدی) یاد می‌کند، در حالی که خودشان به ذکر خدای رحمن کافرند (۳۶) انسان از شتاب آفریده شده به زودی آیاتم را به شما می‌نمایانم پس از من عجله (در عذاب) را نخواهید (۳۷) و می‌گویند: چه وقت است این وعده اگر شما راستگوئید (۳۸) اگر آنان که کافر شده بدانند هنگامی را که نه از جلو خود آتش را دفع می‌کنند و نه از عقب سرشان و نه ایشان یاری می‌شوند (۳۹) بلکه آیات عذاب ناگهان

بیاییدشان که مبهوتشان کند که ردّ آن را نتوانند و ایشان مهلت داده نشوند (۴۰).

نکات: کفار مکه چون رسول خدا ﷺ را می‌دیدند به طور استهزاء و تحقیر به هم می‌گفتند: این است که خدایان شما را به بدی یاد می‌کند و میل نداشتند محمد به خدایان ایشان انکار ورزد در حالی که به خدای عالم قادر واحد کفر می‌ورزیدند. ولی باید دانست زمان ما بدتر از زمان جاهلیت و مردم ما بدتر از مردم آن زمانند زیرا چون به واسطه یکی از آیات قرآن یکی از خرافات ایشان را کسی رد کند استهزاء می‌کنند و می‌گویند: این همه علماء نفهمیدند و فقط این فهمیده است! و به همین بهانه‌ها از سخن حق اعراض می‌کنند.

﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾ قُلْ مَن يَكْلُوكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾ أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِّنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾ بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [الأنبياء: ۴۱-۴۴]

ترجمه: و به تحقیق به پیامبران پیش از تو نیز استهزاء شد پس به آنانکه مسخره کردند نازل شد نتیجه آنچه استهزاء می‌کردند (۴۱) بگو: کیست که شما را به شب و روز حفظ می‌کند از (غضب خدای) رحمن؟ بلکه ایشان از یاد پروردگارشان اعراض می‌کنند (۴۲) آیا برای ایشان خدایانی است که ایشان را از عذاب ما ننگه می‌دارند، آنها یاری خودشان را نتوانند و نه از طرف ما یاری شوند (۴۳) بلکه ایشان و پدرانشان را بهره دادیم تا عمرشان دراز شد آیا نمی‌بینند که ما می‌پردازیم به زمین و از اطراف آن کم می‌کنیم آیا ایشان پیروزند (۴۴).

نکات: جمله: ﴿وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئَ...﴾ تسلیتی است برای رسول خدا ﷺ که بداند تمام انبیاء استهزاء شده و همچنین برای دانشمندان حقگو که بدانند همیشه مردم با حقگویان ستیزه داشته و استهزاء می‌کرده‌اند. و دیگر اینکه ترسند و بدانند که حافظ در شب و روز فقط خداست و ایشان را از آسیب بدخواهان حفظ می‌کند به دلیل جمله: ﴿مَن يَكْلُوكُم...﴾. و مقصود از: ﴿نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا...﴾ که در اینجا و در سوره رعد آیه ۴۱ ذکر شده همان سلطنت و شوکت زمین است که حق تعالی به عده‌ای می‌دهد و در اثر عدم لیاقت ایشان عده دیگری که لائق هستند به وجود می‌آورد و بتدریج از ایشان می‌گیرد.

﴿قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾﴾ [الأنبياء: ٤٥-٤٧]

ترجمه: بگو: فقط شما را به وحی (یعنی به کلمات قرآن) می ترسانم و قوم کر نمی شنوند دعوت را هرگاه انذار شوند (٤٥) و اگر بوئی یا وزشی از عذاب پروردگارت ایشان را برسد البته خواهند گفت: ای وای بر ما به درستی که ما ستمگر بودیم (٤٦) و میزان های عدالت را برای روز قیامت می گذاریم پس به کسی هیچ چیزی ستم نشود و اگر (عمل) هموزن حبه ای از خردل باشد آن را بیاوریم و کافی است که ما حساب کننده ایم (٤٧).

نکات: جمله: ﴿إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ﴾ دلالت دارد که انذار و دعوت رسول خدا ﷺ فقط به توسط قرآن است و دلالت دارد که هرکس طالب هدایت بوده فقط به واسطه قرآن می تواند بفهمد و هدایت شود. و مقصود از میزان، عدالت الهی است و یا حقیقتا میزانی است دارای دو کفه. و جمله: ﴿وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ﴾ دلالت دارد که فقط خدا محاسب اعمال بندگان است نه انبیاء و نه اولیاء و نه دیگران به دلیل کلمه: ﴿وَكَفَىٰ﴾.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَآءَ وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾﴾ [الأنبياء: ٤٨-٥٠]

ترجمه: و به تحقیق موسی و هارون را کتابی دادیم که فاروق بین حق و باطل و روشنی و تذکری بود برای پرهیزگاران (٤٨) آنان که به پنهانی از پروردگار خود می ترسند و ایشان از ساعت قیامت هراسانند (٤٩) و این قرآن تذکری است با برکت که آن را نازل نموده ایم آیا شما آن را انکار دارید (٥٠).

نکات: از کلمات الفرقان و ضیاء و ذکر معلوم می شود که تورات حضرت موسی ﷺ مانند قرآن فارق بین حق و باطل و دارای نورانیت علمی و هدایت و تذکری بوده برای پرهیزگاران، ولی متأسفانه از بین رفته و یا تحریف شده است. و جمله: ﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ...﴾ دلالت دارد که قرآن با چنین اوصافی که هم معجزه و هم دارای فصاحت و هدایت و روح حیات و با برکت است چگونه انکار آن می کنید؟ پس استفهام در اینجا استفهام توییحی و تقریعی است.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبَادِينَ ﴿٥٣﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَعِبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٥٤﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾ قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾﴾

[الأنبياء: ۵۱-۵۶]

ترجمه: و به تحقیق که از پیش، به ابراهیم هدایت و تمیزش را دادیم و به او دانا بودیم (۵۱) هنگامی که به پدر و قوم خود گفت: این مجسمه‌ها چیست که شما برای پرستش آنها اعتکاف دارید (۵۲) گفتند: یافته‌ایم پدران خود را که آنها را پرستش می‌کردند (۵۳) گفت: محققا خود شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده‌اید (۵۴) گفتند: آیا آمدی برای ما حق را آورده‌ای و یا تو از بازی کنانی (۵۵) گفت: بلکه پروردگار شما پروردگار آسمان‌ها و زمین است آنکه آنها را از نیستی به وجود آورده و من بر این مراتب از گواهانم (۵۶).

نکات: مقصود از جمله: ﴿رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ﴾، نمو فکری و بدنی او می‌باشد قبل از آنکه منصب نبوت به او عطا شود و ممکن است مقصود از کلمه: ﴿مِنْ قَبْلُ﴾، قبل موسی که در کلام ذکر شده، باشد. و مقصود از ﴿التَّمَاثِيلُ﴾ تمثال‌های مردم بزرگ و صالحی بود که مورد علاقه مردم بودند و چون مردند مردم مجسمه آنها را احترام کرده و کم کم به پرستش آنها کشید، مانند زمان ما که مانند همان مردم جاهلیت بزرگان و عکس بزرگان و مجسمه آنان را مورد توجه قرار می‌دهند و این عمل را از شعائر و آداب دین می‌دانند. و ضمیر ﴿فَطَرَهُنَّ﴾ ممکن است به تمایل و یا به آسمان‌ها و زمین برگردد.

﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ ﴿٥٧﴾ فَجَعَلَهُمْ جُذْدًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿٥٨﴾ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾﴾

[الأنبياء: ۵۷-۶۰]

ترجمه: و به خدا قسم البته بت‌های شما را چاره خواهم کرد پس از آنکه پشت کرده و رفتید (۵۷) پس آنان را قطعه قطعه کرد مگر بزرگ آنان را تا باشد ایشان به او رجوع کنند (۵۸) گفتند: هرکه با خدایان ما چنین کرده محققا او از ستمگران است (۵۹) گفتند: شنیدیم جوانی به بدی ایشان را یاد می‌کرد به او ابراهیم گفته می‌شد (۶۰).

نکات: ابراهیم به مشرکین گفت: ﴿لَأَكِيدَنَّ﴾، چاره‌ای خواهم کرد برای بت‌ها و نگفت: لأکسرن زیرا رشد ابراهیم چنین اقتضاء کرد که خود را لو ندهد. و ضمیر ﴿إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ بر می‌گردد به

﴿كَيْبَرًا﴾ نه به ابراهیم اگر چه احتمال داده اند به خود ابراهیم بر گردد. زیرا ﴿كَيْبَرًا﴾ أقرب است برای مرجع بودن و از جهت معنی نیز مناسب تر است.

﴿قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ ﴿٦١﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾﴾

[الأنبياء: ۶۱-۶۵]

ترجمه: گفتند: پس او را بیاورید برابر چشمان مردم تا شاید ایشان گواه باشند (۶۱) گفتند: آیا تو این کار را با خدایان ما کردی ای ابراهیم (۶۲) گفت: بلکه بزرگشان این کار را کرده پس از ایشان سؤال کنید اگر ناطق باشند (۶۳) پس به خودشان رجوع کردند و گفتند: محققا شما خود ستمکارید (۶۴) پس سر به زیر شدند (و گفتند) که به تحقیق تو میدانی ایشان گویا نیستند (۶۵).

نکات: حضرت ابراهیم را برای استنطاق در محکمه عمومی مقابل چشم مردم خواستند برای اینکه مردم را به او بشورانند. و ثانیاً در صورت اعدام او عذری داشته باشند که محکمه عمومی حکم اعدام او را صادر کرده، باید گفت: باز خوب بوده برای مقصر به نظر خودشان محکمه عمومی تشکیل می دادند، ولی زمان ما مدعیان دین اگر کسی با خرافات آنها مبارزه کند بدون تشکیل محاکمه او را می کوبند. و ضمیر ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾ به ابراهیم برمی گردد در صورتی که جمله ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾ کلام خدا نباشد و سخن مردم باشد. اما اگر جمله ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ﴾ کلام خدا باشد خطاب به هر خواننده و مطالعه کننده می باشد.

﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ ﴿٦٦﴾ أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾﴾

[الأنبياء: ۶۶-۷۰]

ترجمه: گفت: آیا می پرستید غیر خدا آنچه را که برای شما هیچ نفعی ندهد و به شما زیانی نرساند (۶۶) برای شما و برای آنچه غیر خدا می پرستید اف باد آیا عقل ندارید (۶۷) گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کار کن بوده اید (۶۸) گفتیم: ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهیم (۶۹) و مکاری برای او خواستند پس ما ایشان را زیانکارترین افراد قرار دادیم (۷۰).

نکات: جمله: ﴿مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾، اطلاق دارد یعنی هر چه برای شما و به شما نفعی نرساند آن را پرستش نکنید چه بشر باشد و چه حجر و به دلیل آیه ۱۸۸ در سوره اعراف که خدا به

پیامبر فرموده: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾، نمی‌توان انبیا را پرستش نمود و نمی‌توان در دعا دست احتیاج به سوی آنان دراز کرد. جمله: ﴿حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَتَكُم﴾، دلالت دارد که اهل باطل تابع دلیلی نیستند بلکه مذهب و مسلک ایشان تمسک به زور است و هو و جنجال. و به اضافه دلالت دارد که اهل باطل ناصر و یاور باطل خود می‌باشند و لذا دکانداران باطل عوام را تحریک می‌کنند.

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ ﴿٧٣﴾﴾ [الأنبياء: ۷۱-۷۳]

ترجمه: و ابراهیم و لوط را نجات دادیم و بردیم به سوی زمینی که در آن برکت قرار داده بودیم برای جهانیان (۷۱) و به او اسحق و یعقوب را اضافه دادیم و هریک را شایسته قرار دادیم (۷۲) و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند و کارهای خیر و اقامه نماز و دادن زکات را به ایشان وحی نمودیم و پرستش ما می‌کردند (۷۳).

نکات: مراد از جمله: ﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا...﴾ این است که خدا ابراهیم و پسر برادرش لوط را از سرزمین عراق که مسکن نمروود بود نجات داد و به زمین مبارکی که شام و فلسطین باشد رهنمایی کرد که زمین آنجا دارای انهار و اشجار و زندگی خوشی است. و جمله: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً...﴾ دلالت دارد که تمام انبیاء امام مردم می‌باشند و امامت منحصر به اشخاص معین معدودی نیست. ﴿وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾ دلالت دارد که مقام قرب انبیاء به واسطه عبادت است.

﴿وَلُوطًا ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبِيثَاتِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿٧١﴾ وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٢﴾﴾ [الأنبياء: ۷۴-۷۵]

ترجمه: و لوط را حکم و علم دادیم و او را از قریه‌ای که عادت به عمل‌های بد داشتند نجات دادیم زیرا ایشان مردم بدکار فاسقی بودند (۷۴) و او را در رحمت خودمان داخل نمودیم زیرا او از شایستگان بود (۷۵).

نکات: مراد از حکم؛ نبوت است ظاهرا و مراد از قریه، قریه سدوم است که اهل آن اراذل و اوباش و مردم فاسقی بودند و قراء سدوم در اطراف شام بوده است چنانکه در سوره‌های قبل بیان شد و مقصود از ﴿رَحْمَتِ﴾، یا اهل رحمت است و یا بهشت.

﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾﴾

[الأنبياء: ۷۶-۷۷]

ترجمه: و نوح را به یادآور هنگامی که ندا کرد پیش از همه انبیاء، پس او را اجابت کردیم و او و اهل او را از اندوه بزرگ نجات دادیم (۷۶) و او را در برابر آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند یاری نمودیم زیرا آنان قوم بدی بودند پس تمامشان را غرق نمودیم (۷۷).

نکات: ﴿مِنْ قَبْلُ﴾، مضاف إليه آن محذوف است به قرینه کلام، ممکن است قبل الأنبياء باشد و ممکن است قبل الطوفان باشد. و جمله: ﴿مِنَ الْقَوْمِ﴾، به قرینه کلام، مضاف آن حذف شده یعنی من ضرر القوم و یا من مکروه القوم باشد. و کرب و اندوه عظیم حضرت نوح این بود که چرا باید قوم او به نفرین او هلاک شوند. حق تعالی به او خطاب کرد «یا نوح لا تحسر فإن دعوتك وافقت قدری»، و لذا از اندوه نجات پیدا کرد.

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿٧٨﴾ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ﴿٧٩﴾ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٨٠﴾ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨١﴾ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ﴿٨٢﴾ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ﴿٨٣﴾﴾

[الأنبياء: ۷۸-۸۳]

ترجمه: و داود و سلیمان را به یادآور هنگامی که درباره آن زراعت حکم می کردند وقتی که گوسفندان قومی در آن، شبانه چریده بودند. و ما شاهد حکم ایشان بودیم (۷۸) پس آن (حکم) را به سلیمان فهمانیدیم و هریک را حکم و علم دادیم. و کوه ها و پرندگان را مسخر کردیم که با داود تسبیح می گفتند و ما فاعل بودیم (۷۹) و آموختیم او را ساختن لباس جنگ برای شما تا شما را از آسیب جنگتان نکه دارد پس آیا شما شکرگزار هستید (۸۰) و برای سلیمان تندباد را مسخر کردیم که به امر او حرکت می کرد به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم و ما به هر چیزی دانا بوده ایم (۸۱) و بعضی از شیاطین برای او به دریا فرومی رفتند و کارهایی غیر آن نیز می کردند و ما نگاهدار ایشان بودیم (۸۲).

نکات: حضرت داود و فرزند او سلیمان درباره گوسفندانی که شبانه در زراعتی چریده بودند و زراعت را تلف کرده بودند هریک برخلاف دیگری حکمی کردند. داود گفت: باید صاحب گوسفند،

گوسفندان را بدهد به صاحب زراعت در عوض ضرری که به او وارد شده، سلیمان که یازده ساله بود گفت: گوسفندان را مدتی در اختیار صاحب زراعت بگذارند تا او از منافع شیر و پشم و کرک و اولاد آنها بهره برد و زراعت را بدهند به مالک گوسفند تا آنچه فاسد شده به اصلاح آورد و چنانچه بوده بشود، آن وقت به یکدیگر برگردانند و هر کسی مال خود را تصرف کند، حضرت داود فرمود: حکم همین است. در این قضیه می‌توان گفت: هردو پیامبر، حکم به صواب داده‌اند ولی حکم سلیمان مناسب‌تر بوده، زیرا خدا فرموده: ﴿فَقَهَّمْنَهَا سُلَيْمَنٌ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾. و مقصود از این حکم ظاهراً نبوت است. از حکم داود معلوم می‌شود قیمت ما تلف از زراعت به قدر قیمت گوسفندان بوده است. و جمله: ﴿وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ دلالت دارد که حق تعالی شاهد و ناظر قضاوت است. پس باید در قضاوت خدا را مراعات کنند. و جمله: ﴿وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ دلالت دارد که معجزات انبیاء را خدا به وجود می‌آورد نه خود ایشان، پس فاعل معجزه خدا است.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ أَلَيَّْ مَسِّئَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ۝ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ۖ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ۖ وَءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ ۖ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا ۖ وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ۝﴾
[الأنبياء: ۸۳-۸۴]

ترجمه: و به یاد آر ایوب را وقتی که پروردگارش را ندا کرد که مرا ضرر و سختی رسیده و توئی بهترین رحم‌کنندگان (۸۳) پس ما او را اجابت کردیم که ضرر و سختی او را برطرف کردیم و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم، برای رحمتی از جانب ما و تذکری برای عبادت‌کنندگان (۸۴).

نکات: قصه ششمی که در این سوره آمده قصه ایوب است که خدا چندین سال او را مبتلا کرد به مرض و به گرفتاری و رفتن مال و گله و زراعت و مردن اولاد، ولی او صبر کرد و هر قدر کفار قوم او بر این ابتلاات او را تحقیر و تعقیب کردند او ناشکری نکرد که خدا در سوره ص آیه ۴۴ او را تمجید کرده و فرموده: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾. و ایوب از فرزندان عیص بن اسحق بوده و مادر او از فرزندان حضرت لوط بوده و او دارای فرزندان متعدد و چهارپایان بسیار و باغ و بوستان‌ها و رمه‌ها بود و نسبت به مساکین مهربان و نسبت به یتام و ارامل سرپرست و نسبت به واردین میزبان بود و سه نفر به او ایمان آورده و به فضل او عارف بودند. پس هیجده سال مبتلا شد که دور و نزدیک او را رها کردند و چون دوستان او را سرزنش کردند گفت: پروردگارا ﴿أَلَيَّْ مَسِّئَ الضُّرُّ﴾ و این در وقتی بود که زنش رحمه نیز او را رها کرد و یا وقتی بود که عیالش رحمه گیسوی خود را فروخت که برای او غذا تهیه کند. و باقی قصه او در سوره ص ذکر شده است.

﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾﴾

[الأنبياء: ۸۵-۸۶]

ترجمه: و به یاد آر اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که هریک از صبرکنندگان بودند (۸۵) و ایشان را در رحمت خود داخل نمودیم زیرا که ایشان از شایستگان بودند (۸۶).

نکات: حق تعالی تمجید نموده از این انبیاء به اینکه از صابرين و صالحين بودند. اما اسماعیل زیرا صبر کرد بر انقیاد برای ذبح و اقامت در زمینی که نه زراعت داشت و نه بنائی. و اما ادريس صبر کرد بر انکار قوم خود تا خدا او را به مقام اعلی رسانید. و اما ذالکفل او نیز در کفالت و تعهدات خود صبر می ورزید و گویند نام او الیاس بوده است.

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُبَيِّحُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾﴾

[الأنبياء: ۸۷-۸۸]

ترجمه: و ذا النون (یونس) را به یاد آر وقتی که به حال غضب (از میان قوم خود) رفت پس گمان کرد که بر او تنگ نمی گیریم، پس در تاریکی ها ندا کرد که نیست خدایی جز تو منزهی تو به راستی که من از ستمگرانم (۸۷) پس او را اجابت کردیم و از غصه او را نجات دادیم و بدینگونه نجات می دهیم مؤمنین را (۸۸).

نکات: یونس بن متی اهل فلسطین و یا اهل نینوا و معاصر حضرت داود بوده در سن سی سالگی مبعوث به رسالت و در سن ۶۳ سالگی نفرین بر قوم خود کرد و سپس مبتلا شد به بلعیده شدن و رفتن در شکم ماهی عظیم الجثه ای که نهنگ باشد، و ماهی او را به نام نون خوانده اند. و حق تعالی به واسطه تسبیح، او را از شکم ماهی نجاتش داد که قصه او در سورة یونس آیه ۹۸ ذکر شده است.

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ وَزَوَّجَهُ نَهْمٌ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿٩٠﴾﴾

[الأنبياء: ۸۹-۹۰]

ترجمه: و زکریا را به یاد آور وقتی که پروردگارش را ندا کرد که پروردگارا مرا تنها مگذار در حالی که تو بهترین وارثانی (۸۹) پس او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و برای او همسرش را اصلاح نمودیم زیرا ایشان در کارهای خیر شتاب داشتند و ما را در حال رغبت و امید و بیم می خواندند و برای ما فروتن بودند (۹۰).

نکات: این قصه نهم این سوره است و حضرت زکریا در سن صد سالگی که عیالش ۹۹ ساله و یا کمتر داشت خدا را خوانده که مرا تنها و بدون انیس مگذار، و خدا عیالش را که شاید بد خلق و یا کم اعتناء به امور دین و یا صلاحیت حمل نداشته اصلاح فرموده و برای چند صفت ممدوحی که در آن خانواده بوده خدا دعایشان را مستجاب نموده: یکی آنکه در همه احوال خدا را می خواندند و دیگر اینکه در کارهای خیر شتاب داشتند و دیگر آنکه فروتن بودند.

﴿وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾﴾

[الأنبياء: ۹۱]

ترجمه: و به یاد آر آن زنی را که فرج خود را نگاهداشت، پس از روح خود در آن دمیدیم و او و پسرش را آیت قدرتی برای جهانیان قرار دادیم (۹۱).

نکات: مقصود از ﴿أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾، حفظ آن است از حلال و حرام زیرا احصان مطلق است و مقصود از کلمه: ﴿مِنْ رُوحِنَا﴾، اگر روح جبرئیل باشد معنی چنین می شود که از جانب جبرئیل دمیدیم و اگر روح روح بشری باشد اضافه به نا تشریف است یعنی روحی که ما خلق نمودیم.

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿٩٣﴾ فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ وَكَاتِبُونَ ﴿٩٤﴾﴾

[الأنبياء: ۹۲-۹۴]

ترجمه: به درستی که این جماعت، جماعت شمايند در حالی که یک امتند و منم پروردگارتان پس مرا عبادت و بندگی کنید (۹۲) ولی (امتها) بين خودشان امرشان را قطعه قطعه کردند و هریک به ما رجوع خواهند کرد (۹۳) پس هرکس عمل های شایسته کند و او ایمان داشته باشد پس برای کوشش او کفرانی نیست و محققا ما برای او نویسنده ایم (۹۴).

نکات: امت به جماعتی که هدف واحد دارند گفته می شود، یعنی این جماعت انبیاء جمعیتی بودند دارای هدف واحد و آن توحید خالق و اطاعت اوست، پس مسلمین باید دارای همین هدف واحد که توحید و اطاعت خالق است باشند و از هم جدا نشوند و فرقه فرقه نگردند. مقصود از جمله: ﴿فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ﴾، این است که سعی او مشکور است.

﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾ حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا

يَوِيلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾ [الأنبياء: ۹۵-۹۷]

ترجمه: و ناگوار است بر قریه‌ای که آن را هلاک کرده‌ایم که رجوع نمی‌کنند و بر نمی‌گردند (۹۵) تا وقتی که یاجوج و ماجوج باز شوند و ایشان از هر بلندی می‌شتابند (۹۶) و وعده حق نزدیک شود، پس ناگاه خیره شود و بازماند چشمان آنان که کافرند گویند: ای وای بر ما، به تحقیق ما در غفلت از این (روز) بوده، بلکه ما ستمگر بودیم (۹۷).

نکات: در جمله: ﴿وَحَرَمٌ عَلَى قَرْيَةٍ...﴾ معانی متعدده آورده‌اند که با ظاهر آیه موافق نیست. آنچه موافق ظاهر آیه می‌باشد همان ترجمه ما می‌باشد که حق تعالی می‌فرماید بر اشخاصی که هلاک شده‌اند ناگوار است که دیگر نمی‌توانند به دنیا برگردند تا اینکه سد یاجوج و ماجوج باز گردد و قیامت بر پا شود. و این آیه رد است بر اهل تناسخ که می‌گویند هرکس از دنیا رفت روحش بر می‌گردد به بدن دیگری.

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ ءَالِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾﴾

[الأنبياء: ۹۸-۱۰۰]

ترجمه: محققا شما و آنچه را غیر خدا می‌پرستید آتش افروز دوزخید شما به آن وارد خواهید شد (۹۸) و اگر اینان خدایانی بودند وارد آن نمی‌شدند و حال آنکه هریک در آن جاویدانند (۹۹) برای ایشان در دوزخ فریادی است در حالی که در آن دوزخ نمی‌شنوند (۱۰۰).

نکات: ﴿وَمَا تَعْبُدُونَ﴾، ماء موصوله برای غیرذوی العقول است، یعنی؛ بت‌هایی که از سنگ و چوب ساخته‌اید، پس شامل حضرت عیسی و عزیر و ملائکه نمی‌شود. و ﴿زَفِيرٌ﴾ به شعله آتش اطلاق می‌شود و به صدای هوایی که از سینه خارج گردد نیز اطلاق می‌شود و هرکدام باشد اشکالی ندارد. و ضمیر ﴿وَهُمْ فِيهَا﴾ که ضمیر جمع مذکر است بر می‌گردد به معبودین و یا عابدین و یا هر دو.

﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَقُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾﴾

[الأنبياء: ۱۰۱-۱۰۴]

ترجمه: محققا آنان که سابقه نیکوتری از طرف ما دارند آنان از دوزخ دور شده‌اند (۱۰۱) خروج آن را نمی‌شنوند و ایشان در آنچه میل خودشان است جاویدانند (۱۰۲) فرع بزرگتر

ایشان را محزون نگرداند و فرشتگان که به ملاقات ایشان آیند گویند: این است آن روزی که شما وعده داده شده بودید (۱۰۳) روزی که آسمان را مانند پیچیدن طومار برای نوشته‌ها درهم می‌پیچیم چنانکه اول بار آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را اعاده می‌دهیم، وعده‌ای است بر عهده ما، محققا بجا آورنده ایم (۱۰۴).

نکات: مقصود از سابقه حسنی الطاف و عنایاتی است شامل ایشان از طرف حق تعالی شده مانند اعطای نبوت و رهبری و توفیقات بندگی و وعده‌های پادشاه‌ها. و مقصود از ﴿الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ﴾ قیام قیامت است. و جمله: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾، دلالت دارد که حق تعالی برمی‌گرداند و در قیامت بشر را به هستی عود می‌دهد مانند همان خلقتی که در دنیا به وجود آورده است، و ممکن است گفته شود خلقت اولی از عدم بوده پس خلقت ثانی نیز از عدم باشد.

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (۱۰۵) **ترجمه:** و به تحقیق در زبور پس از ذکر (تورات) نوشتیم و مقرر داشتیم که این زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث می‌برند (۱۰۵) به راستی در این (اموری) که ذکر شد محققا کفایت است برای مردمی که بندگی کنند (۱۰۶) و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان (۱۰۷).

نکات: مقصود از ذکر در جمله: ﴿مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾، تورات است به قرینه و دلیل آیه ۴۸ همین سوره که فرموده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ﴾. و مقصود از جمله: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾، همین دنیا و همین بندگان شایسته می‌باشند که سعی و کوشش دارند و تنبلی و تن‌پروری را از خود دور می‌کنند. و می‌توان گفت: زمین بهشت است چنانکه در سوره زمر آیه ۷۴ از قول اهل بهشت می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ». و مقصود از رحمت برای جهانیان این است که خدا خواسته رحمت خود را شامل حال بندگان کند و ایشان را به هدایت برساند و لذا رسول خود را مأمور گردانیده هرکس به این رحمت اقبال کند برای او رحمت است و او مشمول رحمت، و هر کس اعراض کرد این رحمت شامل او نیست.

﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ (۱۱۸) **ترجمه:** فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أُدْرِىَ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ (۱۱۹) **ترجمه:** إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ

الْقَوْلِ وَيَعْلَمَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١٠٧﴾ وَإِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٠٨﴾ قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾ [الأنبياء: ۱۰۸-۱۱۲]

ترجمه: بگو همانا به سوى من وحى مى شود كه فقط خداى شما خداى يگانه است پس آيا شما اسلام آورنده ايد (۱۰۸) پس اگر روگردانند بگو اعلام كردم شما را بدون تفاوت و نمى دانم آيا نزديك است و يا دور است آنچه وعده داده مى شويد (۱۰۹) محقق است كه او آشكاراى گفتار را مى داند و آنچه پنهان مى كنيد مى داند (۱۱۰) و نمى دانم شايد آن (تأخير عذاب) امتحانى است براى شما و بهره اى است تا مدتى (۱۱۱) (پيامبر) گفت: پروردگارا (ميان ما) به حق حكم نما. و صاحب اختيار ما (خداى) رحمن و يارى خواسته شده است بر آنچه وصف مى كنيد (از شرک و باطل و تهديدات) (۱۱۲).

نكات: در جمله: ﴿إِنَّمَا يُوحِىَ إِلَيَّ أَنَّمَا...﴾ دو حصر است و دلالت مى كند كه وحى منحصر است به توحيد و اين براى اغراق است و اهميت. و جمله ﴿عَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ﴾ دلالت دارد بر اينكه ابلاغ رسول خدا ﷺ به همه اصحابش به طور مساوى بوده و چيزى را مخفيانه به كسى ابلاغ نكرده كه از ديگران پنهان كند و ابلاغ او به طريق اعلان بوده. و چون اهل مكه او را بسيار آزار نمودند خدا اميد او را به خودش توجه داده و فرموده: خدا مستعان است و از او بايد يارى جست.

سورة الحج (مدنیة وھی ثمان وسبعون آية)

سورة حج مدنی و دارای ۷۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلَّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾﴾ [الحج: ۱-۲]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. آهای مردم از پروردگار خود بترسید زیرا زلزله ساعت قیامت چیز بزرگی است (۱) روزی که می بینید آن را، هر زن شیرده از آنچه شیر می دهد غافل است و هر زن حامله حمل خود را به زمین می نهد و مردم را مست می بینی و حال آن که مست نیستند ولیکن عذاب خدا سخت است (۲).

نکات: یکی از آیات انذار که حق تعالی شدیداً هشدار داده همین آیات است. در حدیث آمده که چون این آیات نازل شد، رسول خدا ﷺ مردم را جمع کرد و آنها را تلاوت فرمود و مردم اکثراً گریان و یا افسرده و مهموم شدند و روز بعد نه کسی چیزی طبخ کرد و نه چراغی روشن شد برای حس پرهیز از ضرر و زیان قیامت، و لذا خدا فرموده: ﴿اتَّقُوا رَبَّكُمُ﴾، و در اینجا کلمه ﴿مُرْضِعَةٍ﴾ آمده نه مرضع برای اینکه ﴿مُرْضِعَةٍ﴾ به زنی می گویند که در حال ارضاع و پستانش در میان دهان طفل باشد، ولی مرضع مخصوص به این حال نیست. و کلمه ما، در جمله: ﴿عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾، ممکن است مصدریه باشد، و ممکن است موصوله و به معنی ﴿من﴾ باشد.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَتَاهُ وَيُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابٍ أَلْسَعِيرٍ ﴿٤﴾﴾ [الحج: ۳-۴]

ترجمه: و بعضی از مردم کسی است که بدون دانش درباره خدا جدال می کند و پیرو هر شیطان سرکشی است (۳) مقرر شده بر او که هر کس پیرو او شد گمراهش کند و به عذاب

سوزان راهنمائیش نماید (۴).

نکات: نصر بن حارث که قرآن را تکذیب می کرد و می گفت اساطیر و افسانه هایی است، و درباره خدا و قیامت جدال و انکار می کرد بدون دلائل علمی، این آیات رد بر او و بر هرکسی است که بدون علم و استدلال انکار حقائق کند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنْتَبَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾﴾ [الحج: ۵]

ترجمه: آهای مردم اگر از مبعوث شدن قیامت در شکید پس محقق است که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه ای سپس از خون بسته ای سپس از پاره گوشتی تمام خلقت و غیر تمام خلقت، تا برای شما (قدرت خود را) بیان کنیم. و قرار می دهیم در رحم ها آنچه بخواهیم تا مدت معینی، سپس شما را به حال کودکی بیرون می آوریم سپس تا به حد کمالتان برسید و بعضی از شما کسی است که قبض روح می شود و بعضی از شما کسی است که به پست ترین زندگی بر می گردد تا آنکه پس از دانستن چیزی ندانند، و می بینی زمین را خشک افسرده، پس چون آب بر آن نازل نمائیم بجنبند و نمو کند و از هر جفتی خوش نما برویاند (۵).

نکات: حق تعالی برای ردّ منکرین معاد دو دلیل آورده که استبعاد آن را رد کند و امکان معاد را تثبیت نماید:

اول: از چگونگی خلقت بشر.

دوم: از چگونگی خلقت گیاه.

و جمله: ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ﴾ مفعولی در تقدیر دارد و آن مفعول ممکن است جمله: ﴿إِنَّا قَادِرِينَ عَلَى الْإِعَادَةِ﴾ و یا علی انواع الخلقه باشد. و ممکن است ﴿لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ﴾؛ ما یزیل ریکم باشد. و مقصود از ﴿مُخَلَّقَةٍ﴾ تام الخلقه والصورة می باشد. و مقصود از ﴿لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ﴾ همان رسیدن به کمال عقل و قوت است که وقت بلوغ باشد. و مقصود از: ﴿أَرْذَلِ الْعُمُرِ﴾ حال پیری است که رو به ضعف و پستی است و هرچه یاد گرفته فراموش می کند و ادراکات خود را از دست می دهد. نویسنده گوید: خدایا ما کتاب تو را قرائت می کنیم و امیدواریم از برکت آن به آن حال از پیری نرسیم:

از روش این فلک سبز فام عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار خورده ام افسوس خوشی های پار
باشدم از گردش گردون شگفت کانچه مرا داد همه پس گرفت
قوتم از زانو و بازو برفت آب ز رخ رنگ هم از مو برفت
عقد ثریای من از هم گسیخت گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و نیابد خلل بار گنه آمد و طول امل

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَأَنَّ السَّاعَةَ
ءَاتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۝﴾ [الحج: ۶-۷]

ترجمه: این (قدرت نمایی) به سبب آن است که خدا خود وجود ثابتی است و او مرده ها را
زنده می کند و او بر هر چیز تواناست (۶) و آنکه ساعت قیامت آمدنی و در آن شکی نیست و
اینکه خدا بر می انگیزد آنان را که در قبرهایند (۷).

نکات: ﴿ذَلِكَ﴾ اشاره است به آن تصرفات و تغییر انسانی و نباتی که دلیل است بر قدرت حق

تعالی و متفرع بر آن دلیل قرار داده چند چیز را:

اول: اینکه او واجب الوجود و ثابت الوجود است.

دوم: اینکه او محیی الموتی می باشد.

سوم: اینکه او قادر علی کل شی است.

چهارم: آمدن قیامت حتمی و قول خدای صادق است.

پنجم: اینکه او باعث ﴿مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ است و او ذرات متفرقه ابدان را جمع و مرکب می گرداند.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ۝ ثَانِي عِظْفِهِ
لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنُذِقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝ ذَلِكَ
بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ۝ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ
فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۚ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۝ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَمَا لَا يَضُرُّهُ ۚ وَمَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ
الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝ يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ



[الحج: ۸-۱۳]

ترجمه: و بعضی از مردم کسی است که درباره خدا بدون داشتن دانشی و بدون هدایتی و بدون کتاب روشنی‌دهنده‌ای، جدال می‌کند (۸) برمی‌گرداند و کج می‌کند جانب خود را تا گمراه کند مردم را از راه خدا. برای او در دنیا خواری است و روز قیامت می‌چشانیم او را عذاب سوزنده (۹) این عذاب به سبب آنچه از پیش انجام داده‌ای و محققا خدا به بندگان ستمگر نیست (۱۰) و بعضی از مردم کسی است که خدا را عبادت می‌کند بر حرف، پس اگر خیری به او برسد مطمئن گردد به آن و اگر بلائی به او برسد برگردد بر آنچه توجه داشته، در دنیا و آخرت زیان کرده این است آن زیان آشکار (۱۱) می‌خواند غیر خدا را آنچه را که نه ضرر می‌رساند به او و نه نفع می‌دهد او را. این است آن گمراهی دور (۱۲) می‌خواند کسی را که ضرر او نزدیکتر از نفع او است محققا بد سرپرست و بد معاشری است (۱۳).

نکات: آیه سوم این سوره راجع به تابعین مقلدین و آیه ۸ راجع به متبوعین مقلدین می‌باشد. و مقصود از ﴿يَغْيِرْ عِلْمٍ﴾، علم ضروری یعنی به صرف و محض جهل، و مقصود از ﴿هُدًى﴾ استدلال‌ات عقلی و مقصود از ﴿كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾ کتب وحی است. یعنی مجادله ایشان نه مستند به عقل است و نه به نقل صحیح. و مقصود از ﴿ثَانِيَ عِطْفِهِ﴾، تکبر و دهن کجی و هوچیگری است چنانکه اکثر اهل زمان به آن مبتلا می‌باشند، و به همین جهت طبق ﴿لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ﴾، اکثر متدینین که دارای چنین صفاتند در خواری و نکبتند. و مقصود از ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ﴾، اعرابی بودند که می‌آمدند در مدینه و دین اسلام را قبول می‌کردند، پس اگر صحت جسم پیدا می‌کرد و حیوانات او زیاد و یا فربه می‌شد و یا زنش پسر می‌زائید و یا مالش زیاد می‌شد به این دین اطمینان پیدا می‌کرد و اگر مال و یا اولادش تلف می‌شد و یا از زکات به او نمی‌رسید فوری از دین بر می‌گشت. و همچنین بودند مؤلفه قلوبهم و یهودیان. چنانکه زمان ما نیز اکثر مسلمین چنین می‌باشند. و جمله: ﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ...﴾ شامل ملت فعلی ما که اولیاء و بزرگان دینی را که وفات کرده‌اند می‌خواند می‌شود، زیرا به صریح آیات قرآن آنان نیز لا یضر و لا ینفع می‌باشند، به دلیل آیه: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [البجن: ۲۱] و اینان در گمراهی عمیق فرو رفته‌اند.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ ﴿۱۴﴾ مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ

إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لَيَقْطَعَنَّ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾ [الحج: ۱۴-۱۶]

ترجمه: محققا خدا آنان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به باغ‌هایی داخل می‌کند که نهرها از زیر آنها جاری است محققا خدا بجا می‌آورد آنچه بخواهد (۱۴) آنکه گمان می‌کند که خدا هرگز در دنیا و آخرت او را یاری نمی‌کند پس بکشد سببی و یا ریسمانی به طرف آسمان سپس قطع کند و بنگرد آیا حیلۀ او مایۀ خشم او را می‌برد (۱۵) و بدینگونه قرآن را آیات روشنی نازل نمودیم و حقا که خدا هدایت می‌کند هر که را بخواهد (۱۶).

نکات: ضمیر ﴿لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ﴾ برحسب قانون کلام برمی‌گردد به **من** موصوله و معنی چنین است هرکس گمان کند که خدا او را بردشمن یاری نمی‌کند، و یا رزق او را نمی‌دهد، پس از غیض خود بمیرد. و مقصود از ﴿فَلْيَمْدُدْ...﴾ اینست که از غیظ خود ریسمانی به سقف خانه خود بکشد و خود را به آن آویزان کند و نفس خود را قطع کند از خشم. و یا وسیله‌ای تهیه کند که حرکت به سوی آسمان کند و قطع مسافت کند و ببیند می‌تواند کاری کند که مایۀ خشم خود را از بین ببرد. یعنی به نصرت و روزی خدا راضی باشید و بی‌جهت خود را به زحمت نیفکنید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾﴾ [الحج: ۱۷-۱۸]

ترجمه: محقق است که آنان که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آورده‌اند خدا البته بین ایشان روز رستاخیز قضاوت کند زیرا خدا به هرچیز گواه است (۱۷) آیا ندیدی که برای خدا سجده می‌کند هر که در آسمان‌ها و هرکه در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درخت و جنبندگان و بسیاری از مردم و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان سزاوار است و آنکه را خدا خوار کند کسی او را گرامی ندارد و به راستی که خدا آنچه بخواهد می‌کند (۱۸).

نکات: هرکدام از فرق مذکوره در آیه ۱۷ خود را حق و دیگران را باطل می‌شمردند، خدای تعالی بین ایشان قضاوت خواهد کرد و صالح را از طالح جدا خواهد نمود. مقصود از سجده زمین و آسمان و

خورشید و کوه و جنبندگان همان رام و تسخیر آنها است که به اراده حق مسخرند ولی سجده مردم سجده تشریعی است، پس سجده به معنی انقیاد محض و نهایت تواضع است و آن را اقسام و افرادی است. پس بشری که به نهایت تواضع تسلیم نباشد و سجده نکند از جمادات پست تر است.

﴿هَٰذَا نِ حَصْمَانِ أَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾ وَلَهُمْ مَقَمٌ مِّنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾﴾ [الحج: ۱۹-۲۲]

ترجمه: این دو گروه دودشمن (باهم) هستند که دربارهٔ پروردگارشان مخاصمه کردند، پس آنان که کافرنند برای ایشان جامه‌ها از آتش بریده شده، ریخته شود از بالای سرشان آب داغ (۱۹) به آن آب گداخته شود آنچه در شکم‌های ایشان است و (نیز) پوستهایشان (۲۰) و برای ایشان است گرزهایی از آهن (۲۱) هرگاه به سبب غم بخواهند از آن (آتش) خارج شوند، در آن برگردانیده شوند و (به آنان گفته شود) بچشید عذاب آتش سوزان را (۲۲).

نکات: هَٰذَا نِ اشاره به دو گروه مؤمنین و کافرین، و یا مطیعین و عاصین است که در آیات سابق ذکرشان شده. و ممکن است اشاره باشد به شش طائفه‌ای که در آیه ۱۷ ذکر شده است. و مورد نزول این آیه در جنگ بدر بوده و اشاره است به گروه مؤمنین یعنی علی و حمزه و عبیده، و خصم ایشان عتبه و شیبه و ولید که مقابل هم به مبارزه برخاستند و اگر مورد نزول صحیح باشد معلوم می‌شود که این آیه در مدینه نازل شده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾ وَهُدُوءٌ إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوءٌ إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾﴾ [الحج: ۲۳-۲۴]

ترجمه: محققا خدای تعالی آنان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند به بهشت‌هایی داخل می‌کند که از زیر اشجار آن نهرها جاری می‌شود آراسته و پیراسته شوند در آنها از دستبرنجن‌های طلا و لؤلؤ و لباس ایشان در آنجا حریر است (۲۳) و راهنمایی شده‌اند به گفتار پاکیزه و راهنمایی شده‌اند به راه خدای ستوده (۲۴).

نکات: حق تعالی در این آیات برای مؤمنین چهار نعمت را ذکر فرموده:

اول: مسکن.

دوم: زیورها.

سوم: لباسها.

چهارم: گفتارهای خوب که کلمه توحید باشد به دلیل مثل کلمه طیبه و یا کلمه حمد باشد که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ﴾ و ﴿وَعَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾، و یا هر دو.

و جمله: ﴿صِرَاطَ الْحَمِيدِ﴾ مضاف و مضاف الیه می‌باشد و مقصود از ﴿حَمِيدٌ﴾: الله المحمود است و ممکن است حمد وصف راه باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَكْبِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾ وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾ لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ ﴿٢٨﴾ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾﴾

[الحج: ۲۵-۲۹]

ترجمه: به تحقیق آنان که کافر شده و از راه خدا و مسجد الحرام باز می‌دارند و مردم را منع می‌کنند از آن مسجدی که ما آن را برای مردم قرار دادیم که مساوی است کسی که در آن مقیم است و کسی که بیابانی وارد است. و هرکس در آن مسجد میل به ناحق کند و به ستمی آلوده شود می‌چشانیم او را از عذاب درناک (۲۵) و هنگامی که راهنمایی کردیم برای ابراهیم مکان خانه کعبه را و (گفتیم) شرک میاور و چیزی را شریک من قرار مده و خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و رکوع و سجده‌کنان پاک نما (۲۶) و در میان مردم اعلام به حج کن که بیایند به سوی تو پیادگان و سواران بر هرشتر لاغری از هر راه دوری (۲۷) تا منافع خودشان را مشاهده کنند و نام خدا را در روزهای دانسته شده بر آنچه روزی ایشان کرده از چهارپایان زبان بسته، یاد کنند، پس، از آنها بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید (۲۸) سپس ازاله کنند کثافات خود را و نذرهای خود را وفا کنند و به خانه کعبه طواف کنند (۲۹).

نکات: جمله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ....﴾ دلالت دارد بر کفر آنان که راه حج را بر مردم سد می‌کنند و برای روندگان به حج موانعی به وجود می‌آورند و یا مخارجی زائد جعل نمایند و به رشوه یا

پارتی کسانی را روانه کنند و کسان دیگری را به بهانه‌های مختلف مانع شوند. جمله: ﴿سَوَاءٌ أَلْعَكِفُ فِيهِ وَالْبَادُ﴾ دلالت دارد که مقیم و مسافر درباره استفاده از کعبه و امکان اطرافش مساویند و اهل مکه نمی‌توانند مانع از سکناى واردین شوند. و جمله ﴿وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ يَظْلَمِ...﴾ دلالت دارد که حکام و اهالی مکه حق ستم و یا گرانفروشی و احتکار و یا نوع دیگر از تعدی و آزار ندارند و هرکس مرتکب چنین کارها شود گناه بزرگی کرده و به هر حال باید برای حجاج و زوار تسهیلاتی فراهم کنند.

و از جمله: ﴿وَطَهِّرْ بَيْتِي﴾ که خدا به حضرت ابراهیم دستور داده که خانه‌ام را پاک نما می‌توان استفاده کرد که بنای خانه کعبه حتی قبل از زمان حضرت ابراهیم بوده که خدا چنین خطابی در مورد تطهیر آن به ابراهیم نموده و لذا در آیات بعد آن از آن خانه به ﴿بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾ تعبیر شده که عتیق و عتیقه به چیزی کهنه و قدیمی می‌گویند. و جمله ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...﴾ دلالت دارد که باید امام و زعیم مسلمین اعلام کند و مردم را به حج خانه کعبه دعوت نماید.

و از جمله: ﴿أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ﴾ استفاده می‌شود که باید اول و نهم و دهم ذی الحجه معلوم گردد، یعنی در استهلال مراقبت نمایند تا روز نهم و دهم مشته نگرند تا اینکه تکبیرات خود را در آن روزهای معین بگویند. و مقصود از ذکر همان الله اکبر و تکبیراتی است که پس از نماز عید اضحی و سایر نمازها گفته می‌شود.

جمله: ﴿فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا﴾ دلالت دارد که اضحیه و قربانی‌ها باید خورده شود و به فقراء و مساکین اطعام گردد، نه اینکه روی خاک مقابل آفتاب بماند و متعفن گردد و بالآخره تبذیر و اسراف شود و به زیر خاک مدفون شود، بلکه باید سردخانه‌ای فراهم کنند.

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾ حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾ ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾﴾

[الحج: ۳۰-۳۲]

ترجمه: این است مناسک و آداب حج و آنکه حُرُمات خدا را بزرگ شمرد برای او خوب است و چهارپایان برای شما حلال شده مگر آنچه بر شما تلاوت می‌شود، پس، از بت‌های پلید اجتناب کنید و از گفتن قول بیجا دوری نمائید (۳۰) خالص و متمایل به خدا باشید و به او

شرک نیاورید و آنکه به خدا شرک آورد پس گویا از آسمان سقوط کرده و مرغان او را بربایند و پاره پاره کنند یا باد او را سرازیر سازد در وادی دوری (۳۱) این چنین است و آنکه شعائر الهی را بزرگ شمرد پس آن از پرهیز دلهاست (۳۲).

نکات: حُرُمات چیزهایی است که خدا هتک و شکستن آنها را حرام دانسته از آداب حج و یا مطلقاً هر چه حرام باشد چه در حج و چه در غیر حج. آنچه در قرآن به حرام ذکر شده پنج چیز است: (۱) - بیت الحرام کعبه. ۲- مسجد الحرام. ۳- بلد الحرام. ۴- شهر الحرام. ۵- مشعر الحرام).

﴿حُنَفَاءَ﴾ وصف کسی است که از باطل صرفنظر و متمایل به حق گردد. در جمله: ﴿فَكَأَنَّمَا خَرَّ...﴾ مشرک تشبیه شده به آنکه خود را از آسمان پرت کند و مرغان لاشخور بدن او را بربایند و یا باده‌ها و شیطان او را به وادی بیچارگی و بدبختی بیندازند. در اینجا تشبیه مفردات و مرکبات هر دو به عمل آمده است.

﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيَذْكُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَالْهَكُمُ إِلَهُ وَحْدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٤﴾ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [الحج: ۳۳-۳۵]

ترجمه: برای شما در آن تا مدت نامبرده شده بهره‌هایی است سپس جای (نحر) آن ناحیه خانه کهن است (۳۳) و برای هر امتی محل عبادت و قربانی قرار دادیم تا نام خدا را یاد کنند بر آنچه خدا روزی ایشان نموده از چهارپایان زبان بسته پس إله شما إله یگانه است که به او تسلیم شوید و بشارت بده صاحبان دلهای آرام را (۳۴) آنان که چون یاد خدا شود دلهایشان بترسد و بر آنچه به ایشان رسد صابر باشند و آنان که نماز را برپا دارند و از آنچه روزی ایشان کردیم انفاق می‌کنند (۳۵).

نکات: مقصود از کلمه ﴿فِيهَا﴾ در ﴿لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ...﴾ به حسب ظاهر شعائر قربانی است که بهره بردارای آنها عبارت است از استفاده از شیر و کرک و پشم و فرزند و سواری بر آنها تا وقتی که به قربان‌گاه برسند.

ولی ضمیر ﴿فِيهَا﴾ اگر برگردد به مطلق شعائر، یعنی واجبات و محرمات و عمل به آنها بهره‌هایی دارد تا ﴿أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾، و ﴿أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ وقت آمدن مرگ و رفع تکلیف است. و مقصود از ﴿الْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾، خانه کعبه است که از غرق و یا از تسلط جبارین آزاده مانده و ﴿الْعَتِيقِ﴾ چنانکه

ذکر شد به معنی قدیم نیز آمده یعنی خانه کعبه قدیمی‌ترین محل عبادت است: و ﴿الْمُحْسِنِينَ﴾ به معنی؛ مطیعین و خاضعین و مخلصین و مطمئنین آمده، ولی چون حق تعالی در جمله: ﴿الَّذِينَ...﴾ آن را تفسیر کرده احتیاج به توضیح ندارد.

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ وَيُبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [الحج: ۳۶-۳۷]

ترجمه: و حیوانات تنومند را برای شما از شعائرِ الهی قرار دادیم برای شما در آنها خیر است پس نام خدا را بر آنها یاد کنید در حالی که ایستاده و صف کشیده‌اند پس چون به پهلو سقوط کنند از آنها بخورید و شخص قانع و وارد را اطعام کنید، بدینگونه آنها را برای شما تسخیر کردیم تا شما شکرگزاری (۳۶) گوشت‌ها و خون‌های آنها هرگز به خدا نرسد ولیکن پرهیزگاری شما به او می‌رسد بدینگونه آنها را تسخیر کرد برای شما تا خدا را برای آنکه شما را هدایت کرده بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت بده (۳۷).

نکات: مقصود از ﴿صَوَافَّ﴾ این است که حیوان بر پا ایستاده و چهار دست و پا را به ترتیب بر زمین نهاده باشد و کیفیت نحر شتر این است که هر دو دست آن را از زانو تا پنجه او بر یکدیگر به بندند و تیغ در طرف راست سینه او فرو برند. و در گاو چهار دست و پای او را به بندند و دم او را رها کنند و چون در زمان جاهلیت خون قربانی به در و دیوار کعبه و یا بر بت‌های خود می‌مالیدند و آن را وسیله تقرب می‌دانستند خدا نهی نموده و فرموده: ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا﴾، پس مقصود اطاعت و پرهیزگاری است چنانکه فرموده: ﴿يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ﴾ جمله: ﴿لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْنَاكُمْ﴾، اشاره به همان تکبیراتی است که پس از نمازهای ایام عید گفته می‌شود: «الله أكبر لا إله إلا الله والله أكبر لله الحمد على ما هدانا وله الشكر على ما أولينا والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام». و جمله: ﴿جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ دلالت دارد که شعائرِ الهی را خود خدا باید معین کند ولی در زمان ما بسیاری از شعائر الناس را شعائر الله می‌نامند!

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿٣٨﴾ أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقْتُلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ

حَقِّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسْجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

[الحج: ۳۸-۴۱]

ترجمه: حقیقت این است که خدا از آنان که ایمان آورده اند دفاع می کند و محققا خدا هر خیانتکار ناسپاس را دوست نمی دارد (۳۸) به آن کسانی که مورد قتال واقع شوند اذن قتال داده شده به سبب آنکه مورد ستم قرار گرفته اند و محققا خدا بر یاری ایشان توانا است (۳۹) آنان که از خانه هاشان به ناحق اخراج شدند و گناهی نداشتند جز آنکه می گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر نباشد دفع خدا بعضی از مردم را به بعضی، بدون شک صومعه ها و معبدها و کلیساها (و یا نمازها به ابطال آن) و مسجدها که در آنها ذکر خدا بسیار می شود ویران گردد و البته خدا هرکسی که او را یاری کند یاری می دهد زیرا خدا توانای عزیز است (۴۰) مأذونین در قتال کسانی اند که اگر ایشان را در زمین تمکن دهیم نماز را برپا دارند و زکات را بدهند و به کار خوب امر کنند و از منکر نهی کنند. و سرانجام کارها به اختیار خداست (۴۱).

نکات: دفاع خدا از بندگان خود به واسطه بعضی از بندگان دیگر است چنانکه این آیات نازل شده در موردی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ کفار مکه مسلمین را اذیت و آزار می کردند و آنان می آمدند نزد رسول خدا ﷺ بعضی کتک خورده و بعضی با سر و دست شکسته تظلم می کردند و حتی از رسول خدا ﷺ اذن می خواستند که پنهانی مشرکین را بکشند، رسول خدا ﷺ ایشان را امر به صبر می فرمود تا اینکه پس از هجرت و تجمع مسلمین و هجوم مشرکین به طرف مدینه امر به جهاد نازل شد. و به قولی این آیات درباره عده ای نازل شده که از شهر خود بیرون آمدند برای هجرت، مشرکین متعرض ایشان شدند برای ممانعت. حق تعالی اذن قتال به ایشان داد و این عده گناهی در نظر کفار نداشتند جز اینکه موحد بودند و می گفتند: ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾. و ضمیر ﴿فِيهَا﴾ در ﴿يُذْكَرُ فِيهَا﴾ به ﴿مَسْجِدٌ﴾ بر می گردد و یا ﴿صَوَامِعُ وَبِيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسْجِدٌ﴾، هر دو احتمال داده شده است. و مخفی نماند خدا آن عده از مؤمنین را یاری کرد و مدافع ایشان شد که به صفت ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا.....﴾ بودند ولی مسلمانان اسمی مانند زمان ما را که دارای چنین اوصافی نیستند یاری نخواهد کرد.

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾﴾

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبُئِرَ مُعَظَلَتِ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٦﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٧﴾ [الحج: ۴۲-۴۶]

ترجمه: و اگر تو را تکذیب کنند پس حقیقت این است که پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود تکذیب انبیاء خود نمودند (۴۲) و قوم ابراهیم و قوم لوط کذلک (۴۳) و اصحاب مدین (قوم شعیب همچنین) و موسی تکذیب شد، پس مهلت دادم به کافرین سپس ایشان را گرفتم پس چگونه بود تعرض و جلوگیری من (۴۴) پس چه بسیار قریه‌ها را که هلاک نمودیم در حالی که ایشان ستمکار بودند، پس آنها ساقط و خراب گردید بر سقف‌های خود و چه بسیار چاه تعطیل شده و قصرهای محکم (که بی‌صاحب مانده) (۴۵) چرا در زمین سیر نکردند تا صاحب دلانی شوند که بآن تعقل کنند و یا گوشه‌هایی که با آن بشوند زیرا که چشم‌ها کور نیست ولیکن دل‌هایی که در سینه‌ها می‌باشد کور است (۴۶).

نکات: این آیات تسلیت رسول خدا ﷺ است که اگر تو را تکذیب می‌کنند همه انبیاء را تکذیب کردند زیاد افسرده مباش. و مقصود از کلمه: ﴿مِّن قَرْيَةٍ﴾، «من اهل قریه» می‌باشد. و جمله: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا﴾ دلالت دارد که سیر در زمین برای دیدن آثار و قبور و قراء گذشتگان به جهت عبرت گرفتن خوب است و چون دیدن و شنیدن اخبار و آثار گذشتگان با چشم و گوش است ولیکن تا بیداری و بینائی دل نباشد دیدن و شنیدن اثر کاملی ندارد، و لذا خدا فرموده: ﴿تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾. و این جمله دلالت دارد که محل فکر و تعقل سینه است و ممکن است دماغ و سینه هر دو محل تعقل باشد.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ ﴿٤٧﴾ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾ قُلْ يَٰ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ [الحج: ۴۷-۴۹]

ترجمه: و به شتاب از تو عذاب می‌خواهند و خدا هرگز وعده خود را خلاف نکند و به حقیقت یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمردید (۴۷) و چه بسیار قریه‌هایی را که مهلت دادم به آنها در حالی که ستمکار بودند سپس آنها را گرفتم و به سوی من است بازگشت (۴۸) بگو: ای مردم، همانا فقط من برای شما ترساننده آشکارم (۴۹).

نکات: جمله: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ معنی بلندی دارد: یکی: اینکه

این کفاری که به عجله از تو عذاب می جویند و می گویند بر ما عذاب نازل کن بدانند که پیش خدا یک روز با هزار سال فرقی ندارد چه یک روز مهلت دهد چه هزار سال به هر دو قادر است، پس مهلت او را دلیل بر عجز او ندانند. **دوم:** عذاب خدا در آخرت است و عذاب یک روز آخرت در شدت مانند هزار سال است که اگر کفار بدانند شتاب به عذاب نمی کنند. **سوم:** اینکه روزهای کوتاه اگر به سختی بگذرد برای انسان طولانی حساب می شود پس چگونه خواهد گذشت روزی که مدت آن به قدر هزار سال و شدت عذاب آن هزاران مقابل است. «نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِهِ وَعِقَابِهِ».

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِيْ ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيْمِ ۝﴾
[الحج: ۵۰-۵۱]

ترجمه: پس آنان که ایمان آورده و عمل های شایسته را انجام داده اند برای ایشان آمرزش و رزق خوب بی رنجی است (۵۰) و آنان که در آیات ما سعایت کرده و قصد عاجز ساختن داشتند ایشان اهل دوزخ اند (۵۱).

نکات: مقصود از ﴿رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ روزی بزرگوارانه یعنی بی منت و بی رنج و تعب است نه مانند دنیا که هزاران رنج و زحمت است برای روزی حلال. و مقصود از ﴿سَعَوْا فِيْ ءَايَاتِنَا﴾، جدّ و جهد در ردّ آیات الهی است به نام سحر و اساطیر و بهانه های دیگر. و مقصود از ﴿مُعْجِزِينَ﴾ عاجز ساختن رسول است به هو کردن و منع نمودن مردم از ایمان و شبهه وارد ساختن در قلوب مردم.

﴿وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ وَلَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنَّیَ الشَّيْطٰنُ فِيْ اٰمِنِيَّتِهٖۙ فَيَنسُخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِیَ الشَّيْطٰنُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ ءَايَاتِهٖۙ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ۝ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِیَ الشَّيْطٰنُ فِتْنَةً لِّلَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ وَّالْقٰسِيَةِ قُلُوْبُهُمْ وَاِنَّ الظّٰلِمِيْنَ لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِيْدٍ ۝ وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ اٰوْتُوْا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَّبِّكَ فَيُوْمِنُوْا بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوْبُهُمْ ۝ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهَادٍ لِّلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝﴾
[الحج: ۵۲-۵۴]

ترجمه: و پیش از تو هیچ رسول و نبیی نفرستادیم مگر اینکه چون آرزو کرد شیطان در میان آرزوی او انداخت پس خدا آنچه را شیطان می انداخت زائل می کرد سپس خدا آیات خود را محکم می نمود و خدا دانای حکیم است (۵۲) تا آنچه را شیطان می اندازد آزمایش قرار دهد برای آنان که در دلشان مرضی است و برای آنان که دلهایشان سخت است و محققا ستمگران در دوئیت دور و درازیند (۵۳) و تا آنان که دارای دانشند بدانند که قرآن حق و حقیقت است از

پروردگارت پس به آن ایمان آورند و دلهاشان به آن آرام گیرد و حقیقتاً خدا آنان را که ایمان آورند به راه راست هدایت کننده است (۵۴).

نکات: از عطف ﴿نَبِيِّ﴾ به ﴿رَسُول﴾ محقق می شود که نبی و رسول فرق دارد، نبی کسی است که خبر گیرد از وحی، چه مأمور ابلاغ آن باشد و چه نباشد، ولی رسول آنست که خبر گیرد و مأمور ابلاغ آن نیز باشد. از رسول خدا ﷺ سؤال شد: مرسلون چند نفر بودند؟ فرمود ۳۱۳ نفر، سؤال شد: انبیاء چند نفر؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر. پس، معلوم باشد که میان رسول و نبی عام و خاص مطلق است یعنی هر نبی رسول نیست ولی هر رسولی نبی نیز هست.

در ترجمه و تفسیر ﴿إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ.....﴾ معانی مختلفی و احتمالات متفرقه نوشته اند که به نظر ما هیچ کدام موافق عقل و نقل و ظاهر قرآن نیست، و ما در اینجا نظر خود را از ظاهر قرآن می نگاریم، هرکس خواست بپذیرد و یا نپذیرد: مقصود از این جملات در این آیه تا آیه ۵۴ اینست که هر پیامبری چه مرسل و چه غیر مرسل آرزوی آن دارد که مردم هدایت شوند و بدون غوغا و هیاهو آیات خدا و دلائل او را بپذیرند ولی شیاطین انس و جن در میان آرزوی او شبهاتی به مردم القاء می کنند و مردم را به شک و شبهه می افکنند، چنانکه زمان ما نیز چنین است، مثلاً ما بیان کردیم سرپرست و زمامدار امور تکوینی مانند امور خلق و رزق و تدبیر جهان منحصر و مخصوص خداست و به انبیا و اولیاء مربوط نیست و این سخن را برای این گفتیم که امت ما غرق در غلو و شرک بودند و خواستیم ایشان را نجات دهیم، و اگر شیاطین انسی و جنی نبودند مردم می پذیرفتند و به توحید خالص وارد می شدند، ولی متأسفانه یک عده عالم نما به شبهات خود کتابها رد بر ما نوشتند و در منبرها و مجالس از ما بدگویی کردند، و از تألیفاتم ظرف یک سال هفت کتاب خطی که منحصر به نسخه واحده بود، سرقت کردند، و هرنوع اذیت و آزاری را روا داشتند و به هر حال مردم را متحیر و در وادی گمراهی نگاه داشتند. اما این غوغا و بگو و نگو طول کشید و کم کم عده ای که دارای دانش و ایمان بودند به سخن حق ما تسلیم شده و آرام گرفتند، ولی آنان که در دلشان مرض، و دکان دار مادی و اسیر زخارف دنیا بودند و دلشان از حسد و محبت دنیا سخت پر شده بود، به همان عداوت خود با ما مانده و هنوز هم به بدگویی دلخوش و مشغولند. و این آیات در این سوره و این معنای ما مؤید است به آیات ۱۱۲ سوره انعام: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾ و ۳۱ سوره فرقان: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ﴾ ولی خدا وعده داده کم کم القاء شیطان و شبهات شیاطین را زائل کند و سخن حق را محکم نماید، چنانکه در زمان ما نیز مشاهده می شود.

﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾ الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَأَلَّيْنِ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾﴾ [الحج: ۵۵-۵۷]

ترجمه: و همیشه آنان که کافر شده اند در شک از قرآن هستند تا اینکه ناگهان ساعت قیامت برای ایشان بیاید و یا عذاب روز عقیم ایشان را دریابد (۵۵) در آن روز پادشاهی مخصوص خداست بین ایشان حکم می کند پس آنان که ایمان آورده و عمل های شایسته را انجام دادند در بهشت های با ناز و نعمتند (۵۶) و آنانکه کافر شده و به آیات ما تکذیب کردند پس مخصوص ایشان است عذاب خوارکننده (۵۷).

نکات: یکی از علائم کفر این است که کسی در مورد آیات قرآن در شک باشد و زمان ما میان مسلمین بسیارند کسانی که در بسیاری از آیات قرآن شک دارند و باز خود را پیشوای مسلمین می دانند و این خبر قرآن همیشه می باشد، چنانکه فرموده: ﴿وَلَا يَزَالُ....﴾ و کلمه: ﴿عَقِيمٌ﴾ اطلاق می شود بر روزی که خیر ندارد و هم بر روزی که شب و فردا ندارد و هم بر روزی که هر حامله ای حمل خود را سقط کند و دیگر نزاید و هم بر روزی که بی مانند باشد و تمام این صفات در روز قیامت موجود خواهد بود.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٥٨﴾ لِيَدْخُلْنَهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾ ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ عَفُورٌ ﴿٦٠﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾﴾

[الحج: ۵۸-۶۲]

ترجمه: و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده سپس کشته شدند یا مردند البته خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نیکو و به تحقیق خدا خود بهترین روزی دهندگان است (۵۸) البته بدون شک ایشان را به جایی داخل کند که آن را بیسندند و محققا خدا دانای بردبار است (۵۹) این است وعده خدا و آنکه عقاب کند به مانند آنچه به آن عقاب شده سپس بر او ستم شود البته خدا او را یاری می کند، محققا خدا بخشنده آمرزنده است (۶۰) این (نصرت حق و قدرت حق) به جهت این است که خدا در می آورد شب را در روز و در می آورد روز را در شب و حقیقتا خدا شنوای بیناست (۶۱) این شنوا و بینایی حق به جهت این است که خدا خود ثابت الوجود است و آنچه جز او می خوانند باطل و زائل است و برای اینکه او برتر و بزرگ است (۶۲).

نکات: این آیات نازل شده درباره آن مهاجرینی که مضطر شدند و به زور از وطن خود صرف نظر کردند و از طرف کفار برای قتل، به ایشان حمله شد زیرا بر خورد کردند به دشمن مشترک خود در حالی که دو شب از محرم باقی بود، پس مسلمین کفار را قسم دادند که برای حرمت ماه محرم خودداری کنند، پس کفار دست بر نداشتند و لذا ایشان به دفاع پرداخته و بر کفار پیروز شدند، ولی در پیش خود خجل بودند از اینکه در ماه حرام قتال کرده‌اند، حق تعالی این آیات را نازل کرد برای رفع توهّم ایشان و عذر ایشان را مقبول دانست. و جمله: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ دلالت دارد که خدا را می‌توان واجب الوجود یعنی ثابت الوجود خواند. و معنای ﴿خَيْرُ الرَّزْقِينَ﴾ این است که **اولا**، او روزی‌هایی می‌دهد که دیگران قدرت بر آن ندارند. و **ثانیا**، او اصل در رزق است و دیگران فرع و واسطه رزق. و **ثالثا**، او از عدم روزی می‌دهد ولی دیگران از مواد مخلوق او. و **رابعا**، او روزی می‌دهد بدون انتظار نفعی و دیگران به جهت توقع ستایش و یا توقع تلافی و یا برای رقت جنسی. و **خامسا**، دیگران به اراده خدا و توجه دادن و استطاعت دادن او چیزی می‌دهند. و **سادسا**، روزی خدا در بهشت پایانی ندارد چنانکه فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ﴾. و از جمله ﴿عَاقِبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ﴾ قصاص و تلافی به مثل استفاده می‌شود.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^{۶۳}
 لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^{۶۴} أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ^{۶۵} وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ^{۶۶}﴾
 [الحج: ۶۳-۶۶]

ترجمه: آیا ندیدی که خدا فرو فرستاد از آسمان آبی که زمین سبز گردید زیرا خدا دارای لطف و آگاه است (۶۳) مخصوص اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و محققا خدا بی‌نیاز ستوده است (۶۴) آیا ندیدی که خدا تسخیر کرده آنچه در زمین است برای شما و کشتی را به امر خود در دریا جریان می‌دهد و آسمان را از سقوط بر زمین نگه می‌دارد مگر به اذن خودش. زیرا قطعاً خدا به مردم مهربان رحیم است (۶۵) و اوست که شما را زنده کرد سپس شما را بمیراند سپس شما را زنده کند به تحقیق که انسان کفران کننده است (۶۶).

نکات: حق تعالی در این آیات نشانه‌های قدرت خود را ذکر کرده که مشرکین موحد شوند، ولی متأسفانه در زمان ما بدتر از زمان جاهلیت شده همین کارهایی که در این آیات، خدا مخصوص خود

دانسته مسلمانان اسمی از امام می‌دانند. خدا فرموده: ﴿أَنَّ اللَّهَ... وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ﴾، اینان می‌گویند: خیر، امام یمسک السماء! و یک عده به نام روضه خوان و طرفداران امام این کفریات را تزریق می‌کنند. و جمله: ﴿ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ می‌رساند نفی حیات در قبر را.

﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾ وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾﴾ [الحج: ۶۷-۶۹]

ترجمه: برای هر امتی (در ذبح و یا مطلق عبادات) شریعت و راهی قرار دادیم که ایشان به همان راه می‌روند پس با تو در این امر البته نزاع نکنند و به سوی پروردگارت بخوان زیرا که تو محققا به راه راستی (۶۷) و اگر با تو جدال کنند، بگو خدا داناتر است به آنچه انجام می‌دهید (۶۸) خدا حکم می‌کند بین شما در روز قیامت در آنچه اختلاف در آن داشته‌اید (۶۹). نکات: این آیات درباره گفتگوی مشرکین و مسلمین نازل شد که مشرکین می‌گفتند: شما آنچه خود ذبح می‌کنید می‌خورید و آنچه خدا می‌میراند حرام می‌دانید، خدا می‌فرماید: چون اینان لجوجند و مصالح احکام را نمی‌فهمند با اینان نزاع مکن و اگر جدال کردند بگو خدا أعلم است. و منسک، اسم زمان و مکان و اسم راه آمده، یعنی محل ذبح و یا عبادت و یا مکان آن و یا زمان آن و یا راه و رسم دینی و شریعتی. در این آیه مناسب همان راه و رسم یعنی شریعت است.

﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٧١﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بَشَرٌ مِّنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٢﴾﴾ [الحج: ۷۰-۷۲]

ترجمه: آیا نمی‌دانی که خدا می‌داند آنچه در آسمان‌ها و زمین است به تحقیق این در کتابی است به درستی که این بر خدا آسان است (۷۰) و می‌پرستند غیر خدا و پایین‌تر از او را، آنچه را که دلیلی به آن نازل نشده و آنچه را که علمی به آن ندارند. و نیست برای ستمگران یآوری (۷۱) و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده می‌شود، در صورت کسانی که کافر شدند انکار را مشاهده می‌کنی نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر ایشان می‌خوانند حمله کنند

بگو آیا به بدتر از این‌ها شما را خبر دهم، آن آتش است که خدا آن را وعده داده به آنان که کافرند و بدجای بازگشتنی است (۷۲).

نکات: مقصود از جمله: ﴿إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ﴾، این است که علم اینها در نزد خدا ضبط است زیرا کتاب کنایه از حفظ و ضبط است و معنی لوح محفوظ نیز همان ضبط و حفظ الهی است. و مقصود از ﴿دُونِ اللَّهِ﴾ که مدعوشان و مقصودشان بوده مخلوقی است که مقام او پست‌تر از خالق باشد ما دون الله یعنی؛ آدون من الله. ﴿مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ و دلالت دارد که هر چیزی که از وحی راجع به او دلیلی نیست نباید خواند و نباید پرستش کرد چه پیغمبر باشد و چه مقرب و چه سنگ. و جمله: ﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ﴾ دلالت دارد که کفار زمان جاهلیت مانند مسلمین زمان ما از شنیدن آیات قرآن متغیر می‌شدند و بدشان می‌آمد. البته آنان برای حفظ دکان بت‌پرستی خودشان و اینان برای حفظ خرافات خودشان.

﴿يَنَافِيهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾﴾ [الحج: ۷۳-۷۴]

ترجمه: آهای مردم، مثلی زده شده به آن گوش دهید محققا کسانی را که می‌خوانید غیر خدا و پائین‌تر از او، هرگز مگسی را خلق نکنند و اگر چه برای آن اجتماع کنند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید از او نرهانند و پس نگیرند، طالب و مطلوب (خواننده و خواننده شده) عاجزند (۷۳) قدر خدا را آنچه سزاوار عظمت اوست نشناختند. البته خدا توانای عزیز است (۷۴).

نکات: چون حق تعالی در آیات قبل مذمت کرد از کسانی که بدون دلیلی غیر خدا را عبادت می‌کنند، در این آیات بیان کرده که خواندن غیر خدا نیز همان حکم را دارد زیرا خواندن و مدد خواستن از مدعو غیبی جز خدا چنان است که گویا غیر خدا را مانند خدا دانسته در صفات او. و در اینجا مثلی زده برای روشن شدن بندگان و می‌گوید اگر تمام مخلوق جمع شوند بخواهند مگسی را خلق کنند نتوانند یعنی این قدر عاجزند، پس شما چگونه چنین عاجزان را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید. مخفی نماند مقصود از ﴿دُونِ اللَّهِ﴾ در این آیه بت نیست زیرا تعبیر به ﴿الَّذِينَ﴾ کرده و الذین به عقلاء اطلاق می‌شود. و به اضافه اگر همه انبیاء و مقربین جمع شوند مگسی را نیافرینند، پس نباید ایشان را خواند به حکم همین آیه و کسانی که در رفع بلیات و کشف آفات غیر خدا را می‌خوانند خدا را به عظمت نشناخته‌اند چنانکه در آیه تذکر داده است.

﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ ^{۷۵} يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۷۶﴾
[الحج: ۷۵-۷۶]

ترجمه: خدای تعالی برمی‌گزیند و انتخاب می‌کند از ملائکه و از مردم فرستادگانی را، محققا خدا شنوا و بیناست (۷۵) می‌داند آنچه در جلو ایشان و پشت سر ایشان است و به سوی خدا کارها بازگشت داده می‌شود (۷۶).

نکات: چون در آیات قبل مذمت کرده کسانی را که غیر خدا را می‌خوانند که مخلوق به طور کلی عاجز است، در این آیه تذکر می‌دهد که اگرچه خدا بعضی از فرشتگان و بعضی از افراد بشر را برای رسالت انتخاب کرده، ایشان منتخب شده‌اند برای رسالت نه برای خواندن و کشف مضمرات و قضاء حاجات، زیرا خداوند فقط به احوال همه حتی به احوال ملائکه و پیامبران واقف است و جلو و عقب دنیا و آخرت و ظاهر و باطن ایشان و آنچه بر ایشان گذشته و آنچه بعدا خواهد گذشت را می‌داند ﴿سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾ ^{۷۵} يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ﴿۷۶﴾ و فقط مرجع امور خود اوست، و ﴿إِلَى اللَّهِ﴾ مقدم شده بر ﴿تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ برای حصر.

به جمله: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي....﴾ و همچنین از آیه ۶۸ سورة قصص: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ و سایر آیاتی که بدین مضامین است، استدلال کرده‌اند که انتخاب و اختیار زمامدار و امام مسلمین با خداست و به اختیار مردم نیست زیرا منتخب مردم اشتباه می‌کند چنانکه منتخب حضرت موسی علیه السلام برای کوه طور که هفتاد نفر بودند تماما کافر و مورد غضب خدا شدند. ولی این استدلال صحیح نیست، زیرا می‌گوییم:

اولا، منتخب خدا نیز اشتباه می‌کند چنانکه حضرت یونس در قضیه فرار از قوم اشتباه کرد و حضرت موسی در قضیه تغییر و تشدد بر برادرش هارون و گرفتن ریش او اشتباه کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله در قضیه اذن دادن به منافقین برای عدم حضور در جهاد اشتباه کرد که خدا به او فرمود: ﴿لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾، پس اشتباه کردن دلیل بر عدم جواز انتخاب نمی‌شود. به اضافه پیامبران با اینکه به واسطه وحی راهنمایی می‌شوند و خدا برای ایشان رصدی از وحی و مأمورین گذاشته و می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾، با این حال در مواردی که وحی دستگیریشان نکند اشتباه می‌کنند، اما زمامدار و امامی که مورد وحی نیست چگونه اشتباه نکند؟!

ثانیا، خدا برای انتخاب رسل ملائکه و پیامبران فرموده انتخاب به دست من است، ولی در مورد زمامدار نفرموده است. و انتخاب زمامدار را نباید قیاس به ملائکه و انبیاء نمود.

ثالثاً، این مستدلّین به این آیات، می‌خواهند استدلال کنند که علی علیه السلام را خدا برای زمامداری انتخاب کرده، به همین دلیل اشتباه نمی‌کند، در حالی که علی علیه السلام در بسیاری از موارد، چنانکه در نهج البلاغه که مورد قبول ایشان است آمده، اشتباه نموده، مثلاً از نامه ۷۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت منذر بن جارود را برای جمع صدقات فرستاده و او را انتخاب کرده برای این کار و او اموال را اختلاس کرده و ملحق به معاویه شده، حضرت به او می‌نویسد: «فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرْنِي...» تا آخر.

و از نامه ۶۳ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت أبو موسی اشعری را عامل کوفه قرار داده در حالی که ابو موسی (به گمان اینها) هم منافق در آمد! و هم با حضرت مخالفت کرد! و از نامه ۶۱ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که آن حضرت کمیل بن زیاد را عامل هیت قرار داد در حالی که او مقاومت نکرد و شهر هیت را تسلیم دشمن نمود، و حضرت او را مذمت کرده است. و از نامه ۴۴ نهج البلاغه و تواریخ معلوم می‌شود که حضرت زیاد بن ابیه را عامل بر فارس قرار داده و اشتباه نموده است. و از نامه ۴۳ نهج البلاغه معلوم می‌شود که مصقله بن هبیره را عامل اردشیر قرار داده و او خائن در آمد. و از نامه ۴۱ نهج البلاغه و رجال و تواریخ معلوم می‌شود در تعیین ابن عباس اشتباه نموده است و همچنین طبق تمام تواریخ قیس بن سعد بن عبادۀ را که حاکم او بر مصر بود معزول نمود و به واسطه عزل او و نصب محمد بن ابی بکر، مصر سقوط کرد و معلوم شد حضرتش اشتباه کرده و نباید به سخن نَمّامین گوش می‌نمود. و همچنین صدها مورد دیگر که هر که خواهد تحقیق کند باید کتب مربوطه را بررسی و مطالعه کند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (۷۷) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۷۸﴾ [الحج: ۷۷-۷۸]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجده نمائید و پروردگارتان را عبادت کنید و آنچه خیر است انجام دهید تا شاید رستگار شوید (۷۷) و در راه خدا جهاد کنید آن طوری که سزاوار او است، او شما را برگزیده (از سایر اُمم) و بر شما در دین فشار و مشقت قرار نداده (و به قدر وسع و استطاعت تکلیف نموده) کیش پدرتان ابراهیم، او شما را مسلمین نام نهاده از پیش و در این قرآن تا اینکه رسول گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم باشید. پس نماز

را بپا دارید و زکات را بدهید و به خدا چنگ بزنید. اوست مولی و سرپرست شما، پس خوب مولی و خوب یآوری است (۷۸).

نکات: در آیات قرآن از جمله همین آیه ارکان نماز و کیفیت آن ذکر شده، از آن جمله رکوع و سجود

که رکوع را قبل از سجود ذکر کرده است، پس رکوع مقدم بر سجود است. و معنی ﴿هُوَ أَجْتَبَٰكُمْ﴾، این است که شما را برگزید برای عبادت و تمجید و تقدیس و تکبیر خود. و در ضمیر ﴿هُوَ سَمَّلَكُمْ الْمُسْلِمِينَ﴾، بعضی گفته‌اند به ابراهیم بر می‌گردد، ولی از قرینه کلام معلوم می‌شود به خدا بر می‌گردد یعنی خدا شما را مسلمان نامیده و این نام را برای شما انتخاب کرده هم در کتب قبلی و هم در این قرآن، زیرا ابراهیم در قرآن نام مسلمان بر کسی نگذاشته است، و به قرینه ﴿وَفِي هَٰذَا﴾ که در قرآن باشد معلوم می‌شود خدا این نام را برای مسلمین انتخاب کرده پس مسلمین باید نام اسلام را تبدیل به نام مذاهب نکنند و همه در این نام متحد باشند و به وحدت برسند و به آن افتخار کنند نه اینکه نام مذهب روی خود بگذارند و بدین وسیله ایجاد تفرقه کنند.

سورة المؤمنون (مکیه وهی مائه وثمانی عشرة آیه)

سورة مؤمنون مکی و دارای ۱۱۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۱۱]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. به تحقیق مؤمنان رستگار شدند (۱) آنان که در نماز خود فروتنند (۲) و همانان که از لغو اعراض کننده باشند (۳) و همانان که زکات را انجام دهند (۴) و همانان که فروج خود را نگه دارنده اند (۵) مگر بر زنان خود و یا مملوک خود که در این صورت ایشان مورد ملامت نباشند (۶) پس آنان که سوای این را بجویند همانان تجاوزکنندگانند (۷) و آنان که امانات خود و پیمان های خود را رعایت کنند (۸) و آنان که بر نمازشان محافظت کنند (۹) اینانند که خود ارث برندگانشانند (۱۰) آنان که فردوس را ارث می برند ایشان در آن ماندنی باشند (۱۱).

نکات: حق تعالی علامات و نشانه های مؤمنین را ذکر کرده، هرکس دارا باشد مؤمن است و اگر چه

زنجیر نزنند و کارهایی که در مذهب معمول شده انجام ندهد مثلاً عزاداری نکند و زیارت نرود و امام را نشناسد و نخواند، زیرا مؤمن باید دین و امور دین را بشناسد نه پیروان دین را، و امام پیرو دین و راهنمای دین است نه خود دین، پس آنچه در زمان ما معمول شده که به کلی از دین بیگانه اند و فقط متدین شناسی رواج دارد و آن را نشانه مؤمن می دانند بر خلاف قرآن است. و رستگاری به معنای رسیدن به مقصود و وصول به سعادت است. و خضوع و خشوع در صلاة را بعضی از افعال قلوب دانسته و بعضی از جوارح و حق آنست که در هر دو باشد، یعنی دل او متوجه معبود و خود را مانند بنده ذلیل بداند در پیشگاه مولای جلیل و جوارح او نیز خاضع باشد یعنی چشم او به این طرف و آن طرف نباشد و با

دست خود بازی نکند و مانند شخص غافل نماز نخواند، زیرا مناجات و تسبیح و تقدیس او با پروردگار جلیل است. و لغو عبارت است از محرمات و یا مکروه و مباحی که محل احتیاج نباشد. و جمله ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾، دلالت دارد که مقصود از زکات، زکات مال فقط نیست و گر نه می‌فرمود للزکاة مؤتون، بلکه هم زکات مال است و هم تزکیه نفس، که مکلف فاعل است نسبت به پاک کردن نفس خود از رذائل. و فردوس طبقه و درجهٔ اعلای بهشت است که هربنده‌ای باید از آن بهره برد ولی چون کافر شد به دوزخ می‌رود و مکان او به عنوان ارث به مؤمنین می‌رسد لذا فرموده: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْلًا فَكَسَوْنَا الْإِطْلَاقَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۶]

ترجمه: و بتحقیق انسان را خلق نمودیم از خلاصهٔ صاف شده از گل (۱۲) سپس او را نطفه‌ای در قرار گاه استواری قرار دادیم (۱۳) سپس آن نطفه را علقه گردانیدیم پس علقه را پارچهٔ گوشتی نمودیم پس آن پارهٔ گوشت را استخوان‌ها نمودیم پس آن استخوان‌ها را به گوشت پوشانیدیم سپس او را خلق دیگری ایجاد کردیم، پس با برکت است خدایی که نیکوترین آفریننده است (۱۴) سپس شما بعد از این محققاً می‌میرید (۱۵) سپس محققاً شما روز قیامت مبعوث می‌شوید (۱۶)

نکات: چون حق تعالی در آیات قبل انواع عبادات را بیان کرد و عبادات فرع بر شناختن معبود است، در این آیات برای شناختن خود استدلال کرده به مراتب نه گانه خلقت انسان: اول، خلقت از گل که حضرت آدم را ایجاد کرده و یا تمام افراد انسان از غذاهائی خلق شده که متولد از آب و خاک است.

دوم، منی که او را در رحم مادر که تعبیر نموده از آن به قرارگاه استوار.

سوم، منی را تبدیل کرده به خون بسته شده به نام علقه.

چهارم، به علقه تغییر شکل داده به مانند پارهٔ گوشتی و این تبدیل و تغییرها را خلق نموده زیرا خلق صورت و عوارض و اجزاء زیاده‌تری در آن به وجود آمده است.

پنجم، آن پارهٔ گوشت را تبدیل به چند استخوان نموده است.

ششم، استخوان‌ها را به گوشت پوشانیده است.

هفتم، خلق دیگری که غیراز خلقت‌های قبلی است، آورده یعنی خلق عجیب و فطرت غریبی حکیمانه نموده که جمادی را حیات داده و لالی را نطق داده و کوری را بینا کرده و کری را شنوا نموده و هر جزوی از اجزاء او را به حرکت در آورده یعنی روح به آن دمیده که وصف و صف‌کنندگان و شرح شرح‌کنندگان نمی‌تواند آن را معرفی کند، یعنی استعداد فهمی و عقلی و ترقیات به او داده و تمام برکات و خیرات را در او به ودیعه نهاده و حقیقتاً خالق با برکتی است که خود در حق خود فرموده: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾، زیرا اگر مخلوقی خلق کند خلق صورت است نه ماده. خلق مجاز است نه حقیقت. خلق از شیء است نه از لا من شیء.

هشتم، دوره موت می‌باشد که فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ﴾.

نهم، حشر و نشر قیامت است که فرموده: ﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ﴾، و در اینجا عالم قبر و حیات آن ذکر نشده، پس کیفیت وجود آن مورد گفتگو است. و دیگر آنکه از این آیات استفاده می‌شود که آنچه مجلسی و علمای دیگر شیعه در مورد رجعت ذکر کرده و بدان معتقدند همه باطل و مجعول است، زیرا از آیات فوق و آیات دیگر محقق می‌شود که روز جزاء فقط قیامت خواهد بود.

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ ﴿١٨﴾ فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَبَ لَكُم فِيهَا فَوَكِهَ كَثِيرَةً وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾ وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبِغٍ لِلَّلَاكِلِينَ ﴿٢٠﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُسْقِيَهُمْ مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنفَعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾﴾

[المؤمنون: ۱۷-۲۲]

ترجمه: و به تحقیق آفریدیم بالای سر شما هفت طبقه و راه و ما از این آفرینش غافل نبودیم (۱۷) و از آسمان آبی نازل کردیم به اندازه، پس آن را در زمین ساکن نمودیم و محققا ما بر بردن آن تواناییم (۱۸) پس با آن آب برای شما بوستان‌ها از خرما و انگورها ایجاد کردیم، برای شما در آن میوه‌های بسیاری است و از آنها می‌خورید (۱۹) و درختی که از طور سینا خارج می‌شود که روغن و خورش می‌رویاند برای خوردندگان (۲۰) و به درستی و تحقیق که برای شما در چهارپایان عبرتی است، شما را می‌آشامانیم از آنچه در شکم آنهاست و برای شما در آنها بهره‌های بسیاری است و از آنها می‌خورید (۲۱) و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید (۲۲).

نکات: و از نشانه‌های قدرت خدا که آسمان‌ها را هفت طبقه قرار داده بالای یکدیگر، و میلیون‌ها کهکشان و میلیاردها ستاره خلق کرده و بارانی که از بالا فرود می‌آید به اندازه است و اگر دانه دانه و به اندازه نبود باعث هلاکت و خرابی می‌شد و آن آب را در شکم زمین نگه داشته که به واسطه چاه و چشمه خارج شود و به برکت آن، باغ‌ها و بوستان‌ها خرم گردد. و مقصود از کلمه: ﴿بِالدَّهْنِ وَصَبْغٍ﴾ همان دانه زیتون است که هم از آنها روغن گرفته می‌شود و هم با آنها خورش تهیه می‌گردد. و مقصود از منافع چهارپایان پشم و کرک و شیر و روغن و کره است که از آنها تجارت و استفاده‌ها می‌شود.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾﴾ [المؤمنون: ۲۳-۲۵]

ترجمه: و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم که گفت: ای قوم من خدا را بپرستید برای شما اله و معبودی غیر او نیست، پس آیا پرهیز نمی‌کنید و نمی‌ترسید (۲۳) پس، اشرافی از قوم او که کافر بودند گفتند: این مرد نیست مگر بشری مانند شما می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا ارشاد ما را می‌خواست فرشتگانی نازل می‌کرد و ما در میان پدران گذشته خود چنین چیزی را نشنیده‌ایم (۲۴) نیست او مگر مردی که جنون دارد پس تا مدتی او را تحت نظر بگیرید و به او نظر داشته باشید (۲۵).

نکات: مقصود از ﴿الْمَلَأُ﴾، بزرگان و اشراف قوم است که چشم را پر می‌کنند که آنان مانع ایمان قوم خود بودند. و مقصود از جمله: ﴿فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ﴾، این است که مدتی صبر کنید تا بمیرد و یا از جنون به هوش آید و یا از این سخنان دست بردارد، ﴿فَتَرَبَّصُوا﴾ را به احبسوا یعنی؛ او را حبس کنید نیز معنی کرده‌اند، ولی معنی صحیح همان است که گفتیم.

﴿قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٢٦﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [المؤمنون: ۲۶-۲۷]

ترجمه: نوح گفت: پروردگارا درمقابل اینکه تکذیب کردند مرا یاری ده (۲۶) پس به او وحی کردیم که کشتی را با توجه و عنایت‌های ما و وحی ما بساز، پس چون فرمان ما آمد و آن تنور

فواره زد پس در کشتی از هر جفتی دو تا در آور و در آور کسان خود را مگر کسی از ایشان که سابقا گفتاری علیه او باشد و با من درباره آنان که ستم کرده اند گفتگو مکن زیرا آنان غرق شدگانند (۲۷).

نکات: چون نوح از ایمان قوم خود مأیوس شد عرض کرد خدایا مرا بر ایشان یاری ده، خطاب رسید که به اشاره و راهنمایی ما و در تحت نظر ما و آن طوری که ما به تو وحی می کنیم یک عدد کشتی بساز و هر وقت دیدی از تنور منزلت آب فواره زد بیرون، از حیوانات اطراف خود یک جفت نر و ماده وارد کشتی کن و همچنین کسانی را که به تو ایمان آورده اند داخل کشتی نما. و این کار برای بقای نسل حیوانات و آدمیان بوده است. و مقصود از ﴿مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ﴾ زن و فرزندش کنعان بود.

﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾ وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾﴾

[المؤمنون: ۲۸-۳۰]

ترجمه: پس چون تو و هرکس که با تو باشد بر کشتی سوار شدید و جای گرفتید، بگو: ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکاران نجات داد (۲۸) و بگو: پروردگارا، مرا جایگاه با برکتی فرود آر و تو بهترین فرودآوردگانی (۲۹) محققا در آن، نشانه های (قدرت و عبرت است) و محققا ما آزمایش کننده بوده ایم (۳۰).

نکات: جمله: ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا﴾ را مأمور شد بخواند، آیا وقتی که در کشتی نشست یعنی خود کشتی را منزل مبارکی قرار داده و یا مقصود این است که ما را از کشتی به منزل با برکتی فرود آر، ظاهر همان معنی اول باشد و ممکن است هر دو باشد.

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخِرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ؕ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٣٤﴾﴾

[المؤمنون: ۳۱-۳۴]

ترجمه: سپس بعد از ایشان قرن دیگری آفریدیم (۳۱) پس در میان ایشان رسولی از خودشان فرستادیم که خدا را بپرستید برای شما الهی غیر او نیست، پس آیا پرهیز نمی کنید (۳۲) پس گروهی از قومش آنان که کافر و به ملاقات آخرت انکار داشتند و در زندگی دنیا ثروتشان داده

بودیم گفتند: نیست این مرد مگر بشری مانند شما، می خورد از آنچه شما از آن می خورید و می آشامد از آنچه می آشامید (۳۳) و محققا اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید در این هنگام زیانکار خواهید بود (۳۴).

نکات: مقصود از قرن دیگر قوم هود و غیر ایشان بوده است زیرا در سوره هود و اعراف و شعراء قصه هود را پس از قوم نوح آورده و به ایشان فرموده: ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾، و مقصود از ﴿رَسُولًا﴾ همان هود می باشد. و یا اقوام هود و صالح و باشد و رسول هم رسول نوعی باشد. و حق تعالی صفات آن قوم را شمرده: اول: اینکه کافر به خدا بودند در جمله: ﴿كَفَرُوا﴾. دوم: منکر قیامت بودند به جمله: ﴿وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ﴾. سوم: اینکه دارای نعمت و ثروت بودند به جمله: ﴿وَأَتْرَفْنَاهُمْ...﴾. چهارم: شبههائی اظهار می کردند در جملات ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ...﴾ تا آخر.

﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُحْرَجُونَ﴾ ﴿٣٥﴾ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ ﴿٣٩﴾ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ عُنَاءَ فُجْعَاءٍ لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

[المؤمنون: ۳۵-۴۱]

ترجمه: آیا شما را وعده می دهد که شما هر گاه بمیرید و خاک و استخوان ها شوید محققا از گور بیرون شدنی هستید (۳۵) بعید است بعید آنچه وعده می شوید (۳۶) نیست زندگی مگر زندگی دنیا می میریم و زنده می شویم و ما مبعوث شدنی نیستیم (۳۷) نیست او مگر مردی که دروغ بر خدا بسته و ما ایمان به او نخواهیم آورد (۳۸) گفت: پروردگارا مرا یاری کن بدانچه مرا تکذیب کردند (۳۹) خدا گفت: به این زودی البته پشیمان می گردند (۴۰) پس به حقیقت نعره مهلکی ایشان را فرا گرفت پس ایشان را خاشاک گردانیدیم پس دور باد از رحمت باد برای قوم ستمگران (۴۱).

نکات: حق تعالی قصه گذشتگان را برای عبرت آیندگان بسیار گوشزد نموده و گویا آیندگان مقلد گذشتگان هستند، سخنانی که قوم انبیاء به انبیاء می گفتند: در زمان ما نیز مشابه آن سخنان را مکرر می کنند چه دین دارانشان و چه بی دینانشان، منتهی این است که دین داران کینه توزتر و بیشتر مزاحم حق گویان می باشند زیرا یک عده از روضه خوان ها و گویندگان و روحانی نمایان در زمان ما هستند که

دینداران را تحریک می‌کنند علیه حق‌گویان، و حق‌گویان نیز چون قلیل می‌باشند کاری در دعوت خود که مشهود باشد نکردند، از خدا می‌خواهیم که حق‌گویان را نصرت دهد و شرّ روحانی نمایان معاند را به خودشان برگرداند.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخِرِينَ ﴿٤٢﴾ مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَعْجِرُونَ ﴿٤٣﴾ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رَسُولَنَا تَتْرًا كُلِّ مَا جَاءَ أُمَّةٌ رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبَعَدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾﴾ [المؤمنون: ۴۲-۴۴]

ترجمه: سپس نسل‌های دیگری را پس از ایشان ایجاد کردیم (۴۲) هیچ امتی از مدت خود پیشی نگیرد و باز پس نشود (۴۳) سپس رسولانمان را پی در پی فرستادیم، هر زمان که رسولی برای امتی آمد او را تکذیب نمودند پس بعضی را به دنبال بعضی بردیم (و هلاکشان کردیم) و ایشان را خبرهای عجیب قرار دادیم، پس دوری از رحمت باد برای مردمی که ایمان نمی‌آورند (۴۴).

نکات: جمله: ﴿مَا تَسْبِقُ....﴾ دلالت دارد که موت و حیات هر امت و جماعتی در علم خدا معین و مدت معینی دارد نه مقدم می‌شود و نه مؤخر. و کلمه ﴿تَتْرًا﴾ دلالت دارد که در هر زمان رسولی بوده و حجت بر اهل آن زمان تمام شده است. و مقصود از جمله: ﴿فَأَتَّبَعْنَا....﴾ پی در پی هلاک شدن امت‌ها است و ﴿أَحَادِيثَ﴾ جمع اُحدوثة است؛ وهو الخبر الغریب.

﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۖ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ءَايَةً وَعَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رُبُوعٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾﴾ [المؤمنون: ۴۵-۵۰]

ترجمه: سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیل روشن فرستادیم (۴۵) به سوی فرعون و گروه بزرگان او، پس گردنکشی کردند و قومی بلندپرواز بودند (۴۶) که گفتند: آیا به دو بشری که مانند مايند ایمان آوریم و حال آنکه قوم ایشان بنده ما بودند (۴۷) پس آن دو را تکذیب کردند و از هلاک شدگان گردیدند (۴۸) و به تحقیق به موسی کتاب دادیم تا شاید ایشان هدایت یابند (۴۹) و پسر مریم و مادرش را آیتی قرار دادیم و آنان را جای دادیم به محلی که شرائط ماندن و آب جاری داشت (۵۰).

نکات: یکی از صفات بد که مانع هدایت اقوام بوده صفات خودخواهی و بلندپروازی و تکبر بوده که حق تعالی آن را برای فرعونیان ذکر کرده است. متأسفانه همین صفات مانع هدایت افراد زمان ما نیز می‌باشد. و مقصود از جمله: ﴿رَبُّوْةَ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾، جای بلندی است که انسان بتواند قرار گیرد و شرائط زندگی موجود باشد، از جمله اشجار و انهار و مأكولات داشته باشد. و گویند مقصود از این جمله بیت المقدس و یا شامات است که واجد این شرائط بوده است.

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝ وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ۝ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۝ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ۝ أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ ۝ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ۝﴾ [المؤمنون: ۵۱-۵۶]

ترجمه: آهای پیغمبران از آنچه پاکیزه است بخورید و کار شایسته کنید زیرا من به آنچه انجام می‌دهید دانایم (۵۱) و به درستی که این است جماعت شما در حالی که یک جماعت است و منم پروردگار شما پس، از من بترسید (۵۲) پس کار دین خود را بین خود قطعه قطعه و پاره پاره کردند هر گروهی به آنچه نزد خودشان است (از عقائد و بدعت‌ها) شادند (۵۳) پس ایشان را رها کن در گرداب غفلتشان تا هنگامی (۵۴) آیا گمان می‌کنند که آنچه بدان مددشان می‌کنیم از مال و پسران (۵۵) برای ایشان در خیرات شتاب می‌کنیم بلکه درک نمی‌کنند (۵۶).

نکات: پس از آنکه سرگذشت پیامبران و امت‌ها را بیان کرده می‌فرماید: ما به انبیاء چنین خطاب کردیم که امت‌های شما همه یک امتند، یعنی هدفشان یکی است و آن توحید و تعظیمی خالق است و دوری از تفرقه چون امت در لغت به جماعتی گویند که در گرد هدف واحد می‌گردند یعنی من خدای واحد و از پیامبران و امت ایشان می‌خواهم که هدفشان یکی باشد و ایجاد تفرقه نکنند. و مقصود از جمله: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾، جمعیت‌هایی است که هرکدام نزد خود افتراهایی به دین بسته و بدعت‌ها را سنت فرض کرده و به آنها خوشند. و چون ایشان در گرداب خرافات وارد شده و بیرون نخواهند آمد، خدا فرموده: ﴿فَذَرَهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ﴾، که ترجمه آن ذکر شد و ایشان خیال می‌کنند مال و اولادشان موجب خیر است بلکه موجب کثرت وزر و وبال است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۝ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۝ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ

رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾ أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾ [المؤمنون: ۵۷-۶۱]

ترجمه: راستی همانان که از ترس (مجازات) پروردگارشان در هراسند (۵۷) و همانان که به- آیات پروردگارشان ایمان می آورند (۵۸) و همانان که به پروردگارشان شرک نمی آورند (۵۹) و آنان که می دهند آنچه را داده اند درحالی که دلهایشان ترسان است که ایشان به سوی پروردگارشان رجوع می کنند (۶۰) ایشانند که شتاب می کنند در کارهای خیر و ایشان به آن کارها سبقت می گیرند (۶۱).

نکات: از کوزه برون همان تراود که در اوست. اگر کسی از خدا ترسید و به آیات تکوینی و تشریعی ایمان داشت شرک به خدا نمی آورد و به کارهای خیر سبقت می گیرد، چنانکه در آیات فوق ذکر شده است. ولی باید دانست ایمان به آیات تکوینی به معنی اینکه وجود آنها را قبول کند چندان ارزشی ندارد زیرا همه کس می داند موجوداتی هست، بلکه آنها را دلائل بر وجود صانع و علم و حکمت او بداند این ایمان است که ممدوح قرآن می باشد و چنین اشخاص هیچ مخلوقی را دارای صفات خالق نمی دانند.

﴿وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَمِلُونَ ﴿٦٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ ﴿٦٤﴾ لَا تَجْعَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تَنْصُرُونَ ﴿٦٥﴾﴾

[المؤمنون: ۶۲-۶۵]

ترجمه: و کسی را تکلیف نمی کنیم مگر به مقدار وسعش و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و ایشان مورد ستم نمی شوند (۶۲) بلکه دلهاشان از این (حقایق)، در غفلت است و جز این نیز برای ایشان کارهایی است که انجام دهنده آنند (۶۳) تا وقتی که ثروتمندان و متنعمین ایشان را به عذاب بگیریم ناگهان ایشان زاری نمایند (۶۴) (گفته شود) امروز زاری نکنید زیرا شما از طرف ما یاری نشوید (۶۵).

نکات: وُسع را مترجمین به معنی طاقت گرفته اند و آیه را چنین معنی کرده اند: کسی را تکلیف نمی کنیم مگر به مقدار طاقتش، یعنی اگر پیرمردی طاقت دارد باید هزار رکعت نماز بخواند و پنجاه ساعت غذا نخورد و روزه بگیرد، آیا این صحیح است؟ و خدا به قدر طاقت و توانایی تکلیف کرده و یا خیر کمتر از طاقت به قدر وسعت و راحت؟ و مقصود از ﴿كِتَابٌ﴾، کتاب عدل الهی است که به حق حکم می کند؛ ﴿يَنْطِقُ بِالْحَقِّ...﴾ و ممکن است پرونده عمل و یا چیز دیگر باشد.

﴿قَدْ كَانَتْ ءَايَاتِي عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكُصُونَ ﴿٦٦﴾ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾

سَمِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٧٧﴾ أَفَلَمْ يَذَّبَرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧٨﴾ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٨٠﴾

[المؤمنون: ۶۶-۷۰]

ترجمه: به تحقیق آیات من بر شما تلاوت می شد پس شما به قهقرا بر می گشتید (۶۶) به آن تکبر می کردید در حالی که آن را افسانه خوانده هذیان می گفتید (۶۷) آیا گفتار ما را تدبر نکردند و یا برای ایشان چیزی آمده که برای پدران پیش از ایشان نیامده (۶۸) یا نشناختند رسولشان را که او را منکر شدند (۶۹) یا می گویند او مجنون است (چنین نیست) بلکه حق را برایشان آورده و بیشترشان از حق کراهت دارند (۷۰).

نکات: جمله: ﴿قَدْ كَانَتْ عَآيَتِي....﴾ جمله ای است که روز قیامت به ایشان گفته می شود، پس فعل قیل لهم مقدر است و خدا برای سه عذر ایشان جملات بعد را آورده به نحو استفهام یعنی شما که ایمان نمی آورید عذرتان چیست؟ آیا تدبر در قرآن نکرده اید تا حقانیت آن را بفهمید و یا خبری برای معافی شما از عذاب آمده که برای پدرانتان چنین خبری نبوده. و یا محمد را نمی شناختید که مرد امین صادقی است و یا در او جنون دیده اید و او را مجنون فرض کرده اید و باقی عذرهایشان را در آیات بعد بیان کرده و سد نموده است.

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَبُّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾﴾

[المؤمنون: ۷۱-۷۳]

ترجمه: و اگر حق تابع آراء ایشان باشد محققا آسمان ها و زمین و هر کس در آنها است تباه می شود بلکه ذکر خودشان را برایشان آورده ایم پس ایشان از ذکر خود اعراض دارند (۷۱) و یا مگر مزد کمی از ایشان می طلبی پس مزد زیاد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است (۷۲) و به راستی که تو ایشان را به راه راست می خوانی (۷۳).

نکات: جمله: ﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ....﴾ دلالت دارد که آراء ایشان موجب فساد زمین و آسمان است. زیرا: **اولا:** آراء ایشان متناقض است یکی می گوید جهان باشد و دیگری می گوید نباشد. و **ثانیا:** آراء ایشان شرک می باشد و إله متعدد موجب فساد خلقت است به دلیل تمانع، یکی اراده کند و دیگری نکند. یکی قادر بر دفع دیگری باشد یا نباشد هر کدام باشد با شرک نمی سازد. و **ثالثا:** آراء ایشان تکذیب خدا و رسول و نفی اسلام است ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا﴾. و خرج کمتر از خراج است لفظا و معنا.

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُنَّ ﴿٧٤﴾ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾ حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾﴾

[المؤمنون: ۷۴-۷۷]

ترجمه: و محققا آنان که به آخرت ایمان نمی آورند از راه منحرفند (۷۴) و اگر ایشان را رحمت کنیم و آنچه ضرر به ایشان رسیده بر طرف کنیم لجاج خواهند کرد و به لجاجت در سرکشی خود حیران می مانند (۷۵) و به تحقیق ایشان را به عذاب گرفتیم و گرفتار کردیم باز برای پروردگارشان تغییر حال نداده و خاضع نشدند و زاری ننمودند (۷۶) تا وقتی که بر ایشان دری که دارای عذاب سخت بود گشودیم ناگهان ایشان در همان عذاب ناامید شدند (۷۷).

نکات: این آیات در موقعی نازل شده که خدا مکرر مردم مکه را شکنجه داد و ایشان بیدار نشدند: **اول:** چون ثمامه بن اثال حنفی مسلمان شد در یمامه راه تجارت مکه را بست و خوار و بار به ایشان کم شد و به قحطی افتادند و آمدند نزد رسول خدا ﷺ التماس رفع مانع کردند، رسول خدا ﷺ اجابت کرد. **دوم:** چندین سال گرانی و قحطی به وجود آمد، آمدند از رسول خدا ﷺ درخواست دعا کردند آن حضرت دعا کرد و رفع نگرانی شد و باز بیدار نشدند. **سوم:** ایشان را مبتلا به جنگ ها کرد و همه جا شکست خوردند و باز دست بر نداشتند.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾﴾

[المؤمنون: ۷۸-۸۱]

ترجمه: و او خدایی است که برای شما شنوایی و چشم ها و دل ها ایجاد کرد کم و اندک شکر می گزارید (۷۸) و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می گردید (۷۹) و اوست که زنده می کند و می میراند و به اختیار اوست اختلاف شب و روز آیا فکر نمی کنید (۸۰) بلکه گفتند: مانند آنچه پیشینیان گفتند (۸۱).

نکات: جمله: ﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾، دلالت دارد که همیشه چنین بوده که مردم هرزمانی مقلد گذشتگان خود بوده و به فکر و عقل و استدلال رو نیاورده اند. همین زمان، ما که خواستیم حقی را بیان و باطلی را برطرف کنیم، در مقابل دلالت ما آنچه دیده نشد حرف حسابی بود، از عالم و واعظ، از با سواد و بی سواد همه به تهمت و افتراء و بغض و عناد و تهدید به قتل پرداختند.

﴿قَالُوا أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَءَنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٨٢﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾ قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾﴾

[المؤمنون: ۸۲-۹۰]

ترجمه: گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوان‌ها شدیم آیا محققا زنده خواهیم شد (۸۲) به تحقیق ما و پدران ما قبلا به این (سخن)، وعده داده شدیم نیست این سخن مگر افسانه‌های پیشینیان (۸۳) بگو زمین و آنکه در آن می‌باشد از کیست اگر شما می‌دانید؟ (۸۴) به زودی خواهند گفت: ملک خداست. بگو پس چرا پند نمی‌گیرید؟ (۸۵) بگو پروردگار آسمان‌های هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ (۸۶) به زودی گویند: مخصوص خداست، بگو پس چرا نمی‌پرهیزید؟ (۸۷) بگو: اگر می‌دانید، کیست که به دست او اختیار هر چیزی است و او پناه می‌دهد و در برابر عذاب او کسی پناه داده نشود؟ (۸۸) به زودی گویند: این صفات مخصوص خداست. بگو پس به کجا فریب داده می‌شوید (۸۹) بلکه حق را برای ایشان آوردیم و محققا ایشان دروغ گویند (۹۰).

نکات: کفار و مشرکین اولاً منکر حشر و نشر قیامت بودند سپس حاجت از غیر خدا می‌خواستند و در عین حال خدا را قبول داشتند. در این آیات می‌فرماید اینان اقرار می‌کنند که همه کارها به دست خدا و هر چیز مخلوق اوست و باز هم گول خورده و فریب داده شده‌اند و غیر خدا را مؤثر می‌دانند. و در ضمن به ایشان فهمانیده که شما چون خدا را قادر بر هر چیز می‌دانید چگونه قدرت او را بر حشر و نشر منکرید پس شما در واقع دروغ‌گویانید.

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾﴾

[المؤمنون: ۹۱-۹۲]

ترجمه: خدا هیچ فرزندی نگرفته و با او اله دیگری نبوده که اگر اله دیگری باشد محققا هر اله به آنچه خلق کرده پردازد و بعضی از این معبودان بر بعضی غلبه جستی، خدا منزّه و والاست از آنچه وصف می‌کنند (۹۱) دانای غیب و آشکار است، پس برتر است از آنچه شریک او می‌کنند (۹۲).

نکات: قائل شدن فرزند برای خدا در ردیف شرک آوردن به اوست چون فرزند داشتن مستلزم ترکیب و قائل شدن به آن است و نیز مستلزم احتیاج و فنا و زوال و نقص است و خدا هر دو را در یک ردیف آورده و دلیل بر بطلان شرک این است که هر خالق باید مخلوقی داشته باشد و اظهار قدرتی نماید و بر دفع دیگری قادر باشد، پس اگر قادر نباشد که عاجز است و اگر قادر باشد دیگری عاجز است و اگر هر دو قادر باشند لازم می شود هر دو عاجز باشند

﴿قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيِّي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٩٤﴾ وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿٩٥﴾ أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾ وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾﴾

[المؤمنون: ۹۳-۹۸]

ترجمه: بگو پروردگارا اگر بنمایانی مرا آنچه وعده داده می شوند (۹۳) پروردگارا پس مرا در زمره مردمان ستمگر قرار مده (۹۴) و محققا ما تواناییم بر نمایاندن به تو آنچه ایشان را وعده می دهیم (۹۵) بدی را دفع کن به آنچه نیکوتر است، ما داناتریم به آنچه وصف می کنند (۹۶) و بگو پروردگارا به تو پناه می برم از وسوسه های شیاطین (۹۷) و پناه می برم به تو پروردگارا از اینکه به نزد من حاضر شوند (۹۸).

نکات: جمله: ﴿أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾، دلالت دارد که رسول خدا ﷺ باید بدی ها و اذیت و جهل مردم را به صفات نیکو و به طور بهتری از خود دفع کند یعنی جهل ایشان را به حلم و اذیت ایشان را به عفو، و بدگویی ایشان را به سکوت. ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾، دلالت دارد که شیاطین در هر حال به اغوا و گول زدن و وسوسه کردن انسان مشغولند و انسان باید در هر حال به خدا پناه برد. اما حضور شیاطین در سه موقع زیاد اهمیت دارد:

یکی وقت نماز، و دیگر وقت قرائت قرآن، و دیگر وقت حضور مرگ و قبض روح.

و در این سه موقع مخصوصا امر وارد شده به استعاذه. و رسول خدا ﷺ از دفع شیاطین عاجز است و باید به خدا پناه برد، طبق امر خدا در آیات فوق.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾﴾

[المؤمنون: ۹۹-۱۰۰]

ترجمه: تا وقتی که یکی از ایشان را مرگ بیاید، گوید پروردگارا مرا برگردانید (۹۹) شاید من در آنچه واگذاردم، عمل شایسته کنم. نه چنین است این کلمه، کلمه ای است که او گوینده

آن است، و از جلو ایشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند (۱۰۰).

نکات: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ﴾ متعلق است به فعل ﴿يَصِفُونَ﴾، یعنی همواره به بدگویی اشتغال دارند تا هنگام رسیدن مرگ. و مقصود از ﴿فِيمَا تَرَكْتُ﴾، ماء موصوله عام است آنچه را ترک کردم از مال و عبادات. و جمله: ﴿هُوَ قَائِلُهَا﴾، جمله اسمیه آمده برای دوام یعنی مدام می‌گوید و از آن ساکت نمی‌شود برای مستولی شدن حسرت بر او و برزخ حائلی است بین دو حیات دنیا و آخرت.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾ تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾ أَلَمْ تَكُنْ عَائِلَتِي ثَنَالٍ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾﴾

[المؤمنون: ۱۰۱-۱۰۵]

ترجمه: پس چون در صور دمیده شود در آن روز نسب‌ها در میان ایشان نباشد و از یکدیگر نپرسند (۱۰۱) پس هرکس میزان‌های او سنگین شد پس همانان رستگارانند (۱۰۲) و آنان که سبک شود میزان‌هایشان، پس همانانند که درباره خودشان زیان کرده و در دوزخ جاودانند (۱۰۳) آتش صورتهایشان را می‌خورد و ایشان در دوزخ زشت‌رو و ترش‌رویانند (۱۰۴) (به ایشان گفته شود) آیا آیات من بر شما تلاوت نمی‌شد پس شما به آنها تکذیب می‌کردید (۱۰۵).

نکات: مقصود از: ﴿فَلَا أَنْسَابَ...﴾ سلب نسبت حقیقتاً نیست بلکه سلب منافع نسبت است زیرا در قیامت هیچ کس به فکر دیگری نیست ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿١٠١﴾ وَأُمِّيهِ وَأَبِيهِ﴾! و از وحشت و اضطراب و ترس به یکدیگر نپردازند و از حال یکدیگر نپرسند. و مقصود از ﴿وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾ همین است. و کلمه ﴿مَوَازِينُهُ﴾ جمع مضاف است و معلوم می‌شود هرکس چندین میزان دارد، و ممکن است یک میزان برای سنجش عقائدش باشد، میزان دیگر برای اخلاق او، میزان دیگر برای اعمالش. و از ﴿فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾، عدم امتیاز بین سید و غیر سید نیز استفاده می‌شود، که در قیامت فقط اعمال حسنه بکار آید.

﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾ قَالَ أَحْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١٠٨﴾ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَأَعْظِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِحْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ

ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١١﴾ إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُونَ

[المؤمنون: ۱۰۶-۱۱۱]

﴿١١١﴾

ترجمه: گویند: پروردگارا، بدبختی بر ما غالب شد و ما گروهی گمراه بودیم (۱۰۶) پروردگارا ما را از دوزخ بیرون آر پس اگر (به عصیان) عود کردیم محققا ستمگریم (۱۰۷) گوید دور شوید در آن و با من سخن مگویید (۱۰۸) زیرا گروهی از بندگان من بودند که می گفتند: پروردگارا ایمان آوردیم، پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تویی بهترین رحم کنندگان (۱۰۹) پس شما ایشان را به استهزاء گرفتید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و عادت شما این بود که به آنان خنده می کردید (۱۱۰) به درستی که من امروز ایشان را جزاء دادم به سبب آنچه صبر کردند به راستی که ایشانند بهره‌برندگان (۱۱۱).

نکات: نسبت نسیان در جمله: ﴿أَنْسَوْكُمْ﴾ به مؤمنین به اعتبار این است که تمسخر ایشان به مؤمنین باعث نسیان و غفلت آنان از یاد خدا شده است، پس باید مسلمان مواظب باشد به اهل توحید تمسخر نکند که یکی از گناهان بزرگ است، و چنانکه در این آیه ذکر شده موجب قطع رحمت گردد، به طوری که خدا به او گوید: ﴿أَحْسَبُ﴾ و این کلمه خطاب به سگ باشد و به فارسی چخ می باشد و این کلمه برای کمال تحقیر باشد.

﴿قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمِ فَسَلِ الْعَادِينَ

﴿١١٣﴾ قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾ أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا

وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۲-۱۱۵]

ترجمه: (خدا) گوید: به عدد سال‌ها چه مقدار در زمین مکث کردید (۱۱۲) گویند: درنگ کردیم یک روز و یا بعضی از روز، از شمارشگران بپرس (۱۱۳) گوید: درنگ نکردید مگر اندکی، کاش شما دانا بودید (۱۱۴) پس آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده خلق کردیم و شما به سوی ما برگشت داده نمی شوید (۱۱۵).

نکات: اگر سؤال و جواب راجع به مکث در برزخ باشد از گفت و شنود در این آیات استفاده می شود که عالم برزخ دارای حیات ناقصی است که جواب دهند یک روز یا مقداری از روز و متوجه نشده اند مدتی را که بین ایشان و قیامت بوده چه مقدار بوده است.

﴿فَتَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

ءَاخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ ؕ فَانَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾﴾ وَقُلْ رَبِّ

[المؤمنون: ۱۱۶-۱۱۸]

أَغْفِرْ وَأَرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٨﴾

ترجمه: پس برتر است خدای کامل ذاتی که فرمانروای حقیقی ثابت است، نیست معبودی مگر خدایی که اوست پروردگار عرش عظیم (۱۱۶) و آنکه بخواند با خدا إله دیگری که برای او برهانی به آن نباشد پس همانا حساب او نزد پروردگارش باشد زیرا که کافران رستگار نمی‌شوند (۱۱۷) و بگو: پروردگارا، بیامرز و رحم کن و توئی بهترین رحم‌کنندگان (۱۱۸).

نکات: تعالی فعل ماضی از باب تفاعل است و معنی آن این است که؛ خدا برتر است از درک عقول

و برتر است از کار بیهوده و برتر است از صفات مخلوق. و معنی ﴿الْحَقُّ﴾ این است که او سزاوار پادشاهی و مالک حقیقی است و حق به معنی ثابت الوجود نیز آمده است. و ﴿لَا بُرْهَانَ﴾ صفت بعد از صفت است برای إله و برای تأکید آمده نه برای احتراز، یعنی هرکس غیر خدا را بخواند برهانی ندارد. پس انسان باید به این آیه توجه نماید.

سورة النور (مدنیة وهی أربع وستون آية)

سورة نور مدنی و دارای ۶۴ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سُورَةُ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾﴾ [النور: ۱-۲]

ترجمه: به نام خدای رحمن رحیم. سوره ای است که آن را نازل نمودیم و آن را جداگانه آوردیم و در آن آیات روشنی نازل نمودیم تا شاید شما متذکر شوید (۱) زن زناکار و مرد زناکار را بر پوست هر یک از ایشان صد تازیانه بزنید و شما را نسبت به ایشان مهربانی در دین خدا نگیرد اگر ایمان به خدا و روز دیگر آورده اید. و باید در شکنجه ایشان گروهی از مؤمنین حاضر و گواه باشند (۲).

نکات: مقصود از جمله: ﴿فَرَضْنَاهَا﴾، اگر فرض به معنی وجوب باشد این است که احکام آن را واجب نمودیم و اگر فرض به معنی قطعه قطعه کردن و جدا نمودن باشد معنی چنین می شود که این سوره ای است که ما آن را از سور دیگر جدا نمودیم، پس استفاده می شود که حق تعالی سوره قرآن را خود جدا جدا نازل نموده و دستور تنظیم آن را داده است. و جلد زدن تازیانه بر پوست بدن است. و مقصود از جمله ﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾، این است که در اجرای دین خدا و انجام اوامر الهی نباید نسبت به گناه کار رقت قلب و دلسوزی کنید که یا حد را جاری نکنید و یا کم کنید و یا آهسته بزنید بلکه تمام حد را بزنید آن هم به طور متوسط نه آهسته، و نه خیلی شدید که دیه وارد کند.

﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ

بَعْدَ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ [النور: ۳-۵]

ترجمه: مرد زناکار نکاح نمی‌کند مگر زن زناکار و یا زن مشرکه را و زن زناکار نکاح نمی‌کند او را مگر مرد زناکار و یا مشرک و این بر مؤمنین حرام شده است (۳) و آنانکه زنان عقیفه را نسبت ناروا می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و گواهی ایشان را هیچ وقت نپذیرید و آنان خود فاسقند (۴) مگر آنان که پس از آن توبه و اصلاح کنند که محققا خدا آمرزنده رحیم است (۵).

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَحَرَّمَ...﴾ حرمت شرعی است که در لغت بمعنی؛ ناروا می‌باشد و لذا مرد مؤمن ظاهرا نمی‌تواند زن زناکار را به نکاح خود در آورد. و مقصود از جمله ﴿يَرْمُونَ...﴾ این است که نسبت زنا به زن عقیفه بدهند صریحا، مانند اینکه بگویند: ای زانی و یا تو زنا داده‌ای، اما اگر به زن غیر عقیفه نسبت بدهد در حق او حدی جاری نمی‌شود. و مخاطب به خطاب ﴿فَاجْلِدُوهُمْ﴾ زمامدار و دولت اسلامی است که نماینده مسلمین می‌باشد در صورتی که زمامدار و دولت اسلامی موجود باشد! و گر نه تمام مسلمین مخاطبند که طبق قرآن و آیات آن ترتیبی اتخاذ نمایند که احکام اسلامی عمل شود. و ﴿هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ دلالت دارد بر اینکه نسبت دهنده، گناه بزرگی مرتکب شده و از گناهان کبائر است.

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَدَتْ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾ وَالْخَمْسَةَ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٧﴾ وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾ وَالْخَمْسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾﴾ [النور: ۶-۹]

ترجمه: و آنان که به زنان خود نسبت زنا می‌دهند و برای ایشان گواهانی نیست مگر خودشان، پس گواهی یکی از ایشان این است که چهار مرتبه خدا را شاهد بگیرد که او از راستگویان است (۶) و بار پنجم، گفتن لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد (۷) و از زن عذاب را (یعنی حدی را که سابق ذکر شد و آن جلد بود نه رجم، پس برای زن محصنه جلد است نه رجم و رجم در قرآن ذکر نشده) دفع می‌کند چهار بار شاهد گرفتن او خدا را که مرد از دروغگویان است (۸) و بار پنجم اینکه بگوید غضب خدا بر او باد اگر مرد از راستگویان باشد (۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿يَرْمُونَ...﴾ این است که اگر مردی دید زنش زنا می‌دهد و رفت نزد حاکم شرع شکایت کرد و شهادتی نداشت، می‌تواند آنچه در آیه است عمل

کند و این را لعان می‌گویند، یعنی لعن کردن دو نفر یکدیگر و شاهد گرفتن خدا را و از آیه صورت لعان و اجرای آن استفاده می‌شود که مرد چهار مرتبه بگوید: «أشهد بالله أني لمن الصادقين فيما رميتها به»، سپس در مرتبه پنجم بگوید: «إن لعنة الله علي إن كنت من الكاذبين». سپس زن برای دفع اجرای حد اگر شوهر را کاذب می‌داند چهار مرتبه بگوید: «أشهد بالله إنه لمن الكاذبين» و در مرتبه پنجم بگوید: «إن غضب الله علي إن كان من الصادقين». و باید این جملات را که یک نوع نفرین است به لفظ عربی صحیح بگویند. و مرجع ضمائر را به اشاره و یا بردن نام تعیین کنند. چون لعان تمام شد زن و مرد باید از هم جدا شوند و آن زن به آن مرد حرام است.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿١٣﴾ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾ إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَنَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾﴾

[النور: ۱۰-۱۶]

ترجمه: و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود و اگر نبود که خدا توبه‌پذیر حکیم است (البته هلاک می‌شدید و به زحمت می‌افنادید) (۱۰) محققا آنان که آن بهتان را آوردند گروهی از شما نیستند گمان نکنید شری برای شماست بلکه آن برای شما خیر است. برای هر مردی از ایشان سهمی از گناه است که مرتکب شده و آنکه از ایشان متصدی قسمت بزرگ تهمت شده، برای او عذاب بزرگی است (۱۱) چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مؤمنین و مؤمنات به خودشان گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است (۱۲) چرا بر (اثبات) آن چهار گواه نیاوردند پس چون آن گواهان را نیاوردند آنان نزد خدا خود دروغ‌گویانند (۱۳) و اگر فضل خدا و رحمت او در دنیا و آخرت بر شما نبود البته در آنچه گفتید شما را عذاب عظیمی رسیده بود (۱۴) وقتی که آن (تهمت) را از زبان یکدیگر می‌گرفتید و با دهانتان می‌گفتید آنچه را به آن علمی نداشتید و آن را سهل و ساده می‌پنداشتید و حال آنکه آن نزد خدا بزرگ است (۱۵) و چرا وقتی

که آن را شنیدید نگفتید ما را نرسیده و برای ما جایز نیست که به این تکلم کنیم خدایا تو منزّهی این بهتانی بزرگ است (۱۶).

نکات: این آیات و چند آیه بعد راجع به گناه بهتان، و پاکی دامن عایشه زوجه رسول خدا ﷺ می‌باشد. و قصه مورد نزول چنین است: جمعی از اصحاب رسول روایت کرده‌اند که چون رسول خدا ﷺ به سفری می‌رفت یکی از زنان خود را به قید قرعه همراه می‌برد. در یکی از غزوات قبل از غزوه بنی المصطلق قرعه افکند و قرعه به نام عایشه آمد و این زمانی بود که آیه حجاب نازل شده بود، پس در موقع مراجعت به مدینه نزدیک مدینه که رسیدند، عایشه گفت: من از لشکر به کناری رفتم برای قضای حاجتی، چون برگشتم دیدم گردن بدم از گردن افتاده، برگشتم آن را پیدا کنم، از قافله عقب افتادم و مأمورین هودج من خیال کردند من در هودج می‌باشم در حالی که دختری بودم و وزن سنگین نداشتم و لذا به خیال خود شترم را حرکت دادند، من چون برگشتم احدی را ندیدم همان‌جا نشستم و گفتم به طلب من برمی‌گردند، پس خوابم گرفت. و صفوان بن المعطل می‌ماند و از دنبال لشکر می‌آمد و تفحص می‌کرد اگر چیزی از آنان مانده باشد همراه بردارد، پس چون مرا دید شناخت و گفت: چرا مانده‌ای؟ قضیه را گفتم، پس پیاده شد و دور گشت تا من سوار شدم، پس خود پیاده مهار شتر را کشید تا مرا به لشکرگاه برساند و مردم چون مرا در هودج ندیدند، هرکس چیزی گفت: تا من وارد شدم، عبدالله بن ابی و سایر منافقین گفتند: بنگرید که زوجه پیغمبر با مرد بیگانه از بیابان می‌آید، آیا میان ایشان چه شده! و من از سخنان ایشان بی‌خبر بودم و حسان بن ثابت و حمنه بنت جحش و مسطح نیز در این سخنان شریک ایشان شدند، و در حق من چیزها نشر دادند، من از رسول خدا ﷺ کم لطفی می‌دیدم و سبب آن را نمی‌دانستم، چون به مدینه رسیدم بیمار شدم تا یک ماه طول کشید و رسول خدا ﷺ هروقت به خانه می‌آمد می‌گفت: بیمار خوب است. و نزد من یک ساعت نمی‌نشست، پس چون از بیماری بهتر شدم، شبی با زنان به قضاء حاجت در خرابه‌ای که نزدیک منزل ما بود رفتم، ام مسطح که با ما بود به زمین افتاد و گفت: هلاک باد مسطح! من گفتم: چرا به مرد مسلمانی بد می‌گویی، او در جنگ بدر حاضر بود، و این مسطح از خویشان ابوبکر بود و از جمله اصحاب بهتان بود، مادرش گفت: نمی‌دانی که وی در حق تو چه گفته؟ گفتم: نه، گفت: چنین و چنان گفته، من دلتنگ شدم و دانستم سبب بی‌لطفی رسول خدا را، پس، از آن حضرت اجازه خواستم و به خانه پدرم آمدم، و مادرم را گفتم: مردمان در حق من چه می‌گویند؟ گفت: سخنان خبیث می‌رانند، و رسول خدا ﷺ دلتنگ شده و به ما چیزی نگفته، من به گریه افتادم و شب و روز می‌گریستم، و به شب خواب نمی‌کردم، و لذا بیماری من عود کرد، پس رسول خدا ﷺ اسامه بن زید و علی بن ابی طالب را طلبید و در باب من با ایشان مشورت کرد، اسامه گفت: سخن مغرضین را نباید شنید. و علی بن ابی طالب گفت: یا رسول الله از این دلتنگ مباش و بر هر چه صواب است حکم

نما و اگر می‌خواهی بریره که کنیز وی است به طلب و حقیقت حال را از وی تحقیق کن، آن حضرت بریره را خواست و فرمود: تو در حق عایشه چه می‌گویی، و او را چگونه می‌دانی؟ او گفت: یا رسول الله به خدایی که تو را به خلق فرستاده به حق، که من از او هیچ خطا و نقصی ندیده و چیزی که موجب شک باشد از او نیافتم جز اینکه نورس و کم سال است و لذا روزی خمیر کرده بود و از آن غافل شده بود تا گوسفندان آمدند و پاره‌ای از آن خوردند و به غیر از این تا بحال چیزی از او ندیده‌ام. سپس عایشه گفت: من خود را از این مبرا می‌دانستم، و گمان من آن نبود که خدا درباره من چیزی نازل کند و لیکن امیدوار بودم که رسول خدا ﷺ خوابی ببیند که دلالت بر پاکدامنی من کند، پس رسول خدا ﷺ از امهات مؤمنین و اکابر صحابه این معنی را تفتیش کرد و همه به طهارت من گواهی دادند، پس رسول خدا ﷺ بر منبر ایستاد و خطبه‌ای خواند و فرمود که چاره‌ای می‌کنید مرا از مردی که می‌رسد به من اذیت او در خانواده‌ام، و مقصودش عبدالله بن ابی بود، پس به خدا قسم من بر اهل‌م جز خیر ندانستم. سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله من چاره می‌کنم برایت، اگر آن مرد از اوس باشد گردش را می‌زنم، و اگر از برادران خزرج ما باشد پس آنچه فرمان دهی بجا می‌آورم. پس سعد بن عباد که بزرگ خزرج بود برخاست، با اینکه مرد صالحی بود عصبیت او را گرفت و به سعد بن معاذ گفت: دروغ می‌گویی، به خدا قسم قادر بر قتل او نیستی، پس اسید بن حضیر به حمایت سعد بن معاذ برخاست و گفت: دروغ گفتی، البته او را خواهیم کشت و تو منافقی و از طرف منافقین جدال می‌کنی، پس غبار تحریک بین اوس و خزرج بپا شد، و قصد قتال یکدیگر نمودند، در حالی که رسول خدا ﷺ در منبر بود، پس حضرت سعی کرد تا ایشان ساکت شدند، عایشه گفت: و من گریه می‌کردم که اشکم خشک نمی‌شد و والدینم خیال می‌کردند که گریه مرا از بین می‌برد. پس موقعی که والدینم نزدم بودند، رسول خدا ﷺ وارد شد، و من در حال گریه بودم، پس سلام کرد و نشست. در حالی که نزد من نشسته بود، از ابتدای این قیل و قال یک ماه طول کشیده بود که به او چیزی وحی نشده بود درباره من. سپس فرمود: ای عایشه چنین سخنانی راجع به تو به من رسیده، اگر تو بری باشی به زودی خدا ترا بری خواهد نمود، و اگر آلوده به گناه شده‌ای توبه کن زیرا اگر بنده توبه کند خدا می‌پذیرد، چون سخن رسول خدا ﷺ تمام شد، به پدرم گفتم: جواب بده، گفت: چه بگویم، به خدا قسم ندانم چه بگویم، به مادرم گفتم: تو جواب بده. او نیز گفت: «والله ما أدری ما أقول»، پس من در حالی که دختری کم سن بودم گفتم: من از قرآن آیات زیادی قرائت نمی‌کنم، من به خدا قسم فهمیده‌ام که شما چیزی شنیده و در ذهن شما رفته و مستقر شده، پس اگر بگویم من بری هستم مرا تصدیق نمی‌کنید و اگر به چیزی اعتراف کنم در حالی که خدا می‌داند من بری هستم، تصدیق خواهید کرد، به خدا قسم من برای خودم و برای شما مثلی نیافتم جز آنچه بنده صالح پدر حضرت یوسف

گفته و اسم یعقوب را فراموش کرده بودم ﴿فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ سپس رو بر گرداندم و به فراشم خوابیدم، و حال آنکه می‌دانستم خدا مرا تبرئه خواهد کرد، ولیکن گمان نمی‌کردم در شأن من چیزی نازل شود، و خود را حقیرتر می‌دانستم، پس به خدا قسم که رسول خدا ﷺ از مجلس خود بر نخاست و از اهل خانه کسی بیرون نرفته بود مگر اینکه وحی بر رسول خدا ﷺ نازل شد به اندازه‌ای که عرق از جبین حضرت جاری شد، پس وحی تمام شد، در حال تبسم فرمود: بشارت باد تو را ای عایشه! آگاه باش به خدا قسم که خدا ترا تبرئه نمود پس گفتیم: «بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِكَ وَلَا بِحَمْدِكَ أَصْحَابُكَ!». مادرم گفت: بر خیز به سوی او، گفتم: بر نمی‌خیزم و احدی را ثنا نمی‌کنم جز خدا را. پس خدا آیات فوق را نازل نموده بود. پس ابوبکر گفت: و الله من دیگر بر مسطح اتفاق نمی‌کنم و حال اینکه اتفاق می‌کردم بر او برای خویشاوندیش، پس خدای تعالی آیه: ﴿وَلَا يَأْتَلِي أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ....﴾ که ذیلاً خواهد آمد، نازل نمود، پس ابوبکر گفت: «والله إني لأحب أن يغفر لي» فرجع النفقة على مسطح... انتهى.

بدانکه خدا در این آیات انواعی از تهدید و زجر بیان کرده، جمله: ﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ....﴾ دلالت دارد که واجب بود بر مؤمنین که چون این بهتان را شنیدند تکذیب کنند و نسبت به هم حسن ظن داشته باشند و تهمت را انتشار ندهند در حق خانواده رسول خدا ﷺ و مادر مؤمنین، چنانکه ابو ایوب انصاری به عیال خود گفت: می‌بینی چه گفته می‌شود؟ عیال او گفت: تو بهتری یا صفوان؟ گفت: صفوان، گفت: پس عایشه بهتر از من، و صفوان بهتر از تو است و من گمان بد نمی‌برم. و خدا کلمه: ﴿بِأَنفُسِهِمْ﴾ فرموده، برای اینکه مانند جسد واحد باید همدیگر را حفظ کنند، رسول خدا ﷺ فرمود: «المؤمنون للمؤمنين كالبنیان یشد بعضه بعضا»، و معنای إفک اظهار بر خلاف حقیقت است.

﴿يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ وَيَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَعُوفٌ رَحِيمٌ ۝﴾

[النور: ۱۷-۲۰]

ترجمه: خدا شما را پند می‌دهد که مبادا به مانند این قضیه عود کنید اگر ایمان دارید (۱۷) و خدا برای شما این آیات را بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است (۱۸) محققاً آنان که دوست می‌دارند که زشتکاری در میان مؤمنین شیوع پیدا کند برای ایشان عذابی دردناک در دنیا و

آخرت است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید (۱۹) و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است نبود (به هلاکت رسیده بودید) (۲۰).

نکات: باز این آیات در زجر و تهدید و منع از بهتان و نشر آن است که خدا موعظه می‌کند، حال می‌توان خدا را واعظ نامید در قرآن که کلمه واعظ نیامده و در دعاها نیز چیزی ندیده‌ام، یکی از گناهان کبیره حب شیوع فحشا است و این گناه از جوانح است نه از جوارح، و این آیه دلالت دارد که خدا بر گناه قلبی نیز عذاب می‌کند به عذاب دنیوی و اخروی، اما گناه دنیوی همان بدبینی مؤمنین به یکدیگر و مبتلا شدن به انواع بلاهاست مانند حسان که یکی از ناشرین افک بود در آخر عمر کور شد. جمله ﴿وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ دلالت دارد که حب شیوع فاحشه را که گناه قلبی است هیچ کس نمی‌داند جز خدا.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾ وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾

[النور: ۲۱-۲۲]

ترجمه: ای مؤمنین قدم‌ها و گام‌های شیطان را پیروی نکنید و آنکه گام‌های شیطان را پیروی کند (خطا کرده) زیرا او به فحشاء و ناپسند امر می‌کند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود احدی از شما هیچ وقت پاک نمی‌شد ولیکن خدا هرکس را بخواهد پاک می‌گرداند و خدا شنوای داناست (۲۱) و صاحبان فضل و برتری و وسعت از شما خودداری نکنند از اینکه به خویشان و مساکین و مهاجرین در راه خدا چیزی بدهند و باید که در گذرند و عفو کنند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد و خدا آمرزنده رحیم است (۲۲).

نکات: خطاب ﴿لَا تَتَّبِعُوا...﴾ اگرچه به مؤمنین است اما خدا عدم اتباع را از همه بندگان خواسته به دلیل اینکه فرموده: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ...﴾ و من موصوله عام است. ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ اشاره به ابی بکر است که خدا او را صاحب فضل و سعه خوانده، چون او قسم خورده بود که به مسطح همراهی نکند، با اینکه مسطح خاله‌زاده او بود، زیرا او از ناشرین کذب (بهتان) بود. پس چون این آیه نازل شد ابوبکر همراهی خود را قطع نکرد، و گفت: دوست دارم خدا مرا بیامرزد، و در این آیه اشاره است به اینکه یمین بر ترک خیر اثری ندارد زیرا ﴿وَلَا يَأْتَلِ﴾ را به معنی؛ لا یحلف نیز گفته‌اند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾﴾ [النور: ۲۳-۲۵]

ترجمه: محقق آنان که به زنان عفیفه غافله مؤمنه نسبت (بی‌عفتی) می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای ایشان عذاب بزرگی است (۲۳) روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان علیه ایشان گواهی دهند به آنچه کرده‌اند (۲۴) در آن روز خدا جزای تمام به ایشان طبق واقع دهد و آگاه می‌شوند که خدای تعالی خود حق آشکار است (۲۵).

نکات: این آیات نیز در حق عایشه نازل شده و او را عفیفه مؤمنه خوانده اگر چه مورد نزول مخصوص نمی‌شود و هرکس قذف محصنات مؤمنات کند به کیفری که در آیه ذکر شده مبتلا خواهد شد. و بعضی گفته‌اند: این آیه نازل شده در حق کفار مکه که چون زنی از زنان عفیفه مسلمة مهاجرت به سوی مدینه می‌کرد، او را تهمت می‌زدند که مدینه می‌رود برای فسق و فجور. به هر حال باید گفت آیه عام است.

﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾﴾ [النور: ۲۶]

ترجمه: چیزهای ناپاک مخصوص ناپاکان است، و ناپاکان مخصوصند به آنچه ناپاک است و آنچه پاکیزه‌ها است مخصوص پاکان و پاکان مخصوصند به چیزهای پاکیزه، آنان مبرا و منزهد از آنچه در حقشان می‌گویند، برای ایشان آمرزش و روزی گواراست (۲۶)

نکات: ﴿الْخَبِيثَاتُ﴾ به کلمات زشت از قبیل قذف و لعن و ذم اطلاق می‌شود، و به زنان زناکار نیز اطلاق می‌شود، در این آیه مقصود قذف و کلمات زشت است بقرینه ﴿مِمَّا يَقُولُونَ﴾، و همچنین ﴿وَالطَّيِّبَاتُ﴾ به کلمات خوب و پاکیزه گفته می‌شود و به زنان پاکیزه نیز اطلاق می‌شود، به هر حال اگر مقصود را عام بگیریم بهتر است، و این اشاره به این است که رسول خدا ﷺ و صفوان و زنان رسول خدا ﷺ همه پاکیزگانند، و سخنان زشت را نباید در حق ایشان گفت. و کلمات زشت مخصوص منافقین و قاذبین است. تا اینجا آیات راجع به عایشه و قصه او تمام می‌شود و در این آیه آخر خدا وعده مغفرت و رزق کریم که بهشت است به عایشه و صفوان و مدافعین ایشان داده است. بنابراین نمی‌توان نسبت به آنان بدگویی و لعن نمود، حال اگر خطایی از عایشه در قصه جنگ جمل سرزده باشد جزا و یا عفو او با خداست و مردم زمان ما حق ندارند به لعن و شتم اقدام کنند.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾﴾

[النور: ۲۷-۲۹]

ترجمه: آهای مؤمنین، وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود نشوید تا اذن بگیرید و بر اهل آن سلام کنید، این برای شما خوبست باشد که متذکر شوید (۲۷) پس اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید داخل نشوید تا به شما اذن داده شود و اگر به شما گفته شد برگردید پس برگردید، آن برای شما پسندیده‌تر است و خدا به آنچه انجام می‌دهید داناست (۲۸) بر شما باکی نیست که در خانه‌های غیر مسکونه که در آنها متاعی برای شماست داخل شوید و خدا می‌داند آنچه اظهار کنید و آنچه پنهان نمائید (۲۹).

نکات: ﴿حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا﴾: «الاستیناس، طلب الانس، والمعنی؛ حتی تستعلموا اهل الانس موجود فی البيت أم لا»، یعنی مطلع شوید که کسی در خانه هست و اذن می‌دهد یا خیر؟ و پس از استیذان سلام کردن است و شکی نیست که استیذان قبل از سلام کردن است و هردو لازم و وظیفه شرعی و عقلی است، چنانکه در آیه ذکر شده. و عدد اذن سه مرتبه است، اگر پس از سه مرتبه جواب نیامد باید برگردد، زیرا هم روایتی به این مضمون وارد شده و هم از محاسن اخلاق است و اطلاق آیه شامل است دخول برخانه محارم را نیز.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ خُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائِهِنَّ أَوْ ءَبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُهُنَّ أَوِ التَّبِيعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾﴾

[النور: ۳۰-۳۱]

ترجمه: بگو به مؤمنین چشمان خود (از نگاه حرام) برهم نهند و فروج خود را نگه دارند، این پاکیزه‌تر است برای ایشان، زیرا خدا بیناست به آنچه انجام می‌دهند (۳۰) و بگو به مؤمنات بر

هم نهند چشمان خود را و فروج خود را نگه دارند، و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه آشکار باشد و مقنعه‌های خود را بر گریبان خود زنند و زینت خود را ظاهر نسازند مگر برای شوهران خود و یا پدران خود یا پدر شوهران خود یا پسران خود، یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان خود یا مملوکشان یا پیروان غیرمحتاج به نکاح از مردان یا کودکی که بر عورت زنان اطلاعی نیافته‌اند، و پایکوبی نکنند تا آنچه از زینت خودشان پنهان می‌دارند دانسته شود، و به سوی خدا برگردید و همه توبه کنید ای مؤمنین، باشد که تا رستگار شوید (۳۱).

نکات: رسول خدا ﷺ فرموده: «لَكُمْ أُولُ نَظَرَةٍ فَلَا تَتَّبِعُوهَا بِالْثَانِيَةِ فَتَهْلِكُوا»، یعنی؛ اولین نظر برای شما رواست پس نظر دوم را در پی آن نیاورید که هلاک می‌شود، و در آیه حکم چشم‌پوشی بر حکم فرج مقدم شده برای اهمیت، زیرا آن مقدمه این است. و مقصود از ﴿وَلَا يُبْدِينَ...﴾ حرمت اظهار زینت است در حالی که به بدن باشد. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾، صورت و کفین است که ستر اینها موجب عسر و حرج می‌شود. و مقصود از: ﴿مَا مَلَكَتْ﴾، کنیزان است، اگر چه ماء موصوله شامل کنیز و غلام هر دو می‌شود. و جمله: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا...﴾ صفت است برای ﴿التَّابِعِينَ﴾ که جمع است و شامل رجال و طفل هر دو می‌شود و اما اگر صفت بگیریم برای طفل از جهت عربیت صحیح نیست.

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۲]

ترجمه: و به نکاح در آورید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر خود و شایستگان از بندگان خود و کنیزان خود را (یعنی بردگان و اسرای جنگی را) اگر فقیر باشند خدا از فضل خود ایشان را بی‌نیاز می‌کند و خدا گشایش دهنده داناست (۳۲).

نکات: خطاب: ﴿وَأَنْكِحُوا...﴾ خطاب به مسلمین و اولیاء عقد است که مسلمین باید برای ایجاد محیط و اجتماع سالم، به عقد نکاح زنان و مردان مجرد اقدام کنند و البته دولت اسلامی نیز چون نماینده مسلمین و جامعه اسلامی است واجب است به چنین امر مهم همت گمارده و وسائل ازدواج جوانان مجرد را فراهم کند، متأسفانه مسلمین و دولت‌های اسلامی از دستورات قرآنی بی‌اطلاع و غافلند. و آیامی جمع اُم به هر مرد بی‌زن و زن بی‌مرد گفته می‌شود، چه بکر باشد و چه نباشد. و مقصود از جمله ﴿إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ﴾ این است که مرد و زن از فقر و نداشتن نفقه نترسند زیرا خدا

وسعت داده به آنکه زن گرفته و از فقر نترسیده است. و رسول خدا ﷺ فرموده: «من سعادة المرء الزوجة الصالحة»، یعنی زن شایسته داشتن از سعادت و خوشبختی مرد است. و باز فرموده: «من أحب أن يلتقي الله طاهرا مطهرا فليتعفف بزوجته» یعنی هر کس دوست دارد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات کند باید با داشتن همسر عفت ورزد. و باز فرموده: «من أحب فطرتي فليستن بسنتي ومن سنتي النكاح»، یعنی هر کس خوی مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند و از سنت من است ازدواج. و نیز رسول خدا ﷺ فرموده: «يا معشر الشباب من استطاع منكم الباه فليتزوج فإنه أغض للبصر وأحصن للفرج»، یعنی هرکس از شما توانایی ازدواج دارد باید تزویج کند زیرا تزویج دیده و فرج را از بی عفتی بهتر حفظ می کند. و باز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أيها الناس إن جبرئيل أتاني عن اللطيف الخبير فقال: إن الأبقار بمنزلة الشمر على الشجر إذا أدرك ثمره فلم يجتنى أفسدته الشمس ونثرته الرياح وكذلك الأبقار إذا أدركن ما يدرك النساء فليس لهن دواء إلا البعولة وإلا لم يؤمن عليهن الفساد لأنهن بشر». یعنی، ای مردم جبرئیل از طرف خدای لطیف آگاه مرا خبر داد و گفت: دختران بکر به منزله میوه درختند که هرگاه برسد و چیده نشود آفتاب آن را فاسد گرداند و بادهای پراکنده اش کند و همچنین دختران بکر چون به حد بلوغ زنان برسند دوايي ندارند جز شوهر و گرنه از فساد ایمن نباشند زیرا بشرند.

﴿وَلَيْسَتَعَفْفُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَعَاثُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾﴾ [النور: ۳۳-۳۴]

ترجمه: و باید عفت ورزند آنان که واجد نکاح نیستند و تمکن ندارند تا خدا ایشان را از فضل خود بی نیاز کند، و آنان که مملوک شمايند (یعنی بردگان و آنان که در جنگ تحت اسارت آمده اند) و طالب کتابت با شما می باشند اگر در ایشان خیری دانسته اید با ایشان مکاتبه کنید، و بدهید به ایشان از مالی که خدا به شما داده است. و کنیزان خود را (یعنی اسیران جنگی را) اگر عفت ورزیدند به زنا وادار نکنید برای اینکه متاع زندگی دنیا را به دست آورید. و هرکس ایشان را وادار کند پس محققا پس از وادارشدنشان، خدا (نسبت به ایشان) آمرزنده

رحیم است (۳۳) و به تحقیق آیات روشن و مثلی از آنان که پیش از شما رفتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل نمودیم (۳۴).

نکات: خطاب: ﴿وَلَيْسَ عَفِيفٌ﴾ خطاب به زنان و مردان عزب می باشد که قبل از نکاح و ازدواج با همسر مورد پسند خود، خود را حفظ کنند و شهوت خود را نگه دارند، و این آیه منافات با آیه قبل که فرمود ﴿وَأَنْكِحُوا.....﴾ ندارد زیرا آن خطاب به جامعه اسلامی و اولیاء عقد است نه به زوجین. و این آیه خطاب به مردان و زنان مجرد است که صبر کنند تا گشایش در امر ازدواج با همسر با ایمان برای ایشان فراهم آید. و مقصود از جمله: ﴿إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾، این است که اگر صلاح و رشدی در ایشان دیدید که می توانند خودشان کسبی کنند و مال الکتابه را آداء کنند. و مقصود از جمله: ﴿وَعَاثُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ.....﴾ این است که از اقساط مال الکتابه کم کنید و از مال خود به ایشان سرمایه بدهید و از مالی که از ایشان گرفته اید مقداری به خودشان برگردانید و یا از صدقات به ایشان بپردازید و جمله: ﴿وَلَا تُكْرِهُوا....﴾ دلالت دارد که اگر کنیزان یعنی اسیران جنگی شما عفت ورزیدند شما آنان را به زنا وامدارید، پس اشکال شده که مفهوم آن این می شود که اگر عفت نورزیدند ایشان را به زنا وادارید به اکراه! جواب این اشکال این است که خدا می فرماید: اگر عقیفه هستند شما به اکراه ایشان را به زنا وامدارید و اگر عفت نورزیدند و خود مایل به زنا بودند دیگر اکراه موضوع ندارد یعنی سالبه به انتفاء موضوع است. پس مفهوم مخالف ندارد.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳۵﴾﴾ [النور: ۳۵]

ترجمه: خدا نور آسمان و زمین است، مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی است و آن چراغ در میان شیشه ای که آن شیشه چون ستاره درخشانی برافروخته شود از (روغن) درخت با برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است. زیت او نزدیک باشد که روشنی بدهد و اگر چه آتشی به او نرسیده باشد، نوری است بر روی نور، خدا به سوی نور خود هر که را بخواهد هدایت می کند و خدا برای مردم مثل ها می زند و خدا به هر چیزی داناست (۳۵).

نکات: این آیه یکی از آیات پر سر و صدا شده که مفسرین در کلمات و جملات آن احتمالاتی داده و آن را از سادگی و روشنی به ابهام و معما بودن وارد نموده اند. ولی ظاهر آیه این است که: خدا

نمایانندهٔ آسمانها و زمین است مانند نور که مرئیات را می‌نمایاند و راهنمایی می‌کند، پس خدا هادی است و نور هدایت او مانند چراغدانی است که در او چراغی پر نور باشد و اینکه کلمهٔ ﴿نُورٍ﴾ آورده و نور را اضافه به خود نموده، برای اینکه قاری بداند او نور نیست، زیرا مضاف غیر از مضاف الیه است و اما وجه تشبیه هدایت خود را به چراغدانی که در آن چراغ پر نور چنین و چنانی باشد آنست که:

اولاً، چراغی که چراغدان دارد از بادهای و حوادث محفوظ است و از بین نمی‌رود و همینطور هدایت الهی. و ثانیاً، همان‌طوری که آن چراغ جای معینی دارد که تابش نور از همانجاست هدایت الهی نیز جای معینی دارد که کتاب خدا باشد و یا پیغمبر او و نمی‌توان هدایت را از جای دیگر یعنی از کتاب دیگر و یا علمای دیگر دریافت نمود.

و ثالثاً، همان‌طوری که اگر چراغی را در میان بلور و شیشهٔ صاف درخشانی بگذارند به واسطهٔ تالؤلُ چراغ بر شیشه و تالؤلُ صفحات شیشه بر یکدیگر موجب ازدیاد نور می‌شود، پس وضع چراغ در شیشه موجب ازدیاد تالؤلُ است، هدایت الهی نیز به تناسب اوضاع و کیفیات تأثیر بیشتری دارد، مثلاً اگر هدایت الهی در میان کتاب فصیحی و الفاظ زیبایی و یا به زبان پیغمبر خوش گفتار خوش اخلاقی انجام شود البته تأثیر زیادتری دارد.

و رابعاً، چنانکه اگر روغن چراغ صافتر و شفافتر باشد روشنی او زیادتر می‌شود، مثلاً روغن زیتون از سایر روغن‌ها برای چراغ مفیدتر است زیرا صافتر و شفافتر است، هدایت الهی نیز اگر از معدن وحی و مطالب آن از یقینیات و خالی از اوهام و شکوک باشد مفیدتر است.

و خامساً، اگر روغن زیتون را از درخت زیتونی که مستقیم بالا رفته باشد و به طرف شرق و غرب کج نشده باشد به طوری که از تابش آفتاب در هر صبح و عصر بهتر بهره برده و تأثیر بیشتری از تابش آفتاب برده باشد، آن روغن مفیدتر است همان‌طور اگر هدایت الهی به توسط شخص لائق که از نسل موحدین و از سلالهٔ ابراهیم باشد که کجی‌های محیط به او اثر نکرده باشد دارای نجابت و عفت و امانت و صدق و صفا باشد مانند محمد ﷺ بهتر اثر دارد و فایدهٔ بیشتری دارد.

سادساً، همان‌طوری که درخت اگر خم شد به طرف شرق و غرب و مستقیم نبود تأثیر صحیحی از آفتاب در او پیدا نمی‌شود، همان‌طور شخصی که افکارش متوجه مادیات بود و به طرف دنیا و پستی آن خم و متمایل شد کمتر از هدایت الهی در او متجلی می‌شود، ولی کسی که نظر او بلند و به افکار چپ و راست و کج و معوج تمایل نداشت بیشتر هدایت الهی در او متجلی خواهد شد، همان‌طور از شجرهٔ بنی هاشم و سلالهٔ ابراهیم آنان که مردمان ساده و بی‌غل و غش و خالی از صفات رذیله بودند اگر هدایت الهی به واسطهٔ شخصی از این شجره تابش کند مؤثرتر است.

سابعا، اگر چراغ و فِئِلَه آن صاف باشد و هنوز کبریت به او نرسیده مانند گاز روشن گردد، بهتر از چراغی است که کثیف شده و برای روشن شدن معطل می‌کند، هدایت الهی نیز اگر در وجود کسی ودیعه باشد که به مؤمنین و هدایت ایشان حریص باشد و بدون معطلی و گرفتن أجر به هدایت پردازد و بدون معطلی و میل مردم تالُلُو و خود به خود به روشن کردن افکار پردازد، بهتر و مفیدتر است و لذا خدا در تشبیه و تمجید چراغ هدایت خود فرموده: ﴿رَبِّتْهَا يَضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾.

ثامنا، نور چراغ اگر محفوظ به شیشه صاف و بلور صاف باشد نور او اضافه می‌شود و ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ می‌گردد، همین طور اگر هدایت الهی به قلب صاف و دل پاکی اضافه و اضافه گردد، نور و تالُلُو آن اثر بیشتری دارد.

پس خدای تعالی هدایت خود را از هشت جهت فوق تشبیه کرده به چراغی که دارای هشت جهت مزبور و اوصاف مذکوره باشد. اما هدایت الهی مانند آن چراغ برای کسی مفید است که بخواهد از هدایت و نور آن، هدایت شود که خدا او را هدایت می‌کند. و اما کسی که اعراض دارد و مایل به فهم حقایق وحی نیست، مانند کسی که از چراغ پر نور اعراض کند و به طرف ظلمات میل کند، او قابل هدایت نیست و خدا او را هدایت نمی‌کند و لذا در آخر آیه فرموده: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾.

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۚ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ۚ لِيَجْزِيَهمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (النور: ۳۶-۳۸)

ترجمه: در خانه‌هایی که خدا اذن داده رفعت یابند و نام او در آنها یاد گردد، در آنها برای او صبح و شام تسبیح می‌کنند (۳۶) مردانی که تجارت و داد و ستد، ایشان را از ذکر خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات غافل نمی‌کند و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن منقلب و زیر و رو می‌شود می‌ترسند (۳۷) برای اینکه خدا به نیکوتر از آنچه کرده‌اند جزایشان دهد و بر ایشان از فضل خود زیاد کند و خدا هر که را بخواهد بدون حساب روزی می‌دهد (۳۸).

نکات: متعلق است جمله: ﴿فِي بُيُوتٍ...﴾ به جمله: ﴿يُسَبِّحُ﴾ که بعدا ذکر شده و یا به جمله یوقد و یا به یکون که مقدر است. و جمله: ﴿لَا تُلْهِيهِمْ...﴾ دلالت دارد که تجارت و سایر امور دنیا نباید انسان را از یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکات غافل کند، از این آیه به طور صراحت و روشن استفاده می‌گردد که در تجارت و بیع زکات واجب است و تاجر و بایع باید زکات بدهند. و کسی که در

تجارت زکات را واجب نمی‌داند، جواب این آیه را چه می‌دهد؟ در کجای قرآن زکات برای شتر صریحا ذکر شده که در آن واجب می‌دانند ولی برای تجارت و بیع که چنین آیه صریحی دارد، واجب نمی‌دانند؟! بعضی خیال می‌کنند که ائمه اهل بیت زکات را در همه چیز واجب نمی‌دانستند، ایشان نمی‌دانند که ائمه اهل بیت بر خلاف قرآن و سنت نمی‌گفتند و زکات را منحصر به ۹ چیز نمی‌دانستند بلکه در همه چیز قائل به زکات بوده‌اند، چنانکه روایات کثیره‌ای از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده که در هر چیزی زکات است، هرکس بخواهد باید به کتب تهذیب و وسائل و مانند آن مراجعه نماید. مثلا از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: «سألت أبا عبدالله علیه‌السلام عن الذهب كم فيه الزكاة؟ قال: «إذا بلغ قيمته مأتي درهم فعليه الزكاة». یعنی، از امام صادق سؤال کردم از طلا که زکات در آن چقدر است؟ حضرت فرمود: همین که قیمت آن به دویست درهم رسید زکات آن واجب است، که ملاک زکات در طلا را قیمت آن می‌فرماید و بحثی هم از مسکوک و یا منقوش طلا نیست. و در تهذیب آمده: «عن زرارة قال: قلت لأبي عبدالله علیه‌السلام في الذرة شيء؟ قال: الذرة والعُدى والسلت والحبوب منها مثل ما في الحنطة والشعير وكل ما كيل بالصاع فبلغ الأوساق التي فيها الزكاة فعليه فيه الزكاة». یعنی؛ زرارہ روایت می‌کند که به حضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا در ذرت زکات است؟ حضرت فرمود: در ذرت و عدس و جو گندم نما و در تمام دانه‌ها زکات واجب است همانند آنچه در گندم و جو واجب است و هر چه به کیل و پیمانه در آید و به چند وسق که نصاب زکات است برسد، زکاتش واجب است. و علی علیه‌السلام می‌فرماید: «من كان له مال وعليه مال فليحسب ما له وما عليه فإن كان ما له فضل على مأتي درهم فليعط خمسة دراهم وإن لم يكن له فضل على مأتي درهم فليس عليه شيء». یعنی؛ کسی که مبلغی را دارد و مبلغی را هم بدهکار است، پس اگر پس از برداشت بدهی از آن مبلغی که دارد باقیمانده زیادتر از دویست درهم باشد باید پنج درهم آن را زکات دهد و اگر زاید بر دویست درهم نیست چیزی بر عهده او نیست. و در «کافی ومن لا يحضره الفقيه» از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «إنما جعل الله تبارك وتعالى الزكاة في كل ألف، خمسة وعشرين درهما لأن الله عزوجل خلق الخلق وعلم غنيهم وفقيرهم وقويهم وضعيفهم، فجعل في كل ألف خمسة وعشرين مسكينا لو لا ذلك لزادهم الله لأنه خالقهم وهو أعلم». یعنی، همانا خداوند در هر هزار دره‌می مبلغ بیست و پنج درهم زکات قرار داد زیرا خدای عزوجل مردم را آفرید و می‌دانست که چقدر آنان غنی و چقدر آنان فقیر و چقدر آنان قوی و چقدر آنان ضعیف می‌باشند، پس در هر هزار نفر بیست و پنج نفر مسکین قرار داد که اگر چنین نبود خداوند در مال اغنیاء برای فقراء زیادتر قرار می‌داد زیرا او خالق ایشان و به حالشان داناتر است.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّعَهُ حِسَابُهُ ۖ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ۖ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرُهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾﴾

[النور: ۳۹-۴۰]

ترجمه: و آنان که کافرنند اعمال ایشان چون سرابی است در زمین همواری که تشنه آن را آب می‌پندارند تا آنکه آنجا آید و چیزی نیابد و خدا را نزد آن بیابد که به تمام حسابش برسد و خدا سریع الحساب است (۳۹) یا مانند تاریکی‌هایی است در دریایی عمیق که آن را موجی فروپوشانده که روی آن موجی دیگر است که بالای آن ابری است، تاریکی‌هایی است بر روی یکدیگر که هرگاه دست خود را در آورد نزدیک نیست که آن را ببیند و کسی که خدا برایش نوری قرار نداده پس برای او نوری نیست (۴۰).

نکات: خدا اعمال و عقاید کفار را تشبیه کرده: اعمال را به سراب. اما تشبیه اعمال چنانکه آدم تشنه از دور زمین ریگزار را می‌بیند و خیال می‌کند آب است و با شوق و شغفی به طرف ریگزاری که آن را چون آب دیده به نام سراب می‌رود و چون خسته و نزدیک شد می‌بیند سعی او بی‌فایده بوده و جز زحمتی برای او نتیجه نداده، کفار و اهل خرافات نیز کارهایی می‌کنند که به خیال خود نتیجه بسیار دارد اما چون پرده بالا رود و حقیقت را دریابند می‌بینند اعمال ایشان جز رنج و تعب نتیجه نداشته است. و اما خود و عقائدشان را که فقط خیالات و موهومات بوده تشبیه کرده به آنکه میان دریای عمیقی تاریک که از جهاتی تاریک شده مبتلا است و حتی دست خود را نمی‌بیند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفَّتٍ كُلُّ قَدٍّ عِلْمَ صَلَاتِهِ ۖ وَتَسْبِيحُهُ ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدَقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ۖ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَن يَشَاءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقُهُ ۖ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٤٣﴾﴾

[النور: ۴۱-۴۳]

ترجمه: آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می‌کند آنکه در آسمان‌ها و زمین است و مرغان پرگشوده، هر یک دعا و تسبیح خود را دانسته و خدا به آنچه بجا می‌آورند دانا است (۴۱) و مخصوص خداست ملک آسمان‌ها و زمین و به سوی خدا می‌باشد بازگشت (۴۲) آیا ندیدی که خدا ابری را

می‌راند سپس بین آن را به هم می‌آورد، سپس آن را متراکم قرار می‌دهد پس می‌بینی باران از خلال آن بیرون آید و از بالا کوه‌هایی از تگرگ نازل می‌کند و آن را به هرکس بخواهد می‌رساند و از هرکس بخواهد منصرف می‌کند، روشنی برق آن نزدیک است دیده‌ها را برباید (۴۳).

نکات: بعد از آنکه اعمال و خرافات کافران را برای بندگان بیان کرد، در این آیات آثار قدرت خود را

بیان می‌کند. و جمله: ﴿كُلُّ قَدْ عَلِمَ...﴾ دلالت دارد که مرغان و پرندگان هوا که بیش از هشتاد و شش هزار نوع هستند اذکار و تسیحاتی دارند که خود می‌فهمند. انسان باید برای ازدیاد خداشناسی در شگفتی‌های پرندگان نیز نگاه کند مثلاً: شتر مرغ آفریقائی وزنش ۱۳۵ کیلوگرم و طول قدش ۲/۴۰ می‌باشد و طول پر بعضی از مرغ‌های ژاپنی ۷/۳۰ متر می‌باشد، بعضی از کلاغ‌ها بیش از صد سال عمر می‌کنند، البته باید به کیفیت خلقت و تغذیه و تولید نسل و تکثیرشان فکر و تدبر کرد، ما پرندگانی را دیده‌ایم که ضرر و نفع خود را تشخیص می‌دهند و کارهای محیر العقول می‌کنند. و مرغان سحر ذکر و مناجات دارند. آیا نمی‌بینی چگونه یکدیگر را صید می‌کنند و به هوای معتدل می‌روند. مثلاً: حباری که مرغی است به قدر خروس با مار می‌جنگد و چون از نیش مار مسموم می‌شود می‌رود از برگ گیاهی که به نام جرجیر است می‌خورد و سم مار را بر طرف می‌کند و.....

و بدان که باران و برف نام‌های زیادی به اعتبار انواع و اقسام آنها دارد: بَرَد گفته می‌شود به تگرگ، دِبه به باران آهسته مدام گویند که در هوای ساکن بیاید، وابل به باران شدید تند گویند، مطر گفته می‌شود به مطلق باران، ثلج گفته می‌شود به برف و بارانی که نیمه یخ شده باشد و طل به باران ریزی گفته می‌شود که مانند شبنم باشد و اگر در هوای سرد شبنم یخ کند آن را صقیع گویند و اگر پر فایده و بی‌ضرر باشد آنرا غیث گویند.

﴿يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ ۖ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَّن يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ لَقَدْ أَنزَلْنَا ءَايَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝﴾ [النور: ۴۴-۴۶]

ترجمه: خداوند شب و روز را برمی‌گرداند (و تغییر می‌دهد) به درستی که در این البته عبرتی است برای صاحبان بصیرت (۴۴) و خدا هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید، پس بعضی از آنان بر شکم راه می‌روند و بعضی از ایشان بر دو پا راه می‌روند و برخی از ایشان بر چهار پا راه می‌روند، خدا آنچه بخواهد خلق می‌کند زیرا خدا بر هرکاری تواناست (۴۵) به تحقیق که

پیوسته آیات بیان‌کننده را نازل نمودیم و خدا هرکه را بخواهد به سوی راه راست هدایت می‌کند (۴۶)

نکات: کلمه ﴿مِنْ مَّاءٍ﴾ را ممکن است متعلق به خلق گرفت چنانکه ترجمه شد و ممکن است متعلق به ﴿دَابَّةً﴾ گرفت، پس معنی چنین می‌شود؛ جنبنده‌ای که از آبست خدا آن را آفریده، در این صورت جنبنده دیگری هم هست که از آب به وجود نیامده باشد مانند: جن و ملک و حضرت آدم و حضرت عیسی، و در این جملات کلمه ﴿مِنْ﴾ و ضمیر ﴿هُم﴾ که برای عقلاء وضع شده در غیر عقلاء استعمال شده است برای تغلیب شریف بر خسیس. در این آیات خدا برخی از قدرت نمائی خود را بیان کرده و تفکر در بعضی از قدرت خودو میلیاردها موجود را لازم دانسته. در هر موجودی قدرت-نمایی خدا مشهود است؛ به کیفیت خلقت بالن آبی توجه کن که نوعی از آن دارای ۳۳ متر طول و ۱۳۳ تن وزن می‌باشد و یا کیفیت خلقت و زندگانی خفاش که پستاندار و دارای ۲۱۰۰ نوع است، و همچنین نظرکردن به انواع حیوانات صحرایی، پلنگ ساعتی ۱۴۵ کیلومتر سیر می‌کند و همچنین تفکر در میلیون‌ها حیوان که خدا چگونه قدرت نمایی کرده، زرافه بیش از ۵ متر طول گردن دارد زیرا در میان جنگل‌هایی است که درخت‌های آن سر به آسمان کشیده و باید این حیوان بتواند از برگ و میوه‌های آن درخت‌ها تغذیه کند. و همچنین توجه و نظر در سایر موجودات، ولی به اندازه‌ای که از توجه و عمل به کتاب خدا و بندگی او غافل نماند. و ما در کتاب «عقل و دین» جلد اول به بعضی از عجایب خلقت اشاره نموده‌ایم مراجعه شود. و کلمه ﴿مُبَيِّنَاتٍ﴾ دلالت دارد که آیات قرآن خود بیان‌کننده است و احتیاج به مبین دیگری از جنس کلام ندارد.

﴿وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱۷) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۱۸﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿۱۹﴾ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْفَتْحُ وَتَأْتِي الْفُتُوحُ غَيْرَ يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [النور: ۴۷-۵۰]

ترجمه: و می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و اطاعت کردیم، سپس گروهی از ایشان بعد از آن رو می‌گردانند و آنان مؤمن نیستند (۴۷) و چون به سوی خدا و رسول او خوانده شوند تا میانشان حکم کند ناگاه گروهی از ایشان اعراض می‌کنند (۴۸) و اگر حق با ایشان و به نفع ایشان باشد به حال پذیرش به سوی او می‌آیند (۴۹) آیا در دلهایشان بیماری است و یا شک دارند یا می‌ترسند از اینکه خدا و رسول او بر ایشان جور کند بلکه ایشان خود ستمگرند (۵۰).

نکات: چون کسی گفت ایمان به خدا و رسول دارم باید به حکم خدا و رسول گردن نهاده، اما در زمان رسول خدا ﷺ عده‌ای بودند مانند تمام زمان‌ها که مدعی ایمان بودند، ولی تسلیم حکم خدا نبودند، مانند؛ «بشر» منافق که دربارهٔ زمینی با یک نفر یهودی مرافعه داشتند، یهودی به او گفت برویم نزد محمد تا بین ما حکم کند، ولی او می‌گفت: برویم نزد کعب بن اشرف، زیرا محمد به ما ستم می‌کند! و مانند؛ مغیره بن وائل که زمینی را با علی بن ابی طالب به مشاع داشتند و قسمت کردند و قسمتی از زمین که آب به آن نمی‌رسید مگر با زحمت، به علی علیه السلام افتاد، مغیره به حضرت علی گفت: زمینت را به من بفروش و حضرت به او فروخت و قبض و اقباض کردند و بعد پشیمان شد و خواست معامله را برگرداند. حضرت علی علیه السلام قبول نکرد و فرمود: برویم نزد رسول خدا ﷺ و حکم او را هر چه باشد بپذیریم، مغیره گفت: من نزد محمد نمی‌آیم زیرا او مرا دشمن می‌دارد و می‌ترسم بر من جور کند، پس بنا به قولی این آیه نازل شد. در آیه برای منافق چند علامت ذکر شده:

اول، طالب دنیا و هر جا به نفع دنیا باشد مایل است.

دوم، در قلب ایشان مرض نفاق است.

سوم، اهل شکند.

چهارم، به خدا و رسول ایمان ندارند.

پنجم، ستمگرند.

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾﴾

ترجمه: همانا گفتار مؤمنین وقتی که به سوی خدا و رسول او خوانده شوند برای حکم میانشان، این است که گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و ایشان خود رستگارند (۵۱) و هر کس خدا و رسول او را اطاعت کند و از خدا بترسد و پرهیز کند پس آنان نجات یافته‌اند (۵۲) و به خدا قسم می‌خورند با محکم‌ترین قسم که اگر ایشان را امر کنی البته خارج می‌شوند (از خانه و لانه و یا بسوی جهاد) بگو قسم نخورید، طاعت شناخته شده آورید. به درستی که خدا به

آنچه می‌کنید آگاه است (۵۳) بگو خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید پس اگر روگردانند همانا بر رسول است آنچه عهده‌دار شده و بر شما است آنچه برعهده گرفته‌اید. و اگر او را اطاعت کنید هدایت یابید و بر این رسول نیست جز رساندن آشکارا (۵۴).

نکات: کلمه: ﴿يَتَّقَهُ﴾ به کسر قاف و هاء قرائت شده و نیز به کسر قاف و سکون هاء و هم به سکون قاف و کسر هاء قرائت شده و در قرآن‌های فعلی سکون قاف و کسر هاء مرقوم شده است. و کَلَّها صحیح و لکَل وجه. جمله: ﴿لَا تُقْسِمُوا﴾ دلالت دارد بر ذم قسم خوردن به خدا، و قسم؛ شاهد گرفتن می‌باشد و وقتی به خدا قسم می‌خوریم یعنی؛ خدا شاهد است من این کار را انجام یا ترک خواهم کرد، و جز خدا نمی‌توان کسی را شاهد گرفت زیرا خداست که در همه جا حاضر و بر تمام کائنات شاهد است، ولی فلان نبی و ولی همه جا حاضر نیستند! مثلاً؛ عیسی بن مریم فرموده: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾. و لذا موافق آیات قرآن از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَقْسِمَ بِمَا شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ وَلَيْسَ لَخَلْقِهِ أَنْ يَقْسِمُوا إِلَّا بِهِ». یعنی، خدا حق دارد که به هر مخلوقی بخواهد قسم بخورد ولی برای خلق او روا نیست که قسم خورند جز به خودخدا. و جمله: «عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ...» دلالت دارد که بر عهده رسول صلی الله علیه و آله فقط تبلیغ است و بر عهده مردم است اطاعت. و رسول خدا صلی الله علیه و آله جز تبلیغ وظیفه دیگری ندارد و کار دیگری به او واگذار نشده، پس آنچه غلّاه شیعه می‌گویند امام و رسول همه کاره جهانند، سخانشان ضد قرآن است. آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله متحمل شده و بر عهده دارد ابلاغ است قولاً و عملاً، و آنچه بر عهده مردم است قبول قول خدا و سنت رسول است. به جزء چهارم از مقدمه یعنی فصل ۱۴ مراجعه شود.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾

ترجمه: خدا به آنان که ایمان آورده از شما و عمل‌های شایسته را انجام دادند وعده داده که حتماً ایشان را در این زمین جانشین کند چنان که کسان پیش از ایشان را جانشین کرد و حتماً به ایشان تمکّن می‌دهد که دینی را که برای ایشان پسندیده (اجراء سازند) و حتماً برای ایشان خوف ایشان را تبدیل به اُمن می‌کند تا اینکه مرا بپرستند و هیچ چیزی را شریک من نسازند و هرکس بعد از این کافر شود پس آنان خود فاسقند (۵۵).

تکات: حق تعالی وعده داده به حاضرین زمان رسول خدا ﷺ، به دلیل کلمه: ﴿مِنْكُمْ﴾ که ایشان را در زمین جانشین کند یعنی جانشین مشرکین نه جانشین خدا زیرا خدا جا و جانشین ندارد، به دلیل اینکه فرموده: ﴿كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾، که قبل از مؤمنین نیز عده‌ای در قرنی بوده و در قسمتی از زمین زعامت می‌کردند و سپس می‌رفتند و خدا دیگران را جانشین ایشان قرار می‌داد و زعامت و سلطنت عده‌ای به دیگران منتقل می‌شد، پس همانطور که مردم پیش از ایشان در قسمتی از زمین خلافت نمودند نه همه زمین، خدا وعده داد که مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ نیز در قسمتی از زمین قدرت پیدا کنند، و این وعده الهی بواسطه اینکه مؤمنین زمان رسول واقعا ایمان داشتند و کارهای شایسته را طبق همین آیه انجام دادند، عملی گردید. و لذا همان مؤمنین که تمکن از اجرای مراسم دینی نداشتند و همواره از قدرت مشرکین خائف بودند، خوف ایشان طبق وعده الهی تبدیل به اُمن شد و در اجرای مراسم دینی تمکن پیدا کردند و زمین‌های مشرکین و کفار به دست ایشان و در تحت تسلط ایشان در آمد.

و باید دانست چنانکه در آیه ذکر شده در اسلام و سایر ادیان الهی، حکومت هدف نیست بلکه وسیله است، و هدف ادیان چنان است که در آیه ذکر شده و می‌فرماید: ﴿يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾. بنابراین هدف انبیاء، ایجاد جامعه‌ای خالی از شرک بوده که در آن فقط خدا بندگی شود، یعنی توحید خالص قرآنی. و وظیفه انبیاء تبلیغ رسالت و بشارت و انذار بوده است.

مطلب دیگر آنکه بعضی از متعصبین مذهبی ما گفته‌اند: مقصود از ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾، ائمه اثنی عشر می‌باشند!! و روایتی هم در این باره جعل کرده‌اند ولی این قول مخالف صریح آیه است زیرا ﴿مِنْكُمْ﴾ مخاطبین و حاضرین زمان رسول هستند و ائمه اثنی عشر و یا حضرت مهدی مخاطب و حاضر نبوده‌اند و به اضافه به عقیده خود شیعه، ائمه اثنی عشر تمکن از اجرای مراسم مذهبی خود نداشتند و همواره در خوف و تقیه بوده‌اند! و در نهج البلاغه خطبه ۱۴۶ آمده است که چون به هنگام جنگ مسلمین با ایران، عمر با حضرت علی مشورت کرد که آیا برای یاری لشکر اسلام به ایران برود، حضرت علی به همین آیه اشاره و تکیه نموده، فرمود: مرو که خدا وعده خود را انجام می‌دهد و لشکر اسلام پیروز می‌شوند، و فرمود: «و نحن علی موعود من الله، والله منجز وعده، و ناصر جنده»، که لشکر اسلام به برکت اسلام بسیارند، و تو قطب آسیای اسلامی و همین جا بمان؛ «فكن قطبا، واستدر الرحي بالعرب، واصلهم...» تا آخر. اما مجلسی و شیخ طوسی بر ضد کلام خدا و بر ضد کلام علی می‌گویند: ما روایتی داریم که آیه مربوط به محمد و مسلمین صدر اسلام نیست بلکه راجع به مهدی معدوم در آن زمان است!!

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ٥٦ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ الْثَارُ وَالْبَئِثُ ۖ وَلَبِئْسَ الْأَصِيرُ ۖ ﴿٥٧﴾ يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيْسَتْ ذُنُوبُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَعِذُوا كَمَا أَسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ ءَايَاتِهِ ۖ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

[النور: ۵۶-۵۹]

ترجمه: و نماز را برپا دارید و زکات را آدا کنید و این رسول را اطاعت کنید تا شاید مورد رحمت شوید (۵۶) البته گمان مبر آنان که کافرند در زمین خدا را عاجز کنند (یعنی از حکومت الهی فرار کنند) و جایگاه ایشان آتش و بد جای بازگشتی است (۵۷) ای مؤمنین، آنان که تحت مالکیت شما هستند و همچنین کسانی از شما که به حد احتلام نرسیده‌اند، باید در سه وقت از شما (برای ورود) اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و هنگامی که از گرمای نیمروز جامه‌های خود را زمین می‌گذارید و پس از نماز عشاء، این سه وقت خلوت شما است، بعد از این اوقات بر شما و ایشان باکی نیست که بر گرد شما بگردند و برخی از شما گرد برخ دیگر بگردد، بدینگونه خدا برای شما آیات را بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است (۵۸) و چون اطفال شما به احتلام رسیدند باید اجازه بگیرند (در ورود بر شما) چنانکه اذن می‌گرفتند آنان که پیش از ایشان بودند بدینگونه خدا آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خدا دانای حکیم است (۵۹).

نکات: ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ دلالت بر پرداخت زکات دارد مطلقاً در همه اموال. و مقدار آن نسبت به

اختلاف اشیاء متفاوت است. و رسول خدا ﷺ فرموده: «هاتوا ربع عشر أموالکم»، یعنی، یک چهلیم اموال خود را بابت زکات بدهید. و در خبر دیگر می‌فرماید: «ملعون کل مال لا یزکی»، یعنی ملعون است هر مالی که زکاتش داده نشود. عورات به تقدیر؛ کشف عورات است چون سه وقت قبل از فجر و ظهر و پس از نماز عشاء، اوقاتی است که هرکس لباس‌های خود را کم می‌کند و برای خواب و استراحت برهنه می‌شود، و لذا حق تعالی مقرر فرموده که غلامان و اطفال ممیز باید اذن ورود بگیرند. و مقصود از جمله: ﴿كَمَا أَسْتَعِذْنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾، مردانی هستند که قبل از ورود آیه اجازه ورود می‌گرفتند. و مراد از «الْحُلُم»، احتلام است که سن بلوغ اطفال است که منی از او خارج می‌شود و یا

در خواب چیزی ببیند که منی از او بیرون آید. بنابراین سن بلوغ در مردان احتلام و در زنان آن است که حیض شوند. پس هر گاه شخصی به سن نکاح و احتلام برسد بالغ است، و ممکن است بلوغ او در سن پانزده سالگی یا بیشتر و یا کمتر باشد.

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۰]

ترجمه: و بازنشستگان زنان، که دیگر امید نکاحی ندارند پس بر ایشان باکی نیست که جامه‌های خود را کنار بنهند در صورتی که به زینت آرایش نکنند و عفت جستن برای ایشان بهتر است و خدا شنوای داناست (۶۰).

نکات: مقصود از ﴿الْقَوَاعِدُ﴾، زنانی است که از جهت سال مورد رغبت در تزویج نیستند و بعضی گفته‌اند از فرزند آوردن و حیض شدن بازنشست شده‌اند، ولی جمله ﴿لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا﴾ قرینه است بر معنی اول.

﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَرَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ [النور: ۶۱]

ترجمه: بر کور و بر لنگ و بر بیمار باکی نیست، و بر شما نیز گناه و باکی نیست که بخورید از خانه‌های خودتان یا خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا خانه‌ای که کلیدهای آنرا در اختیار دارید یا (خانه‌های) دوستانتان، گناهی بر شما نیست که با هم یا جدا جدا بخورید، پس هنگامی که داخل خانه‌ها می‌شوید بر خودتان سلام کنید، زنده بادی است از نزد خدا که با برکت و پاکیزه است، بدینگونه خدا برای شما بیان می‌کند این آیات را تا باشد که شما تعقل کنید (۶۱).

نکات: کلمه: ﴿حَرَجٌ﴾ درجملات این آیه که نفی حرج شده از کور و لنگ و بیمار، مطلق است ولی بعضی نویسندگان نفی حرج را مخصوص به عدم حضور جهاد و یا مخصوص به عدم حضور جمعه و

یا مخصوص به غذا خوردن نموده‌اند، و این‌ها برخلاف ظاهر قرآن است، بلکه در تمام مذکورات حرجی نیست.

و مقصود از ﴿يُؤْتِكُمْ﴾ را بعضی بیوت فرزندان گرفته‌اند، به دلیل؛ أنت و مالک لأبيک، چون بیوت فرزندان بیوت خود انسان است، ولی ظاهر آیه این است که در خانه خودتان اگر غذایی حاضر شد دیگر احتمالات و سواسی ندهید که شاید این غذا مال کس دیگری بوده جا گذاشته، و یا عیال من از جای دیگری و یا مال دیگری عوض نموده است. و مقصود از ﴿مَا مَلَکْتُمْ مَّقَاتِحَهُ﴾، این است که مانند زمان رسول خدا ﷺ مجاهدین که به جنگ می‌رفتند کلیدهای خانه و زندگی خود را به یک عده معذور و مانند ایشان می‌دانند که از خانه‌هاشان استفاده و یا رسیدگی کنند. بنابراین چنین اشخاصی می‌توانستند از چنین خانه استفاده کرده و در آن اگر طعامی بود بخورند. و ﴿صَدِّيقُكُمْ﴾ یعنی؛ «بیوت صدیقکم». و مقصود از ﴿أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا﴾، این است که مسلمان می‌تواند با مهمان و یا مریض و اعمی غذا بخورد، و می‌تواند تنها و منفرد تناول نماید. و مقصود از ﴿فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ﴾ این است که بر خودتان سلام کنید مانند آنکه بگوئید «السلام علينا من ربنا»، زیرا سلام، سلامتی و زنده بادی است از طرف خدا، یعنی دعایی است که برای زنده ماندن و سلامتی نافع و با برکت است، و اگر کسی در خانه باشد باید به اهل خانه سلام کرد چنانکه در آیه ۲۷ همین سوره گذشت که فرمود ﴿...تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا...﴾، و اما اگر اهل کتابی غیر مسلمان بود مناسب است که بگوید: «السلام علی من اتبع الهدی».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأُذِنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[النور: ۶۲]



ترجمه: همانا مردم با ایمان کسانی‌اند که ایمان به خدا و رسول او آورده و چون با رسول خدا ﷺ بر امر جامع اجتماعی حاضر بودند، نمی‌روند تا از او اذن بگیرند محققا آنان که از تو اذن می‌گیرند آنانند که ایمان به خدا و رسول او دارند. پس هنگامی که برای بعضی از شؤونات و کارهای خود اذن خواستند به هرکس از ایشان که خواستی اذن بده و برای ایشان از خدا طلب آمرزش کن، زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۶۲).

نکات: مقصود از ﴿عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ﴾ کاری است که اجتماعی و با اهمیت باشد که محتاج به شور و یا موقوف به همراهی و یا نماز جمعه و عیدین باشد که برای اهمیت آن باید مسلمین غایب نشوند و همه تا به آخر بمانند مگر کسی که زمامدار مسلمین اجازه رفتن او را بدهد. و مقصود از جمله: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اللَّهُ﴾ این است که استغفار کنی برای ایشان از جهت اینکه ترک اولی کرده و اذن رفتن گرفته‌اند زیرا ماندن ایشان مفیدتر بوده و یا استغفار کن برای اینکه وظیفه استیذان را عمل کردند پس در مقابل انجام وظیفه برای ایشان دعای آمرزش کن.

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۱۳) ﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (۱۴) [النور: ۶۳-۶۴]

ترجمه: خواندن این رسول را میان خودتان مانند خواندن بعضی از شما بعض دیگر، قرار ندهید، به تحقیق خداوند آنان را که به حال پنهانی و پناهندگی کم کم بیرون می‌روند، می‌شناسد. پس آنان که از فرمان او سرپیچی می‌کنند باید بر حذر باشند و بترسند که مبادا به ایشان فتنه‌ای برسد و یا عذاب دردناکی ایشان را بگیرد (۶۳) آگاه باشید که مخصوص و به اختیار خداست آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به تحقیق او می‌داند آنچه شما بر آن هستید (از اطاعت و عصیان) و روزی که به سوی او برگشت داده می‌شوند ایشان را خبر می‌دهد به- آنچه کرده‌اند و خدا به هر چیزی داناست (۶۴).

نکات: مقصود از ﴿دُعَاءَ الرَّسُولِ...﴾ این است که چون رسول خدا ﷺ شما را بخواند و امر کند و صدا زند فوری حاضر شوید و او را اجابت کنید و بی‌اعتنایی روا مدارید چنانکه خودتان برای یکدیگر روا می‌دارید، و قرینه بر این معنا جمله بعد است که فرموده: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...﴾. و ممکن است که معنی چنین باشد محمد را مخوانید آن طوری که خودتان را می‌خوانید، یعنی: یا محمد نگوئید بلکه یا رسول الله بگوئید. و نیز در خواندن و صدا زدن او صداهای خود را بلند نکنید چنانکه در سوره حجرات آیه ۲ فرموده: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ﴾ ولی معنای اول اظهر است. و از جمله ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ...﴾ استفاده می‌شود که تمام اوامر الهی را باید اجابت کرد و امر او واجب العمل است، و لذا اصولیین این آیه را دلیل می‌آورند برای بودن امر برای وجوب، و در حقیقت چنین است.

سورة الفرقان (مکیه وهي سبع وسبعون آیه)

سورة فرقان مکی و دارای ۷۷ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ ١ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا ﴿٢﴾

[الفرقان: ۱-۲]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. با برکت و کثیر الخیر است آنکه نازل نمود فرقان را بر بنده خود تا اینکه برای جهانیان ترساننده باشد (۱) آنکه مخصوص اوست ملک آسمان ها و زمین و فرزندی نگرفته و برای او شریکی در ملک نبوده و هر چیزی را آفرید و آن را اندازه نمود اندازه دقیقی (۲).

نکات: ﴿نَزَّلَ﴾ دلالت دارد که سُور قرآن به تفاریق و آیات آن به تدریج نازل شده است. و ﴿فُرْقَان﴾ یکی از نام های قرآن است که به معنی جداکننده بین حق و باطل و حرام و حلال باشد. و مقصود از ﴿لِلْعَالَمِينَ﴾ جمیع مکلفین می باشد از هر صنفی، و دلالت دارد که محمد ﷺ رسول است بر تمام بشر. و کلمه: ﴿تَبَارَكَ﴾ را آوردن برای نزول قرآن دلالت دارد که قرآن منبع خیر و برکت است. و جمله ﴿فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ دلالت دارد بر خلقت تقدیری و تکوینی، و تقدیری آن غیر از خلقت تکوینی است. مثلاً خدا منزّه است از شر و شری را تکوین ننموده و خیر و شر را مقدر و حد و حدود آن را معین نموده است.

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوةً وَلَا دُشُورًا﴾ ٣

[الفرقان: ۳]

ترجمه: و غیر او الههائی را برای خود گرفتند که چیزی را خلق نمی کنند و خودشان مخلوقند و برای خودشان مالک ضرر و نفعی نیستند و مالک نیستند نه موت و نه حیات و نه حشری را (۳).

نکات: این آیه دلالت دارد که غیر از خدا مؤثری نیست نه پیامبران و نه اشخاص دیگر، زیرا دلیل آن را در آیه ذکر کرده و آن دلیل این است که غیر خدا نمی تواند چیزی خلق کند و اختیار دفع ضرر و جلب نفعی برای خود ندارد. و به اضافه اختیار حشر در قیامت را نیز ندارد، و پیغمبر خاتم نیز چنین است یعنی خود مخلوق است و خالق چیزی نیست و مالک حشر خود نیست بلکه اطلاعی از ساعت قیامت و حشر آن را ندارد، پس نباید حاجت از او خواست چه برسد به دیگران!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ ءَاخِرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ۝ وَقَالُوا أَأَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ۝ أَوْ يُنْفِثُ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلُ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝﴾

[الفرقان: ۴-۹]

ترجمه: و کفار گفتند: نیست این قرآن مگر دروغی که آن را بسته و قوم دیگری او را بر این قرآن یاری کرده اند. پس به تحقیق ظلم و دروغی در میان آوردند (۴) و گفتند: افسانه های پیشینیان است که رونوشت آنها را گرفته پس آنها صبح و شب بر او خوانده می شود (۵) بگو آن را نازل نموده آن کسی که پنهانی آسمان ها و زمین را می داند، همانا او آمرزنده و رحیم است (۶) و گفتند: این چه رسولی است که طعام می خورد و در بازارها راه می رود و چرا فرشته ای به او نازل نشده که به همراه او مردم را بترساند (۷) یا چرا گنجی به سوی او افکنده نشده یا چرا بوستانی ندارد که از آن بخورد و ستمگران گفتند: پیروی نمی کنید مگر مرد سحر شده ای را (۸) ببین چگونه برای تو مثل ها زدند که گمراه شدند پس هیچ راهی نمی یابند (۹).

نکات: کفار در این آیات اظهار چندین شبهه کرده اند برای نفی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم

و خدا ایشان را جواب داده:

۱- گفتند: این قصه های ساختگی و افسانه های سابقین است که عده ای بر او رونوشت کرده و مکرر بر او می خوانند تا او حفظ شود و مقصودشان از آن عده: عداس غلام حویطب، و یسار غلام علاء ابن الحضرمی، و حبر غلام عامر بود، اینان از اهل کتاب بودند و تورات را می خواندند و چون مسلمان شدند و با رسول خدا ﷺ رفت و آمد داشتند، کفار این نسبت دروغ را جعل کردند. خدا جواب داده که این نسبت ظلم و زور است زیرا در این قرآن افسانه و

خرافه نیست به اضافه در نهایت فصاحت و اعجاز است، اگر شما راست می‌گویید بروید چنین آیاتی به یاری اهل کتاب بیاورید. و به اضافه اینها را هیچ کس نمی‌تواند بیاورد مگر خدایی که به تمام معلومات احاطه داشته باشد و به سر و غیب آسمان و زمین محیط باشد.

۲- این رسول مانند ما می‌خورد و راه می‌رود.

۳- چرا به او فرشته‌ای نازل نشده که با او در انداز همراهی کند.

۴- چرا گنجی ندارد.

۵- چرا باغی ندارد که محتاج به زحمت تحصیل نان نباشد.

۶- او ساحر است و یا او را سحر کرده‌اند.

چون جواب اینها مکرر آمده و روشن بوده، خدا فرموده بین اینها از هیچ راهی نتوانستند تو را قلع و عمارت نمایند.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّتِ تَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا ۝۱۰﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ۝۱۱ إِذَا رَأَتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَرَفِيرًا ۝۱۲ وَإِذَا أَلْفَوْا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ۝۱۳ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ۝۱۴﴾ [الفرقان: ۱۰-۱۴]

ترجمه: با برکت و کثیرالخير آن خدایی است که اگر خواهد برای تو بهتر از اینها قرار دهد بوستان‌هایی که از زیر آنها نهرها جاری است و برای تو قصرها قرار می‌دهد (۱۰) بلکه ایشان به قیامت تکذیب کرده‌اند و برای آنکه به قیامت تکذیب کند آتش زبانه‌کش مهیا کرده‌ایم (۱۱) چون آتش ایشان را از مکان دور ببینند فریاد خشمناک و خروش آن را بشنوند (۱۲) و چون به مکان تنگی از آتش افکنده شوند در حالی که بسته به زنجیرند فریاد واویلا بر کشند (۱۳) به آنان عتاب شود که امروز یک مرتبه واویلا نکنید و باید واویلاهای بسیاری اظهار کنید (۱۴).

نکات: حق تعالی در جواب کفار به رسول خود فرموده من قادرم بهتر از آنچه کفار گفته‌اند به تو بدهم اما در دنیا صلاح نیست بلکه آخرت عطا خواهم کرد در اینجا روایات بسیاری وارد شده از آن جمله روزی جبرئیل خدمت رسول خدا ﷺ بود و حضرت با او مکالمه می‌کرد ناگاه دری از درهای آسمان باز شد و ملک رضوان خازن جنان آمد و سلام کرد و خوشنودی خدا را به او ابلاغ نمود سپس گفت: پروردگارت تو را مخیر می‌کند بین این که پیغمبری باشی و سلطان و بین اینکه پیامبری باشی بنده وار و همراه او زنبیلی از نور بود که می‌درخشید، سپس گفت این کلیدهای خزائن دنیاست آن را دریافت کن بدون آنکه خدا از مقامات آخرت به قدر پر پشه‌ای کم کند، رسول خدا ﷺ نظری به جبرئیل کرد

که او چه اشاره می‌کند، جبرئیل اشاره نمود که تواضع کن، پس رسول خدا ﷺ گفت: بلکه پیغمبری باشم بنده وار بهتر است. و حضرت او دیگر در حال غذا به چیزی تکیه نکرد، یعنی؛ متکبرانه غذا نخورد. و فرمود: می‌خواهم روزی سیر و روزی گرسنه باشم که در حال سیری حمد کنم و در حال گرسنگی التماس و درخواست.

﴿قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾﴾ [الفرقان: ۱۵-۱۶]

ترجمه: بگو: آیا این خوب است یا بهشت جاویدی که به پرهیزکاران وعده داده شده که آن جزا و بازگشتگاه ایشان است (۱۵) برای ایشان است در آن آنچه می‌خواهند در حالی که جاویدانند وعده‌ای است برعهده پروردگارت که از او درخواست شده (۱۶).

نکات: ظاهر آنست که ﴿ذَلِكَ﴾ برمی‌گردد به عذاب‌های مذکوره در آیه قبل و اشاره به آنهاست. و ﴿خَيْرٌ﴾ را ممکن است اسم تفضیل بگیریم، یعنی این بهتر است یا آن. و جمله ﴿إِنَّ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا﴾ دلالت دارد که تخلف از وعده قبیح است و حق تعالی تخلف نمی‌کند.

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَصْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ صَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ مَا كَانَ يُثْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعِبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ نَذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾﴾ [الفرقان: ۱۷-۱۹]

ترجمه: و روزی که ایشان را با آنچه غیر خدا و پائین‌تر از خدا می‌پرستیدند محشور کند، پس خدا (به معبودان) بفرماید آیا شما گمراه کردید بندگانم را و یا خودشان راه را گم کردند (۱۷) گویند: تو منزّه و والائی (یعنی تو خود میدان و جاهل در تو راه ندارد) برای ما سزاوار نبوده که اولیائی غیر تو بگیریم ولیکن به ایشان و پدرانشان بهره‌ها و نعمت‌ها دادی تا این ذکر را (یعنی کتاب و شرایع تو را) فراموش کردند و مردمی بدبخت و هلاک گردیدند (۱۸) پس به تحقیق شما را تکذیب کردند به آنچه می‌گفتید پس نه توانایی برگشت دارید و نه یاری یکدیگر را و هر کس از شما ستم می‌کند می‌چشانیم او را عذاب بزرگی (۱۹).

نکات: این آیات نیز دلالت دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و بزرگان را مرجع گرفتن در حوائج. و نیز دلالت دارد بر حرمت قبول احکام ایشان، زیرا آن نیز نوعی از عبادت است. و نیز دلالت دارد که آن

بزرگان روز قیامت از پیروان خود تبری می جویند و ایشان را تکذیب می کنند. پس معلوم می شود این بزرگان بت نیستند زیرا بت تکذیب و تبری نمی تواند و معلوم می شود این گمراهان از بزرگان نشان یاری و کمک و یا مدد می خواستند که خدا فرموده: ﴿وَلَا نَصْرًا﴾.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ
وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾﴾ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَتِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدْ أُسْتَكْبِرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا ﴿٢١﴾ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا ﴿٢٢﴾
وَقَدْ مَنَّا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا ﴿٢٣﴾ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾﴾

[الفرقان: ۲۰-۲۴]

ترجمه: و پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم مگر اینکه ایشان طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند و قرار دادیم بعضی از شما را برای بعضی فتنه (سبب آزمایش و زحمت) آیا صبر می کنید و پروردگار تو بی‌نا بوده است (۲۰) و آنان که امید به لقاء ما ندارند گفتند: چرا بر ما فرشتگان نازل نشدند و یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم؟ محققا راه تکبر و نخوت پیش گرفته و سرکشی کردند سرکشی بزرگی (۲۱) روزی که فرشتگان را می بینند آن روز بشارت و خبر خوشی برای مجرمین نباشد و (بلکه به آنان) می گویند: کاملاً محروم و ممنوعید (۲۲) و به اعمالی که انجام داده اند می پردازیم و آن را ذرات پراکنده می گردانیم (۲۳) اهل بهشت در آن روز مسکن و قرارگاهی نیکوتر و خوابگاه و استراحتگاهی بهتر دارند (۲۴).

نکات: ﴿بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾، یعنی همه باعث زحمت و آزمایش یکدیگر می باشید، پیغمبران به واسطه تمسخر و تکذیب شما، و شما به واسطه حسد و نخوت و یا اطاعت از آنها در زحمت و گرفتارید. رؤسای مشرکین و فقرای صحابه مزاحم یکدیگر بودند، رؤسا به دماغشان برمی خورد که فلان فقیر می گوید من اهل نجاتم و این رؤسا اهل دوزخ، و فقرا گرفتار آزار و اذیت می شدند. رسول خدا ﷺ فرموده: «لَکُلِّ أُمَّةٍ فِتْنَةٌ، وَفِتْنَةُ أُمَّتِي الْمَالُ»، و فتنه عمومیت دارد که رسول خدا ﷺ می فرماید: «وَيْلٌ لِّلْعَالَمِ مِنَ الْجَاهِلِ وَوَيْلٌ لِّلْسلطانِ مِنَ الرِّعْيَةِ وَوَيْلٌ لِّلرِّعْيَةِ مِنَ السُّلطانِ، وَوَيْلٌ لِّلْمَالِکِ مِنَ الْمَمْلُوکِ، وَوَيْلٌ لِّلشَّدیدِ مِنَ الضَّعیفِ وَلِلضَّعیفِ مِنَ الشَّدیدِ». اصحاب بلا و امراض می گویند کاش مانند سالمان بودیم ولی سالمان مسئولند که چرا به آنان نرسیدند و از آنان عبرت نگرفتند.

﴿وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمِّمْ وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ۝ أَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ ۝ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ۝ وَيَوْمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلَيْتَنِي أَتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ۝ يَوَيْلَ لِي لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ۝ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي ۝ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ۝﴾ [الفرقان: ۲۵-۲۹]

ترجمه: و روزی که آسمان به ابر شکافته شود و فرشتگان به سرعت نازل شوند (۲۵) در آن روز پادشاهی به حق مخصوص خدای رحمن است و بر کافران روزی سخت باشد (۲۶) و روزی که ستمکار دو دست خود را از حسرت به دندان بجود می گوید: ای کاش با این رسول راهی داشتم (۲۷) ای وای بر من، کاش من فلانی را دوست نگرفته بودم (۲۸) به تحقیق مرا از این قرآن پس از آنکه برایم آمد محروم ساخت و گمراه نمود و شیطان خوار کننده و مایه خذلان انسان است (۲۹).

نکات: الف و لام ﴿الظَّلِيمُ﴾ برای عموم است، و همچنین ﴿فُلَانًا﴾ نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، یعنی هرظالمی در قیامت دست حسرت به دندان گزد و گوید: کاش با رفقای کافر و فاسق دوستی نمی کردم که آنان مرا از پیروی قرآن باز داشته و به گمراهی انداختند. بنابراین هر کسی که مانع توجه انسان به قرآن گردد روز قیامت انسان از او متنفر است مانند دوستان روحانی نما که به شخص مؤمن می گویند تو قرآن را نمی فهمی و او را از توجه به قرآن باز داشته و گمراه می کنند. از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که «أعرض نفسك على ما في كتاب الله فإن كنت؛ سالكا سبيله زاهدا في تزهيدة راغباً في ترغيبه خائفاً من تخويفه فاثبت وابشر».

یعنی؛ خودت را به قرآن عرضه بدار اگر در راهی که قرآن گفته قدم بر می داری، نواهی آن را ترک و اوامرش را اجراء می کنی و از کیفیهای مذکوره در آن ترسانی، در این روش ثابت باش و به خودت بشارت بده. و مقصود از ﴿الذِّكْرُ﴾ همین قرآن است که به آن ذکر نیز گویند به قرینه آیه بعد که فرموده: ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾، و به دلیل آیه ۹ سوره حجر که فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ﴾. ولی بعضی گفته اند مقصود از ذکر در این آیه یاد خدا و یا اسلام است.

چنانکه بیان شد ﴿فُلَانًا خَلِيلًا﴾ نکره در سیاق نفی و مفید عموم است، ولی بعضی از ملحدین که قائل به تحریف شده، می گویند این آیه ﴿لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾ نام شخص معینی بوده برداشته اند و به جای آن فلانا گذاشته اند. با اینکه ما بیان کردیم آیه عام است. به اضافه این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رفاقت فلان با فلان کس نامبرده معنی نداشته و قول به تحریف، ضلالت و گمراهی است.

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ۝۳۱﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۖ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ۝۳۲﴾ [الفرقان: ۳۰-۳۱]

ترجمه: و این رسول گوید پروردگارا به راستی که قوم من این قرآن را متروک کردند و آن را به بی‌اعتنائی گرفتند (۳۰) و بدینگونه قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از گناه کاران و پروردگار تو برای هدایت و یاری نمودن کافی است (۳۱).

نکات: این ﴿قَالَ الرَّسُولُ.....﴾ در آخرت است و یا در دنیا چنین فرموده ظاهر آیه این است که در دنیا چنین گفته باشد، اگر چه در آخرت نیز خواهد گفت. و کلمه ﴿قَوْمِي﴾ دلالت دارد که قوم او قرآن را رها و متروک و مهجور کردند و بنابراین شامل امت اسلامی زمان ما که قرآن را رها کرده و به آن بی‌اعتناء می‌باشند نیز می‌شود. و مقصود از جمله: ﴿جَعَلْنَا....﴾ این است که ما دنیا را چنین قرار داده‌ایم که هر پیغمبر و سفیری حق را بیان کند، دکانداران به اختیار خودشان برای حفظ دکان با آن سفیر حق گو به دشمنی پردازند و بگو و نگو و گفتگو شود تا ناظرین به این میدان حق و باطل متوجه شده و خود حق را بشنوند و هدایت خود را مشمول گردند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ۝۳۲﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ۝۳۳﴾ [الفرقان: ۳۲-۳۴]

ترجمه: و آنان که کافر شده گفتند: چرا قرآن یک مرتبه تماماً بر او نازل نشده بدینگونه (به تدریج) نازل شد تا دل تو را به آن تقویت و تأیید کنیم و آن را آرام و پی در پی به ترتیب آوردیم (۳۲) و برای تو هیچ مثلی نمی‌آورند مگر اینکه ما آنچه را حق و بهترین تفسیر است برایت آوردیم (۳۳) آنان که محشور می‌شوند بر صورتهایشان به سوی دوزخ آنان مکانشان بدتر و گمراه‌ترند (۳۴).

نکات: کفار می‌گفتند چرا قرآن مانند تورات و انجیل یکپارچه و یک مرتبه بر محمد نازل نشده است؟ حق تعالی در جواب ایشان فرموده: ﴿لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾، و بیان این جواب از جهاتی قابل تصور است:

- ۱- آنکه چون رسول خدا ﷺ بی‌سواد بود اگر یک مرتبه نازل می‌شد نمی‌توانست ضبط کند و ممکن بود به سهو و غلط آن را ضبط کند برخلاف حضرت موسی که با سواد بوده است.
- ۲- آنکه کتابی نزدش باشد در حفظ آن تساهل می‌کند، اما آیه آیه را بهتر حفظ می‌کند.

۳- اگر تمام قرآن و قوانین آن یک مرتبه نازل می‌شد خلق تحمل نمی‌کردند و باعث اضطراب رسول می‌شد.

۴- چون آیه آیه و سوره سوره نازل می‌شد هر مرتبه جبرئیل را مشاهده می‌کرد، دل او تقویت می‌شد و بر احتمال اذیت قوم و جهاد شکیاتر بود.

۵- چون یک سوره آن معجزه بود و کسی مانند آن نمی‌توانست بیاورد، پس به طریق اولی تمامش معجزه است، و این مطلب با آمدن سوره سوره ثابت می‌شد.

۶- آیات قرآن طبق سؤالات ایشان نازل می‌شد و در موقع احتیاج و سؤال اگر چیزی نازل گردد بیشتر در آن دقت می‌شود، ولی بدون احتیاج، بدان توجه و دقت نمی‌شد، و خود رسول نیز به آن اهمیت محتاجانه نمی‌داد.

۷- اگر یک مرتبه نازل می‌شد سفارت جبرئیل تمام می‌شد و وحی الهی قطع می‌گردید و ارتباط عالم غیب با شهادت قطع می‌شد و این باعث هم و غم رسول خدا ﷺ بود.

جمله: ﴿أَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ دلالت دارد که قرآن خود بهترین مفسر برای خود می‌باشد و احتیاج به این همه تفاسیری که نوشته شده ندارد.

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾ فَقُلْنَا أَذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَنَّهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾﴾ [الفرقان: ۳۵-۳۷]

ترجمه: و به تحقیق به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم (۳۵) پس گفتیم بروید به سوی آن قومی که به آیات ما تکذیب کردند، پس ایشان را هلاک کردیم هلاک کاملی (۳۶) و به یاد آور قوم نوح را چون رسولان را تکذیب کردند، ایشان را غرق نمودیم و برای مردم آیتی قرار دادیم و برای ستمگران عذاب دردناکی مهیا کرده ایم (۳۷).

نکات: برای تسلیت رسول خدا ﷺ و برای تهدید قوم او، آیات راجع به اُمم گذشته، مکرر نازل شده است. و راجع به قوم نوح که فرموده: ﴿كَذَّبُوا الرُّسُلَ﴾ با اینکه نوح را تکذیب کردند نه رسولان دیگر را چگونه جمع آورده این کلمه را؟ جواب این است که؛ تکذیب واحد در حکم تکذیب دیگران است، زیرا اگر کسی یک پیغمبر را که دارای معجزه و دلائل روشن است تکذیب کند مسلم تمام پیامبران را تکذیب می‌کند. و ممکن است در همان زمان رسولانی نیز بوده‌اند.

﴿وَعَادًا وَنَمُودًا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾ وَكُلًّا صَرْفْنَا لَهُ لَأَمْثَلَ ۖ وَكُلًّا

تَبَرَّنَا تَتَّبِعِرَا ﴿٣٨﴾ وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْتُ مَطَرَ السَّوِّءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٣٩﴾

[الفرقان: ۳۸-۴۰]

ترجمه: و یاد آر قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و مردم بسیار قرن‌هایی که بین ایشان بودند (۳۸) و برای هر یک مثل‌ها زدیم و هریک را کاملاً نابود کردیم (۳۹) و به تحقیق بر قریه‌ای که باران بد بر آن باریده شد گذشته‌اند، آیا آن را ندیده‌اند، بلکه امید به حشر و نشر ندارند (۴۰).

نکات: اقوامی که در آیات ذکر شده تفصیل هریک در قرآن مذکور است جز اصحاب رس، و اما اصحاب رس، بعضی گفته‌اند که؛ آنان قوم شعیب بودند روزی که نزدیک چاهی شعیب را اذیت می‌کردند خدا همهٔ ایشان را به زمین فرو برد. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **حَنْظَلَة** پیغمبر بودند و از بس گناه کردند مبتلا شدند به مرغ گردن درازی که به مناسبت گردن دراز، او را عنقا می‌گفتند: و او اطفال ایشان را می‌ربود و در کوهی بنام **فَخ** جای داشت، پس **حَنْظَلَة** به آن مرغ نفرین کرد و هلاک شد، سپس قوم **حَنْظَلَة**، **حَنْظَلَة** را شهید کردند و هلاک شدند. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **اخْدود** بودند که در سورة بروج ذکر شده است. و بعضی گفته‌اند: ایشان اصحاب **انطاکیه** می‌باشند که **حبیب نجار** را کشتند. و از حضرت علی علیه السلام روایت شده که؛ ایشان قومی بودند در کنار نهری بنام **رس** از بلاد مشرق، خدا رسولی از فرزندان یهود بن یعقوب بر ایشان فرستاد، مدتی در میان ایشان ماند و او را تکذیب کردند، پس چاهی کنده و او را در آن چاه افکند و خود درختی به نام **سنوبر** داشتند و آن را می‌پرستیدند و بر اطراف آن درخت دوازده درخت بود و هیچ شهری آبادتر از شهر ایشان نبود و هردهی از آنجا درختی داشتند که ایام عید می‌آمدند و آن را زینت کرده و برای آن قربانی کرده و آن را سجده کرده و تضرع می‌کردند که؛ ای درخت ای معبود ما از ما راضی شو! و یک نفر حيله‌گری بود که می‌آمد از میان آن درخت ندا می‌کرد که ای بندگان من از شما راضی شدم پس ایشان خوشحال شده و به وجد و نشاط به رقص می‌پرداختند و شراب می‌نوشیدند و در سر هر ماه نزدیک یک درخت معینی می‌رفتند و سر سال که می‌شد نزد یک درختی که از همه بزرگتر بود و درختان دیگر را از شاخه‌های آن می‌دانستند رفته و دوازده روز نزد آن همان‌طور عمل می‌کردند تا روز ۱۳ که بیرون مانده و به خانه بر می‌گشتند، و پیامبر ایشان هر قدر ایشان را به خدا دعوت کرد فایده نداد و از مشاهدهٔ اعمال ایشان با آن درخت‌ها متأسف می‌شد، تا نفرین کرد و آن درخت بزرگ خشک گردید، مردم از خشکیدن آن مضطرب شده گروهی گفتند: خدایان شما بر شما غضب کردند به واسطهٔ بدگویی این مرد، گروه دیگر گفتند: این از سحر این مرد است و می‌خواهد شما را به اطاعت خدای خود وا دارد. پس نزدیک آن نهر چاهی کردند و آن رسول را در آنجا انداختند برای اینکه او بنالد تا خدایان ایشان از ایشان راضی شوند،

پس آن رسول در آنجا نالید تا وفات او در رسید. حق تعالی بر ایشان غضب نمود و به جبرئیل فرمود: من بر ایشان حلم نمودم و ایشان سوء استفاده کرده و رسول مرا شهید کردند، پس چون ایام عیدشان شد و بیرون آمدند، خدا باد سرخی فرستاد و ایشان را احاطه کرد، پس ایشان به یکدیگر پناه بردند، خدا ابری فرستاد و بر ایشان آتش بارانید و زمین زیر پای ایشان مانند سنگ کبریت شد تا همه هلاک شدند، «نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ غَضَبِهِ». و ابن جریر «کَمَا قَالَ الْفَخْرُ الرَّازِيُّ» روایت کرده از رسول خدا ﷺ که خدای پیغمبری را فرستاد به سوی اهل قریه‌ای و احدی به او ایمان نیاورد جز یک بنده سیاهی، سپس مردم به رسول خود ستم کردند و او را در چاهی افکنده و سنگ بزرگی بر در آن گذاشتند و آن بنده سیاه همیز کش بود و می فروخت و نان و آبی تهیه می کرد و مدتی همواره بر سر چاه می آورد و با دلو به آن رسول می رسانید تا روزی آن بنده را خواب ربود و مدتی در خواب ماند، سپس رفت و همیز کند و برد و فروخت و طعامی تهیه کرد و بر سر چاه آمد دید اثری از آن رسول نیست، معلوم شد که مردم او را بیرون آورده و به او ایمان آورده‌اند، پس رسول خدا ﷺ فرمود: آن بنده سیاه اول کسی است که وارد بهشت خواهد شد. ولی قرآن به جزئیات داستان‌ها نپرداخته و معلوم نیست کدام صحیح است.

﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۖ إِن كَادَ لَيُضِلَّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۚ﴾^{۴۱}
 أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ ۚ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ۚ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۚ﴾^{۴۲} [الفرقان: ۴۱-۴۴]

ترجمه: و هنگامی که تو را ببینند جز به استهزایت نگیرند و گویند آیا این است که خدا او را به رسالت فرستاده (۴۱) به راستی نزدیک بود ما را گمراه کند و از خدایانمان ما را دور کند اگر بر خدایانمان صبر و استقامت نکرده بودیم. به زودی هنگامی که عذاب را ببینند خواهند دانست که چه کسی از راه گمراه‌تر است (۴۲) آیا دیده‌ای کسی که هوای خود را خدای خود گرفته آیا تو بر او وکیل هستی (۴۳) بلکه می‌پنداری که اکثرشان می‌شنوند و یا درک می‌کنند، نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان، بلکه ایشان گمراه‌ترند (۴۴).

نکات: جمله: ﴿لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا﴾ دلالت دارد که پایداری و تعصّب جاهلانۀ اهل باطل زیاد است. و مقصود از جمله: ﴿أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾ این است که تو وظیفه نگهداری ایشان و یا طرفداری و خیرخواهی از ایشان را نداری بلکه ایشان را رها کن. ﴿إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که انسان گمراه چون پی عقل نرفته و دنبال هوی و هوس رفته و عقل خود را به کار

نینداخته از حیواناتی که عقل ندارند بدتر است، زیرا حیوانات کفران نعمت عقل را نکرده‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «استرشدوا العقل ترشدوا ولا تعصوه فتندموا»، یعنی؛ از عقل راهنمایی بخواهید تا ترقی کنید و از فرمان عقل سرپیچی نکنید که پشیمان می‌گردید. به هر حال شخص با تقوی هوای نفس خود را تابع امر خدا قرار می‌دهد و عقل را بر هوا ترجیح می‌دهد زیرا که هوای نفس انسان را فرمانبردار زمانه می‌کند برخلاف عقل.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۝٤٥ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ۝٤٦ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ ذُشُورًا ۝٤٧ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ۝٤٨﴾ [الفرقان: ۴۵-۴۸]

ترجمه: آیا ندیدی و توجه به پروردگارت نکردی که چگونه سایه را پهن کرد و اگر خواسته بود آن را ساکن قرار داده بود سپس خورشید را دلیل بر او قرار دادیم (۴۵) سپس آن را به سوی خود باز می‌گیریم گرفتن آسانی (۴۶) و اوست آنکه برای شما شب را پوششی قرار داد و خواب را راحتی و روز را برای جنبش قرار داد (۴۷) و اوست که برای بشارت باد را در جلو رحمت خود فرستاد و از آسمان آب پاک کننده را نازل کردیم (۴۸).

نکات: یکی از نعمت‌های بزرگ الهی برای اکثر ساکنین زمین سایه است و سایه کیفیتی است بین نور و ظلمت، نه نور خالص است و نه ظلمت خالص مانند سایه‌ای که از فجر است تا طلوع آفتاب و مانند سایه داخل سقف‌ها و کنار دیوارها و طبع انسان از روشنی محض و از ظلمت محض دوری می‌کند و متمایل به سایه است زیرا روشنی خالص نور چشم را ضایع می‌کند و گرمای تند موزی را به وجود می‌آورد. و لذا خدای تعالی بهشت را به ﴿ظِلِّ مَمْدُود﴾ [الواقعة: ۳۰] ستوده است. و این سایه به برکت آفتاب وجودش معزز و نفعش هویدا شده پس خورشید دلیل وجود او و نفع او می‌باشد. و چون خورشید میل به غروب کند سایه نیز کم‌کم از بین می‌رود و خدا او را قبض می‌کند. و جمله: ﴿مَاءً طَهُورًا﴾ دلالت دارد بر مطهریت باران و سایر آبها که در «احکام القرآن» نوشته‌ایم.

﴿يُنْحِىٰ بِهِٓ بَلَدَةً مَّيِّتًا وَنُسْقِيهِٖ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَمًا وَأَنْاسِيَّ كَثِيرًا ۝٤٩ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۝٥٠ وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا ۝٥١ فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۝٥٢﴾ [الفرقان: ۴۹-۵۲]

ترجمه: تا به وسیله آن آب شهر مرده را زنده کنیم و آن را به آنچه آفریده‌ایم از چهارپایان و انسانهای بسیار بنوشانیم (۴۹) و به تحقیق آن را بین ایشان گردانیدیم تا متذکر شوند، پس بیشتر

مردم نخواستند مگر کفران را (۵۰) و اگر بخواهیم مبعوث می کنیم در هر قریه ای ترساننده ای (۵۱) پس کفران را اطاعت مکن و به وسیله قرآن با ایشان جهاد کن جهاد بزرگی (۵۲).

نکات: چرا ﴿أَنْعَمًا وَأَنْاسِيًّا كَثِيرًا﴾ فرموده؟ برای آن که احتیاج انعام به آب بیشتر از طیور است و کلمه کثیر برای این است که بسیاری از بلاد و قری از آب غیر باران مشروب می شوند. و ضمیر ﴿صَرَّفْنَاهُ﴾ ممکن است به باران برگردد و مقصود این باشد که ما باران را می گردانیم بین ایشان، گاهی برای قومی و محلی و گاهی قوم و محل دیگری تا همه مشروب و سیراب شوند و گاهی کم و زیاد می شود برای قومی به واسطه کفران و عصیان، چنانکه رسول خدا ﷺ فرمود: «ما من عام بأمر من عام ولكن إذا عمل قوم بالمعاصي حول الله ذلك إلى غيرهم فإذا عصوا جميعا صرف الله ذلك إلى الفياضي». و ممکن است ضمیر ﴿صَرَّفْنَاهُ﴾ برگردد به کلام خدا، یعنی؛ ما این گفتارها و بیان این آیات را برای مردم بیان می کنیم تا پند گیرند ولی اکثر مردم کفران کردند تا جایی که آمدن باران را نسبت به قرب و بعد ستارگان دادند. و ضمیر ﴿بِهِ﴾ در جمله: ﴿جَاهِدْهُمْ بِهِ﴾، ممکن است برگردد به قرآن و یا کلام خدا و یا برگردد به عدم اطاعت کفار که خود یک نوعی از جهاد در مکه مشرفه بوده است.

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾﴾

[الفرقان: ۵۳-۵۴]

ترجمه: و او آن خدایی است که رها کرد (یا به هم آمیخت) دو دریا را این شیرین و گوارا و این شور و ناگوار و بین آنها حائلی قرار داد و منع از خلط به هم گردیدند ممنوع کاملی (۵۳) و او آنست که از آب، بشری آفرید پس او را (دارای پیوند) نسبی و سببی قرار داد و پروردگارت توانا بوده است (۵۴).

نکات: و از عجایب قدرت الهی است که دریاها را چند قسم قرار داده، دریای شور و دریای شیرین، البته به نسبت، و گاهی سفید و سیاه. و هر دو را رها کرده و در عین حال از خلط به یکدیگر ممنوعند و سدّی بین ایشان قرار داده که طرفی شیرین و طرفی شور باشد و کار طبیعت چنین نیست. و نیز از عجایب قدرت خلقت انواع بشر است از منی.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ

إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

[الفرقان: ۵۵-۵۸]

ترجمه: و می‌پرستند غیر خدا آنچه را که نه نفع می‌رساند ایشان را و نه ضرر و کافر پشتیبان پروردگارش بوده است (۵۵) و ما نفرستادیم تو را مگر برای بشارت و انذار (۵۶) بگو بر رسالت اجری نمی‌خواهم مگر اینکه هرکس بخواهد به سوی پروردگارش راهی بگیرد (۵۷) و توکل نما بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد و با ستایش او، او را تنزیه و تسبیح کن و او کافی است که به گناه بندگان اگاه باشد (۵۸).

نکات: جمله: ﴿وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا﴾، دلالت دارد که اهل باطل مدافع خدایان باطله و پشتیبان اربابان فاسده خود می‌باشند و از آنها تعریف و تمجید و مداحی می‌کنند، ولی خدای حقیقی احتیاج به این چیزها ندارد. و یکی از آیاتی که دلالت دارد که نباید در دعا انبیاء و اولیاء را خواند و یا از آنان مداحی کرد همین آیه است، زیرا انبیاء و اولیاء نفع و ضرری برای کسی پس از وفات خود ندارند و خواندن ایشان نوعی از عبادت است برای ایشان. و جمله: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾، دلالت دارد که انبیاء جز بشارت و انذار سمتی نداشته‌اند یعنی؛ ولایت تکوینی نداشتند و مأمور نبودند به زور مردم را به اسلام وارد کنند و هدفشان از رسالت حکومت نبوده است! چنانکه در آیه ۵۵ سوره نور این مطلب ذکر گردید. و جمله: ﴿عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ دلالت دارد که هر زنده‌ای می‌میرد حتی انبیاء و اولیاء و فقط حی لا یموت خداست. و جمله ﴿وَكَفَىٰ بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا﴾، دلالت دارد که فقط خدا از گناهان بنده‌اش خبر دارد و آگاه است نه غیر او. پس آنچه در خبر آمده که اعمال بندگان را به رسول و یا امام عرضه می‌دارند و یا ایشان از اعمال مردم مطلع می‌باشد تماماً برخلاف این آیه بوده و باطل و مجعول است.

﴿الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾﴾

[الفرقان: ۵۹-۶۰]

ترجمه: آن خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن دو است در شش روز آفرید سپس مستولی و نافذ بر جهان شد، اوست رحمن پس خدای آگاهی را از این خلقت بپرس (۵۹) و چون به ایشان گفته شود برای خدا رحمن سجده کنید گویند: و رحمن چیست؟ آیا برای آنچه ما را امر می‌کنی سجده کنیم؟ و زیاد شود ایشان را نفرت (۶۰).

نکات: مقصود از شش روز مدت و روزگار است و يوم فقط در مورد روزی که خورشید آسمان ما طلوع و غروب می‌کند به کار برده نمی‌شود بلکه بمعنی مطلق زمان نیز آمده چنانکه علی‌الکلیه می‌فرماید: «الدهر یومان: یوم لك ویوم عليك»، و یا اینکه: «إن الیوم عمل ولا حساب و غدا حساب ولا عمل»، که بدیهی است مقصود از یوم در این موارد روز در مقابل شب نیست و کلمه‌ای که اختصاص به روز در مقابل شب دارد نهار است. و دیگر آنکه قبل و حین خلقت آسمان‌ها و زمین، شب و روزی نبوده است و شب و روز در اثر گردش منظومه شمسی بوجود آمده مگر آنکه بگوئیم خلقت فوق، در مدتی برابر با شش روزی که بر اثر منظومه شمسی بوجود می‌آید، انجام شده است. و مقصود از عرش؛ ما سوی الله است، یعنی؛ جهان. و در ضمیر ﴿فَسْئَلُ بِهِ﴾ چندین احتمال است یکی اینکه مقصود از خبر خدا باشد و ﴿بِهِ﴾ متعلق به خبر است و یا بر می‌گردد به کیفیت خلق چنانکه ما ترجمه کردیم.

﴿تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ۝ وَهُوَ الَّذِي

جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ۝﴾ [الفرقان: ۶۱-۶۲]

ترجمه: با برکت و کثیر الخیر است آن که در آسمان برج‌ها قرار داد و در آن چراغی و ماه تابانی نهاد (۶۱) و اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای هرکس که بخواهد متذکر شود و یا بخواهد شکرگزارد (۶۲).

نکات: بروج جمع برج است، و مقصود از آنها همان هیئت سیاراتی است که مانند برج و بارویی از دور پیداست در شب تار عده‌ای از کواکب به شکل حمل عده دیگر به شکل ثور می‌نماید و همچنین تا دوازده برج به نام: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. و خورشید در یک دوره سال محاذی این کواکب و بروج سیر می‌کند، و هر ماهی محاذی یکی از این برج‌ها می‌باشد. و ماه نیز محاذی این برج‌ها سیر می‌کند، ولی ماه در یک ماه تمام این بروج را طی می‌کند. و همچنین این بروج منازل ستاره‌های زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد می‌باشند. و مقصود از ﴿خِلْفَةً﴾ این است که شب و روز به جای یکدیگر می‌آیند و برای کسی که بخواهد شکرگزاری کند و یا عبادتی کند و شب نتوانسته، روز جبران کند و اگر روز نتوانسته شب جبران کند. و مقصود از جمله: ﴿لِّمَنۡ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ همین است و بعضی از این آیه استفاده حکم قضای عبادات شبانه روز را نموده‌اند.

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ۝٦٣﴾
 وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا ۝٦٤ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ
 إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۝٦٥ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۝٦٦ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا
 وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۝٦٧﴾ [الفرقان: ۶۳-۶۷]

ترجمه: و بندگان خاص خدای رحمن آنان هستند که بر زمین به نرمی راه می‌روند و چون جاهلان به ایشان خطاب و عتابی کنند سلام گویند (۶۳) و آنان که برای پروردگارشان به حال سجده و قیام شب را به پایان رسانند (۶۴) و آنان که می‌گویند پروردگارا عذاب دوزخ را از ما بگردان زیرا عذاب آن ضرری است دائم (۶۵) حقیقتاً دوزخ بدقراگاه و بدجایگاهی است (۶۶) و آنان که چون انفاق نمایند نه اسراف کنند و نه بخل می‌ورزند، و بین اینها معتدل باشند (۶۷).

نکات: اضافه ﴿عِبَادُ الرَّحْمَنِ﴾ اضافه نسبت و اختصاص است یعنی بندگانی که مشمول رحمت الهی و عنایت اویند دارای چنین صفات هستند. و مقصود از ﴿خَاطَبَهُمُ﴾، خطاب عتاب و تحقیرآمیز است که باید مؤمن در جواب چنین عتابی بگوید: سلام بر تو، سلام عليك! یعنی؛ سلام وداع کند و زود بگذرد و سلامتی طرفین را در نظر بگیرد. پس، از صفات عباد الرحمن ترک اذیت و تحمل اذیت است. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «إِنَّ الشَّدِيدَ لَيْسَ مِنْ غَلَبِ النَّاسِ وَلَكِنَّ الشَّدِيدَ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ». و نیز نقل شده از آن حضرت که: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا». و از صفات دیگر عباد الرحمن بیداری شب است برای سجود و قیام در عبادت الهی و هوالمрад بقوله: ﴿يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا﴾. و غرام؛ دین لازم است که به فارسی بتوان گفته می‌شود، چون بندگان فاسد نعم الهی را مصرف کرده و حق آن را آداء نکرده‌اند، دین لازم و مداوم آنان دوزخ است. ﴿وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾، همچون اصحاب رسول خدا ﷺ که برای لذت طعامی نمی‌خوردند و خوراکشان به قدر سد جوع و کمک بر عبادت بود، و همچنین بودند در لباس و مسکن. و مسلمین باید میانه‌رو باشند که اسلام سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهد. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». به هر حال آیات به این واضحی در اخلاق، ما را از آوردن کلمات بشری در این باب بی‌نیاز می‌کند.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝٦٨ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۝٦٩ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ

حَسَنَتٍ ۖ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

[الفرقان: ۶۸-۷۱]



ترجمه: و آنان که نمی‌خوانند با خدا معبود دیگری را و نفس محترمی را که خدا محترم قرار داده به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، و کسی که چنین کند به گناه گرفتار شده و به کیفر آن برخوردار (۶۸) روز قیامت برای او عذاب مضاعف شود و در عذاب بخواری بماند (۶۹) مگر آنکه توبه کند و ایمان آورد و عمل شایسته کند که آنان را خدا بدی‌هایشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا آمرزنده رحیم بوده است (۷۰) و آنکه توبه کند و عمل صالح نماید پس محققا او به سوی خدا باز می‌گردد بازگشت خوبی (۷۱).

نکات: یکی از آیاتی که خدا نهی از شرک در دعا کرده همین آیه است که فرموده: بنده خدای رحمن کسی است که در دعا کس دیگر را نمی‌خواند و غیر خدا را شریک او نمی‌کند. و مقصود از ﴿يُضْلَعُ﴾، عذاب مضاعف به واسطه عقیده و عمل است به دلیل آیه بعد که فرموده: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ...﴾ و این آیه دلیل بر این است که کفار معاقبت بر فروع چنانکه معاقبت بر اصول. و جمله: ﴿وَمَنْ تَابَ...﴾ تکرار نیست بلکه در بیان ماهیت توبه است. و تبدیل سیئات به حسنات به چند وجه ممکن است:

اول: تبدیل عقاب به ثواب است که فاعل حقیقی آن خداست.

دوم: تبدیل در دنیا که خدا توفیق می‌دهد پس از توبه در مقابل سیئاتی که مرتکب شده اعمال صالحه انجام دهد، مقابل شرک ایمان، مقابل قتل مؤمن قتل کافر، مقابل دروغ راست بگوید و همین‌طور.

سوم: محو شدن سیئات و نوشتن حسنات جای آنها در صورت ایمان و عمل.

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۖ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِبَآئِتٍ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ۖ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّتِنَا فُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۖ أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ۖ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ۖ قُلْ مَا يَعْبُؤُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ۖ﴾ [الفرقان: ۷۲-۷۷]

ترجمه: و آنان که گواهی زور ندهند (و یا به مجلس زور حاضر نشوند) و چون به لغو بگذرند بزرگوارانه بگذرند (۷۲) و آنان که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کرانه و کورانه رو

نکنند (بلکه با گوش باز و چشم باز توجه کنند) (۷۳) و آنان که می‌گویند: پروردگارا، از زنان و فرزندانمان به ما روشنی چشمان عطا کن و ما را برای پرهیزگاران پیشوا و امام قرار بده (۷۴) ایشانند که غرفه بهشت را پاداششان دهند به واسطه آنچه صبرکردند و در آنجا با زنده باد و سلام روبرو شوند (۷۵) در آنجا جاودانند که فرارگاه و جای نیکویی است (۷۶) بگو اگر دعای شما نبود پروردگارم چه اعتنایی به شما داشت به تحقیق شما تکذیب کردید پس به زودی گردن گیر و ملازم شما خواهد شد (۷۷).

نکات: گواهی زور همان گواهی دروغ به ناحق و ندیده و نشنیده گواهی دادن است، مانند آنکه در سر قبور بندگان صالحین می‌گوید: «أشهد أنك تری مقامي وتسمع كلامي وترد جوابي»، با آن که نه جوابی از قبر می‌شنود و نه آن بنده را می‌بیند. و ممکن است مقصود از جمله: ﴿لَا يَشْهَدُونَ أَلُور﴾، این باشد که در مجالسی که دروغ بر خدا و رسول گفته می‌شود حاضر نمی‌شوند مانند بیشتر مجالس دینی زمان ما. و مقصود از ﴿مُرُوا كِرَامًا﴾ این است که به لهو و لغو و کارهای ترک شدنی اعتنا نمی‌کنند و چون نیروی نهی از منکر ندارند از آنجا به طور بی‌اعتنائی می‌گذرند. جمله: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ دلالت دارد که بنده رحمن باید نظر بلند باشد و هدفش این باشد که خود را به صفات مذکوره در این آیات بیاراید تا امام برای متقین شود. پس هرکس می‌تواند خود را به امامت متقین برساند و مخصوص دوازده نفر نیست! و در حقیقت این آیه رد است بر کسانی که امامت را منحصر به دوازده نفر یا شش نفر و یا کمتر و بیشتر نموده و آن را اصول دین می‌دانند، در حالی که آن چنان امامتی که اصل دین باشد در قرآن ذکر نشده، پس هراممی تابع دین است نه اصل دین و نه فرع آن. بنابراین هر شخص مؤمن متدینی باید در صدد احراز امامت باشد و از خدا بخواهد، چنانکه خدا در این آیه تذکر داده است، نه اینکه دست از علم و عمل بردارد و همواره مداح کسانی به نام امام باشد. اگر کسی بگوید رسول خدا ﷺ فرموده: امام پس از من دوازده نفر است؟ جواب این است که؛ رسول خدا ﷺ ابدا چنین چیزی که مخالف قرآن باشد نفرموده و از اختراعات و جعلیات شیعیان است. و اگر کسی بخواهد بفهمد که روایات امامت مجعول است کتبی که در این باب نوشته شده بخواند زیرا امامت را شیعه از اصول قرار داده و اصول دین و یا مذهب تقلیدی نیست بلکه باید هرکسی خود تحقیق کند و به صرف نقل قول نباید قناعت نماید.

سورة الشعراء (مکیه وهی مائتان وسبع وعشرون آیه)

سورة شعراء مکی و دارای ۲۲۷ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طَسَمَ ۱ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسِكَ ۳ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۴﴾
إِنْ نَشَأْ نُنزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ۵ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ۶ فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۶﴾ [الشعراء: ۱-۶]

ترجمه: به نام خدای کامل ذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم (۱). این است آیات کتاب روشن (۲) شاید تو خود را تلف کنی که چرا آنان مؤمن نمی گردند (۳) اگر بخواهیم از آسمان آیه ای بر ایشان نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع شود (۴) و هیچ تذکر تازه ای از خدای رحمن سویشان نیامد مگر آنکه از آن روگردان بودند (۵) محققا به تکذیب پرداختند پس به زودی خبرهای چیزی که به آن استهزاء می کرده اند به ایشان خواهد رسید (۶).

نکات: چون در این سوره ابتدا شده به تمجید و عظمت قرآن، باز حروف هجا آمده، یعنی قرآن از

همین حروف ساخته شده اگر می توانید شما مثل آن را بیاورید. و جمله: ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ دلالت دارد بر روشنی و قابل درک بودن آیات آن. و چون رسول خدا ﷺ به حال مشرکین تأسف می خورد و تا حد فدا شدن سعی در هدایت ایشان می کرد خدا او را آگاه می کند که اگر ما بخواهیم با صاعقه و یا چیز دیگری ایشان را وادار به هدایت می کنیم ولیکن هدایت ما اجباری نیست. پس تو تأسف مخور و خود را تلف مکن. و کلمه ﴿مُحَدِّثٍ﴾ دلالت دارد که قرآن حادث می باشد نه قدیم. و مقصود از ﴿أَنْبَاءُ﴾ (خبرها)، نتیجه آن است.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ۷ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ۸ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ۹ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۰ وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنِ

أَتَتْ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَرُونَ ﴿١٣﴾ وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

[الشعراء: ۷-۱۴]

ترجمه: آیا به زمین نظر نکردند که چه گیاهان جفت ارجمندی در آن رویانندیم (۷) محققا در این خلقت نشانه‌ای است ولی بیشترشان مؤمن نشدند (۸) و محققا پروردگارت فقط او عزیر رحیم است (۹) و چون پروردگارت موسی را ندا کرد که برو به سوی گروه ستمگران (۱۰) گروه فرعون که چرا نمی‌ترسند (۱۱) موسی گفت: پروردگارا من می‌ترسم که تکذیب کنند (۱۲) و سینه‌ام تنگ شود و زبانم روان نگردد، پس هارون را رسالت ده (۱۳) و برای فرعونیان برگردن من گناهی است پس می‌ترسم که مرا بکشند (۱۴).

نکات: ﴿زُوجِ كَرِيمٍ﴾ دلالت دارد بر اینکه در نباتات نر و ماده وجود دارد. و این از معجزات قرآن است. و ﴿الْعَزِيزُ﴾ دلالت دارد بر اینکه خداوند همیشه و بر همه چیز غالب و قاهر بوده و هرگز مقهور قدرت دیگری نمی‌شود چنانکه گفته‌اند: «العزیز الذی یقهر ولا یقهر». و جمله: ﴿يَضِيقُ صَدْرِي﴾ دلالت دارد که مبلّغ دین باید دارای حوصله و شرح صدر باشد و کم حوصله‌گی باعث فشار بر روح گرفتن زبان و در نتیجه عجز از تبلیغ حاصل گردد. و مقصود از جمله: ﴿وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾، همان کشتن نانوی فرعون است که در مصر او را به قتل آورد و فرار کرد.

﴿قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِأَيَّتِنَا إِنْنا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ﴾ ﴿١٥﴾ فَاتَيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْأَعْلَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ تُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الْتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

[الشعراء: ۱۵-۲۱]

ترجمه: خدا فرمود: نه چنین است (هرگز تو را نمی‌کشند) پس آیات مرا ببرید که ما با شما ایم می‌شنویم (۱۵) نزد فرعون بروید و بگوئید ما فرستادهٔ پروردگار جهانیاانیم (۱۶) که بنی اسرائیل را آزاد کن و با ما بفرست (۱۷) فرعون گفت: آیا ما تو را در کودکی نزد خودمان پرورش ندادیم و سال‌ها از عمرت را میان ما بسر نبردی؟ (۱۸) و کاری را که خواستی انجام دادی در حالی که تو از کفران کنندگان بودی (۱۹) موسی گفت: آن کار را هنگامی کردم که من از

گمراهان بودم (۲۰) و چون از شما ترسیدم فرار کردم پس پروردگارم فرمانم عطا کرد و مرا از پیغمبران قرار داد (۲۱).

نکات: حضرت موسی از دستگاه ستمگران چون می ترسید خدا در جمله ﴿كَلَّا فَادْهَبَا بِأَيَّتِنَا﴾ او را قوی دل گردانید و به او فهمانید که شما در سایه لطف و عنایت ما نگهبانی خواهید شد، زیرا معیت در اینجا معیت تکوینی نیست بلکه معیت عنایتی است. در جمله: ﴿وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ هر مفسری چیزی گفته که با ظاهر آیه نمی سازد. و یکی گفته مقصود این است که راه را گم کرده بودم. دیگری گفته مقصود موسی این است که من غافل بودم که به یک مشت کسی کشته می شود. ولی ظاهر آیه همین است که من در آن حال هدایت دینی نداشتم و از جمله شما گمراهان بودم.

﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىٰ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَءِيلَ ۖ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝۳۳﴾
 قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۝۳۴ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ ۖ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ۝۳۵ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝۳۶ قَالَ إِنْ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ۝۳۷ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۝۳۸﴾

[الشعراء: ۲۲-۲۸]

ترجمه: و آیا این نعمتی است که تو بر من منت مینهی که بنی اسرائیل را به بندگی گرفته ای (۲۲) فرعون گفت: پروردگار جهانیان چه باشد؟ (۲۳) موسی گفت: پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر اهل یقین باشید (۲۴) فرعون به اطرافیانش گفت: آیا نمی شنوید (۲۵) موسی گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران گذشته شما (۲۶) فرعون گفت: حقیقتا رسولی که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است (۲۷) موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه میان آنهاست اگر عقل می دارید (۲۸).

نکات: چو فرعون گفته بود ما تو را تربیت کردیم و سال ها بزرگ کردیم، حضرت موسی در جمله: ﴿وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا...﴾ می فرماید این نعمت و خدمتی را که بر من منت می نهی صحیح نیست زیرا تو بنی اسرائیل را چنان بنده خود کرده و چنان در تحت شکنجه قرار داده ای که ناچار شوند طفل خود را میان آب اندازند تا به دست تو بیفتد و در تحت تربیت تو در آید. در جمله: ﴿وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾، آیا فرعون خواسته از حقیقت و ماهیت خدا سؤال کند و یا خواسته مسخره کند و چون حقیقت ذات حق قابل درک و إحاطه علمی نیست، حضرت موسی او را جواب داده که او از آثار خلقت شناخته گردد. باز خوب است که فرعون به تحقیق پرداخته و مانند بعضی از افراد زمان ما به فحاشی نپرداخته! و چون جواب موسی الکافی

طبق سؤال او نبود به اطرافیان‌ش گفت: بشنوید که جواب او نامربوط است. حضرت موسی علیه السلام اول به خلقت آسمان و زمین استدلال کرده و چون ممکن است قبول نکنند و آسمان و زمین را قدیم بدانند، به وجود خودشان و پدرانشان که حادثند استدلال کرده، و چون فرعون او را نسبت به جنون داد، موسی علیه السلام از نظم و تدبیری که در جهات مشرق و مغرب و گردش جهان است استدلال نمود.

﴿قَالَ لَئِنْ أَخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أُولُو حِجْثِكَ بَشَىٰ مُبِينٌ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِ ۖ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾﴾
[الشعراء: ۲۹-۳۳]

ترجمه: فرعون گفت: اگر خدایی غیر من بگیری از زندانیان قرارت می‌دهم (۲۹) موسی گفت: و اگر چه برایت معجزه روشنی بیاورم (۳۰) فرعون گفت: بیاور آن را اگر از راستگویی (۳۱) پس موسی عصای خود را انداخت که ناگهان اژدهائی آشکار گشت (۳۲) و دست خود را بیرون آورد که ناگهان برای بینندگان سفید می‌نمود (۳۳).

نکات: کسی که جواب منطقی ندارد به فحاشی و یا تهدید می‌پردازد، مانند اکثر مقدس مآبان و عالم نمایان زمان ما. فرعون نیز ابتدا توهین کرد و موسی را دیوانه خواند و سپس او را تهدید به زندان نمود، ولی به واسطه معجزاتی که مشاهده کرد واهمه نمود و از آزار موسی خودداری کرد.

﴿قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ ۖ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا ثُؤُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾ فَجَمَعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَلْأَجْرَاءُ إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾﴾
[الشعراء: ۳۴-۴۲]

ترجمه: فرعون به بزرگان اطراف خود گفت: بی‌گمان این ساحری دانا است (۳۴) می‌خواهد شما را به جادوی خود از سرزمینتان بیرون کند، بنابراین چه نظر می‌دهید؟ (۳۵) گفتند: وی را با برادرش نگاه‌دار و مأمورین جمع‌آوری را به شهرها بفرست (۳۶) که همه ساحران دانشمند را نزد تو آرند (۳۷) پس ساحران برای موعد روز معین جمع شدند (۳۸) و به مردم گفته شد آیا شما نیز مجتمع می‌شوید (۳۹) تا اگر ساحران غالب آمدند ما آنان را پیروی کنیم (۴۰) و چون ساحران نزد فرعون آمدند به او گفتند: آیا برای ما مزدی است اگر ما چیره گشتیم (۴۱) فرعون گفت: آری و محققا در این صورت شما از مقربان خواهید بود (۴۲).

نکات: در این آیات فرعون به تحریک مردم علیه موسی علیه السلام پرداخته: **اولا:** به اینکه او جادوگری داناست. **دوم:** به اینکه او می‌خواهد ملک و ثروت شما را برباید. و جمله ﴿أَيِّنَّا لَنَا لَأَجْرًا...﴾ دلالت دارد که ساحران دربار فرعون برای کسب ثروت و تقرب به فرعون و برای سوء استفاده و شهرت در مقابل موسی قیام کردند و هدفشان إحقاق حق و یا بر طرف کردن باطلی نبود، در حالی که عالم باید خیرخواه مردم و بیدارکننده اجتماع باشد.

﴿قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُّلقُونَ ﴿٤٣﴾ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سَجِدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا ءَأَمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ ءَأَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾ لَا تُقِطِعْنَ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٠﴾ قَالُوا لَا صَبِيرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥١﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٢﴾﴾

[الشعراء: ۴۳-۵۱]

ترجمه: موسی به ایشان گفت: آنچه افکندنی هست بیفکنید (۴۳) پس ریسمان‌ها و عصاهای خو را افکنده و گفتند: قسم به عزت فرعون که ما غلبه یافتگانیم (۴۴) پس بدون فاصله موسی عصای خود را افکند که ناگهان آنچه را ساحران ساخته بودند فرو برد (۴۵) پس ساحران به سجده افتادند (۴۶) گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم (۴۷) پروردگار موسی و هارون (۴۸) فرعون گفت: پیش از آنکه به شما اجازه بدهم به او ایمان آوردید! محققا او بزرگ شماسست که به شما سحر آموخته به همین زودی خواهید دانست، البته بدون شک دست‌ها و پاهایتان را برعکس یکدیگر می‌برم و بی‌شک همگی‌تان را به دار می‌آویزم (۴۹) گفتند: ضرر ندارد زیرا ما به سوی پروردگامان برمی‌گردیم (۵۰) به راستی ما طمع داریم که پروردگارمان برای ما خطاهای ما را بیامرزد که ما اولین مؤمنان بوده باشیم (۵۱).

نکات: ساحران هزاران چوب و ریسمان‌ها را به هم بسته و جیوه زده بودند که با گرمی آفتاب جنبش می‌کرد و بینندگان را به هراس می‌افکند، ولی چون حق را مشاهده کردند همگی ایمان آوردند و از شکنجه و قتل فرعون نترسیدند، ولی زمان ما کسانی که سال‌ها به خیال خود خداپرست بوده‌اند به اندک چیزی از فشار و ترس دست از خدا پرستی برمی‌دارند، بلکه اکثر علمای دینی ما از ترس عوام حقائق دین را ابراز نمی‌دارند و برای سوء استفاده و کسب شهرت توحید حقیقی را عرضه نمی‌کنند. رسول

خدا ﷻ فرمود: «صنفان من أمتی إذا صلحا صلحت أمتی وإذا فسدا فسدت أمتی. قیل یا رسول الله: ومن هما؟ قال: الفقهاء والأمرء».

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾ فَأَرْسَلْنَا فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٥٩﴾ فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾﴾

[الشعراء: ۵۲-۶۰]

ترجمه: و به سوی موسی وحی نمودیم که بندگان مرا شبانه سیر بده زیرا شما تعقیب خواهید شد (۵۲) و فرعون مأمورین جمع آوری به شهرها فرستاد (۵۳) که موسی و اتباعش گروهی اندکند (۵۴) و ایشان موجب خشم ما هستند (۵۵) و محققا ما همگی مسلح و آماده ایم (۵۶) (خداوند فرماید:) پس ایشان را از بوستان ها و چشمه سارها بیرون راندیم (۵۷) و از گنج ها و جاهای ارجمند خارج ساختیم (۵۸) و این چنین آنها را به بنی اسرائیل به ارث دادیم (۵۹) پس در حال دمیدن آفتاب ایشان را تعقیب کردند (۶۰).

نکات: موسی و اصحابش بنا شد شبانه فرار کنند زیرا در شب دشمن بی خبر است و ایشان را نمی بیند، پس موسی ایشان را اطلاع داد که شبانه وقت طلوع ماه از شهر خارج و در جای معینی جمع شوند که به طرف مشرق مصر بود و بنی اسرائیل که جمعیتی بسیار زیاد بودند حرکت کردند. و مقصود از جمله: ﴿فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ﴾ ممکن است این باشد که فرعون ایشان را تعقیب کرد در حالی که به طرف شرق حرکت کردند که ﴿مُشْرِقِينَ﴾ حال باشد از ضمیر فاعل.

﴿فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَأَرْزَلْنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾﴾

[الشعراء: ۶۱-۶۸]

ترجمه: چون دو جماعت یکدیگر را بدیدند اصحاب موسی گفتند: بی گمان دستگیر خواهیم شد (۶۱) موسی گفت: نه چنین است زیرا پروردگارم با من عنایت دارد و مرا رهبری خواهد کرد (۶۲) پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن (موسی زد) پس (دریا)

بشکافت، پس هر قسمتی از آب چون کوه بزرگی شد (۶۳) و دیگران را به آنجا نزدیک گردانیدیم (۶۴) و موسی و هر که را با او بود همگی را نجات دادیم (۶۵) سپس دیگران را غرق نمودیم (۶۶) به راستی که در این عبرت و نشانه قدرتی است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند (۶۷) و به راستی که پروردگارت محققا او عزیز رحیم است (۶۸).

نکات: چون لشکر فرعون چند برابر زیادت از اصحاب موسی بودند و لذا اصحاب موسی هراسیدند و از موسی چاره خواستند، از حق تعالی خطاب آمد که عصایت را به دریا بزن، پس چون عصا را به دریا زد، به قدرت الهی آبها شکافت و راهی برای عبور اصحاب موسی نمایان شد. چون اصحاب موسی از دریا خارج شدند، لشکر فرعون وارد دریا گشتند و در میان دریا آب ایشان را احاطه و غرق نمود. و این معجزه و قدرت الهی بوده چنانکه در آیه: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً﴾، تذکر داده است.

﴿وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ إِبْرَاهِيمَ ۖ إِذْ قَالَ لِأَيُّبِهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ۖ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً ۖ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ ۖ أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ ۖ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۖ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۖ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ۖ فَاتَّبَعُوا عِدُوِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۖ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ۖ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ۖ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ۖ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ۖ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ۖ﴾ [الشعراء: ۶۹-۸۲]

ترجمه: و بر ایشان خبر ابراهیم را تلاوت کن (۶۹) هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه می پرستید؟ (۷۰) گفتند: بتهائی را می پرستیم و پیوسته برای عبادت آنها معتکفیم (۷۱) گفت: آیا ندای شما را می شنوند وقتی که آنها را می خوانید (۷۲) و یا سود و زبانی برای شما دارند (۷۳) گفتند: نه بلکه پدران خود را دیده ایم که چنین می کردند (۷۴) گفت: آیا توجه داشته اید که چه چیز را می پرستیده اید (۷۵) شما و پدران گذشته شما (۷۶) که محققا آنان دشمن منند جز پروردگار جهانیان (۷۷) آن که مرا آفریده پس او مرا رهبری می کند (۷۸) و آنکه او مرا اطعام می کند و سیرابم می کند (۷۹) و چون بیمار شوم او مرا شفا می دهد (۸۰) و آن که مرا می میراند، سپس مرا زنده می کند (۸۱) و آنکه طمع دارم روز جزاء خطای مرا برای من ببامزد (۸۲).

نکات: جمله: ﴿فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِيَةً﴾ دلالت دارد که بت پرستان به کار خود افتخار داشتند و ﴿إِذْ تَدْعُونَ﴾ دلالت دارد که خواندن غیر خدا ایشان را به شرک کشانیده بود و دلیلشان رفتار پدرانشان بود، چنانکه در زمان ما اهل بدعت و خرافات به اباطیل خود افتخار دارند و دلیلشان همان کردارهای خرافی

پدرانسان است. و در جملات: ﴿خَلَقَنِي﴾ و ﴿يَهْدِينِ﴾ و ﴿يُطْعِمُنِي﴾ و این افعال را به خدا نسبت داده، ولی بیماری را نسبت به خود داده است که فرموده: ﴿إِذَا مَرِضْتُ﴾. و جمله: ﴿فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ دلالت دارد که شافی فقط خداست و پیامبران از خدا شفاء می طلبیدند. و جمله: ﴿... يَغْفِرَ لِي﴾ دلالت دارد که غفران الهی برای انتفاع حضرت احدیث نیست بلکه برای نفع بنده است.

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾ ۸۳ ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ ۸۴ ﴿وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ ۸۵ ﴿وَأَعْفِرْ لِي إِنِّي كَانُ مِنَ الضَّالِّينَ﴾ ۸۶ ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ﴾ ۸۷ ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ ۸۸ ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ ۸۹ ﴿وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ۹۰ ﴿وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ﴾ ۹۱ ﴿وَقِيلَ لَهُمْ أَئِنَّ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ﴾ ۹۲ ﴿مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ﴾ ۹۳ ﴿فَكُفُّوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾ ۹۴ ﴿وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ﴾ ۹۵ ﴿قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ﴾ ۹۶ ﴿تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ ۹۷ ﴿إِذْ نُسَوِّقُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۹۸ ﴿وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ﴾ ۹۹ ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ ۱۰۰ ﴿وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾ ۱۰۱ ﴿فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۱۰۲ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ۱۰۳ ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ ۱۰۴

[الشعراء: ۸۳-۱۰۴]

ترجمه: پروردگارا مرا حکمی عطا کن و قرین شایستگان نما (۸۳) و نزد آیندگان نیکنام گردان (۸۴) و مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار ده (۸۵) و پدر مرا ببامرز که از گمراهان بود (۸۶) و روزی که مردم بر انگيخته و زنده گردند مرا خوار مکن (۸۷) روزی که مال و فرزندان سودی ندهد (۸۸) مگر آنکه با قلب سالم سوی خدا آمده باشد (۸۹) و بهشت برای نیکوکاران نزدیک شود (۹۰) و دوزخ برای گمراهان نمودار گردد (۹۱) و به ایشان گفته شود کجایند آن چیزها که می پرستیدید (۹۲) غیر خدا آیا شما را یاری می کنند و یا نصرت یابند (۹۳) پس ایشان و گمراهان به رو در دوزخ افکنده شوند (۹۴) با سپاهیان ابلیس همه یکجا (۹۵) و ایشان در حالی که در آن خصومت می کنند گویند (۹۶) به خدا قسم که ما در گمراهی آشکار بودیم (۹۷) زیرا شما را با پروردگار جهانیان برابر می کردیم (۹۸) و ما را گمراه نکردند جز بدکاران (۹۹) پس برای ما شفیعی نباشد (۱۰۰) و نه دوست صمیمی (۱۰۱) پس اگر برای ما بازگشتی به دنیا می بود از مؤمنین می شدیم (۱۰۲) به راستی که در این عبرتی است و بیشترشان مؤمنین نبودند (۱۰۳) و به راستی که پروردگارت البته خود عزیز رحیم است (۱۰۴).

نکات: بندگان صالح چنان مقامی دارند که حضرت ابراهیم علیه السلام تقاضا از خدا می کند که قرین ایشان باشد. و مقصود از جمله ﴿وَأَجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ این است که در میان آیندگان خوشنام و سرمشق ایشان باشم و دعای آن جناب مستجاب شده و در میان اُمم یهود و نصاری و اسلام خوشنام و مورد توجه است. بعضی از خرافاتین دعائی به نام دعای ندبه ساخته و در آنجا با این آیه نعوذ بالله بازی کرده و در جمله ای می گویند: «و سَأَلْكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا»، یعنی حضرت ابراهیم از تو سؤال کرد لسان صدقی در آیندگان، و تو او را اجابت کردی و آن را علی بن ابی طالب قرار دادی!! این اشخاص برای آنکه ارادتی به علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار کنند کتاب خدا را بازیچه خود قرار می دهند!!

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١١٠﴾﴾

[الشعراء: ۱۰۵-۱۱۰]

ترجمه: قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند (۱۰۵) وقتی که برادرشان نوح به آنان گفت: چرا پرهیز نمی کنید (۱۰۶) بتحقیق که من برای شما پیغمبر امینم (۱۰۷) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید (۱۰۸) و برای رسالتم از شما مزدی نمی خواهم، مزد من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست (۱۰۹) پس، از خدا بترسید و مرا فرمان برید (۱۱۰).

نکات: جمله: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ دلالت دارد که در زمان نوح پیامبران دیگری بوده، که ﴿الْمُرْسَلِينَ﴾ جمع آمده و ممکن است گفته شود تکذیب یک پیامبر مانند تکذیب تمام پیامبران است. و جمله: ﴿إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ دلالت دارد که قانون خمسی برای نوح و اولادش نبوده است. و تکرار ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ...﴾ برای تأکید است.

﴿قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ﴿١١١﴾ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١١٥﴾﴾

[الشعراء: ۱۱۱-۱۱۵]

ترجمه: قوم او گفتند: آیا ما به تو ایمان آوریم درحالی که فرومایگان و مردم پست تو را پیروی کرده اند (۱۱۱) نوح گفت: من علمی به آنچه می کرده اند ندارم (۱۱۲) حساب ایشان جز بر پروردگارم نیست اگر بفهمید (۱۱۳) و من این مؤمنان را از خود نرانم و طرد نکنم (۱۱۴) نیستم من جز ترساننده آشکار (۱۱۵).

نکات: جمله: ﴿وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ دلالت دارد که همیشه مردم فقیر زودتر ایمان می‌آوردند و ایشان به نظر کفار، فرومایه و پست بودند، در حالی که در معنی بر عکس بوده است. و جمله: ﴿وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، دلیل بر آن است که انبیاء علم غیب نداشتند. و جمله: ﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي﴾ دلالت دارد که حساب بندگان فقط با خدا است، پس جمله‌ای که در زیارت جامعه بافته‌اند و به امام می‌گویند: «حسابهم علیکم!» برخلاف قرآن است و صحیح نیست.

﴿قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۝ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ۝ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ فَأَنجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ۝ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝﴾
[الشعراء: ۱۱۶-۱۲۲]

ترجمه: گفتند: ای نوح اگر بس نکنی از سنگ ساران خواهی شد (۱۱۶) گفت: پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند (۱۱۷) پس حکم کن بین من و آنان حکمی و مرا با مؤمنانی که همراه منند نجات بخش (۱۱۸) پس ما او و هر کس که با او در کشتی پرشده بود نجات دادیم (۱۱۹) آنگاه باقی ماندگان را غرق کردیم (۱۲۰) به راستی که در این عبرتی هست و بیشتر ایشان مؤمن نبودند (۱۲۱) و به راستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است (۱۲۲).

نکات: هر جای قرآن کلمه: ﴿لَا رَجْمَنَّكَ﴾ و یا ﴿الْمَرْجُومِينَ﴾ ذکر شده مقصود قتل است جز سورهٔ مریم که به معنی شتم است.

﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۝ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۝ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ۝ أَلْعَلَّيْنِ ۝ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ۝ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۝ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۝ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝﴾
[الشعراء: ۱۲۳-۱۳۱]

ترجمه: قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند (۱۲۳) هنگامی که برادرشان هود گفت: آیا تقوا پیشه نمی‌کنید (۱۲۴) به راستی من برای شما پیامبری خیرخواه و امینم (۱۲۵) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۲۶) و من برای رسالتم از شما مزدی نمی‌خواهم مزد من نیست جز به عهدهٔ پروردگار جهانیان (۱۲۷) آیا در هر جای بلندی نشانه‌ای به بیهوده و بی‌فایده بنا می‌کنید (۱۲۸) و کوشک می‌سازید گویا شما جاوید می‌مانید (۱۲۹) و چون سطوت به خرج دهید (وحمله کنید) جبارانه سطوت می‌کنید (۱۳۰) پس از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۳۱).

نکات: ﴿ربیع﴾ به مکان بلند اطلاق می‌شود، ایشان بناهای بلندی می‌ساختند برای کبوتربازی و برای اینکه مردم را ببینند و آزار برسانند. رسول خدا ﷺ فرمود: «کل بناء یبنی و بال علی صاحبه یوم القيامة إلا ما لا بد منه». یعنی: هر بنائی که ساخته شود و بال بر صاحب آن می‌باشد در روز قیامت جز بنائی که محل احتیاج باشد. در حدیث آمده که روزی رسول خدا ﷺ قبه‌ای بلند و کاخ رفیعی بدید و او را خوش نیامد و فرمود: ما هذه؟ و چون صاحب بنا خدمت حضرت رسید، حضرت از او روی بگردانید و او فهمید و رفت باز زمین یکسان کرد. و رسول خدا ﷺ پیوسته در دعا می‌فرمود: «اللهم ارزق محمدا و آل محمد و من أحب محمدا و آل محمد العفاف و الکفاف و ارزق من أبغض محمدا و آل محمد کثرة المال و الولد». یعنی؛ خداوندا روزی محمد و آل محمد و آنکه محمد و آل محمد را دوست دارد پاکدامنی و کفاف کن و آن کس که محمد و آل محمد را دشمن دارد کثرت مال و فرزند ده.

﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمِ وَبَيْنَ ﴿١٣٣﴾ وَجَدْتِ وَعُيُونِ ﴿١٣٤﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ﴿١٣٦﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٨﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً ۚ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾﴾

[الشعراء: ۱۳۲-۱۴۰]

ترجمه: از آنکه شما را به آنچه می‌دانید کمک داده بترسید (۱۳۲) شما را به چهار پایان و فرزندان مدد داده (۱۳۳) و به بوستان‌ها و چشمه‌سارها (۱۳۴) به راستی که من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم (۱۳۵) گفتند: بر ما یکسان است چه ما را پند دهی و یا از پنددهندگان نباشی (۱۳۶) این (پرستش غیر خدا) جز رفتار گذشتگان نیست (۱۳۷) و ما معذّب نخواهیم شد (۱۳۸) پس او را تکذیب کردند که هلاکشان کردیم به راستی که در این قصه عبرتی است و اکثر ایشان اهل ایمان نبودند (۱۳۹) و به راستی که فقط پروردگارت عزیز رحیم است (۱۴۰).

نکات: قصه قوم عاد در سورة اعراف و هود و آیات دیگر ذکر شده و معلوم می‌شود دارای حشم و زراعت‌های بسیار بودند. و مقصود ایشان از جمله: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴾، تقلید از گذشتگان بوده، خدا در این گفتار دَمشان نموده است. و جمله: ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾، دلالت دارد بر غرور ایشان. و هلاکت ایشان به وسیله باد صرصر بود.

﴿كَذَّبَتْ ثُمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٥١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ ﴿١٥٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٥٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٥٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٥٥﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَلَهْتُمْ ءَامِنِينَ ﴿١٥٦﴾ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥٧﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٥٨﴾ وَتَنَحُّنُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٥٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرًا ﴿١٦٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٦١﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٦٢﴾﴾ [الشعراء: ۱۴۱-۱۵۲]

ترجمه: قوم ثمود پیغمبران را تکذیب کردند (۱۴۱) آنگاه که برادرشان صالح به ایشان گفت: آیا پرهیز نمی‌کنید (۱۴۲) به راستی که من برای شما رسولی امین می‌باشم (۱۴۳) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۴۴) و من بر رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من مگر بر عهده پروردگار جهانیان (۱۴۵) آیا در آنچه اینجا هست در حال امن رها خواهید بود (۱۴۶) در میان باغ‌ها و چشمه سارها (۱۴۷) و زراعت‌ها و نخلستان‌ها که شکوفه‌های لطیف دارد (۱۴۸) و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید در حالی که ماهر و خوشحالیید (۱۴۹) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۵۰) و فرمان اسراف‌گران را اطاعت نکنید (۱۵۱) آنان که در زمین فساد می‌کنند و به اصلاح نمی‌پردازند (۱۵۲).

نکات: باز در این آیات ﴿الْمُرْسَلِينَ﴾ جمع آمده به اعتبار اینکه تکذیب یک نفر رسول تکذیب

همه مرسلین است و خدا صالح را برادر ایشان خوانده به اعتبار اینکه برادر خیرخواه برادر است و بدین جهت باید زودتر سخن او را بپذیرند. و مقصود از جمله: ﴿أَتُتْرَكُونَ....﴾ بی‌اعتباری دنیاست. و جمله: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ دلالت دارد که از کسانی که دعوت به شرک و عصیان می‌کنند نباید اطاعت کرد و همچنین دلالت دارد که زمامدار نباید از مسرفین در بیت المال باشد که در بیت المال خیلی باید دقت شود حتی در چیزهای خیلی جزئی چون برق و صندلی و کاغذ و قلم، و از جمله نامه‌های حضرت امیر علیه السلام به کارمندان این بود که: «أَدَقُّوا أَفْلا مَكْمَ وَقَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ وَاحْذَرُوا عَنِ الْفُضُولِ مِنْ كَلَامِكُمْ وَاقْصِدُوا الْمَعَانِي وَإِيَاكُمْ وَالْكَثَارَ فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ». یعنی؛ قلم‌های خود را نازک و ریز کنید و بین سطرها را نزدیک به هم بگیرید و زیادتی کلمات را حذف کنید (عبارت پردازی‌های غیرضروری نکنید) و مقاصد و منظورها را در نظر بگیرید و بر حذر باشید از پر نویسی زیرا که اموال مسلمین تحمل چنین خساراتی را ندارد. و مکاتبات رسول خدا صلی الله علیه و آله موجز و مختصر بود، مثلاً ضمن یکی از نامه‌های آن حضرت که به سلطان ایران نوشته، آمده است: «أَسْلَمَ تَسْلَمَ فَإِنَّ أُبَيْتَ فَعْلِكَ إِثْمَ الْمَجُوسِ». یعنی اسلام بیاور تا سالم بمانی و گرنه گناه مردم به

گردد تو خواهد بود. بنابراین جایی که در کاغذ و قلم و نوشتن چنین باشد در سایر اموال معلوم است چگونه باید دقت شود.

﴿قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾ فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَدِيمِينَ ﴿١٥٧﴾ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾﴾

[الشعراء: ۱۵۳-۱۵۹]

ترجمه: گفتند: همانا تو سحر شده و از جادوزدگانی (۱۵۳) تو جز بشری مانند ما نیستی اگر راست می‌گویی معجزه‌ای بیاور (۱۵۴) گفت: این ماده‌شری است، وی را آبخوری و شما را آبخور روز معینی است (نوبتی آب از آن او و نوبتی از برای شما) (۱۵۵) آزاری به او نرسانید که عذاب روز بزرگی شما را گرفتار می‌کند (۱۵۶) پس آن را پی کردند و پشیمان گردیدند (۱۵۷) پس عذاب الهی ایشان را گرفت، به راستی که در این قصه آیتی است و اکثر ایشان ایمان آورنده نبودند (۱۵۸) و به راستی که پروردگارت همو عزیز و رحیم است (۱۵۹).

نکات: در این آیات مانند آیات دیگری که در قصه حضرت صالح آمده نسبتِ عقر را به تمام قوم نمود داده با اینکه پی کننده دو نفر بودند برای اینکه سایرین یا راضی بودند و یا ساکت! حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه فرموده: «وإنما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا»، یعنی؛ آن ناقة را یک نفر کشت، ولی خدا همه را عذاب نمود، چون دیگران به این کشتن راضی بودند. ﴿وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ مکرر شده برای اینکه قاری بداند در هر امتی مردم بی‌ایمان بیشتر بوده‌اند.

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِيَّاهُ إِلَّا عَلَى رِبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾ قَالُوا لَنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ وَأَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَيْرِينَ ﴿١٧١﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧٢﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا

فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٣﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٧٥﴾

[الشعراء: ۱۶۰-۱۷۵]

ترجمه: قوم لوط پیغمبران را تکذیب کردند (۱۶۰) وقتی که برادرشان لوط به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید (۱۶۱) به راستی که من برای شما پیامبر خیرخواه امینم (۱۶۲) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۶۳) و من از شما مزدی برای رسالتم درخواست نمی‌کنم مزد من نیست مگر بر عهده پروردگار جهانیان (۱۶۴) چرا از میان جهانیان، شما به مردان رو می‌آورید (۱۶۵) و همسرانی که خدا برای شما آورده وامی گذارید بلکه شما قومی هستید که از حد گذرنده‌اید (۱۶۶) گفتند: ای لوط اگر بس نکنی البته از تبعید و اخراج شدگان خواهی شد (۱۶۷) لوط گفت: من عمل شما را به شدت دشمن دارم (۱۶۸) پروردگارا من و کسانم را از شئامت عمل ایشان نجات بخش (۱۶۹) پس، او و کسانش همگی را نجات دادیم (۱۷۰) جز پیره‌زنی که درزمره باقی ماندگان بود (۱۷۱) سپس دیگران را هلاک کردیم (۱۷۲) و بارانی شدید (از سجیل) بر آنان بارانیدیم پس باران بیم‌شدگان بد بود (۱۷۳) به راستی که در آن عبرتی است و بیشترشان ایمان آور نبودند (۱۷۴) و به راستی که پروردگارت همو عزیز رحیم است (۱۷۵).

نکات: قوم لوط همان اهل مؤتفکات و اهل بلاد سدوم می‌باشند که مفصل احوال ایشان را قبلاً ذکر کردیم. و مقصود از جمله: ﴿عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ﴾، زن حضرت لوط می‌باشد، زیرا راضی به عمل قوم بود و می‌گفت من راضیم هرچه بر سر قوم آید بر سر من نیز بیاید. و مقصود از ﴿مَطَرًا﴾ همان سنگ باران است. و ایمان آوردن‌ها به حضرت لوط دو دختر و دو داماد او فقط بودند. و عذاب قوم فرو رفتن به زمین و زیر و رو شدن شهرستان بود که در همان انقلاب سنگ باران شدند و یا پس از انقلاب شهرستان سنگ باران شدند.

﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ لَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧٦﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿١٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٠﴾﴾

[الشعراء: ۱۷۶-۱۸۰]

ترجمه: مردم بیشه پیامبران را تکذیب کردند (۱۷۶) هنگامی که شعیب به ایشان گفت: چرا پرهیز نمی‌کنید (۱۷۷) به راستی که من برای شما پیامبری امین هستم (۱۷۸) پس، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (۱۷۹) و من از شما برای رسالتم مزدی نمی‌خواهم، نیست مزد من جز به عهده پروردگار جهان (۱۸۰).

نکات: ایکه به معنی بیشه است، و آن سرزمینی است که دارای درخت باشد شبیه به جنگل. حق تعالی پیامبرانی را که نام برده از قول تمامشان نقل کرده که اجر و مزد نمی‌خواهیم مگر از خدا.

بنابراین دین انبیاء دین مساوات بوده، تبعیض نژادی در آدیان الهی نیست و از اموال مردم به عنوان مزد رسالت حقی برای اولادشان نگرفتند و چیزی به عنوان عُشر و یا خُمس قرار ندادند. معلوم می‌شود قانون خمس از قوانین الهی نبوده و مردم به دین افزوده‌اند!

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿١٨١﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْحَبِيلَةَ الْأُولَىٰ ﴿١٨٤﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿١٨٦﴾ فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾ قَالَ رَبِّ أَعْلَمْ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٩٠﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾﴾

[الشعراء: ۱۸۱-۱۹۱]

ترجمه: پیمانانه را تمام بدهید و کم بده نباشید (۱۸۱) و با ترازوی صحیح وزن نمایید (۱۸۲) و چیزهای مردم را کم مدهید و در این سرزمین به فساد مکوشید (۱۸۳) و از آن کسی که شما و مردم گذشته را آفرید بترسید (۱۸۴) گفتند: همانا تو از سحرشدگانی (۱۸۵) و تو جز بشری مانند ما نیستی و ما تو را دروغگو می‌پنداریم (۱۸۶) اگر از راستگویانی پاره‌ای از آسمان را بر سر ما بیفکن (۱۸۷) شعیب گفت: پروردگار من داناتر است به اعمالی که بجا می‌آورد (۱۸۸) پس تکذیبش کردند و عذاب روز ابر آتش بار ایشان را گرفت بی‌گمان آن، عذاب روز بزرگی بود (۱۸۹) به راستی که در این عبرتی هست و بیشترشان ایمان آور نبودند (۱۹۰) و به راستی که پروردگار تو همو نیرومند رحیم است (۱۹۱).

نکات: جمله: ﴿وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾، که همه کفار در مقابل انبیاء گفته‌اند، دلالت دارد که کفار مایل بودند که پیغمبرشان بشری مانند سایرین نباشد چنانکه زمان ما نیز چنین است. و لذا برای رسول و اوصیاء او صفاتی قائلند که در سایر افراد قائل نیستند از قبیل اینکه سایه ندارند و یا غیب می‌دانند و یا وسیله و واسطه دعا است و باید آنها را خوانده عبادت کرد که تمام اینها باطل و نظریه مستکبرین است که می‌خواهند مطیع بشری مانند خود نباشند. و ﴿يَوْمَ الظُّلَّةِ﴾ این است که خدا هوا را برای قوم شعیب گرم کرد در هفت روز، پس قوم از شدت گرما برهنه و از خانه خارج شده و در زیر سایه ابری جمع شدند، سپس آن ابر بر سر آنان آتش بارانید و بد روزی گردید.

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾ وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٩٦﴾ أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْا عُلَمَتُؤُا بَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿١٩٧﴾﴾

[الشعراء: ۱۹۲-۱۹۷]

ترجمه: و به راستی که این قرآن نازل شده پروردگار جهانیان است (۱۹۲) روح الامین (جبرئیل) آن را نازل نموده است (۱۹۳) بر قلب تو که از ترسانندگان باشی (۱۹۴) به زبان عربی روشن (۱۹۵) و به راستی که این وصف قرآن در کتب گذشتگان هست (۱۹۶) آیا برای ایشان نشانه‌ای نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند (۱۹۷).

نکات: جبرئیل را ﴿الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ خوانده برای آنکه **اولا:** خلقت او لطیف مانند روح است. و ثانيا: دارای امانت است و وحی را بدون کم و زیاد به انبیاء می‌رساند. و جمله ﴿عَلَى قَلْبِكَ﴾ دلالت دارد که قرآن برای محمد ﷺ دلنشین است و او را در دل نگه می‌دارد و از کم و زیاد شدن حفظ می‌کند. و ضمیر: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ محتمل است به قرآن بر گردد و ممکن است به محمد و یا به مذکور در این آیات برگردد. و خدا در اینجا علم علمای بنی اسرائیل را آیه و نشانه صحت مطالب قرآن قرار داده، بنابراین آیه ۴۳ سوره رعد که فرموده: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ مربوط است به همین شهادت علمای اهل کتاب که به صحت مطالب قرآن و رسالت محمد گواهی و شهادت دادند. ابن عباس گوید: سبب نزول این آیات شهادت علمای یهود مدینه بود به صدق محمد ﷺ، در زمانی که حضرتش در مکه بود.

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾ أَفَعِذَابُنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَنِعُونَ ﴿٢٠٧﴾﴾

[الشعراء: ۱۹۸-۲۰۷]

ترجمه: و اگر این قرآن را به بعضی از اعجمان نازل کرده بودیم (۱۹۸) که برای ایشان قرائت می‌کرد، به آن ایمان نمی‌آوردند (۱۹۹) بدین گونه آن را در دل‌های تبه‌کاران درآوردیم (۲۰۰) ایمان به آن نمی‌آوردند تا عذاب آلم انگیز را ببینند (۲۰۱) که ناگهانی عذاب بر آنان وارد شود در حالی که بی‌خبر باشند (۲۰۲) پس بگویند: آیا مهلتمان می‌دهند (۲۰۳) پس (با اینحال) آیا عذاب مارا با شتاب می‌خواهند؟ (۲۰۴) آیا توجه داری که اگر سال‌ها بهره‌مندشان سازیم

(۲۰۵) سپس آنچه از عذاب به آنها وعده داده شده به سویشان آید (۲۰۶) آن نعمتها و بهره‌ها کاری برایشان نسازد و ایشان را بی‌نیاز نگرداند (۲۰۷).

نکات: أعجم و عجماء به حیوانی می‌گویند که زبان بسته باشد و یا انسانی که در زبانش لکنت باشد. و عجم گفته می‌شود به هرکس که زبان عربی فصیح را نداند. و أعجم مبالغه در عجم می‌باشد. و مقصود از ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ...﴾ این است که اگر قرآن را به یک نفر اعجمی نازل می‌کردیم و یا به دهان حیوانی می‌گذاشتیم که چنین کلام فصیحی را بخواند با اینکه اعجاز بیشتری در آن بود باز ایشان به عناد پرداخته و ایمان نمی‌آوردند. و ممکن است بگوییم اگر این قرآن را بر زبان عجم و غیرعربی نازل می‌کردیم مشرکین عرب آنرا درک نمی‌کردند و برای تکبر و خود پسندی به آن ایمان نمی‌آوردند، اما عربی نازل کردیم که ایشان بفهمند و عذری نداشته باشند و اگر ایمان به آن نیاورند و مردم غیر عرب ایمان بیاورند معلوم می‌شود که ایشان افضل از عرب می‌باشند، ولی معنی اول ظاهرتر است.

﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْنَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾ ذِكْرٌ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾ وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾﴾

[الشعراء: ۲۰۸-۲۱۲]

ترجمه: و هیچ قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر اینکه ترسانندگانی داشتند (و حجت بر ایشان تمام شد) (۲۰۸) تا تذکری باشد و ما ستمگر نبوده‌ایم (۲۰۹) و شیاطین آن را نازل نکرده‌اند (۲۱۰) و سزاوار ایشان نبود و نمی‌توانستند (۲۱۱) زیرا شیاطین از شنیدن وحی برکنارند (۲۱۲).

نکات: چون مشرکین قریش گفتند: این قرآن را شیاطین به محمد نازل کرده‌اند مانند کاهنان که شیاطین بر آنان نازل می‌شدند و اخبار پنهانی را بر ایشان می‌آوردند، خدا در اینجا فرموده: خیر این قرآن هدایت الهی است و شیاطین از وحی الهی برکنارند و سزاوار ایشان ارشاد مردم نیست زیرا خود گمراهند. باید دانست وحی رحمانی با القاء شیطانی فرق دارد، إلقاءات شیاطین همه اوهام و خیالات و گمراهی و فتنه و فساد است. چنانکه در مثنوی منطقی گفته‌ام:

وحی شیطانی ز رحمانی جداست	وحی رحمانی خصوص آنیاست
وحی شیطانی بود از جوکیان	همچو وحی شاعران و کاهنان
وحی رحمانی همه نور حق است	وحی شیطانی نصیب احمق است
وحی رحمانی همه علم و هدی است	وحی شیطانی همه وهم وهوی است

﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ﴾ (۲۱۳) وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾
وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۱۵﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿۲۱۶﴾ [الشعراء: ۲۱۳-۲۱۶]

ترجمه: با خدای کامل الذات و الصفات ملجأ دیگری را مخوان که از عذاب شدگان خواهی بود (۲۱۳) و خویشان نزدیکترت را بترسان (۲۱۴) و برای مؤمنانی که پیرویت کرده اند بال خود را فرود آر (ملایمت کن و متواضع باش) (۲۱۵) پس، اگر نافرمانیت کردند بگو من از اعمالی که می کنید بیزارم (۲۱۶).

نکات: جمله: ﴿فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...﴾ دلالت دارد که غیر خدا را در حوائج و گرفتاریها نباید خواند و گرنه مورد عذاب الهی خواهد بود نه انبیاء و نه اولیاء و نه غیر ایشان را، مگر مردم زنده حاضری که برای تعاون باید خوانده شوند. پس مقصود از ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾، آن مدعو غیبی خیالی است که مشرکان در نظر داشتند و در زمان ما نیز بسیاری از افراد، انبیاء و اولیاء را می خوانند و از ایشان حاجت می طلبند و به خیال خود آنان را حاضر و ناظر دانسته و مشرک می شوند. و چون آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل گردید رسول خدا ﷺ خویشان خود را دعوت کرد به خانه ابو طالب و ایشان چهل نفر شدند، پس گوسفندی ذبح نمود با نان گندم و شیر حاضر نمود و فرمود: بخورید بنام خدا؛ بسم الله، و ایشان ده نفر ده نفر خوردند تا سیر شدند و چون طعام کمتر از چهل نفر برای چهل نفر کفایت کرد، ابو لهب گفت: هذا ما أسحرکم به الرجل، یعنی؛ محمد به این طعام اِعمال سحر نموده. رسول خدا ﷺ چون سخن ابو لهب را شنید، آن روز سخنی نفرمود. روز دیگر ایشان را دعوت کرد و به مانند روز اول ایشان را اِطعام نمود، سپس فرمود: ای بنی عبدالمطلب خدا مرا رسالت عطا کرده بسوی تمام خلق، خصوصا برای شما فرموده: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، و من شما را دعوت می کنم به دو کلمه که بر زبان سبک و در میزان سنگین است با این دو کلمه شما سلطنت بر عرب و عجم خواهید کرد و همه مطیع شما شوند، به اضافه با این دو کلمه اهل بهشت خواهید شد و از دوزخ رها خواهید بود، آن دو کلمه شهادت به «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» است، پس هرکه مرا اِجابت کند و مرا در این قیام یاری نماید برادر و وزیر و وارث و جانشین من براهلم خواهد بود و فرمود: «إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ». پس کسی از ایشان جواب نداد جز علی بن ابی طالب علیه السلام. و در خبر دیگر آمده که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ ایشان را جمع کرد و فرمود: «یا بنی عبدالمطلب، یا بنی عبد مناف، یا فاطمة بنت رسول الله، یا عباس

بن عبدالمطلب، یا صفیه عمه رسول الله؛ افتدوا أنفسکم من النار فإني لا أغني عنکم من الله شيئاً». یعنی؛ ای فامیل من، ای فاطمه دختر رسول خدا ﷺ و ای عباس بن عبدالمطلب و ای صفیه عمه رسول خدا، خودتان را از آتش دوزخ نجات دهید زیرا که من به درد شما نخواهم خورد و از شما در مقابل خدا دفاع نتوانم کرد. و در خبر دیگر است که به فاطمه علیها السلام فرمود: «یا فاطمة اعلمي لنفسك فإني لا أغني عنك من الله شيئاً». یعنی؛ ای فاطمه برای خود عمل کن که من از طرف خدا برای تو کافی نیستم و تو را بی نیاز نکنم. و در خبر دیگر است که چون آیه فوق نازل شد، رسول خدا ﷺ بالای کوه صفا رفت و ندا در داد، چون قریش شنیدند همه جمع شدند و گفتند: چه باشد؟ فرمود: اگر من شما را خبر دهم که دشمنی در وقت صبح و یا شام بر سر شما خواهد آمد مرا تصدیق می کنید؟ گفتند: آری، فرمود: «فإني نذير لكم بين يدي عذاب شديد». ابو لهب گفت: «تبتا لك»، آیا برای همین ما را دعوت کردی! و لذا سورة تبت نازل گردید. البته می توان گفت: این اخبار مورد قبول است و رسول خدا ﷺ بیشتر از اینها ایشان را خوانده است. ولی تأسف اینست که با اینکه رسول خدا ﷺ به فاطمه فرموده: عمل کن و به امید من مباش، باز عده ای از مدعیان اسلام دل خود را به اخبار کذابین و گویندگان دکاندار خوش کرده اند و به امید اولاد همان رسولند، نه معتقدات خود را مطابق کتاب خدا نموده و نه عمل به کتاب الهی کردند.

جمله: ﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ...﴾ دلالت دارد که پیامبر ﷺ در برابر مؤمنین نهایت تواضع را داشته است. و از ابوذر نقل شده که؛ «كان رسول الله ﷺ يجلس بين ظهرائي أصحابه فيجئني الغريب فلا يدري أيهم هو يسأل». یعنی رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود می نشست پس ناگاه می شد که غریبی می آمد و نمی دانست کدامیک از ایشان پیغمبر است، یعنی مجلس آن حضرت صدر و ذیل نداشت.

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ الَّذِي يَرْنُكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقْلَبُكَ فِي السَّجْدِ ﴿٢١٩﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾﴾

[الشعراء: ۲۱۷-۲۲۰]

ترجمه: و به خدای عزیز رحیم توکل کن (۲۱۷) آنکه تورا وقت قیامت (که بر می خیزی) می بیند (۲۱۸) و گردش را میان سجده کنان (می بیند) (۲۱۹) به راستی که اوست شنوای دانای (۲۲۰).

نکات: و چون در آیات ۲۱۴ به بعد حق تعالی وظیفه رسول خود را نسبت به خویشانش و نسبت به پیروانش معلوم نمود، در این آیات به او تذکر می دهد که باید به هیچ کس توجه نداشته باشی و فقط بر خدا توکل کنی، زیرا خداست که از احوال تو مطلع است و قیام تو را برای نماز شب می بیند و چون میان

اصحاب گردش می‌کنی او مطلع است. و در خبر آمده که چون وجوب نماز شب از مؤمنین برداشته شد، رسول خدا ﷺ شبانه به اصحاب خود سرکشی می‌کرد تا ببیند ایشان در خوابند یا در عبادت، پس می‌آمد و اصحاب خود را در رکوع و سجود و قرائت قرآن می‌دید، بسیار خرسند می‌شد، زیرا زمزمه و دمدمه اصحابش در تاریکی شب برای راز و نیاز با خدا مانند کندوی عسل بود. مخفی نماند ظاهر آیه چنان است که ذکر شد. ولی بعضی از مفسرین وجوه ناپسندی که برخلاف ظاهر آیه است نوشته‌اند و حتی آن وجوه ضد سایر آیات قرآن است از آن جمله نوشته‌اند که معنی ﴿تَقْلُبُكَ...﴾ این است که تو در نماز و سجده توجه به اصحاب خود داری و چشمانت را به سوی ایشان می‌گردانی و یا از پشت سر می‌بینی چنانکه از جلو می‌بینی. باید گفت: اولاً، توجه به غیر خدا در نماز جایز نیست چه با چشم جلو و چه با چشم دیگر، و دیگر اینکه رسول خدا ﷺ مانند سایر افراد بشر است از هر جهت غیر از جهت وحی، و ممکن نیست از عقب سر ببیند مگر اینکه بگوییم مانند سایر افراد بشر نیست. و دیگری نوشته و حتی به امام صادق نسبت داده که مقصود از ﴿وَتَقْلُبُكَ فِي السَّجْدِينَ﴾ اینست که نطفه تو در اصلاب و ارحام طاهرین و طاهرات گردش می‌کرد. باید گفت: اولاً: ذکر نطفه و اصلاب و ارحام در آیه نشده و تقدیر خلاف اصل است. ثانیاً: نطفه عقل و اراده‌ای ندارد تا گردش کند و اگر می‌گفت خدا گردش می‌داد باز چیزی بود در حالی که فرموده: ﴿تَقْلُبُكَ﴾ «گردش خودت». متأسفانه تمام این اخبار از جعلیات غلاة لعنهم الله می‌باشد.

﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾﴾

[الشعراء: ۲۲۱-۲۲۷]

ترجمه: آیا خبرتان دهم که شیاطین بر که نازل می‌شوند (۲۲۱) بر هر دروغساز گنه بیشه نازل می‌شوند (۲۲۲) گوش فرامی‌دهند درحالی که بیشترشان دروغگویند (۲۲۳) و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند (۲۲۴) آیا نمی‌بینی که آنان در هر وادی حیرانند (۲۲۵) و آنان می‌گویند آنچه را که بجا نمی‌آورند (۲۲۶) مگر آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده‌اند و خدا را بسیار ذکر کرده باشند و بعد از ستمی که به ایشان شده نصرت جستند و به زودی کسانی که ستم کرده‌اند، خواهند دانست که به کجا بازگشت می‌کنند (۲۲۷).

نکات: پس از آنکه خدا فرموده قرآن وحی شیطانی نیست. در این آیات خبر داده که شیاطین نازل می‌شوند بر دروغگویان و گنه‌کاران و شاعران که افکارشان خیال بافی و مناسب إلقاءات شیطان است. و جمله: ﴿يُلْقُونَ...﴾ اگر صفت شیاطین باشد معنی چنین است که شیاطین مسموعات خود را که از فرشته گرفته‌اند به دروغگویان إلقاء می‌کنند و بیشتر از خودشان جعل دروغ می‌کنند. و اما اگر جمله ﴿يُلْقُونَ السَّمْعَ﴾ صفت ﴿كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ﴾ باشد ترجمه چنان می‌شود که در ترجمه ذکر شد که کاهنان و مرشدان دکاندار و شاعران گوش فرا می‌دهند به شیاطین یعنی گوش هوش خود را.

در این آیات مذمت از شعراء شده به چند جهت:

اول: آنکه پیروانشان گمراه و از هدایت کتاب آسمانی محرومند.

دوم: آنکه در هرادی وارد شده و حیرانند، گاهی از عقل دم زده و گاهی از عشق و جنون، گاهی تعریف از می و مطرب و گاهی تمجید از شرع، گاهی بر قیامت و کوثر طعن زده و گاهی معشوق خود را خدای خود می‌خوانند.

سوم: آنچه در اشعارشان می‌گویند خود عمل نمی‌کنند.

این سه عیب را که خدا فرموده جامع تمام عیوب است. و ما کتابی بنام «شعر و موسیقی» نوشته‌ایم که اکثر عیوب شعراء را در آن ذکر نموده‌ایم، هرکه بخواهد مراجعه کند. و در اینجا به بعضی از مفاسد شعری اشاره می‌کنیم:

مفاسد اشعار شعراء

کسانی که از دیوان‌های عشقی و می و مطربی تعریف می‌کنند هدف ایشان این است که ملت را به لجن زار خمودی و لاقیدی و می‌گساری و بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی به گذشته و آینده بکشانند:

این یک دمه عمر را به عشرت گذران از رفته میندیش و ز آینده مترس

یک کاسه می ز ماه تا ماهی به از درس و علوم جمله بگریزی به

منطقیین به قضایا و جملات مرکبه از خیالات، شعر می‌گویند، در کتاب تهذیب المنطق گوید: «وإما شعری يتألف من المخيلات!» یعنی؛ قضیه شعری آنست که تألیف و ترکیب شود از خیالات و اکثر دیوان‌های شعراء خیالبافی است، چنانکه سعدی گوید:

صوفی نظر نبازد جز با چنین غزالی سعدی غزل نگوید جز بر چنین خیالی

ابن عباس به نقل ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه فوق می‌گوید: شیاطین تلقین شعر می‌کنند بر شعراء و هرکس شیطان او قوی‌تر باشد شعر او نیکوتر است. چنانکه شاعری گوید:

إنی وکل شاعر من البشر شیطانہ اثنی وشیطانی ذکر

نقل شده که: «كان الشعر أبغض الحديث إلى رسول الله ﷺ»، یعنی بدترین گفتار نزد رسول خدا ﷺ شعر بود. و مستدرک، ج ۱، ص ۴۲۴ و ابو الفتوح رازی در تفسیر خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: اگر مغز یکی از شما پر شود از چرک بهتر است از اینکه از شعر پر شود. روایات بسیاری در مذمت شعر و شعراء از شرع رسیده برای این است که شعر مفساد زیادی دارد، از جمله:

(۱) خیال بافی، که جامعه را از حقائق دور و به بافندگی مسرور می‌کند.

(۲) مداحی اغراق آمیز مانند حافظ که تمام دیوانش پر از مداحی است، مثلاً می‌گوید:

دیدیم شعر دلکش حافظ به مدح شاه یک بیت از آن قصیده به از صد رساله بود
از این شعر تر حافظ ز شاهنشاه عجب دارم که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد
به یمن رایت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار
گر به دیوان غزل صدر نشینم چه عجب سال‌ها بندگی صاحب سلطان کردم

(۳) عشق‌ورزی برای پول چنانکه حافظ می‌گوید:

اگر گوید نمی‌خواهم چو حافظ عاشق مفلس بگوئیدش که سلطانی گدائی هم‌نشین دارد
(۴) تملق و چاپلوسی، چنانکه حافظ به شاه ترکان گوید:

به غلامی تو مشهور جهان شد حافظ حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد
(۵) حرفه و ارتزاق از شعر، چنانکه حافظ در مدح شاه هرمز و شاه یحیی گوید:

شاه هرموزم ندید و بی‌سخن صد لطف کرد شاه یزدم دید و مدحش کردم و هیچم نداد
گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی یارب بیادش آور درویش پرویدن

(۶) هجو و عیبجویی از کسانی که به او چیزی نداده‌اند.

(۷) کذب و اغراق و غلو که هر یک از اینها از گناهان کبیره است و در اشعار شعراء زیاد است، مثلاً حافظ در مدح شاه یزد می‌گوید:

دور دار از خاک و خون دامن چه بر ما بگذری کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
شاه فلک از بزم تو در رقص و سماع است دست طرب از دامن این زمزمه مگسل
نظامی می‌گوید:

در شعر مپیچ و در فن او که اکذب اوست أحسن او

(۸) فحش و تمسخر به واعظ و جنت و کوثر و سایر مقدسات دینی، مثلاً حافظ گوید:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم
 بکوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد

(۹) ترویج اهل باطل، چنانکه حافظ، شیخ صنعان منافق را مقتدای عاشقان نموده و گوید:

گر اسیر راه عشقی فکر بدنامی مکن شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت
 (۱۰) دو روئی و نفاق، هم از مسجد می گوید و هم از میخانه، حافظ می گوید:

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم

(۱۱) استعمال کلمات و اصطلاحات زشت و رکیک می و میخانه، بت و صنم و تأویل این کلمات،

مثلاً حافظ در اشعارش می گوید: می که أم الخبائث و موجب افلاس و بهتر از ریا و مخالف

زهد و از درخت تاک و خون رز و مزیل عقل و موجب تری دماغ و مستی و باعث رفتن نام و

موجب ننگ و در عهد جوانی در فصل بهار و بزم شاهان و وزیران و به یاد کیخسرو و جمشید با

بربط و چنگ و دف و بر لب جوی آب و زیر درخت بید با پسران سرمست و مغبچه گان

شنگول، باید نوشید، ولی مریدانش می گویند می ولایت است. حافظ گوید:

دو یار نازک و از باده کهن دو منی فراغتی و کبابی و گوشه چمنی

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم باده از خون رزانت نه از خون شماست

(۱۲) ترویج خرافات. حافظ گوید:

بر در میکده رندان قلندر باشند که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

صوفی صومعه عالم قدسم لیکن حالیا دیر مغانست حواله گاهم

(۱۳) توهین به مقدسات دینی. حافظ در توهین به جبرائیل گوید:

داور دین شاه شجاع آنکه کرد روح القدس حلقه امرش بگوش

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمان زدن

بیا ای شیخ و از خمخامه ما شرابی خور که در کوثر نباشد

(۱۴) طمع و ارتزاق از امور دینی، چنانکه حافظ به شاه منصور گوید:

مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

به خدا که جرعه ای ده تو به حافظ سحر خیز که دعای صبح گاهی اثری کند شما را

(۱۵) ترویج عشق و شهوترانی و بدگونی به عقل و خردمندی.

(۱۶) ترویج از رقص و بی وزنی و سبک مغزی. حافظ گوید:

یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند
در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را
(۱۷) شاهد بازی، یعنی بچه بازی، حافظ گوید:

بُرد از من قرار و طاقت و هوش بت سنگین دل سیمین بناگوش
نگاری چابکی شنگی کله‌دار ظریفی مهوشی ترکی قبا پوش
(۱۸) غرور و خودپسندی، چنانکه حافظ در مدح خودش گوید:

غزل‌گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه‌داری (یعنی با آن کینه‌داری)
(۱۹) انکار دین و تمسخر به شرع، چنانکه حافظ می‌گوید:

به خلدم زاهدا دعوت مفرما که این سیب زرخ زان بوستان به
حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب کافر عشق ای صنم گناه ندارد
و خیام گوید:

می خوردن و شاد بودن آئین من است فارغ بودن ز کفر و دین، دین من است
بهترین شعرا، حافظ و خیام می‌باشند که سر تا سر اشعارشان بدگویی و تمسخر به شرع است!
(۲۰) تحقیر علویات و ملائکه چنانکه حافظ گوید:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
یار ما چون گیرد آغاز سماع قدسیان بر عرش دست افشان کنند
(۲۱) ترویج از عقائد باطله و افکار فاسده. مثنوی گوید:

چون زنی از کار بد شد روی زرد مسخ کرد او را خدا و زهره کرد
(۲۲) طرفداری از جبر و جبریان، چنانکه حافظ گوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است
در کوی نیکنای ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
رضا به داده بده از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(۲۳) تشبیه خالق به خلق و تشبیه خلق به خالق که موجب شرک است.

مولوی گوید:

در کف شیر نر خونخواه‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای
(۲۴) ترویج از لابلای گری و بی‌فکری و بی‌بند و باری.
حافظ گوید:

ساقی بیار جامی و ز خلوتم برون کن تا در بدر بگردم قلاش و لابلای
حافظ و سعدی و مثنوی در زمان مغول و یا پس از آن بوده‌اند، اکثر اشعارشان ترغیب به می‌گساری
و عاشقی است. اصلاً یک غزل به طور کامل در ترغیب به شهامت و غیرت و دفع ستمگران نیست،
بلکه برعکس! سعدی گوید:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
در همین سال که وقت خوش برای او بوده، لشکر مغول از قتل عام و غارت دمار از مردم درآوردند.
(۲۵) غلو و شرک، و خلق را به صفات الهی و به خدائی وصف کردن.
مولوی گوید:

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم از روی یقین در همه موجود علی بود
(۲۶) جری کردن مردم به معاصی و فسق و فجور، چنانکه شاعری گوید:
هر آن کس که آفاس حیدر بود چه پرواش از روز محشر بود

شاعران که قریحه شعری دارند باید بروند اول کتاب آسمانی قرآن را تدبر کنند و عقائد الهی را فرا
گیرند تا بر ضد آن شعر نگویند. متأسفانه هیچ شاعری این کار را نکرده و اکثر اشعارشان ضد قرآن است.
حق تعالی شاعری که شعرش برخلاف حق نباشد و دارای چند صفت باشد استثناء کرده و مذموم ندانسته:

۱- ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾، که شاعر؛ ایمان به خدا و رسول و کتب آسمانی
داشته باشد و قیامت را معتقد باشد و اینکه ایمان بر عمل صالح مقدم شده زیرا تا جامعه ایمان
نداشته باشد، به اجرای اعمال صالحه و قوانین اسلامی تن در نمی‌دهد و بشر در نتیجه ایمان به
اصول و مقررات دینی و خداوندی که واضع قوانین است و خیر و شر او را می‌داند، می‌کوشد به
قوانین الهی که باعث سعادت دنیا و آخرت اوست عمل کند بدون آنکه جبر و زور او را وادار به
اجرای این قوانین کند، و از اینجا امتیاز دیگر قوانین الهی بر قوانین بشری آشکار می‌شود. زیرا
در قوانین الهی ایمان موجب عمل به قانون الهی می‌گردد.

۲- ﴿وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾، در اشعار خود ذکر خدا و حمد و ثنای او باشد نه مدح و ثنای
مخلوق، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «احثوا التراب فی وجوه المداحین»، یعنی؛ خاک

بریزید در دهان مداحان. و علی علیه السلام در خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه فرموده: مرا مدح مکنید من راضی نیستم. و در خطبه همام در صفات اهل ایمان و تقوی فرموده: «عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم». یعنی؛ آنان خدا در نظرشان عظمت دارد و غیر خدا در دیده آنان کوچک است.

۳- ﴿وَأَنْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾، یعنی شاعری که نصرت جوید از مردم علیه ظالم. هر شاعری که این اوصاف در او باشد او مذموم نیست، اما چنین شاعری ما ندیده و سراغ نداریم!

سورة النمل (مکیة وهی ثلاث وتسعون آیه)

سورة نمل مکی و دارای ۹۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طَسَّ تِلْكَ ءَايَتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۝۱ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۝۲ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۝۳ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۝۴ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ۝۵ وَإِنَّكَ لَتُلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۝۶﴾ [النمل: ۱-۶]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. این آیات قرآن و کتاب روشن است (۱) هدایت و بشارت است برای مؤمنان (۲) آنان که نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند و آنان به دنیای دیگر یقین دارند (۳) محققا کسانی که به جهان دیگر ایمان ندارند اعمالشان را برایشان آراسته ایم پس ایشان حیرانند (۴) همانانند که برایشان عذاب بدی است و ایشان در جهان دیگر زیانکارترند (۵) حقا که به تو قرآن از جانب حکیم دانائی القا می شود (۶).

نکات: ﴿هُدًى وَبُشْرَى﴾ دلالت دارد که مؤمنین احتیاج به هدایت و بشارت دارند. ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾، دلالت دارد بر پرداخت زکات. و رسول خدا ﷺ فرمود: «فیما سقت الأنهار والعيون والغیوث أو کان بعلا العشر، وفیما سقی بالسوانی والناضح نصف العشر». یعنی؛ زکات آنچه با جویها و چشمه ها و باران ها آبیاری می شود و یا از ریشه آب می گیرد یک دهم است، و آنچه به وسیله دلوها و شترهای بارکش آبیاری می شود یک بیستم است. و علاوه بر آیات قرآن، روایات زیادی وارد شده که زکات در همه اموال است، مثلا در کتاب «دعائم الاسلام» می نویسد: «روینا عن أهل البيت علیهم السلام عن طرق كثيرة ویاسناد العامة عن رسول الله، وروینا عن جعفر بن محمد أنه سئل عن السمسم والأرز وغير ذلك من الحبوب هل تزکی؟ فقال: «نعم كالحنطة والتمر»، یعنی؛ از اهل بیت و نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده و همچنین از حضرت صادق روایت شده که از آن حضرت سؤال شد از زکات گنجد و برنج و غیر آن از دانه ها که آیا در آنها زکات داده می شود؟ حضرت فرمود: آری

آنها هم مانند گندم و خرما هستند. و در کتاب محاسن و تحف العقول از امام صادق (علیه السلام) و حضرت رضا (علیه السلام) نقل شده که از هر دویست درهم پنج درهم باید زکات داد. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أَغْنِيَاءِ الْمُسْلِمِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ بِقَدْرِ الَّذِي يَسَعُ فَقَرَائِهِمْ وَلَنْ يَجْهَدَ الْفُقَرَاءُ إِذَا جَاعُوا وَعَرُوا إِلَّا بِمَا يَضَعُ أَغْنِيَاءُهُمْ إِلَّا وَاللَّهِ يَحَاسِبُهُمْ حَسَابًا شَدِيدًا وَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

جمله: ﴿زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَلُهُمْ﴾، با اینکه در جای دیگر فرموده: ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلُهُمْ﴾ منافات ندارد، زیرا حق تعالی چون به کفار عمر و وسعت رزق و شهوت و قوت داده پس وسائل و اسباب توجه به اعمال سوء را به ایشان داده و در عمل آزادشان گذاشته و انتخاب هر عملی را به خودشان واگذارده، پس فعل زینت را نسبت به مسبب داده نه به مباشر. و اما نسبت به شیطان چون او وسوسه و ترغیب به اعمال قبیحه می کند گویا او نیز سبب است و می توان نسبت فعل را به او نیز داد زیرا نسبت فعل به مرغوب و محرک جایز است.

﴿إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَعَاتِيكُمْ مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَن فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴿٨﴾﴾ [النمل: ۷-۸]

ترجمه: چون موسی به خانواده خود گفت که آتشی را به نظر آورده‌ام به زودی از آن برایتان خبری بیاورم و یا جرقه‌ای برایتان گرفته بیاورم شاید شما گرم شوید (۷) پس چون به آن آتش رسید، ندا شد که با برکت است آن که در این آتش و آن که اطراف آنست و منزّه است خدایی که مالک و صاحب اختیار جهانیان است (۸).

نکات: برای ﴿مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ معانی متعددی کرده‌اند، یکی از آن معانی که ظاهرتر است همان است که ما بیان کردیم. باید دانست که ﴿نُودِيَ﴾ فعل مجهول است و فاعل آن که نداکننده باشد ذکر نشده، از جمله بعد که فرموده ﴿إِنَّهُوَ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾، معلوم می‌شود که فاعل ندا و موجد آن خدای تعالی است، و همچنین از آیه ۱۲ سوره طه که فرموده:

﴿...يَمُوسَىٰ ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَٱخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾

پس بدون تردید فاعل ندا و موجد آن خدا و محل ایجاد ندا و صوت طبق آیه ۲۹ سوره قصص کنار وادی ایمن و بقعه با برکت در همان درخت بوده، پس درخت محل ایجاد صوت است نه موجد صوت. از این بیان محقق می‌شود که ناطق و منادی خدا است و متکلم، اوست نه درخت زیرا قیام کلام دو قسم

است، قیام صدوری و قیام حلولی. در اینجا قیام صدوری به معنی ایجاد کلام است از موجد آن که خدا باشد، ولی قیام حلولی همان بودن کلام و صوت است در محلی که آن درخت باشد. پس معلوم شد آنکه خیال کرده موجد کلام و ناطق آن درخت بوده و در شعر خود گفته:

روا باشد أنا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی

و در اینجا لغزیده و گفته پس هرانسان نیکبختی می تواند أنا الحق و یا إني أنا الله بگوید، به اشتباه بزرگ شرک آمیزی مبتلا شده. و ما در گلشن قدس جواب شعر او را چنین گفته ایم:

چو اندر طور با موسی ندا شد	در آنجا خلقت صوت و صدا شد
که من الله رب العالمینم	نه از جنس سما نی از زمینم
منزه حق تعالی از درخت است	مبرا از قیاس نیکبخت است
روا کی شد أنا الحق از درختی	که تا باشد روا از نیکبختی
روا شد شعله نار از درختی	چرا آتش نگیرد نیکبختی
أنا الحق گفت منصور از ضلالت	به وهم صوفیان آمد جلال
همه دانند کین گفت از خطا شد	ز حلاج از ره کفر این ندا شد
أنا الحق کاشف است از کفر مطلق	که را جز حق بود حق أنا الحق
میان خالق و مخلوق فرق است	یکی بین در میان کفر غرق است
أنا الحق از درخت انشاء حق بود	نه انشاء شجر کز ما خلق بود
غلط باشد که گویی از درخت است	که آن نی ناطق و نی نیک بخت است

و مقصود از ﴿مَنْ﴾ موصوله در هردوجا که ﴿فِي النَّارِ﴾ و ﴿وَمَنْ حَوْلَهَا﴾ باشد ظاهرا خداست، یعنی آنکه منزله از مکان است هم در آتش و هم در خارج آتش است بالقدرة والعلم والاحاطة خدا است و لذا بعد فرموده: ﴿وَسُبْحَنَ اللَّهِ﴾، یعنی عن المكان و غیره.

﴿يَمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ٩ ﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾ ١٠ ﴿إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ ١١ ﴿وَادْخُلْ يَدَّكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مَن غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ ءَابِئَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ ١٢ [النمل: ٩-١٢]

ترجمه: ای موسی حقیقت این است که منم خدای عزیز حکیم (٩) و عصای خود را بیفکن،

پس چون عصا را دید می‌جنبد گویا ماری است گریزان روی گردانید و عقب‌گرد نکرد، (گفتیم) ای موسی ترس که پیامبران در پیشگاه من ترس ندارند (۱۰) مگر آنکه ستم کرده و پس از بدی نیکی آورده باشد که در این صورت من آمرزنده رحیمم (۱۱) و دست خود را به گریبان فرو بر که سپید بدون عیب بیرون آید در شمار نه معجزه، می‌روی به سوی فرعون و قوم او که ایشان گروهی تبه‌کار بوده‌اند (۱۲).

نکات: حضرت موسی چون به شجره طور رسید دید شعله‌ای به آن درخت إحاطه کرده که نه آن شعله از تری و تازگی و سبزی درخت می‌کاهد و نه تری و خرمی درخت شعله را خاموش می‌کند، متعجب و مبهور شد، دست دراز کرد که مقداری بیازماید دید شعله عقب رفت، و چون دست خود را عقب کشید شعله برگشت، تعجب او زیاده‌تر شد، در این هنگام خطاب آمد ای موسی منم خدای کامل الذات و الصفات نیرومند حکیم، این ندا موسی را متوجه کرد که در موقع و محل عظیمی درآمده و مطلب مهم‌تر از آنست که او می‌خواسته، خود را آماده کرد، خطاب شد عصایت را ببنداز، چون انداخت ماری نازک گردید زیرا اگر اژدها می‌شد ممکن بود از ترس جان بدهد، خدا آن را مار کرد تا موسی کم‌کم و به تدریج به إعجاز خدای تعالی توجه کند و اگر مرتبه دیگر اژدها گردد سگته نکند.

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ ءَايَتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝۱۳ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝۱۴﴾
[النمل: ۱۳-۱۴]

ترجمه: و چون آیات روشن ما که موجب بصیرت است سویشان آمد گفتند این سحری آشکار است (۱۳) از جهت ستم و تکبر آن آیات را انکار کردند با اینکه قلبا به آن یقین داشتند، پس بنگر عاقبت مفسدین چسان بود (۱۴).

نکات: ﴿مُبْصِرَةً﴾ حال است برای ﴿ءَايَتُنَا﴾، چون آیات و معجزات الهی موجب بصیرت است ﴿مُبْصِرَةً﴾ به آنها اطلاق شده. و کلمه ﴿ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾ دلالت دارد که مانع از هدایت فرعون و قومش همان صفت برتری‌جویی و تکبر بود که در هر زمانی مانع از اقرار به حق بوده چنانکه در زمان ما اگر فردی از افراد حقی را اظهار کرد همکارانش برای تکبر و خودخواهی او را تصدیق نکردند.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۵ وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ وَقَالَ يَتَاءَتِيهَا النَّاسُ عُلْمَنَا مَنَظِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ۚ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝۱۶ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝۱۷ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَتَاءَتِيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا

مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمُنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾ [النمل: ۱۵-۱۹]

ترجمه: و به تحقیق داود و سلیمان را دانشی دادیم و آن دو گفتند: حمد مخصوص خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خود برتری داد (۱۵) و سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم، فهم زبان پرندگان به ما آموخته شد و از هر چیزی به ما داده شد، حقا این فضیلت آشکاری است (۱۶) و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرنده فراهم شد و آنان مرتب و منظم بودند (۱۷) تا چون به وادی مورچه رسیدند مورچه ای گفت: ای مورچگان به مسکن های خود داخل شوید تا سلیمان و سپاهیان در حال غفلت شما را پامال نکنند (۱۸) سلیمان لبخندی زد و از گفتار او خندان شد و گفت: پروردگارا مرا ملهم و موفق بدار تا نعمتی را که به من و والدینم عطاء کرده ای سپاسگزار باشم و عملی شایسته کنم که آن را بیسندی و مرا بر حمت خود داخل بندگان شایسته ات فرما (۱۹).

نکات: کلمه: ﴿عِلْمًا﴾، با تئوین تنکیر آمده که دلالت می کند بر علم با اهمیتی که علم قضاوت و علم به منطق پرندگان باشد، در اینجا حضرت سلیمان و داود به واسطه علم، خدا را حمد می کنند نه به واسطه مال و ملک. و دانستن منطق طیر مخصوص این دو پیغمبر و از معجزات ایشان بوده است. از این آیات استفاده می شود که حیوانات و پرندگان نطقی دارند که مقاصد خود را به یکدیگر می فهمانند. و مقصود از ﴿كُلِّ شَيْءٍ﴾ هر چیزی که مربوط به نبوت و سلطنت باشد. چنانکه از بعضی روایات استفاده می شود حضرت سلیمان هفتصد سال و شش ماه به عدالت و عظمت سلطنت کرد و برای او انس و جن و شیاطین و چرندگان و درندگان و پرندگان مسخر بود که در زمان او صنعت ها ساخته و ایجاد گردید و دستگاه سلطنت او منظم و خود او به کارها رسیدگی می کرد و چون اراده سفری می نمود لشکریان را بر بساطی به واسطه باد سیر می داد بین آسمان و زمین و روزی به قدر یک ماه سیر می کرد و چون بر کرسی سلطنت جلوس می کرد، اطراف او پیامبران و دانشمندان بر کرسی ها قرار می گرفتند، بر کرسی های زرین و سیمین، و به اطراف ایشان آدمیان و جنیان می ایستادند و پرندگان با پرهای خود بر بساط او سایه می افکندند. حق تعالی به او وحی کرد که هریک از اصناف خلایق سخنی بگویند به واسطه باد به تو خبر می دهد. روزی با بساط خود در حرکت بود تا نزدیک به بیابان مورچگان رسیدند، مورچه ای فریاد کرد: ای مورچگان داخل خانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریان به غفلت شما را پامال نکنند، چون صدای او به سلیمان رسید امر به توقف نمود تا مورچگان وارد مساکن خود شوند و از هوش و ذکاوت و خیرخواهی آن مورچه تعجب کرد و تبسم نمود، سپس آن مورچه را خواست و فرمود: آیا ندانستی که

لشکر من ستم نمی‌کند؟ عرض کرد: دانستم ولی وظیفه من خیرخواهی و نصیحت به هموعانم بود، و مقصود من آن بود که مبدا نظر به دبدبه و کبکبه تو کنند و از ذکر خدا و شکر او غافل شوند و آروزهای دنیوی در ایشان قوت گیرد! سلیمان از او پرسید: لشکر تو چقدر است؟ گفت: من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یک از ایشان چهل هزار نقیب و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه می‌باشد. سلیمان فرمود: چرا زیر زمین مسکن کرده‌اید؟ عرض کرد: ای پیغمبر خدا، ما زیر زمین را اختیار کردیم تا این که جز خدا کس دیگر از حال ما مطلع نگردد. مورچه عرض کرد: یا نبی الله از عطاهایی که خدا به تو داده یکی را برای ما بگو. فرمود: باد را مسخر برای ما کرده که نصف روز به قدر یک ماه می‌تواند ما را سیر دهد، عرض کرد معنی این که باد را مسخر برای شما کرده می‌دانی؟ معنی آن این است که هرچه به تو داده از دنیا مانند باد می‌گذرد. سلیمان از استماع سخنان مور متنبه گردید و گفت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي...﴾ (باید گفت بعضی از جملات این روایت دارای اشکال است).

به هر حال از ﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ﴾ استفاده می‌شود مورچه نیز سخن می‌گوید البته کیفیت سخن او با بشر فرق دارد. علی‌الکلیه در نهج البلاغه فرموده: «وکل سمیع غیره یصم عن لطیف الأصوات ویصمه کبیرها ویذهب عنه ما بعد منها وکل بصیر غیره یعمی عن خفی الألوان ولطیف الأجسام». یعنی غیر از خدا هر شنونده‌ای از شنیدن صداهای لطیف ناشنواست و صداهای شدید او را کر و ناشنوا می‌سازد و آوازهای دور را نیز نمی‌شنود، و هر بیننده‌ای جز خداوند از دیدن رنگ‌های پنهان و اجسام لطیف نابینا است. و دانشمندان امروزی در مورد مسموعات و مبصرات قائلند که: صوت از حرکت امواج است، هرگونه اختلال هوا مثلاً ضربه اشیاء امواج صوتی در فضا پراکنده می‌کنند، اگر این امواج به گوش ما برسند و پرده گوش را بلرزانند، احساسی در گوش ما تولید می‌شود که صدا نام دارد. و حساسیت پرده گوش ما دارای حد معینی است و اصواتی را که تواتر آنها از ۱۶ در ثانیه متجاوز است درک می‌کند، و حداکثر تواترها را به طور متوسط -/۱۶۰۰۰ در ثانیه گفته‌اند، ارتعاشات کمتر از ۱۶ و بالاتر از -/۱۶۰۰۰ را گوش ما نمی‌تواند درک کند و بشنود، و درباره مبصرات می‌گویند: مبصرات هم، بستگی به تعداد امواج میکروسکوپی نور است که در ثانیه وارد چشم ما می‌شوند، من باب مثال؛ اگر امواج نوری آنقدر بهم نزدیک باشند که در یک ثانیه ۷۵۶ میلیارد وارد چشم شوند تولید احساسی می‌نمایند که بنفش نام دارد و اشیاء بنفش را می‌توانیم ببینیم، از نظر تعداد امواج می‌توانیم اشیاء دیگر را با رنگ‌های مختلف ببینیم. و اگر تعداد امواج نور از حد معینی کمتر و یا بیشتر باشد چشم ما قادر به دیدن آنها نیست مانند مثلاً نور شعله الکلی که در شرائط خاصی تقریباً نامرئی است.

نوشته‌اند روزی سلیمان با شوکت سلطنتی سیر می‌کرد به دهقانی رسید که زمین را شخم می‌زد، چون دستگاه سلیمان را دید گفت: سبحان الله خدا به آل داود ملک بزرگی داده است! صدای او به

گوش سلیمان رسید، فرمود بساط را توقف دادند و دهقان را خواست و نزد خود خوانده فرمود: آرزوی چیزی که قادر بر آن نیستی مکن. و به او فرمود: ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن از روی صدق و خلوص بگوید و خدا بپذیرد بهتر است از آنچه به آل داود داده شده است، زیرا ثواب تسبیح باقی و ملک سلیمان فانی است. آن مرد گفت: خدا غم تو را بر طرف کند چنانکه غم مرا از دلم برداشتی. و جمله: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ...﴾ مطلق است شامل ارث مال و سلطنت و نبوت می شود اگرچه نبوت ارثی نیست بلکه موهبت الهی است. و کلمه ﴿أَوْزَعْنِي﴾ از ماده وزع به معنی حبس و سپردن است یعنی شکر تو را به دل خود بسپارم و فراموش نکنم. و ﴿ادْخُلُوا مَسْكِنَكُم﴾ دلالت دارد که بر رونده لازم نیست تحرز بلکه هر کس در راه ساکن است باید تحرز کند.

﴿وَنَفَقَدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدًى أَمْ كَانَ مِنَ الْغَايِبِينَ ﴿٢٠﴾ لَا عَذَابَ لَهُوَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أَذْبَحْتَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢١﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٢﴾ إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾﴾

[النمل: ۲۰-۲۶]

ترجمه: و جویای مرغ شد و گفت: مرا چه شد (چرا) هدهد را نمی بینم مگر او از غائبین است (۲۰) البته او را عذاب می کنم عذاب سختی یا او را ذبح می کنم یا دلیل روشنی پیش من آورد (۲۱) پس درنگ کرد نه بسیار (مدت زیادی نگذشت) که هدهد آمد و گفت: به چیزی دانا شده ام که نمی دانی و برای تو از سبا خبر یقینی آورده ام (۲۲) حقا که من زنی یافتم که بر آنان سلطنت می کند و همه چیز به او داده شده و او را تختی بزرگ است (۲۳) وی را و قوم او را یافتم که برای خورشید سجده می کردند نه برای خدا و شیطان برای ایشان اعمالشان را زینت داده و از راه منحرفشان کرده پس ایشان هدایت نیافته اند (۲۴) (شیطان منحرفشان کرده) تا سجده نکنند برای خدایی که چیز پنهان را در آسمان ها و زمین آشکار می سازد و آنچه را مخفی کنید و آنچه آشکار سازید می داند (۲۵) خدایی که ملجأ و معبودی جز او نیست صاحب اختیار و مالک عرش بزرگ است (۲۶).

نکات: حضرت سلیمان خود از انجام وظائف سپاهیان رسیدگی می نمود و کاملاً مراقب بود و کیفر می کرد. روزی هدهد (شانه به سر) را ندید و این قضیه در سفری بود که به زمین خوش آب و هوایی

رسیدند و برای وضو آب خواستند و نیافتند و راهنمای بر آب هدهد بود که آب را در زیر زمین می‌دید و آن زمین را به دستور سلیمان حفر می‌کردند و به آب دست می‌یافتند، حال اگر کسی بگوید چگونه این پرنده آب را در زیر زمین می‌بیند و دام را که برای صید او در زمین می‌گذارند نمی‌بیند؟ جواب این است که «إِذَا نَزَلَ الْقَدَرُ عَمَى الْبَصَرِ»، چون قضا و قدر الهی برسد دیده کور گردد. و جهت غیبت هدهد این بود که چون دید کاری به او رجوع نمی‌شود خواست سیری کند و خبری برای سلیمان آورد، و لذا پرواز کرد تا به مملکت سبا رسید، هدهد دیگری را دید که پرسید از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام و یمن و با سلیمان بن داود که جن و انس و وحوش و طیور مسخر اویند می‌باشم، تو از کجا می‌آیی؟ گفت: از ولایت سبا که زنی به نام بلقیس ملکی عظیم و وسیع دارد و دوازده هزار سرهنگ دارد و هر سرهنگی نفرات بسیاری در تحت فرمان دارد، بیا و مملکت ما را بنگر، گفت: می‌ترسم سلیمان مرا غائب بیند و شکنجه نماید. گفت: اگر این خبر را برای او ببری، او را خوش آید، پس هدهد پرواز کرد و خدم و حشم بلقیس را دید و برگشت، سلیمان کرکس را مأمور کرد او را پیدا کند و احضار نماید و بعد از او عقاب را مأمور کرد، او پرواز نمود و هدهد را پیدا نمود و گفت: کجا بودی، سلیمان قسم خورده تو را عذاب نماید، مگر اینکه دلیلی بر غیبت خود بیاوری، هدهد گفت: باکی نیست، پس عقاب او را آورد و او را در حضور سلیمان افکند. سلیمان گفت: تورا عذابی کنم که برای دیگران عبرت باشد. هدهد گفت: «یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی الله»، سلیمان مضطرب شد و از سبب غیبت پرسید؟ گفت: من چیزی دانستم که شما ندانسته‌ای، در اینجا خدا خواست سلیمان را متنبه کند که پرنده‌ای ممکن است از او داناتر باشد که مغرور نگردد، و معلوم شود که انبیاء بر علوم دین دانايند نه بر علوم دیگر. پس هدهد خبر سبا را ذکر نمود و بعد از آن خدا را به صفات خاصه او که قابل حمد و سجود است ذکر نمود که باید خدایی را سجده کرد که هستی‌ها را از نیستی به وجود می‌آورد و ملجأ هر موجودی است، و به اضافه پروردگار تمام جهانیان است.

باید دانست که از مملکت سبا تا ملک سلیمان مسافت سه روز بیش نبوده و با این حال سلیمان از آنجا بی‌خبر بوده است. این دلیل دیگری است بر اینکه انبیاء و اولیاء از همه جا خبر ندارند و جز علم شریعت لازم نیست چیزی بدانند، و از احوال مردم آگاه نیستند. سلیمان برای اینکه بدون تحقیق مأموری را کیفر نکند به تحقیق پرداخت.

﴿قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾ (۲۷) أَذْهَبَ بِكَيْتَبِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾

[النمل: ۲۷-۲۸]

ترجمه: سلیمان گفت: بررسی خواهیم کرد که آیا راست می‌گویی یا از دروغویانی (۲۷) این نامه را ببر و نزد ایشان بيفکن سپس از ایشان دور شو و ببین چه جواب می‌گویند (۲۸).

نکات: حضرت سلیمان نامه‌ای را نوشت و به مهر خود مزین و هدهد خوش بال و پر را نامه در بر و دستی بر سر او و به تاجی مفتخر گردانید و فرمود: این نامه را می‌بری و جواب می‌آوری. هدهد به پرواز در آمد و به شهر صنعا و قارب وارد شد و دید که بلقیس بر تختی جلوس نموده و ارکان دولت همه حاضر، بر بالای سر ایشان دور زد و نامه را به روی تخت بلقیس انداخت، او برداشت و نظر کرد و دانست که نامه از پادشاهی است که مرغان مسخر اویند و سلطنت بزرگی دارد. پس بر خود بلرزد و بترسید و اشراف را خواست و با ایشان مشاوره کرد.

﴿قَالَتْ يَتَايَاهَا أَلْمَلُوا إِلَيَّ أَلَيْتِي كِتَابٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَىٰ وَأُتُوْنِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَتْ يَتَايَاهَا أَلْمَلُوا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَتْ إِنَّ أَلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةً أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾﴾

[النمل: ۲۹-۳۴]

ترجمه: (بلقیس) گفت: ای بزرگان به تحقیق نامه‌ای گرامی و ارجمندی به سوی من افکنده شده (۲۹) محققا آن نامه از سوی سلیمان است و به راستی آن به نام خدای رحمن رحیم است (۳۰) و مطلب او این است که بر من برتری نجوید و مطیعانه نزد من بیایید (۳۱) گفت: ای بزرگان، مرا در کارم رأی دهید من کاری بدون حضور شما فیصله نداده‌ام (۳۲) گفتند: ما صاحبان نیرو و جنگ آورانیم به سختی، و کار به اراده توست، پس ببین چه فرمان می‌دهی (۳۳) (بلقیس) گفت: پادشاهان چون به قریه‌ای در آیند تباهاش کنند و عزیزانش را ذلیل نمایند و کارشان چنین است (۳۴).

نکات: ملکه سبا نامه سلیمان را کریم و ارجمند خواند برای اینکه مختصر بود و با کلمات کمی مطالب مهمی را دربر داشت و برای اینکه مُصَدَّر به نام خدا بود و برای اینکه مهر شده بود و ارجمندی هرنامه به واسطه مهری است که بر او زده شده، و برای اینکه اظهار طمع در ملک و مال نبود و یا برای آنکه آورنده آن مأمور عادی نبود و یا برای اینکه دعوت به عدم علو و ترفع و دعوت به تسلیم امر حق بود که جامع اصول فضائل است. و جمله: ﴿أَلَا تَعْلَمُونَ﴾ ممکن است بدل کتاب باشد و ممکن است خبر مبتدای محذوف یعنی هو باشد. و جمله: ﴿مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ﴾ دلالت بر حسن تدبیر و عقل و انصاف ملکه سبا دارد و لذا سرانجام به هدایت رسید.

﴿وَإِلَىٰ مُوسَىٰ إِذْ أَخَذَ مِنْهُ الْهَيْكَلَ وَجَنَّاتٍ مِّنْ نَّارٍ لَّهُمْ فِيهَا خَيْرٌ مِّمَّا آتَانَا ۚ وَبَدَّيْنَاهُ لِقَوْمِهِ ۚ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ قَالَ أُمِدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَانَا ۚ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾﴾ [النمل: ۳۵-۳۷]

ترجمه: و من به سوی ایشان هدیه‌ای می‌فرستم که ببینم فرستادگان با چه خبری برمی‌گردند (۳۵) پس چون قاصد نزد سلیمان آمد سلیمان گفت: آیا مرا به مال مدد می‌دهید پس آنچه خدا به من داده بهتر از آن است که به شما داده، شما باید که به هدیه خود خوشدل می‌شوید (۳۶) به سوی ایشان برگرد حتما لشکریانی به سوی ایشان آریم که مقابله با آن نتوانند و حتما از آنجا به ذلت بیرونشان کنیم در حالی که حقیر باشند (۳۷).

نکات: هدیه‌ای که بلقیس برای سلیمان فرستاد در کتاب خدا مقدار آن ذکر نشده، در اخبار آمده است که: پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید جبه‌های زربفت و دستبندهای طلا به دستشان و گردنبندهای زرین در گردنشان و بر اسب‌های تازی سوارشان کرد، و پانصد کنیز را به لباس مردان دربر و بر اسبان راهوار سوار و هزار خشت زرین و سیمین به همراه ایشان با زینت‌های مرصع و تاج مکلل و مقداری از مشک و عنبر و حقه‌ای از جواهر و در ناسفته و مهره‌های کج سفته برای فرستادن مهیا و نامه‌ای نوشت که اگر تو پیغمبری معلوم کن غلامان کدام و کنیزان کدامند و بگو در حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است ریسمان در آن بکش و منذرین عمر را با یک نفر دیگر برای رفتن مقرر داشت، چون وارد بر سلیمان شدند، کبکبه و حشمت او را دیدند خجل شدند، حضرت با روی تازه تبسم کرد و از الطاف خود دریغ نکرد و به وحی الهی فرمود در میان حقه چیست و موریانه را امر کرد درها را سوراخ کند و دوده را فرمود ریسمان در او کشد و غلامان و کنیزان را از شستن دست و روی معلوم کرد و فرمود شما به مال دنیا خوشید و من احتیاجی به مال ندارم. منذر برگشت و احوال گفت. بلقیس فهمید که او پیغمبر است، و لذا برای ایمان به سلیمان حرکت کرد تا خدمت آن حضرت برسد.

﴿قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾ قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتَايَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَايَكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۚ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾﴾ [النمل: ۳۸-۴۰]

ترجمه: (سلیمان) گفت: ای بزرگان کدامتان تخت وی را برایم می‌آورد پیش از آنکه آنان مطیعانه و مسلم پیش من آیند (۳۸) دیوی از جنیان گفت: پیش از آنکه از مجلس خود

برخیزی تحت را سوی تو می آورم زیرا من بر این کار توانا و اُمینم (۳۹) آنکه نزد وی دانشی از کتاب بود گفت: من آن را می آورم پیش از آنکه نظرت به سویت برگردد (و یا چشم برهم نهی). پس چون (سلیمان) تخت را نزد خود برقرار دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می گذارم یا کفران می کنم و هرکس شکر کند به نفع خودش شکر می کند و هر کس کفران کند محققا مالک و صاحب اختیارم بی نیاز کریم است (۴۰).

نکات: سلیمان برای اینکه عقل بلقیس را بیازماید که وقت ورودش به سلیمان اگر تخت خود را با اندک تغییری ببیند می شناسد یا خیر، و یا برای آن که اعجاز الهی را به او نشان دهد تا او مسلمان شود به اطرافیان خود فرمود: کدام یک از شما تخت بلقیس را حاضر می کند پیش از آنکه بلقیس بیاید؟ از این سؤال معلوم می شود اُمراء و بزرگان مجلس او می توانستند تخت بلقیس را بیاورند. یکی از دیوان گفت: من آن را حاضر می کنم. دیگری که مقداری از تورات را می دانست گفت: من می آورم، حال این چه کس بوده قرآن نام او را نبرده، بعضی گفته اند: ملکی بوده، دیگری گفته او آصف بن برخیا بوده که سلیمان خواسته او بیاورد تا وصایت و لیاقتش بر مردم ثابت شود. بعضی گفته اند خود سلیمان آورده حال او چگونه تخت بزرگی را آورد. حضرت علی علیه السلام در دعاها ی یومی و همچنین حضرت صادق فرموده اند که او دعا کرد و از خدا خواست و به واسطه دعای او خدا آن را حاضر نمود. مفسرین از قبیل طبرسی و طوسی و رازی و غیر ایشان برای احضار تخت چندین احتمال داده اند از جمله:

۱- خدا تخت را اعدام و در حضور سلیمان ایجاد نمود.

۲- فرشتگان آن را آورده باشند به امر خدا.

۳- زمین نور دیده شده و آن را آورده است.

۴- باد صرصر آن را آورده باشد.

و البته احتمالات دیگری هم داده اند. و جمله **﴿قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾** دلالت دارد که معجزه کار خداست و فعل بشر نیست، آری خدایی که به قدرت او خورشید و یا زمین در یک لحظه هزاران کیلومتر مسافت را طی می کند قادر است به یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را حاضر کند.

غلاة و اهل بدعت، به این آیه استدلال کرده اند بر ولایت مطلقه تکوینی برای هر امامی برای کل جهان، اما این استدلال صحیح نیست زیرا اگر هم قائل شویم این عمل به دعا و یا به فعل آصف انجام شده باشد تازه خود آصف ولایت تکوینی نداشته نه بر کل جهان و نه برای بعضی از آن. و در زمان ما آنکه به اسباب طبیعی دست یافته و به کره ماه می رود هیچ نوع ولایت حتی ولایت تکوینی جزئی هم ندارد چنانکه خود دانشمندان شان هم معترفند از آن جمله بعضی از ایشان چنین نوشته اند: «از وقتی که اعلام شد که زمین جز قطعه خاکی در عوالم بی پایان نیست، ایمان کهن محکوم به مرگ گشت، دیگر

در جهان به ظاهر بی پایان، مرکزیت زمین موهوم شد، زمین مقام خود را از دست داد و اعتقاد به اینکه قدرت سازمان دهنده‌ای از پشت این جهان به ظاهر اندازه ناپذیر، روزی به این کره حقیر پا نهاده و به صورت انسان در آمده و به خاطر گناهان و عصیان یک نوع ناچیز، رنج کشیده و کشته شده است نا ممکن گشت

ثانیا: اگر کسی چیزی داشت نمی توان برای شخص دیگری هم ثابت کرد، زیرا قیاس صحیح نیست، آن هم قیاس غیر پیغمبران را به پیغمبران. آری، احتمال قوی آنست که آورنده تخت اصلا بشر نبوده است.

﴿قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِيْ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِيْنَ لَا يَهْتَدُوْنَ ﴿٤١﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾﴾ [النمل: ۴۱-۴۲]

ترجمه: سلیمان گفت تختش را برایش ناشناس گردانید تا ببینیم آیا به شناخت آن راهی دارد و یا از کسانی است که راه نمی یابند (۴۱) و چون بلقیس وارد شد گفته شد آیا تخت تو چنین است، گفت گویا همین است و پیش از این معجزه، به ما دانش عطا شده، و ما مطیع بوده ایم (۴۲).

نکات: جمله: ﴿وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا﴾، مورد اختلاف است که گوینده این جمله بلقیس است و یا حضرت سلیمان است، اگر از قول بلقیس باشد معنی چنین می شود که چون بلقیس معجزه احضار تخت را دید، گفت گویا همان تخت است و ما علم به خدا و ایمان داشته ایم قبل از دیدن این معجزه. و اما اگر از قول سلیمان باشد معنی چنین می شود که سلیمان برای تشکر از خدا گفت: ما علم به خدا و قدرت او داشته پیش از این معجزه و پیش از ایمان ملکه سبا. ولی معنی اول ظاهرتر است.

﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [النمل: ۴۳-۴۴]

ترجمه: و ملکه سبا آنچه را غیر خدا می پرستید بازش داشته بود از ایمان زیرا او از گروه کافران بود (۴۳) به او گفته شد داخل قصر شو، پس زمانی که قصر را دید پنداشت که آبی عمیق است و ساق های خود را برهنه کرد، سلیمان گفت: این ساخت قصر از شیشه است، ملکه گفت: پروردگارا من به خود ستم کرده ام و با سلیمان مطیع خدای مالک و صاحب اختیار جهان شده و اسلام آوردم (۴۴).

نکات: جمله: ﴿وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ...﴾ را چند معنی کرده‌اند و ظاهر همان است که ما ترجمه کردیم، و جمله ﴿مَا كَانَتْ تَعْبُدُ﴾ را فاعل ﴿صَدَّهَا﴾ قرار دادیم و این می‌رساند که توجه و پرستش غیر خدا مانع خداپرستی است. حضرت سلیمان قصری با عظمت ساخته بود و زمین ساحت آن را با شیشه صاف بنا کرده بود که زیر شیشه آب بود و لذا ملکه سبا ساق پا را برهنه کرد تا از آب بگذرد زیرا خیال کرد پای او میان آب می‌رود، و آخرالامر ایمان آورد و آیا سلیمان او را تزویج کرد برای خود یا خیر؟ مورد اختلاف است، و حق تعالی مسکوت گذاشته و باید گفت: «اسکتوا عما سکت الله»!

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَبْقُومُ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا أَظِيرْنَا بَكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾﴾

[النمل: ۴۵-۴۷]

ترجمه: و به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای کامل الذات و الصفات را بپرستید، آن وقت ایشان دو گروه خصم یکدیگر شدند (۴۵) گفت: ای قوم من چرا قبل از نیکی، شتاب در آوردن بدی دارید. چرا از خدای یکتا آموزش نمی‌خواهید تا شاید مورد رحمت شوید (۴۶) گفتند: ما به تو و پیروانت فال بد زده ایم. صالح گفت: سرنوشت بد شما نزد خداست، بلکه شما گروهی به فتنه مبتلا شده‌اید (۴۷).

نکات: چون حضرت صالح قوم خود را دعوت کرد ایشان دو فرقه متخاصم شدند گروهی طرفدار و گروهی مخالف، و به آزار یکدیگر قیام کردند و هریک عذاب را برای دیگری می‌خواست و از خدا عذاب می‌طلبیدند. حضرت صالح فرمود: شما چرا خیر و آموزش را از خدا نمی‌خواهید؟ کفار قوم او چون دلیل معقولی نداشتند به جزافه‌گویی پرداختند و گفتند: ما به وجود شما فال بد می‌زنیم، یعنی؛ قحطی و گرانی و ظلم و ستم به سبب وجود شماست. از وقتی تو آمده‌ای گرفتاری‌ها و گرانی به استقبال ما آمده است. حضرت صالح در جواب فرموده مقدرات خوب و یا بد شما نزد خداست. راجع به فال بد، ذیل آیه ۱۸ از سوره یس توضیح خواهیم داد.

﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿٤٩﴾ وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ

وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾ فَبِئْسَ مَا تَدْعُونَ ۚ لَوْلَا إِتْرَافُكُمْ أَفْتَدِىَ بَعْدَ الْحَبْلِ الَّذِي ذَرَأْتُمْ لَهُ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا فِي شُكٍّ ۖ فَلَا يُكْفَرُونَ ﴿٥٢﴾
[النمل: ۴۸-۵۳]

ترجمه: و در آن شهر نه نفر بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند (۴۸) گفتند: هم قسم شوید و به خدا قسم بخورید که شبانه او را با کسانش از میان برداریم آنگاه به ولی (خون) وی می گوییم ما هنگام هلاکت کسان او حاضر نبودیم و ما راستگویانیم (۴۹) نیرنگی کردند ماهرانه و ما نیز جزای نیرنگشان را به خوبی دادیم در حالی که نمی فهمیدند (۵۰) پس بنگر عاقبت نیرنگشان چگونه بود که ما همه را با قومشان هلاک کردیم (۵۱) پس اینک خانه های ایشان است ویران مانده به سبب ستمگری که کردند. به راستی که در این قصه عبرتی است برای گروهی که اهل دانشند (۵۲) و نجات دادیم کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری کردند (۵۳).

نکات: ﴿تَسْعَةُ رَهْطٍ﴾ را به نه نفر ترجمه کردیم، ولی ظاهر آن است که نه جمعیت بوده است که نه نفر منتخب آنان بوده و رئیس ایشان قدار بن سالف بود و همین اشخاص بودند که ناقه را پی کردند. جمله: ﴿تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ﴾ دلالت دارد که ایشان خدا را قبول داشتند ولی مفسد بودند. به هرحال حضرت صالح در مسجد خود در غاری عبادت می کرد، این سه نفر تصمیم به قتل او گرفتند و گفتند: ما که ناقه را پی کرده ایم سه روز دیگر باید عذاب شویم، پس تا روزها تمام نشده صالح را به قتل رسانیم. پس اوایل شب آمدند برای قتل او که از کوه سنگی فرود آمد و هر سه هلاک شدند. و در روایت دیگر ایشان داخل غاری برای جستجوی صالح شدند که سنگی از بالا آمد و در غار مستور شد و همانجا ماندند و هلاک شدند و باقی قوم به صیحه هلاک شدند.

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ۖ أَتَأْتُونَ الْفَلْحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾ أَيْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ الْبَنَاتِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ ۖ إِلَّا أَنْ قَالُوا ۖ أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۚ إِنَّهُمْ أَنْأَسُ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْبَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ ۖ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ ۖ فَدَرَنَاهَا مِنَ الْغَايِبِينَ ﴿٥٧﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٥٨﴾﴾

[النمل: ۵۴-۵۸]

ترجمه: و لوط را فرستادیم که به قوم خود گفت چرا این کار زشت را مرتکب می شوید در حالی که بینائید (۵۴) چرا برای شهوت به جای زنان به مردان رو می کنید بلکه شما باید گروهی که نادانی می کنید (۵۵) قوم او را جوابی نبود جز اینکه گفتند خاندان لوط را از قریه خودتان بیرون کنید زیرا ایشان دم از پاکی می زنند (۵۶) پس وی را با کسانش نجات دادیم

مگر زنش را که از باقی ماندگان به شمار آوردیم (۵۷) و بارانی سخت بر ایشان بارانیدیم که باران بیم داده شدگان بد بود (۵۸).

نکات: جمله: ﴿وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ﴾ دلالت دارد که به زشتی عمل خود عالم بودند و عمل زشت از دانشمندان زشت تر است. و ممکن است چنانکه در احادیث آمده ایشان لواط را علنی مرتکب می شدند در حالی که همدیگر را می دیدند که ﴿تُبْصِرُونَ﴾ را حمل کنیم به دیدن چشم. و این عمل زشت است به دلیل عقل، زیرا خدای تعالی زنان را خلق کرده برای مردان برای بقاء نسل، به اضافه لواط موجد امراض بسیار و عملی غیرطبیعی است.

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ ءَآلَ اللَّهِ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ ﴿۱﴾ اَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُثْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ ءَآلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ﴾ ﴿۲﴾ [النمل: ۵۹-۶۰]

ترجمه: بگو ستایش برای خدای کامل الذات و الصفات و درود بر آن بندگان که آنان را بر گزیده. آیا خدا بهتر است یا چیزهایی که شریک او می کنند (۵۹) آیا آنکه آسمان ها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرود آورده که با آن بوستان های خرم برویانیدیم، رویاندن درخت آن کار شما نبود. چگونه با این خدا خدایی هست؟ بلکه ایشان گروهی منحرفند (۶۰).

نکات: پس از آنکه قوم مفسد و فاسد را هلاک کرده فرموده: بگو حمد و ستایش مخصوص خدائی است که به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه است. جمله: ﴿وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ....﴾ دلالت دارد که خدا سلام و سلامتی را برای بندگان برگزیده خود روا می دارد، پس هرکس می تواند سلامتی و رحمت برای چنین بندگان بخواهد و بگوید: «السلام علی محمد». و یا «السلام علی زید وعمرو». اما همانطور که خدا فرموده بنده ای را که از دنیا رفته و در عالم دیگری مأوی گرفته و از این جهان بی خبر است حاضر نداند و بداند که؛ صفت به همه چیز محیط و از همه چیز آگاه، فقط منحصر به خداست، و به غائب السلام عليك نگویید، بلکه السلام عليه بگوید. چنانکه حق تعالی خطاب ننموده. سپس برای بیدار کردن وجدان مشرکین استفهام تقریعی و تقریری فرموده که؛ شما مشرکین خدای کامل الذات را با مخلوق ناقص هیچکاره مساوی قرار می دهید؟ و به غیر توجه می کنید؟ و در جمله: ﴿فَأَنْبَتْنَا....﴾ انتقال از غیبت به تکلم شده است.

﴿أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ ءَآلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۳﴾ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ

وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۖ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْيِدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۖ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٣﴾

[النمل: ۶۱-۶۴]

ترجمه: آیا آنکه زمین را آرامگاه قرار داد و در خلال آن جویها قرار داد و برای آن کوه‌های بلند پدید آورد و میان دو دریا مانعی از اتصال قرار داد آیا با این خدا خدایانی است؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند (۶۱) آیا آنکه بیچاره در مانده را وقتی که او را بخواند جواب می‌دهد و محنت و بدی را بر طرف می‌کند و شما را جانشینان این سرزمین می‌کند آیا با این خدا خدایانی است؟ چه کمند آنان که متذکر می‌شوند (۶۲) آیا آنکه در ظلمات صحرا و دریا شما را هدایت می‌کند و آنکه بادها را پیشاپیش رحمت خود برای بشارت می‌فرستد چگونه با این خدا معبودی باشد؟ خدای یکتا از آنچه با او شریک می‌کنند والاتر است (۶۳) آیا کیست که خلق را از ابتدا بیافریند سپس آن را عود دهد (در قیامت) و کیست که روزی شما را از آسمان و زمین بدهد آیا با چنین خدا خدایی است؟ بگو اگر راست می‌گویید برهان خود را بیاورید (۶۴).

نکات: در این آیات روشن است که مشرکین خدای مدبر آسمان و زمین و «مَجِيبُ الْمَضْطَرِّينَ وَكَاشِفُ الضَّرِّ لِلْمَسْكِينِ وَهَادِي أَصْنَافِ الْعَالَمِينَ وَمُرْسِلُ الرِّيَّاحِ وَ.....» را قبول داشتند، ولی موجودات ناقص دیگری را نیز با چنین خدائی مؤثر می‌دانستند و یا شفیع و واسطه قرار می‌دادند چنانکه در زمان ما نیز همین افکار و با چنین خدائی شریک قائل شدن کم و بیش در میان بعضی از مسلمین بجا مانده، بلکه بعضی از موجوداتی را مانند اوصیاء و نیکان را از خدا مهربانتر و دلسوزتر می‌دانند و شب و روز به خیالاتی متوسلند. جمله: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمَضْطَرَّ...﴾ دلالت دارد که هیچکس چه بشر و چه غیر بشر نمی‌تواند مضطربین را اجابت و از ایشان گرفتاری را برطرف کند و این صفت مخصوص خداست و کسانی که این صفت را برای غیر خدا نیز قائل شوند غیر خدا را نیز به خدایی گرفته‌اند و لذا می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ﴾.

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿٦٤﴾ بَلْ أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٥﴾ [النمل: ۶۵-۶۶]

ترجمه: بگو در آسمان‌ها و زمین کسی غیب نمی‌داند جز خدا و نمی‌دانند که چه وقت برای

قیامت زنده می‌شوند (۶۵) بلکه علم ایشان درباره آخرت کم است، بلکه ایشان درباره آن در شکند بلکه ایشان از امر آخرت نابینايند (۶۶).

نکات: این آیات دلالت دارد که هیچ کس حتی انبیاء و ملائکه غیب نمی‌دانند و وقت قیامت و قیام رستاخیز را نمی‌دانند و اگر کسی نسبت علم غیب به انبیاء و اوصیاء بدهد بر خلاف کلام خدا نسبت داده است.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَّءَابَاؤُنَا إِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَّءَابَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾﴾
[النمل: ۶۷-۷۰]

ترجمه: و آنان که کافرنه گفتند: چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم از گور بیرون شدنی باشیم (۶۷) به تحقیق پیش از این نیز به ما و پدران ما همین وعده داده شد، این جز افسانه‌های پیشینیان نیست (۶۸) بگو در این زمین سیر کنید و بنگرید سرانجام بزه کاران چگونه بود (۶۹) بر ایشان غم مخور و از آن نیرنگ‌ها که می‌کنند تنگ‌دل مباش (۷۰).

نکات: ﴿أَءِذَا كُنَّا.....﴾ دلالت دارد که کفار بر نفی معاد دلیلی نداشتند جز استبعاد. و جمله: ﴿وَلَا تَحْزَنْ﴾ و همچنین ﴿وَلَا تَكُنْ....﴾ نهی تحریمی نیست بلکه دل‌داری می‌باشد مانند جمله: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ﴾.

﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾﴾
[النمل: ۷۱-۷۴]

ترجمه: و می‌گویند اگر شما راست می‌گویید این وعده کی می‌رسد (۷۱) بگو شاید شمه‌ای از آن عذاب که به وقوع آن شتاب می‌کنید از پی شما باشد (۷۲) و محققا پروردگارت نسبت به این مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان شاکر نیستند (۷۳) و بی‌گمان پروردگارت آنچه را که در سینه‌هایشان نهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌کنند، می‌داند (۷۴).

نکات: ﴿مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾ را بر ﴿وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ مقدم داشته زیرا «ما فی الصدور» سبب و علت بر افعال علنی است یعنی؛ «ما فی الجوانح» سبب «ما فی الجوارح» می‌باشد.

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (۷۵) إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْضُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۷۶﴾ وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۷۷﴾

[النمل: ۷۵-۷۷]

ترجمه: و هیچ نهفته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست مگر در کتابی روشن است (۷۵) به تحقیق این قرآن برای بنی اسرائیل بیان می‌کند بیشتر چیزهایی را که درباره آن اختلاف دارند (۷۶) و به راستی که قرآن هدایت و رحمت است برای مؤمنان (۷۷).

نکات: مقصود از ﴿كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ علم حق تعالی و یا لوح محفوظ است. و جمله: ﴿يَقْضُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ﴾ دلالت دارد که رافع اختلافات بسیاری از مسائل یهود قرآن است، و باید تورات را با قرآن بسنجند و قسمت‌های اصیل آن را از قسمت‌های تحریف شده جدا کنند. ولی متأسفانه حتی مسلمین هم در اختلافات خود رجوع به قرآن نکرده و نمی‌کنند!

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ (۷۸) فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿۷۹﴾ إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقُصَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿۸۰﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۚ إِنَّ تَسْمِعَ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۱﴾

[النمل: ۷۸-۸۱]

ترجمه: حقا که پروردگارت به حکم خود بین ایشان داوری می‌کند و اوست عزیز دانا (۷۸) پس بر خدا توکل کن که تو بر حق آشکار هستی (۷۹) محققا تو به مردگان نمی‌شنوایی و نمی‌شنوایی ندا را به کران چون به فرار روی بگردانند (۸۰) و تو کوران را از ضلالتشان هدایت نتوانی و جز به آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند و مسلمانند نمی‌شنوایی (۸۱).

نکات: ضمیر ﴿بَيْنَهُمْ﴾ ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و ممکن است برگردد به بنی اسرائیل و مؤمنین به قرآن. جمله: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ دلالت دارد که مردگان نمی‌شنوند و خطاب و تکلم با ایشان کار لغوی است و عقلاً نیز چنین است زیرا هر مستمعی جز خدا با گوش می‌شنود چه انبیا و چه اولیاء. پس چون وفات کردند گوش ایشان از کار افتاده و قوه سامعه ندارند پس نمی‌شنوند. و به سندهای متعدد نقل شده که رسول خدا ﷺ دعا می‌فرمود که: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلَ قَبْرِي وَثْنَا يُعْبَدَ». یعنی؛ خدایا قبر مرا بتی قرار مده که پرستیده شود! یعنی؛ حفظ کن. و روایت وارد شده که: «لَا تَطْفِ بِقَبْرِ» که مسلمان حق ندارد به هیچ قبری طواف کند. و طواف و خواندن مدعو غیبی عبادت است. پس اگر مردم مانند زمان ما چنین عباداتی را برای غیرخدا انجام دهند و مثلاً بزرگانی را که ازدنیا رفته‌اند

بخوانند و اسم آن را هم عبادت نگذارند باز عبادت نموده و به شرک وارد شده‌اند. زیرا با نام گذاری، معنی عوض نمی‌شود. در این آیه خدا می‌فرماید؛ تو ای محمد نمی‌شنوایی به مردگان، پس جایی که محمد ﷺ نشنوند به طریق اولی دیگری نتواند با مردگان سخن گوید. پس آن کسی که سر قبر انبیاء و اوصیا و یا بزرگان می‌رود و می‌گوید: «السلام عليك أشهد أنك تسمع كلامي وترد جوابي وترى مقامي»، چنین کسی برخلاف عقل و برخلاف قرآن شهادت داده و حال آنکه شهادت به چیزی که نشنیده و ندیده طبق شرع حرام و از گناهان است. و رسول خدا ﷺ فرمود: «لعن الله زوارات القبور والمتخذين عليها سرج». و ابو عمرو عامر بن شراحیل متوفای ۱۰۴ هجری که از علمای بزرگ اسلام بوده و صد و پنجاه نفر صحابه رسول خدا ﷺ را دیده و أخذ حدیث نموده مکرر می‌گفت: «لو لا أن رسول الله نهی عن زیارات القبور لزرت قبر النبی».

بعضی از خرافاتیان گویند: مقصود از جمله: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى» مرده دلان و کفار کوردل می‌باشد که خدا ایشان را تشبیه به مرده کرده، پس مقصود این است که محمد کلام خود را به کفار نمی‌شنوند جواب اینست که این بیان شما بهتر گفته ما را ثابت می‌کند، زیرا خدا تشبیه کرده مرده دلان را به مردگان حقیقی و اموات در اینکه سخن را نمی‌شنوند، و در هر تشبیهی وجه شبهی لازم است در اینجا وجه شبه؛ نشنیدن سخن است و باید وجه شبه در مشبّه به اقوی از مشبّه باشد مثلاً؛ اگر زید را به شیر تشبیه کنیم و بگوییم «زید أسد في الشجاعة»، در اینجا وجه شبه که شجاعت است باید در شیر اقوی باشد، یعنی شجاعت شیر مسلم و یقینی باشد تا زید را به او تشبیه کنیم. پس در آیه نشنیدن مردگان حقیقی باید مسلم و یقینی باشد تا خدا مرده دلان را به آنها تشبیه کرده باشد. به اضافه خدای تعالی در آیه ۲۲ سورة فاطر فرموده: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ»، که در آنجا صریحاً فرموده: «مَّن فِي الْقُبُورِ» شنوا نیستند و نمی‌شنوند. بعضی از عالم نمایان آیات به این صراحت را پشت سر انداخته‌اند و به روایات مجعوله چسبیده‌اند از قبیل اینکه؛ رسول خدا ﷺ در روز جنگ بدر که جسد مشرکین را در چاه انداختند با ایشان سخن گفت و فرمود: «وجدتم ما عملتم»، در حالی که چنین نیست، رسول خدا ﷺ وجدتم نفرمود بلکه آیه قرآن را قرائت کرد و گفت: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا». حضرت باقر العظیم می‌فرماید: «نهی رسول الله ﷺ أن یصلی علی قبر أو یقعد علیه أو ینی علیه». یعنی رسول خدا نهی فرمود از اینکه روی قبری نماز بخوانند و یا بنشینند و یا بر آن بنائی کنند. و در کتاب نهایه از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: «نهی النبی ﷺ أن یجصص القبر أو ینی علیه أو یکتب علیه لأنه من زينة الدنيا فلا حاجة بالمیت إليه». یعنی رسول خدا ﷺ نهی فرمود: از اینکه

بر قبر گچکاری شود یا بر آن بنا شود یا بر آن نوشته شود زیرا که اینها از زینت دنیا است و میت احتیاجی به آن ندارد. و در کتاب محاسن برقی از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «من جدد قبرا أو مثل مثالا فقد خرج عن الإسلام». یعنی؛ کسی که قبری را پس از کهنه شدن تعمیر نماید یا مجسمه‌ای بسازد از اسلام خارج گردیده است. و نیز کتاب کافی از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بعثني رسول الله إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال لاتدع صورة إلا محتوها ولا قبرا إلا سويته». یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا فرستاد برای اینکه قبرها را (که در جاهلیت برجسته می ساختند) با زمین یکسان و هموار کنم و بتها را همه را بشکنم. یعنی خود علی علیه السلام ویران‌کننده قبرها بود ولی مردم بر خلاف او برای اولاد همان علی علیه السلام قبرها ساختند!! باید مردم دست از اعمال مخالف کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله بردارند و خداشناس شوند. حضرت باقر علیه السلام می فرمود: «من عرف الإمام ولم يعرف الله فقد ضل ضلالا بعيدا» یعنی؛ کسی که امام را بشناسد ولی خدا را نشناسد بسیار گمراه است! به هر حال با وجود آیات روشن قرآن احتیاج به نقل چنین روایاتی نیست.

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [۸۲: النمل]

ترجمه: و چون فرمان عذاب علیه ایشان واقع شود جنبنده‌ای را از زمین برایشان بیرون آوریم تا بگویدشان که این مردم به آیات ما یقین نداشتند (۸۲).

نکات: مقصود از فرمان عذاب آمدن قیامت و امر به ایجاد آن است و مقصود از ﴿دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ﴾ چه باشد؟ روایات و احادیث مختلفه آمده که اکثر آنها شبیه به خرافات و جعلیات است. چون از مقدمات قیامت و از وقایع آن است باید از متشابهاتی باشد که ﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾. ولی به حسب مفهوم و ترجمه باید مقصود به حسب ظاهر طبق آیه ۴ سورة زلزال این باشد که جنبنده زمینی شهادت می دهد یعنی خدا آن را به نطق می آورد.

﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ [۸۳: النمل] حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾ وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿۸۵﴾ [۸۵-۸۳: النمل]

ترجمه: و روزی از هر امتی فوجی از کسانی که به آیات ما تکذیب می کنند محشور می کنیم پس ایشان مرتب و ردیف شوند (۸۳) تا آنگاه که آیند خطاب رسد آیا به آیات ما تکذیب کردید در

حالی که احاطه علمی به آن نداشتید (و در اطراف آنها فکر نکردید) آیا چه کار می کردید (۸۴) و فرمان عذاب بر ایشان واقع شود به سزای آنچه ستم کردند پس ایشان لال گردند (۸۵).

نکات: مقصود از یوم در جمله ﴿وَيَوْمَ نَخْتَرُ...﴾ روز قیامت است که مردم را دسته به دسته و فوج فوج احضار کنند چنانکه در سورة نبا فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ [النبا: ۱۸]

در آیه فوق مقصود، ذکر قوم ستمگران است که در قیامت از کثرت خجالت سربریزند و سخن نمی گویند برای ترس و یا برای نداشتن عذر. بعضی از نویسندگان این آیه را مدرک قرار داده اند برای رجعت در حالی که از آیات بعد روشن می شود که حضور این فوج برای فرمان عذاب است و برای کیفر اعمال، و در رجعت کیفر اعمال تحقیقی ندارد. و از جمله ﴿لَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا﴾؛ وجود مسائل مافوق علم استفاده می شود، یعنی مسائلی که بشر با معیارهای علمی خود نمی تواند به کیفیت و حقیقت آنها پی ببرد مثلاً مانند وجود فرشتگان، بقاء روح، وحی، الهام و قیامت و غیره و حتی در وجود ما بعضی صفات هست که در آنها نیز با وسائل پیشرفته علمی امروز نمی توان به حقیقت و کیفیتشان پی برد از قبیل مثلاً؛ حرص، کینه، دشمنی، مهر، عاطفه، زیبایی، تخیلات، رنج یک مریض، بسیاری از بیماری های درونی، عشق و غیر اینها با اینکه مربوط به روان خودمان است ولی از درک کیفیت و کمیت چنین صفاتی حتی اطباء روان نیز عاجزند چه رسد به سایر مسائل و حقایق دیگر.

﴿أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾
 ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ﴾
 ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾ [النمل: ۸۶-۸۸]

ترجمه: آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گیرند و روز را روشن نمودیم حقا که در این خلقت نشانه هایی است برای گروهی که ایمان می آورند (۸۶) و روزی که در صور دمیده شود، تمام ساکنین آسمان ها و زمین به وحشت آیند مگر آن کس که خدا بخواهد و همه به حال ذلت به پیشگاه او بیایند (۸۷) و کوه ها را بینی و پنداری که بی حرکتند در حالی که مانند ابر حرکت می کنند، صنع خدای یکتا است که همه چیز را محکم نموده به راستی که او به آنچه انجام می دهد آگاه است (۸۸).

نکات: چون در آیات سابق سخن از توحید و معاد بوده در این آیات برای اثبات توحید و معاد استدلال شده به ایجاد روز و شب و نظم و فوائد آن. و مقصود از ﴿لَآيَاتٍ...﴾ همان نشانه های قدرت

و علم موجد آنها است. و مقصود از ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ...﴾ دیدن در آخرت است چنانکه در سوره معارج آیه ۹ فرموده: ﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ...﴾ ولی بعضی از کسانی که خواسته‌اند برای حرکت زمین آیات بیشتری آورند به این آیه نیز استشهاد نموده‌اند.

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿۸۹﴾ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾﴾ [النمل: ۸۹-۹۰]

ترجمه: هر کس (در قیامت) عمل نیکی بیاورد برای او جزای بهتر از آن است و آنان از وحشت آن روز ایمنند (۸۹) و آنان که کار بدی بیاورند به صورت در آتش سرنگون گردند آیا جز مطابق آنچه می‌کردید جزا داده می‌شوید (۹۰).

نکات: مقصود از حسنه و سینه ممکن است توحید و شرک باشد و می‌تواند اعم باشد از هر نیکی و بدی. و بهتر بودن ثواب در حسنه به اعتبار این است که ده مقابل حساب می‌کنند و هم اینکه جزای حسنه دوام دارد. همچنین از آیات استفاده می‌شود که در قیامت فقط ایمان و عمل صالح موجب نجات است. امالی صدوق از حضرت زهرا علیها السلام روایت نموده که فرموده: «خرج علينا رسول الله ﷺ عشية عرفة.... إلى أن قال وإني رسول الله إليكم غير محاب لقرابتي». یعنی؛ همانا من رسول خدایم به سوی شما بدون اینکه طرفدار خویشانم باشم. و در کتاب «عیون اخبار الرضا» آمده که شخصی به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد که به خدا قسم تو بهترین مردمی، حضرت فرمود: «لا تحلف يا هذا، خير مني من كان اتقى لله وأطاع له والله ما نسخت هذه الآية: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾». یعنی، قسم مخور بهتر از من کسی است که نسبت به خدا با تقوی‌تر و مطیع‌تر باشد به خدا قسم این آیه نسخ نشده که خدا می‌فرماید: ﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾. و رسول خدا ﷺ در بالای منبر فرمود: «إن الناس من آدم إلى يومنا هذا مثل أسنان المشط لافضل للعرب على العجم ولا للأحمر على الأسود إلا بالتقوى». یعنی، مردم از زمان آدم تا به امروز همانند دندانه‌های شانه با یکدیگر یکسانند، عرب بر عجم فضیلتی ندارد و سرخ‌رویان بر سیاهان برتری و تفوقی ندارند، مگر کسانی که دارای تقوای بیشتری باشند. ولی باید دانست با وجود آیات بینات در این مورد احتیاجی به نقل چنین روایات نیست.

﴿إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ

إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيَرْبِّكُمْ ءَايَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ
عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

[النمل: ۹۱-۹۳]

ترجمه: جز این نیست که به من امر شده است که پروردگار این شهر را که آن را محترم دانسته و همه چیز از او است عبادت کنم و مأمورم که از مسلمین بوده باشم (۹۱) و این قرآن را قرائت کنم پس هر کس هدایت پذیرفت پس برای نفع خود هدایت یافته و هر کس گمراه شد بگو همانا من از بیم‌دهندگانم (۹۲) و بگو حمد مخصوص خداست به زودی آیات خود را به شما بنمایاند که آنها را بشناسید و پروردگارت از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست (۹۳).

نکات: جمله ﴿وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ دلالت دارد که خود پیغمبر باید مسلمان باشد و مانند یکی از مسلمین دستورات خدا را انجام دهد و نام دینی او اسلام و خود او مسلمان است نه شیعه و نه سنی و نه جعفری و نه حنفی و نه شافعی و نه صوفی و نه شیخی است! و پیغمبر ﷺ برای مؤمنین نهایت تواضع را داشته چنانکه در مکارم الأخلاق طبرسی از انس بن مالک نقل شده که گفت: «لَمْ يَكُنْ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لَمَا يَعْرِفُونَ مِنْ كِرَاهِيَةِ ذَلِكَ». یعنی؛ در نزد اصحاب رسول خدا ﷺ کسی محبوبتر از پیغمبر خدا نبود با این همه وقتی آن حضرت را می‌دیدند برایش بلند نمی‌شدند زیرا می‌دانستند آن جناب از این کار کراهت دارد. و چون این سوره در مکه نازل شده و آن وقت رسول خدا ﷺ قدرتی نداشت که قوانین اسلامی را اجرا کند، در آیه ۹۲ خدا به او می‌فرماید: بگو من مأمورم که قرآن را تلاوت کنم چه شما ایمان بیاورید و یا نیاورید. نویسنده گوید: رسول خدا ﷺ در مکه می‌توانست قرآن را بخواند و گوشزد مردم کند ولی زمان ما بسیاری که خود را مروج دین می‌دانند مانع از تلاوت قرآن و بیان حقایق آنند و ما را که حقایق قرآن را بیان و خرافات ضدقرآنی را روشن و برملا و آشکار می‌ساختیم و شرکیات و موهومات مذهبی و اهل آن را رسوا می‌نمودیم، کوبیدند و با رشوه، شاه و وزیر و ساواک را با خود همراه نموده و با خرج سه میلیون تومان همین مراجع مذهبی با همدستی جهال و مقلدان خود، مسجد ما را گرفتند و هزاران تهمت به ما زدند و میان عوام نشر دادند. و همین کتاب حاضر را پس از چاپ توقیف کردند تا اینکه شخصی با حذف بعضی از مطالب آن به نام خود چاپ و منتشر نمود و بدون رضایت مؤلف این خلاف را مرتکب شد. پس ما را به جرم بیان حقایق قرآن به زندان بردند و پس از مدتی از ما تعهد گرفتند که مسجد را ترک کنیم و با آوردن عکس شاه و فرح و ولیعهد و چسبانیدن به در و دیوار و زدن طاق نصرت، امامی را از خود به امامت منصوب نمودند و تا مدتی جشن گرفته و در آن مسجد روضه‌خوان‌ها را منبر می‌کردند تا به ما تهمت زده و فحاشی کنند. «وإلى الله المشتكى، والسلام على من اتبع الهدى».

سورة القصص (مکیه وهي ثمان وثمانون آیه)

سورة قصص مکی و دارای ۸۸ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿طَسَمَ ۝ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝﴾ [القصص: ۱-۴]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. طا. سین. میم (۱) این آیات کتاب روشن است (۲) شمه ای از خبر موسی و فرعون را طبق واقع برای قومی که ایمان می آورند بر تو تلاوت می کنیم (۳) فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردم آن را شیعه شیعه و دسته دسته کرد که طائفه ای از آنان را زبون نماید پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده نگه می داشت حقا که او از مفسدین بود (۴).

نکات: ﴿الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ دلالت دارد که قرآن روشن و واضح است و آیات آن را می توان فهمید. و شیع جمع شیعه است که فرعون سیاست استعماری داشت و مردم را شیعه شیعه یعنی فرقه فرقه و دسته دسته کرد. جمعی شیعه این و جمعی شیعه دیگری بودند و به همین بهانه اختلاف ایجاد کردند و هردسته در مقابل دسته های دیگر سدی بودند و لذا به تفرقه و فساد مبتلا شدند. و هر امتی چنین کند چنان خواهند شد و ستمکاران بر آنان فرمانروا شوند، چنانکه گفته اند: «فَرَّقْ تَسَد» یعنی تفرقه بینداز و سیادت کن. و همین بلا را بر سر مسلمین آوردند.

﴿وَوَرِّدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَمْلَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ۝ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَحْزَنِي ۖ إِنَّا رَأَوُوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝﴾ [القصص: ۵-۷]

ترجمه: و می خواستیم برآنان که در آن سرزمین زبون شده بودند منت گذاریم و ایشان را

پیشوایان دیگران قرار دهیم و ایشان را وارث زمین گردانیم (۵) و برای ایشان در آن سرزمین تمکن و استقرارشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه حذر می‌کردند بنمایانیم (۶) و به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و چون بر او بیمناک شدی به دریا فکنش و نترس و غم مخور که ما او را به تو برگردانیم و از پیامبران قرارش دهیم (۷).

نکات: فرعون در تضعیف بنی اسرائیل می‌کوشید، چون به او گفته بودند طفلی از بنی اسرائیل سلطنت او را بر طرف خواهد کرد و از قدرت خدا غافل بود، حق تعالی فرموده اراده ما این بود که بنی اسرائیل را از زبونی نجات دهیم و ایشان را بر سرزمین فرعون مسلط نماییم و قدرت خود را به فرعون و فرعونیان بفهمانیم، پس شروع کرده به بیان چگونگی تحقق اراده خود و قصه موسی و تسلط او بر سرزمین مصر. ولی عده‌ای از کسانی که به قرآن اعتقاد ندارند و با اخبار مجعوله قرآن را تأویل می‌کنند با اینکه هیچ کس حق تأویل آیات قرآن را ندارد جز خدای تعالی چنانکه در مقدمه ثابت کردیم. ایشان این آیات را تأویل می‌کنند به آمدن فرزندی از نسل رسول خدا ﷺ و تسلط بر زمین! در حالی که این آیات صریح است در قدرت نمایی حق در قصه فرعون و حضرت موسی ﷺ، چنانکه کلمات ﴿وَنُرِيدُ﴾ و ﴿وَنُمَكِّنُ﴾ و ﴿وَنُرِيَّ فِرْعَوْنَ﴾ همه به صیغه متکلم مع الغیر در پی هم آمده است.

﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ آلُ فِرْعَوْنَ لَيْكُونِ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ۝۸﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝۹ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۖ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝۱۰ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝۱۱﴾

[القصص: ۸-۱۱]

ترجمه: پس پیروان فرعون موسی را از آب گرفتند تا برای ایشان دشمنی و اندوهی گردد حقا که فرعون و هامان و لشکریانش خطا کار بودند (۸) و زن فرعون گفت این طفل نور چشم من و تو و مایه شادی ما است او را مکشید شاید ما را سود دهد یا به فرزندیش بگیریم و ایشان درک نمی‌کردند (۹) و دل مادر موسی از صبر تهی گشت محققا نزدیک بود قصه را اظهار کند اگر دل وی را محکم نگه نداشته بودیم تا از مؤمنان باشد (۱۰) و (مادر موسی) به خواهر موسی گفت از پی او برو پس خواهر موسی، موسی را از دور بدید در حالی که خاندان فرعون درک نمی‌کردند (۱۱).

نکات: مادر موسی بر خدا توکل کرد و موسی را در میان صندوقی گذاشت و در رود نیل افکند، چون صندوق حرکت کرد دل مادر موسی به لرزه و طپش افتاد گویا ریشه جاناش قطع می‌شود، خداوند به اراده خود قلب او را به آرامش و صبر نگاه داشت، و گرنه ممکن بود فریاد کشد و خود و شوهر و

فرزندش را به کشتن دهد. فرعون کاخی داشت بر لب رود نیل، چون صندوقی را میان آب بدید به مأمورین دستور داد صندوق را از آب گرفتند و به حضور وی آوردند، چون درب صندوق را برداشتند طفل پاکیزه جذابی را دیدند، زن فرعون حضرت آسیه مجذوب آن طفل گردید و گفت: این طفل را نگه دار که برای ما فرزندی باشد. از آن طرف خواهر موسی به دنبال صندوق آمد و متوجه شد که مأمورین فرعون طفل را از آب ربودند.

﴿وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ يَبْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصْحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾﴾

[القصص: ۱۲-۱۳]

ترجمه: و شیرهای دایگان را قبلا بر او ناگوار نمودیم پس خواهر موسی گفت: آیا شما را به خانواده‌ای دلالت کنم که برای شما آن طفل را سرپرستی کند و خیرخواه او باشند (۱۲) پس او را بسوی مادرش برگردانیدیم تا دیده‌اش روشن گردد و غم نخورد و بداند که وعده خدا حق است ولیکن بیشترشان نمی‌دانند (۱۳).

نکات: چون حضرت موسی علیه السلام بدست فرعونیان افتاد مجذوب او شدند و بنا شد کسی را بیاورند که او را شیر دهد، هر دایه‌ای آمد و شیر به دهان او گذاشت او نوشید و رو گردانید، خواهر موسی گفت: ما خانواده‌ای سراغ داریم که خیرخواهند برای او، هامن شنید و حدس زد که این دختر باید این طفل و خانواده او را بشناسد گفت: خیرخواه او برای چه باشند؟ خواهر موسی گفت: خیرخواه فرعونند. و مقصود از وعد الله شاید در خواب از طرف خدا به او وعده داده بودند و شاید در بیداری صدای ملکی را شنیده بود و شاید از پیامبری شنیده بود.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَةِ هَٰذَا وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَايَاهُ مِنَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾﴾

[القصص: ۱۴-۱۵]

ترجمه: و چون به قوت رسید و کمال یافت او را حکم و دانش بدادیم و بدینگونه جزا می‌دهیم نیکوکاران را (۱۴) و هنگام غفلت مردم شهر، وارد شهر شد و در آن شهر دو مرد را دید که قصد کشتن یکدیگر را دارند یکی از پیروان او و آن دیگری از دشمنان او بود آنکه از پیروان او بود بر ضد آنکه دشمن بود او را به فریادرسی خواست، پس موسی مشتی بر او زد که او در گذشت (فوت نمود) موسی گفت این کار از عمل شیطان است که وی دشمنی گمراه کننده آشکار است (۱۵).

نکات: مقصود از جمله: ﴿بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى﴾، همان رسیدن به کمال قوت که سن ۱۸ تا ۳۰ باشد. و جمله ﴿عَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ دلالت دارد که در همان سال‌ها که در مصر بوده مقام نبوت عطا شده و کلمه ﴿مِنْ شِعْبَتِهِ﴾ دلالت دارد که همان ایام پیروانی داشته و آن مرد قبطی که به مشیت حضرت موسی وفات کرد از کارمندان فرعون بلکه نانوائی او بوده است. از آیه بعد استفاده می‌شود که زدن مشیت بر قبطی که موجب قبض روح او بشود، جایز نبوده و این عمل را از عمل شیطان دانسته و ممکن است ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ برگردد به اقتتال.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿١٦﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرْتُهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِي مُبِينٌ ﴿١٨﴾ [القصص: ۱۶-۱۸]

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا حقا که من به خود ستم کردم پس مرا ببامرز، پس خدا او را آمرزید زیرا خداست که آمرزنده رحیم است (۱۶) گفت پروردگارا به پاس این نعمت که مرا دادی هرگز پشتیبان بدکاران نخواهم شد (۱۷) پس در آن شهر در حال ترس شب را به روز آورد و مراقب بود که ناگاه آن کسی که روز پیش از او یاری خواسته بود او را به فریادرسی می‌خواند موسی به وی گفت حقا که تو گمراه آشکاری (۱۸).

نکات: اگر اسم اشاره ﴿هَذَا﴾ در آیه قبل به اقتتال برگردد، مقصود این می‌شود که مقاتله دو نفر با یکدیگر از عمل شیطان است نه مشیت زدن موسی، در این صورت معنی ﴿ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ این است که من به خود ستم کردم که وارد این شهر شدم، بنابراین موسی گناهی مرتکب نشده ولی این معنی خلاف ظاهر است.

﴿فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَمْوَسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ﴾ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمْوَسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ [القصص: ۱۹-۲۱]

ترجمه: پس همین که خواست به آنکه دشمن هر دوشان بود دست بگشاید او گفت: ای موسی مگر می‌خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز یکی را کشتی نمی‌خواهی مگر آنکه

ستمگری در این سرزمین باشی و نمی خواهی که از مصلحین بوده باشی (۱۹) و از آن سوی شهر مردی شتابان آمد و گفت: ای موسی به راستی که بزرگان درباره تو رأی می زنند که بکشند، پس بیرون رو که من از خیرخواهانم (۲۰) پس موسی از آن شهر ترسان و نگران بیرون رفت گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمگران نجات بخش (۲۱).

نکات: حضرت موسی (ع) پس از قتل قبطی روز دیگر دید همان سبطی که دیروز با یکی از قبطیان در آویخته امروز با دیگری به جنگ پرداخته و موسی را به یاری خواست، حضرت موسی خواست سبطی را یاری کند آنکه دشمن هر دو بود یعنی آن قبطی فریاد کرد که ای موسی می خواهی مرا بکشی چنانکه دیروز دیگری را کشتی. و چون خبر قتل قبطی منتشر شد، فرعون با أمراء خود درباره موسی علیه السلام مشورت کرد، ایشان گفتند: او را به قتل برسان. یک نفر که تاریخ می گوید مؤمن آل فرعون به نام حزیل بوده خود را به موسی علیه السلام رسانید و گفت: فرار کن که ایشان رأی بر قتل تو داده اند، موسی در حال ترس فرار کرد.

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ٢٣ فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ٢٤ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢٥﴾ [القصص: ٢٢-٢٥]

ترجمه: و چون رو به سوی مدین کرد گفت: امیدوارم پروردگارم مرا به راه مستقیم هدایت کند (۲۲) و چون به آب مدین رسید بر سر آن گروهی از مردم را دید که (گوسفندان خود را) آب می دادند و نزدیک آنان دو زنی را دید که خود (و یا گوسفندان خود را) نگه می داشتند و منع می کردند، موسی گفت: قصه شما چیست؟ گفتند: ما (گوسفندانمان را) آب ندهیم تا شبانان بروند، و پدرمان پیری کهنسال است (۲۳) پس موسی گوسفندانشان را آب داد آنگاه سوی سایه رفت و گفت: پروردگارا من به آنچه از خیر سویم فرستی محتاجم (۲۴) پس یکی از آن دو دختر که با حیا راه می رفت نزد وی آمد و گفت: پدرم دعوت می کند تا تو را برای آبی که به (دامهای) ما دادی پاداش بدهد، پس چون نزد وی آمد و سرگذشت های خود را بر او حکایت کرد او گفت: نترس که از گروه ستمگران نجات یافتی (۲۵).

نکات: جمله ﴿تِلْقَاءَ مَدْيَنَ﴾ دلالت دارد که حضرت موسی علیه السلام چون متوجه بیابان مدین شد و راه آن را نمی دانست و به خدا امید داشت که او را راهنمایی کند و موسی هشت روز و شب با پای پیاده و

گرسنه می‌رفت و جز علف بیابان چیزی نیافت و پای او مجروح شد تا به مدین رسید بر سر آب چاهی که مردم هجوم کرده بودند و برای گوسفندان خود از آن چاه آب می‌کشیدند، حضرت موسی (علیه السلام) در آنجا دو دختری را دید که خود را از مردان حفظ می‌کردند و از مردم کناره گرفته بودند و منتظر بودند تا مردم بروند و آنها گوسفندان خود را سیراب کنند. حضرت موسی (علیه السلام) با اینکه گرسنه بود به انجام حاجت ایشان پرداخت و دلور را از دست مردم گرفت و به زودی گوسفندان ایشان را آب داد و لذا ایشان زودتر از روزهای دیگر به خانه برگشتند و مطلب را به پدرشان شعیب عرضه داشتند. پس شعیب موسی را دعوت به منزل کرد که پاداش او را بدهد، موسی نزد شعیب آمد، ولی بین راه به دختر شعیب گفت: ما به دنبال زنان راه نمی‌رویم من جلو می‌روم تو برای آنکه مرا راهنمایی کنی ریگی بینداز به طرفی که باید بروم و سر خود را پائین انداخت و نظری به آن دختر نکرد و دختر شعیب چون آمد او را دعوت کرد دیده به زمین افکند و با او سخن گفت، از این رفتار و کردار، دختر شعیب فهمید او مرد آئین و متدینی است و لذا نزد پدر تمجید کرد و گفت او قوی و آئین است.

﴿قَالَتْ إِحْدَهُمَا يَتَأَبَتِ اسْتَعْجِرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَعْجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حَجَجٌ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾﴾

[القصص: ۲۶-۲۸]

ترجمه: یکی از دختران گفت: ای پدر او را اجیر کن زیرا که او برای تو بهترین اجیر قوی و آئین است (۲۶) (شعیب) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را زن تو نمایم به شرط آن که هشت سال اجیر من شوی و اگر ده سال تمام کنی به اختیار خودت و من اراده سخت‌گیری بر تو ندارم به زودی اگر خدا بخواهد مرا از شایستگان خواهی یافت (۲۷) موسی (علیه السلام) گفت همین قرار میان من و تو که هریک از دو مدت را بسر بردم بر من ستمی نشود و خدا بر آنچه می‌گوئیم وکیل است (۲۸).

نکات: دختران شعیب از کشیدن آب، قوت و نیروی موسی (علیه السلام) را فهمیدند و از مکالمه با او و همراه آمدن با او تا منزل امانت او را فهمیدند و لذا به پدرشان پیشنهاد کردند که او را اجیر گردان زیرا او هم قوی و هم آئین است. و جمله ﴿عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي﴾ دلالت دارد که در نکاح می‌توان مدت اجاره را صدق قرار داد ولی باید مدت معینی باشد. در این آیات اشاره ضمنی است که حضرت موسی احوال

خود را از طفولیت و انداختن مادرش او را به رود نیل تا جوانی خود را برای شعیب علیه السلام نقل کرده و چون فرار نموده و به مدین آمده برای چه آمده و لذا شعیب به او گفت: نترس نجات یافته ای، و از خطرهای آسوده گشته ای.

﴿فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ ۚ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ۚ قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ۚ لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَن يَمُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾﴾

[القصص: ۲۹-۳۰]

ترجمه: پس چون موسی مدت اجاره را بسر برد و با خانواده اش سیر کرد از جانب طور آتشی دید، به خانواده خود گفت: بمانید که من آتشی دیده ام شاید برایتان خبری از آن و یا جرقه ای از آتش بیاورم تا شاید گرم شوید (۲۹) پس چون نزد آتش آمد از کناره راست وادی در مکان مبارکی از آن درخت ندا شد که ای موسی من خودم خدای یکتا، پروردگار جهانیانم (۳۰).

نکات: حضرت موسی علیه السلام چنانکه از تواریخ استفاده می شود هنگامی که مدت قراردادش را با شعیب تمام کرد خواست برود مصر فامیل خود را ببیند و لذا با خانواده و گله گوسفند حرکت کرد و به نزدیکی کوه طور رسید در شب تاریک سردی، و از جانب طور شعله ای دید، به خانواده اش گفت بمانید تا من پاره ای از آتش یا خبری بیاورم و چون به طور رسید و درختی را شعله ور دید تعجب کرد زیرا دید درخت سبز است نه شعله درخت را می سوزاند و نه سبزی و رطوبت درخت شعله را خاموش می کند. در اوائل سورة نمل مطالبی راجع به این آیه ذکر کردیم مراجعه شود.

﴿وَأَن أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَى أَقْبَلْ وَلَا تَخَفْ ۚ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ ﴿٣١﴾ أَسْلُكُ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ ۖ فَذَلِكَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾﴾

[القصص: ۳۱-۳۲]

ترجمه: و ندا شد که عصای خود را بیفکن پس چون (بیفکند) آن را بدید حرکت و جنبش می کند گویا ماری است، روگردانید برای فرار و به عقب نظر نکرد، (خطاب شد) ای موسی بیا و نترس که تو از امان یافتگانی (۳۱) دستت را به گریبان بر تا سپید بدون عیب بیرون آید و برای رفع هراس دست خویش را به پهلوی بچسبان. که این دو، دو برهان است از پروردگارت برای فرعون و بزرگان او به راستی که ایشان گروهی فاسقاند (۳۲).

نکات: جمله: ﴿وَلَّىٰ مُدَبِّرًا...﴾ دلالت دارد که موسی از مار شدن عصا ترسید و فرار کرد بنابراین مار شدن و یا ازدها شدن عصا کار موسی نبود و جناب او به کلی بی‌خبر بود و این اعجاز کار خدا بود.

جمله: ﴿قَوْمًا فَاسِقِينَ﴾ دلالت دارد بر اینکه خسران دنیا و آخرت فرعونیان برای فسق و فجورشان بوده است.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ۝۳۳ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۚ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۝۳۴ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعُلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ۝۳۵﴾

[القصص: ۳۳-۳۵]

ترجمه: موسی گفت: پروردگارا من کسی از ایشان را کشته‌ام، پس می‌ترسم که مرا بکشند (۳۳) و برادرم هارون از من در سخن فصیح‌تر است، پس وی را با من به مددکاری بفرست که تصدیق کند زیرا من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند (۳۴) خدا فرمود بازویت را به برادرت محکم خواهیم کرد و برای شما هردو سلطه‌ای قرار خواهیم داد، پس آنها به سبب آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند (آزار و یا غلبه کنند) شما و کسانی که پیرویتان نمایند، پیروزد (۳۵).

نکات: در زبان موسی گرهی بود که مانند برادرش فصیح نبود، چون موسی دستور یافت برای هدایت قوم فرعون، و این کار مشکلی بود و لذا از خدا یاری خواست، حق تعالی برادرش را نیز نبوت داد و همراه او نمود و نیز قول پیروزی و دفع دشمن را نیز به او وحی نمود و قلب او را تقویت کرد.

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيَّنَّتْ قُلُوبُهُمْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۝۳۶ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ ۖ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝۳۷﴾

[القصص: ۳۶-۳۷]

ترجمه: پس چون موسی آیه‌های روشن ما را سوی ایشان آورد، گفتند: این به جز جادویی برخلاف واقع ساخته نیست و در روزگار پدران پیشین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم (۳۶) و موسی گفت: پروردگارم دانتر است به حال آنکه از جانب وی هدایت آورده و آنکه عاقبت آن سرای از او است، به راستی که ستمگران رستگار نمی‌شوند (۳۷).

نکات: جمله: ﴿رَبِّي أَعْلَمُ...﴾ جمله انصافیه است که طرف را وادار به تدبّر کند و چون ستم نزد همه طوائف مذموم است و قوم فرعون ستم می‌کردند و آنکه ستم کند از رستگاری دور و به باطل موصوف است، حضرت موسی علیه السلام نیز این مطلب را برای ایشان متذکر شده است.

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَأْتِيَهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى
الْطِّينِ فَاجْعَلْ لِّي صَرْحًا لَّعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾
وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ
وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عِقَابُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾﴾ [القصص: ۳۸-۴۱]

ترجمه: و فرعون گفت: ای بزرگان، من برای شما خدایی غیر از خودم نمی‌شناسم، پس ای
هامان برایم آتشی بر گل بر افروز (و آجر بساز) پس برایم کوشکی (گلدسته‌ای) بساز، شاید بر
خدای موسی اطلاع یابم و به درستی که من او را از دروغگویان می‌پندارم (۳۸) و او و
سپاهیان در آن سرزمین به ناحق تکبر ورزیدند و پنداشتند که به سوی ما باز گردانده
نمی‌شوند (۳۹) پس او و سپاهیان را گرفتیم و آنها را به دریا افکندیم، پس ببین فرجام
ستمگران چگونه بود (۴۰) و ایشان را امامانی قرار دادیم که به سوی آتش فرامی‌خواندند و روز
قیامت یاری نشوند (۴۱).

نکات: بزرگانی که خود را به فرعون فروخته‌اند، باید تعیین سعادت و شقاوتشان و سرنوشت دنیا و
آخرت و عقائدشان به نظر فرعون باشد و حتی درکشان تابع درک فرعون باشد، آیا فرعون که می‌گفت
گلدسته‌ای بسازید که من بالای آن بروم و به خدای موسی مطلع شوم او نمی‌فهمید که بر سر کوه‌های
بلند رفتن موجب اطلاع یافتن بر خدا نمی‌شود؟! ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً﴾ دلالت دارد که ائمه و امام بر هر
پیشوایی اطلاق می‌شود چه رهبر کفار باشد و چه رهبر مؤمنین.

﴿وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [القصص: ۴۲-۴۳]

ترجمه: و به دنبالشان در این دنیا لعنتی کردیم و روز قیامت ایشان از زشت‌کاران و
نکوهیدگانند (۴۲) و به تحقیق موسی را کتاب دادیم پس از آنکه نسل‌های نخستین را هلاک
نمودیم برای اینکه موجب بینایی‌ها برای مردم و هدایت و رحمت باشد شاید مردم پند گیرند (۴۳).

نکات: خردمندان باید عبرت گیرند و برای دو روز دنیا و سائل لعنت دنیا و آخرت خود را فراهم ن سازند و
ریاست دنیا و شهرت طلبی ایشان را مانند فرعونیان گول نزنند. و کلمه ﴿بَصَائِر﴾ دلالت دارد که حق تعالی
کتب آسمانی خود را ساده و روشن قرار داده تا برای مردم موجب بصیرت و هدایت و رحمت باشد.

﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ٤٤﴾
 وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ
 ءَايَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ
 لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾ [القصص: ٤٤-٤٦]

ترجمه: و هنگامی که فرمان نبوت را به موسی دادیم تو در ناحیه غربی نبودی و حضور نداشتی (۴۴) ولی ما نسل ها ایجاد کردیم که عمرهایشان به درازا کشید و طولانی شد و تو در میان اهل مدین اقامت نداشتی که آیات ما را بر ایشان بخوانی و لیکن ما بودیم که مأمور می فرستادیم (۴۵) و آن دم که در ناحیه طور ندا دادیم تو نبودی ولیکن (وحی این اخبار به تو) رحمتی از پروردگار توست تا قومی را که قبل از تو بیم دهنده ای سویشان نیامده بیم دهی شاید ایشان پند گیرند (۴۶).

تکات: جمله: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ﴾ و جمله: ﴿وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ﴾ و جمله: ﴿وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا...﴾ و ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾، این چهار جمله دلالت دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمد ﷺ قبل از انبیا بوده و یا اینکه وصی او علی بن ابی طالب قبل از انبیا بوده و با همه انبیا بوده زیرا وقتی که خود محمد ﷺ با انبیا و زمان انبیاء علیهم السلام نباشد و از حال انبیا اطلاعی نداشته باشد و به واسطه وحی الهی پس از چهل سالگی مطلع شود به طریق اولی وصی او نبوده و بی اطلاع بوده است. «فلعنة الله على الجعّالين والكاذبين والمضلّين والغلاة».

﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ
 مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا
 إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ
 هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾ [القصص: ٤٧-٥٠]

ترجمه: و اگر نه این بود که چون به سزای اعمالشان مصیبتی و عذابی به ایشان برسد، بگویند پروردگارا چرا رسولی برایمان نفرستادی تا آیات را پیروی کنیم و از مؤمنان شویم (تو را به رسالت نمی فرستادیم) (۴۷) اما چون از نزد ما حق به سویشان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه سابقا به موسی داده شده به او داده نشده است؟ آیا پیش از این به آنچه به موسی داده شد

کافر نشدند؟ گفتند: دو سحر پشتیبان یکدیگرند. و گفتند: البته ما به همه و هریک از آنها کافریم (۴۸) بگو اگر راست می‌گویید از جانب خدا کتابی بیاورید که هدایت کننده‌تر از این دو باشد تا من آن را پیروی کنم اگر شما راستگویانید (۴۹) پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط از هوس‌های خود پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از آنکه هوی و هوس خود را بدون هدایت الهی پیروی کند، حقاً که خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند (۵۰).

نکات: مقصود از این آیات این است که خدای تعالی برای دفع عذرهای کفار، پیامبران خود را با کتاب فرستاده و عذرهای ایشان چند چیز بوده و خواهد بود:

۱- چون عذاب الهی را ببینند خواهند گفت چرا رسولی نفرستادی و چنین عذری را برای تأسف نمی‌آورند بلکه برای عدم طاقت بر عذاب.

۲- چرا معجزاتی مانند موسی ندارد درحالی که به هر دو کافر شدند. و جمله ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و هارون از باب مبالغه یعنی؛ «ساحران تظاهرا»، و ممکن است صفت باشد برای حضرت موسی و حضرت محمد ﷺ، و ممکن است صفت باشد برای دو کتاب؛ تورات و قرآن و این احتمال سوم ظاهرتر است. جمله ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ﴾ دلالت دارد که یکی از جهات اعجاز قرآن جهت هدایت آنست، یعنی تمام دانشمندان جهان عاجزند و نمی‌توانند هدایتی به مانند هدایت قرآن بیاورند، یعنی هر کس طالب هدایت واقعی است باید به قرآن مراجعه کند.

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾ وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَاَمَنَّا بِهِ ءِِنَّهُ الْخَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾﴾

ترجمه: و به تحقیق این گفتار را (این قرآن و یا این دلائل را) پی در پی برای ایشان آوردیم شاید متذکر گردند (۵۱) آنان که پیش از قرآن کتابشان دادیم همانان به این کتاب ایمان می‌آوردند (۵۲) و چون بر ایشان تلاوت شود گویند به آن ایمان آوردیم زیرا که حق و از طرف پروردگار ما است ما پیش از آن مسلمان و مطیع بودیم (۵۳) ایشانند که به واسطه صبرشان دوبار پاداش داده می‌شوند و بدی را به نیکی برطرف می‌کنند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم

اتفاق می‌کنند (۵۴) و چون سخن لغوی بشنوند از آن اعراض کنند و گویند اعمال ما خاص ما و اعمال شما خاص شما است سلام بر شما ما راه جاهلان را نمی‌جوییم (۵۵).

نکات: ﴿الْقَوْلُ﴾ ممکن است عبارت باشد از قرآن که آیات آن پی در پی و به تدریج آمده و برای تذکر مفیدتر بوده تا اینکه تمامش یک مرتبه نازل گردد، و ممکن است انبیاء و مواعظ و کتب ایشان مقصود باشد، و ممکن است دلایل مذکوره در آیات قبل و بعد باشد. و معنی سوم ظاهرتر است. و مقصود از جمله ﴿ءَاتَيْنَاهُمْ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ...﴾ عده‌ای از نصاری بودند که با جعفر بن ابی طالب علیه السلام از حبشه آمدند و ایمان آوردند و این قضیه در مکه واقع شد، زیرا این سوره مکی است، پس مقصود عبدالله بن سلام و سلمان و مانند ایشان که در مدینه ایمان آوردند نمی‌باشد. و جمله: ﴿وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ و جمله: ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ...﴾ دلالت دارد که مؤمنین اولیه مورد حملات و بدگویی کفار و اذیت و آزار ایشان بودند ولی با صبر و حوصله و سکوت دفع شر ایشان را می‌نمودند، پس زمان ما نیز اگر کسی حق را پذیرفت و از این جهت مورد حملات جهال شد باید به سکوت و حوصله دفع نماید. ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ دلالت دارد که باید از هرچه و هر مالی که حلال است و خدا به انسان روزی نموده، زکات پرداخت شود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «حصنوا أموالکم بالزکاة»، یعنی اموال خود را با دادن زکات نگاهبانی کنید. و در کتاب تهذیب نقل شده است که: «بینا رسول الله فی المسجد إذ قال: قم یا فلان قم یا فلان، حتی أخرج خمسة نفر، فقال أخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فيه وأنتم لا تزکون»، یعنی روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد بود که پنج نفر را دستور داد از مسجد بیرون روند و فرمود: از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی‌پردازید.

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا
إِنْ نَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِظُفَ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِّنْ لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٨﴾ [القصص: ۵۶-۵۷]

ترجمه: محققا تو هرکه را دوست داری هدایت نمی‌کنی ولیکن خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و او اهل هدایت را بهتر شناسد (۵۶) و گفتند: اگر با تو پیرو هدایت شویم از سرزمین خودمان ربوده شویم و آواره شویم. آیا در حرم امنی جایشان ندادیم که میوه جات و محصولات هرچیز که رزقی از نزد ماست به سوی آن فراهم می‌شود ولیکن بیشترشان نمی‌دانند (۵۷).

نکات: جمله: ﴿لَا تَهْدِي...﴾ دلالت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله جز بشارت و ترسانیدن چیزی را

برعهده ندارد و نمی تواند، خصوصاً امورتکوینی و به خصوص انقلاب فکری کسی به او واگذار نشده و او طالب هدایت را از غیر طالب نمی شناسد، و کار آن حضرت ارائه طریق است نه ایصال الی المطلوب. و مقصود از جمله: ﴿نُتَخِطُّ مِنْ أَرْضِنَا﴾ گفتار مردم است که می گویند: اگر ما حق را بپذیریم از شهر و یا از قریه ما را خارج می کنند. خدا جواب داده که این زمین شما محصولی نداشت ما محصول و طعام شما را از جاهای دیگر برای شما فراهم کرده ایم مانند مکه که محصولی ندارد، پس خدایی که رزق شما را از جای دیگر به شما می رساند ایمان او را برحفظ مکان مقدم بدارید.

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فِتْلِكَ مَسَكْنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿٥٨﴾ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٥٩﴾ وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾﴾

[القصص: ۵۸-۶۰]

ترجمه: چه قریه های بسیاری را هلاک کردیم که به رفاه عیش مغرور بودند و این مسکن های ایشان است که پس از ایشان کسی در آنها جز اندکی سکونت نکردند و ما خود ارث برنده بودیم (۵۸) و پروردگارت هلاک کننده این قریه ها نبود تا در مرکز آنها پیامبری فرستد که آیات ما را بر ایشان تلاوت کند و ما هلاک کننده این قریه ها نبوده ایم مگر در حالی که اهل آنها ستمگر بودند (۵۹) و آنچه به شما داده شد کالای دنیا و زینت آنست و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است آیا به تعقل نمی پردازید (۶۰).

نکات: جمله: ﴿بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا﴾ دلالت دارد که انسان نباید به رفاه زندگی و خوشی آن مغرور و غافل گردد. ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ....﴾ دلالت دارد که تا خدا اتمام حجت به وجود رسولی و کتابی نکند، کسی را عذابی نمی کند. و جمله: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ دلالت دارد که مقصود از جمله: ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ زنده دنیوی نیست بلکه حیات اخروی عند الرب است که عند الله هم بهتر و هم باقی تر است و دنیای فانی نیست.

﴿أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَّعًا فَهُوَ لَاقِيهِ ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا

إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾ وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ
وَرَأَوْا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ [القصص: ۶۱-۶۴]

ترجمه: آیا کسی که او را وعده نیکو دادیم و او به آن خواهد رسید مانند کسی است که کالای زندگی این دنیا را به او داده ایم سپس او روز قیامت از احضارشدگان است (۶۱) و روزی که خدا ندایشان کند و گوید شریکان من که شما می پنداشتید کجایند (۶۲) آنان که گفتار خدا بر ضررشان محقق شده گویند: پروردگارا این کسانی که همراه کرده ایم، همراهشان کردیم چنانکه همراه بودیم به سوی تو از اینها بیزاری می آوریم اینان ما را پرستش نمی کردند (۶۳) و گفته شود شریکانی که خودتان تراشیده بودید بخوانید پس آنان را بخوانند اما جوابشان ندهند و عذاب را دیده اند اگر هدایت پذیر بودند (۶۴).

نکات: جمله ﴿مِنَ الْمُحْضَرِّينَ﴾ دلالت دارد که اهل ایمان مانند اهل دنیا نیستند و در قیامت مانند یکدیگر نباشند زیرا اهل دنیا را در محکمه الهی به دست مأمورین احضار کنند، ولی اهل ایمان با میل و رغبت حاضر باشند. و جمله: ﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ...﴾ دلالت دارد که روز قیامت چندین مرتبه ندا شوند گاهی رؤساء و همراه کنندگان و گاهی پیروان. مقصود از جمله: ﴿مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ﴾ این است که اینان ما را عبادت نمی کردند بلکه هوی و هوس خود را بنده بودند. و در جمله: ﴿وَرَأَوْا الْعَذَابَ﴾، چندین احتمال داده اند محتمل است مقصود از رؤیت، رؤیت عقلی باشد یعنی اگر هدایت پذیر بودند به دیده عقل عذاب خدا را می دیدند و دست از کفر و عناد خود بر می داشتند.

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعِمِيتَ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾﴾ [القصص: ۶۵-۶۷]

ترجمه: و روزی که خدا ایشان را ندا می کند و می گوید پیامبران را چه جواب دادید و چه مقدار اجابت کردید (۶۵) آن روز خبرها از ایشان نهان گردد و از یکدیگر نپرسند (۶۶) پس اما کسی که توبه کرده و ایمان آورده و عمل شایسته نموده امید است از رستگاران باشد (۶۷).

نکات: روز قیامت گاهی از پیامبران باز خواست شود و گاهی از امتان. اما از پیامبران چنانکه در آیه ۱۰۹ سوره مائده ذکر شد و اما از امتان مانند آیه فوق که چون خدا ندایشان کند ایشان حیرانند مانند کوران و بی خبران و جرئت سؤال از یکدیگر ندارند چنانکه فرموده ﴿فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ﴾. جمله: ﴿فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ﴾ دلالت دارد که هرکس دارای ایمان و عمل صالح و جامع

صفات رستگاری باشد باز باید مغرور نشود زیرا خدا برای او رستگاری را حتمی معین نکرده است. در این صورت چقدر غافل است آنکه غرق فساد اخلاق و نادان است و گول اخباری را می خورد که کذابین نوشته اند؛ هرکس فلان کاری را که چه بسا بدعت باشد انجام دهد بهشت برای او واجب است. مثلاً؛ قبر فلان را زیارت کند و یا برای فلان بنده مقرب تباهی (گریه و زاری) کند بهشت برای او واجب گردد و به همین دروغ ها مردم را به عصیان و نادانی مغرور می کنند!

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ ۚ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾﴾ [القصص: ۶۸-۷۰]

ترجمه: و پروردگارت هر چه بخواهد می آفریند و انتخاب می کند. اختیار به دست آنان نیست، خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند (۶۸) و پروردگارت آنچه در سینه هایشان پنهان می کنند و آنچه آشکار می کنند می داند (۶۹) و اوست خدای کامل ذات و الصفاتی که نیست معبودی جز او ستایش در دنیا و آخرت مخصوص اوست و خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می شوید (۷۰).

نکات: جمله: ﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ﴾ راجع به خلقت تکوینی موجودات است که هرطور بخواهد خلق می کند و انتخاب و اختیار چگونگی خلقت با خداست. و کلمه ﴿مَا﴾ در اینجا برای غیر ذوی العقول است، ولی بعضی خواسته اند به این آیه استدلال کنند که اختیار انتخاب رسول و زمامدار و خلیفه نیز به دست خداست در حالی که کلمه ﴿مَنْ﴾ در آیه نیست که اطلاق بر ذوی العقول گردد البته از آیات دیگر استفاده می شود که انتخاب رسول با خداست ولی انتخاب زمامدار با خدا باشد از آیات قرآن استفاده نمی شود. حق تعالی در آیه ۱۲۴ سوره انعام فرموده: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ اما راجع به زمامدار و امام چیزی نفرموده که اختصاص انتخاب به خودش را بفهماند. اینان برای اینکه انتخاب امام و زمامداران را نیز حق خدا بدانند استدلال کرده اند به اینکه منتخب مردم خطا و اشتباه می کند ولی منتخب خدا خطا و اشتباه ندارد، در حالی که در آیات قرآن مکرر تصریح شده به خطای رسولان که همگی منتخب خدا می باشند تا اینکه حضرت یونس عرض می کند ﴿سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ ﴿٧٧﴾ زیرا در نفرین خود و کناره گیری خطا و اشتباه کرده بود. و خدا به محمد ﷺ می فرماید: ﴿لِمَ تَحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾، و در سوره توبه آیه ۴۲ فرموده: ﴿عَفَا اللَّهُ

عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ ﴿۷۰﴾ و همچنین در سوره حجرات آیه ۶ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ که رسول اکرم ﷺ در تحریم حلال و در اذن قعود به منافقین و در ترتیب اثر به خبر فاسق اشتباه کرده و خطا نموده و خدا او را آگاه کرده. پس، از این آیات و مانند اینها که در قرآن بسیار است استفاده می‌شود که منتخبین خدا مصون از اشتباه و خطا نیستند. به اضافه کسانی که انتخاب زمامدار را مخصوص خدا می‌دانند مقصودشان تثبیت خلافت حضرت علی (علیه السلام) است درحالی که آن حضرت در انتخاب و عزل و نصب مأمورین خود مصون از اشتباه نبوده، قیس بن سعد بن عبادہ را از مصر معزول کرد به خدعه معاویه و معاویه خوشحال شد و به واسطه عزل او بر مصر غالب گردید، و زیاد بن ابیه را فرماندار فارس و جاهای دیگر قرار داد و او شیعیان حضرت را شناخت و سپس بسیاری را کشت و همین طور بسیاری از فرمانداران از طرف علی (علیه السلام) خیانت کردند. پس منتخب و رسولان خدا که مورد وحی می‌باشند خطا دارند چگونه امامی که به او وحی نمی‌شود مصون از خطا باشد، و همچنین در عزل و نصب سایر امامان و اولیاء، هر کس بخواهد بداند به کتب تاریخ و نامه‌های نهج البلاغه مراجعه کند. و به اضافه حضرت موسی (علیه السلام) چنانکه قرآن خبر داده هفتاد نفر از قومش را انتخاب کرد برای بردن به کوه طور و شنیدن سخن خدا و آن هفتاد نفر فاسد و بلکه ظالم و کافر از آب در آمدند، پس انتخاب و منتخب خدا و رسول نیز مصون از خطا و اشتباه نیست. در جمله ﴿وَلَهُ الْحُكْمُ﴾ مقدم شده خبر بر مبتدا و این، حصر را می‌فهماند یعنی صدور حکم منحصرًا حق خدا است و کس دیگر در حکم دینی نباید دخالت کند و فتوی دهد.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَمْ لَا تَسْمَعُونَ ﴿۷۱﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ تَسْكُونُونَ فِيهِ أَمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۷۲﴾ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

[القصص: ۷۱-۷۳]



ترجمه: بگو به من خبر دهید اگر خدا تا روز قیامت شب را برایتان دائم قرار دهد کدام معبودی جز الله برای شما روشنی آورد آیا نمی‌شنوید (۷۱) بگو مرا خبر دهید اگر خدا روز را برایتان تا روز قیامت دائم کند کدام معبودی جز الله برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید

آیا نمی بینید (۷۲) و از رحمت خود شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب آرام گیرید و در روز از فضل او بجوید و شاید سپاس گزاری (۷۳).

نکات: فوائد و منافع شب و روز آن قدر است که بشر نمی تواند اِحصاء کند از آن جمله اگر روز نباشد و آفتاب نتابد تمام گیاهان و اشجار فاسد می شود و رنگ های بشری زرد و میکروب ها مسلط می گردد. و اگر شب نباشد و دائماً آفتاب باشد انسان و سایر حیوانات آرام نمی گیرند و خصوصاً انسان در حرص خود را فانی می کند و خستگی را از خود دفع نمی نماید. و به اضافه ساعات و دقائق مفید نخواهد شد.

﴿وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ ﴿٧٥﴾﴾

[القصص: ۷۴-۷۵]

ترجمه: و روزی که خدا ایشان را ندا کند و بگوید کجايند شريكان من که شما گمان می کردید (۷۴) و از هر اُمّتی گواهی بیاوریم پس (منحرفان را) بگوئیم برهان خود را بیاورید پس بدانند که حق خاص خدا است و آنچه ساخته بودند نابود گردد (۷۵).

نکات: آیه ۷۴ با آیه ۶۲ بدون کم و زیاد تکرار شده برای تأکید و کوبیدن و مذمت مشرکین و انحطاط ایشان.

﴿إِنَّ قَرُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾ وَاتَّبَعَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِنَ ۖ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَتَّبِعِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾﴾

ترجمه: به راستی که قارون از قوم موسی بود پس بر آنان ستم کرد و آن قدر گنج ها به او دادیم که حمل صندوق های آن بر گروه مردان توانا سنگینی می کرد، هنگامی که قوم او به او گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان به دنیا را دوست نمی دارد (۷۶) و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از این دنیا فراموش مکن و چنانکه خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در این سرزمین فساد مجوی که خدا مفسدین را دوست نمی دارد (۷۷).

نکات: قارون از خویشان موسی و از مؤمنین به او و خوش صورت و قاری تورات بود، ولی منافق شد مانند سامری و به سبب ثروتی که فراهم کرده بود از حضرت موسی (علیه السلام) کناره گرفت و با پیروان

خود بود و به فقراء و مساكين دستگیری نمی کرد و بر مردم تكبر می ورزید. و جمله: ﴿وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ و نیز جمله: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ﴾ دلالت دارد که ثروت نباید هدف باشد بلکه باید برای رسیدن به درجات معنوی و اخروی و تقرب به خدا وسیله قرار گیرد.

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی طلا و نقره و فرزند و زن مال را گر بهر دین باشی حملو نعم مال صالح گفتش رسول

و جمله: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ دلالت دارد که به دنیا و ثروتش نباید شادی کرد، بلکه انسان باید به فضل و رحمت خدا شاد باشد چنانکه در سوره یونس آیه ۵۷ فرموده: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾.

و ﴿مَفَاتِحُهُ﴾ را ما جمع مفتح به فتح میم گرفتیم که به معنی صندوق باشد.

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾ ﴿۷۸﴾ فخر ج علی قومیه فی زینتیه قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یلیت لنا مثل ما اوتی قرونو اننه لذو حظ عظیم ﴿۷۹﴾ وقال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن امان وعمل صلیحاً ولا یلقنها الا الصبرون ﴿۸۰﴾

[القصص: ۷۸-۸۰]

ترجمه: قارون گفت: این مال به سبب دانشی که دارم به من داده شده است. آیا او ندانست که خدا از نسل های پیشین کسانی را هلاک کرده که به قدرت از او بیش و به جمع مال از او بیشتر بودند و گناه کاران از گناهانشان سؤال نمی شوند (۷۸) پس قارون در حال زینت و تجمل خود، بر قومش بیرون آمد، آنان که زندگی دنیا می خواستند گفتند: ای کاش ما نیز به مانند آنچه به قارون داده شده داشتیم زیرا او صاحب بهره عظیمی است (۷۹) و کسانی که دانش داشتند گفتند: وای بر شما پاداش خدا برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح کند بهتر است و به جز صابران به آن نرسند (۸۰).

نکات: قارون به دانش خود مغرور بود و می گفت: این مال را خودم به دانش خود به دست آورده ام! گویند: او دارای علم کیمیا بوده. و گویند: در زمان فرعون از مأمورین او بوده و اموالی را جمع کرده بود، و او با اینکه مدعی علم بود ندانست که بسیار کسانی قبل از او به ثروت و دانش متصف بودند و هلاک شدند. و چون با غلامان و کنیزان با کمرهای زرین و لباس های فاخر از منزل خارج می شد، وبه مردم

تفاخر می فروخت و لذا مردم حسرت می خوردند. رسول خدا ﷺ فرمود: «الدینار والدرهم أهلكا من كان قبلکم وهما مهلكاکم». یعنی دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاک نمود و هم آنها شما را هلاک کننده‌اند. و در حدیث دیگری فرمود: «والله ما الفقر أخشى عليكم، ولكني أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم كما بسطت على من قبلکم فتنافسوها كما تنافسوها وتهلكکم كما أهلکتهم». یعنی؛ من از فقر بر شما نمی ترسم و لکن می ترسم که دنیا بر شما گسترده شود چنانکه بر کسانی که پیش از شما بودند گسترده شد، آنگاه به یکدیگر رشک برید و هلاکتان کند چنانکه آنان را هلاک کرد. و اما جمله: ﴿وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ﴾، می توان گفت این آیه با آیه ۹۲ سوره الحجر: ﴿قَوْرَبِكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ منافات ندارد زیرا سؤال برای آن است که مجرم شناخته شود ولی چون شناخته شد احتیاجی به سؤال و جواب ندارد. و به اضافه سؤال و جواب قیامت حقیقی نیست بلکه برای تقریر و تقریر است.

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾ (۸۱) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَتَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيَكَآتُهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿۸۲﴾ تِلْكَ الْأَمْثَلُ لَنَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

[القصص: ۸۱-۸۳]

ترجمه: و قارون را با خانه‌اش به زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در قبال خدا یاریش کنند و خود نصرت جوی خود نبود (۸۱) و کسانی که به دیروز آرزوی مقام وی را داشتند می گفتند: ای وای گویا خدا روزی هرکس را بخواهد از بندگان می گشاید و تنگ می گیرد، اگر خدا بر ما منت نهاده بود ما را نیز به زمین فرو برده بود، ای وای گویا کافران رستگار نمی شوند (۸۲) آن سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین سرکشی و فساد نمی خواهند و عاقبت خاص پرهیزکاران است (۸۳).

نکات: قارون برای اینکه حضرت موسی عليه السلام را تحقیر کند و زکات مال خود را نپردازد، زناکاری را خواست و دو کیسه هزار دیناری به او داد و گفت: چون بنی اسرائیل جمع شدند بگوای مردم موسی چه کاری به من دارد مرا آزار کرده، آن زن چون به منزل رفت پشیمان شد و گفت: هرکار زشتی کرده ام جز افتراء بر رسول خدا. پس چون صبح شد با دو کیسه زر آمد و گفت: قارون دو کیسه زر داده که بیایم و بگویم موسی با من مراوده دارد و معاذ الله که پیغمبر خدا را افتراء بزنم و این کیسه دینارهای اوست که

مهر او را دارد. چون حضرت موسی علیه السلام شنید غضب نمود و نفرین کرد، خطاب رسید زمین را مأمور کردیم از تو اطاعت کند، حضرت موسی علیه السلام چون قارون را دید گفت: ای زمین او را بگیر، چون تا ناف او را گرفت، قارون او را به رحم قسم داد، او اعتنا نکرد و هکذا تا به زمین فرو رفت، بنی اسرائیل گفتند: موسی این کار را کرده که مال او را تصاحب کند، پس موسی علیه السلام دعا کرد اموال و خانه او به زمین فرو رفت. ابو سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الْقَى اللَّهُ فَقِيرًا وَلَا تَلْقَهُ غَنِيًّا. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: مَا سَأَلْتَ لَا تَمْنَعُ وَمَا رَزَقْتَ لَا تَخْبَأُ. قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: هُوَ ذَاكَ وَإِلَّا فَالْنَارُ». یعنی؛ خدا را ملاقات کن در حالی که فقیر باشی نه غنی! گفت: یا رسول الله چگونه می‌توانم چنین باشم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه از تو خواستند منع مکن و آنچه روزی داده شدی پنهان مکن. عرض کرد یا رسول الله چگونه می‌توانم این طور باشم؟ فرمود: راه همین است و إلا آتش است!

متأسفانه با وجود چنین آثار و آیات روشن قرآن، ثروتمندان همیشه توجهشان به مادیات معطوف بوده و حقوق الهی را نمی‌پردازند و تحصیل پول را بر چیزهای دیگر مقدم می‌دارند چنانکه وضع مسکن و معاش فقرا و وضع کارشان و موضوعات دیگر این مطلب را ثابت می‌کند و مشکلات و فجایع دنیای امروز از قبیل تنگدستی، بیکاری، خودکشی، طلاق، تن‌فروشی، پاره‌ای از آنها مربوط است به نپرداختن زکات اسلامی و حقوق فقراء که اغنیاء به ثروت مغرور بوده ثروت را عطای الهی نمی‌دانند بلکه مانند قارون خیال می‌کنند از روی عقل و تدبیر خود به ثروت رسیده‌اند. جمله: ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا...﴾ دلالت دارد که انسان نباید اراده برتری و ریاست و کسب شهرت داشته باشد. و چنانکه در نهج البلاغه آمده حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافتش به دو جامه کرباس و دو قرص نان اکتفاء می‌نمود، و مسلمان حقیقی باید مانند آن حضرت و سایر مسلمین صدر اول باشد که به کتاب خدا عمل کرده، سنت رسول صلی الله علیه و آله را بدانند و انحراف پیدا نکنند. و خود را مشمول حکم خدا که فرموده ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ يَاحْسَنَ﴾ نموده، به سعادت دنیا و آخرت برسانند.

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۸۱) إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸۲﴾ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلَاقِيَكَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ ﴿۸۳﴾ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ عَائِيَّتِ

اللَّهُ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

[القصص: ۸۴-۸۸]

ترجمه: هرکس کار نیکی آورد بهتر از آن پاداشی دارد و هرکس کار بد آرد پس آنان که کار بد کرده‌اند جزا داده نمی‌شوند جز آنچه کرده‌اند (۸۴) به راستی آنکه ابلاغ این قرآن را به عهده تو گذاشت تو را به بازگشتگاهی (نیکو) بازگرداند، بگو پروردگارم بهتر داند چه کس هدایت آورده و چه کسی در ضلالت آشکار است (۸۵) و تو امید نداشتی که این کتاب به تو نازل گردد جز اینکه این رحمت پروردگارت بود پس پشتیبان کافران مباش (۸۶) و تو را از آیات خدا پس از آنکه بر تو نازل شده، منحرف نکنند و بازدارند، و به سوی پروردگارت دعوت کن و از مشرکین مباش (۸۷) و با خدای کامل الذات و الصفات اله و مقصد دیگری را مخوان. نیست الهی جز او. هرچیزی جز ذات او فانی است، خاص اوست فرمان و به سوی او بازگشت می‌شوید (۸۸).

نکات: مقصود از معادی که خدا قول داده که رسول خود را به آنجا برگرداند آیا قیامت است و یا مکه پس از اخراج آن: دو احتمال داده شده، پس اگر بازگشت به مکه باشد خبر غیبی و اعجاز است که محقق گردید پس از چندین سال، و اگر قیامت باشد وعده پاداشی است برای رسول خدا ﷺ و ظاهر آن است که قیامت باشد. و جمله: ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا...﴾ دلالت دارد که محمد ﷺ قبل از رسالتش احتمال نبوت و کتاب در حق خود نمی‌داده و امیدی نداشته و به کلی بی‌خبر بوده است، اما لطف خدا او را شامل گردیده. و جمله: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...﴾ تا آخر، دلالت دارد که در دعاها نباید غیرخدا را خواند و خواندن غیرخدا هر کس باشد شرک است.

سورة العنكبوت (مکیه وهي تسع وستون آیه)

سورة عنكبوت مکی و دارای ۶۹ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْم ۝ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۝ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۝ ۴﴾ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱﴾﴾ [العنكبوت: ۱-۴]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام، میم (۱) آیا مردم پنداشته اند که با گفتن آمنا رها می شوند و ایشان آزمایش نمی شوند (۲) و به تحقیق کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمایش و امتحان کردیم تا خدا کسانی را که راست گفتند معلوم کند و تا دروغگویان را معلوم نماید (۳) آیا کسانی که بدی ها می کنند پنداشته اند که از ما می گریزند چه بد قضاوت می کنند (۴).

نکات: علم خدا ذاتی و ازلی است و از ازل می دانسته دروغگویان و راستگویان را، و مقصود از جمله:

﴿فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ....﴾ این است معلوم خود را تحقق دهد. و جمله: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ....﴾ دلالت دارد که هرفردی از افراد مردم باید آزمایش و امتحان شود و به صرف اقرار به ایمان کفایت نمی شود.

﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ لَاتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ ۶﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ ۷﴾ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿۹﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةً لِلنَّاسِ

كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

[العنکبوت: ۵-۱۰]

ترجمه: هرکس امید دارد به پیشگاه خدا رود بی شک وعده خدا آمدنی است و او شنوای داناست (۵) و هرکس بکوشد همانا برای خودش می کوشد زیرا خدا بی نیاز از جهانیان است (۶) و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته را انجام داده اند البته بدی هایشان را جبران می کنیم و بهتر از آنچه کرده اند پاداششان دهیم (۷) و انسان را به نیکی کردن به پدر و مادرش سفارش کرده ایم و اگر والدین بکوشند تا چیزی را که به آن علم نداری با من شریک کنی، اطاعتشان مکن، بازگشت شما به سوی من است، پس، از اعمالی که می کرده اید آگاهتان کنم (۸) و آنان که ایمان آورده و عمل های شایسته را کرده اند، البته آنان را در صف شایستگان وارد می کنیم (۹) و بعضی از مردم می گویند به خدا ایمان داریم پس چون در راه خدا اذیت شوند اذیت مردم را چون عذاب خدا قرار دهند و اگر از جانب پروردگارت نصرت برسد بگویند ما با شما بودیم مگر خدا به آنچه در سینه جهانیان است داناتر نیست؟ (۱۰).

نکات: مقصود از ﴿لِقَاءَ اللَّهِ﴾ دیدن خدا نیست زیرا خدا مرئی نیست مثلاً اگر کوری به ملاقات

کسی رفت لازم نیست او را ببیند، پس مقصود از ﴿لِقَاءَ اللَّهِ﴾ حضور در پیشگاه عدل الهی در روز قیامت است. و مقصود از ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ...﴾ کسانی بودند که مسلمان می شدند، سپس گرفتار اذیت و آزار مشرکین می شدند و گاهی از کثرت آزار از دین بر می گشتند مانند عیاش بن ابی ربيعة المخزومی که اسلام آورد در مکه ولی چون از خانواده خود می ترسید هجرت کرد به سوی مدینه قبل از هجرت رسول خدا ﷺ، پس مادرش اسماء بنت مخزومه قسم خورد که نخورد و نیشامد و سرش را نشوید و زیر سایه نرود تا فرزندش برگردد. چون فرزندان شوهر دیگرش ابو جهل و حرث بن هشام برادران عیاش چنین دیدند به مدینه رفتند و او را ملاقات و قصه را برایش گفتند و آنقدر او را وسوسه کردند و برای او عهد و پیمان و قسم آوردند تا او را برگردانیدند، ولی چون از مدینه او را خارج نمودند او را گرفتند و بستند و هرکدام صد تازیانه به او زدند تا از دین اسلام برائت جست، پس چون رها شد قسم خورد که اگر بر حارث قدرتی پیدا کند گردن او را بزند، اتفاقاً چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کرد عیاش نیز هجرت کرد و اسلامش نیکو شد و برادر او حرث بن هشام نیز هجرت کرد و مسلمان شد، ولی عیاش نمی دانست، روزی در اطراف قبا او را دید و گردنش را زد به او گفتند حرث مسلمان شده بود، چون فهمید گریه کرد و توبه نمود و خدمت رسول خدا ﷺ قصه را عرض کرد.

﴿وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾ ۱۱ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ ﴿۱۲﴾ وَلْيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳﴾

[العنكبوت: ۱۱-۱۳]

ترجمه: و البته باید خدا آنان را که ایمان آورده معلوم بدارد و البته باید منافقان را معلوم بدارد (۱۱) و آنان که کافرنده به کسانی که مؤمن شده گفتند راه ما را پیروی کنید و ما گناهان شما را برعهده می گیریم ولی آنان چیزی از گناهان ایشان را عهده بگیر نیستند زیرا آنان دروغگویند (۱۲) و البته بارهای سنگین خودشان را و بارهای دیگری را با بارهای خود به دوش می کشند و روز قیامت البته از این دروغ ها که می ساخته اند بازخواست شوند (۱۳).

نکات: این آیات در دفع شبهات مشرکین و منافقین است که به تازه مسلمان ها می گفتند شما به کفر برگردید گناه شما بر گردن ما. خدای تعالی در جواب ایشان فرموده خیر آنان وزر و وبال شما را به دوش می کشند ولی چیزی از بارهای شما کم نمی شود، بلکه هرکس وزر و وبال خود را بر دوش می کشد. و از رسول خدا ﷺ نیز نقل شده که فرمود: «من سن سنة سيئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها من غیر أن ينقص من وزره شیء».

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ ۱۴ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَبَ السَّفِينَةَ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۵﴾ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۶﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۖ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾

[العنكبوت: ۱۴-۱۷]

ترجمه: و به تحقیق نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس هزار سال پنجاه سال کم میانشان بماند، پس طوفان ایشان را بگرفت درحالی که ستمگر بودند (۱۴) پس او را با کشتی نشینان نجات دادیم و آن را عبرتی برای جهانیان گردانیدیم (۱۵) و ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت خدا را بپرستید و از او بترسید این برای شما بهتر است اگر بدانید (۱۶) همانا شما غیر از خدا بتانی را می پرستید و دروغ می سازید به راستی آنان را که غیر خدا می پرستید مالک رزقی برای شما نیستند پس رزق را نزد خدا بجوید و او را بندگی کنید و برای او شاکر باشید، به سوی او بازگشت داده می شوید (۱۷).

نکات: حق تعالی فرموده ﴿أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾، و فرموده «تسع مائة وخمسين» برای اینکه خواسته عدد تحقیقی را بیان کند و عدد تحقیقی به استثناء معین می‌شود، و دیگر اینکه به رسول خود بگوید نوح این مدت زیاد صبر کرد پس تو هم باید صبر کنی. و در جمله: ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ...﴾ استدلال است بر رد پرستیدن غیر خدا به چند وجه: ۱- معبود شما بتانی است. ۲- شما خالق آنهاید و کسی مخلوق خود را نمی‌پرستد. ۳- برای شما نفعی ندارند و رزق شما را نمی‌دهند. ۴- خدایی که رزاق شماست باید تشکر کنید. ۵- ارجاع امر شما به سوی اوست.

﴿وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾﴾

[العنكبوت: ۱۸-۲۱]

ترجمه: و اگر شما تکذیب کنید پیش از شما نیز امت‌هایی تکذیب کردند و بر عهده رسول جز رساندن آشکار نیست (۱۸) آیا ندیدند که خدا چگونه خلق را آغاز می‌کند سپس آن را عود می‌دهد بی‌گمان این بر خدا آسان است (۱۹) بگو در این زمین سیر کنید پس بنگرید که چگونه خدا آفرینش را آغاز کرده است سپس خدا آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست (۲۰) هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و هرکه را خواهد رحم می‌کند و به سوی او بازگردانده می‌شوید (۲۱).

نکات: حق تعالی در این آیات برهان آورده برای اثبات معاد و امر کرده به رؤیت عقلی، زیرا جمله: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا...﴾ استفهام توبیخی است یعنی چرا دیده بصیرت خود را باز نکرده‌اند، در اینجا امر به تفکر و مطالعه و سیر نموده در کیفیت خلق اولیه، همان قدرتی که از لا من شیء (هیچ چیز وعدم) ایجاد کرد می‌تواند قیامت را بر پا کند و از ذرات متفرقه ایجاد نشأت آخرت نماید، و این بر او آسان است.

﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾﴾

[العنكبوت: ۲۲-۲۳]

ترجمه: و شما نه در زمین و نه در آسمان خدا را عاجز نکنید و جز خدا دوست و یابری برای شما نیست (۲۲) و آنان که کافر به آیات خدا و ملاقات اویند آنانند که از رحمت من مأیوسند و آنانند که برایشان عذاب دردناک است (۲۳).

نکات: مقصود از ﴿بِمُعْجِزَيْنَ﴾ این است که از کيفر الهی گریزی ندارید و نمی‌توانید از مجازات الهی فرار کنید و او را عاجز ننمائید. و جمله: ﴿أُولَئِكَ يَسُوءُ مِنْ رَحْمَتِي﴾ دلالت دارد بر اینکه یأس از رحمت خدا نشانه کفر و موجب عذاب الیم و از گناهان بزرگ است.

﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾﴾ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَنًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوِلُكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّصِيرٍ ﴿٢٥﴾﴾ [العنكبوت: ۲۴-۲۵]

ترجمه: پس جواب قوم ابراهیم جز این نبود که گفتند: بکشیدش و یا بسوزانیدش، پس خدا او را از آتش نجات داد به راستی که در این قصه برای قوهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است (۲۴) و ابراهیم گفت: همانا شما غیر خدا بتانی را برای دوستی میان خود در زندگی دنیا گرفته‌اید سپس روز قیامت بعضی از شما کافر به بعض دیگر و برخی از شما لعن برخی دیگر می‌کنند و جای برقراری شما آتش است و برای شما یاورانی نیست (۲۵).

نکات: ﴿مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ...﴾ دلالت دارد که بیشتر مردم کفر و شرک را می‌پذیرند برای دوستی میان خود و جلب محبت یکدیگر، و برای آنکه مردم نرنجند خرافات را می‌پذیرند، اما این دوستی چون برای دنیا بوده با رفتن از دنیا زائل می‌شود و روز قیامت دشمن یکدیگرند و یآوری جز خدا ندارند.

﴿فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَعَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [العنكبوت: ۲۶-۲۷]

ترجمه: پس لوط به ابراهیم ایمان آورد و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم (یعنی از همه چیز صرف نظر می‌کنم) زیرا او عزیز حکیم است (۲۶) و اسحاق و یعقوب را بدو عطا کردیم و در ذریه او نبوت و کتاب نهادیم و پاداش او را در این دنیا دادیم و بی‌گمان او در آخرت از شایستگان است (۲۷).

نکات: حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آنکه او را به آتش افکندند و خدا نجاتش داد پسرخاله‌اش لوط به او ایمان آورد. ولی چون نتوانست با مشرکین سازش کند گفت هجرت می‌کنم، پس به طرف شام و فلسطین آمد خدا هم در دنیا به او آبرومندی داد و هم در آخرت او را معزز خواهد داشت.

﴿وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَدْحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ أَتَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطِعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾﴾

[العنکبوت: ۲۸-۳۰]

ترجمه: و فرستادیم لوط را وقتی که به قوم خود گفت: آیا شما این کار زشت را که پیش از شما احدی از جهانیان نکرده اند مرتکب می شوید (۲۸) آیا شما پیش مردان می روید و راه زنی می کنید و در محافل خود کار ناروا می کنید، پس جواب قومش جز این نبود که اگر راست می گویی عذاب خدا را برای ما بیاور (۲۹) لوط گفت پروردگارا مرا بر ضد گروه مفسدین یاری کن (۳۰).

نکات: قوم لوط عبارت بودند از هفت قریه و شهر سدوم که در مجالس خود آشکارا کارهای زشت مرتکب می شدند و راه زنی می کردند و کارهای زشت دیگری داشتند از قبیل قسم خوردن بسیار و فحش دادن و مزاح کردن به فحش و سوت زدن و از ما تحت خود باد صدا دار خارج کردن و سنگ ریزه بر یکدیگر انداختن و بر رهگذر سنگ انداختن و قمار بازی و شرابخواری و مسخره کردن و کشف عورت نمودن و بند انگشت شکستن و امثال اینها.

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِئَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾﴾

[العنکبوت: ۳۱-۳۵]

ترجمه: چون فرستادگان ما با آن بشارت نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کنندگان اهل این قریه هستیم زیرا اهل آن ستمگرند (۳۱) ابراهیم گفت: لوط در آنجاست، گفتند: ما بهتر دانیم کسی را که در آنجاست، او را با کسانش نجات می دهیم مگر زنش را که از باقی ماندگان است (۳۲) و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به وجود ایشان اندوهناک شد و در کار ایشان دلتنگ شد، گفتند: نترس و اندوه مخور که تو و کسانت را نجات می دهیم مگر زن را که از باقی ماندگان است (۳۳) محققا ما بر مردم این قریه عذابی از آسمان نازل می کنیم برای آنکه عادت به فسق دارند (۳۴) و به تحقیق از این قریه نشانه عبرتی برای گروه خردمندان بجا گذاشتیم (۳۵).

نکات: فرشتگان مأمور عذاب برای قوم لوط نزد ابراهیم رفتند و خبر عذاب را با بشارت فرزندی که اسحق باشد به ابراهیم دادند، حضرت ابراهیم از عذاب قوم لوط متأثر و متأسف شد و گفت: در آن قریه لوط است، فرشتگان گفتند: ما او را نجات می‌دهیم با خانواده‌اش جز زوجه‌اش، زیرا زوجه‌اش از کفار و یا نمام و فاسق بود.

﴿وَالِی مَدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا فَقَالَ یَقُومُ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِیْنَ ﴿۳۶﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَثِمِیْنَ ﴿۳۷﴾ وَعَادًا وَثُمُودًا وَقَدْ تَبَیَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِیْنِهِمْ وَرَزَقَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِیْلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِیْنَ ﴿۳۸﴾﴾

[العنكبوت: ۳۶-۳۸]

ترجمه: و فرستادیم به سوی مدین برادرشان شعیب را، گفت: ای قوم من خدا را بپرستید و به روز دیگر (قیامت) امیدوار باشید و در این سرزمین به فساد مکوشید (۳۶) پس او را دروغگو شمردند و زلزله شدید ایشان را فراگرفت و در خانه‌هایشان از پای درآمدند (۳۷) و قوم عاد و ثمود را هلاک نمودیم آنان که مساکنشان را به عیان دیده‌اید و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت درحالی که بینا بودند (۳۸).

نکات: از جمله: ﴿أَعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ﴾، استفاده می‌شود که اصول دین شعیب توحید و معاد بوده است. و جمله: ﴿تَبَیَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِیْنِهِمْ﴾، دلالت دارد که مساکن قوم عاد و ثمود نزدیک حجاز بوده و آثاری از دیارشان باقی مانده که موجب عبرت همگان است و مقصود از ﴿مُسْتَبْصِرِیْنَ﴾ این است که قبلا بینا بودند و بعد منحرف شدند و یا اینکه با قوه بینائی گمراه شدند از جهت تکبر و زیادی نعمت و با اینکه متوجه بودند که خدا عذابشان خواهد کرد، و یا اینکه به گمان خود بینا و زیرک بودند یعنی خود پسند بودند و الاول اظهر.

﴿وَقُرْیُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ بِالْبَیِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَبْقِیْنَ ﴿۳۹﴾ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَیْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّیْحَةُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَسَفْنَا بِهٖ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَعْرَفْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ یُظْلِمُونَ ﴿۴۰﴾﴾

[العنكبوت: ۳۹-۴۰]

ترجمه: و قارون و فرعون و هامان را هلاک نمودیم و موسی با معجزات نزد ایشان آمد پس بزرگی فروختند در آن سرزمین و از قدرت ما فرار نتوانستند (۳۹) پس هریک را به گناهش

گرفتیم، بر بعضی باد ریگ افشان فرستادیم و بعضی را صیحه گرفت و بعضی را به زمین فرو بردیم و بعضی از آنها را غرق نمودیم و خدا به ایشان ستم نکرد ولیکن آنان خودشان به خود ستم می‌کردند (۴۰).

نکات: خداوند هلاک اقوام گذشته را که عصیان و طغیان کردند برای این امت مکرر تذکر می‌دهد تا عبرت بگیرند و ضمناً تقویت و تسلی برای رسول او باشد. اما قومی که مبتلا به باد ریگ افشان شدند قوم لوط بودند و قومی که مبتلا به صیحه شدند قوم ثمود و شعیب بودند و آنان که به زمین فرو رفتند قارون و رفقاییش بودند و آنکه غرق شد فرعون و قوم او و قوم نوح بود.

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾﴾ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾﴾

[العنكبوت: ۴۱-۴۳]

ترجمه: حکایت آنان که غیر خدا را سرپرستانی گرفتند مانند عنکبوت است که خانه‌ای بساخت در حالی که سست‌ترین خانه‌ها محققاً خانه عنکبوت است اگر می‌دانستند (۴۱) حقا که خدا آنچه را که جز خودش می‌خوانند می‌داند و او عزیز حکیم است (۴۲) و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان آنها را نمی‌فهمند (۴۳).

نکات: کسانی که به غیر خدا توکل کرده و غیر او را تکیه گاه خود قرار داده مانند عنکبوت می‌باشند از جهاتی: ۱- عنکبوت هر جا خانه خرابه و کثافتخانه باشد لانه می‌سازد، پس آن که در غمخانه و آفت- خانه دنیا خانه ساخته و به آن دل بسته مانند عنکبوت است. ۲- عنکبوت لانه خود را از تارهای نازک می‌سازد اهل دنیا نیز به نیرنگ‌های باریک و به خیالات سست، دنیای خود را آماده کرده‌اند. ۳- عنکبوت برای صید مگس مفتخور، در گوشه‌ای تار می‌تند تا مگسی را به دام افکند، اهل دنیا نیز برای به دام انداختن یکدیگر و دوشیدن مردم خدعه‌ها و حقه‌ها دارند و اهل طمع و مفتخوران را به دام می‌اندازند. ۴- عنکبوت خبر ندارد که مالک جایی که در آن تار تنیده به یک جaro ممکن است بساط او را برچیند همان‌طور اهل دنیا غافلند از مأمور الهی و از قابض ارواح بی‌خبرند. به‌رحال کسانی که غیر خدا را سرپرست و مدیر زندگی خود می‌دانند طبق این آیه عنکبوت صفتند.

﴿خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾ أَتُلُّ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ﴿٤٥﴾﴾

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾ [العنكبوت: ۴۴-۴۵]

ترجمه: خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید حقیقتا در این خلقت نشانه قدرتی است برای مؤمنین (۴۴) آنچه از این قرآن به تو وحی شده بخوان و نماز را بپا دار حقا که نماز از کارهای زشت و ناروا باز می دارد و البته ذکر خدا (از هر عبادتی) بزرگتر است و خدا می داند چه می کنی (۴۵).

نکات: معنی ﴿أَتْلُ...﴾ بخوان با طمأنینه است. جمله: ﴿تَنْهَى...﴾ دلالت دارد بر اینکه نماز نهی می کند و انسان را از کار زشت باز می دارد و سبب آن این است که نمازخوان ناچار است که خود را از نجاست و کثافت باز دارد و چون در پیشگاه حق می خواهد سخن راست بگوید ناچار است از غیر حق مدد نخواهد و غیر خدا را بندگی نکند و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ را نصب العین قرار دهد و همکذا. بنابراین عبادت حقیقی انسان را از هر منکری باز می دارد. پس عباداتی که چنین اثری در آنها نیست باید گفت عبادت حقیقی و واقعی نیست.

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿٤٦﴾ وَكَذَلِكَ أُنْزِلَ إِلَيْكَ الْكِتَابُ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۖ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾ [العنكبوت: ۴۶-۴۷]

ترجمه: و با اهل کتاب مجادله مکنید جز به طریقی که نیکوتر است مگر با کسانی از ایشان که ستم کرده باشند و بگویند به آنچه به ما نازل شده و به آنچه به شما نازل شده ایمان داریم و بگویند خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع اویم (۴۶) و بدینگونه به سوی تو این کتاب را نازل کردیم پس آنان که به ایشان کتاب داده ایم به آن ایمان می آورند و بعضی از اینان (مشرکان) کسانی اند که به آن ایمان می آورند و منکر آیات ما نشوند مگر کافران (۴۷).

نکات: مجادله به طریق نیکوتر این است که مجادله برای ارشاد و رسانیدن خبر و دفع شر باشد آن هم با نرمی و در مجادله باطلی را تثبیت نکند طبق این آیه با کفار نباید مجادله کرد مگر به أحسن. ولی فرق مسلمین زمان ما با برادران دینی خود حاضر نیستند مجادله به أحسن نمایند و به نرمی بپردازند. حق تعالی برای اتحاد و وحدت با اهل کتاب و دفع اختلاف فرموده: ﴿وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ یعنی؛ ما به آنچه خدا به شما داده ایمان داریم، پس نزاعی نداریم. و مقصود از هؤلاء یهود و نصاری و یا مشرکین است.

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾

[العنکبوت: ۴۸-۵۰]



ترجمه: و تو نبودی که قبل از نزول قرآن هیچ کتابی را بخوانی و به دست خود چیزی نمی‌نوشتی که اگر می‌نوشتی باطل‌گرایان (در کارتو) شک می‌کردند (۴۸) بلکه قرآن آیه‌هایی است روشن در سینه‌های کسانی که دانش داده شده‌اند و جز ستمگران منکر آیات ما نشوند (۴۹) و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزاتی به او نازل نمی‌شود بگو همانا معجزات نزد خداست و همانا من فقط بیم‌رسانی آشکارم (۵۰).

نکات: از آیه ۴۸ روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ امی و بی‌سواد بوده و نمی‌توانسته خط بنویسد و اگر خط می‌نوشت ممکن بود کفار بگویند آیات قرآن را از کتب دیگر فرا گرفته و نوشته و مردم را به شک بیندازند، از این آیه واضح می‌شود کذب آن روایتی که نقل کرده‌اند رسول خدا ﷺ در بیماری و حال احتضار خود به اصحابش فرمود: «ایتونی بدواة وقرطاس أكتب لكم»، و عمر مانع شد و گفت: «حسبنا كتاب الله!» زیرا اگر رسول خدا ﷺ می‌نوشت، کلام خدا و رسول او نعوذ بالله دروغ می‌گردید. و ما پیرامون این روایت مجعول، توضیحات کافی را در کتاب «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» داده‌ایم مراجعه شود.

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾﴾

ترجمه: آیا کفایتشان نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کردیم تا بر ایشان تلاوت شود، براستی در این کتاب رحمت و تذکری است برای گروهی که ایمان می‌آورند (۵۱) بگو خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است می‌داند برای گواهی بین من و شما کافی است و آنان که به باطل ایمان آورده و به خدا کافر شده‌اند آنان خود زیانکارند (۵۲).

نکات: این آیات دلالت دارد که قرآن برای اثبات نبوت رسول خدا ﷺ و برای بیان اصول و فروع دین کافی است. بعضی اشکال کرده‌اند که چون یهود معجزه می‌خواستند خدا در این آیه فرموده که قرآن برای اعجاز کافی است و احتیاجی به معجزه دیگر نیست، پس این آیه در مقام بیان کفایت قرآن از

هر جهت نیست بلکه فقط از جهات إعجاز کافی است؟ گوئیم **اولا:** این سوره در مکه نازل شده و به یهود مربوط نیست. **ثانیا:** کسی که می گوید قرآن برای معجزه کافی است نباید معجزه دیگر برای رسول خدا ﷺ ذکر کند و حال آنکه شما معجزات دیگری برای آن حضرت قائلید. **ثالثا:** آیه اطلاق دارد چنانکه در مقدمه یازدهم این کتاب بیان شد مراجعه شود. و در این آیه کلمه ﴿يَتْلَى﴾ مجهول است و می رساند که هرکس تلاوت کند کافی است و مخصوص رسول نیست.

﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾﴾

[العنكبوت: ۵۳-۵۵]

ترجمه: و از تو بشتاب عذاب می خواهند و اگر أجل معین نبود عذاب بر ایشان آمده بود و البته ناگهانی به آنان خواهد رسید در حالی که بی خبرند (۵۳) بشتاب از تو عذاب می طلبند و محققا دوزخ فراگیرنده کافران است (۵۴) روزی که عذاب از بالا و زیر پاهایشان فراگیردشان و خدا می گوید کارهایی را که می کردید بچشید (۵۵).

نکات: کفار مکه مانند نصر بن حرث اظهار می کردند که ما حاضریم خدا عذابمان کند ولی برای ایمان حاضر نیستیم و اگر محمد راست می گوید برای ما فوری عذاب را از خدا بخواهد. حق تعالی جواب داده که عذاب به خواست ایشان نیست و هرگاه خدا بخواهد ناگهان عذابشان خواهد کرد و به اضافه دوزخ برای عذابشان کافی است.

﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّيَّ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿٥٨﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾﴾

[العنكبوت: ۵۶-۵۹]

ترجمه: ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من وسیع و گشاده است فقط مرا پرستید (۵۶) همه کس مرگ را می چشد آنگاه سوی ما بازگشت شوید (۵۷) و آنان که ایمان آورده و عمل های شایسته را انجام داده اند البته ایشان را در غرفه های بهشت جایشان می دهیم که جویها از زیر آن روان است و در آن بمانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل (۵۸) آنان که صبر نموده و به پروردگارشان توکل می کنند (۵۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿أَرْضِي وَاسِعَةً﴾، رفع عذر بندگان است که اگر در شهر و قریه خود از عهده حفظ ایمان برنمی آیند مسافرت کنند به بلاد و قرای دیگر مانند مؤمنین مستضعفین اهل مکه که آیه درباره ایشان نازل گردیده باید هجرت کنند برای عمل به آداب دین خود و نگویند ما اگر از خانه و لانه خود برویم چه کسی ما را راه می دهد و یا ما را آب و طعام می دهد و بدانند که خدا رزاق است و وسیله بهتری و مکان بهتری به ایشان خواهد داد چنانکه در آیه بعد بیان شده است. و جمله: ﴿مِنْ تَحْتِهَا﴾ با جمله: ﴿تَجَرَّى تَحْتَهَا﴾ که بدون کلمه ﴿مِنْ﴾ می آید فرق دارد زیرا جمله ﴿تَجَرَّى مِنْ تَحْتِهَا﴾ دلالت دارد که سرچشمه آب، مبدأش زیر قصر ایشان است. اما جمله ﴿تَجَرَّى تَحْتَهَا﴾ فقط دلالت دارد که آب به زیر قصور آنان جریان دارد.

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (۶۰) وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿۶۱﴾ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۶۲﴾ [العنكبوت: ۶۰-۶۲]

ترجمه: و چه بسیار جنبنده ای که روزی خود را حمل نمی کنند، خدا آنها و شما را روزی می دهد و او شنوای داناست (۶۰) و اگر از ایشان بپرسی آسمان ها و زمین را که آفریده و خورشید و ماه را (که) مسخر نمود؟ قطعاً خواهند گفت: خدا، پس به کجا سرگردانند (۶۱) خدا روزی هر که را بخواهد می گشاید و یا برای او تنگ می گیرد به تحقیق خدا به هر چیزی داناست (۶۲).

نکات: مقصود از جمله ﴿لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا﴾ بسیاری از حیوانات هستند مانند کبوتر و کبک و غیره و یا بچه انسان که طفل شیرخوار است و نمی تواند رزق خود را بردارد و بر دوش کشد. و جمله ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ...﴾ دلالت دارد که مشرکین می گفتند: خالق آسمان ها و زمین الله است، ولی باز در عبادت و خواستن حوائج مانند مردم زمان ما سرگردان بودند و به غیر خدا رجوع می کردند.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ نَّزْلِ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۶۳) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۶۴﴾ فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاُ اللَّهُ مُخْلِصِينَ

لَهُ الَّذِينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ [العنكبوت: ۶۳-۶۶]

ترجمه: و اگر از آنان بررسی: چه کسی از آسمان آبی نازل کرد که زمین را پس از موات بودنش احیا کند؟ البته خواهند گفت: الله، بگو الحمد لله بلکه بیشترشان بی‌خردند (۶۳) و زندگی این دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست و به راستی که سرای دیگر همان زندگی حقیقی و حیات است اگر می‌دانستند (۶۴) پس چون به کشتی سوار شوند خدا را بخوانند و دین را خاص او کنند پس چون به سوی خشکی نجاتشان دهد ناگاه همانان شرک آورند (۶۵) برای آنکه کفران کنند به آنچه به ایشان داده‌ایم و برای آنکه کامیاب و خوش باشند پس به زودی خواهند دانست (۶۶).

نکات: از این آیات به صراحت معلوم می‌شود مشرکین، خدا را همه کاره جهان و مدیر زمین و آسمان و نازل کننده باران می‌دانستند ولی در کرنش و خواستن حوائج متوسل به مخلوقاتی می‌شدند. پس مسلمان باید از این آیات بیدار شود و در عبادت و حوائج متوسل به غیر خدا نشود. و شرک اقسامی دارد، و رسول خدا ﷺ فرمود: «الشرك أخفى من دبيب النمل»، و نیز فرموده: «من مات وهو يدعو من دون الله ندا دخل النار». و جمله: ﴿لِيَكْفُرُوا...﴾ و همچنین ﴿لِيَتَمَتَّعُوا﴾ می‌شود لام آنها لام امر باشد و یا غایت به تقدیر کی. هرکدام باشد صحیح است.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيَتَخَفَتُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾﴾ [العنكبوت: ۶۷-۶۹]

ترجمه: آیا ندیدند (باچشم بصیرت) که ما حرمی را امن قرار دادیم درحالی که مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند (امنیت ندارند) آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کافر می‌شوند (و کفران می‌کنند) (۶۷) و کیست ظالم‌تر از آنکه بر خدا دروغی بزند و یا زمانی که حق برای او آمده تکذیب کند، آیا دوزخ جایگاه کافران نیست (۶۸) و آنان که در راه ما مجاهده کنند به راه‌های خود هدایتشان می‌کنیم و حقا که خدا با نیکوکاران است (۶۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا...﴾ اهل مکه می‌باشد که اطراف مکه مبتلا به قتل و غارت بود و هرکس را می‌ربودند و به اسیری می‌بردند، ولی شهر مکه در امن بود. در عوض شکران الهی کفران

کردند و بت پرستی نمودند. و جمله: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا...﴾ دلالت دارد که اگر بنده‌ای طالب خدا شناسی و هدایت باشد و کوشش کند، خدا وسائل هدایت او را برایش می‌رساند و موفق خواهد شد، ولی اگر کوشش نکند و مبتلا به گمراهی و صید دکانداران شود تقصیر خودش می‌باشد. و جمله: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ...﴾ دلالت می‌کند بر اهمیت احکام دینی و شامل است کسانی را که عقیده و احکامی را به دین خدا می‌بندند در حالی که در کتاب خدا نشانه‌ای از آنها نیست.

سورة الروم (مکیه وهي ستون آیه)

سورة روم مکی و دارای ۶۰ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْم ۱﴾ غُلِبَتِ الرُّومُ ﴿۲﴾ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿۳﴾ فِي بِضْعِ
سِنِينَ ۖ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۴﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ
يَشَاءُ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۵﴾ وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ ﴿۶﴾

[الروم: ۱-۶]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف، لام میم (۱) رومیان مغلوب
گشتند (۲) در نزدیکترین سرزمین و آنان پس از مغلوب شدنشان به زودی غالب می شوند (۳)
در چند سالی، سر رشته هرکار در گذشته و آینده، مخصوص خدا و به دست اوست، و آن روز
(که رومیان غلبه کنند) مؤمنین خوشحال می شوند (۴) به یاری خدا، او هر که را بخواهد یاری
می کند و اوست عزیز رحیم (۵) این وعده خدایی است و خدا از وعده خود تخلف نمی کند و
لیکن بیشتر مردم نمی دانند (۶).

تکات: یکی از اخبار غیبیه قرآن خبر غلبه رومیان بود که پس از مغلوب شدن به فاصله چند سالی
شد و چنانکه خدا خبر داده بود واقع شد و ضمناً خدا خبر داد که وقت غلبه روم بر فارس مؤمنین
خوشحالند، و آن نیز طبق خبر الهی واقع گردید. و قضیه چنین است که: در بصری و دمشق رومیان از
لشکر فارس شکست خوردند. و در زمان بعثت رسول خدا ﷺ دو کشور با قدرت بودند؛ یکی روم و
دیگری فارس و سالها بین این دو کشور جنگ و لشکرکشی برپا بود. در سال هفتم بعثت که سال ۶۱۷
میلادی بود سورة روم بر رسول خدا ﷺ نازل شد، برای اینکه مسلمین بدحال و در تحت فشار مشرکین
بودند و در این حال که رومیان شکست خوردند مشرکین خوشحال بودند از پیروزی ایران، زیرا مشرکین
عرب در بی اعتقادی به خدا و قیامت با ایرانیان فرقی نداشتند، ولی روم دم از خدا پرستی می زد و
مسلمین از این جهت افسرده بودند، خدا خبر داد که به این زودی روم غالب خواهد شد در بضع سنین،

و بضع سنین از سه سال است تا نه سال، چون هفت سال گذشت لشکر فارس در ارمنستان شکست خورد و روم غالب شد، و در همان حال مسلمین نیز در جنگ بدر فاتح و خوشحال بودند که خبر فتح رومیان رسید.

در مکه چون لشکر فارس غالب شده بود و مشرکین خوشحال بودند و این آیه آمد، ابوبکر به مشرکین گفت: شما فعلاً شادید، ولی به این زودی رومیان غالب خواهند شد، گفتند: از کجا می‌گویی؟ گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم، اُبّی بن خلف گفت: دروغ می‌گوئی یا ابوفصیل، ابوبکر گفت: تو دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، اُبّی گفت: اگر راست می‌گویی بیا تا گرو بندیم که اگر در وقت معین چنانکه تو می‌گویی واقع شد من گرو بدهم و اگر نه تو، ابوبکر از آنجا که به خبر رسول خدا ﷺ ایمان و اعتقاد کامل داشت حاضر شد و گرو بست به سه سال و به ده شتر و رفت به رسول خدا ﷺ خبر داد، حضرت فرمود: بضع میان سه و نه می‌باشد برو در مال و مدت بیفزا، ابوبکر برگشت و مدت را نه سال و عدد شتر را صد قرار داد، و چون ابوبکر خواست هجرت کند ابی گفت: تو را رها نکنم تا ضامن بدهی، ابوبکر پسرش عبدالله را ضامن قرار داد، و چون ابی قصد کرد به جنگ رسول خدا ﷺ برود عبدالله بن ابی بکر گفت: تو را رها نکنم تا ضامنی تعیین کنی، ابی ضامن بداد و در جنگ احد و یا بدر مجروح شد و مرد، ابوبکر نزد ورثه ابی بن خلف رفت و شترها را گرفت و نزد رسول خدا ﷺ آورد، آن حضرت فرمود: همه را تصدّق کن. ابوبکر همه را صدقه داد.

و علت شکست فارسیان این بوده که کسری دو نفر سرهنگ داشت که برادر و هردو شجاع بودند یک فرخان و دیگری شهریران، چون روم را شکست دادند، فرخان خوابی دید و گفت: در خواب دیدم که بر تخت کسری جلوس کرده‌ام، این خواب را جاسوس‌ها به کسری رسانیدند کسری خوشش نیامد، و به شهریران نوشت که فرخان را بگیر و سرش را نزد من فرست، شهریران در جواب نوشت: فرخان مردی شجاع است و وجود او در مقابل دشمن مفید است نباید تعجیل در قتل او نمود، کسری لجاجت کرد و سه نامه پی در پی نوشت، ولی شهریران به بهانه‌ای خودداری کرد، کسری در غضب شد مأمور فرستاد و به بزرگان لشکر نوشت که شهریران معزول و برادرش فرخان را والی بر شما نمودم و چون فرخان والی شد مأمور نامه ای از کسری به او داد که باید شهریران را بکشی و سر او را برای کسری بفرستی، فرخان برادرش را احضار و فرمان قتل او را صادر کرد، شهریران گفت: مرا مهلت ده تا تو را از سرّی آگاه کنم، پس کسی را فرستاد و نامه‌های کسری را آورد و به او نشان داد و گفت: من مکرر مأمور به قتل تو شدم ولی خودداری کردم، فرخان چون مطلع شد امارت را به برادر خود واگذار نمود، پس شهریران نامه‌ای به قیصر نوشت و در مکانی با او خلوت کرد و قضایا را به او گفت و گفت: ما حاضریم

مطیع تو باشیم و اطاعت کسری را از گردن خود برداشتیم، پس به لشکری ما را کمک کن تا با وی مقاتله کنیم و ممالک او را به تصرف آوریم، پس قیصر لشکری به او داد و او به هر شهری رسید فتح نمود تا کسری مغلوب و منکوب شد، و چون خبر شکست کسری به مسلمین رسید مسلمین نیز بر مشرکین پیروز و ظفر یافته و خوشحال بودند.

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ ﴿٧﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أُسْتُوا السُّوْأَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾﴾

[الروم: ۷-۱۰]

ترجمه: ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و ایشان از جهان دیگر بی خبرند (۷) آیا در ضمیر خود اندیشه نکردند که خدا آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است نیافرید مگر به حق و برای مدت معینی و محققا بیشتر مردم به ملاقات پروردگارشان کافند (۸) چرا در این زمین سیر نکردند تا ببینند چگونه بوده سرانجام آن کسان که پیش از ایشان بودند، در قوه از ایشان سخت تر بودند و زمین را زیر و رو کرده و آباد کردند بیشتر از آنچه ایشان آباد کردند، پیشامبران شان با معجزات نزدشان آمدند پس خدا به ایشان ستم نکرده بلکه خودشان بودند که به خود ستم می کردند (۹) سپس عاقبت آنان که بد کردند این شد که به آیات خدا تکذیب کرده و به آنها استهزا می کردند (۱۰).

نکات: ﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا...﴾ دلالت دارد که اکثر مردم علمشان منحصر است به همین زرق و برق و لهُو دنیا و از باطن آن و مضار و مفسد آن بی خبرند و از آخرت نیز غافلند، و جمله: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ...﴾ دلالت دارد که اعمال بد و ظلم و فسق و فجور انسان را به کفر می کشاند.

﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ مِّنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفَخُونَ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ

يُخْبِرُونَ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

[الروم: ۱۱-۱۶]

ترجمه: خدا خلق را آغاز می‌کند سپس آن را بازمی‌آورد آنگاه به سوی او بازگشت می‌شوید (۱۱) و روزی که رستاخیز بپا شود مجرمین مأیوس گردند (۱۲) و برای ایشان از شریکانی که تراشیده‌اند شفیعیانی نباشد و به شریکان خود کافر باشند (۱۳) و روزی که رستاخیز بپا شود آن روز از هم جدا شوند (۱۴) پس آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام داده‌اند آنان در مرگزاری خرمند (۱۵) و اما آنان که کافر شدند و به آیات ما و ملاقات سرای دیگر تکذیب کردند پس آنان در عذاب الهی احضار شوند (۱۶).

نکات: مقصود از ﴿يَتَفَرَّقُونَ﴾ این است که مجرمین از مطیعین و مراد از مرید و مطاع از مطیع جدا گردد، و کلمه ﴿رَوْضَةً﴾ با تنوین تکریر آمده، دلالت دارد بر عظمت آن مرزار، و روضه به بستانی اطلاق می‌شود که در آنها بلبلان و قمریان خوش ألحان خوانندگی کنند، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: در بهشت دختران باکره خوش آوازی هستند که با صوت دلربائی می‌خوانند که خلایق مانند آن را نشنیده‌اند ولی تغنی آنان به ذکر تسبیح پروردگار است. و در روایت دیگر فرمود: در بهشت درختانی است که از زیر عرش بادی بر آنها بوزد پس، از آنها آوازی بر آید که اگر اهل دنیا بشنود از طرب هلاک شوند.

﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿٧﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾﴾

[الروم: ۱۷-۱۹]

ترجمه: پس تنزیه خدای کامل الذات و الصفات هنگامی است که شب می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید (۱۷) و خاص اوست ستایش در آسمان‌ها و زمین و در حال شب (و یا عصر) و هنگامی که به نیمروز می‌رسید (۱۸) زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده خارج می‌کند و زمین را پس از موات بودنش زنده می‌گرداند و بدینگونه شما (از گورها) خارج می‌شوید (۱۹).

نکات: در آیه ۱۷ و ۱۸ مجموع اوقات نماز یومیه ذکر شده و برای هر یک وقتی معین شده است. و مقصود از تسبیح و حمد، نماز است، اگر چه تسبیح و حمد جزء نماز است ولی مجازاً اطلاق جزء بر کل شده است. و مقصود از ﴿تُمْسُونَ﴾ وقت نماز مغرب و عشاء است و مراد از ﴿تُصْبِحُونَ﴾ نماز صبح و از ﴿عَشِيًّا﴾ نماز عصر و ﴿تُظْهِرُونَ﴾ نماز ظهر و وقت آن است. و جمله: ﴿وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾ استدلال است برای زنده شدن قیامت.

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةَ وَرَحْمَةٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَفِرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنَاسِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾﴾ [الروم: ۲۰-۲۲]

ترجمه: و از جمله آیات قدرت او این است که شما را از خاک آفریده آنگاه شما بشری شدید که پراکنده می شوید (۲۰) و از آیات و نشانه های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به آنان آرام گیرید و بین شما دوستی و رحمت قرار داد به راستی که در این آیاتی است برای قومی که بیندیشند (۲۱) و از آیات و نشانه های قدرت او خلق آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست، به راستی که در این نشانه هایی برای دانشمندان است (۲۲).

نکات: این آیات طریق شناختن خدا را یاد می دهد که به آیات حکمت و قدرت و رحمت او نظر کنید و موجد موجودات را حکیم و قدیر رحیمی بدانید، نه یک ماده کور بی شعوری را. و جمله: ﴿أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...﴾ یعنی؛ «من جنسکم». و کلمه ﴿مَوَدَّةَ وَرَحْمَةٍ﴾ دلالت دارد که خدا میان مرد و همسرش دوستی و مهربانی افکنده. دوستی و علاقه در فصل جوانی، و رحمت در فصل پیری و بیماری که اگر یکی از زن و مرد پیر و یا بیمار شد آن دیگری انیس و دادرس او باشد.

﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ مَنْامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمِعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْرِجُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾﴾ [الروم: ۲۳-۲۵]

ترجمه: و از نشانه های وجود و قدرت او خفتن در شب و روز و جستجویان از فضل اوست به راستی که در این امر آیاتی است برای گروهی که می شنوند (۲۳) و از نشانه های (علم و تدبیر او) این است که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و از آسمان آبی نازل می کند و بدان زمین را پس از مردنش احیاء و زنده می گرداند، به درستی که در این امر آیات و نشانه هایی است برای مردمی خردمند (۲۴) و از آیات او این است که آسمان و زمین به امر او برپاست آنگاه چون به خواندنی شما را از زمین بخواند، ناگهان شما (از قبور) بیرون می شوید (۲۵).

نکات: یکی از آیات قدرت و اختیار او این است که بشر و هر حیوانی را مقهور کرده به خواب که انسان بدون اینکه بخواهد خوابش می رباید و قوای او از کار می افتد، و در اثر خواب قوای او تجدید

می‌شود، و اگر خواب نباشد انسان خسته و کوفته شده و هلاک می‌شود، علمای بشری بسیار کوشش کرده‌اند که حقیقت خواب را کشف کنند ولی نتوانسته‌اند. ﴿مَتَأْمُمُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ دلالت دارد بر اینکه انسان هم شب و هم روز می‌تواند بخوابد و یا اگر نخواست کار کند. و اما خواب گیاهان و حیوانات را انواعی گفته‌اند، حتی در بعضی، خواب‌های فصلی و موسمی است چنانکه خواب زمستانی خار پشت، خرس، گور کن و موش زمستانی خواب از قبیل خواب‌های فصلی است، و بعضی از حیوانات مانند خفاش در تاریکی کار و در روشنایی استراحت می‌کنند. و جمله: ﴿أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ دلالت دارد بر بطلان جملات ساخته: «لو لا الحجة لساخت الأرض»!

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهُ قَنِينٌ ۖ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

[الروم: ۲۶-۲۷]

ترجمه: و ملک او و به اختیار فرمان اوست هرکه در آسمان‌ها و زمین است، همه فرمانبردار اویند (۲۶) اوست که ابتداء خلق را ایجاد می‌کند سپس آن را باز می‌آورد و باز آوردن برای او آسانتر است، و خاص اوست صفت برتری در آسمان‌ها و زمین. و اوست عزیز حکیم (۲۷).
نکات: در ایجاد اولیه دو امر است ولی در اعاده روز قیامت یک امر است در ابتدا، خلق است و تألیف، ولی در اعاده فقط تألیف است، و این آسانتر است. باید دانست بر خدا چیزی مشکل و صعب نخواهد بود و هر چیزی که ممکن باشد برای او آسان است و اینکه فرموده: ﴿أَهْوَنُ﴾ نسبت به افهام بشری فرموده است.

﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ۖ هَلْ لَّكُمْ مِّنْ مَّلَكٍ أَيْمَنُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ ۲۸﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ ﴿۲۹﴾

[الروم: ۲۸-۲۹]

ترجمه: خدا برای شما از خودتان مثلی می‌زند آیا شما از مملوکتان در اموالی که شما را داده‌ایم شرکائی دارید که در اموال برابر باشید و از آنان بترسید چنانکه از خودتان می‌ترسید، بدینگونه این آیات را برای خردمندان شرح می‌دهیم (۲۸) بلکه آنان که ستم کردند از هوس‌های خود ندانسته پیروی کرده‌اند پس چه کسی هدایت می‌کند کسی که خدا او را به گمراهی واگذار کرده و برایشان یاورانی نباشد (۲۹).

نکات: مقصود از مثلی که خدا در آیه ۲۸ بیان نموده این است که شما بندگان من اگر بنده مملوکی که از جنس خودتان است داشته باشید هیچ وقت او را شریک در اموال خود نمی‌دانید و از او خوی ندارید، پس چگونه مخلوق خدا را که از جنس خالق نیست بلکه فاقد محض و فقیر از هر جهت است شریک خالق قرار می‌دهید و چنانکه از خدا می‌ترسید از او نیز می‌ترسید، آیا این بدترین ستم نیست بلکه عین جهل و گمراهی است.

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [الروم: ۳۰-۳۳]

ترجمه: پس به این دین معتدل توجه خود را برقرار نما، فطرت الهی است که مردم را بر آن نهاده. و خلقت خدا تغییرپذیر نیست، این است دین راست درست و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۰) در حالی که سوی او باز آئید و از او بترسید و نماز را برپا دارید و از مشرکین نباشید (۳۱) از کسانی که دین خود را تفرقه کردند و شیعه شیعه و دسته دسته شدند هر حزبی به آنچه نزدشان است شادند (۳۲).

نکات: جمله: ﴿...لِلدِّينِ حَنِيفًا...﴾ دلالت دارد براینکه دین اسلام دین فطری است یعنی اگر گفته در جهان خالق مدبر دانایی است فطرت انسانی آن را تصدیق دارد و اگر کارهای زشت را نهی نموده فطرتاً آنها بد است. و جمله: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ...﴾ دلالت دارد بر اینکه ایجاد تفرقه در دین حکم شرک را دارد و نزد خدا پاداش مشرکین را دارد. و جمله: ﴿وَكَانُوا شِيعًا﴾ دلالت دارد که تفرقه اندازان خود را شیعه زید و یا شیعه عمرو می‌دانند و نام شیعه بر خود می‌گذارند. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «من أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهو جميع فاضربوه بالسيف كائنا ما كان». یعنی هرکس بخواهد در میان امت من تفرقه بیندازد با شمشیر او را بزنید. در تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۴۷۹ از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «ألا إن هذه الأمة لا بد مفترقة كما افترقت الأمم قبلهم، فنعود بالله من شر ما هو كائن ألا وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث وسبعين فرقة، شرها فرقة تنتحلني ولا تعمل بعملی، فقد أدرکتم ورأيتم فالزموا دينكم واهدوا بهدي نبیکم ﷺ واتبعوا سنته، واعرضوا ما أشكل علیکم

على القرآن فما عرفه القرآن فالزموه وما أنكره فردوه، وارضوا بالله جل وعز ربا وبالإسلام دينا وبمحمد ﷺ وبالقرآن حكما وإماما». و جمله: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ دلالت دارد که احزاب دینی که به نام دین تفرقه انداخته‌اند، اعمال و شعائر حزبی و بدعت‌های خود را محکم می‌چسبند و به آن شادمان و خوشند و چنان علاقه دارند که خیال می‌کنند خدا دستور داده و شعائر الناس را شعائر الله می‌شمردند. و ضمنا باید دانست رسول خدا ﷺ که فرموده: «الشیعة علی هم الفائزون»، کلمه شیعه در این حدیث شیعه لغوی است نه شیعه اصطلاحی حزبی، و شیعه لغوی به معنی پیرو است. متأسفانه شیعه اصطلاحی حزبی که خود را فرقه‌ای مقابل فِرَق دیگر می‌دانند پیرو علی (علیه السلام) یعنی شیعه لغوی نیستند زیرا اصول دین و فروع دینی که آن حضرت به آن معتقد بود قبول ندارند و از خود کم و زیاد کرده‌اند، پس اینان فائز نیستند، بلکه آن شیعه به معنی لغوی که مانند حضرت علی (علیه السلام) خود را مسلمان بداند و اصول و فروع اسلام را کم و زیاد نکرده باشد و خود را فرقه جدای از مسلمین محسوب نکند و دعوت به مذهب ننماید چنانکه خود حضرت علی (علیه السلام) چنین بود، چنین شیعه‌ای رستگار است، زیرا مانند حضرت مسلمان بوده و به کتاب و سنت عمل خواهد نمود.

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [الروم: ۳۳-۳۵]

ترجمه: و چون مردم را محنتی رسد پروردگار خود را بخوانند بازگشت کنان به او، سپس چون رحمت خود را به آنان بچشاند آنگاه گروهی از ایشان به پروردگارشان شرک می‌آورند (۳۳) تا به آنچه دادیمشان کفران کنند، پس بهره برید که به زودی خواهید دانست (۳۴) آیا دلیلی بر ایشان نازل کرده‌ایم که درباره (حقانیت) آنچه به او شرک می‌آورند سخن بگوید (۳۵).

نکات: این آیات دلالت دارد که مشرکین در سختی‌ها و گرفتاری‌ها خدا را می‌خواندند و رفع گرفتاری‌ها را از خدا می‌خواستند و به خدا معتقد بودند، اما وقت خوشی مشرک می‌شدند و به غیر خدا توسل و توجه داشتند و غیر خدا را سمیع و بصیر می‌پنداشتند، و خدا فرموده این کارشان دلیلی از طرف ما ندارد. پس مردم زمان ما نیز باید بدانند که توجه و توسل به غیر خدا کفر است و دلیلی از ما أنزل الله ندارد. به اضافه بت پرستان در سختی و گرفتاری خدا را می‌خواندند، ولی منحرفین زمان ما در گرفتاری‌ها و سختی‌ها بندگان خدا را می‌خوانند و از بت پرستان منحرف‌ترند!!

﴿وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [الروم: ۳۶-۳۸]

ترجمه: و چون مردم را رحمتی بچشانیم به آن خوش و غره شوند و اگر به سزای اعمالی که کرده‌اند حادثه بدی به ایشان رسد آن وقت همانان مأیوس کردند (۳۶) آیا ندیدند که خدا روزی هر که را بخواهد می‌گشاید و یا تنگ می‌گیرد به راستی که در این امر برای مردم با ایمان عبرت‌ها است (۳۷) پس حقّ خویشاوندان و مسکین و ابن السبیل را بده، این برای آنان که رضای خدا می‌جویند بهتر است و آنان خود رستگارانند (۳۸).

نکات: یکی از علل بدبختی و بیچارگی بشر همین است که در حال ثروت و نعمت مغرور می‌شود و در حال فقر و سختی یأس به خود راه می‌دهد، در حالی که طبق این آیات مقدرات خود را باید به دست خدای حکیم بداند، و حالت نعمت و فقر برای او عبرت باشد و اگر با ثروت شد اول حق خویشان را بدهد زیرا خدا ابتدا به ذکر ایشان نموده است.

﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّيرْبُؤَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾﴾ [الروم: ۳۹-۴۰]

ترجمه: و آنچه ربا بدهید تا در اموال مردم افزایش بردارد، پس نزد خدا زیاد نمی‌گردد و آنچه زکاتی بدهید که رضای خدا را بخواهید پس چنین کسان مال خود را زیاد کرده‌اند (۳۹) خدا است که شما را آفریده و سپس روزیتان داده سپس شما را بمیراند و باز زنده‌تان کند آیا از شریکانی که شما دارید کسی هست که چیزی از این کارها بکند منزه و برتر است او از آنچه شریک او می‌گردانند (۴۰).

نکات: مقصود از جمله: ﴿وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا...﴾ آن زیادتی است که انسان قرض گیرنده به مالک می‌دهد و یا هدیه‌ای است که شخص می‌دهد تا زیادتر بگیرد یا به عنوان رشوه که موجب سلب برکت از مال است. و مقصود از: ﴿مِّن زَكَاةٍ﴾ اعم است از زکات واجبی و یا صدقه مستحبی که اگر برای رضای خدا بدهد موجب برکت و زیادتی مال است. و جمله: ﴿هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مِّن...﴾

دلالت دارد بر اینکه هر کس نتواند خلق کند و روزی دهد و بمیراند و زنده کند نباید او را مانند خدا خواند و نباید او را در صفات الهی شریک نمود و چون هیچ مخلوقی چنین صفاتی ندارد پس هیچ مخلوقی را نباید در صفات الهی شریک نمود.

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (۴۱) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿۴۲﴾ فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ ﴿۴۳﴾ [الروم: ۴۱-۴۳]

ترجمه: در خشکی و دریا به سبب اعمال مردم تباهی و فساد ظاهر شده تا خدا سزای بعضی از اعمالی که مردم کرده اند به ایشان بچشاند، شاید از گناه برگردند (۴۱) بگو در زمین بگردید و بنگرید عاقبت آنان که پیش از شما بودند چسان بوده اکثر ایشان مشرک بودند (۴۲) پس توجه خود را به این دین راست درست، استوار نما، پیش از آنکه از طرف خدا روز برگشت ناپذیر بیاید، در آن روز همه از یکدیگر جدا می شوند (۴۳).

نکات: بدانکه فساد در آیات فوق به معنای تباهی است و مشابه این معنا در سوره انبیاء آیه ۲۲ نیز آمده که می فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ و مقصود از ظهور فساد در آیه ۴۱ همان گرانی و قحطی و جنگ های عمومی و زلزله و مانند آن است، بعضی از مفسران گفته اند مقصود از فساد نیامدن باران است که در خشکی گیاه نروید و در دریا لؤلؤ و مرجان منعقد نشود و چون باران نیاید جانوران دریا نابینا شوند و هوای بلاد کثیف و متعفن شود. و مقصود از ﴿يُصَدِّعُونَ﴾؛ یتفرقون می باشد که فرقه ای در دوزخ و فرقه ای در بهشت عنبر سرشت می باشند.

﴿مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسَهُ يَمْهَدُونَ﴾ (۴۴) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۴۶﴾ [الروم: ۴۴-۴۶]

ترجمه: هرکه کافر شود کفر او بر ضرر خود اوست و کسانی که عمل شایسته کنند برای خودشان آماده می کنند (۴۴) تا خدا آنان را که ایمان و عمل های شایسته دارند از فضل خود پاداش دهد. بی گمان خدا کافران را دوست نمی دارد (۴۵) و از آیات وجود و قدرت او این

است که باده‌ها را برای بشارت می‌فرستد و تا رحمت خود را به شما بچشاند و تا کشتی به فرمان او روان گردد و تا از فضل او بجوید و شاید شکرگزاری (۴۶).

نکات: ﴿فَلَا نَفْسِهِمْ يَمْهَدُونَ﴾ دلالت دارد که عمل صالح مانند صندوق پس انداز برای روز بیچارگی و روز قیامت انسان مفید است و تبدیل به قصور و حور و اشجار و آنها می‌گردد. و حق تعالی در این آیات بادهای بشارت دهنده را جمع آورده ولی باد هلاکت را که بعداً ذکر نموده مفرد است، زیرا رحمت او بیشتر از عذاب اوست. و در این آیات فوائد باده‌ها را شمرده که آن فوائد را خواهیم شمرد.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُمْ ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَنَرَىٰ الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ۖ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِنَ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾﴾

[الروم: ۴۷-۴۹]

ترجمه: و به تحقیق قبل از تو پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم پس معجزه‌ها برایشان بیاوردند، پس ما از آنان که جرم و جنایت کردند انتقام گرفتیم و همواره یاری کردن مؤمنین بر ما سزاوار بود (۴۷) خداست که باده‌ها را می‌فرستد که ابر را برانگیزد و در آسمان هرطوری که بخواهد آن ابر را بگستراند و آن را متراکم گرداند که می‌بینی باران از خلال آن بیرون می‌شود، پس چون آن را به هرکس از بندگان که بخواهد برساند آنان شادی کنند (۴۸) و گرچه پیش از نزول باران برایشان، سخت نومید بودند (۴۹).

نکات: در این آیات فوائد و منافع باده‌ها را شمرده:

- ۱- برای بشارت به اهل زراعت که امید باران دارند.
- ۲- برای حرکت ابرها و آوردن باران رحمت.
- ۳- برای حرکت کشتی زیرا کشتی‌ها تماماً کشتی بادی بوده.
- ۴- برای جنبش کاروان‌های دریایی و تجارت صحرایی و به دست آوردن لؤلؤ و مرجان.
- ۵- برای شکرگزاری مردم، در اینجا حق تعالی لعل فرموده، و این لطیف‌تر از امر به شکر است.
- ۶- برای دفع ناامیدی بندگان که از رحمت او مأیوس نگردند.
- ۷- برای دفع کثافت و تعفن فضا و آوردن خرمی و شادابی.

﴿فَنَنْظُرُ إِلَىٰ عَآثِرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُعْجِزٌ لِّمُؤْتِي ۖ وَهُوَ

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾
فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقُتَمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَىٰ
عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾ [الروم: ۵۰-۵۳]

ترجمه: پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از موات شدنش زنده می‌کند محققا همین قدرت، زنده‌کننده مردگان است و او بر هر چیزی تواناست (۵۰) و اگر بادی (آفت زا) بفرستیم که کشتزار را زرد شده ببینند، پس از آن به کفران و حال کفر برگردند (۵۱) پس محققا تو مردگان را نشنوانی و ندا را به کران نشنوانی وقتی که پشت کرده روی می‌گردانند (۵۲) و تو کوران را از ضالالتشان رهبر نیستی و جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود مطیعند نشنوانی (۵۳).

نکات: جمله: ﴿أَرْسَلْنَا رِيحًا...﴾ کلمه ریح که باد دبور و موذی است مفرد آمده برخلاف ﴿الرِّيَّاحُ مُبَشِّرَاتٍ﴾ چنانکه گذشت. و جمله: ﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ﴾ با تأکید آمده و موتی جمع در سیاق نفی و مفید عموم است، و به اضافه استثنائی نیامده. معلوم می‌شود که رسول خدا ﷺ با آن عظمت ندای خود را به مردگان نمی‌شنواند و مردگان صدای او را نمی‌شنوند، در این حال تعجب است که بعضی از مسلمین می‌روند سر قبور بزرگان خود و از آنان اذن دخول می‌طلبند و عقیده دارند که آنان می‌شنوند، با اینکه بزرگان با گوش خود می‌شنیدند و در حال وفات گوش ایشان زیر خاک است و فقط کسی که بدون آلت گوش می‌شنود خداست. اینان می‌گویند: آن بزرگان زنده هستند! باید در جواب گفت بر فرض زنده بودن، زنده به حیات اخروی هستند نه دنیوی چنانکه آیات قرآنی دلالت دارد، رجوع شود به سوره آل عمران آیه ۱۶۹ و سوره نمل آیه ۸۰ و سوره فاطر آیه ۲۲.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذَرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [الروم: ۵۴-۵۷]

ترجمه: خداست که شما را از سستی و ناتوانی آفرید، و از پس ناتوانی نیرو داد، و از پس نیرو ناتوانی و پیری قرار داد. هر چه بخواهد خلق می‌کند، و او دانای تواناست (۵۴) و روزی که قیامت برپا شود مجرمین قسم می‌خورند که جز ساعتی بسر نبرده‌اند. بدینگونه (از حقیقت)

منحرف و سرگردان بوده‌اند (۵۵) و کسانی که دارای علم و ایمانند گویند در مقررات الهی تا روز قیامت بسر برده‌اید اینک روز قیامت است ولیکن شما نمی‌دانستید (۵۶) پس آن روز عذرخواهی ستمگران سودی ندهد و مورد خشنودی نگردند (۵۷).

نکات: مقصود از: ﴿خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ﴾، آفریدن بشر از نطفه و همچنین از ناتوانی حال طفولیت و شیرخوارگی است. و مقصود از: ﴿مِّنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً...﴾ نیروی جوانی است و پس از آن ناتوانی حال پیری است که این احوال به اراده و اختیار بشر نیست و بشر مقهور قدرتی فوق خودش می‌باشد که روی حکمت چنین تدبیری در خلقت او آورده است. و جمله: ﴿مَا لَيْثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾، دلالت دارد که مجرمین چون موعود به وعیدند میل نداشته‌اند که به زودی موعودشان برسد، ولیکن اهل علم و ایمان چون موعود به وعده ثواب بوده‌اند از ورود موعود شادمانند، و این درنگ در عالم برزخ است برحسب ظاهر، و قیامت را ساعت گویند برای اینکه به یک لحظه برپا می‌شود، و معنی ساعت در لغت غیر از معنی ساعت فارسی است. و از این آیات استفاده می‌شود که عالم برزخ شبیه به خواب است.

﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِن جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾ فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾﴾ [الروم: ۵۸-۶۰]

ترجمه: و به تحقیق برای مردم در این قرآن همه جور مثلی زده‌ایم و اگر آیتی برای ایشان بیاوری کسانی که کافرنند می‌گویند شما جز بیهوده‌گویان نیستید (۵۸) بدینگونه خدا بردل کسانی که نمی‌دانند مهر می‌نهد (۵۹) پس صبرکن که وعده خدا درست است و کسانی که یقین ندارند تورا به سبک وزنی واندارند (۶۰).

نکات: مقصود از: ﴿كُلِّ مَثَلٍ﴾، مثل‌هایی است که برای هدایت لازم است. طبع و مهر نهادن حق تعالی بر قلوب کفار و نادانان به واسطه اختیار و انتخاب خودشان است لجاجت را. و مقصود از: ﴿وَلَا يَسْتَخِفُّكَ﴾ این است که در مقابل جهالت و اذیت ایشان حوصله کن و با وقار باش و زود از جا در نرو. و از این آیه استفاده می‌شود که مؤمن اهل یقین است و به قیامت یقین دارد.

سورة لقمان (مکیه وهي أربع وثلاثون آية)

سورة لقمان مکی و دارای ۳۴ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْم ١﴾ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ
وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

[لقمان: ۱-۵]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. الف لام میم (۱) این است آیات کتاب دارای حکمت (۲) درحالی که هدایت و رحمت است برای نیکوکاران (۳) آنان که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند، و فقط ایشان به عالم دیگر یقین دارند (۴) ایشان بر هدایتی از پروردگارشان بوده و آنان فقط، رستگارند (۵).

نکات: ﴿هُدًى وَرَحْمَةً﴾ به دو وجه قرائت شده به نصب بنابر اینکه حال باشند و به رفع که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی؛ «هو هدی ورحمة». و کلمه: ﴿الْحَكِيمِ﴾؛ صفت الکتاب است و به معنی «ذو الحکمة» می باشد مانند: ﴿عِيشَةَ رَاضِيَةٍ﴾ که به معنی؛ ذات رضا می باشد. در سورة بقره ﴿لِّلْمُتَّقِينَ﴾ فرموده، و در اینجا ﴿لِّلْمُحْسِنِينَ﴾ زیرا در اینجا رحمت اضافه شده، و ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، و احسان بالاتر از اتقاء است. ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ دلالت بر اهمیت زکات و پرداخت آن دارد. و از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة». یعنی؛ مأمورم که با مردم قتال کنم تا شهادت دهند به وحدانیت خدا و اینکه محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را بدهند. و در نامه ای که آن حضرت به اهل عمان نوشته آمده است که: «من محمد رسول الله إلى أهل عمان أما بعد؛ فأقروا بشهادة أن لا إله إلا الله والنبي رسول الله وأدوا الزكاة واحضروا المساجد وإلا غزوتكم». یعنی؛ از محمد رسول خدا به سوی اهل عمان، اما بعد؛ اقرار نمائید به

شهادت اینکه لا إله إلا الله و اینکه من رسول خدایم و زکات ادا کنید و به مساجد حاضر شوید و گر نه با شما جنگ خواهم کرد. که صریحا فرموده؛ زکات باید بدهید. و زکات تطهیر اموال نیز هست چنانکه علی بن الحسین علیه السلام در صحیفه سجادیه از خداوند توفیق می‌خواهد که: «أَنْ نَخْلَصَ أَمْوَالَنَا مِنَ التَّبَعَاتِ وَأَنْ نَظْهَرَهَا بِإِخْرَاجِ الزَّكَاةِ» یعنی؛ خدایا ما را توفیق ده که اموالمان را از تبعات خالص نماییم و آنها را با اخراج زکات ها پاک نماییم. و علاوه بر قرآن از اخبار نیز استفاده می‌شود زکات در همه چیز می‌باشد. و در نهج البلاغه باب حکم، حضرت علی علیه السلام فرموده: «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ»، و نیز فرموده: «لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ». و از انس بن مالک روایت شده که می‌گفت: «فَرَضَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا دِرْهَمًا». یعنی؛ در اموال مسلمین از هر چهل درهم درهمی زکات است. و نیز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سَقَى سَيِّحَا الْعَشْرِ وَفِيمَا سَقَى بِالْغَرْبِ نِصْفَ الْعَشْرِ». یعنی؛ زکات در آنچه به وسیله آسمان یا آب جاری آبیاری شود یک دهم است و در آنچه به وسیله دلوهای بزرگ آبیاری شود یک بیستم است. و از ابو بصیر روایت است که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: «هَلْ فِي الْأَرْضِ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: إِنْ الْمَدِينَةُ لَمْ تَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَرْضَ أَرْضٍ فَيَقَالَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ قَدْ جَعَلَ فِيهِ وَكَيْفَ لَا يَكُونُ فِيهِ وَعَامَةٌ خَرَجَ الْعِرَاقُ مِنْهُ». یعنی؛ از حضرت صادق سؤال شد آیا در برنج هم زکات باید داد؟ فرمود: آری، آنگاه فرمود: مدینه در آن روزی که زکات وضع می‌شد برنجزار نداشت تا گفته شود زکات بر آن واجب است، ولیکن خدا در برنج زکات قرار داده است و چگونه در آن زکات نباشد و حال اینکه تمام خراج عراق از برنج است. جای بسی تأسف است که ملت ما زکاتی را که خدا واجب نموده نمی‌دهند و به جای آن وجوه مجعوله می‌دهند، و خود را مسلمان هم می‌دانند!

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝٦ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِ ءَايَتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝٧﴾ [لقمان: ۶-۷]

ترجمه: و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا بی‌هیچ علمی مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات قرآن را مسخره گیرند، آنان را عذابی خوارکننده باشد (۶) و چون آیات ما بر او خوانده شود تکبرکنان پشت کند گویا آنها را نشنیده گویی در دو گوش او سنگینی است پس او را به عذاب دردناک بشارت بده (۷).

نکات: این آیات نازل شده در حق نضر بن الحارث که تاجر بود و به فارس می‌رفت برای تجارت، و از آنجا قصه‌های ملوک عجم را می‌آورد و می‌گفت: اگر محمد قصه عاد و ثمود را می‌گوید من قصه

رستم و اسفندیار را. پس جهال و مشرکین به دور او جمع می شدند و به قصه های ساختگی او گوش می دادند و از آیات قرآن غافل و مورد تمسخر ایشان بود. و ﴿لَهُوَ الْحَدِيثُ﴾ به معانی متعدد حمل شده: ۱- حدیث باطل. ۲- غناء و موسیقی که کنیزان مغنیه را می خریدند و به آواز آنان گوش می دادند و می گفتند: این بهتر است از آنچه محمد برای ما می خواند. ۳- هر گفتار بیهوده.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿۸﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضَ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾﴾

[لقمان: ۸-۱۰]

ترجمه: محققا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند بهشت های پر نعمت دارند (۸) جاودانه در آنند وعده خدا حق است و او عزیز حکیم است (۹) آسمان ها را بدون ستونی که ببینید آفریده و در زمین کوه ها بینداخت که مبدا بلرزاندگان و در آن از هر جنبه ای پراکنده کرد و از آسمان آبی نازل کردیم پس در زمین از هرگونه گیاه نر و ماده خوب رویاندیم (۱۰).

نکات: مقصود از ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ این است که کرات بالا ستونی غیر مرئی دارد، ممکن است بگوییم از قبیل قوه جاذبه مراد است که ستونی است غیر مرئی. و یکی از آیاتی که دلالت دارد که گیاهان نر و ماده دارند کلمه ﴿زَوْجٍ كَرِيمٍ﴾ است که در اینجا ذکر شده است.

﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۚ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۱۱﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَنَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾ وَإِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ ۖ وَهُوَ يَعِظُهُ ۖ يَبْنَىٰ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾﴾

[لقمان: ۱۱-۱۳]

ترجمه: این خلق خداست پس به من نشان دهید کسانی که غیر اویند چه خلق کرده اند بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند (۱۱) و به یقین به لقمان حکمت دادیم که خدا را شکر گزار و هر که شکر کند همانا برای خود و به نفع خود شکر گزارده و هر که کفران کند پس محققا خدا بی نیاز ستوده است (۱۲) و یاد کن آن دم که لقمان به فرزند خود درحالی که او را پند می داد گفت: ای پسرکم به خدا شرک نیاور که شرک ستمی بزرگ است (۱۳).

نکات: ﴿مَاذَا خَلَقَ...﴾ جمله استفهامیه انکاریه می باشد. یعنی غیر از خدا خالق نیست. از این آیه استفاده می شود که هیچ کس نمی تواند چیزی خلق کند، و اگر به غیر خدا اطلاق خالق در بعضی از آیات شده، اطلاق مجازی شده، زیرا خالق حقیقی که از لا من شیء و از عدم ایجاد کند، فقط خداست، و کس دیگر اگر خلقی کرده خلق او تغییر صورتی بوده ولی مواد آن صورت مخلوق خداست مانند حضرت عیسی (علیه السلام) که خلقت هیئت مرغ نمود ولی مواد و تغییر جواهر آن مواد از خدا بود.

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفَصَّلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ أَشْكُرَ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ١٤﴾ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ [لقمان: ۱۴-۱۵]

ترجمه: و انسان را نسبت به والدینش سفارش کرده ایم مادرش به ناتوانی بر ناتوانی او را حمل نمود و از شیر بریدنش در دو سالگی بود، (سفارش کرده ایم) که برای من و برای والدینت سپاس بگزار. سرانجام و بازگشت سوی من است (۱۴) و اگر بکوشند تا چیزی را که نمی دانی شریک من گردانی پس اطاعتشان مکن و در این دنیا با نیکی همدشان باش. و راه کسی را که با توبه سوی من بازگشته، پیروی کن. سپس بازگشت شما سوی من است پس شما را از آنچه کرده اید خبرتان می دهم (۱۵).

نکات: لقمان در زمان حضرت داود بوده و گفته اند؛ پسرخواهر ایوب بوده است و آیا نبوت داشته یا خیر مورد اختلاف است، به او گفتند: چگونه دارای حکمت شدی؟ گفت: قضا و قدر الهی و به أداء امانت و راستگویی و سکوت از سخن بی فائده. مردی بوده کثیر التّفکر، و کلمات حکمت آمیز و مواعظی از او نقل شده، هرکه خواهد به تفسیر مجمع البیان و سایر کتب مراجعه کند. و جمله ﴿وَفَصَّلَهُ فِي عَامَيْنِ﴾ دلالت دارد که شیر طفل باید تا دو سال باشد. و این دو آیه که میان وصیت لقمان آمده از جهت تأکید در وصیت لقمان و نهی از شرک و سفارش والدین و بر سبیل استطراد است.

﴿يَبْنَئِي إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ١٦﴾ يَبْنَئِي أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَأَقْصِدْ فِي

مَشْيِكَ وَأَعْصُصْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾ [لقمان: ۱۶-۱۹]

ترجمه: ای پسرک من اگر عمل، هموزن دانه خردلی در سنگی و یا در آسمان‌ها و یا در زمین باشد خدا آن را بیاورد (و به حساب بگذارد) زیرا خدا دقیق و آگاه است (۱۶) ای پسرک من، نماز را برپا دار و به معروف آمر کن و از منکر نهی نما و بر مصائب خود صبور باش زیرا این از امور مرغوب (یا واجب) است (۱۷) و روی خود را برای مردم مگردان (یعنی تکبرمکن) و در زمین باتکبر گام زن زیرا خدا خود پسندان گردنفرار را دوست نمی‌دارد (۱۸) و در راه رفتن معتدل باش و از صدايت بکاه زیرا نامطبوعترین صداها صدای خرها است (۱۹).

نکات: خفاء هر چیزی یا به کوچکی است و یا در مکان دوری است و یا در تاریکی است و یا پشت حجابی است، خدای تعالی در این آیات بیان کرده که عمل نیک و بد هر قدر مخفی و یا کوچک باشد خدا آن را می‌آورد و یا حاضر می‌گرداند و برطبق آن، محاسبه می‌کند. پس ﴿مِثْقَالَ حَبَّةٍ﴾ اشاره به کوچکی و جمله ﴿فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ﴾ اشاره به داشتن حجاب است و ﴿فِي السَّمَوَاتِ﴾ اشاره به دوری و ﴿فِي الْأَرْضِ﴾ اشاره به بودن در تاریکی است. اگر کسی بگوید صدای برش آهن و اره کردن فلزات از صدای الاغ بدتر است خدا چگونه صدای الاغ را در کلام خود آورده؟ جواب این است که مراد از بدی صوت در میان حیوانات است و گر نه صدای صاعقه از همه بدتر است.

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلُو كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾﴾ [لقمان: ۲۰-۲۱]

ترجمه: آیا نمی‌بینید که خدا آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای شما مسخر نموده و نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر شما تمام نمود و بعضی از مردم بدون علم و هدایت و کتاب روشن درباره خدا مجادله می‌کنند (۲۰) و چون به ایشان گفته شود آنچه را خدا نازل نموده پیروی نمایید، گویند نه بلکه آنچه را پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا و اگر چه شیطان به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند (۲۱).

نکات: ﴿نِعَمَهُ ظَاهِرَةً﴾؛ نِعَم ظاهری؛ حسن صورت و سلامتی و اعضا و نیکویی قامت و صحت مزاج و اعضا و دین اسلام و هر نعمتی که انکارش ممکن نیست. و أما نعم باطنی، معرفت و هدایت و توجهات ذهنی و الهامات غیبی و امثال آن. جمله: ﴿أَوَّلُو كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ...﴾

دلالت دارد که بسیاری از مردم به آئین پدران خود علاقه دارند اگرچه راه شیطان و موجب رفتن به دوزخ باشد، و حتی بسیاری از مردم ما روی اعتیاد به تقلید در خیلی از امور مقلد غرب نیز می‌باشند در صورتی که اعمال و افعال را باید از راه تحقیق و علم شناخت نه صرف تقلید، و همچنین است در اخلاقیات که به دین نیز مربوط می‌شود و چون مدتی است کشورهای غربی در رشته‌های علوم طبیعی مرکز تحقیقات علمی در جهان گشته، موجب غرب زدگی تعدادی ملت‌ها شده که حتی فضائل اخلاقی را نیز در اعمال مردم غرب جستجو می‌کنند، در حالی که در تمام موارد به ویژه اخلاقیات نباید تقلید نمود و همین تقلید در اخلاقیات موجب آن گردیده که مردم به بسیاری از قوانین اسلام بی‌اعتناء باشند. بنابراین مردم باید در هر موردی به خصوص امور دینی متعلّم باشند و هر چیزی را با دلیل بفهمند. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَطَاعُ بِالْعِلْمِ وَيُعْبَدُ بِالْعِلْمِ»، «و خیر الدنیا والآخرة مع العلم وشر الدنیا والآخرة مع الجهل»، یعنی خداوند به وسیله علم اطاعت می‌شود، خیر دنیا و آخرت با علم است، و شر دنیا و آخرت بر اثر جهل است.

﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ٢٢﴾ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ٢٣ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٢٤ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٢٥﴾

[لقمان: ۲۲-۲۴]

ترجمه: و هرکس توجه خود را بی‌شائبه سوی خدا کند و نیکوکار باشد پس به تحقیق به دستاویز محکمی چنگ زده و عاقبت کارها به سوی خداست (۲۲) و هرکس کافر شود کفرش تو را محزون نکند سوی ما است بازگشت ایشان پس ایشان را خبر دهیم به آنچه کرده‌اند. همانا خدا مکنونات سینه‌ها را می‌داند (۲۳) اندکی بهره‌مندشان کنیم، سپس به سوی عذاب سختشان کشیم (۲۴).

نکات: معنی تسلیم، توجه به خدا و خلوص در بندگی اوست، و عروۃ الوثقی آن دستگیره محکمی است که پاره نمی‌شود و اگر به آن چنگ زنند می‌توانند خود را از سقوط برهانند. خدای تعالی در اینجا تسلیم و توجه به خدا را عروۃ نامیده و در آیه الکرسی ایمان به او و توحید را عروۃ خوانده است. پس آنچه در زیارتنامه‌ها ساخته‌اند که امام را عروۃ نامیده‌اند برخلاف قرآن می‌باشد بلکه هر امامی خود متمسک به این عروۃ باید باشد.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ أَنَّمَا فِي
الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنُفُسٍ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

[لقمان: ۲۵-۲۸]



ترجمه: و اگر از مشرکین پیروی آسمان ها و زمین را که خلق کرده محققا بگویند خدا، بگو
پس ستایش و حمد مخصوص چنین خدائی است ولی بیشترشان نمی دانند (۲۵) خاص
خداست آنچه در آسمان ها و زمین است زیرا فقط خدا غنی و ستوده است (۲۶) و اگر همه
درختان که در زمین هست قلم شود و دریا آن را مدد رساند و پس از آن هفت دریا دیگر مرکب
شوند کلمات خدا تمام نگردد بی گمان خدا عزیز حکیم است (۲۷) آفرینش (همه) شما و از نو
زنده کردنتان (در برابر قدرت خدا) جز به مانند آفرینش یک تن نیست، به راستی که خدا
شنوای بیناست (۲۸).

نکات: جمله: ﴿لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ دلالت دارد که مشرکین خدا را خالق و مدبر می دانستند ولی بتها را
نیز مظاهر اولیا دانسته واسطه و شفیع می نمودند. مفسرین در اینکه ﴿كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾ چیست به اختلاف
نوشته اند. می توان گفت: کلمات خدا همان فرمان های تکوینی یعنی مخلوقات تکوینی و فرمان های
تشریعی، یعنی قوانین تکوینی و تشریعی است به هر حال علم خدا نامحدود است. و مقصود از جمله:
﴿إِلَّا كُنُفُسٍ وَاحِدَةً﴾ این است که بر خدا مشکل نیست.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ
يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ ﴿٢٩﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا
يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

[لقمان: ۲۹-۳۱]

ترجمه: آیا ندیدی که خدا شب را به روز می برد و روز را به شب در می آورد و آفتاب و ماه را
مسخر کرده که هر یک به مدت معینی روانند و محققا خدا به اعمالی که می کنید آگاه
است (۲۹) این اوصاف برای این است که خدا ثابت الوجود است و آنچه را غیروا می خوانند
باطل است و برای اینکه خدا والا و بزرگ است (۳۰) آیا ندیدی که کشتی در دریا به نعمت خدا
روان است تا اینکه بعضی از آیات خود را به شما بنمایاند به راستی که در این امر آیاتی است
برای هر صبور شکرگزاری (۳۱).

نکات: کلمه ﴿الْحَقُّ﴾ در لغت بمعنی ثبت نیز می باشد چون خداوند ثابت الوجود است که متکلمین او را واجب الوجود می خوانند یعنی دائم الوجود که هستی عارض او نشده بلکه هستی او ذاتی است، بنابراین او حق و سزاوار پرستش است. و جمله: ﴿وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ﴾ دلالت دارد که غیر خدا را نباید خواند و هر چه خوانده شود غیر الله، صفات الله را ندارد و نباید کلام خدا را ندیده گرفت. و معنای لا إله إلا الله نیز همین است که جز خدا هیچ معبودی حق و سزاوار پرستش نیست.

﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾ يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٣﴾﴾ [لقمان: ۳۲-۳۳]

ترجمه: و چون ایشان را موجی مانند سایه بپوشاند خدا را با خلوص بخوانند و دین را خاص او دانند پس چون به سوی خشکی نجاتشان داد پس بعضی از ایشان معتدلند، و به آیات ما انکار نکنند مگر خدعه کاران عهد شکن کفران پیشه (۳۲) ای مردم، از پروردگارتان بترسید و از روزی که پدر برای پسر خود کاری نسازد و فرزندی کفایت از پدر خود به هیچ وجه ننماید به راستی که وعده خدا حق است پس شما را زندگی دنیا مغرور نسازد و البته فریبنده به نام خدا شما را مغرور نکند (۳۳).

نکات: نوشته اند آیه ۳۲ درباره عکرمه بن ابی جهل نازل شد و همین سبب اسلام او شده زیرا چون رسول خدا ﷺ مکه را فتح کرد، به هرکس امان داد جز به چهار نفر که فرمود آنان را بکشید و اگر چه به پرده کعبه چنگ زده باشند: عبدالله بن أخطل و قیس بن صبابه و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و عکرمه بن ابی جهل. پس عکرمه فرار کرد و به دریا رفته به کشتی نشست، باد سختی وزید و کشتی متلاطم شد، اهل کشتی به یکدیگر گفتند عقیده خود را برای خدا خالص گردانید زیرا خدایان دیگر به درد شما نرسند، و کاری نسازند و بی نیاز نکنند، عکرمه گفت: اگر در دریا جز الله نجات نمی دهد در خشکی نیز جز خدا مرا نجات ندهد. «اللهم إن لك على عهدا، إن أنت عافيتني مما أنا فيه أن آتي محمدا ﷺ حتى أضع يدي في يده...». خدایا عهد کردم که اگر مرا عافیت دهی خدمت محمد ﷺ برسم و دستم را در دست او بگذارم. البته او را شخص بخشنده کریمی خواهم یافت، و آمد و مسلمان شد. و مقصود از ﴿الْغُرُورُ﴾ فریبندگانی هستند که بشر را به نام دین فریب می دهند و گویند: خدا کریم و رحیم است و یا توبه خواهی کرد. بنابراین هیچ کس نباید به رحمت خدا مغرور شد زیرا اگر خدا غفور

و رحیم است، عذاب او هم عذاب الیم است چنان که فرموده: ﴿نَبِّئِ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۹﴾ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿۲۰﴾﴾. و یا می فرماید: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾.

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۲۷]
ترجمه: محققا خداست که نزد او علم قیامت است و نازل می کند باران مفید را و می داند آنچه در رحم ها می باشد و هیچ کس نمی داند چه عملی فردا خواهد کرد و هیچ کس خود نمی داند در کدام زمین می میرد حقیقتا خدا دانای آگاه است (۳۴).

نکات: در مقدمه ۲۷ همین کتاب راجع به فصاحت و مطالب علمی این آیه ذکر شده مراجعه شود و در اینجا می گوئیم از جمله ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا...﴾ تا آخر، استفاده می شود که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی شخصا نمی داند فردا چه می کند و چه وقت و در کدام زمین می میرد. و حضرت امیر علیه السلام در یکی از دعاهاى خود فرموده: «إلهي كيف أسكت بالأفحام لسان ضراعتي وقد أفلقني ما أبهم علي من مصير عاقبتني». یعنی؛ خدایا چگونه زبان خواری و تضرع خود را ببندم با آنکه عاقبت مبهمم مرا پریشان ساخته است. و نیز می فرماید «لا أدري إلى ما يكون مصيري وعلى ماذا تهجم عند البلاغ مسيري وأرى نفسي تخاتلني وأيامي تخادعني». یعنی؛ نمی دانم سرانجامم به کجا انجامد و مسیرم به کجا پایان یابد و نفس خود را می بینم که به من نیرنگ می زند و روزگارم که مرا گول می زند. و می فرماید: «إلهي أمن أهل الشقاوة خلقتني فأطيل بكائي». به هر حال آیه مذکور باطل می کند ادعای کسانی را که می گویند ائمه از وقت موت خود خبر داشتند، و حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه فرموده: «كم أطردت الأيام أبحاثها عن مكنون هذا الأمر فأبى الله إلا إخفاءه، هيهات علم مخزون!» یعنی؛ چه قدر روزها را پس و پشت انداختم و تجسس کردم از این امر مستور یعنی مرگ، خدا نخواست مگر إخفاء آن را، هیهات که این علمی است مخصوص پروردگار که هیچ کس بر مرگش مطلع نخواهد شد، و این خطبه را پس از ضربت ابن ملجم ایراد فرموده است. و نیز در خطبه ۱۲۸ می فرماید: پنج علم مذکور در آیه فوق را فقط خدا می داند و بس.

سورة السجدة (مكية وهي ثلاثون آية)

سورة سجده مکی و دارای ۳۰ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْم ۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَلَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۴﴾

[السجده: ۱-۴]

ترجمه: به نام خدای کامل ذات و الصفات رحمن رحیم. الف. لام. میم. (۱) نزول این کتابی که در آن شکی نیست از پروردگار جهانیان است (۲) آیا می گویند آن را افترا بسته، نه بلکه آن حق و از پروردگار توست تا گروهی را که قبل از تو ترساننده ای سوبیشان نیامده بترسانی شاید هدایت یابند (۳) خدایی که آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست در شش روز آفرید سپس بر عرش نافذ شد برای شما جز او سرپرستی و شفيعی نیست چرا متذکر نمی شوید (۴).

نکات: مقصود از ﴿قَوْمًا﴾، مشرکین مکه زمان رسول خداست که قبل از رسول خدا ﷺ پیامبری بر ایشان نیامده بود. و مقصود از ﴿سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ شش دوره و مدت است، زیرا هنگام خلقت آسمان ها و زمین شب و روزی نبوده است. و کلمه ﴿ثُمَّ﴾ در ﴿ثُمَّ اسْتَوَى﴾ برای تراخی زمانی نیست بلکه تراخی در اهمیت و عظمت است. و مقصود از ﴿الْعَرْشِ﴾ تمام جهان و ماسوای خالق است.

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝ ذَٰلِكَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِنْ طِينٍ ۝ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ۝ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُّوحِهِ ۝ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝﴾

تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

[السجده: ۵-۹]

ترجمه: اَمْر (خلقت) را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند سپس به سوی او بالا می رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شماره می کنید (۵) این است دانای غیب و شهود که عزیز رحیم است (۶) آنکه هر چیزی را که آفریده نیکو آفریده و خلقت انسان را از گِل آغازید (۷) سپس نژاد او را از مایه ای از آب پست قرار داد (۸) سپس آن را درست اندام کرد و از روح خود در وی دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه کم سپاس گزارید (۹).

نکات: آیه پنجم: ﴿يُدَبِّرُ...﴾ تا آخر ظاهر در این است که حقتعالی اُمور آسمان و زمین را وسیله اسبابی مانند فرشتگان و غیره تدبیر می کند و ایشان پس از امتثال امر خداوند به سوی خدا بالا می روند و در یک روز فاصله هزار سال به حساب بشر را طی می کنند. و بعضی در تفسیر آیه گفته اند مراد تدبیر امور آسمان و زمین با خداست تا هنگام قیامت که امور جهان گسیخته می شود و هزار سال طول می کشد.

جمله ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ دلالت دارد که خلقت هر چیزی را خدا نیکو قرار داده و اگر موجودی به نظر انسان زشت می آید به زیبایی آن پی نبرده است مثلاً زشت ترین پرنده به نظر انسان کلاغ است، و حال آنکه در پیش جفت خودش و به نظر همجنس خودش شاید زیباترین پرنده باشد:

هر آن چیزی که تو زشتش شماری به زیبایی آن علمی نداری
همان زاغی که نزد تو جفنگ است به نزد جفت خود خیلی قشنگ است
و مقصود از آب پست نطفه است که رسیدن او به جامه، جامه را کثیف می کند و تطهیر آن لازم است.

﴿وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ ﴿١٠﴾
﴿قُلْ يَتَوَفَّنَكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ
الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا
مُقِنُونَ ﴿١٢﴾﴾

[السجده: ۱۰-۱۲]

ترجمه: و گفتند: وقتی که در زمین ناپدید شویم چگونه در خلقت تازه ای خواهیم بود؟ بلکه ایشان ملاقات پروردگار خود را کافرنده (۱۰) بگو فرشته مرگ همانکه به شما گماشته شده جانتان را می گیرد سپس به سوی پروردگارتان ارجاع داده می شوید (۱۱) و اگر ببینی وقتی را که گنهکاران در پیشگاه پروردگارشان سر افکنده گویند پروردگارا دیدیم و شنیدیم ما را باز گردان که عمل شایسته کنیم که ما به یقین رسیده ایم (۱۲).

نکات: جمله ﴿ضَلَلْنَا﴾ دلیل متفرق شدن ذرات پوسیده بدن ما در زمین است. أدله منکرین معاد دلیلی علمی نیست بلکه استبعاد و نارسائی فهم و ادراک است چنانکه مشرکین می گفتند: ﴿إِنَّا لَفِي خَلْقٍ

جَدِيدٌ؟ خدا می فرماید چنانکه مرگ شما به اختیارتان نیست و ملک مأمور جانتان را می گیرد، بعث قیامتتان نیز منوط به اجازه و اختیار شما نیست، بلکه شما را احضار کرده و ارجاع به فرمان خدا نمایند.

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾﴾

[السجدة: ۱۳-۱۴]

ترجمه: و اگر خواسته بودیم به هر کس هدایتش را عطا می کردیم ولی این سخن از من ثابت است که دوزخ را از جنیان و آدمیان همگیشان پر کنم (۱۳) پس عذاب را بچشید به سزای اینکه دیدار این روز را فراموش کردید ما نیز به فراموشیتان سپردیم و بچشید عذاب جاوید را به جزای اعمالی که می کردید (۱۴).

نکات: مقصود از ﴿لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىهَا﴾، و داشتن به هدایت جبری است، ولیکن خدا خواسته بشر مختار باشد و به اختیار خودش دوزخ را پر کند. و مقصود از ﴿نَسِينَاكُمْ﴾ جزای نسیان است، زیرا خدا را نسیان نیست و ذات او محل حوادث نمی باشد.

﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٥﴾ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾﴾

[السجدة: ۱۵-۱۷]

ترجمه: به آیات ما فقط کسانی ایمان دارند که چون متذکر آنها شوند سجده کنان بیفتند و به ستایش پروردگارش تسبیح کنند و تکبر ننمایند (۱۵) پهلوهایشان از خوابگاه ها جدا می گردد و پروردگارش را با ترس و امید می خوانند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می -کنند (۱۶) هیچ کس نداند چه روشنی چشمانی برای ایشان نهان شده در مقابل آن اعمالی که می کرده اند (۱۷).

نکات: قرائت و یا استماع آیه ۱۵ موجب سجده است زیرا خودداری از سجده دلیل بر عدم ایمان قاری و مستمع است طبق مفهوم آیه مذکور. و جمله: ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ...﴾ دلالت دارد که یکی از صفات خوب این است که برای مناجات با پروردگار از خوابگاه برخیزد و خواب را ترک گوید. و جمله: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ...﴾ دلالت دارد که برای مؤمن به آیات قرآن مقامات و درجاتی است که هیچ کس نمی داند. اللهم ارزقنا.

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾ أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِء تُكَذِّبُونَ ﴿٢٠﴾﴾

[السجده: ۱۸-۲۰]

ترجمه: پس آیا آنکه مؤمن است مانند کسی است که فاسق است؟ (نه) مساوی نیستند (۱۸) اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته را کرده‌اند جایشان باغ‌های بهشت است به پاداش اعمالی که می‌کرده‌اند ما حضری است (۱۹) و اما کسانی که عصیان ورزیده‌اند جایشان آتش است هر وقت بخواهند از آن خارج شوند بر گردانیده شوند و به ایشان گفته شود بچشید عذاب این آتشی را که به آن تکذیب می‌کردید (۲۰).

نکات: کلمه ﴿نُزُلًا﴾ را ما بمعنی ما حضر گرفتیم و ما حضر چیزی است که برای مهمان تازه وارد می‌آورند تا تغییر ذائقه بدهد تا بعدا مقام و درجه و مواجب و ثواب او را معین کنند. و جمله: ﴿لَا يَسْتَوُونَ﴾ دلالت دارد که مؤمن و کافر را نباید مساوی قرار داد و بی تفاوت به آنان نظر داشت. از عدل الهی همین است که آنان را مساوی قرار نداده، برای مؤمنان بهشت و برای کافران و منافقان دوزخ.

﴿وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢٢﴾﴾

[السجده: ۲۱-۲۲]

ترجمه: و البته عذاب نزدیکتر را زودتر از عذاب بزرگ به آنان می‌چشانیم شاید باز گردند (۲۱) و کیست ظالمتر از آنکه به آیات پروردگارش تذکر داده شود و او از آنها اعراض کند محققا ما از مجرمین انتقام می‌کشیم (۲۲).

نکات: مقصود از ﴿الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ﴾ عذاب دنیاست که نزدیکتر و زودگذر است و باقی نمی‌ماند و اما ﴿الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ﴾ عذاب آخرتی است. اما عذاب دنیا؛ قحطی، گرانی، تسلط اشرار و ولایت کفار، جنگ‌ها، ناامنی و بیماری‌هاست که خدا برای ادب بندگان و برای بازگشت ایشان از فساد مقدر نموده است. و جمله: ﴿إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ تهدید شدیدی است برای مردم بی‌اعتنای به قرآن.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٢٣﴾ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ

رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾ [السجدة: ۲۳-۲۵]

ترجمه: و به تحقیق به موسی آن کتاب را دادیم پس تو از دیدار او به شک مباش و آن را برای بنی اسرائیل هدایت قرار دادیم (۲۳) و بعضی از افراد ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند چون صبور بودند و به آیات ما یقین می داشتند (۲۴) مسلماً پروردگارت روز قیامت میانشان داوری کند در آنچه اختلاف می کرده اند (۲۵).

نکات: جمله: ﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ﴾، به کجا بر می گردد؟ احتمالاتی داده شده، ظاهر آنست که به انتقام و یا به اعراض برگردد و یا به کتاب و بعضی گفته اند مراد ملاقات رسول خدا ﷺ با موسی در معراج یا قیامت است. جمله: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً...﴾ دلالت دارد که امام منحصر به شخص معینی نیست، هر کس هادی مردم و صبور و اهل یقین باشد امام است.

﴿أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرْزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعُمُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [السجدة: ۲۶-۳۰]

ترجمه: آیا موجب هدایت ایشان نشد که پیش از اینان چه نسل ها را هلاک کرده ایم که در مساکن ایشان راه می روند به راستی که در هلاکتشان عبرتهاست آیا نمی شنوند؟ (۲۶) آیا ندیدند که ما آب را به زمین بایر می رانیم که زراعتی را به وسیله آن بیرون آوریم که حیواناتشان و خودشان از آن می خورند چرا نمی بینند؟ (۲۷) و می گویند چه وقت است پیروزی اگر راست می گوئید (۲۸) بگو روز پیروزی، کافران را ایمانشان نتیجه ندهد و مهلتشان ندهند (۲۹) پس، از ایشان رو بگردان و منتظر باش که ایشان نیز منتظرند (۳۰).

نکات: فاعل ﴿أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا﴾ ضمیری است که بدل آن جمله: ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا﴾ و تقدیر آن؛ ﴿أَوْ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا﴾ می شود. و خدا اُمم قبلی را موجب عبرت قرار داده برای اُمت اسلامی. متأسفانه اُمت اسلامی عبرت نگرفتند، بلکه بدتر از اُمم قبلی شدند. و ضمیر ﴿يَمْشُونَ﴾ که ضمیر جمع است بر می گردد به ﴿الْقُرُونِ﴾ و ممکن است برگردد به کفار مکه و الثانی اظهر.

سورة الأحزاب (مدنیة وهی ثلاث وسبعون آیه)

سورة احزاب مدنی و دارای ۷۳ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾﴾ [الأحزاب: ۱-۳]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ای پیامبر، از خدا بترس و اطاعت کافران و منافقان مکن زیرا که خدا دانا و حکیم بوده است (۱) آنچه از پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن به راستی که خدا به اعمالی که می کنید آگاه است (۲) و به خدا توکل کن که خدا برای کارگذاری کافی است (۳).

نکات: این سوره را سوره احزاب نامیده اند زیرا قصه جنگ احزاب در این سوره خواهد آمد و احزاب جمع حزب است که ابوسفیان تهییج کرده برای جنگ با اسلام و مسلمین. و آیه اول این سوره نازل شده درباره ابوسفیان و عکرمه و ابی الأعور السلمي که پس از جنگ احد آمدند مدینه و پیشنهاد کردند که یا محمد تو خدایان ما را رها کن و آنها را شفعاء برای پرستندگانشان بگو و ما هم تو را و پروردگارت را رها می کنیم. این سخن بر رسول خدا ﷺ سخت آمد و این آیه نازل شد که کافران و منافقان را اطاعت مکن زیرا عبدالله بن ابی نیز با کفار همراه بود و او از منافقان بود. مقانی در کتاب مقباس الهدایه (ص ۸۹) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت گفت: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي فيمن ينتحل الشيع». یعنی، خدای تعالی نازل ننموده آیه ای را در حق منافقین مگر اینکه همان آیه درباره کسانی است که تشیع را به خود بسته اند!

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ

الْحَقُّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٥١﴾ اَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا
 آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ
 وَلَكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٢﴾ [الأحزاب: ۴-۵]

ترجمه: خدا برای هیچ مردی در اندرون وی دو دل ننهاد و زوجاتی را که ظاهرشان می‌کنید
 مادران قرار نداده و پسرخوانده‌های شما را فرزندانان قرار نداده است. این گفتار شما به
 زبانتان است و خدای درست می‌گوید و او به راه راست هدایت می‌کند (۴) پسرخوانده‌ها را به
 نام پدرانشان بخوانید این به عدالت نزدیکتر است اگر پدرانشان را نمی‌شناسید پس برادران
 دینی شما و موالی شما و بر شما باکی نیست در آنچه به خطا مرتکب شده‌اید ولیکن آنچه
 را دلهایتان عمداً بیاورد (مؤاخذه دارد) و خدا آمرزنده رحیم است (۵).

نکات: مقصود از ﴿مَنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفَةٍ﴾ رد مدعیان است که ادعا می‌کردند در بدن اُبی معمر
 جمیل بن معمر الفهری دو قلب است، و چون او مرد زیرکی بود و هرچه می‌شنید حفظ می‌داشت و
 خود به‌دروغ مدعی بود که مرا دو قلب است و هریک از آنها درکش بهتر از عقل محمد است، پس
 قریش او را ذو القلین می‌گفتند، تا اینکه روز جنگ شد و این مرد در جنگ شرکت کرد، چون مشرکین
 شکست خورده فرار نمودند او نیز فرار کرد در حالی که یک نعلین او در پایش و یکی از نعلین او در
 دستش بود، اُبو سفیان به او گفت: چه شده که یکی از دو نعل در پا و دیگری بدست می‌باشد؟ اُبو معمر
 گفت: متوجه نبودم و خیال کردم هر دو در پایم می‌باشد. و جمله: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ
 أَبْنَاءَكُمْ﴾ رد سنت جاهلیت است که فرزندخوانده را فرزند حقیقی می‌گرفتند چنانکه شرح آن در
 ذیل آیه ۳۶ تا ۳۸ همین سوره خواهد آمد. و جمله: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾
 اشاره به قانونی است برای عدم مؤاخذه و عدم عذاب الهی در موارد خطا.

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ
 بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا
 كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾﴾ [الأحزاب: ۶]

ترجمه: این پیامبر سزاوارتر به مؤمنین است از خودشان و زوجات او مادران ایشانند و
 صاحبان رحم بعضی از ایشان سزاوارتر بر بعض دیگرند در کتاب خدا از مؤمنین و مهاجرین
 مگر اینکه نسبت به دوستان خود نیکی کنید که این در کتاب خدا به قلم رفته است (۶).

نکات: پیغمبر ﴿أُولَىٰ﴾ هست به مؤمنین یعنی امر و نهی او مقدم بر امر و نهی خودشان است و

اطاعت او از اطاعت دیگران مقدّم است، و در حفظ نفس، جان او مقدّم است بر جان دیگران. ولی باید دانست که ﴿الَّتِي أُولَى﴾ تعلیق حکم بر وصف نبوّت است، و غیر نبی ولایت ندارد زیرا غیر نبی، نبی نیست، بنابراین ولایت و یا اولویّت امام و یا فقیه مدرک قرآنی ندارد. و به علاوه همسران پیغمبر ﷺ را مادر مؤمنین خوانده در صورتی که همسران غیر پیغمبر چنین حکمی ندارند. و به اضافه اولویّت رسول موجب سلب ولایت مؤمنین بر خودشان نمی شود ولی ولایت دیگران موجب سلب ولایت مؤمنین بر خودشان است. و مقصود از ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...﴾ این است که توارث خویشاوندان نسخ نموده توارث به هجرت و اخوت را. چون قبل از نزول این آیه توارث به هجرت و اخوت بوده است. و مقصود از جمله: ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا...﴾ این است که اگر درباره مؤمنین غیر خویشاوند که دوست شمایند وصیتی کنید اشکالی ندارد.

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ٧ لَيْسَ لَ الصِّدِّيقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ٨﴾
[الأحزاب: ۷-۸]

ترجمه: و چون پیمان پیامبران را از ایشان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و از ایشان پیمان محکمی گرفتیم (۷) تا اینکه خدا راستگویان را از صدقشان بپرسد و مهیا کرده برای کفار عذاب دردناکی (۸).

نکات: مقصود از پیمان، پیمان فطری و عقلی است و ممکن است پیمانی باشد که در کتب الهی وحی به انبیاء شده باشد و خدا با وحی خود از ایشان پیمان گرفته باشد که حقائق را برای مردم بیان کنند، و این امتحانی باشد برای انبیاء که آیا می‌رسانند یا خیر؟ و مقصود ﴿لَيْسَ لَ الصِّدِّيقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ همین است. و ممکن است بگوییم فرستادن سلطان سفیری را و قبول سفیر آن منصب را خود پیمانی است. و اگر از صدق صادقین سؤال شود که آیا برای خدا راست گفتید و قصدتان خالص بود یا خیر؟ در این صورت پس وای به حال دروغگویان و ریاکاران.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ٩ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا ١٠ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ١١﴾
[الأحزاب: ۹-۱۱]

ترجمه: ای مؤمنین نعمت خدا را بر خودتان بیاد آرید آنگاه که سپاهی سوی شما آمد پس

بادی و سپاهی که نمی‌دیدید بر ضد آنان فرستادیم و خدا به اعمالی که می‌کردید بینا بود (۹) آن دم که از طرف بالایتان و از طرف پائینتان سوی شما آمدند و آن دم که دیدگان خیره گشت و جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌های گوناگون بردید (۱۰) در آن هنگام مؤمنان امتحان شدند و به تزلزلی سخت دچار گشتند (۱۱).

نکات: این آیات راجع به جنگ احزاب است و شرح آن این است که چند نفر از یهود از جمله سلام بن ابی الحقیق و حیی بن أخطب و جماعتی از بنی النضیر که رسول خدا ﷺ ایشان را از مدینه خارج کرده بود رفتند مکه بر قریش وارد شدند و ایشان را به جنگ رسول خدا ﷺ دعوت کردند و گفتند: ما با شما ایم تا محمدیان را مستأصل کنیم، قریش گفتند: شما اهل کتابید، آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟ یهود گفتند: دین شما بهتر است و شما به حق سزاوارترید، پس خدا دربارهٔ ایشان آیه ۲۳ آل عمران: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾﴾ را نازل نمود، پس قریش خوشحال شدند و به عقائد خود اعتماد کردند و از دعوت یهود به نشاط آمده و با یهود پیمان بسته و اجماع کردند و عده و عده را فراهم کردند، سپس یهودیان نزد طائفه غطفان رفتند و آنان را نیز به جنگ محمد دعوت کردند و خبر دادند که قریش و ما با شما همکاری می‌کنیم و قریش با ما پیمان بسته‌اند، آنان نیز اجابت کردند پس قریش با قائد خود أبوسفیان، و غطفان با قائد خود عیینه بن حصین و همچنین طائفه فزاره و بنی مراد و أشجع و بنی اسد و اهل نجد و بنی سلیم با أبوالأعور السلمی و پیروان او همه به مدد قریش آمدند.

چون رسول خدا ﷺ مطلع شد به اشارهٔ سلمان فارسی خندقی جلو مدینه حفر نمود، و این اولین جنگی بود که سلمان حضور یافت و در آن روز از قید بندگی آزاد شده بود، و رسول خدا ﷺ در حفر خندق هر چهل ذراع را به ده نفر از اصحاب واگذار می‌کرد، چون سلمان مرد نیرومندی بود مهاجرین گفتند: سلمان در شمارهٔ ما است، و انصار گفتند: در شمارهٔ ما باشد، رسول خدا ﷺ فرمود: «السَّلمانُ مِنَّا أهل البيت». به هر حال در حال حفر خندق مردم به سنگ سفید مدواری رسیدند که کلنگ‌های ایشان نتوانست آن را از خاک درآورد، به رسول خدا ﷺ خبر دادند و گفتند: خوب است راه را تغییر دهیم، پس رسول خدا ﷺ وارد گود شد و کلنگ را گرفت و ضربتی به آن سنگ زد که برقی از آن جستن کرد، پس رسول خدا ﷺ تکبیر گفت، و سایر مسلمین نیز تکبیر گفتند، سپس ضربت دیگری زد که برق دیگری جستن کرد، سپس ضربت سومی زد که برق دیگری جستن کرد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله این برق نشانهٔ چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به ضربت اول خدا وعدهٔ فتح به من داد، و به ضربت دوم فتح شام و به ضربت سوم فتح مشرق. مسلمین خرسند شدند و حمد خدا گفتند، در این حال سپاه احزاب

نمایان گردید، مؤمنین گفتند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾، ولی منافقین گفتند آیا تعجب نمی کنید این مرد وعده باطل می دهد در حالی که در یثرب است می گوید قصور حیره و مدائن کسری را می بیند و نوید فتح آنها را می دهد در حالی که خندق می کنید و جرئت بیرون آمدن از خندق را ندارید، و در روایتی چون مشغول حفر بودند به تپه کوهی رسیدند که مانع کندن بود، به رسول خدا ﷺ خبر دادند فرمود: آب بر آن بپاشید سپس خود حضرتش در حالی که از گرسنگی سنگ به شکم بسته بود آمد و کلنگ را گرفت و سه مرتبه بسم الله گفت و چنان کوبید که آن سنگ مانند ریگ سرازیر شد، جابر عرض کرد اجازه می دهید به منزل بروم، حضرت او را اجازه داد، به منزل رفت و به زنش گفت: چه داری؟ گفت: یک صاع جو آرد و بزی، که جو را پخته و بز را ذبح کرده، و گفت اینها را مرتب گردان، سپس برگشت خدمت رسول خدا ﷺ تا نزدیک افطار و عرض کرد نزد ما طعام مختصری است، شما با دو نفر از اصحاب تشریف بیاورید، رسول خدا ﷺ فرمود: چه داری؟ گفت: صاع جوی و بزی، رسول خدا ﷺ فرمود: ای مسلمین همه بیائید منزل جابر! جابر گوید: من خجالت کشیدم به قدری که جز خدا کسی نمی داند، آمدم به عیالم گفتم: موجب رسوائی است، رسول خدا ﷺ با خلق کثیری می آید، زن گفت: آیا از تو سؤال کرده از مقدار طعام؟ گفتم: بلی، گفت: باکت نباشد خدا و رسول او دانایتر است، پس گفتار زن غم مرا بر طرف کرد. به هرحال رسول خدا ﷺ با مسلمین وارد شدند و رسول خدا آبگوشت و نان را در ظرفها می ریخت و به مردم می داد تا همه سیر شدند، ولی تنور و دیگ به پری خود باقی بود، سپس رسول خدا ﷺ فرمود: خودتان بخورید و به دیگران هدیه دهید، و چون به حفر خندق مشغول شدند غبار خاک رسول خدا ﷺ را سفید کرده بود، درحالی که رسول خدا ﷺ با صدای بلند اشعار زیر را می خواند و اصحاب همراهی می کردند:

و لا تصدّقنا ولا صلّینا	و الله لولا الله ما اهتدینا
و ثبتت الأقدام إن لاقینا	فأنزلن سکينة علینا
إذا أرادوا فتنة أبینا	إن الألی قد بغوا علینا

و همچنین رسول خدا ﷺ هنگام حفر خندق می گفت:

اللّهمَّ إنَّ العیش عیش الآخرة فاغفر للأنصار والمهاجرة

و اصحاب در جواب آن حضرت می گفتند:

نحن الذین بايعوا محمّدا علی الجهاد ما بقینا أبدا

چون از حفر خندق فارغ شدند، قریش با همراهانش ده هزار نفر وارد شدند، و رسول خدا ﷺ با سه هزار نفر در مقابل آنان لشکرگاه کردند و زنان و اطفال را در بالای منازل جای دادند، پس دشمن خدا حیی بن أخطب که از یهود بنی النضیر بود رفت نزد رئیس بنی قریظه کعب بن أسد که با رسول خدا ﷺ معاهده بر ترک تعرض داشت، چون کعب صوت ابن أخطب را شنید درب حصار خود را بست و هرچه او اجازه ورود خواست، اجازه نداد، و گفت: وای بر تو یا حیی، تو مرد بدقدمی هستی، من با محمد معاهده بستم و نمی‌شکنم زیرا چیزی از او جز وفاء و راستی ندیده‌ام، او گفت: وای بر تو درب را باز کن با تو تکلم کنم، گفت: نمی‌شود، گفت: می‌ترسی از غذای تو تناول کنم، تا اینکه درب را باز کرد، حیی گفت: وای به تو، عزت روزگار را آورده‌ام قریش با تمام بزرگان را نزد تو آورده‌ام با غطفان و سایرین، و با من عهد کرده‌اند نروند تا محمد را مستأصل کنند، کعب گفت: و الله ذلت روزگار را برایم آورده‌ای، رعد و برقی آورده‌ای که در آن چیزی نیست. مرا با محمد واگذار، زیرا من از او جز صدق و وفا ندیده‌ام. پس همواره حیی او را وسوسه کرد و گفت: اگر قریش و غطفان برگشتند و کار محمد را تمام نکردند من می‌آیم در نزد تو در حصار تو که هرچه بر سر تو آید بر سر من نیز بیاید، پس کعب عهدنامه خود را پاره کرد و از پیمان با محمد بیزاری جست، چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، سعد بن معاذ سید خزرج را با عبدالله بن رواحه فرستاد و فرمود بروید تحقیق کنید این خبر راست است یا خیر؟ اگر کعب با ماست به جهر و آشکار خبر دهید و اگر نه افشا نکنید، چون ایشان نزد یهود آمدند، دیدند ایشان در خوابتند، برگشتند و به کنایه رسول خدا ﷺ را خبر کردند، رسول خدا ﷺ تکبیر گفت به عنوان بشارت مسلمین، ولی ابتلا بزرگ شد و خوف مسلمین را فرا گرفت و دشمن از بالا و پائین ایشان را احاطه کرد، تا مؤمنین به گمان‌های بد مبتلا شدند، و بعضی از منافقین نفاق خود را ظاهر ساختند، پس رسول خدا ﷺ در مقابل مشرکین ۲۵ شب قیام کرد که بین ایشان تیرها رد و بدل می‌شد، تا اینکه چند سواره از قریش از جمله عمر بن عبدود و عکرمه بن أبی جهل و ضرار بن الخطاب و هبیره بن أبی وهب و نوفل بن عبدالله در حالی که لباس حرب در بر داشتند بر اسبان خود سوار شده و جولان دادند تا از مکان تنگی از خندق جستن کردند و به طرف مدینه آمدند و عمرو بن عبدود که شجاع قریش بود و در جنگ بدر نیز حاضر و زخمی شده بود و او را فارس یلیل می‌گفتند و با هزار سوار مقابل بود و در وادی یلیل بر هزار نفر فائق آمده بود، پس بنا کرد فریاد کردن و مبارز خواستن، علی ﷺ برخاست در حالی که غرق در آهن بود و عرض کرد یا رسول الله اجازه! حضرت فرمود: او عمرو است بنشین، عمرو فریاد کرد: ألا رجل! و گفت: کجاست آن بهشتی که شهیدتان آرزو دارد؟ پس ثانیاً علی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله من جواب او را می‌دهم، ثالثاً عمرو فریاد زد و این رجز بخواند:

و لقد بححت من النداء بجمعکم هل من مبارز
و وقفت اذ جنبن المشجع موقف البطل المناجز
إن السـماحة والشـجـا عة فی الفتی خیر الغرائز

علی علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله من حریف اویم، حضرت فرمود: او عمرو است! عرض کرد: و اگر چه عمرو باشد! رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامهٔ سحاب را نه دور بر سر او بست، سپس فرمود: برو و بر او دعا کرد: «اللهم احفظه من بین یدیه ومن خلقه وعن یمینه و شماله ومن فوق رأسه ومن تحت قدمیه». حضرت علی علیه السلام در مقابل عمرو آمد و جواب او داد:

لا تعجلن فقد أتانا ک مجیب صوتک غیر عاجز
ذو نیـة وبصـیرة و الصـدق منجی کل فائز

إني لأرجو أن أقيم عليك نائحة الجنائز من ضربة نجلاء يبقى ذكرها عند الخزائز

عمرو گفت تو کیستی؟ گفت: من علی بن ابی طالب، عمرو گفت: غیر تو کسی که سن بیشتری داشته باشد نیست؟ زیرا من خوش ندارم خون تو ریخته شود، علی فرمود: لیکن من خوش دارم که خون تو ریخته شود، او غضب کرد و از اسبش پیاده و شمشیر خود را کشید مانند شعلهٔ آتشی به طرف علی دوید، حضرت او را استقبال کرد، عمرو شمشیری حوالهٔ او کرد که سپر حضرت را قطع کرد و به فرق مبارک و عمامهٔ او رسید و سر حضرت را شکافت، حضرت نیز شمشیری بر دو پای او زد که بر قفا افتاد و غباری بین ایشان بر انگیخت، پس صدای علی علیه السلام را به تکبیر شنیدند حضرت فرمود: به خدا قسم علی او را کشت، چون سر عمرو را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد؛ حضرت فرمود: «أبشر يا علي فلو وزن اليوم عملك بعمل أمة محمد لرجح عملك وذلك لأنه لم يبق بيت من بيوت المشركين إلا وقد دخله وهن بقتل عمرو ولم يبق بيت من بيوت المسلمين إلا وقد دخله عز». پس چون عمرو به قتل رسید رفقای او متفرق شدند و مسلمین ایشان را دنبال کردند و خواستند که از خندق بگذرند نوفل بن عبد العزی را جوف خندق یافتند و او را سنگ باران کردند تا اینکه زیر بن عوام او را کشت. مشرکین فرستادند که جثهٔ عمرو را به ده هزار درهم بخرند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ما قیمت مرده‌ها را نمی‌خوریم بیائید آن را ببرید، و چون علی سر عمرو را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برد ابوبکر و عمر برخاستند و پیشانی علی را بوسیدند. و در جنگ خندق تیری از حیان بن قیس آمد به سعد بن معاذ رسید و رگ اکحل او را برید، سعد دعا کرد: خدایا حیات مرا باقی بدار تا چشم مرا از جهت بنی قریظه

روشن گردانی! و در این حال نعیم بن مسعود اشجعی آمد خدمت رسول خدا ﷺ و عرض کرد من مسلمان شده‌ام، اما کسی از قومم نمی‌داند، پس هر امری دارید بفرمائید حضرت فرمود تو یک فرد بیش نیستی اگر نزد ما بمانی، اما هرچه می‌توانی تفرقه بین کفار بیفکن که حرب خدعه است، پس نعیم رفت نزد بنی قریظه و گفت: من دوست شمایم و قسم به خدا شما و قریش و غطفان نسبت به محمد یکسان نیستید، زیرا شهر شماست و اموال و اولاد و زنان شما اینجاست ولی قریش و غطفان در بلاد دورند اگر فرصتی دیدند با شمایند و اگر صلاح ندیدند می‌روند و شما را در چنگال محمد می‌گذارند و شما طاقت او را ندارید، پس شما وارد جنگ نشوید تا گروهی از اشراف قریش و غطفان بگیرند و نگه دارید تا مبادا بروند و شما را تنها بگذارند، یهودیان گفتند: رأی خوبی زدی، سپس نعیم رفت نزد ابوسفیان و اشراف قریش و گفت شما که دوستی مرا با خودتان می‌دانید من برای شما نصیحتی آورده‌ام پس آن را کتمان کنید گفتند: بگو تو نزد ما متهم نیستی، گفت: آیا می‌دانید که بنی قریظه از کار خود پشیمان گشته‌اند و نزد محمد فرستاده‌اند که ما برای رضایت تو چند نفر از اشراف قریش را به عنوان گرو می‌گیریم و نزد تو می‌فرستیم تا گردنشان را بزنی سپس با تو هستیم تا ایشان را از بلاد خود بیرون کنیم، پس اگر بنی قریظه کسی را به گرو خواستند یک نفر را نزدشان نفرستید و از ایشان حذر کنید، و از آن طرف نزد غطفان رفت و گفت: من فردی از شما هستم و همان سخنان با قریش را با ایشان نیز گفت، پس چون صبح گردید روز شنبه بود در ماه شوال سال پنجم از هجرت، ابوسفیان، عکرمه بن ابی جهل را با چند نفر فرستاد نزد بنی قریظه و پیغام داد که ای یهود ما خسته شدیم چرا برای قتال با محمد بیرون نمی‌آئید؟ ایشان گفتند: امروز روز شنبه است که ما در آن کاری نمی‌کنیم، و ما با شما قتال نخواهیم کرد تا چند نفر از مردان خود را به عنوان گرو بدهید که مبادا بروید و ما را در مقابل محمد بگذارید، ابوسفیان گفت: نعیم ما را برحذر داشت، پس به ایشان پیغام داد که ما یک نفر مرد نزد شما نخواهیم گذاشت، می‌خواهید مقاتله کنید و نمی‌خواهید نکنید، یهود گفتند: این است و الله آنچه نعیم به ما گفت، پس جواب دادند که ما مقاتله نمی‌کنیم. و خدا ایشان را مخدول گردانید و نفاق بین ایشان افکند و باد سرد تندی در شب‌های زمستان سخت فرستاد تا قریش را فراری داد.

از حذیفه بن یمان روایت شده که ایام خندق ما را فشار و گرسنگی و خوف به قدری گرفته بود که جز خدا نمی‌داند، و رسول خدا ﷺ تا می‌توانست در شب نماز می‌خواند، سپس فرمود: آیا مردی هست که برود خبر این قوم را بیاورد تا خدا او را رفیق من در بهشت قرار دهد. حذیفه گفت: یک نفر از ما جواب ندادند از ترس و فشار و گرسنگی، پس چون کسی جواب نداد رسول خدا ﷺ مرا صدا زد من ناچار شدم جواب بگویم، گفتم: لیبک. فرمود: برو و خبر این قوم را بیاور و کاری نکن تا برگردی،

گوید من رفتم میان قوم ناگاه دیدم باد و لشکر باد خیمه‌های ایشان را بهمزده و آتش‌های ایشان را خاموش گردانیده و دیگرهای ایشان را آرام نگذاشته ناگاه ابوسفیان از خیمه‌اش بیرون آمد و گفت: ای گروه قریش ببینید غیره در میان شما نباشد، حذیفه گوید: من مبادرت کردم و از طرف یمین و یسار خود جویا شدم؟ گفتند: ما فلانی هستیم، ابو سفیان بار خود را بست و گفت: ای گروه قریش اینجا جای ماندن نیست، اسب و شتر ما از بین رفت، و بنی قریظه تخلف کردند و باد هم از تندی نمی‌افتد و چیزی برای ما نگذاشته، پس سوار مرکب خود شد درحالی که پای بند آن را باز نکرده بود، گفتم خوبست تیری به این دشمن خدا بزنم و او را بکشم و تیر را بر کمان گذاشتم و خواستم رها کنم متذکر قول رسول خدا ﷺ شدم که فرمود: کاری نکن، پس تیر را بیرون آوردم و برگشتم که خبر دهم او را، حضرت مشغول نماز بود، من آمدم زیر قدم رسول خدا ﷺ، عبای خود را بر من افکند تا اینکه نمازش تمام شد و او را خبر دادم. رسول خدا ﷺ در آن ایام دعایش این بود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ مَنْزِلُ الْكِتَابِ سَرِيعُ الْحِسَابِ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ» و عرض می‌کرد: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ أَعَزُّ جُنْدٍ وَنَصْرُ عَبْدِهِ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ».

سلیمان بن صرد نقل کرده که چون احزاب قریش پراکنده شدند، رسول خدا ﷺ فرمود الآن ما به جنگ ایشان می‌رویم و دیگر ایشان به جنگ ما نخواهند آمد و همچنین گردید و مسلمین به جنگ ایشان رفتند تا مکه فتح شد.

حال آیاتی که در این غزوه آمده خواننده خود تطبیق کند.

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ۝١٢ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ۝١٣ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُلِیُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا ۝١٤ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ۝١٥ قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُنْمَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝١٦﴾ [الأحزاب: ۱۲-۱۶]

ترجمه: و آن دم که منافقان و کسانی که در دلباشان مرضی بود می‌گفتند: خدا و رسول او جز فریب به ما وعده ندادند (۱۲) و آن دم که گروهی از آنان گفتند: ای اهل یثرب جای ماندن نیست برگردید و گروهی از ایشان از پیامبر اجازه می‌خواستند می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌نگهبان است درحالی که خانه‌هایشان محفوظ بود. جز فرار قصدی نداشتند (۱۳) و اگر

از اطراف شهر بر آنان درمی آمدند و به فتنه دعوتشان کرده بودند رو به فتنه می کردند و جز اندکی درنگ نمی کردند (۱۴) و به تحقیق پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و پیمان خدا بازخواست خواهد شد (۱۵) بگو اگر از مردن یا کشته شدن فرار کنید فرار سودتان ندهد در این صورت جز مدت کمی برخوردار نخواهید شد (۱۶).

نکات: مقصود از ﴿طَآيِفَةٌ مِّنْهُمْ﴾ عبدالله بن ابی و اوس بن قبطی و پیروان ایشان بود که می گفتند: در لشکرگاه نمانید و بروید منزلتان و می خواستند از لشکرگاه خود را خارج سازند. و مقصود از ﴿فَرِيقٌ مِّنْهُمْ﴾ که می گفتند خانه های ما خالی از مرد و ممکن است دزد وارد شود و یا دشمن بریزد و ایشان بنوحارثه و بنی سلمه بودند که خدا تکذیبشان کرده. و مقصود از جمله: ﴿عَلَّهْدُوا اللَّهَ﴾ همان پیمان «لیلة-العقبة» می باشد که عهد کرده بودند رسول خدا ﷺ را یاری کنند و از جان او مانند جان خود دفاع کنند.

﴿قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ ﴿١٧﴾ ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ ﴿١٨﴾ أَشْحَهَّ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْتَنَّى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِالْأَلْسِنَةِ حِذَادٍ أَشْحَهَّ عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا﴾ ﴿١٩﴾

ترجمه: بگو چه کسی شما را در برابر خدا نکه می دارد اگر او محنتی برایتان خواهد و یا رحمتی برای شما اراده کند و برای خود جز خدا سرپرست و یآوری نمی یابند (۱۷) خدا می شناسد کسانی از شما را که مردم را (از یاری پیامبر) باز می داشتند و نیز (می شناسد) آنان را که به برادرانشان می گفتند پیش ما بیائید و جز اندکی به کارزار نمی آمدند (۱۸) نسبت به شما تنگ نظرند و بخل می ورزند و چون ترسی فرا رسد ایشان را می بینی که سوی تو می نگرند در حالی که دیدگان شان دور می زند مانند کسی که از مرگ بیهوش شده، پس چون ترس برطرف شود با زبان های تیز بر شما تازند در حالی که بر نفع طلبی حریصند. آنان ایمان نیاورده و خدا اعمالشان را هدر کرده و این بر خدا آسان بوده است (۱۹).

نکات: مقصود از ﴿الْمُعَوِّقِينَ﴾ عده ای از منافقین می باشند که مردم را از حضور در جهاد منصرف می کردند و می گفتند: محمد و اصحابش یک لقمه است برای ابوسفیان و سپاهیان، و به ضعفای مسلمین می گفتند: شما محمد را رها کنید زیرا ما می ترسیم همه شما هلاک شوید. و جمله: ﴿وَلَا

يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١﴾ همان منافقینی بودند که برای جنگ حاضر نمی شدند مگر گاهی برای ربا و خودنمایی. اما چون غنیمتی از جنگ به دست می آمد آنان با زبان های تیز وقت قسمت حاضر می شدند و می گفتند شما در اخذ غنیمت سزاوارتر از ما نیستید.

﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوْدُوا لَهُمْ فَأَنْتُمْ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الأحزاب: ۲۰-۲۱]
ترجمه: گمان می کردند که احزاب (لشکر ابوسفیان) نرفته اند و اگر احزاب بیایند اینان دوست دارند که در میان اعراب بیابان باشند و از اخبارتان جویا شوند. و اگر میان شما باشند جز اندکی کارزار نکنند (۲۰) به تحقیق رسول خدا برای شما سرمشق و مقتدای نیکویی است، برای هرکس که امید به خدا و روز جزاء دارد و بسیار ذکر خدا کند (۲۱).

نکات: مقصود از ﴿يَحْسَبُونَ...﴾ این است که منافقین از بس دوست داشتند که مسلمین مغلوب و مقهور گردند باور نمی کردند که سپاه احزاب رفته اند و میل داشتند ایشان برگردند. و جمله: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ دلیل است بر اینکه مسلمین باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند، چگونه او در جنگ ها مقاومت می کرد و کسان خود را فدا می داد و به بدن متحمل جراحات می گردید و همچنین در کارهای دیگر. و این آیه دلیل است بر این که سنت و روش رسول خدا ﷺ برای مسلمین لازم الاتباع است. در مقدمه ۱۴ راجع به این موضوع توضیح داده ایم، مراجعه شود.

﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [۲۲] ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ [۲۳] ﴿لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصَدَقَتِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾ [۲۴]

[الأحزاب: ۲۲-۲۴]

ترجمه: و چون مؤمنین احزاب را دیدند، گفتند: همین است که خدا و رسول او به ما وعده دادند و خدا و رسول او راست گفتند و ایشان را جز ایمان و تسلیم زیاد نشد (۲۲) از جمله مؤمنان مردانی هستند که بر آنچه پیمان با خدا بستند وفا کردند، پس بعضی از ایشان تعهد خود بسر برده (و شهادت یافته) و بعضی از ایشان منتظرند و به هیچ وجه تغییری

نیافتند (۲۳) باید خدا راستگویان را برای راستیشان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد عذاب کند و یا بر آنان ببخشد زیرا خدا آمرزنده رحیم است (۲۴).

نکات: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ دلالت داد که رسول خدا ﷺ به اهل ایمان خبر ورود احزاب را داده بود و ممکن است هذا اشاره به امتحان و افتتان و شدتی که خدای تعالی برای مؤمنین مقدر کرده است، باشد. و مقصود از ﴿مَنْ قَضَىٰ حُبَّهُ﴾ کسانی است که به پیمان و نذر خود وفا کردند و در راه خدا شهید شدند مانند شهدای بدر و احد، زیرا نحب بمعنی نذر و عهد آمده است.

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْثِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ۝۲۵﴾ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ۝۲۶ وَأَوْرَثَكُم أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝۲۷﴾ [الأحزاب: ۲۵-۲۷]

ترجمه: و خدا کافران را با خشمشان برگردانید در حالی که هیچ خبری نیافتند (به فتح و غنیمتی نرسیدند) و خدا کارزار مؤمنین را کفایت کرد و خدا نیرومند عزیز است (۲۵) و آن کسانی از اهل کتاب را که پشتیبانی احزاب کردند از قلعه‌هایشان فرود آورد و هراس در دلشان افکند گروهی را می‌کشتید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید (۲۶) و خدا زمین و خانه‌ها و اموال ایشان و زمینی را که قدم به آن نگذاشته بودید به شما ارث داد و خدا بر هر چیزی توانا است (۲۷).

نکات: مقصود از کافران با خشم، همان مردم مشرک احزاب بودند که بدون فتح و ظفر برگشتند. و مقصود از جمله ﴿الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ بنی قریظه بودند که با رسول خدا ﷺ پیمان بسته بودند که علیه او به دشمن او کمک نکنند و یاری ندهند، ولی نقض عهد کردند و پس از جنگ احزاب گرفتار شدند، و قصه ایشان این است که: چون مسلمین از اطراف خندق به طرف خانه‌هایشان آمدند، رسول خدا ﷺ زره خود را به زمین گذاشت و غسل کرد و در حالی که رسول خدا ﷺ بخور می‌داد، جبرئیل آمد و گفت: سلاح جنگ باز کردی، اکنون آماده مقابله با بنی قریظه باش. پس بلال از جانب رسول خدا ﷺ مردم را ندا داد که حرکت کنند و نماز عصر در بنی قریظه خوانده شود، پس مسلمین به حصار ایشان پرداختند، پانزده یا بیست و پنج روز قلعه بنی قریظه که عهد و پیمان‌ها را نقض کرده بودند، در محاصره مسلمین بود و هر روز با سنگ و تیر یکدیگر را جواب می‌دادند، تا خدا هراسی در دل یهودیان انداخت و از محاصره به تنگ آمدند و از قلاع خویش به زیر آمده و به حکم سعد بن معاذ در حق ایشان راضی شدند، سعد گفت: حکم من این است که مردان بنی قریظه را بکشید (و این

حکم، حکم تورات ایشان نیز بود، پس در واقع حکم کتابشان بر ایشان حاکم و به اجراء در آمد) و زنان و کودکانشان را برده گیرید و اموالشان را قسمت کنید، پس مردان ایشان را کشتند و زنانشان اسیر شدند و پس از انجام امر بنی قریظه، زخم رگ اکحل سعد بن معاذ باز شد و به همان جراحت از جهان فانی درگذشت. رضوان الله علیه.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُوبًا لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيِّنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعُكُمْ وَأُسْرِحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُم بِفَدْحَةٍ مِّبْيَةٍ يُّضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَن يَقْنُتْ مِنْكُم مِّلَّةً يُّضَعَفْ لَهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾﴾

[الأحزاب: ۲۸-۳۱]

ترجمه: ای پیامبر، زنان خویش را بگو اگر زندگی این دنیا و زیور آن را خواهید پس بیایید برخوردارتان کنم و رهایتان کنم رها کردن خوبی (۲۸) و اگر خدا و رسول او و دار آخرت خواهید پس خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی مهیا کرده است (۲۹) ای زنان پیامبر هرکه از شما کار زشت واضحی کند عذاب او دوبرابر افزون گردد و این برای خدا آسان است (۳۰) و هرکه از شما مطیع خدا و رسول او شود و عمل شایسته کند پاداش او را دو برابر دهیم و برای او روزی سخاوتمندانه مهیا کرده ایم (۳۱).

نکات: چون رسول خدا ﷺ زاهد و قانع بود ولی زنان او میل داشتند که مقداری در زندگی خود خوشتر باشند، و به اضافه برخی بر برخ دیگر غیرت می ورزیدند و توقعات زیاده تری داشتند، پس رسول خدا ﷺ از همه إعراض کرد و ایلا نمود، در حالی که نه عدد زن داشت، و در حدیثی آمده که روزی رسول خدا ﷺ با حفصه نشسته بودند و بین ایشان نزاعی رخ داد، حضرت فرمود: آیا میل داری مردی بین ما قضاوت کند؟ حفصه گفت: بلی، پس رسول خدا ﷺ عمر را احضار فرمود برای قضاوت، پس عمر به حفصه گفت: بگو، حفصه گفت: یا رسول الله شما بگوئید، ولی جز حق نگوئید، عمر دست خود را بلند کرد که او را بزند رسول خدا ﷺ فرمود خودداری کن، عمر به حفصه گفت: ای دشمن خدا، رسول خدا ﷺ جز حق نمی گوید، و اگر برای احترام مجلس رسول خدا ﷺ نبود دست از تو بر نمی داشتم تا بمیری، پس رسول خدا ﷺ برخاست و رفت میان غرفه ای و یک ماه از زنان خود فاصله گرفت تا اینکه آیه فوق و آیات بعد نازل گردید. و جمله: ﴿يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ﴾ و هم جمله ﴿نُؤْتِيهَا﴾

أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ»، دلالت دارد بر اینکه ثواب و عقاب بستگان و کسان رسول خدا ﷺ با دیگران فرق دارد، بستگان رسول خدا ﷺ باید آبروی رسول خدا ﷺ را حفظ کنند، و لذا زید بن علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «إِنِّي لأَرْجُو لِلْمَحْسَنِ مَنَا أَجْرَيْنِ وَأَخَافُ عَلَى الْمَسِيءِ مَنَا أَنْ يَضَاعِفَ لَهُ الْعَذَابَ ضِعْفَيْنِ كَمَا وَعَدَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ». و نیز روایت شده که مردی به علی بن الحسین علیهما السلام عرض کرد شما اهل بیت مغفور لکم می باشید! حضرت غضب نمود از این سخن، و فرمود: «نَحْنُ أُخْرَى أَنْ يَجْرِيَ فِينَا مَا أَجْرَى اللَّهُ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ، إِنَّا نَرَى لِمَحْسِنَاتِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمَسِيئَاتِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»، سپس آن حضرت این آیات را قرائت نمود، ولی آنچه از این آیات بر می آید آنست که این حکم فقط شامل زنان پیامبر است.

﴿يَنْسَاءَ اللَّيِّ لَسْتُ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقَيْتُ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنِ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ [الأحزاب: ۳۲-۳۴]

ترجمه: ای زنان پیامبر شما اگر پرهیزگاری کنید مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید؛ پس در گفتار خود نرمی نکنید تا کسی که مرضی در دل دارد طمع آورد و گفتاری پسندیده گویند (۳۲) و در خانه‌های خود برقرار باشید و جلوه‌گری جاهلیت پیشین را پیش مگیرید و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و خدا و رسول او را اطاعت کنید همانا خدا می‌خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند (۳۳) و به یاد آرید آیات خدا و حکمتی که در خانه‌های شما خوانده می‌شود زیرا خدا دقیق و آگاه است (و لطف دارد و کار دانست) (۳۴).

نکات: این آیات نیز راجع به زوجات رسول خدا ﷺ نازل شده و یک سیاق است و مخاطبین آیات ایشانند. جمله: ﴿إِنْ أَتَقَيْتُ﴾ دلالت دارد که به واسطه تقوی امتیاز شما از دیگران حاصل می‌شود نه به واسطه زوجیت رسول خدا ﷺ، تفوق شما بر زنان دیگر به واسطه تقوی است نه به واسطه نسبت!

بدان که مخاطب در این آیات جمع مؤنث است مگر در جمله ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ که مذكر آمده برای تغلیب، یعنی؛ خدای تعالی برای اینکه رسول خدا ﷺ را نیز مخاطب قرار دهد و او را نیز مکلف گرداند به دفع رجس، لذا او را غلبه داده و به او و زنانش خطاب جمع مذكر نموده است، چنانکه اگر کسی بر مجلسی که یک مرد و چند زن در آن باشد

بخواهد سلام کند طبق عرف عرب؛ سلام علیکم می‌گوید، و مؤید مطلب آیه فوق در آیه ۷۳ سورة هود نیز آمده است که خدا خطاب به ساره عیال ابراهیم فرموده: ﴿أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾، که در این آیه خطاب جمع مذكر آمده برای وجود و سرپرستی ابراهیم بر ساره و برای وجود ابراهیم در آن خطاب. خطاب در این آیات نیز به ملاحظه وجود رسول خدا ﷺ در میان زوجاتش جمع مذكر آمده است.

میان اهل سنت و تشیع اختلافی حاصل شده که آیه ۳۳ راجع به کیست؟ آیا مخاطب در این آیه رسول خدا ﷺ با زوجاتش می‌باشد و یا رسول خدا ﷺ با دختر و داماد و فرزندان دامادش یعنی؛ علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام می‌باشد؟ به نظر ما این اختلاف از تعصبات ایجاد شده و باید گفت: این آیه راجع به تمام زوجات و کسانی است که خانواده رسول خدا ﷺ را تشکیل می‌دادند و پاکی ایشان مطلوب بوده و آبروی رسول خدا ﷺ می‌باشد، چه داماد و فرزندان باشد و چه زنان که اصل خطاب به ایشان است زیرا آلودگی هریک از ایشان برای رسول خدا ﷺ و نسبت به او زیبنده نیست و پاکیزگی هریک از ایشان برای نسبت به رسول خدا ﷺ مطلوب و مرغوب است، اضافه بر تکلیفی که هریک برای خود دارند.

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: این آیه دلالت بر عصمت اهل بیت رسول دارد، ولی باید گفت: ابدًا دلالت ندارد زیرا اراده حق تعالی که می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ...﴾، یا اراده تکوینی است و یا اراده تشریعی، چون قرآن کتاب قانون و تشریعی است باید اراده مذکور تشریعی باشد و نمی‌توانیم اراده تکوینی بدانیم مگر آنکه قرینه‌ای باشد، اراده در این آیه که خدا فرموده ﴿يُرِيدُ اللَّهُ...﴾ تا جمله ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا﴾، مانند اراده‌ای است که در آیه ۶ سورة مائده می‌باشد، پس از جمله ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ تا آخر فرموده: ﴿يُرِيدُ لِيُطَهِّرْكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾ که مخاطب تمام اهل ایمان است، و از تمام اهل ایمان اراده طهارت نموده و اراده طهارت در این آیه قانونی و تشریعی است یعنی؛ خدا از تمام مؤمنین خواسته که پاک و پاکیزه باشند و به اختیار خودشان و بدست خودشان خود را پاکیزه و پاک کنند نه به اراده تکوینی. به هر حال اگر مقصود از اراده در آیه‌ای که مربوط به اهل بیت رسول است تکوینی بود، باید در آیه، از امور تکوینی ذکری به میان می‌آمد چنانکه در آیاتی که کلمه اراده آمده و مقصود از آن اراده تکوینی است، در آن آیات از امور تکوینی سخن به میان آمده است، درحالی که در این آیات امور تکلیفی و تشریعی بیان گردیده مانند آنکه می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنِ الزَّكَاةَ﴾ و یا ﴿وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾، و البته این تکالیف بر سایر اهل ایمان

نیز واجب است چنانکه در آیه وضو و آیات مانند آن خدا از تمام اهل ایمان طهارت و ادای تکالیف را خواسته است و خود امامیه در زیارتی که برای حضرت حسین ساخته‌اند می‌گویند: «أشهد أنك قد أقمّت الصلاة وآتيت الزكاة». و به علاوه از جمله ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾ «تا رجس را از شما ببرد» استفاده می‌شود که در اهل بیت رجسی بوده که خدا می‌خواهد آن را ببرد و معصوم نبودند!

دلیل دیگر آن که ارادهٔ تکوینی موجب جبر است همان طوری که خدا اراده کرده درخت انجیر، انجیر دهد و درخت انار، انار دهد و این اراده تخلف ندارد یعنی ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾. پس فرق بین ارادهٔ تکوینی و ارادهٔ تشریعی این است که در ارادهٔ تکوینی مراد حق واقع می‌شود و تخلف ندارد و به ارادهٔ بندگان موقوف نیست، ولی ارادهٔ تشریعی و قانونی حق، موکول شده به اختیار بندگان، و ممکن است مراد حق تعالی از اراده تخلف کند یعنی خدا از تمام مردم ارادهٔ ایمان کرده ولی به اختیار خود مردم؛ و مردم ارادهٔ حق را انجام ندادند و ایمان نیاورده‌اند، همچنین طهارت، خدا از همهٔ مردم طهارت خواسته ولی بسیاری از افراد این خواست خدا را اطاعت نکردند!

حال می‌گوئیم خدا از تمام مردم پاکی را خواسته ولی در این آیهٔ سورة احزاب به خصوصه از اهل بیت رسول، پاکی و پاکیزگی را خواسته است، به اعتبار اینکه اهل بیت رسول بستگی به رسول دارند و آبروی ایشان آبروی رسول خدا ﷺ است، و خدا توقعی که از ایشان دارد و تکلیفی که از ایشان می‌خواهد مؤکدتر و ذکر آن لازم‌تر بوده و لذا در این آیه تذکر داده، اما ارادهٔ حق تکوینی نیست که ایشان به خواست خدا مجبور باشند، یعنی طهارت ایشان ذاتی و تکوینی و به ارادهٔ حق باشد نه بارادهٔ خودشان، اگر چنین باشد که طهارت ذاتی و به جبر الهی باشد، برای ایشان فضیلتی نیست، هر شجر و حجری از خطاء معصوم است و گناه نمی‌کند، بلکه طهارت خانوادهٔ رسول که خدا از ایشان خواسته، قانونی و شرعی و به تحصیل خود ایشان است، این تکلیفی است برای ایشان به خصوص، همانطور که داماد و فرزندان رسول باید به اختیار خودشان پاک و پاکیزه باشند، زنان او نیز مکلفند و باید خود را پاک و پاکیزه کنند، چه از آلودگی‌های ظاهری و چه باطنی، و نمی‌توان گفت: مثلاً ام سلمه و یا حفصه مکلف به طهارت نیستند. پس خدا قانوناً و تشریعیاً از هر زنی از زنان رسول و از سایر بستگان و اولادشان طهارت خواسته با تأکید ﴿تَطْهِرًا﴾ که مصدر مؤکد است برای ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ﴾.

پس نزاعی که بین نویسندگان ایجاد شده که مقصود از کلمهٔ ﴿أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ کیست؟ یکی گفته فلان است، دیگری گفته بهمان است، این نزاع‌ها از تعصبات بوجود آمده، و باید گفت: تما خانواده و کسان رسول خدا ﷺ مکلفند به تحصیل طهارت، هرکس خود را پاک و پاکیزه کرده مقام بیشتری آن

هم نزد خدا دارد، و هرکس خود را آلوده نموده مقام پایین تری دارد و نباید این آیات الهی را بهانه‌ای برای نزاع قرار داد، و روایاتی هم که وارد شده هرکدام موافق با قرآن باشد باید پذیرفت.

به اضافه برای اینکه دانسته شود ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز از گناه مصون نمی‌باشند پاره‌ای از کلمات ایشان را می‌آوریم: حضرت علی بن الحسین علیه السلام در دعای ۳۲ صحیفه سجادیه فرموده: «کثر علی ما أبوء به من معصيتك»، یعنی؛ بسیار است معصیت تو بر من که اقرار می‌کنم، و فرموده: «اللهم إنك أمرتني فتركت ونهيتني فرکبت» یعنی؛ خدایا تو مرا امر نمودی پس سر باز زدم و نهی نمودی، پس بجا آوردم، و فرموده: «کبائر ذنوب اجترحتها» یعنی؛ گناهان عظیمی که مرتکب شدم، و در دعای رمضان از خدا خواسته که: «تطهرنا به من الذنوب»، و در دعا‌های ۱۱ و ۱۲ و ۱۶ و ۲۰ و ۴۵ از صحیفه فرموده: «واجعل ختام ما تحصي علينا كُتبه أعمالنا توبة مقبولة، لا توقفنا بعدها على ذنب اجترحناه ولا معصية اقترفناها ولا تكشف عنا سترنا سترته، ليس لحاجتي مطلب سواك ولا لذنبی غافر غيرك واغفر ذنبي، خلصني من الحسد واحصرني عن الذنوب، هذا ظهري قد أثقلت به الخطايا، ليس عندي ما يوجب مغفرتك، واغفر لنا ما خفي من ذنوبنا وما علن.» و حضرت امیر علیه السلام در بعضی از دعا‌های خود فرموده: «و اغفر لي ذنوبي واستر علي عيوبي، أتمنى عليك العظام فواسواته وقبيح صنعاه! أية جرأة تجرأت، واغفر لي بسعة رحمتك كبائر ذنوبي، لا تفضحني بما جنيته على نفسي، أتوب إليك من كل خطيئة ارتكبتها ومن كل ذنب عملته ولكل فاحشة سبقت مني، واعطني في مجلسي هذا مغفرة ما مضى من ذنوبي، اللهم إن عفوك عن ذنبي وتجاوزك عن خطيئتي وصفحك عن عظيم جرمي فيما كان من خطاي وعمدي، اللهم إن ذنوبي وإن كانت فظيعة، لا أستتم التوبة لما أعلمه من ضعفي وأن تغفر لي جميع ما أحصيت من مظالم العباد قبلي، إلهي إن لم تلتنا يد إحسانك يوم الورد اختلطنا في الجزاء بذوي الجحود. موقرة من ثقل الأوزار ظهورنا».

و صدها کلمات دیگر حضرت امیر و سایر ائمه علیهم السلام در دعاها و نهج البلاغه و جاهای دیگر که هرکس بخواهد باید خود مراجعه کند و ببیند و بداند.

به هرحال ائمه علیهم السلام چنین اظهار کرده‌اند تا مردم در حق آنان غلو ننمایند، و هیچ پیغمبر و امامی ادعای عصمت نکرده و دلیلی بر آن در کتاب خدا و سنت رسول نیست.

﴿الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِينَ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ

وَالصَّامِينَ وَالصَّيْمِينَ وَالْحَفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظِينَ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾ [الأحزاب: ۳۵]

ترجمه: محققا مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان با ایمان و زنان با ایمان و مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار و مردان راستگو و زنان راستگو و مردان صبور و زنان صبور و مردان فروتن و زنان فروتن و مردان صدقه ده و زنان صدقه ده و مردان روزه گیر و زنان روزه گیر و مردان حافظ فروج و زنان حافظه و مردان بسیار ذکرگوی و زنان ذکرگوی را، خدا برایشان آمرزش و پاداش بزرگی آماده کرده است (۳۵).

نکات: این آیه نیز راجع به زنان رسول خدا ﷺ و سایر زنان مؤمنات است. در خبر آمده که چون اسماء بنت عمیس با شوهرش جعفر بن ابی طالب از مهاجرت حبشه آمدند مدینه، اسماء نزد زنان رسول خدا ﷺ آمد و گفت: در حق ما زنان چیزی از قرآن نازل نشده؟ گفتند: نه، لذا به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله ما زنان در ناامیدی و زیانیم، رسول خدا ﷺ فرمود: برای چه؟ گفت: برای اینکه زنان ذکر خیری ندارند چنانکه مردان دارند، پس آیه ۳۵ این سوره نازل شد که زنان مسلمة و مؤمنه با مردان مسلم و مؤمن در یک ردیفند، و هریک دارای پاداش بزرگی هستند. ﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ﴾ کسانی هستند که در حال خفتن و نشستن و قیام، خدا را فراموش نکنند، امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس تسبیح حضرت زهرا را بگوید از ﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ شمرده می شود که شب را به این ذکر بیتوته کند و به نظر ما عمومیت دارد.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿٣٦﴾ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾﴾ [الأحزاب: ۳۶-۳۸]

ترجمه: و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه روا نباشد که چون خدا و رسول او امری را حکم کنند ایشان برای خودشان اختیار امری کنند و آنکه خدا و رسول او را عصبان کند به تحقیق به ضلالت افتاده ضلالتی آشکارا (۳۶) و آن دم که می گفתי به آن که خدا نعمتش داده و تو

نیز نعمتش دادی که جفت خویش را برای خودت نگه دار و از خدا بترس و تو در ضمیر خود پنهان می‌داشتی آنچه را که خدا آن را آشکار کند و تو از مردم می‌ترسیدی و حال آنکه خدا سزاوار است که از او بترسی، پس چون زید حاجت خود را از آن زن بر آورد، آن زن را جفت تو اش کردیم، تا بر مؤمنین حرجی نباشد درباره زنان پسرخوانده هاشان وقتی که آنان حاجتشان را نسبت به آن زنان بر آورده باشند، و فرمان خدا انجام شدنی است (۳۷) بر پیامبر باکی نیست در آنچه خدا برای او مقرر کرده، آئین خدا درباره کسانی که از پیش گذشته‌اند چنین بوده و فرمان خدا همواره به اندازه معینی است (۳۸).

نکات: این آیات نازل شده درباره زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا ﷺ امیمه بنت عبدالمطلب، و شوهرش زید بن حارثه. و قضیه ایشان چنین است که: چون جنگی بین بنی کلاب و طائفه دیگری از عرب واقع شد و بنی کلاب مغلوب شدند، پس زید بن حارثه کلبی را که جوانی بود به اسیری گرفتند و در بازار عکاظ فروختند، رسول خدا ﷺ از پول خدیجه او را خریداری کرد و چون دعوت خود را به رسالت ظاهر کرد، حضرت خدیجه و زید ایمان آوردند. رسول خدا ﷺ به خدیجه فرمود: زید را به من ببخش، حضرت خدیجه اطاعت کرد و او را بخشید، پس حارثه که از بزرگان بنی کلاب بود با جماعتی خدمت حضرت ابوطالب آمدند و از رسول خدا ﷺ خواهش کردند که فرزند او را به او برگرداند به عتق و یا به بیع. رسول خدا ﷺ فرمود: زید حر است هر جا که می‌خواهد برود، او را آزاد کرد، حارثه به او گفت: ملحق به قومت شو، گفت: من از رسول خدا ﷺ جدا نمی‌شوم، پس آنچه پدر او جدیت و ملاطفت کرد مفید نشد، پدر او گفت: من از تو بیزارم، زید گفت: میل خودت می‌باشد، پس حارثه گفت: ای گروه قریش شاهد باشید که من از زید بیزارم و او فرزند من نیست، در این وقت رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروه قریش زید فرزند من و من پدر او می‌باشم، پس به رسم عرب زید را پسر محمد می‌خواندند. پس زید با رسول خدا ﷺ بود تا هجرت کرد به مدینه، و رسول خدا ﷺ او را بسیار دوست می‌داشت، و زید را به همین جهت زید الحب می‌خواندند، پس زینب بنت جحش دختر عمه رسول خدا امیمه بنت عبدالمطلب که صاحب جمال بود و مردانی از قریش و دیگران از سران عرب او را خواستگاری کردند، او خواهر خود را فرستاد نزد رسول خدا ﷺ برای مشورت در امر تزویج، رسول خدا ﷺ اشاره به زید کرد، چون این خبر به زینب و برادرش عبدالله رسید، راضی نشدند و گفتند: باید تأملی کرد زیرا نسب ما رفیع و زید غلام آزاد شده است، و سزاوار همسری زینب را ندارد، و لذا آیه ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ نازل گردید، پس از نزول آیه زینب گفت: من راضی شدم و اختیار من به دست

شماست و عبدالله نیز راضی شد، پس حضرت با اینکه عمه زاده خود را مکرر دیده بود به زید تزویج کرد و از مال خود ده دینار و شصت درهم و خمار و ملحفه‌ای و جامه‌ای و پنجاه مد طعام به عنوان صداق فرستاد، پس مدتی با هم بودند لیکن زینب ترفع می نمود، تا آنکه نزاعی بین ایشان رخ داد، زید آمد نزد رسول خدا ﷺ و اذن خواست که او را طلاق گوید، حضرت فرمود: از وی تهمتی یافتی، گفت: نه و الله ولیکن بر من ترفع می کند جهت شرافت نسب و مزید حسنی که دارد، حضرت فرمود: ﴿أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ﴾، زوجه خود را نگاهدار، به هر حال زید او را طلاق داد، و خدا رسول خود را امر کرد که زینب را زوجه خود قرار ده برای اینکه سنت جاهلیت از بین برود زیرا در جاهلیت تزویج زوجه پسرخوانده بر شخص حرام بود، رسول خدا ﷺ از سخن مردم احتراز داشت و نمی خواست مردم بگویند: او زوجه فرزند خود را تزویج کرده، و لذا خدا او را عتاب کرده که این امر را مخفی مکن و از خدا بترس نه از مردم، زیرا ما زینب را به تو تزویج کردیم و حرجی بر تو نیست، ﴿مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ﴾، پس آنچه نصاری گفته اند که رسول خدا ﷺ عاشق زینب شد و به زید گفت: او را طلاق دهد مخالف قرآن و مخالف تاریخ است. به اضافه رسول خدا ﷺ صدها مرتبه زینب را دیده بود اگر او را می خواست قبلاً به زید تزویج نمی نمود.

نکته دیگر آنکه در آیه ۳۶ عصیان خدا و رسول را موجب ضلالت شمرده نه عصیان اولیا و ائمه و دانشمندان دیگر را که عصیان اینان موجب ضلالت نیست. معلوم می شود که اولیاء و ائمه «واجب الإطاعة» نبوده اند، و خود آنان نیز خود را واجب الاطاعة ندانسته بلکه خود را از عصیان مصون نمی دانند چنانکه حضرت سجاد در صحیفه سجادیه دعای ۳۴ می فرماید: «کم نهي لك قد أتيناه وسيئة اكتسبناها». و در دعای دهم فرموده: «اللهم إن الشيطان قد شمت بنا إذ شايعنا على معصيتك»، و در دعای ۵۲ فرموده: «شهواتي حرمتي» یعنی؛ شهوات مرا بی بهره ساخته، و در دعای ۴۱ فرموده: «لا تعلن على عيون الملاء خبري»، «أخف عنهم ما يكون نشره علي عارا»، و در دعای ۲۵ و ۱۶ فرموده: «أعذني وذريتي من الشيطان الرجيم، سلطته منا على ما لم تسلطنا عليه منه»، «و من أبعد غورا في الباطل وأشد إقداما على السوء مني حين أقف بين دعوتك ودعوة الشيطان فأتبع دعوته»، یعنی؛ هنگامی که بین دعوت تو و دعوت شیطان بایستم دعوت شیطان را می پذیرم. و حضرت امیر المومنین در صحیفه علویه در بعضی از دعاها می فرماید: «أستغفرك للنعم التي مننت بها علي فتقويت بها علي معاصيك، لكل ذنب أذنبته ولكل معصية ارتكبتها إلهي أفحمتني ذنوبي وقطعت مقالتي فلاحجة لي ولا عذر كبر ذنبي، فأنا الهالك إن لم تمن عليا بتخفيف الأثقال خلصني من النار وإن استوجبتها». و بسیاری از کلمات ائمه علیهم السلام که بر آنچه گفتیم دلالت دارد، و چون ذکر آن موجب تطویل

است، از نوشتن آن معذوریم. و عجیب است در زمان ما که شب و روز در شناخت و عصمت ائمه بحث می‌کنند و به کلی مردم را از دین و حقائق آن دور کرده‌اند.

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾
 ﴿٣٩﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۖ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

[الأحزاب: ۳۹-۴۰]

ترجمه: آن کسان که پیغام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسند و از کسی جز خدا نمی‌ترسند و خدا برای حساب‌گری کافی است (۳۹) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولیکن رسول خداست و ختم نموده پیامبران را و خدا به هر چیزی دانا بوده است (۴۰).

نکات: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ دلالت دارد که فقط خدا برای رسیدگی به حساب کافی است، و علی بن الحسین (علیه السلام) در دعای پنجاهم صحیفه سجاده فرموده: «وکفی بک جازیا وکفی بک حسبیا»، یعنی؛ فقط کافی است تو جزادهنده و حسابگر باشی. پس آنچه در زیارت‌نامه‌ها جعل کرده‌اند که حساب خلق با امامان است نباید پذیرفت زیرا بر خلاف کتاب خدا می‌باشد!

کلمه ﴿وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ بفتح تاء و میم قرائت می‌شود، در اینصورت ممکن است فعل ماضی از باب مفاعله باشد یعنی محمد ختم نموده انبیاء را یعنی؛ آخرین پیامبر است، و اما اگر خاتم اسم باشد یعنی پیامبری به محمد ختم شده است. و خاتم را به معنی انگشتر نیز گفته‌اند که همانطوری که مهر انگشتر را به آخر نامه می‌زنند برای اعتبار آنچه جلو آن نوشته شده، و آنچه بعد از مهر نوشته می‌شود بی اعتبار است، همانطور مهر نبوت نیز چنین است که پس از محمد (صلی الله علیه و آله) اگر کسی مدعی نبوت شود، بی اعتبار است، به اضافه بر این اخبار متواتره وارد شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: «لا نبی بعدی وأنا آخر النبیین».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ۖ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۖ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾
 ﴿٤١﴾ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ ۚ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٢﴾

[الأحزاب: ۴۱-۴۲]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را یاد کنید یاد کردن بسیاری (۴۱) و بامداد و پسین (صبح و شام) او را تسبیح کنید (۴۲) اوست که با فرشتگان خود بر شما صلوات می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون برد و خدا نسبت به مؤمنین رحیم است (۴۳) روزی که او را مقالات کنند درودشان سلام است و خدا برای ایشان پاداش ارجمند آماده کرده است (۴۴).

نکات: در اینکه ﴿ذُكِّرَا كَثِيرًا﴾ چه باشد به اختلاف بیان شده. محتمل است مقصود دوام ذکر وی در زبان و یا در دل باشد که انسان خالق خود را هیچ گاه فراموش نکند و در حدیثی آمده که گفتن تسبیحات اربعه می باشد در هر حال. و در حدیثی گفتن آن سی مرتبه می باشد، و در حدیث دیگر تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام ذکر کثیر است، ابن عباس روایت کرده که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بگو «سبحان الله، والحمد لله، ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله عدد ما علم وزنة ما علم وملء ما علم»، و هرکس این را بگوید از «ذاکرین الله کثیرا» نوشته می شود. و مقصود از ﴿بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ نماز صبح و نماز عصر و یا نماز عشاء است که اطلاق تسبیح بر آنها اطلاق الجزء علی الكل است. مقصود از صلوات خدا مغفرت و رحمت است و مقصود از صلوات فرشتگان دعای ایشان است. از این آیه معلوم می شود صلوات فرستادن بر مؤمنین جایز است چنانکه صلوات بر آل محمد نیز مقصود پاکان امت می باشد. و جمله ﴿تَحِيَّتُهُمْ...﴾ جایز است اضافه مصدر به فاعل باشد و جایز است اضافه مصدر به مفعول باشد ﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةً﴾.

﴿يَنَائِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۖ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ ۖ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۖ وَبَشِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ۖ وَلَا تَطْعَ الْكَافِرِينَ ۖ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۸]

ترجمه: ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت آور و بیم رسان فرستادیم (۴۵) و دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و چراغی روشنایی دهنده (فرستادیم) (۴۶) و مؤمنان را بشارت بده به اینکه از جانب خدا فضل و کرم بزرگی دارند (۴۷) و کافران و منافقان را اطاعت مکن و آزارشان را رها کن و بر خدا توکل نما و خدا کارگزار کافی است (۴۸).

نکات: ﴿شَهِدًا﴾ یعنی «شاهدًا علی امتک» در آنچه در زمان حیات بجا می آورند به قرینه آیات دیگر. اگر کسی به جمله ﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ﴾ استدلال کند که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اذن خدا بود، پس دعوت دیگران نیز باید به اذن خدا باشد و حال آنکه دعوت کنندگان به توحید و مبلغان اسلامی از طرف خدا اذنی ندارند؟ جواب این است که اذن فردا لازم نیست، بلکه اذن عموم کافی است و خدا اذن داده به طور عموم در سورة آل عمران آیه ۱۰۳ فرموده:

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ [آل عمران: ۱۰۳].

و مقصود از ﴿دَعِ أَذْنَهُمْ﴾ اعراض می باشد، از آزار ایشان اعراض کن و اعتنا نکن که خدا کفایت شر ایشان می کند.

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَعَهُنَّ وَسِرَّوَهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝٤٩﴾ يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي ءَاتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونُ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝٥٠﴾ [الأحزاب: ۴۹-۵۰]

ترجمه: ای مؤمنین چون زنان مؤمنه را نکاح کردید سپس قبل از آنکه مباشرت کنید طلاقشان دادید برای شما عده‌ای بر عهده آنها نیست که آن را بسر آرید، پس بر خوردارشان کنید و رهاسان سازید رها کردن خوبی (۴۹) ای پیامبر، ما همسران را که مهرشان داده‌ای و آنکه مملوک تو است که خدا غنیمت تو نموده و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران دائیت و دختران خاله‌هایت که با تو مهاجرت کرده‌اند بر تو حلال کرده‌ایم و (همچنین) زن مؤمنه‌ای اگر خود را به پیامبر ببخشد اگر پیامبر خواست او را نکاح کند در حالی که این حکم خاص تو است نه مؤمنین دیگر، به تحقیق ما دانائیم که بر ایشان درباره همسرانشان و ملک یمینشان چه مقرر کرده‌ایم تا اینکه بر تو تکلفی نباشد و خدا آمرزنده رحیم است (۵۰).

نکات: طلاق قبل از مس یعنی قبل از دخول و مباشرت، اگر صدق معین شده باشد باید زوج نصف آن را بدهد و اگر معین نشده باشد، چیزی به عنوان بهره که قرآن نام آن را متعه گذاشته، بدهد. و مقصود از جمله ﴿إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا...﴾ این است که اگر زنی خود را بر پیامبر می‌بخشید بدون عقد ازدواج و بدون ذکر صدق برای رسول خدا ﷺ جایز بود آن را بپذیرد و یا هم بستر شود، ولی برای کسان دیگر جایز نیست، و لذا خدا فرموده: ﴿خَالِصَةً لَكَ﴾، و این از خصائص النبی می‌باشد.

﴿تُرْجَىٰ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُتَوَىٰ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ أَبْغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا ءَاتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ۝٥١﴾ لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۝٥٢﴾ [الأحزاب: ۵۱-۵۲]

ترجمه: هریک از زنان خود را که خواهی در نوبت مؤخر کنی و هرکه را خواهی نزد خود آری و از آنها که کناره کردی هرکه را خواهی بطلبی، باکی بر تو نیست، این نزدیکتر است به آن که

چشمانشان روشن شود و غم نخورند و از رفتاری که با همهٔ ایشان می‌کنی خشنود باشند و خدا می‌داند که در دل‌های شما چیست و خدا دانای بردبار است (۵۱) بعد از این هیچ زنی برای تو حلال نیست و نه رواست که آنان را به همسرانی دیگر تبدیل کنی و اگرچه جمالشان تو را به عجب آورد مگر آنکه را مالک شوی و خدا بر هر چیزی مراقب است (۵۲).

نکات: باز یکی از خصائص النبی این است که نوبت هریک از زنان را که می‌خواست می‌توانست مقدم بدارد یعنی نوبت هریک را به دیگری بدهد. و مقصود از ﴿لَا يَحِلُّ لَكَ الْبَسَاءُ...﴾ تا آخر.. این است که پس از زنانی که داری زن دیگری را حق نداری به ازدواج خود درآوری و اگرچه دارای جمال فوق العاده‌ای باشد که تو را به شگفتی وادارد و این آیات نازل شد هنگامی که خدا زنان رسول خدا ﷺ را محیر کرده بین این که با او بماند یا این شروط و یا اینکه رها شوند، و آنان مصاحبت رسول خدا ﷺ را قبول کردند با همین مقرراتی که نازل شده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَبْظِرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِفِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيِّ فَيَسْتَجِيءُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَجِيءُ مِنْ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾﴾

[الأحزاب: ۵۳-۵۴]

ترجمه: ای مؤمنین به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر آنکه شما را به غذایی بخوانند اما منتظر پخته شدن آن نباشید ولیکن چون دعوت شدید داخل شوید و چون غذا خوردید پراکنده شوید و به گفتگو سرگرم مشوید که این رفتار پیغمبر را آزار می‌دهد و از شما شرم می‌دارد و خدا از بیان حق شرم نمی‌دارد و اگر از زنان رسول متاعی خواستید از پس پرده از ایشان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های ایشان پاکیزه‌تر است و حق ندارید پیغمبر را آزار کنید و نشاید که پس از وی هرگز زنان وی را به نکاح آرید که این نزد خدا کار بزرگی است (۵۳) اگر چیزی را آشکار کنید و یا نهان دارید پس محققا خدا به هر چیزی داناست (۵۴).

نکات: در صدر اسلام مسلمین می‌آمدند در خانهٔ رسول خدا ﷺ می‌نشستند و وقت آن جناب را می‌گرفتند و به سخنان بی‌فائده و قصه‌های بیهوده می‌پرداختند، و گاهی با زنان رسول خدا ﷺ گفتگو می‌کردند و رسول خدا ﷺ حیا می‌کرد از منع ایشان، لذا خدا این آیات را نازل نمود تا مردم به وظیفهٔ خود

آشنا شوند و رسول خدا ﷺ را نیازارند و اگر به طعامی دعوت شدند، پس از صرف غذا نشینند و پراکنده شوند و اگر از زنان رسول خدا ﷺ در خواستی دارند از پشت پرده درخواست نمایند، و چون طلحه بن عبیدالله گفته بود اگر رسول خدا ﷺ از دنیا برود و من زنده بمانم زن او را به نکاح آورم، رسول خدا ﷺ از این سخن آزرده شد، و تحریم نکاح ازدواج رسول در این آیات نازل گردید. چون این آیات نازل شد خویشان زنان رسول در آیه بعد استثناء گردیدند که خدمت زنان رسول بدون حجاب رفت و آمد کنند.

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيْ عَابَاتِهِنَّ وَلَا اَبْنَائِهِنَّ وَلَا اِخْوَنِهِنَّ وَلَا اَبْنَاءَ اِخْوَنِهِنَّ وَلَا اَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمُنُهُنَّ وَاتَّقِيْنَ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝۵۵ اِنَّ اللّٰهَ وَمَلَائِكَتُهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيْمًا ۝۵۶﴾
[الأحزاب: ۵۵-۵۶]

ترجمه: بر زنان رسول باکی نیست در مورد پدرانشان و نه پسرانشان و نه برادرانشان و نه برادرزاده هاشان و نه خواهرزادگان شان و نه زنان هم جنس خودشان و نه مملوکشان. و از خدا بترسید که خدا بر هر چیزی گواه است (۵۵) به تحقیق خدا و فرشتگان او صلوات می فرستند بر این پیغمبر، ای کسانی که ایمان آورده اید صلوات بفرستید بر او و تسلیم او باشید تسلیم کاملی (۵۶).

نکات: صلوات خدا مغفرت و رحمت است، و صلوات ملائکه دعا در حق ایشان است، و همچنین صلوات مؤمنین دعا و طلب رحمت است برای رسول خدا ﷺ. و جمله: ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيْمًا﴾ را ممکن است به معنی؛ تسلیم بگیریم چنانکه ذکر شد. و ممکن است به معنی آمر به سلام بگیریم یعنی؛ سلام کنید بر پیامبر سلام واضح و رسائی، و اما صلوات و سلام بر او به چه کیفیتی باید باشد به سنت رجوع می شود. و بدانکه امر ﴿صَلُّواْ﴾ در این آیه دلالت بر وجوب دارد، و وجوب صلوات دائمی است یا موقت، آیا یک مرتبه در عمر واجب است و یا مکرر، آیا وقتی که نام رسول خدا ﷺ برده می شود واجب است و یا وقت دیگر؟ تفصیل این را در احکام القرآن (مسئله ۱۱۶۳) نوشته ایم مراجعه شود.

﴿اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ۝۵۷ وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا فَقَدِ احْتَمَلُوْا بُهْتَانًا وَاِثْمًا مُّبِيْنًا﴾
[الأحزاب: ۵۷-۵۸]

ترجمه: محققا کسانی که خدا و رسول او را آزار کنند خدا در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و عذاب خفت انگیزی برای ایشان مهیا نموده است (۵۷) و کسانی که مردان مؤمن و زنان

مؤمنه را با نسبت دادن اعمالی که نکرده‌اند آزار نمایند پس حقا تهمت و گناه آشکاری به گردن گرفته‌اند(۵۸).

نکات: اذیت خدا آزار رسول و یا آزار یکی از بندگان با ایمان او ممکن است باشد چنانکه در حدیث آمده که خدا فرموده «من أهان لي وليا فقد أَرصد لمحاربتي»، و در روایت دیگر آمده «من أعان على مؤمن بشر كلمة لقي الله عزوجل وبين عينيه مكتوب آيس من رحمة الله». و ممکنست بگوئیم اذیت خدا تشبیه او به مخلوق و یا قول به تعطیل او و یا صفات نقص بر او روا داشتن است.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۖ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ٥٩﴾ لَّيْنٌ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُتَنَفِّقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ٦٠ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا ٦١ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ٦٢﴾ [الأحزاب: ۵-۶۲]

ترجمه: ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنین بگو سرپوشهایشان را به خود بپيچند و بخود بگیرند این مناسب‌تر و نزدیکتر به شناخت ایشان است که اذیت نشوند و خدا آمرزنده رحیم است(۵۹) اگر منافقان و کسانی که در قلوبشان مرضی است و بیهوده گویان مدینه خودداری نکنند البته تو را بر ایشان مسلط کنیم آنگاه مجاور و همسایگان تو در این شهر نباشند مگر اندکی (۶۰) مورد لعن و طردند، هر جا یافت شوند گرفته شده و باخواری کشته شوند (۶۱) روش خدا درباره کسانی که از پیش بوده‌اند چنین بوده و برای روش خدا تغییری نخواهی یافت(۶۲).

نکات: چون فساق و فجار مدینه سر راه زنان می‌ایستادند و برای ربودن زنان بی‌بند و بار غیرعقیفه چشمک می‌زدند و غالباً مورد طمع ایشان کنیزان بودند، خدای تعالی برای زنان احرار و عفاف دستوری داده که روپوش خود را بر خود بپيچند و خود را از نشان دادن به غیر حفظ کنند تا به عفت و عصمت و حجاب شناخته گردند و کسی متعرض ایشان نگردد.

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٣﴾ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ٦٤ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۖ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ٦٥﴾ [الأحزاب: ۶۳-۶۵]

ترجمه: مردم از ساعت قیامت از تو می‌پرسند، بگو علم آنها تنها نزد خداست و تو چه می‌دانی

شاید آن ساعت نزدیک باشد (۶۳) محققا خدا کافران را لعن کرده و برای ایشان آتشی سوزان آماده کرده است (۶۴) که همیشه در آن بمانند و دوست و یآوری نیابند (۶۵).

نکات: این آیات دلیل است بر اینکه رسول خدا ﷺ از وقت قیامت مطلع نبوده و غیب وقوع آن را نمی‌داند، پس اخبار مجعوله که می‌گویند کسانی علم «بما کان وما یكون» دارند کذب محض است.

﴿يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ۖ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَصْلَحْنَا السَّبِيلَ ۖ رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۶۶-۶۸]

ترجمه: روزی که چهره‌هایشان در آتش گردانیده شود می‌گویند ای کاش ما خدا را اطاعت کرده و این پیامبر را فرمان برده بودیم (۶۶) و گویند پروردگارا، ما آقایان خود و بزرگان خودمان را اطاعت کردیم، و آنان ما را از راه گمراه کردند (۶۷) پروردگارا از این عذاب دو برابرشان ده و لعنشان کن لعن بزرگی (۶۸).

نکات: از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «لا يؤمن أحدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به»، یعنی هیچ یک از شما حقیقتا ایمان نیاورده تا آنکه میل خود را تابع آنچه من آورده‌ام قرار دهد، و این آیات دلالت صریح دارد بر حرمت تقلید از بزرگان و عدم جواز اطاعت از دستورات ایشان، بلکه فقط خدا و رسول او را باید اطاعت کرد، زیرا اگر اطاعت بزرگان موجب نجات باشد، هر فرقه‌ای از بزرگان‌شان اطاعت می‌کنند و باید همه اهل نجات باشند دیگر حق و باطل معنایی ندارد. و نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «إنما أخاف على أمتي الائمة المضلین»، یعنی؛ همانا من از پیشوایان گمراه‌کننده بر اتمم می‌ترسم.

عده‌ای از مغرضین و دکانداران می‌گویند تقلید جایز است و مقابل نص قرآن فتوی می‌دهند و اجتهاد مقابل نص می‌کنند، و این صحیح نیست، و دلیلی که می‌آورند این است در کارها باید به متخصص آن رجوع کرد و متخصص در امور دین مجتهدین هستند، و این دلیل صحیح نیست زیرا هر فرقه‌ای چه کافر و چه مسلمان می‌توانند برای تقلید خود از بزرگان‌شان همین دلیل را بیاورند و عمل خود را صحیح بدانند.

ثانیا: در علوم کفائی باید به متخصص رجوع شود مثلاً یک نفر طبیب برای محلی کافی است و همه به او رجوع می‌کنند اما علم دین واجب عینی است نه کفائی و امر دین مانند سایر امور نیست که به متخصص رجوع شود بلکه هر مسلمانی واجب است در دین خود بصیر باشد. رسول خدا ﷺ

می‌فرماید: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، و هر مسلمانی خود باید عالم به اصول و فروع اسلام باشد نه رجوع به دیگری کند.

ثالثاً: تخصص در جایی ثابت می‌شود که آثار تخصص مکشوف و ظاهر شود، مثلاً کسی که خود را دکتر در طب و متخصص در آن می‌داند از معالجات او و بر طرف شدن مرض ممکن است فهمیده شود که او متخصص است و یا کسی که او مهندس ساختمان است از ساختن چند ساختمان تخصص او معلوم می‌شود و تخصص او در این دنیا معلوم می‌گردد و روشن می‌شود، اما کسی که ادعای اجتهاد مانند مجتهدین این مرز و بوم دارد و قرآن را غیر قابل فهم می‌داند برعکس آن دکتر و مهندس که تخصصشان در دنیا معلوم می‌گشت، می‌گوید: تخصص من در آخرت معلوم می‌شود! و می‌گوید: اثر صحت و بطلان فتوای من در قیامت دانسته می‌شود، پس تخصص او در دنیا معلوم نمی‌شود و آثاری ندارد، پس از کجا مقلد تخصص او را بفهمد، فتاوی مجتهد که چون فوت کند باطل گردد آن فتاوی حکم خدا نیست زیرا حکم خدا باطل نمی‌شود. به هر حال باید به مردم فهماند تقلید مدرکی در شرع ندارد.

رابعاً: از صدر اسلام تا زمان ما روز بروز اسلام خرابتر و احکام او ضایع‌تر و پیروانش ذلیل‌تر شده‌اند و این مدعیان تخصص احکامی ضد قرآن و شعائر من در آوردی به نام مذهب که در اسلام نبوده آورده‌اند و یا به سکوت تصویب نموده‌اند و خرافات و موهومات به دین افزوده‌اند. معلوم می‌شود متصدیان امور دینی متخصص نبوده‌اند بلکه مخرب بوده‌اند و حسا می‌بینیم این مدعیان تخصص فرسنگ‌ها از دین بدورند، و به وسیله تقلید دکان‌های خرافات را حفظ می‌کنند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَادَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا ۖ﴾ ﴿٦٩﴾ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۖ﴾ ﴿٧٠﴾ ﴿يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ ﴿٧١﴾

[الأحزاب: ۶۹-۷۱]

ترجمه: ای کسانی که ایمان دارید نباشید مانند کسانی که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه گفتند تبرئه کرد و نزد خدا آبرومند بود (۶۹) ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و سخن صواب و استوار بگویید (۷۰) تا خدا اعمالتان را به صلاح آورد و گناهان شما را بپامرزد، و هرکس اطاعت خدا و رسول او کند بهره‌مند شده به بهره بزرگی (۷۱).

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ...﴾ این است که محمد را اذیت نکنید چنانکه قوم موسی، موسی را اذیت کردند. اذیت قوم موسی این بوده که گاهی تهمت سحر و جادو و گاهی تهمت زنا و گاهی تهمت مرض برص و گاهی تهمت قتل هارون را به او زدند، ولی خدا بی‌عیبی او و دروغ‌های

مخالفین او را ظاهر ساخت. و جملات ﴿اتَّقُوا اللَّهَ...﴾ و ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ﴾ دلالت بر اهمیت تقوی و اطاعت خدا و رسول او دارد، حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در دعای ۲۱ صحیفه سجادیه فرموده: «لا أبلغ رضاك ولا أنال ما عندك إلا بطاعتك وبفضل رحمتك»، یعنی خشنودی تو را نمی‌رسم و آنچه نزد توست در نمی‌یابم مگر با اطاعت از تو و با افزایش رحمت.

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۝۷۲﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا [الأحزاب: ۷۲-۷۳]

ترجمه: به تحقیق ما این امانت را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم پس، از حمل آن خودداری کردند و از آن هراسیدند و انسان آن را برداشت به راستی که او ستمگر و نادان است (۷۲) برای اینکه خدا مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرک و زنان مشرکه را عذاب کند و بر مؤمنین و مؤمنات ببخشد و خدا آمرزنده و رحیم بوده است (۷۳).

نکات: چون در آیات سابق سخن از اطاعت خدا و رسول شده در این آیه برای اهمیت این تکلیف فرموده ما این تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم از تحمل آن خودداری کردند، و این عرضه، عرضه تکوینی است، یعنی چون اختیاری از خود نداشتند و تکلیف فرع اختیار است پس تکوینا متحمل تکلیف نیستند. و إباء از تکلیف إباء تکوینی است. اگر کسی بگوید به چه دلیل مقصود از امانت تکلیف است؟ گوییم علاوه بر آیات قبل که سخن از اطاعت خدا و رسول است از آیه بعد نیز که فرموده ﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ...﴾ که لام آن برای غایت و یا تعلیل است یعنی علت عرض امانت امتحان و رسیدن منافق است به عذاب و رسیدن مؤمن است به ثواب، پس این جمله نیز قرینه است که مراد از امانت تکلیف است. و بعضی گفته‌اند: مراد از امانت، امامت و یا ولایت و یا امانتداری است! و بعضی گفته‌اند عقل است، ولی هیچ کدام از آن معانی تناسب با آیه بعد ندارد.

سورة سبا (مکیه وهی اربع وخمسون آیه)

سورة سبا مکی و دارای ۵۴ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ﴾ ۱ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا
وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ﴾ ۲

[سبا: ۱-۲]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. هرستایش خاص خدایی است که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست و مخصوص ستایش در آخرت است، و اوست حکیم آگاه (۱) می داند آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان نازل گردد و آنچه در آن بالا رود و اوست رحیم آمرزنده (۲).

نکات: الف و لام ﴿الْحَمْدُ﴾ اگر برای استغراق باشد هرستایشی را شامل است و اگر برای عهد باشد مقصود این است که حمد مخصوصی که ستایش کامل است خاص خدا می باشد، و در اینجا حق تعالی کیفیت شکر و ستایش را به بندگان یاد می دهد، و در آخرت نیز بندگان او به ناچار اعتراف به ستایش او دارند، اگرچه دار تکلیف نیست و مقصود از ﴿مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ﴾ ریشه گیاهان و اشجار و گنج ها و اموات و غیراینها می باشد و مراد از ﴿مَا يَخْرُجُ مِنْهَا﴾ زراعات و اشجار و جواهر و حیوانات است. و مراد از ﴿وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾ ممکنست ملائکه و اعمال آدمیان باشد. و جمله ﴿مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾، علاوه بر آنچه گفته شد، ممکن است اشاره ای نیز باشد به آنچه دانشمندان علم نجوم می گویند. ایشان می گویند روزانه حدود بیست میلیون سنگ های آسمانی با سرعتی حدود ۵۰ تا ۷۰ کیلومتر در ثانیه با جو زمین که حدود ۸۰۰ کیلومتر ضخامت دارد برخورد می کنند سرعت زیاد سنگ ها و از طرفی گازهای نگهبان زندگی بر سطح کره زمین به نام هوا که با سرعت صد هزار کیلومتر در ساعت از روی این سنگ ها می گذرند باعث می شوند ابتدا سنگ های سماوی داغ و سپس از

حرارت سفید گردیده و بعد از هم متلاشی می‌شوند، و اغلب آنها قبل از رسیدن به زمین کاملاً سوخته و خاکستر می‌گردند، و نیز به موجب عوامل نامعلوم ذراتی از آنها از محدوده زمین خارج می‌شوند یعنی به علت سرعت زیادی که دارند قوه جاذبه زمین نمی‌تواند آنها را بریاید، و در نتیجه به طرف ستارگان و آسمان صعود می‌نمایند و در حوزه خورشید افتاده و یا بین ستارگان سرگردان می‌شوند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٣﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِرِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ ﴿٥﴾﴾

[سبا: ۳-۵]

ترجمه: و آنان که کافرنده گویند ساعت قیامت، ما را نخواهد آمد. بگو: آری، قسم به پروردگار آن‌خدایی که دانای غیب است که قیامت سراغتان خواهد آمد، هموزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین از علم او نهان نیست و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن مگر آنکه در کتابی روشن است (۳) تا جزا دهد آنان را که ایمان آورده و کارهای شایسته را نموده‌اند، آنها را که برایشان آمرزش و روزی ارجمند است (۴) و آنان که در مخالفت با آیات ما کوشیدند تا (به گمان خود) ما را عاجز کنند، آنها را که برایشان عذابی است از پلیدی دردناک (۵).

نکات: مقصود از ﴿كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ علم حق تعالی و یا کتاب تکوین است و مقصود از ﴿رِزْقٌ

كَرِيمٌ﴾ روزی گوارای دائم بدون منت است و آن بهشت است.

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نُخَسِّفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٩﴾﴾

[سبا: ۶-۹]

ترجمه: و کسانی که دانش داده شده‌اند می‌بینند که آنچه از پروردگارت به تو نازل شده حق است و به راه خدای عزیز حمید هدایت می‌کنند (۶) و آنان که کافر شده گفتند: آیا شما را

راهنمایی کنیم به مردی که شما را خبر می دهد که چون کاملاً ریزش شدید محققا به خلقت جدیدی خواهید بود (۷) آیا بر خدا دروغ بسته و یا جنونی در او هست؟ نه بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند (۸) آیا به آنچه پیش رویشان و پشت سرشان هست از آسمان و زمین ننگریستند اگر بخواهیم به زمینشان فرو می بریم و یا پاره ای از آسمان رویشان افکنیم. به راستی در این امر برای هر بنده توبه گری عبرت است (۹).

نکات: مقصود از جمله: ﴿أَوْثُوا الْعِلْمَ...﴾ آنان که دانش داده شده اند آیا اهل معرفت از اصحاب رسول خدا ﷺ بوده و یا دانشمندان اهل کتاب است، به نظر می رسد که عام باشد برای هردانشمندی، و مراد از ﴿صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ دین اسلام است. و مقصود از جمله: ﴿أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...﴾ استدلال برای تفکر در وجود آسمان و زمین و اثبات قدرت حق تعالی می باشد بر خلق جدید قیامت.

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرُ ۖ وَآلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ۖ إِنَّ أَعْمَلَ سَبْعَتِ وَقْدَرٍ فِي السَّرْدِ ۖ وَأَعْمَلُوا صَاحِبًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝۱۱﴾ وَلَسَلِمَنَّ الرِّيحُ عُذُوهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ۖ وَمِنَ الْحَبِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ۝۱۲﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَتَمْثِيلٍ وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ ۖ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿۱۳﴾

ترجمه: و به تحقیق داود را از جانب خود فضیلتی دادیم، ای کوه ها با وی هم آواز شوید با پرندگان، و آهن را برای وی نرم کردیم (۱۰) که زره های بلند بساز و بافت آن را به اندازه بگیر. و عمل شایسته کنید زیرا من بدانچه می کنید بینایم (۱۱) و باد را برای سلیمان رام کردیم که سیر بامدادش (به اندازه) یک ماه و شبانگاهش یکماه بود و چشمه مس را برای او روان ساختیم و از جن کسانی در حضور او به فرمان پروردگارش کار می کردند و هرکس از ایشان از فرمان ما سرپیچی می کرد از عذاب سوزان به او می چساندیم (۱۲) و برای وی می ساختند هرچه می خواست از قصرها و مجسمه ها و کاسه هایی مانند حوض ها و دیگ های ثابت. ای خاندان داود برای شکرگزاری عمل کنید و کمی از بندگانم شکر گزارند (۱۳).

نکات: فضیلت داود به نبوت و کتاب و معجزات بوده و اول کسی که زره آهنی ساخت حضرت داود علیہ السلام بود که خدا آهن را برای وی نرم نمود و از فروش زره زندگی می کرد و عیال خود را اطعام می نمود و اگر زیاد می ماند صدقه می داد. در حدیث آمده که خدا به داود وحی نمود که تو بنده خوبی

هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق می‌کنی، حضرت داود چهل شبانه روز گریه کرد تا خدا آهن را برای وی نرم نمود که روزی یک زره بسازد و بفروشد و از بیت المال مستغنی گردد. و صدای خوبی داشته و چون تسبیح می‌گفت: کوه صدای او را به تسبیح برمی‌گردانید. و برای فرزند او حضرت سلیمان باد را مسخر کرد که در ساعت صبح به قدر یک ماه می‌پیمود و همچنین در ساعت عصر و جنیان برای او قصرها و مجسمه‌ها و کاسه‌های بزرگ و دیگ‌ها می‌ساختند و بیت المقدس در زمان سلیمان ساخته شد با سنگ‌های مرمر و سفید و زرد و سبز و آیا ساختن مجسمه در زمان سلیمان حلال بوده و یا مجسمه درخت و مانند آن می‌ساختند و مجسمه ذی روح نمی‌ساختند معلوم نیست. و می‌توان گفت: مجسمه هرگاه برای عبادت و کرنش نباشد مانند عروسکی که بچه‌ها دارند چنانچه مفسده‌ای در آن نباشد ساخت و خرید و فروش آن اشکالی ندارد.

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجُنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾ [سبا: ۱۴]

ترجمه: پس چون مرگ را برای او مقرر داشتیم دلالت بر مرگ او ننمود جز جانور زمین (موریانه) که عصای وی را بخورد. پس چون بیفتاد، بر دیوان روشن شد که اگر غیب می‌دانستند در عذاب خفت‌انگیز نمی‌ماندند (۱۴).

نکات: حضرت سلیمان در محل عبادت خود اعتکاف می‌کرد پس چون مرگ او رسید خدا خواست مرگ او معلوم نباشد تا مردم بدانند که جنیان علم غیب ندارند، و لذا از مرگ سلیمان مطلع نبودند درحالی که برای سلیمان کار می‌کردند و بناء بیت المقدس را می‌ساختند پس سلیمان در حالی که تکیه بر عصا کرده بود ملک الموت او را قبض روح کرد و تا یک سال همانطور ایستاده تکیه بر عصا ماند تا بناء بیت المقدس تمام شد آن وقت خدا موریانه را بر عصای او مسلط کرد، چون عصای او را خورد او به زمین افتاد و مرگ او بر انس و جن ظاهر گردید. و نکته دیگر اینکه دانسته شود چون اجل آمد لحظه‌ای مؤخر نمی‌شود و در حال ایستاده قبض روح می‌شود و فرصت نشستن نیست.

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُّوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُمْ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبِّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿١٧﴾﴾ [سبا: ۱۵-۱۷]

ترجمه: به تحقیق برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه‌ای (از نعمت خدا) بود. دو باغستان از جانب راست و چپ، از روزی پروردگارتان بخورید و برای او شکرگزارید، شهر پاکیزه و پروردگار

آمرزنده (۱۵) ولی آنها روی گردانیدند پس بر ایشان سیل سخت فرستادیم و دو باغستانشان را به دو باغستان تبدیل کردیم که دارای میوه تلخ و خار و اندکی از سدر بود (۱۶) این چنین پاداششان دادیم به سبب کفرانشان و آیا جز کفران پیشه را مجازات می‌کنیم؟ (۱۷).

نکات: قوم سبا از عرب اهل یمن می‌باشند و برای خود سدی داشتند که بین دو کوه بود و آب در پشت آن جمع می‌شد و برای آن سوراخ‌ها بود که باز می‌کردند و به قدر احتیاج آب را می‌بردند و دو طرف خانه و مسکنشان سراسر باغ بود چه از طرف راست و چه از طرف چپ، و هوای طرب انگیز و روح پروری داشت و در آنجا نه پشه و نه عقرب و نه سایر حیوانات موزی پیدا می‌شد، ولی شکر خدا نکردند و از قوانین الهی اعراض کردند، خدای تعالی موش‌هائی را بر سد ایشان گماشت که آن را خوردند و سوراخ کردند، به طوری که سیل فشار آورد و سد از جا کنده شد و سیل تمام مزارع و باغات ایشان را خراب کرد به طوری که مختصر شوره‌گز و درخت سدری در آن ماند، و بوستان‌هاشان از بین رفت، خدا این قصه را ذکر کرده برای عبرت بندگان خود که شکرگزار باشند. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «اَكْرَمُوا الْخَبْزَ فَإِنَّهُ قَدْ عَمَلَ فِيهِ مَا بَيْنَ الْعَرْشِ إِلَى الْأَرْضِ وَمَا فِيهَا مِنْ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِهِ»، یعنی، نان را گرامی دارید زیرا برای به دست آمدن آن عوامل سماوی و زمینی و بسیاری از مخلوقات الهی مؤثر بوده‌اند. و تمام نعمت‌های الهی را باید چنین دانست و از شکرگزاری غافل نبود و به قوانین الهی و آیات او پشت نکرد.

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَهَرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾﴾ [سبأ: ۱۸-۱۹]

ترجمه: و بین ایشان و بین قریه‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم دهکده‌های نمایان قرار دادیم و سیر در آنها را (آسان و مسافتی) به اندازه قرار دادیم (و گفتیم) شبها و روزها در آنها به حال امن سیر کنید (۱۸) پس گفتند: پروردگارا، میان سفرهای ما فاصله و دوری قرار ده. و به خود ستم کردند پس ایشان را داستان‌ها (برای آیندگان) قرار دادیم و آنان را سخت از هم پراکندیم به راستی که در این داستان آیات عبرتی است برای هر صبور شکرگزاری (۱۹).

نکات: بین قوم سبا که در زیر سد مآرب بودند تا شام که زمین با برکتی است زیرا مملو از آنها و اشجار است، قریه‌هایی بود آباد که از قریه اول قریه دوم پیدا بود و همچنین در تمام طول راه. نوشته‌اند که از سد مآرب تا شام چهار هزار قریه آباد بود که هر مسافری می‌توانست بی‌زاد و توشه مسافرت کند و احتیاج به حمل زاد و توشه نداشته باشد، زیرا در بین راه به هر قریه‌ای می‌رسید طعام آنجا دسترس بود و

هرمسافری به حال امن مسافرت می‌کرد، نه دزدی و نه درنده‌ای در راه بود، ولی مردم سبا ناشکری می‌کردند و آرزو داشتند که در راهشان این همه قریه نباشد و مسافرتشان در راه دور و دراز باشد، و حق تعالی در اثر ناشکری آبادی‌های ایشان را تبدیل به بیابان کرد و اهالی آنجا همه پراکنده شدند، بعضی شام و فلسطین و بعضی به مدینه و مکه و جاهای دیگر رفتند و ایشان را عبرت برای آیندگان قرار داد.

﴿وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَمَا كَانَ لَهُوَ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ ﴿٢١﴾﴾

[سبا: ۲۰-۲۱]

ترجمه: و به تحقیق شیطان گمان خود را درباره (گمراه کردن) ایشان تصدیق کرد و همه جز گروهی از مؤمنین پیروی او کردند (۲۰) و ابلیس را بر ایشان تسلطی نبوده جز برای اینکه مؤمن به آخرت را از آنکه به آخرت شک دارد معلوم بداریم و پروردگارت بر هر چیزی نگهبان است (۲۱).

نکات: شیطان روزی که آدم را سجده نکرد و مطرود درگاه خدا گشت، قسم خورد و گفت ﴿فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾، ولی یقین نداشت که می‌تواند همه را گمراه و یا بیشتر بنی آدم را به کفران بیندازد چنانکه در آیه ۱۷ سوره اعراف گفته بود: ﴿وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾. اما چون به اغوای بنی آدم پرداخت و ایشان را فریفت اکثرا پیرو او شدند و گمان گمراهی که در بنی آدم داشت مصداق پیدا کرد و گمان خود را راست و درست یافت. و مقصود از: ﴿وَمَا كَانَ لَهُوَ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطَانٍ﴾ این است که شیطان تسلطی بر بنی آدم ندارد و نمی‌تواند به زور گمراه کند مگر آنکه کسی به اختیار خود شیطان را بر خود تسلط دهد و موجب خذلان خود گردد.

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَن أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾﴾

[سبا: ۲۲-۲۳]

ترجمه: بگو بخوانید کسانی غیر خدا را که گمان کرده‌اید (قابل خواندن می‌باشند) که هم وزن ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و برای ایشان در آسمان و زمین شرکتی نیست و برای خدا پشتیبانی از ایشان نیست (۲۲) و شفاعت در پیشگاه او سود ندهد مگر برای آنکه اذنی برای او صادر شده باشد تا وقتی که از دل‌های ایشان وحشت برود، گویند پروردگارتان چه گفت گویند حق را گفت و او والا و بزرگست (۲۳).

نکات: یکی از آیاتی که به طور مذمت امر کرده به خواندن غیر خدا و غیر خدا را مؤثر و مفید برای مخلوق ندانسته این آیات است. و مقصود از جمله: ﴿الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾، ذوی العقول از ملائکه و انبیاء مقربین است که به هیچ وجه قابل خواندن نیستند، زیرا آنان یا مالک چیزی شده‌اند از طرف خدا و یا در تأثیر شریک خداوند و یا وزیر و پشتیبان خداوند و یا شفیع و واسطه می‌باشند. مؤثر بودن آنان به این چهار احتمال است و خدا تمام این احتمالات را مردود ساخته است. در این صورت تعجب است از آنان که غیر خدا را می‌خوانند و با وجود چنین آیات محکمی متوجه نیستند. در حالی که اولیا با عقیده آنان مخالفند و شفاعتی که آنان می‌گویند قبول ندارند، و شفاعتی که عوام قائل است که در روز قیامت، خدا هیچ کاره شود و حساب شیعیان به دست امامان سپرده شود و آنان هم گناهان ایشان را عفو نمایند تا ایشان داخل بهشت شوند هیچ مدرکی در کتاب خدا که فقط خدا را محاسب می‌داند ندارد، و برای چنین شفاعتی استناد به آیه فوق غلط است. و شفاعت انسانی برای انسان دیگر در روز قیامت به بیانی که ایشان می‌گویند در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن ذکر نشده بلکه نفی شده و قرآن همه را در گرو اعمال می‌داند نه آن که خداوند به لحاظ شفیع از قوانین خود صرف نظر کند، علاوه بر این هیچ بشری از اعمال بشر دیگر اطلاع ندارد و در این صورت چطور در قیامت می‌تواند برای او شفاعت کند. بنابراین شفاعت‌هایی که در قرآن آمده درباره شفاعتی که اینان برای خود در قیامت قائلند و هرچرم و جنایتی را می‌کنند، نیست و به هیچ وجه مطابقت ندارد، اگر شفاعتی در قیامت باشد، همان ابلاغ رحمت برای صالحان و مؤمنان است چنان که در سورة اعراف آیاتی به این موضوع اشاره دارد، بنابراین فقط ایمان صحیح و اعمال صالح و رحمت خدا موجب نجات و رستگاری است، و البته شفاعت و استغفار فردی برای دیگری در دنیا صحیح است و به مؤمنین دستور داده شده که برای یکدیگر استغفار کنند. و به علاوه ائمه و اولیاء که ایشان آنان را شفیع خود می‌دانند، ادعاهای ضد قرآنی نداشتند بلکه تابع قرآن بودند و همواره از عاقبت خود نگران بودند و همواره خائف و از خدا طلب بخشش و آمرزش می‌کردند که کلمات ایشان در این مورد بسیار است، مثلاً علی بن الحسین علیه السلام که به علت زیادی سجده و عبادتی که می‌کرد او را سجاد نامیده‌اند در صحیفه سجادیه ضمن دعاها ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۴۸، ۵۰ و ۵۳ عرض می‌کند: «فقد أقامتي يا رب ذنوبي مقام الخزي بفنائك فإن سكت لم ينطق عني أحد وإن شفعت فلست بأهل الشفاعة، شفيع في خطاياي كرمك، لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك، لا تجعلني في أهل العقوق للآباء والأمهات يوم تجزي كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون، لا تخيب اليوم ذلك من رجائي، قارفت معصيتك واستوجبت بسوء سعبي سخطك، لا شفيع يشفع لي إليك ولا ملاذ ألاجأ إليه منك، وارحمني في حشري ونشري واجعل في ذلك اليوم

مع أوليائك موقفي ومع أحبائك مصدري، وأستلك أمتنا من عذابك، هذه النفس الجزوعة التي لا تستطيع حر شمسك فكيف تستطيع حر نارك!».۱

آری، شفاعتی که اینان برای ائمه خود قائلند خود ائمه علیهم السلام منکر آن بودند. علی علیه السلام که ایشان خود را شیعیان او می‌پندارند ضمن بعضی از ادعیه و مناجات خود می‌فرماید: «وقد رجوت ممن تولاني في حياتي يا حسانه أن يشفعه لي عند وفاتي بغفرانه، إلهي لئن خيبتني أو طردتني فمن ذا الذي أرجو ومن ذا أشفع إليك لدى الإعسار واليسر أفزع، فلست سوى أبواب فضلك أفرع، متوسل إليك بكرمك، فقد جعلت الإقرار بالذنب إليك وسيلتي، فإني لا أقدر لنفسي دفعا ولا أملك لها نفعا». و کلمات دیگر آن حضرت که در دعاها و نهج البلاغه از او نقل شده است چنانکه در مکتوب ۳۱ نهج البلاغه فرموده: «لم يجعل بينك وبينه من يحجبه عنك، ولم يلجئك إلى من يشفع لك إليه». یعنی؛ خدا بین تو و بین خود کسی را قرار نداده که او حاجب باشد و تو را وادار نموده که شفیع و واسطه‌ای نزد او ببری. بنابراین باید از غلو پرهیز نمود و فقط در درگاه خدا التجاء نموده حاجت خواست و فقط او را بنده شناس و حسابرس دانست که جز تقوی و پاکدامنی و مطیع خدا بودن چیزی موجب نجات نیست چنانکه علی علیه السلام (در کلمات قصار نهج البلاغه شماره ۹۲) می‌فرماید: «إن ولي محمد من أطاع الله وإن بعدت لحمته، وإن عدو محمد من عصى الله وإن قربت قرابته». و حضرت صادق علیه السلام چنانکه در خصال صدوق ص ۶۴ روایت شده می‌فرماید «أدنى ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدق على قوله إن أبي حدثني عن أبيه عن جده أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية». ولی چه باید کرد که ملت ما را از قرآن دور نموده و ایشان را در غلو و شرک وارد نموده‌اند.

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ١٠١ قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ١٠٢ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ١٠٣ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٠٤﴾

[سبا: ۲۴-۲۷]

ترجمه: بگو: کیست که از آسمان‌ها و زمین شما را روزی می‌دهد؟ بگو خدا؛ و محقق است که ما و یا شما در هدایت و یا در ضلالت آشکاریم (۲۴) بگو از آنچه ما گناه کنیم شما را نپرسند و از آنچه می‌کنید ما را نپرسند (۲۵) بگو پروردگار ما بین ما را جمع می‌کند آنگاه به حق بین ما حکم می‌نماید و اوست حاکم کارگشای دانا (۲۶) بگو آنان را که به عنوان شریک به خدا ملحق کرده‌اید به من بنمایانید (تا قدرتش را ببینم) نه چنین است، بلکه اوست خدای نیرومند حکیم (۲۷).

تکات: در این آیات حق تعالی با مشرکین بطور انصاف مخاطبه کرده و ضمنا جمله: ﴿وَلَا تُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ دلالت دارد که مؤمنین نباید به فکر اعمال و کردار دیگران باشند باید عمل خود را مواظبت کنند زیرا مؤمن را از اعمال مشرک و یا فاسق سؤال نمی کنند، پس کسانی که سعی می کنند برای مسلمین صدر اسلام عیب بتراشند و یا گناهای را که نکرده اند برای آنان ثابت کنند صحیح نیست بلکه ضدیت با قرآن است. و جمله ﴿يَفْتَحُ بَيْنَنَا﴾ که به معنی: «یحکم بیننا» می باشد دلالت دارد که باید قضاوت را به خدا واگذار کرد.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ وَيَقُولُونَ مَتَى هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾ قُلْ لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَحْضِرُونَ عَنهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُؤُنَا آدَاءً وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَلَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾﴾

[سبأ: ۲۸-۳۳]

ترجمه: و ما تو را نفرستادیم مگر برای عموم مردم که بشارت دهی و بترسانی ولیکن بیشتر مردم نمی دانند (۲۸) و می گویند: اگر راست می گویند این وعده چه وقت می رسد (۲۹) بگو برای شما وعده گاهی است که ساعتی از آن عقب تر نروید و جلوتر نشوید (۳۰) و کسانی که کافرند گفتند: به این قرآن و آن کتابی که جلو آن بوده هرگز ایمان نیاوریم، و اگر ببینی وقتی را که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند و به یکدیگر سخن را بر می گردانند، آنان که ضعیف و زبون شده به کسانی که بزرگی کرده اند می گویند اگر شما نبودید حتما ما مؤمن می بودیم (۳۱) و کسانی که بزرگی کرده به زبونان گویند آیا ما شما را از هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت برای شما آمد بلکه شما مجرم بودید (۳۲) و کسانی که ضعیف بوده اند به کسانی که بزرگی کرده گویند (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما) هنگامی که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای وی همتاها قرار دهیم و چون عذاب را ببینند اظهار پشیمانی کنند، و به گردن کسانی که کافر شده اند غلها قرار دهیم آیا جز درقبال آنچه می کرده اند جزا داده می شوند (۳۳).

نکات: کلمه ﴿كَافَّةً﴾ را می‌توان برای یکی از دو معنی ترجمه کرد:

اول: به معنی عموم و همه افراد و مردم کشورهای جهان که ظاهر در همین معناست. چنانکه در ترجمه ذکر شد.

دوم: آنکه ﴿كَافَّةً﴾ از ماده کف باشد، یعنی ما تو را نفرستادیم جز برای آنکه باز داری مردم را از کفر و فسق. و آیات ۳۱ تا ۳۲ دلالت دارد بر منع پیروی از بزرگان و منع تقلید از ایشان، خصوصا در عقائد. و به همین جهت روز قیامت بزرگان و هم پیروان ایشان مورد مؤاخذه و عذاب می‌شوند و عذر پیروان پذیرفته نخواهد شد به صریح آیات مذکوره.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءٍ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾﴾

[سبا: ۳۴-۳۷]

ترجمه: و در هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر متنعمین آنان گفتند که ما به آئینی که مأمور ابلاغ آن هستید کافریم (۳۴) و گفتند: ما اموال و اولاد بیشتری داریم و معذب نخواهیم شد (۳۵) بگو محققا پروردگارم روزی هرکه را بخواهد وسعت دهد یا تنگ گیرد ولیکن بیشتر مردم نمی‌دانند (۳۶) و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را نزد ما تقربی دهد مگر آنکه ایمان آورده و عملی شایسته نماید که آنان دو برابر پاداش دارند به مقابل آنچه کرده‌اند و همانان در غرفه‌های بهشت ایمنند (۳۷).

نکات: استدلال کفار و بزرگان اهل باطل به قیاس می‌باشد که چون ما در دنیا مال و فرزندان بیشتری داریم پس مورد لطف خدا بوده و در آخرت نیز مورد لطف بوده و معذب نخواهیم شد. حق تعالی در این آیات جواب داده که مال و اولاد موجب تقرب نیست زیرا خدا به هرکه بخواهد چه کفار و چه مؤمن مال و اولاد می‌دهد و این دلیل تقرب نیست بلکه ایمان و عمل صالح موجب تقرب است.

﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ

خَيْرُ الرِّزْقَيْنِ ﴿٣٩﴾

[سبأ: ۳۸-۳۹]

ترجمه: و کسانی که درباره فرار از آیات ما می کوشند و قصد عجز ما دارند آنان در عذاب حاضر شدگانند (۳۸) بگو پروردگارم روزی هر که از بندگان را خواهد وسعت دهد و یا تنگ گیرد و هر چیزی را که انفاق کنید او جایش می گذارد و اوست بهترین روزی دهندگان (۳۹).

نکات: مقصود از جمله ﴿وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا﴾ این است سعی در ابطال آیات و یا سعی در فرار از آن دارند، و مراد از ﴿مُعْجِزِينَ﴾ این است که می خواهند خدا و رسول او را عاجز کنند و مردم را باز دارند و یا از عذاب خدا فرار کنند. و جمله ﴿فَهُوَ يُخْلِفُهُ﴾ دلالت دارد که انسان هر قدر انفاق کند خدا جبران می کند و به جای مالی که داده مال دیگری برای او می رساند، رسول خدا ﷺ فرمود: خدا را ملکی است که هر شب ندا می کند «لِدُوا لِّلْمَوْتِ وَابْنُوا لِّلْخَرَابِ»، و ملک دیگر ندا می کند «اللَّهُمَّ هَبْ لِّلْمُنْفِقِ خَلْفًا» و دیگری می گوید «هَبْ لِّلْمَمْسِكِ تَلْفًا». و خدا ﴿خَيْرُ الرِّزْقَيْنِ﴾ است از جهاتی که در سورة حج آیه ۵۸ بیان شد.

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿٤٢﴾﴾

[سبأ: ۴۰-۴۲]

ترجمه: و روزی که همه را محشور می کند آنگاه به فرشتگان می گویند آیا اینان شما را عبادت می کردند (۴۰) گویند: تسبیح تو می کنیم تو منزهی، تویی ولی ما نه ایشان، بلکه جن را عبادت می کردند و بیشترشان به دیوان گرویده بودند (۴۱) پس امروز برای یکدیگر نفع و ضرری را مالک نیستید و به کسانی که ستم کرده اند گوییم عذاب آتشی را که تکذیب به آن می کردید بچشید (۴۲).

نکات: سؤال از ملائکه برای تقریع و سرزنش کفّاری است که با دعای خود فرشتگان را می پرستیدند. و مقصود از جن محتمل است شیطان باشد که از جن است و مردم به وساوس او گوش می دادند و او را اطاعت می کردند، و اطاعت بدون مدرک، حکم عبادت را دارد چنانکه در آیه ۳۱ سورة توبه گذشت.

﴿وَإِذَا تَنَالَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاءَكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِنْكَارٌ مِّمَّنْ قَدْ مَفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ

هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۴۳﴾ وَمَا آتَيْنَهُمْ مِّنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿۴۴﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۵﴾

[سبأ: ۴۳-۴۵]

ترجمه: و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود گویند این نیست مگر مردی که می خواهد از خدایانی که پدران آنان می پرستیدند منحرفتان کند و گویند این (قرآن) جز دروغی پرداخت شده نیست و آنان که کافرند درباره حق وقتی که برایشان آمد گویند این جز سحر آشکاری نیست (۴۳) و ما ایشان را کتاب هایی که بخوانند نداده ایم و پیش از تو سوی ایشان بیم دهنده ای نفرستادیم (۴۴) و آنان که پیش از ایشان بودند نیز تکذیب کردند و اینان به ده یک آنچه به آنان دادیم نرسیده اند، پس رسولان مرا تکذیب کردند پس چگونه بود انکار و تعرض من (۴۵).

نکات: این آیات برای تسلی و استقامت رسول خدا ﷺ نازل شده که اگر مشرکین قومت تکذیب می کنند تمام رسولان قبلی را تکذیب کردند با اینکه قوم تو کتابی و رسولی نداشته و به ده یک نیرو و قدرت و مکنت مردم گذشته نرسیده اند و خدا مردم گذشته را چگونه هلاک کرد و چگونه متعرضشان گردید.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿۴۶﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۴۷﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عََلَمُ الْغُيُوبِ ﴿۴۸﴾ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿۴۹﴾﴾

[سبأ: ۴۶-۴۹]

ترجمه: بگو همانا من شما را به یک اندرز پند می دهم که دو دو و یک یک برای خدا به پا خیزید آنگاه بیندیشید که در همدم شما هیچ دیوانگی نیست. او برای شما نیست جز بیم دهنده ای پیش از وقوع عذاب سختی (۴۶) بگو آن پاداشی که از شما خواسته ام مال خودتان باشد، نیست پاداش من جز برعهده خدا و او به هر چیزی گواه است (۴۷) بگو به راستی که پروردگارم حق را إلقا می کند او دانای غیبهاست (۴۸) بگو حق آمد و باطل دیگر چیزی را نمی آورد و تجدید نمی کند (۴۹).

نکات: در جمله: ﴿وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ﴾، می توان ﴿مَا﴾ را مای نافیه گرفت در این صورت سه معنی صحیح برای آن امکان دارد:

- ۱- حق ظاهر گردید به آمدن رسول خدا ﷺ و یا آمدن قرآن و باطل رونقی ندارد نه می تواند چیزی را در مقابل حق بیاورد و نه تجدید و برگشت نماید.
- ۲- باطل برای اهلش خیری را در دنیا نمی آورد و در آخرت نیز خیری را نیاورد.

۳- باطل که شیطان باشد خلقی را به وجود نیاورده و اعاده نیز نتواند.

ولی معنی اول ظاهر است اما اگر ﴿مَا﴾ را مای استفهامیه گفتیم معنی چنین می شود؛ باطل چه چیزی را ایجاد می کند و چه چیزی را عود می دهد؟ و این استفهام، استفهام انکاری است. رسول خدا ﷺ چون در فتح مکه وارد کعبه شد در آنجا ۳۶۰ بت بود حضرت چوبی برداشت و در دست داشت به بتها می زد و این آیه را می خواند.

﴿قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ۝ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ۝ وَقَالُوا ءَأَمَّنَّا بِهِ ءَ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَافُثُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۝ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ ءَ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۝ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ۝﴾ [سبأ: ۵۰-۵۴]

ترجمه: بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده ام و اگر هدایت یابم پس به سبب آن چیزی است که پرودگارم به من وحی می کند. به درستی که او شنوا و نزدیک است (۵۰) و اگر ببینی آن دم که وحشت و فرع کنند و فراری نباشد و از مکان نزدیک گرفتار شوند (۵۱) و گویند: به او ایمان آوردیم. چگونه و کجا از مکان دور به ایمان می رسند (۵۲) حال آنکه از پیش کافر به آن بودند و از جای دور به نا دیده سخن (ناحق) می انداختند (۵۳) و میان ایشان و آن آرزویی که دارند جدایی افتد همچنانکه از پیش با امثال ایشان نیز چنین شد، به راستی که ایشان در شکی ریب آور بودند (۵۴).

نکات: جمله: ﴿إِنْ ضَلَلْتُ...﴾ اثبات می کند امکان گمراهی را برای هر پیغمبری. و جمله ﴿فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي﴾ اثبات می کند وحی هادی رسول است، و اگر وحی نباشد از خود هدایتی نیابد. البته مقصود ما هدایت تفصیلی است چنانکه در مقدمات ذکر شد. و جمله ﴿فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا...﴾ دلالت بر تهدید دارد که مقصرین و مجرمین فراری ندارند و به زودی و بدون درنگ گرفتار کیفر خواهند شد. و مقصود از ﴿مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ این است که دنیا از ایشان دور شده و دسترسی ندارند.

سورة فاطر (مکیه و هی خمس و أربعون آیه)

سورة فاطر مکی و دارای ۴۵ آیه می باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِةِ رُسُلًا أُولِيَ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّى وَثُلُثَ
وَرُبْعٍ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱) [فاطر: ۱]

ترجمه: به نام خدای کامل الذات و الصفات رحمن رحیم. ستایش خدا را که پدید آورنده آسمان ها و زمین است فرشتگان را که دارای بال های دوتا دوتا و سه تا سه تا و چهار تا چهارتایند رسولان قرار داد، در آفریدن آنچه بخواهد می افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست (۱).

نکات: ﴿فَاطِرِ﴾ یکی از اسماء خدا می باشد و آن به معنی خالق بدون نقشه و بدون سابقه می باشد. در این سوره خدا حمد را مخصوص خود قرار داده و کیفیت حمد را به بندگان آموخته است. و مقصود از ﴿أُولِيَ أَجْنَحَةٍ﴾، تشبیه معقول به محسوس است، یعنی همان طوری که پرندگان دارای بال های متعددند که به واسطه آنها پرواز می کنند فرشتگان نیز قوای دارند که به توسط آنها نزول و عروج می نمایند البته مناسب وجودشان. حتی اینکه روایت شده رسول خدا ﷺ جبرئیل را در شب معراج دید که دارای ششصد بال بود.

﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (۲) ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ
اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ (۳) ﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ
كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾ (۴) [فاطر: ۲-۴]

ترجمه: هر رحمتی را که خدا برای مردم بگشاید هیچ کس بستن آن نتواند و هر چه را ببندد هیچ کس پس از او آن را نگشاید و اوست عزیز حکیم (۲) ای مردم نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید آیا خالقى جز خدا هست که از آسمان و زمین شما را روزی دهد؟ نیست خدایى جز او

پس به کجا منحرف می‌شوید (۳) و اگر تو را تکذیب کنند پس به تحقیق پیامبران پیش از تو تکذیب شدند و همهٔ امور به سوی خدا بازگشت می‌شود (۴).

نکات: جمله ﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرُ اللَّهِ﴾ استفهام انکاری و تقریر به این است که خالق جز خدا نیست، بنابراین اطلاق لفظ خالق بر غیر خدا جایز نیست مگر مجازا اگرچه به کسی خالق گفته شده غیر خدا. اما خالق از عدم و لا من شيء منحصر به خداست، زیرا غیر خدا اگر چیزی آورده صنعتی بوده یعنی مواد اولیهٔ آن را خدا ایجاد کرده و او تغییر صورتی به مواد داده مانند حضرت عیسی (علیه السلام) که گفت: ﴿أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ﴾. به هر حال خالق که رازق باشد جز خدا نیست. و ما در کتاب «درسی از ولایت» این مسئله را کاملا شرح داده‌ایم.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا فَلَا تَعُزُّكُمْ أَلْحِيوَةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ۝ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنَ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝﴾ [فاطر: ۵-۷]

ترجمه: ای مردم محققا وعدهٔ خدا حق است پس البته زندگی دنیا شما را فریب ندهد و شیطان فریبکار شما را به (کرم) خدا نفریبد (۵) حقا که شیطان دشمن شماست پس شما او را دشمن گیرید همانا حزب خود را می‌خواند تا از اهل آتش سوزان شوند (۶) آنان که کافر شدند برایشان عذاب سختی است و آنان که ایمان آورده و عمل‌های شایسته را انجام دادند برایشان آمرزش و پاداش بزرگ است (۷).

نکات: مقصود از جمله: ﴿لَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾، این است که فریبنده‌هایی به نام خدا و بنام دین و به نام شفاعت و به نام واسطه و یا به نام‌های دیگر شما را نفریبند و ممکن است مقصود از ﴿الْغُرُورُ﴾ شیطان باشد چنانکه ترجمه شد. و کلمه ﴿يَدْعُوا﴾ مفرد است و ضمیر آن بر می‌گردد به شیطان، و حزب شیطان همان پیروان او و اهل هوی و هوس می‌باشند.

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوُّ عَمَلِهِ ۖ فَرَّاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ ۖ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ۝ وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا ۖ فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَلِكَ النُّشُورُ ۝﴾ [فاطر: ۸-۹]

ترجمه: پس آیا آن کسی که کار بدش برای او زینت داده شده و آن را نیک می‌بیند (مانند صاحب عمل صالح است) پس حقیقت این است که خدا هرکه را خواهد گمراه و هرکه را بخواهد

هدایت می‌کند پس جان خود را در حسرت بر ایشان از بین مبر زیرا خدا به آنچه می‌کنند علیم است (۸) و خداست که باده‌ها را می‌فرستد تا ابری بر انگیزد و آن را به دیار مرده برانیم و زمین را پس از مردنش به وسیله آن زنده نماییم. زنده شدن پس از مرگ چنین است (۹).

نکات: بسیاری از اشخاص هستند که کارهای بیهوده و لغو را به خیال خود از دین می‌دانند و آنها را نیک می‌شمرند در حالی که تمام آنها بدعت است. رسول خدا ﷺ چون خیلی به حال کفار و مشرکین افسوس می‌خورد و از جهل و نادانی مردم در فشار بود خدا او را تسلی داده که حسرت و افسوس به حال مردم مخور خدا اعمالشان را می‌داند و قدرت بر حساب و نشر ایشان دارد چنانکه زمین مرده را زنده می‌کند.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ ۝ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أجاجٌ وَمِنْ كُلٍ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاحِرَ لِبَنَاتٍ ۝ مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝﴾ [فاطر: ۱۰-۱۲]

ترجمه: هرکس عزت خواهد، عزت یکسره خاص خداست. سخنان پاکیزه سوی او بالا می‌رود و عمل شایسته آن را بالا می‌برد و کسانی که برای کارهای بد نیرنگ می‌زنند، عذابی سخت دارند و نیرنگ ایشان خود نابود می‌شود (۱۰) و خدا شما را از خاک آفرید سپس از نطفه سپس شما را جفت یکدیگر نمود و هیچ ماده‌ای بار بر ندارد و بار نگذارد جز به علم او و عمر هیچ عمرداری دراز نشود و از عمر او کاسته نشود جز آنکه در کتابی است، محققا این بر خدا آسان است (۱۱) دو دریا یکسان نیستند این یکی آب گوارا که شیرین است نوشیدنش، و آن یکی شور زنده است و از هریک گوشت تازه می‌خورید و زیوری که بیرون آورده آن را در بر می‌کنید و کشتی‌ها را در دریا شکافنده آب می‌بینی برای آنکه از فضل او روزی بجوید و شاید سپاس گزاید (۱۲).

نکات: جمله ﴿فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ﴾ دلالت دارد که هرکس عزت خواهد، باید از خدا بطلبد. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلُّ يَوْمٍ أَنَا الْعَزِيزُ فَمَنْ أَرَادَ عِزَّ الدَّارَيْنِ فَلْيَطْعِ الْعَزِيزَ»، یعنی؛ همه روزه پروردگارتان می‌گویند عزیز منم هرکس عزت دنیا و آخرت خواهد باید مرا اطاعت کند.

اگر کسی بگوید: عزت در کثرت مال و مقام است، در جواب او باید گفت: در حقیقت صاحب مال و مقام خادم مال و مقام است. و باید برای کسب اینها تملق‌ها گوید و برای حفظ آنها نیز تملق‌ها گوید. پس در حقیقت کسب مال و مقام و حفظ آنها مقرون به ذلت است.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكَُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴]

ترجمه: خداست که شب را به روز در آورد و روز را به شب در آورد و آفتاب و ماه را رام کرده است که هریک برای مدت معینی جاری هستند این است خدا پروردگار شما، ملک و شاهی مخصوص اوست. و آنان را که جز خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمائی نیستند (۱۳) اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نشنوند و اگر بشنوند جوابتان ندهند و روز رستاخیز شرک شما را انکار کنند و کسی مانند خدای آگاه تو را خبر ندهد (۱۴).

نکات: پس از آن که حق تعالی نشانه‌های قدرت خود را از ایجاد شب و روز و کنترل خورشید و ماه ذکر نموده، در آیه ۱۴ فرموده: بنابراین اگر چیزی می‌خواهید و خواسته‌ای دارید باید از چنین خدائی بخواهید نه از غیر او و استدلال کرده که غیر او مالک چیزی نیستند حتی به قدر پوست هسته خرمائی مالک نیستند! حال اگر کسی بگوید بندگان خدا نیز نسبت به آنچه دارند مالکند، جواب این است که مالکیت بنده مالکیت فرضی و اعتباری است نه حقیقی. به هر حال مقصود این آیه این است که غیر خدا دعای شما را نمی‌شنوند و از دعای شما بی‌خبرند زیرا نزد شما حاضر نیستند، ﴿وَلَوْ سَمِعُوا﴾ دلالت دارد که به فرض محال اگر بشنوند جواب نمی‌دهند و نمی‌توانند که جواب بدهند، و روز قیامت به شرک شما اعتراض دارند، و آنکه در قیامت انکار و اعتراض به شرک مریدان کند بت نیست بلکه اولیاء و انبیاء می‌باشند. این آیات صریح در این است که خواندن مدعو غیبی غیر خدا شرک محض است. حضرت علی بن الحسین علیه السلام با استفاده از این قبیل آیات در صحیفه سجادیه در دعاهاى ۲۸، ۵۱، ۱، ۱۳، ۲۰، ۴۹ و ۵۱ می‌فرماید: «ولا یتفق أحد معك في دعائي ولا ينتظمه وإياك ندائي. أدعوك فتجيبني، فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك. الحمد لله الذي أغلق عنا باب الحاجة إلا إليه، ومن توجه بحاجته إلى أحد من خلقك أو جعله سبب نجاحها دونك فقد تعرض للحرمان، لا ترد دعائي علي ردا فإني لا أجعل لك ضدا ولا أدعوا معك ندا، أنت الذي أجبت عند الاضطراب دعوتي، وسيلتي إليك التوحيد، وذريعتي أني لم أشرك بك شيئا». و حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه

فرموده: «واعلم أن الذي بيده خزائن السموات والأرض قد أذن لك في الدعاء وتكفل لك بالإجابة، وأمرک أن تسأله ليعطيك وتسترحمه ليرحمك». و فرموده: «لا أغلق عنکم دونه باب». و همچنین فرمایشات دیگر ائمه علیهم السلام در این مورد که افراد کم سواد هم جهت اطلاع می توانند به کتب صحیفه علویه و صحیفه سجادیه و نهج البلاغه که در اختیار دارند مراجعه نمایند. و ما از نقل آنها با وجود آیات روشن قرآن بی نیازیم. بنابراین در همه وقت و همه جا فقط باید خدای حاضر و ناظر و سمیع و علیم را خواند و غیر خدا را نخواند. و فقط حاجت از خدا خواست.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۝ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهْلَاهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۖ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يُخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ ۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ۝﴾ [فاطر: ۱۵-۱۸]

ترجمه: ای مردم شما فقیر و محتاج به خدايید و فقط خدا بی نیاز و ستوده است (۱۵) اگر بخواهد شما را می برد و خلق تازه ای بیاورد (۱۶) و این بر خدا گران نیست (۱۷) هیچ باربری بار گناه دیگری را بر نمی دارد و اگر سنگین باری برای برداشتن بارش دعوت کند چیزی از بارش برداشته نشود و اگر چه خویشاوند باشد، تو فقط می ترسانی آنان را که پروردگارش را به نادیده می ترسند و نماز را برپا دارند و هرکس خود را تزکیه نماید (و یا زکات دهد) پس همانا به نفع خود تزکیه کرده و سرانجام به سوی خداست (۱۸).

نکات: تمام ممکنات در احتیاج به واجب الوجود در عرض یکدیگرند و فقر ملازم ذات ممکن است و فقط خدای ثابت الوجود لایتغیر غنی و بی نیاز از غیر است، و چون بی نیاز و مرجع تمام نیازها می باشد قابل ستایش و ستودن است. ﴿وَلَا تَزِرُ...﴾ دلالت دارد که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد و فقط ایمان و عمل صالح موجب نجات است. بنابراین طبق این آیه آنچه عوام خیال می کند که با خواهش و تمنا از اولیاء خدا، آنان می توانند وزر و وبال ایشان را به دوش کشند جز آرزوهای باطل و شیطانی چیز دیگر نیست، و خود پیشوایان نسبت به خودشان همیشه در خوف و رجاء بوده و خواهند بود. حضرت سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه ضمن دعاهای ۴۲، ۲۰، ۴۷، ۴۸ و ۵۰ می فرماید: «لا ینجینی منك إلا التضرع إليك وبين يديك، لا تقايسني بعظيमत الجرائر ولا تهلكني يوم تبلى السرائر، لا تفضحننا في حاضري القيامة بموبقات آثامنا، وارزقني فوز المعاد وسلامة المرصاد، فيا سؤأتا مما أحصاه علي كتابك!» یعنی؛ خدایا جز تضرع به درگاهت و در برابرت چیز دیگری مرا از عقابت نمی رهاوند، خدایا مرا با گناهان بزرگی مسنج و در قیامت که پنهانها آشکار می شود عذاب

مکن، خدایا ما را در قیامت در بین مردم به گناهان تباه کننده رسوا مکن، خدایا رستگاری قیامت و سلامتی از دوزخ را روزیم فرما. وای به رسوائی من از آنچه نامه تو درباره من ضبط نموده است!

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا الظُّلُمَتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾﴾

[فاطر: ۱۹-۲۴]

ترجمه: و یکسان نیستند کور و بینا (۱۹) و نه ظلمات و نور (۲۰) و نه سایه و نه آفتاب (۲۱) و زندگان و مردگان یکسان نیستند محققا خدا به هرکس بخواهد می شنواند و تو به کسانی که در قبرند شنوانده نیستی (۲۲) تو جز ترساننده نیستی (۲۳) به راستی ما تو را به حق فرستادیم برای اینکه مژده دهی و بترسانی و هیچ امتی نیست که برای آنها ترساننده ای نیامده باشد (۲۴).

نکات: جمله: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ...﴾ تا آخر، دلالت دارد بر اینکه مردگان و زندگان به طور کلی با هم فرق دارند، اگر چه مردگان از انبیاء و صلحاء و اوصیاء باشند، زیرا انبیاء و اولیاء و صلحاء پس از فوت حیات اخروی داشته و دارای حیات برزخی هستند اما حیات دنیوی ندارند، زنده با چشم می بیند و با گوش می شنود اما مرده چشم و گوشش خاک می شود و مرئیات را نمی بیند و مسموعات دنیا را نمی شنود، خصوصاً کسی که به قبر رفته و چشم و گوشش از کار افتاده است. بنابراین کسانی که به خیالات خود مغرور شده و می روند سر قبر یکی از انبیا و اولیاء ناله می کنند و خیال می کنند او می شنود و با او سخن می گویند و تملق می کنند و از او جواب می خواهند، تماماً ضد این آیات و آیات دیگر قرآن در این مورد عمل می کنند. جایی که رسول خدا ﷺ به مردگان نشنوند چگونه زید و عمرو می شنوند، گویند رسول خدا ﷺ سر چاه بدر با مشرکین که هلاک شده بودند سخن گفته و گفته ﴿فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا﴾ در حالی که دروغ است، اگر رسول خدا ﷺ آیه ۴۴ سورة اعراف را خوانده باشد زبان حالی بوده و خود آن آیه را هرکس با توجه به ما قبل و ما بعد آن بخواند خواهد فهمید که مخالف ادعای ایشان است و آن آیات مربوط به قیامت است. به هر حال اگر روایت یا خبری پیدا شد که مخالف قرآن بود نباید آن را پذیرفت و از درجه اعتبار ساقط است. رجوع شود به آیه ۸۰ سور نمل و آیه ۵۲ سورة روم.

﴿وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٢٦﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٍ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ أَلَا نَعْلَمُ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ [فاطر: ۲۵-۲۸]

ترجمه: و اگر تو را تکذیب کنند به تحقیق آنان که پیش از ایشان بودند تکذیب نمودند، پیامبران‌شان با دلیل‌های روشن (معجزه‌ها) و با دفترها و کتاب روشن سوبیشان آمدند (۲۵) سپس کسانی را که انکار ورزیدند (به عذاب) گرفتیم، پس چه سخت بود تعرض من (۲۶) آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی نازل کرد که به وسیله آن میوه‌ها را به رنگ‌های مختلف بیرون آوردیم و از کوه‌ها خطوط و راه‌های سفید و سرخ به رنگ‌های مختلف و سیاه غلیظ (پدید آوردیم) (۲۷) و همچنین از مردمان و جنبندگان و چهارپایان به رنگ‌های مختلف (پدید آوردیم)، همانا از بندگان او فقط دانایان از خدا می‌ترسند و حقا که خدا نیرومند آمرزنده است (۲۸).

نکات: از قدرت خدا اختلاف طعم و رنگ و خاصیت میوه‌هاست و همچنین اختلاف رنگ‌های کوه‌ها و خطوط در آنها و سنگ‌های رنگارنگ آن، و اختلاف رنگ مردم و چهارپایان و جنبندگان، که اینها همه دلیل است که موجد آنها با علم و اراده است، و اگر طبیعت و اثر طبیعی بود باید میوه‌های یک باغ که از یک آب و هوا و خاک ایجاد شده دارای یک رنگ و یک شکل و یک خاصیت باشد. و همچنین اختلاف رنگ‌ها و صداها و زبان‌ها همه دلیل بر حکمت و اراده خالق آنهاست و هرچه انسان باایمان در این موضوعات علمش زیاد شود از خدا بیشتر می‌ترسد و لذا پس از ذکر مظاهر قدرت خدا در طبیعت، فرموده ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾، که مراد علمای طبیعت‌شناس مؤمن می‌باشد. متأسفانه در زمان ما در حوزه‌های به اصطلاح علمی، علوم طبیعی و زیستی و فیزیکی متروک است و لذا نه تنها مردم عوام بلکه رهبران ایشان نیز چنانکه باید خشیت از خدا نداشته و خداترس نیستند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْفِقَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾﴾ [فاطر: ۲۹-۳۱]

ترجمه: حقا کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و نماز را برپا دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم پنهان و عیان انفاق کنند به تجارتی که نابود نشود امید دارند (۲۹) تا پاداش‌های ایشان را خدا تمام و کامل دهد و از کرم خود افزونشان کند زیرا او آمرزنده سپاسگزار

است (۳۰) و آنچه به سوی تو وحی کردیم از این کتاب همان حق است در حالی که مصدق کتاب‌های پیش می‌باشد به راستی که خدا نسبت به بندگان خود آگاه و بیناست (۳۱).

نکات: یکی از آیاتی که اهمیت تلاوت قرآن را می‌رساند این آیات است که فرموده علاوه بر پاداش کامل خدا از فضل خود بر ایشان زیاد می‌کند. و معنی اینکه خدا شکور است این است که عمل کم را قبول می‌کند و پاداش زیاد می‌دهد. و لام ﴿لِيُؤَقِّبَهُمْ...﴾ لام تعلیل است یعنی تلاوت و نماز و انفاق را برای این بجا می‌آورند تا اجر تمام ببینند. مردی به رسول خدا ﷺ عرض کرد «ما لي لأحب الموت؟ قال: أ لك مال؟ قال: نعم، قال: فقدمه. قال: لا أستطيع، قال: فإن قلب الرجل مع ماله إن قدمه أحب أن يلحق به وإن أخره أحب أن يتأخر معه».

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِنَ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾﴾ [فاطر: ۳۲-۳۵]

ترجمه: آنگاه این کتاب را به آن بندگان که برگزیدیم به ارث دادیم، پس بعضی از ایشان به خود ستم کرده و بعضی معتدلند و بعضی از ایشان پیش آهنگ به خیرات به امر خدا هستند اینست همان فضل بزرگ (۳۲) (پاداششان) بهشت‌های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا به دستبندهای طلا و مروارید زیور شوند و لباسشان در آنجا حریر است (۳۳) و گویند ستایش خاص خدائی است که غم را از ما ببرد زیرا پروردگار ما آمرزنده حق‌گزار است (۳۴) آنکه از کرم خود ما را به این سرای دائمی وارد ساخت نه رنجی در آن به ما برسد و نه ملالی در اینجا ما را دریابد (۳۵).

نکات: مورد اختلاف شده که ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ کیانند؟ می‌توان گفت: بندگان موحدین باشند به دلیل آیه ۵۹ سوره نمل ﴿وَسَلِّمْ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى﴾، که خدا کتب آسمانی را برای ایشان نازل کرده و برای ایشان گذاشته مانند ارث، و در ضمیر ﴿فَمِنْهُمْ﴾ نیز اختلاف شده و ظاهر آن است که به ﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا﴾ برمی‌گردد، پس معنی چنین می‌شود بندگان مؤمن که کتاب آسمانی دارند بر سه قسمند: بعضی گناه کار که سیئاتشان بر حسنات ترجیح دارد. و بعضی معتدلند که لا اقل حسناتشان کمتر از سیئات نیست. و بعضی در راه خدا پیش آهنگ می‌باشند مانند شهداء و علمای عاملین و زاهدان حقیقی.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾ وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۖ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴿٣٧﴾﴾

[فاطر: ۳۶-۳۷]

ترجمه: و آنان که کافر شدند برای ایشان آتش دوزخ است نه به پایان رسد که بمیرند و نه از ایشان تخفیف شود که از عذاب آسوده شوند اینگونه هر کافری را کیفر می‌دهیم (۳۶) و ایشان در آنجا فریاد کنند که پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک کنیم برخلاف گذشته که می‌کردیم. (خطاب شود) آیا شما را به مقداری که در آن هر پند پذیری پند می‌گیرد عمر ندادیم، و بیم‌دهنده برای شما آمد؟ پس بچشید که برای ستمگران یار و یآوری نیست (۳۷).

نکات: جمله: ﴿أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُ﴾، دلالت دارد که مخاطب الهی کسانیست که به مقدار کافی عمر کرده‌اند که در آن مدت می‌توانستند فکر نمایند و متذکر شوند، حال آن مقدار کدام است؟ علی‌السلام فرموده: «العمر الذي أعذر الله فيه إلى ابن آدم ستون سنة»، و از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: «من عمره الله ستين سنة فقد أعذر إليه»، و حضرت صادق فرموده: سن هیجده سالگی است. و بعضی گفته‌اند: سن چهل سالگی است. و مقصود از ﴿النَّذِيرُ﴾ رسول و یا قرآن و یا موی سفید است.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِّنْهُ بَلْ إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾﴾

[فاطر: ۳۸-۴۰]

ترجمه: محققا خدا به غیب آسمان‌ها و زمین داناست و بی‌گمان به افکار و اندیشه دل‌ها آگاه است (۳۸) اوست که شما را جانشین اُمم گذشته در زمین قرار داد، پس هرکس کافر شود کفرش به زیان خود اوست و کفر کافران نزد خدا چیزی جز غضب حق نیفزاید و کفر کافران جز خسارت و زیان نیفزاید (۳۹) بگو آیا به این شریکانتان که جز خدا می‌خوانید توجه دارید؟ به من نشان دهید که چه چیزی از زمین خلق کرده‌اند؟ یا مگر شرکتی در کار آسمانها دارند؟

آیا کتابی به ایشان داده‌ایم که از آن برهانی بر حقانیت خود دارند؟ بلکه ستمگران به یکدیگر وعده نمی‌دهند جز وعده غرورآمیز (۴۰).

نکات: فقط خدا بندگان خود را می‌شناسد و از افکار و اندیشه و دل ایشان با خبر است، پس توجه به مخلوق اگرچه مقرب نزد خدا باشد چون از حال دیگران بی‌اطلاع است و از باطن دیگران خبر ندارند نمی‌تواند اظهارنظری کند، این در صورتی است که بنده مقرب زنده و حاضر باشد و اما اگر زنده و حاضر نباشند که اصلاً توجه به او غلط است. و مقصود از ﴿خَلَتِ﴾، جانشین گذشتگان است که هر امتی جانشین امت گذشته باشد زیرا معنی ندارد که خدا دارای جانشین باشد و به علاوه جانشین خدا که کافر نمی‌شود. در قرآن هر جا خلفاء و خلائف و خلیفه ذکر شده مراد همین است.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكُمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ ﴿٤١﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾ أَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾ [فاطر: ۴۱-۴۳]

ترجمه: محققا خدا آسمان‌ها و زمین را از زوال و انحراف نگه می‌دارد و اگر رو به زوال نهند و یا منحرف شوند احدی بعد از خدا آنها را نگه نمی‌دارند به راستی که او حلیم و آمرزنده است (۴۱) و با محکمترین قسم‌ها به خدا قسم خوردند که اگر برایشان پیامبری آید البته از هر یک از اُمم بهتر هدایت یابند، پس چون پیامبری آمد ایشان را جز برگریزشان نیفزود (۴۲) به سبب گردنکشی و تکبر در زمین و برای بداندیشی، و بداندیشی جز به صاحبش بر نمی‌گردد، پس آیا جز آنکه به طریقه گذشتگان هلاک گردند انتظاری دارند و برای سنت خدا (در هلاک بداندیشان) هرگز تبدیلی نیابی و برای سنت خدا تغییری نخواهی یافت (۴۳).

نکات: به صریح این آیات نگهدارنده آسمان‌ها و زمین از انحراف در مسیر و زوال و فنا فقط خداوند است، پس اخباری که می‌گوید: «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» اشکال فراوانی دارد: یکی آنکه به صریح آیات قرآن حجتی پس از انبیاء نیست جز عقل، چنانکه در آیه ۱۶۵ سورة نساء گذشت، دیگر اینکه ممسک آسمان و زمین خدا است نه حجت به صریح آیه مذکوره.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا﴾ [فاطر: ۴۴-۴۵]

ترجمه: آیا در زمین سیر نکردند تا بنگرند که چگونه بوده است عاقبت آن کسانی که پیش از ایشان بودند در حالی که آنان نیرومندتر از اینان بودند و خدا را هیچ چیزی عاجز نسازد نه در آسمان ها و نه در زمین زیرا او دانای تواناست (۴۴) و اگر خدا مردم را بدانچه کسب کرده اند مؤاخذه کند بر پشت زمین هیچ جنبنده ای نگذارد ولیکن کیفرشان را تا وقت معینی به تأخیر می افکند پس چون اجلشان برسد محققا خدا به احوال بندگانش بیناست (۴۵).

نکات: ضمیر ﴿ظَهْرَهَا﴾ راجع است به زمین اگر چه ذکر زمین در آیه نشده، ولی در آیه قبل ذکر شده است. تعجب است که باید آیندگان از گذشتگان عبرت گیرند و خود را اصلاح کنند ولی آیندگان بدتر از گذشتگان شده اند. و جمله: ﴿مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ دلالت دارد که اگر خدا به مؤاخذه مردم پردازد هیچ جنبنده ای نمی ماند، در حالی که حیوانات تقصیری ندارند. می توان گفت: چون حیوانات طفیلی وجود انسانند اگر انسانی به مؤاخذه نماند وجود حیوان لزومی ندارد و از بین می رود.